طب الأئمة عليهم السلام

طب الائمة الصّادقين

(صلوات الله عليهم)

نویسنده

ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری

تحقیق و ترجمه

حسین کلوشانی

طب الصادقین

گردآوری و تألیف

حسین کلوشانی

۱۴۰۱

سرشناسه: کلوشانی، حسین/ ۱۳۷۰
عنوان و پدیدآور: طب الصادقین/ ابوذر قاسمی
مشخصات نشر: تهران، ، انتشارات ، ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری: ۱۴ - ۳۸۶ صفحه
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: طب
موضوع: طب الصادقین
موضوع: طب الصادقین
شناسه افزوده: ناظر علمی:
شناسه افزوده: ، انتشارات
شابک:
شماره کتابشناسی ملی:

طب الصادقین

(سال ۱۴۰۱)

تدوین و تألیف: حسین کلوشانی
ویرایش و صفحه‌آرایی: رضا امامی
طراح جلد:
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
شمارگان: نسخه
قیمت: تومان
نشانی: تهران،
تلفن:

پیشگفتار

در زمانه‌ای که تمامی مکاتب فلسفی بشری که مدعی شناخت هستی بودند با مضرات زیاد به بن بست رسیده‌اند و علوم دیگر نیز چون نجوم کوپرنیکی، فیزیک نیوتنی، ریاضیات دکارتی و ... خطاهای انکارناپذیرشان هر روز بیشتر ازگذشته به اثبات می‌رسد.

بازگشت به منبع اصلی شناخت صحیحِ دنیا بر تمام جهانیان واجب نموده است. از این جهت بود که مجموعه احیای تراث اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم در پی آن است کتب حدیثی در علوم مختلف از هستی‌شناسی، جغرافیا، نجوم، معماری، طب، کشاورزی، دامپروری، فیزیک، شیمی و ... را احیا نماید تا در این دنیای تاریک از غلبه ظلمت و عصر بلای غیبت حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله تعالی و فرجه شریف روزنه‌ای از روشنایی را برای جویندگان حقیقت رهنمون سازد؛ اولین کتاب در این خصوص با مضمون طبی انتخاب شد.

کتاب طب الائمه الصادقین صلوات‌الله‌علیهم شامل ۸۹۰ روایت طبی می‌باشد که توسط ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری (درگذشت ۳۸۵ ه.ق) از محدثان نامدار امامیه در قرن چهارم هجری قمری گردآوری شده است. وی شاگردی محدثان بزرگی همچون محمدبن همام بغدادی، ابن عقده، احمدبن محمدبن سلیمان باغندی، سعید بن احمد بن موسی العرا، احمد بن محمد بن اسماعیل مقری، ابن حجام، ابوغالب زراری و جناب حسین بن حمدان خصیبی را نموده است و شاگردان زیادی همچون شیخ طوسی، محمد بن نعمان مشهور به مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، سید رضی، محمد بن خالد مزاری، ابن شاذان، محمد بن

حسن بن حسین بن ایوب قمی، ابوالحسن علی بن محمد قزوینی، حسین بن طاهر جاوانی ابن واسطی را تربیت نموده است.

در این کتاب ۲۲۰ حدیث طبی نقل شده که تاکنون در هیچ کدام از کتاب‌های منتشر شده حدیثی چاپ نشده است. از این‌جهت اهمیت دو چندان این کتاب ارزشمند برای علاقه مندان به علوم و معارف اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم آشکار می‌شود.

مدیر مجموعه تراث اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم

ابوذر قاسمی

فهرست مطالب

عنوان ..... صفحه

فصل اول

روایت ۱ [اهمیت شناخت طبایع] ۱۶
روایت ۲ [گناه مومن و کافر] ۱۷
روایت ۳ [۵ روح] ۲۰
روایت ۴ [اصحاب راست و اصحاب چپ] ۲۱
باب آنچه درمورد نطفه روایت شده است ۲۴
باب: ویژگی هر سن و دلایلی که از عمر کم و زیاد می‌شود ۳۲
باب: تب و پاداشی که تب دارد ۳۷
باب: صبر بر بیماری و ثواب آن ۴۲
باب: عیادت مریض ۴۷
باب: مرگ ناگهانی ۵۴
باب: آنچه نزد محتضر(آماده برای مرگ) گفته می‌شود ۵۵
باب: آداب طبیب و طبابت ۵۶
باب: داروهایی که نوشیدنش جایز است و داروهایی که جایز نیست ۶۲
باب: رژیم غذایی (پرهیز) ۶۴
باب: رژیم غذایی برای چه کسانی کراهت دارد ۶۶
باب: درمورد بازگشت و عودِ بیماری ۷۱
باب: درمورد نشاط و خوشی ۷۲
باب: برسام (سینه پهلو یا ذات الریه) و درمان آن ۷۳

باب: در مورد تب ربع ۷۶
باب: در مورد تب مثلثه ۸۳
باب: درمورد درمان تب با عوذه ۸۵
باب: درمان تب با شکر و آب سرد ۸۸
باب: گوناگون درمورد تب ۹۳
باب: نشانه‌ی خروج تب از بدن ۹۶
باب: بیماری‌هایی که با قرآن شفا پیدا می‌کنند ۹۷
باب: بیماری‌هایی که با دعا شفا می‌یابند ۱۰۷
باب: بیماری‌هایی که با صدقه شفا می‌یابد ۱۱۲
باب: تغذیه‌ی بیمارِ تب‌دار ۱۱۹
باب: سر و بیماری‌های آن و سردرد ۱۲۴
باب: عوذه‌های سردرد ۱۳۱
باب: شقیقه ۱۳۳
باب: ضعف مغز ۱۳۷
باب: حجامت سر ۱۳۸
باب: شوره‌ی سر ۱۳۹
باب: درمورد شانه کردن سر ۱۴۰
باب: در مورد شستن سر ۱۴۱
باب: چشم و بیماری‌های آن ۱۴۴
باب: سرمه کشیدن قبل از خواب ۱۴۶
باب: در مورد سفیدی (آب مروارید) در چشم ۱۴۸
باب: آنچه چربی چشم را ذوب می‌کند ۱۶۲
باب: زیادی بدون علت اشک در چشم ۱۶۳
باب: عوذه‌ی چشم ۱۶۳

باب: دعای چشم ۱۶۴
باب: در مورد شبکوری ۱۶۶
باب: تاری چشم و آبریزش و خارش و هرگونه آسیب در چشم ۱۶۶
باب: بیرون آوردن بیماری چشم با جراحی ۱۶۸
باب: احادیث گوناگون در بیماری‌های چشم ۱۶۹
باب: گوش و بیماری‌های گوش و داروی آن ۱۷۴
باب: بینی و خون دماغ ۱۸۳
باب: زکام (سرماخوردگی) ۱۸۵
باب: عطسه ۱۸۶
باب: خشکی بینی و گرفتگی تیغه‌ی بینی (انحراف بینی) ۱۸۸
باب: سعوط (استفاده از دارو در بینی) ۱۹۱
باب: دهان و امراض دهان و داروی دندان ۱۹۳
باب: کرم دندان ۱۹۶
باب: دارو برای درد دندان ۱۹۷
باب: رقیه برای دندان ۱۹۸
باب: رقیه برای دندان‌ها هنگامی که می‌زند ۱۹۹
باب: قرمزی دهان و خونریزی دندان‌ها ۱۹۹
باب: گرما و حرارتی که در دهان کودک است ۲۰۰
باب: گوناگون در بیماری‌های دهان ۲۰۱
باب: خارش دهان و ضربان گوشت میان دندان‌ها ۲۰۵
باب: آنچه دهان را خوشبو می‌کند و بدبویی دهان را می‌برد ۲۰۵
باب: مسواک ۲۰۷
باب: خلال ۲۱۳
باب: درمان لقوه (فلج صورت) ۲۱۶

باب: آنچه نمش (کک مک) صورت را از بین می‌برد ۲۲۰
باب: آنچه زردی چهره را می‌برد ۲۲۰
باب: شانه ۲۲۱
باب: سرفه ۲۲۴
باب: قی و استفراغ ۲۲۸
باب: سکسکه ۲۲۹
باب: خشکی حلق (گلو) و کمی رطوبت در آن ۲۳۰
باب: سینه و بیماری‌های آن ۲۳۱
باب: درد قلب ۲۳۳
باب: سوزش و گرمای قلب ۲۳۵
باب: قلب و آنچه قلب را تقویت می‌کند ۲۳۷
باب: چیزهایی که رقت و مهربانی قلب و سرعتِ اشک می‌آورد ۲۴۰
باب: آنچه حزن و اندوه را می‌برد ۲۴۳
باب: ورم کبد ۲۴۴
باب: داروی طحال ۲۴۶
باب: بادها و قرقر شکم و معده ۲۴۸
باب: در مورد تنفس و تنگی نفس ۲۵۳
باب: آنچه غذا را گوارا می‌کند ۲۵۴
باب: اسهال شدید ۲۵۹
باب: کرم وانگل شکم ۲۶۳
باب: دعای قولنج ۲۷۱
باب: درد روده ۲۷۱
باب: دلپیچه ۲۷۲
باب: درد خاصره ۲۷۴

باب: عوذه‌ی خاصره ۲۷۷
باب: قرقر شکم و درد درون ۲۷۸
باب: اسهال و استفراغ و داروی آن ۲۷۹
باب: سوءهاضمه و رفلاکس و ترش کردن معده ۲۸۰
باب: کمردرد و خشکی کمر ۲۸۱
باب: درد ورک (ران و باستن) و ۲ قدم پا ۲۸۳
باب: بواسیر و بادها ۲۸۸
باب:اسهال خونی ۳۰۰
باب: خارش مقعد ۳۰۲
باب: کسی که خونش غلیظ شده است ۳۰۵
باب: در حقنه (تنقیه) ۳۰۵
باب: آنچه در آداب ورود به توالت آمده است ۳۰۶
باب: حبس ادرار ۳۰۸
باب: درمان شب ادراری ۳۰۹
باب: قطره قطره آمدن ادرار ۳۱۱
باب: مرهم برای ضایعه‌های پوستی ۳۱۴
باب: رقیه‌های ورم و زخم ۳۱۸
باب: در مورد سنگ و فلجی ۳۱۹
باب: سستی آلت ۳۲۱
باب: در مالش (ماساژ) و فوایدش ۳۲۳
باب: داروی فلجی ۳۲۶
باب: باد سرد و خام و ابره ۳۳۱
باب: داروی پیسی ۳۳۲
باب: درمورد بهق سیاه و غیر آن ۳۳۹

باب: در مورد جذام و داروی آن ۳۴۲

فصل دوم

باب: آنچه بدن را ذوب (لاغر و فرسوده) می‌کند ۳۴۹
باب: کسی که می‌خواهد چاق یا لاغر شود ۳۵۰
باب: در ریشه کن نمودن زگیل ۳۵۱
باب: در مورد گری و خارش ۳۵۲
باب: در بلغم و مره‌ها ۳۵۵
باب: در ورم و داروی آن ۳۵۸
باب: در سیاتیک ۳۶۰
باب: در داغ کردن ۳۶۱
باب: در کوتاه کردن ناخن‌ها ۳۶۲
باب: نشانه‌ی غلبه‌ی دم ۳۶۴
باب: حجامت در حالت ناشتا ۳۶۵
باب: حجامت بعد از غذا ۳۶۶
باب: آنچه هنگام دیدن خون می‌گویی ۳۶۶
باب: آنچه قبل از حجامت خورده می‌شود ۳۶۸
باب: آنچه بعد از حجامت خورده می‌شود ۳۶۸
باب: حجامت روز شنبه ۳۶۹
باب: حجامت روز یکشنبه ۳۷۰
باب: حجامت روز دوشنبه ۳۷۰
باب: حجامت روز سه‌شنبه ۳۷۱
باب: حجامت روز چهارشنبه ۳۷۲
باب: مذمت خون در روز چهارشنبه ۳۷۲
باب: حجامت روز پنجشنبه ۳۷۴

باب: حجامت روز جمعه ۳۷۶
باب: حجامت در هفتم حزیران ۳۷۷
باب: حجامت سر ۳۸۰
باب: حجامت در اخدعین ۳۸۱
باب: راه‌های فرزنددار شدن و بارداری و تعیین جنسیت ۳۸۲
باب: آنچه فرزند را زیبا می‌کند ۳۸۵
باب: کارهایی که با نوزاد انجام می‌شود ۳۸۶
باب: زنی که زایمانش سخت شده است ۳۹۰
باب: آنچه به زن در زمان نفاس (مدت زمان خونریزی بعد زایمان) خورانده
می‌شود ۳۹۴
باب: ختنه ۳۹۵
باب: عقیقه ۳۹۸
باب: نشانه‌ی برکت در پسر و زیادی در بچه‌ها ۴۰۱
باب: درمان استمرار خونریزی ۴۰۲
باب: در شناخت خون باکرگی و حیض و مستحاضه ۴۰۳
باب: گوناگون ۴۰۵
باب: شکم درد ۴۰۶
باب: دعا برای هر بیماری ۴۰۷
باب: نوشته‌هایی برای درد ۴۰۸
باب: در مورد ترک شام ۴۱۰
باب: نشستن در خورشید ۴۱۲
باب: سحر و جادو ۴۱۴
باب: آنچه در گشایش سحر آمده است ۴۱۵
باب: در مورد چشم زخم و این که آن حقیقت دارد ۴۱۸

باب: حیوانات خانگی و کبوتر ۴۲۰
باب: آنچه از لباس‌ها پوشیده می‌شود ۴۲۳
باب: در نگین‌ها و انگشترها و حکاکی ۴۲۹
باب: در نگین عقیق و فضل آن ۴۳۰
باب آنچه درمورد انگشتری عقیق آمده است ۴۳۱
باب: در نگین‌های روایت شده و غیر آن ۴۳۴
باب: در مورد یاقوت و جزع و فیروزه ۴۳۵
باب: نگین بجادی (بیجاده) ۴۳۷
باب: حکاکی انگشتر حدید صینی مبارک ۴۴۰
باب: حکاکی که برای تب و سردرد نوشته می‌شود ۴۴۰
باب: آنچه از نعل (کفش) پوشیده می‌شود ۴۴۱
باب: روایاتی که درباره‌ی کفش سیاه آمده است ۴۴۲
باب: روایاتی که درباره‌ی کفش زرد آمده است ۴۴۴
باب: درمورد پوشیدن خف (چکمه) ۴۴۵
باب:آنچه درمورد جراحت چکمه آمده است ۴۴۵
باب: حفظ سفره از گزندگان و حشرات ۴۴۶
باب: درمورد گل و گلاب ۴۴۶
باب: درمورد روغن بنفشه ۴۴۸
باب: روغن بان ۴۵۱
باب: درمورد روغن حظار ۴۵۳
باب: روغن زنبق ۴۵۳
باب: روغن زعفران و روغن ارده کنجد ۴۵۴
باب: نرگس و مرزنجوش ۴۵۵
باب: حجامت در ساق ۴۵۶

باب: حجامت در ۲ پا ۴۵۶
باب: حجامت بین ورکین (ساکرال) ۴۵۷
باب: اسم حجامت‌ها ۴۵۸
باب: درمورد بیماری و درمان ۴۵۸
باب: درمورد فصد ۴۵۹
باب: درمورد حمام و آدابش و حدود نوره ۴۶۰
باب: حنا کشیدن و فواید آن ۴۶۰
باب: استفاده از نوره در روز جمعه ۴۶۲
باب: دراز کشیدن به پشت در حمام ۴۶۳
باب: آنچه درمورد کشیدن نوره یا حنا به کل بدن آمده است ۴۶۴
باب: درمورد نوره کشیدن زیر بغل ۴۶۵
باب: احادیث گوناگون در آداب و وارد شدن به حمام ۴۶۵
باب: در مورد غیرت زنان ۴۸۵
باب: داروی معروف به نهش (گزیدگی) ۴۸۶
باب: دارویی جامع برای هر بیماری ۴۸۶
باب: دارو برای زخم‌ها و بهق و مثلثه و هر حرارت ۵۰۷
باب: آنچه حافظه را قوی می‌کند ۵۰۷
باب: آنچه موجب فراموشی می‌شود ۵۰۹
باب: گوارش ۵۱۰
باب: طریفل اصغر ۵۱۱
باب: ویژگیِ دودی مبارک ۵۱۱
باب: بخور حضرت مریم علیها السلام ۵۱۲
باب: مفردات جامع (برای درمان هر درد) ۵۱۷
باب: درمورد جویدن کندر ۵۱۷

باب: درمورد عقرب و مار و زنبور..... ۵۱۸
باب: رقیه‌ی زنبور..... ۵۱۹
باب: رقیه‌ی عقرب و مار ۵۲۰
باب: رقیه مجربه..... ۵۲۳
باب: تریاق..... ۵۲۴
باب: درمورد نیروی جنسی و آنچه آمیزش جنسی را زیاد می‌کند..... ۵۲۵
باب: درمورد آداب آمیزش جنسی و زمان‌های خوب و بد برای آمیزش..... ۵۲۹
باب: آنچه در آمیزش جنسی ناپسند است ۵۳۱

فصل اول

روایت ۱ [اهمیت شناخت طبایع]

حَدَّثَنَا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ايوب عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّه(صلوات‌الله‌علیه): عِرْفَانُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعَ وَأَرْبَعِ دَعَائِمَ [وَأَرْبَعَةِ أَرْكَان] فطَبَائِعُهُ الدَّمُ وَالْمِرَّةُ وَ الرِّيحُ وَالْبَلْغَمُ وَدَعَائِمُهُ الْعَقْلُ وَمِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعَمَلُ وَأَرْكَانُهُ النُّورُ وَالنَّارُ وَالرِّيحُ وَالْمَاءُ وَصُورَتُهُ طِينَتُهُ البصر [وَسَمِعَ وَعَقَل] بِالنُّور وَأَكَلَ وَشَرِبَ بِالنَّارِ وَجَامَعَ وَتَحَرَّكَ بِالرِّيحِ وَوَجَدَ طَعْمَ الرزق وَالطُّعْمِ بِالْمَاءِ فَهَذَا تَأْسِيسُ صُورَتِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِه بِالنُّور كَان عَالِماً حَافِظاً حكيما اديبا فَهِماً وعَرَفَ فِيمَا هُوَ وَمِنْ أَيْنَ يأْتِيهِ [الْأَشْيَاءُ] وَلِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَالْإِقْرَارِ بِالطَّاعَةِ وَقَدْ تجرى فِيهِ النَّفْسُ وَهِيَ حَارَّةٌ وَتَجْرِي فِيهِ وَهِيَ بَارِدَةٌ فَإِذَا حَلَّتْ بِهِ الْحَرَارَةُ أَشِرَ وَبَطِرَ وَارْتَاحَ وَقَتَلَ وَسَرَقَ وَبَهَجَ وَاسْتَبْشَرَ وَ فَحش وَزَنَى وَاهْتَزَّ وَمرح وَإِذَا كَانَتْ بَارِدَةً اهْتَمَّ وَاسْتَكَانَ وَذَبُلَ وَنَسِيَ وَأَيِسَ واستأنس فَهِيَ الْعَوَارِضُ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا الْأَسْقَامُ فَإِنَّهُ سَبِيلُهَا وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا بِخَطِيئَةٍ عليه فَيُوَافِقُ ذَلِكَ من مَأْكَلٌ أَوْ مَشْرَبٌ او حَدّ سَاعَاتٍ لَا تَكُونُ تِلْكَ السَّاعَةُ مُوَافِقَةً لِذَلِكَ الْمَأْكَلِ اوَ مَشْرَبِ لحَالِ النار والنور والمرض والالم مِنْ أَلْوَانِ الْأَسْقَام [نقل علل: بِحَالِ الْخَطِيئَةِ فَيَسْتَوْجِبُ الْأَلَم].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شخص برای شناخت نفسش، لازم است که در بدنش ۴ طبیعت و ۴ ستون و ۴ رکن را بشناسد، پس طبایعش عبارتست از: ۱.خون ۲. مِرَه ۳. ریح ۴. بلغم. و ستون‌های بدن عبارتست از: ۱. عقل، که از عقل، زیرکی است. ۲. فهم ۳. حافظه ۴. عمل (در نقل دیگر: علم)، و ارکانش عبارتست از: ۱. نور ۲. آتش ۳. ریح ۴. آب؛ و شکل او سرشت اوست و دیدن [و شنیدن و تعقل] با نور است؛ و با آتش

می‌خورد و می‌آشامد؛ و با ریح، آمیزش جنسی و حرکت می‌کند؛ و با آب، طعم روزی و مزه‌ی غذا را می‌فهمد، پس این است اساس شکل‌گیریِ انسان؛ پس هرگاه عقل انسان مورد تأیید نور قرار گیرد؛ شخص عالم، خوش حافظه، حکیم، ادیب (نویسنده) و فهیم می‌باشد و می‌شناسد در چه هست و از کجا چیزها به او می‌رسد و برای چه در این دنیاست و به کجا خواهد رفت؟ و خالصانه به یکتاپرستی پردازد و اقرار به طاعت نماید؛ گاهی نَفس گرم و گاهی نفس سرد، در او روان می‌شود، پس اگر نفس گرم وارد شود؛ شرارت کند، سرمست (شاد بیش از حد) و مغرور و ناسپاس گردد، دل‌خوش و شادمان و راحت باشد، مرتکب به قتل شود، دزدی کند، دل‌شاد شود، اظهار شادمانی نماید، فحاش و بدگو شود، از شادی جنب و جوش کند(احتمالا رقصیدن)، مرتکب زنا شود، ریخت و پاش و تکبر و بی‌خیالی کند و به خودش بنازد. و اگر نَفس سرد باشد، اندوهگین گردد، فروتن و خوار شود، ناتوان، لاغر و افسرده شود، فراموشکار گردد، دلسرد و ناامید باشد و انس بگیرد؛ این حالات عوارضی است که موجب بیماریهاست و راه و طریق آن است و آن نمی‌باشد جز با انجام خطایی که مطابق است با خوردن خوراکی یا نوشیدنی یا تجاوز به ساعاتی که آن ساعات، مناسب آن خوردنی یا نوشیدنی، برای حالت آتش و نور و مرض و دردی از انواع بیماری‌ها نبوده است، صورت می‌گیرد و برای همین آن گناهکار، مستوجب دردی از انواع دردها می‌گردد.

روایت ۲ [گناه مومن و کافر]

وقَالَ ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه) فی کَلَامٍ طویل إِنَّمَا صَارَ الْإِنْسَانُ یَأْکُلُ وَیَشْرَبُ بِالنَّارِ وَیَسْمَعُ وَیَبصر بِالنور وَیَجِدُ لَذَّةَ الطَّعَامِ بِالْمَاءِ وَیَتَحَرَّکُ بِالرِّیحِ فَلَوْ لَا أَنَّ النَّارَ فِی مَعِدَتِهِ لَمَا هَضَمَتِ او قال لما حطمت الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ فِی جَوْفِهِ وَلَوْ لَا الرِّیحُ مَا الْتَهَبَتْ نَارُ الْمَعِدَةِ[نقل تحف: وَلَا خَرَجَ الثُّفْلُ مِنْ بَطْنِهِ] وَلَوْ لَا النُّورُ مَا أَبْصَرَ وَلَا عَقَلَ [نقل تحف: وَلَوْ لَا الرُّوحُ لَا جَاءَ وَلَا ذَهَبَ وَلَوْ لَا بَرْدُ الْمَاءِ لَأَحْرَقَتْهُ نَارُ الْمَعِدَةِ] وَالطِّینُ صُورَتُهُ وَالْعَظْمُ فِی جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرِ فِی الْأَرْضِ [نقل

تحف: وَالشَّعْرُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الْحَشِيشِ فِي الْأَرْضِ وَالْعَصَبُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ اللِّحَاءِ عَلَى الشَّجَرِ وَالدَّمُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الْمَاءِ فِي الْأَرْضِ] وَلَا قِوَامَ لِلْأَرْضِ إِلَّا بِالْمَاءِ وَلَا قِوَامَ لِجَسَدِ الْإِنْسَانِ إِلَّا بِالدَّمِ وَالْمُخُّ دَسَمُ الدَّمِ وَزُبْدُهُ فَهَكَذَا الْإِنْسَانُ خُلِقَ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِذَا جَمَعَ اللَّهُ عزوجل بَيْنَهُمَا صَارَتْ حَيَاتُهُ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ نَزَلَ مِنْ شَأْنِ السَّمَاءِ فِي الدُّنْيَا فَإِذَا فَرَّقَ اللَّهُ عزوجل بَيْنَهُمَا صَارَتْ تِلْكَ الْفُرْقَةُ الْمَوْتَ لِأَنَّهُ يُرَدُّ شَأْنُ الْآخِرَةِ إِلَى السَّمَاءِ فَالْحَيَاةُ فِي الْأَرْضِ وَالْمَوْتُ فِي السَّمَاءِ وَذَلِكَ أَنَّهُ يُفَرَّقُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ [فَرُدَّتِ الرُّوحُ وَالنُّورُ إِلَى الْقُدْرَةِ الْأُولَى وَتُرِكَ الْجَسَدُ] لِأَنَّهُ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا فَسَدَ الْجسم فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ الرِّيحَ تُنَشِّفُ الْمَاءَ فَيَبَسُ [الطِّينُ] فَيَصِيرُ رُفَاتاً وَيَبْلَى وَيُرَدُّ كُلٌّ إِلَى جَوْهَرِهِ الْأَوَّلِ وَتَحَرَّكَتِ الرُّوحُ بِالنَّفْسِ وَالنَّفْسُ حَرَكَتُهَا مِنَ الرِّيحِ فَمَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ فَهُوَ نُورٌ مُؤَيَّدٌ بِالْعَقْلِ وَمَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْكَافِرِ فَهُوَ نَارٌ مُؤَيَّدٌ بِالنَّكْرَاءِ فَهَذَه صُورَةُ نَارِيهِ وَهَذَا صُورَةُ نُورانيهِ وَالْمَوْتُ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِين وَ نَقِمَةٌ عَلَى الْكَافِرِين وَلِلَّهِ عزوجل عُقُوبَتَانِ إِحْدَاهُمَا مِنَ الرُّوحِ وَالْأُخْرَى تَسْلِيطُ النَّاسِ بَعْضٍ عَلَى بَعْضٍ فَمَا كَانَ مِنْ قِبَلِ الرُّوحِ فَهُوَ السُّقْمُ وَالْفَقْرُ وَمَا كَانَ مِنْ تَسْلِيطِ فَهُوَ النَّقِمَةُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ- وَكَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ[1] مِنَ الذُّنُوبِ فَمَا كَانَ مِنْ ذَنْبِ الرُّوحِ فَعُقُوبَتُهُ بِذَلِكَ السُّقْمِ وَالْفَقْرِ وَمَا كَانَ مِنْ تَسْلِيطِ فَهُوَ النَّقِمَةُ وَكُلُّ ذَلِكَ للمومن فبعقوبته فِي الدُّنْيَا وَعَذَابٌ لَهُ فِيهَا وَأَمَّا الْكَافِرُ فَنَقِمَةٌ فِي الدُّنْيَا وَسُوءُ الْعَذَابِ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَالذَّنْبُ مِنَ الشَّهْوَةِ وَهِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِ خَطَأٌ وَنِسْيَانٌ وَأَنْ يَكُونَ مُسْتَكْرَهاً وَمَا لَا يُطِيقُ وَمَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِ فَعَمْدا وَجُحُودٌ وَاعْتِدَاءٌ وَحَسَدا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ- كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ[2].

---

[1] انعام: ١٢٩

[2] بقره: ١٠٩

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): انسان با آتش (اسید معده) می‌خورد و می‌آشامد، و با نور می‌بیند و می‌شنود (در نقل دیگر است که با باد می‌شنود)، و لذت غذا را با آب (بزاق) می‌فهمد، و با ریح حرکت می‌کند، پس اگر آتش در معده نبود، خوراک و نوشیدنی در درونش هضم و خرد نمی‌شد، و اگر در بدن باد نبود، آتش معده شعله‌ور نمی‌شد [و فضولات از شکم خارج نمی‌شد]، و اگر نور نبود، چیزی را نمی‌دید و تعقل نمی‌کرد [و اگر روح نبود، نمی‌توانست حرکت کند و رفت و آمد نماید و اگر سردی آب نبود آتش معده انسان را می‌سوزانید[۳]، پس سرشت، شکل انسانست و استخوان در بدن به منزله‌ی درختست در زمین[نقل دیگر: و مو در بدن به منزله‌ی گیاه خشک در زمین است و عصب در بدن به منزله‌ی پوست بر درخت است و خون در بدن به منزله‌ی آب بر زمین است]، و زمین استقامت ندارد مگر با آب، بدن آدمی هم استقامتی ندارد مگر با خون؛ و مغزِ استخوان، چربی و کف خونست؛ پس انسان اینچنین است، خلق شده است از شأن دنیا و آخرت، پس زمانی که خداوند متعال بین این ۲ شأن، جمع فرماید، زندگی‌اش در زمین است، زیرا او از شأن آسمان، به دنیا نازل شده است؛ پس هنگامی که خداوند متعال، بین این ۲ شأن را جدایی اندازد آن جدایی تبدیل به مرگ می‌گردد، زیرا شأن آخرت به سوی آسمان باز می‌گردد، پس زندگی در زمین و مرگ در آسمان است و این برای آن است که میان روح و بدن جدایی افتد[و روح و نور به قدرت نخستین برگردد و جسد رها شود] زیرا از شأن دنیایی است و فقط جسم در دنیا فاسد گردد، زیرا باد، آب را می‌خشکاند و گِل خشک می‌گردد، و از هم پاشیده و پوسیده شود و هر یک به جوهر نخستین خود برگردد؛ و روح با

[۳] از این قسمت، لزوم نوشیدن آب پس از غذا واضح می‌شود. بنابر روایات، بعد از غذای خشک بلافاصله باید آب بنوشیم، و بعد از غذای چرب، بافاصله آب بنوشیم و یا بلافاصله شیر یا نوشیدنی به جز آب بنوشیم.

نفس حرکت می‌کند و حرکت نفس از ریح است؛ پس آنچه از نفس مؤمن است، آن نوری است که مورد تأیید عقل است و آنچه از نفس کافر است، پس آن آتشی است که مورد تأیید نیرنگ است؛ پس نفسِ کافر به شکل آتشی است و نفس مؤمن به شکل نورانی است؛ و مرگ از جانب خدا رحمتی برای بندگان مؤمن است و برای کافر، عذاب است؛ و خداوند ۲ گونه کیفر دارد:

۱. از طریق روح.

۲. از طریق تسلّط مردم، بعضی بر بعض دیگر است؛ پس آنچه از طریق روح است، بیماری و فقر باشد و آنچه از نوع تسلّط دیگران است، تنبیه و انتقام باشد و این معنی فرمایش خداوند عزّوجلّ است: «و اینچنین بعضی از ستمگران را به بعض دیگر مسلط می‌کنیم به سبب اعمالی که انجام می‌دادند.» منظور گناهانی بود که خودشان مرتکب شده بودند؛ پس آنچه از گناه روح است، کیفرش بیماری و فقر است و آنچه از تسلط است، همان تنبیه و انتقام است، و تمام این‌ها کیفر مؤمن در سرای دنیا و عذاب او در همین دنیا است؛ و امّا کافر، کیفرش عذابی در این دنیا و عذابِ بدش در آخرت است؛ این (کیفر دنیوی و اخروی) نباشد مگر در اثر گناه و گناه نیز از شهوت است، و ارتکاب مؤمن به گناه یا از روی اشتباه و فراموشی و یا با زشت دانستن و بی‌طاقتی است و اما ارتکاب کافر به آن، به عمد و انکار و تجاوز و حسد است، و این معنی فرمایش خدای عزّوجلّ است: «کافران از روی حسدی که در وجودشان بود [آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند]».

روایت ۳ [۵ روح]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عَن اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى عَنْ بَكْرِ بْنِ صالح عَنْ عبدالله بْنِ ابراهيم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جعفر بن ابی‌طَالِبٍ وَ اَلْقَاسْمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابراهِيمَ قَالَ سَمِعْنَا اباَلْحَسَن(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ: فِي الْبُدْنِ

خَمْسَةُ اَرْوَاحٍ: مِنْهَا رُوحُ اَلْعَقْلِ وَمِنْهَا رُوحُ الْحَيَّاتِ وَمِنْهَا رُوحُ الْمَوْتِ وَمِنْهَا رُوحٌ يُحَرِّكُ اَلاِرِكَانَ وَمِنْهَا رُوحُ اَلشَّهَوَاتِ فَيُبْقِى فِى بَدَنِ اَلشَّهِيدِ رُوحَانِ رُوحُ تَحْرِيكِ اَلْجَوَارِحِ وَرُوحُ تَحْرِيكِ الارْكَانِ وَهُمَا يَكُونَانِ فِى اَلْعُرُوقِ اَلسَّاكِنِهِ اَلَّتِى لاَ يَتَحَرَّكُ الا مِنْ عِلَّةٍ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): در بدن ۵ روح وجود دارد:

۱. روح عقل.

۲. روح زندگی.

۳. روح مرگ.

۴. روحی که موجب حرکت ارکان می‌شود.

۵. روح شهوت؛

پس در بدنِ شهید ۲ روح باقی می‌ماند؛

۱. روحی که موجب حرکت اعضای بدن است.

۲. روحی که موجب حرکت ارکان است؛ و این ۲ روح، در رگ‌های ساکنی هستند که حرکت نمی‌کنند مگر به علتی (احتمالا بیماری).

روایت ۴ [اصحاب راست و اصحاب چپ]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی عن فضال عن عبدالله بن سنان عن عبدالله بن سنان عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: [نقل کافی: عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی لَأَرَى بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَعْتَرِيهِ النَّزَقُ وَالْحِدَّةُ وَالطَّيْشُ فَأَغْتَمُّ لِذَلِکَ غَمّاً شَدِيداً وَأَرَى مَنْ خَالَفَنَا فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّمْتِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَا تَقُلْ حَسَنَ السَّمْتِ فَإِنَّ السَّمْتَ سَمْتُ الطَّرِيقِ وَلَكِنْ قُلْ حَسَنَ السِّيمَاءِ- فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ

السُّجُودِ»[۴] قَالَ قُلْتُ فَأَرَاهُ حَسَنَ السِّيمَاءِ وَلَهُ وَقَارٌ فَأَغْتَمُّ لِذَلِكَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): لَا تَغْتَمَّ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَلِمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكَ] إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ‌وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ(علیه‌السلام) من ذلک الطین [خَلَقَ تِلْكَ الطِّينَتَيْنِ] ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ كُونِي خَلْقاً بِإِذْنِي فَكَانُوا خَلْقاً [بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ] على بمثل الذر يَسْعَى وَقَالَ لِأَصحاب الشِّمَالِ كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ تدْرُجُ ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْا نَاراً فَقَالَ لهما ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فدخلوا اصحاب اليمين فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا- مُحَمَّدٌ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ثُمَّ اتَّبَعَهُ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فَقَالُوا رَبَّنَا خَلَقْتَنَا لِتُحْرِقَنَا فَعَصَوْا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ اخْرُجُوا بِإِذْنِي مِنَ النَّارِ فخرجوا من النار لَمْ يكْلِمِ النَّارُ بهم كَلْماً[۵] وَلَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَراً فَلَمَّا رَآهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ قَالُوا رَبَّنَا نَرَى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا اذ اقلنا وَمُرْنَا بالدُّخُول فقَالَ تبارک وتعالی قَدْ أَقَلْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا فَلَمَّا دَنَوْا وَأَصَابَهُمُ الْوَهَجُ[۶] رَجَعُوا وقَالُوا يَا رَبَّنَا لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى الِاحْتِرَاقِ [فَعَصَوْا] فَأَمَرَهُمْ بِالدُّخُول ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يَعْصُونَ وَيَرْجِعُونَ [وَأَمَرَ أُولَئِكَ ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يُطِيعُونَ وَيَخْرُجُونَ] فَقَالَ لَهُمْ كُونُوا طِيناً بِإِذْنِي فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ(علیه‌السلام) فَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ وَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ [وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَخُلُقِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَارِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.]

عبداللّه بن سنان گوید: [به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گفتم: جانم به فدات، من بعضی از دوستانمان (محبین) را می‌بینم که به سبک‌سری و تندی و عصبانیت دچار می‌شوند، پس به این سبب شدیدا غمگین می‌شوم در حالی که مخالفینمان (غیر محبین) را نیکو سَمت می‌بینم؛ امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: نیکو سمت نگو، زیرا سمت، راه و روش است،

---

۴. الفتح: ۲۹.

۵ الکلم: الجرح.

۶ (۵) الوهج بالتحریک: حر النار.

بلکه بگو، نیکو سیما، زیرا خدای متعال می‌فرماید: «سیمای آنها در رخسارشان از اثر سجده است»، گفتم: پس آن‌ها را نیکو سیماء و با وقار می‌بینم و به این سبب ناراحت می‌شوم؛ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: از سبک‌سری در دوستانت و سیمای زیبایی که در مخالفینت می‌بینی، غمگین نباش]، خدای متعال زمانی که اراده کرد، آدم(علیه‌السلام)را از آن گِل بیافریند، ۲ طینت را آفرید، سپس آن ۲ را جدا کرد، پس به اصحابِ راست فرمود: با اجازه‌ی من خلق شوید، پس آنها خلق شدند به مانندِ ذره‌ی ریز که می‌کوشید و می‌شتافت، و به اصحابِ چپ فرمود: با اجازه‌ی من خلق شوید، پس آنها خلق شدند، به منزله‌ی ذره‌ی ریز که تدریجی و آهسته پیش می‌رفت، سپس برای آن ۲ (اصحابِ راست و اصحابِ چپ)، آتشی برافراشت، پس به آن ۲ فرمود: با اجازه‌ی من واردِ آتش شوید، پس اصحابِ راست، وارد شدند و اولین کسی که واردِ آتش شد، محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بود، سپس پیامبرانِ اولوالعزم و اوصیاء و پیروانشان، از او تبعیت کردند(و وارد شدند)؛

سپس به اصحابِ چپ فرمود: با اجازه‌ی من واردِ آتش شوید، پس آن‌ها گفتند: پروردگارا! ما را آفریدی تا بسوزانی؟! پس نافرمانی کردند؛ پس به اصحاب راست فرمود: با اجازه‌ی من از آتش خارج شوید؛ پس بدون آنکه از آتش، زخمی به آن‌ها رسیده باشد، خارج شدند و هیچ اثری[از سوختگی و...] بر آن‌ها نبود؛ پس وقتی که أصحاب چپ، آن‌ها را دیدند، گفتند: پروردگارا! اصحاب خود را سالم می‌بینیم، از ما در گذر و[دوباره] به ما امر فرما که وارد شویم، پس خدای متعال فرمود: از شما در گذشتم، پس وارد آتش شوید؛ پس هنگامی که نزدیک شدند و حرارت آتش به آنها رسید، بازگشتند و گفتند: پروردگارا! ما تحملِ سوختن را نداریم و نافرمانی کردند؛ پس خدای متعال، ۳ بار آن‌ها را به ورود امر فرمود، و هر ۳ بار نافرمانی کردند و برگشتند، و آن‌ها (یعنی اصحاب راست) را ۳ بار امر فرمود، هر ۳ بار اطاعت کردند و [به سلامت] از آتش درآمدند؛

سپس به آن‌ها (اصحاب راست و اصحاب چپ) فرمود: با اجازه‌ی من گِل باشید و آدم(علیه‌السلام)را از آن گِل آفرید، پس آن‌ها که از این دسته باشند، از آن دسته نگردند و آن‌ها که از آن دسته باشند، از این‌ها نشوند، و هر آنچه از سبک‌سری و بدخلقی که در دوستانت (محبین) می‌بینی، از اصابتی است که از [گِلِ] اصحاب چپ به آن‌ها مالیده شده است، و آنچه از سیمای نیک و وقار که در مخالفینتان می‌بینی، از اصابتی است که از [گِل] اصحاب راست به آن‌ها مالیده شده است.

باب: ما جاء فی النطفة

باب: آنچه درمورد نطفه روایت شده است

روایت ۵ [قفل‌های رحم]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن سعید عن محمد بن الفضل عن ابی‌حمزه‌الثمالی سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)عَنِ الْخَلْقِ، قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ‌وَتَعَالَی لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ [مِنْ طِینٍ] أَفَاضَ بِهَا کَإِفَاضَةِ الْقِدَاحِ[۷] فَأَخْرَجَ الْمُومن فَجَعَلَهُ سَعِیداً وَجَعَلَ الْکَافِرَ شَقِیّاً فَإِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فی الرحم تَلَقَّتْهَا الْمَلَائِکَةُ فَصَوَّرُوهَا ثُمَّ قَالُوا یَا رَبِّ أَ ذَکَراً أَم أُنْثَی فَقال الرَّبُّ جَلَّ جَلَالُهُ أَیَّ ذَلِکَ شَاءَ فَیَقُولون تَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ثُمَّ تُوضَعُ فِی بَطْنِ المرأة فَتَرَدَّدُ تِسْعَةَ أَیَّامٍ فِی کُلِّ عِرْقٍ وَمَفْصِلٍ مِنْهَا وِللرَّحِمِ ثَلَاثَةُ أَقْفَالٍ قُفْلٌ فِی أَعْلَاهَا مِمَّا یَلِی [أَعْلَی] السرة مِنَ الْجَانِبِ الْأَیْمَنِ وَالْقُفْلُ الْآخَرُ فی وَسَطِهَا وَالْقُفْلُ الْآخَرُ أَسْفَلَ الرَّحِمِ فَیُوضَعُ بَعْدَ تِسْعَةِ أَیَّامٍ فِی الْقُفْلِ الْأَعْلَی فَیَمْکُثُ فِیهِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ فَعِنْدَ ذَلِکَ یُصِیبُ الْمَرْأَةَ التَّهَوُّعُ وخُبْثُ

[۷] (۲) افاضة القداح: الضرب بها و القداح جمع القدح- بالکسر- و هو السهم قبل أن یراش او ینصل کانهم کانوا یخلطونها و یقرعون بها بعد ما یکتبون علیها أسماءهم و فی التشبیه إشارة لطیفة إلی اشتباه خیر بنی آدم بشرهم إلی ان یمیز اللّه الخبیث من الطیب(فی)

النَّفْسِ[۸] ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْقُفْلِ الْأَوْسَطِ فَيَمْكُثُ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَسرهٔ الصَّبِي فِيهَا مَجْمَعُ [الْعُرُوقِ وَ]عُرُوقُ الْمَرْأَةِ كُلُّهَا مِنْهَا يَدْخُلُ طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ مِنْ تِلْكَ الْعُرُوقِ ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْقُفْلِ الْأَسْفَلِ فَيَمْكُثُ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وسرهٔ الصبی کذلک فَذَلِکَ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ ثُمَّ تُطْلَقُ الْمَرْأَةُ[۹] وكُلَّمَا طُلِقَتْ انْقَطَعَ عِرْقٌ مِنْ سُرَّةِ الصَّبِيِّ فَيصيبها ذَلِکَ الْوَجَعُ وَيَدُهُ فی سُرَّتِهِ حَتَّى يَقَعَ على الْأَرْضِ وَيَدُهُ [مَبْسُوطَةٌ] فَيَكُونُ رِزْقُهُ حِينَئِذٍ مِنْ فِيهِ.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر(سلام‌الله‌علیه)، راجع به خلقت پرسیدم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هنگامی که الله متعال، خلق را از گِل آفرید، آن را مانند تیرهای قرعه، سرازیر کرد، پس مومن را بر آورد و او را سعادتمند قرار داد، و کافر را بدبخت قرار داد؛ پس زمانی که نطفه در رحم واقع شود، فرشته‌ها با او ملاقات و صورتگری‌اش کنند و گویند: پروردگارا! پسر باشد یا دختر؟ پس پروردگار جل جلاله هر کدام را بخواهد می‌فرماید، پس فرشتگان گویند: «تَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ» سپس آن را در شکم زن قرار دهند و ۹ روز در تمام رگ‌ها و مفاصل گردش کند؛ و رحم ۳ قفل دارد: ۱. قفلی در بالای رحم نزدیک ناف سمت راست.

۲. قفلی در وسط رحم.

۳. قفلی در پایینِ رحم؛ و پس از ۹ روز(گردش در بدن) در قفل بالا قرار می‌گیرد و ۳ ماه در این قفل مکث می‌کند، و در این هنگام، زن دچار تهوع و بدمنشی (ویار) می‌شود؛ سپس جنین به قفلِ وسط نازل می‌شود و ۳ ماه در آن مکث می‌کند و ناف بچه در این قفل، محل جمع شدن رگ‌هاست و تمامِ رگ‌های زن، از ناف، غذا و نوشیدنی‌اش را از آن رگ‌های جمع شده در ناف بچه، داخل می‌کند؛ سپس به قفلِ پایین منتقل می‌شود و سه ماه در آن مکث می‌کند و نافِ بچه همانگونه است، پس آن ۹ ماه است، سپس زن دردِ زاییدن می‌گیرد و با هر بار درد، یک رگ از نافِ بچه قطع

---

[۸] هو تهوّع المعدة للقیء، کتقلّب النفس سواء

[۹] (۵) طلقت المرأة فی المخاض طلقا أصابها وجع الولادة، و من زوجها کنصر و کرم طلاقا بانت فهی طالق.

می‌شود و آن درد به زن می‌رسد، و دست بچه بر نافش است تا به زمین افتد (یعنی تا از رحم خارج شود) و دستش باز شود، پس در این هنگام(یعنی بعد از خروج از رحم) روزی‌اش از دهانش باشد(با دهانش غذا بخورد).

روایت ۶ [فرود نطفه از آسمان]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن النضر بن سوید عن یحیی بن عمران الحلبی عن ابی‌مسکان عن زید بن ولید عن ابی‌الربیع الشامی قال سالته(صلوات‌الله‌علیه)عن قوله تبارک‌وتعالی «سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لا یَعْلَمُونَ»[۱۰]؛ فقال(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ النُّطْفَةَ تَقَعُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ عَلَی النَّبَاتِ وَالثَّمَرِ وَالشَّجَرِ فَتَأْکُلُ النَّاسُ مِنْهُ وَالْبَهَائِمُ فَیَجْرِی فِیهِم.

ابی‌ربیع شامی می‌گوید: از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)درباره‌ی این فرموده‌ی خداوندِ متعال پرسیدم که: «منزّه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج‌ها را آفرید، از آنچه زمین می‌رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی‌دانند»؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: همانا نطفه از آسمان به زمین می‌افتد، بر گیاه و میوه و درخت، پس مردم و چهارپایان از آن(گیاه یا میوه یا درختی که نطفه روی آن افتاده است) می‌خورند، پس نطفه در آن‌ها (انسان یا حیوانات) روان می‌شود.

روایت ۷ [تاریکی‌های ۳ گانه]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن الهیثم بن محمد الجوهری عن علی بن ابی‌حمزه عن ابی‌بصیر قال قلت لابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)کم یکون الجنس «خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتِ ثَلَاثٍ»[۱۱] فقال فی المشیمهٔ وفی الرحم وفی البطن فهی الظلمات الثلاث.

---

[۱۰] یس: ۳۶.

[۱۱] زمر: ۶.

ابوبصیر می‌گوید: به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)گفتم: چند جنس می‌باشد «آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه»؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: در مشیمه و در رحم و در شکم، پس تاریکی‌های ۳ گانه این است.

روایت ۸ [علت افزایش حاملگی]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری قال حدثنا الحسین بن ظریف عن حماد بن عیسی عن حریز عمن ذکره عن احدهما(صلوات‌الله‌علیهما)فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ- یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَما تَغِیضُ الْأَرْحامُ وَما تَزْدادُ[۱۲] قَالَ الْغَیْضُ کُلُ حَمْلٍ دُونَ تِسْعَه�ْ أَشْهُرٍ وما تَزْدَادُ بِعَدَدِ الْأَیَّامِ الَّتِی رَأَتْ فِی حَمْلِهَا الدَّمِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه)در مورد قولِ الله متعال: «خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین‌هایی را که هر انسان و حیوان ماده‌ای آبستن است، و آنچه را رحم‌ها [از زمان طبیعیِ بارداری] می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند، می‌داند»، فرمودند: غیض، هر حاملگی است که کمتر از ۹ ماه باشد، و حاملگی‌ای که [بر ۹ ماه] اضافه می‌شود، به تعداد روزهایی است که زن در حاملگی‌اش خون دیده است[۱۳].

روایت ۹ [مخلقه و غیر مخلقه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن حسن بن محبوب عن محمد بن نعمان البجلی عن صفوان بن یحیی عن محمد بن سلار المستنیر قال: سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ- مُخَلَّقَهٌ وَغَیْرِ مُخَلَّقَهٌ[۱۴] فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)الْمُخَلَّقَهُ

---

[۱۲] رعد: ۸.

[۱۳] ۹ ماه منظور ۹ ماه در رحم است. در روایتِ ۵ خواندیم که نظفه ۹ روز هم در کل بدن گردش می‌کند و بعد وارد رحم می‌شود؛ بنابراین، مجموع بارداری در بدن از ابتدای انعقاد نظفه: ۹ ماه و ۹ روز است؛ و مجموع بارداری در رحم، ۹ ماه است.

[۱۴] حج: ۵.

الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فِی صُلْبِ آدَمَ(علیه‌السلام)أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ ثُمَّ اخرجهم من أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ [وَهُمُ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ إِلَى الدُّنْيَا] حَتَّى يُسْأَلُوا عَنِ الْمِيثَاقِ وَأَمَّا قَوْلُهُ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ فَهُوَ كُلُّ نَسَمَةٍ لَمْ يَخْلُقْهُمُ اللَّهُ فِی صُلْبِ آدَمَ(صلوات‌الله‌علیه)حِينَ خَلَقَ الذَّرَّ وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُوَ النُّطَفَةُ مِنَ الْعَزْلِ وَالسِّقْطُ قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ روح الحیات والبقاء وهم الذین لا یسألون عن المیثاق وانما هم خلق من الله فهم فی الاصلاب والارحام. [مختصر البصائر: قَالَ: فَهَؤُلَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ وَهُمُ الَّذِينَ لَا يُسْأَلُونَ عَنِ الْمِيثَاقِ، وَإِنَّمَا هُمْ خَلْقٌ بَدَا لِلَّهِ فِيهِمْ فَخَلَقَهُمْ فِی الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ.]

محمد بن سلار می‌گوید: از امام باقر(سلام‌الله‌علیه)درمورد قول الله متعال «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» (با آفرینشی کامل و آفرینشی غیر کامل) پرسیدم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: «مُخَلَّقَةٍ»(آفرینش کامل)، آن ذره‌ها بودند که خدای متعال در صلب آدم(علیه‌السلام)آفرید و از آن‌ها پیمان گرفت، سپس از صلب مردان و رحمِ زنان خارجشان کرد و آنانند که به دنیا می‌آیند تا از آن پیمان بازرسی شوند، و اما قول الله متعال: «غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ»(آفرینش غیر کامل)، هر انسانی است که الله متعال آن‌ها را – زمانی که ذره را آفرید و از آن‌ها پیمان گرفت – در صلب آدم(علیه‌السلام)نیافریده است و آن نطفه‌هایی است که شامل می‌شود: عزل (یعنی ریختنِ نطفه بیرون از رحم) را و بچه‌هایی که پیش از دمیدن روحِ زندگی و بقا سقط می‌شوند، و آنان کسانی‌اند که از پیمان، بازرسی نمی‌شوند و آن‌ها فقط خلقی از خدا هستند که درباره‌ی آن‌ها بَداء[۱۵] شده است، پس خدا آن‌ها را در صلب‌ها و رحم‌ها آفریده است.

روایت ۱۰ [مراحل شکل‌گیری و ورود و خروج جنین]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)قال: إِنَّ اللَّهَ تبارک‌وتعالی إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النُّطْفَةَ الَّتِی

[۱۵] آشکار شدن نظری که قبلاً در علم خدا بوده است.

هی مِمَّا أَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِی صُلْبِ آدَمَ(علیه‌السلام)أَوْ مَا يَبْدُو اللهُ فِيهِ وَيَجْعَلَهَا فِی الرَّحِمِ حَرَّکَ [الرَّجُلَ] لِلْجِمَاعِ وَأَوْحَی إِلَی الرَّحِمِ أَنِ افْتَحِی بَابَکِ حَتَّی يدخل فِيکِ- خَلْقِی وَقَضَائِیَ النَّافِذُ وَقَدَرِی فَيفْتَحُ الرَّحِمُ بَابَهَا فَتَصِلُ النُّطْفَةُ إِلَی الرَّحِمِ فَتَرَدَّدُ فِيهِ أَرْبَعِينَ صباحا ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ لَحْماً تَجْرِی فِيهِ عُرُوقٌ مُشْبِکَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ عز وجل مَلَکَيْنِ خَلَّاقَيْنِ يَخْلُقَانِ فِی الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللَّهُ فَيَقْتَحِمَانِ فِی بَطْنِ الْمَرْأَةِ مِنْ فَمِهِمَا الْمَرْأَةَ فَيَصِلَانِ إِلَی الرَّحِمِ وَفِيهَا الرُّوحُ الْقَدِيمَةُ الْمَنْقُولَةُ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ فَيَنْفُخَانِ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَالْبَقَاءِ وَيَشُقَّانِ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَجَمِيعَ الْجَوَارِحِ وَجَمِيعَ مَا فِی الْبَطْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ يُوحِی ربک إِلَی الْمَلَکَيْنِ ان اکْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِی وَقَدَرِی وَنَافِذَ أَمْرِی وَاشْتَرِطَا لِیَ الْبَدَاءَ فِيمَا تَکْتُبَانِ قال(صلوات‌الله‌علیه): فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَکْتُبُ فَيُوحِی اللَّهُ إِلَيْهِمَا أَنِ ارْفَعَا رَءُوسَکُمَا إِلَی رَأْسِ أُمِّهِ فَيَرْفَعَانِ رُءُوسَهُمَا فَإِذَا اللَّوْحُ يَقْرَعُ جَبْهَةَ أُمِّهِ [فَيَنْظُرَانِ فِيهِ] فَيَجِدَانِ فِی اللَّوْحِ صُورَتَهُ و[زِينَتَهُ] وَأَجَلَهُ ورزقه وَمِيثَاقَهُ وشَقِيّاً أَوْ سَعِيداً وَجَمِيعَ شَأْنِهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): فَيُمْلِی أَحَدُهُمَا عَلَی صَاحِبِهِ فَيَکْتُبَانِ جَمِيعَ مَا فِی اللَّوْحِ وَيَشْتَرِطَانِ فی ذلک الْبَدَاءَ لله تبارک وتعالی فِيمَا يَکْتُبَانِ-[ثُمَّ يَخْتِمَانِ الْکِتَابَ] وَيَجْعَلَانِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يُقِيمَانِهِ قَائِماً فِی بَطْنِ أُمِّهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)فَرُبَّمَا عَتَا انْقَلَبَ وَلَا يَکُونُ ذَلِکَ إِلَّا فِی کُلِّ عَاتٍ أَوْ مَارِدٍ فَإِذَا بَلَغَ أَوَانُ خُرُوجِ الْمولود تَامّاً أَوْ غَيْرَ تَامٍّ أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَی الرَّحِمِ أَنِ افْتَحِی بَابَکِ حَتَّی يَخْرُجَ خَلْقِی إِلَی أَرْضِی وَيَنْفُذَ فِيهِ أَمْرِی فَقَدْ بَلَغَ أَوَانُ خُرُوجِهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)فَيَفْتَحُ الرَّحِمُ [بَابَ الْوَلَدِ] فَيَبْعَثُ اللَّهُ تبارک وتعالی إِلَيْهِ مَلَکاً يُقَالُ لَهُ زَاجِرٌ فَيَزْجُرُهُ زَجْرَةً فَيَفْزَعُ مِنْهَا الْوَلَدُ [فَيَنْقَلِبُ] فَيَصِيرُ رِجْلَاهُ فَوْقَ رَأْسِهِ وَرَأْسُهُ الی أَسْفَلِ الْبَطْنِ لِيُسَهِّلَ اللَّهُ عَلَی الْمَرْأَةِ وَعَلَی الْوَلَدِ الْخُرُوجَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): فَإِذَا احْتُبِسَ زَجَرَهُ الْمَلَکُ زَجْرَةً أُخْرَی فَيَفْزَعُ مِنْهَا فَيَسْقُطُ الْوَلَدُ إِلَی الْأَرْضِ بَاکِياً فَزِعاً مِنَ الزَّجْرَةِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): زمانی که خدای متعال بخواهد نطفه‌ای را که از او در صلب آدم(علیه‌السلام)پیمان گرفته یا آنچه درموردش بداء شده است را بیآفریند و او را در رحم

قرار دهد، مرد را برای جماع بر می‌انگیزد و به رحم الهام کند: گشوده شو، تا آفریده و فرمانِ نافذ و تقدیرم در تو وارد شود، پس رحم دربش را می‌گشاید و نطفه به رحم می‌رسد و ۴۰ روز در آن چرخش می‌کند سپس ۴۰ روز علقه می‌گردد، سپس ۴۰ روز مضغه می‌گردد، سپس گوشتی می‌گردد که رگ‌های متصل و شبکه شبکه در آن جاری می‌شود، آنگاه خدا ۲ فرشته‌ی آفریننده می‌فرستد که هر چه خدا بخواهد، در ارحام خلق کنند و بی‌پروا از دهان زن به شکمش فرو روند و به رحم می‌رسند که در آن، روح قدیمیِ منتقل شده در صلب مردان و رحم زنان است، پس در آن روحِ قدیمی، روحِ زندگی و بقا را می‌دمند و گوش و چشم و همه اندامش و تمام آن چه در شکم است را با اجازه‌ی الله متعال می‌شکافند، سپس پروردگارت به ۲ فرشته وحی می‌کند که بر او قضاء و قدرم و امر نافذم را بنویسید و در آنچه می‌نویسید، برایم بداء را شرط کنید، پس ۲ فرشته می‌گویند: پروردگارا چه بنویسیم؟ پس الله متعال به آن ۲ وحی می‌کند: سرتان را به سوی سر مادرش بالا ببرید، پس سر برآرند، پس در این هنگام (الله متعال) لوحی به پیشانیِ مادرش می‌زند، پس ۲ فرشته در آن لوح می‌نگرند، پس در لوح می‌یابند: شکل و زیبایی‌اش و عمرش و پیمانش و بدبختی یا خوشبختی‌اش و تمام حالاتش را، یکی از ۲ فرشته بر دوستش املاء می‌کند و تمام آنچه در لوح است را می‌نویسند و در آنچه می‌نویسند، بداء را برای الله متعال شرط می‌کنند، سپس نامه را مهر می‌کنند و میان ۲ چشم کودک می‌گذارند سپس او را در شکم مادرش می‌ایستانند، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چه بسا بچه سرکشی کند و وارونه شود، و این نمی‌باشد مگر در هر سرکش یا متمردی، و زمانی که وقتِ خروج مولود برسد، کامل باشد یا ناقص، الله متعال به رحم وحی می‌کند: دربت را بگشای تا آفریده‌ام به زمینم خارج شود و فرمانم در او نافذ گردد پس قطعا آغاز خروجش رسیده است، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پس رحم، باب ولد (درب خروج فرزند) را می‌گشاید و الله متعال فرشته‌ای به نام «زاجر» را می‌فرستد پس نهیبی به نوزاد می‌زند و نوزاد از آن بهراسد و برگردد و ۲ پایش بالای سرش قرار بگیرد و سرش به ته شکم بیآید تا الله متعال، بیرون شدن را بر مادر و فرزند

آسان کند، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پس اگر نوزاد محبوس بماند فرشته‌ی زاجر، نهیب دیگر به نوزاد بزند پس نوزاد از آن بهراسد و به سوی زمین سقوط کند (یعنی به دنیا بیاید) در حالی که از نهیب، گریان و هراسان است.

روایت ۱۱ [مانند حدیث قبل]

(مثل الرواۀ السابقین)...عن علی بن زراره عن اعین قال سمعت اباجعفر(صلوات‌الله‌علیه)یقول: (مثل الحدیث السابق)

به اسنادی دیگر مانند روایت قبل است و اضافه شده است که کودک بعد از نهیبِ فرشته‌ی زاجر، پیمانش را فراموش می‌کند.

روایت ۱۲ [تعیین جنسیت از ۴ ماهگی]

روی مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَر(صلوات‌الله‌علیه)جُعِلْتُ فِدَاکَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلْحُبْلَى أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَا فِی بَطْنِهَا ذَكَراً سَوِيّاً قَالَ يَدْعُو فيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ أَرْبَعِينَ يوما نُطْفَةٌ وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً عَلَقَةٌ وَأَرْبَعِينَ [لَيْلَةً] مُضْغَةٌ فَذَلِکَ تَمَامُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَخْلُقُ فقلت جعلت فداک یا مولینا فقال من عندالله الا ترکان ملک الموت له اعوان و شرط[۱۶] فيقولان ذَكَراً أَمْ أُنْثَى شَقِيّاً أَوْ سَعِيداً فَيُقَالُ ذَلِکَ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا رِزْقُهُ وَمَا أَجَلُهُ وَمَا مُدَّتُهُ فَيُقَالُ ذَلِکَ وَمِيثَاقُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَلَا يَزَالُ مُنْتَصِباً فِی بَطْنِ أُمِّهِ حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكاً فَيَزْجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَيَنْسَى الْمِيثَاقَ.

محمّد بن اسماعیل می‌گوید: به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)گفتم که جانم به فدایت، آیا مرد برای باردار دعا کند که بچه‌اش پسری سالم باشد؟(حکم دعا برای تعیین جنسیت)،

[۱۶] این قسمت در نسخه خطی کتاب هست که ظاهرا از یک روایت دیگر به اشتباه نوشته شده است بنابراین ترجمه نکردیم.

امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: تا ۴ ماهگی‌اش دعا کند، زیرا بچه ۴۰ شب نطفه و ۴۰ شب عَلَقَه و ۴۰ شب مُضغَه است که ۴ ماه می‌شود، سپس الله متعال، ۲ فرشته‌ی آفریننده را می‌فرستد، پس می‌گویند چه خلق کنیم؟ پسر یا دختر؟ بدبخت یا خوشبخت؟ پس به ایشان گفته می‌شود، پس می‌گویند: پروردگارا روزیش چه‌قدر؟ عمرش چه‌قدر؟ مدتش چه‌قدر؟ پس گفته می‌شود و پیمانش میان ۲ چشمش است و به آن می‌نگرد و پیوسته در شکمِ مادرش بر پا است تا زمانی که وقتِ خروجش نزدیک شود، پس الله متعال فرشته‌ای به سویش می‌فرستد و نهیبی به او می‌زند، پس بیرون می‌آید و پیمان را فراموش می‌کند.

باب: الاعمار و ما یزید و ما ینقص منها

باب: ویژگی هر سن و دلایلی که از عمر کم و زیاد می‌شود

روایت ۱۳ [۴۰ و ۵۰ سالگی]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری قال حدثنا محمد بن سندی عن علی بن الحکم عن داوود بن نعمان عن سیف التمار عن ابی‌بصیر قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثَةً وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ فَإِذَا ظَعَنَ فِي إِحْدَى وَأَرْبَعِينَ سنه فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ وَيَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْخَمْسِينَ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ كَانَ فِي النَّزْعِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زمانی که بنده به ۳۳ سالگی برسد در واقع به کمال رشدش رسیده است و آنگاه که به ۴۰ سالگی برسد، به نهایت درجه‌ی رشد رسیده است و آنگاه که به ۴۱ سالگی گام گذاشت، پس در کاستی است و شایسته است که فرد ۵۰ ساله همانند کسی باشد که در حال جان کندن است(یعنی آماده برای مرگ باشد).

روایت ۱۴ [۴۰ سالگی]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن ابن السندی عن علی بن الحکم عن داوود عن سیف عن ابی‌بصیر قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ الْعَبْدَ لَفِی فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ أَرْبَعِینَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً أَوْحَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَی مَلَائِکَتِهِ أَنِّی قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِی عُمُراً [وَقَدْ طَالَ] فَغَلِّظَا وَشَدِّدَا وَتَحَفَّظَا وَاکْتُبَا [عَلَیْهِ] قَلِیلَ عَمَلِهِ وَکَثِیرَهُ وَصَغِیرَهُ وَکَبِیرَهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بنده برای اعمالش تا ۴۰ سالگی در وسعت و گشایش است، پس زمانی که به ۴۰ سالگی رسید، الله متعال به فرشتگانش وحی می‌کند که: من عمری به بنده‌ام دادم که اینک طولانی شده است، پس با او تندی کنید، بر او سخت بگیرید و خوب از او نگهداری کنید و اعمالش را – از کم و زیاد، کوچک و بزرگ– بنویسید.

روایت ۱۵ [۴۰، ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰ و ۱۰۰ سالگی]

روی الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی‌نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ محمد بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: إِذَا بَلَغَ الْعبد المومن أَرْبَعِینَ سَنَةً آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَدْوَاءِ الثَّلَاثَةِ الْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وإِذَا بَلَغَ الْخَمْسِینَ خَفَّفَ اللَّهُ حِسَابَهُ وإِذَا بَلَغَ السِّتِّینَ رَزَقَهُ الْإِنَابَةَ إِلَیْهِ فَإِذَا بَلَغَ السَّبْعِینَ أَحَبَّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ وإِذَا بَلَغَ الثَّمَانِینَ أَمَرَ اللَّهُ بِإِثْبَاتِ حَسَنَاتِهِ وَإِلْقَاءِ سَیِّئَاتِهِ وإِذَا بَلَغَ التِّسْعِینَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنوبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَکُتِبَ أَسِیرَ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ. وزاد فیه قال جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما)فَإِذَا بَلَغَ الْمِائَةَ فَذَلِکَ أَرْذَلُ الْعُمُرِ [وَرُوِیَ أَنَّ أَرْذَلَ الْعُمُرِ أَنْ یَکُونَ عَقْلُهُ عَقْلَ ابْنِ سَبْعِ سِنِینَ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هنگامی که بنده‌ی مومن به ۴۰ سالگی می‌رسد، الله متعال او را از امراض سه‌گانه ایمن می‌کند: جنون و جذام و پیسی؛ و آنگاه که به ۵۰ سالگی برسد، حسابرسی(اعمالش) را آسان می‌گیرد؛ و وقتی به ۶۰ سالگی برسد، توبه و پشیمانی و بازگشت به سویش را روزی‌اش می‌کند؛ و وقتی به ۷۰ سالگی برسد، محبوب اهل

آسمانش می‌کند؛ و وقتی به ۸۰ سالگی برسد، الله متعال به تاییـد خـوبی‌هـا و انـداختنِ بدی‌هایش دستور می‌دهد؛ و وقتی به ۹۰ سـالگی برسـد، الله تعـالی، گناهـان پیشـین و پسین او را می‌آمرزد و نامش در شمار اسیران خدا در روی زمینش نوشته می‌شـود. در حدیث دیگری آمده است: و وقتی به ۱۰۰ سالگی برسد به پسـت‌تـرین درجـه‌ی عمـر رسیده است [و روایت شده است که پست‌ترین درجه‌ی عمر این است که عقلش مانند عقل کودکِ ۷ ساله می‌باشد.]

روایت ۱۶ [۶۰ سالگی]

وروی عبدالله عن احمد بن علی بن سلمان الطـابی عـن علـی بـن محمـد قـال حـدثنا سلیمان بن ابراهیم قال حدثنا موسی بن جعفر عن ابیه عن جده(صلوات‌الله‌علیهم)قال رسـول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): ابناء الستین ابناء الموت من امتی.

امام کاظم از پدرش از جدش(سلام‌الله‌علیهم) از رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)روایت فرموده‌انـد که: فرزندان ۶۰ ساله، فرزندان مرگ از امتم هستند.[۱۷]

روایت ۱۷ [عقوبت مخالفت]

حـدثنا ابوهمـام قـال حـدثنا الحمیـری قـال حـدثنا السـیاری عـن ابـی‌الحسـن الماضی(صلوات‌الله‌علیه)انه قیل له أ لیس قد امنتم ولیکم من الجذام والبرص والجنـون، قَـالَ بلی وَلَکِنْ إِذَا خَالَفَ امرنا لم یامن عقوبهٔ الخلاف ممن آمنه.[۱۸]

---

[۱۷] یعنی باید آماده برای مرگ باشند.

[۱۸] روایت شبیه: وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): یَوْماً إِنَّ أَکْلَ الْبِطِّیخِ [علـی الریـق] یُـورِثُ الْجُـذَامَ فَقِیـلَ لَـهُ أَ لَـیْسَ قَـدْ أَمِـنَ الْمُؤْمِنُ إِذَا أَتَـی عَلَیْـهِ أَرْبَعُـونَ سَـنَةً مِـنَ الْجُنُـونِ وَالْجُـذَامِ وَالْبَـرَصِ قَـالَ(صلوات‌الله‌علیه): نَعَـمْ وَلَکِـنْ إِذَا خَـالَفَ الْمُـؤْمِنُ مَـا أُمِـرَ بِـهِ مِمَّـنْ آمَنَـهُ لَـمْ یَـأْمَنْ أَنْ تُصِـیبَهُ عُقُوبَـهُ الْخِلَـافِ. (نقـل شـده اسـت کـه روزی امـام هادی(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: خوردن خربـزه [در حالـت ناشـتا] جـذام‌آور اسـت؛ پـس بـه ایشـان گفتـه شـد: مگـر نـه ایـن اسـت کـه اگـر مـؤمن چـون بـه ۴۰ سـالگی برسـد از جنـون و جـذام و پیسـی ایمـن اسـت؟

سیاری می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گفته شد: آیا شما به دوستدارتان از جذام و برص و جنون، امان ندادید؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله ولی اگر با امر ما مخالفت کند، ایمن نیست، از عقوبتِ مخالفت با کسی که به او امان داده است.

روایت ۱۸ [مُنسیه و مُسخیه]

محمد بن ابی‌الصحبا عَنْ أَبِی‌مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ وَکَانَ خَیِّراً قَالَ حَدَّثَنِی أَبُوالْیَقْظَانِ عَمَّارٌ الْأَسَدِیُّ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لَوْ أَنَّ مُؤْمِناً أَقْسَمَ عَلَی الله أَلا یُمِیتَهُ مَا أَمَاتَهُ أَبَداً وَلَکِنْ إِذَا کَانَ [ذَلِکَ أَوْ إِذَا] وحَضَرَ أَجَلُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [إِلَیْهِ رِیحَیْنِ رِیحاً یُقَالُ لَهَا الْمُنْسِیَةُ وَ]رِیحاً یُقَالُ الْمُسْخِیَةُ [فَأَمَّا الْمُنْسِیَةُ فَإِنَّهَا تُنْسِیهِ أَهْلَهُ وَمَالَهُ وَأَمَّا الْمُسْخِیَةُ فَإِنَّهَا] تُسْخِی نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْیَا حَتَّی یَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ.

عمار اسدی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)روایت کرده است که پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: اگر مؤمنی به الله متعال، سوگند دهد که او را نمیراند، هرگز او را نمی‌میراند، ولی زمانی که اجلش فرا رسد، الله متعال، ۲ باد بر او می‌فرستد، یک باد به نام «مُنسیه» و دیگری باد به نام «مُسخیه»؛ پس «منسیه»، خانواده و ثروتش را از یادش می‌برد، و «مسخیه»، وجودش را از دنیا باز می‌دارد(و تارک دنیا می‌شود)، تا آنچه را نزد الله تبارک و تعالی است (مرگ) را به اختیار خودش انتخاب می‌کند.

روایت ۱۹ [تأثیر اسم «علی» در طول عمر]

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحَسَنُ بْنُ شُعَیْبِ الْمَدَائِنِی قَالَ: کُنَّا عِنْدَ أَبِی‌الْحَسَنِ‌الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) فَقُلْتُ: إِنَّ بِأَهْلِی حَمْلا فَادْعُ اللَّه أَنْ یَرْزُقَنِی غُلَاما فَدَعَا وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)سَمِّهِ عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَطْوَلُ العُمُر قَالَ الْحَسَن فَاسْتَقْبَلَنِی الْکَبَاب بِالْبِشَارَةِ إِنَّهُ وُلِدَ لِی غُلَام.

امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آری، ولی اگر مؤمن، مخلاف دستور کسی که او را در امان داشته است رفتار نماید، از عقوبت مخالفت ایمن نیست.) [تحف‌العقول، ص: ۴۸۳/وسائل‌الشیعهٔ، ج۲۵، ص: ۱۷۶].

حسن بن شعیب مدائنی می‌گوید: نزد امام رضا(سلام‌الله‌علیه)بودیم، پس به ایشان گفتم: همانا در خانواده‌ام بارداری است، پس برایم از الله تبارک و تعالی بخواهید که پسری روزی‌ام شود، پس امام(سلام‌الله‌علیه) دعا کردند و فرمودند: او را علی بنام، زیرا [صاحب این اسم] عمرش طولانی‌تر است، راوی می‌گوید: پس حسن با کباب به استقبالم آمد و بشارت داد که پسری برایم متولد شد.

روایت ۲۰ [صله رحم و طول عمر]

حَدَّثَنَا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بن صدقه عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ(صلوات‌الله‌علیهم أنَّ اَلنَّبِيَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قال: صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَتَنْفِي الْفَقْرَ.

امام صادق از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم) نقل می‌کنند که رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: صله رحم، عمر را زیاد و فقر را دور می‌کند.

روایت ۲۱ [نیکوکاری و طول عمر]

حَدَّثَنَا اِبْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْهَذَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدالله المسْمعِيِّ عَنْ عبدالرحْمَنِ بْنِ اَبِی‌نجْران عَن مُعَاوِيَةَ بْنِ ابی‌وَهْبٍ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اَلْبِرُّ زِيَادَةٌ فِي اَلْعُمْرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): نیکوکاری، عمر را زیاد می‌کند.

روایت ۲۲ [۳۰ سالگی]

حدثَنا ابن‌همام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَيْنِ عَنْ موسی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عبدالله بْنِ اَلْقَسمِ اَلْجَعْفَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ ابوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): لاَ يُكْتَبُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا ذَنْبٌ حَتَّى بِجَوْزِ ثَلاَثِينَ سَنَةً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر شخصی از شیعیان[۱۹] ما گناه نوشته نمی‌شود تا ۳۰ سالگی‌اش را رد کند.

روایت ۲۳ [نیکی و طول عمر]

حَدَّثَنَا ابوبکر القَسم المطرز قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ احْمَد قَالَ حَدَّثَنِی یحیی بْنُ صَرِیسٍ عَنْ ابِی‌مَوْدُودٍ اِسْمُهُ فَضَّهُ عَنْ سلیمی اَلتمِیمِیِّ عَنْ سَلْمَانَ(رحمت‌الله‌علیه) عَنِ اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لَا یَزِیدُ فِی الْعُمُرِ إِلَّا الْبِرُّ وَلَا یَرُدُّ الْقَضَاءَ إِلَّا الدُّعَاء.

سلمان فارسی(رحمت‌الله‌علیه)نقل می‌کند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: به جز نیکوکاری چیزی عمر را زیاد نمی‌کند، و به جز دعا چیزی قضا و قدر را تغییر نمی‌دهد.

باب: الحمی و ما فیها من الثواب.

باب: تب و پاداشی که تب دارد.

روایت ۲۴ [تب پاک کننده‌ی گناهان]

حَدَّثَنا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحَسَنُ بْنُ عَلِی عَن عَلیٍّ بن حسَّان عَنْ عبدالرَحْمان بْنِ کَثِیرٍ عَنْ ابِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): طَرَقْتِ الْحُمَّی رَسُولَ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: اَنَا أُمِّ مُلْدَم، قالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): وَمَا حاجَتُکِ؟ قَالَتْ: اِشْفَقْتُ اِلَیْکَ، قالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): انْصُرْ لِی یَا أُمَ مُلْدَم الی اَلاِنْصَارِ مَبِیتِی بِهِمْ اَلْیَلَةَ قَالَ فَمَضَیْتُ الیهم فَافْزَعْتُهُمْ حَتَّی اشْرَفَ بَعْضُهُم

---

[۱۹] امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)فرمود: لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ قالَ بِلِسانِهِ وَخالَفَنا فی أعْمالِنا وَآثارِنا. وَلکِنْ شیعَتِنا مَنْ وافَقَنا بِلِسانِهِ وَقَلْبِهِ وَاتَّبَعَ آثارَنا وَعَمِلَ بِأعْمالِنا أُولئِکَ شیعَتُنا؛ (کسی که به زبان، می‌گوید شیعه است و با اعمال و آثار ما مخالفت می‌کند از پیروان ما نیست، شیعه ما کسی است که ما را با زبان و قلب همراه باشد و آثار ما را پیروی کند و اعمال ما را انجام دهد. آنان شیعه ما هستند.)[وسائل‌الشیعة، ج۱۵، ص: ۲۴۷].

عَلَیَ بَعْضٍ فَشَکَوْا مَا نَزَلَ بِهِمْ فَاجْتَمَعُوا فَأَتَوُا اَلنَّبِیَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَقَالُوا: یَا رَسُولَ‌اَللَّهِ طَرَقْنَا فِی هَذِهِ اَللَّیْلَةِ اَمْرٌ عَظِیمٌ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تِلْکَ اُمَ مُلْدَم اَرْسَلْتُها اِلَیْکُمْ تُمَحِّصُ ذُنُوبُکُمْ فَاِنْ اَحبَبتُم تَرَکْتُها وَاَنْ کَرِهْتُمْ صَرْفَهَا عَنْکُمْ فَقَالُوا یَا رَسُولَ‌اَللَّهِ دَعْهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تب، شبانگاه نزد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: این چه کسی است؟ پس تب گفت: من اُمَ مِلدَم هستم، فرمودند: درخواستت چیست؟ گفت: برای شما بیمناکم، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: ای اُمَ مُلدَم مرا بر انصار یاری کن که گذرانِ امشبم با آن‌هاست، اُمَ مُلدَم گفت: پس به سوی آن‌ها رفتم و آن‌ها را ترسانیدم تا جایی که بعضی بر دیگری شرافت یافت، پس، از آنچه به آن‌ها رسیده بود شکایت کردند و اجتماع کردند و نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمدند و گفتند: یا رسول الله! در این شب، امر عظیمی برای ما پیش آمده است، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: آن اُمَ مِلدَم است، به سوی شما فرستادمش تا گناهانتان را پاک کند، پس اگر دوست دارید او را رها کنم(تا گناهانتان را پاک کند)، و اگر بد می‌دارید او را از شما منصرف کنم، پس انصار گفتند: او را رها کن.

روایت ۲۵ [تب کفاره‌ی یک سال]

رُوِیَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاق عَن مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی جَمِیعا عَن سَعْدَان عَن العلاء عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: حُمَّی لَیْلَةٍ کَفَّارَةُ سَنَةٍ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه):یک شب تب، کفّاره‌ی یک سال(گناه) است.

روایت ۲۶ [تب بیماریِ خوبیست]

عَلِیٌّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِیٌّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ: نِعْمَ الْوَجَعُ الْحُمَّى تُعْطِی کُلَّ عُضْوٍ قِسْطَهُ مِنَ الْبَلَاءِ وَلَا خَیْرَ فِیمَنْ لَا یُبْتَلَی.

امام سجاد(سلام‌الله‌علیه): تب بیماریِ خوبیست، به هر عضوی از بدن بهره‌اش از بلا را می‌دهد، و در کس که مبتلا نمی‌شود خیری وجود ندارد.

روایت ۲۷ [شب بیداری از مرض، معادل یک سال عبادت]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ صالح الضمیریِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ یَاسِرٍ اَلْبَصْرِیِّ یَرْفَعُهُ اِلَی اَبی‌عبْداللّهِ(صلوات‌الله‌علیه): سَهَرُ لَیْلَةٍ [مِنْ مَرَضٍ] یَعْدِلُ [اَفْضَلُ مِنْ] عِبَادَةِ سَنَةٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): یک شب [از بیماری] بیداری کشیدن معادل یک سال عبادت است [در نقل کافی: از عبادت یک سال بهتر است.]

روایت ۲۸ [تب، قاصد مرگ]

حَدَّثَنَا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنِ العبیدی عَنْ سَعْدَانَ وَاحمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اسْمَاعِیلَ بْنِ بدِیعٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ابی‌عَبْدالله(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُول: اَلْحُمَّى رَائِدُ الْمَوْتِ وَهِیَ سِجْنُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَهِیَ حِفظُ الْمُؤْمِنِ مِنَ النَّار.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تب، پیشگام و قاصد مرگ است، آن زندانِ الله متعال در زمین است؛ و حفظ کننده‌ی مؤمن از آتش جهنم است.

روایت ۲۹ [کفاره‌ی گناهان قبل و بعد]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلحِمْيَرِيُّ عَن احمد بن عيسى عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَلْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مارونَ عَنْ ابی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَال: حُمَّى لَيْلَةٍ كَفَّارَةٌ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): یک شب تب، کفاره‌ی گناهانِ قبل و بعد از آن است.

روایت ۳۰ [شرط پاک شدنِ گناهان با تب]

وروی حُمَّى يَوْمٍ كَفَّارَةُ سَنَةً إِذَا قَبِلَهَا بِقَبُولِهَا قِيلَ وَمَا قَبُولُهَا قَالَ أَنْ يَحْمَدَ اللَّهَ تبارک‌وتعالی وَيَشْكُرَهُ وَيَشْكُوَ إِلَيْهِ وَلَا يَشْكُوَهُ وَإِذَا سُئِلَ عَنْ خَبَرِهِ قَالَ خَيْرا.

و روایت شده است از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)که: هرکه یک شب تب کند، کفّاره‌ی گناهان یک سالِ اوست، به شرطی که با قبولش از آن استقبال کند؛ گفته شد قبول آن چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: الله متعال را حمد و ستایش کند، و شکرگزاری کند و به او [از بیماری] شکایت کند و از خدا [به دیگران] شکایت نکند.

روایت ۳۱ [تبِ شدیدتر برای فرزندان انبیاء(سلام‌الله‌علیهم)]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ الْحُمَّى تُضَاعَفُ عَلَى أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ(صلوات‌الله‌علیهم).

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): [شدتِ]تب برای فرزندان انبیاء(سلام‌الله‌علیهم)دو برابر است.

روایت ۳۲ [پاداش بیشتر با درد شدیدتر]

احمد بن ابی عَبدالله اَلْبَرْقِيِّ عَنْ ابیه عَنْ عَلِيِّ بْنِ نُعْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ سَيَّارٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى اِبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) فَهُوَ مَحْمُومٌ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ تَضَاعَفَ عَلَيْكُمُ الْوَجَعُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ وَيُضَاعِفُ لَنَا اِلاجْر.

سعید بن سیار می‌گوید: وارد بر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم و ایشان تب‌دار بودند، پس شخصی به ایشان گفت: درد برای شما ۲ برابر است؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله و پاداشمان هم ۲ برابر است.

روایت ۳۳ [علت بیمار شدنِ مومن بدونِ گناه]

وقیل لابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): مَا أَصَابَ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَلَاءٍ فَبِذَنْبٍ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): بِذَنْبٍ وَبِغَيْرِ ذَنْبٍ لِيُسْمَعَ الله تعالی أَنِينُهُ وَشَكْوَاهُ [وَدُعَاؤُهُ] ويُكْتَبُ لَهُ بِها الْحَسَنَاتِ وَتُحَطَّ عَنْهُ بها السَّيِّئَاتُ وَيَرْفَعُ لَهُ بِهَا الدَّرَجَات [وَتُدَّخَرَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ].

به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفته شد: آنچه که از بلاها به مؤمن می‌رسد، آیا به سبب گناهانش می‌باشد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمود: به سبب گناه، و غیر گناه برای آن که (الله تعالی) صدای ناله و دادخواستش را بشنود؛ و به خاطر دعاها و ناله‌هایش، ثواب و خوبی بنویسد و بدی‌هایش فرو بریزد و درجاتش بالا برود [و برای روز قیامتش ذخیره شود].

روایت ۳۴ [تب هدیه‌ی خداوند]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه اذا اراد اَللَّهُ تَعَالَی او قال إنَّ اللَّه إذَا أَحَبَّ عَبْداً نَظَرَ إلَيْهِ فَإذَا نَظَرَ إلَيْهِ أَتْحَفَهُ واحدةً مِنْ ثَلَاثَةٍ أو حُمَّى أو وجع عين أو صُدَاعٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زمانی که الله متعال، بنده‌ای را دوست بدارد به او نظر کند، پس وقتی به او نظر کند، یکی از ۳ چیز را تحفه‌اش نماید: تب یا چشم‌درد یا سردرد.

روایت ۳۵ [ننوشتن گناه و نوشتن خوبی‌ها]

روی دُرُسْتَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ: إنَّ الْمُؤْمِنُ إذَا مَرِضَ أَوْحَى اللَّهُ عَزّوَجَلَّ إلَى صَاحِبِ الشِّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَى عَبْدِی مَا دَامَ فِی حَبْسِی وَوَثَاقِی [ذَنْباً] وَيُوحِی إلَى صَاحِبِ الْيَمِينِ أَنِ اكْتُبْ لِعَبْدِی مَا كُنْتَ تَكْتُبُ له فِی صِحَّتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زمانی که مؤمن مریض می‌شود، الله متعال به فرشته‌ی سمت چپ وحی می‌فرماید: تا زمانی که بنده‌ام در زندان و غل و زنجیر من قرار دارد (و به واسطه مرضی که او را بدان گرفتار کرده‌ام و از انجام گناه منعش می‌کنـد)، چیـزی را در نامـه اعمالش ننویس، و به فرشته‌ی سمت راست می‌فرماید: خوبی‌هایی را کـه در تندرسـتی برای بنده‌ام ثبت می‌کردی، اکنون نیز ثبت کن.

باب: فی صبر علی العله و ما فیها من الثواب.

باب: صبر بر بیماری و ثواب آن

روایت ۳۶ [بدنی جدید]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیری عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنْ عَلِیِّ بْـنِ الحکـم عَنْ مُحَمَّدٍ مارونَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): یَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِذَا ابْتَلَیْتُ عَبْدِی ببلاء فَصَبَرَ وَلَمْ یَشْکو الی عُوَّادِهِ ثَلَاثاً أَبْدَلْتُـهُ لَحْمـاً خَیْـراً مِـنْ لَحْمِهِ وَجِلْداً خَیْراً مِنْ جِلْدِهِ وَدَماً خَیْراً مِنْ دَمِهِ فـإذا تَوَفَّیْتُـهُ تَوَفَّیْتُـهُ فـإِلَی رَحْمَتِـی وَإِنْ عَافَیْتُهُ عَافَیْتُهُ وَلَا ذَنْبَ عَلَیْه؛ وَرُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ وَقِیلَ وَکَیْفَ یُبْدِلُـهُ لَحْماً خَیْرٌ مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَیْراً مِنْ دَمِهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَحْماً لَمْ یَعْصِ اَللَّهَ فِیهِ وجلدا لَـمْ یَعْصِ اَللَّهَ فِیهِ وَدَماً لَمْ یَعْصِ اَللَّهَ فِیه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرماینـد کـه رسـول الله(صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه‌وسـلم)فرمودنـد: الله متعـال می‌فرماید: زمانی کـه بنـده‌ام را بـه بلایـی مبـتلا کـنم و او صـبر کنـد و تـا ۳ روز بـه عیادت‌کنندگانش شکایت نکنـد، گوشـتش را بـه گوشـتی بهتـر از گوشـت خـودش و پوستش را به پوستی بهتر از پوست خودش و خونش را به خونی بهتر از خون خودش تبدیل گردانم، و اگر بمیرانمش به رحمتم در آرمش، و اگر عافیتش دهم، چنان عافیتش بخشم که گناهی بر او نماند؛ شخصی پرسید: چگونه گوشتی بهتر از گوشت خودش و

خونی بهتر از خون خودش، تبدیل می‌شود؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: گوشتی که در آن معصیتِ الله تعالی را نکرده و پوستی که در آن معصیتِ الله تعالی را نکرده و خونی که در آن معصیت الله تعالی را نکرده است.

روایت ۳۷ [پاکیِ مومن و عذاب کافر]

روی عن الرضا(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: اَلْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَرَحْمَةٌ وَلِلْكَافِرِ تَعْذِيبٌ وَنَقِمَةٌ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): بیماری برای مؤمن، پاکی و رحمت، و برای کافر عذاب و تنبیه است.

روایت ۳۸ [پاکی و روشنی و خوش‌رنگی]

عن محَمَّد بن حسّان الرازیِّ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَلنَّوْفَلِيُّ قَالَ اخبرنی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ ابیه عَنْ جَدِّهِ(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اَلرَّجُلُ مِنْ اُمَّتِی اِذا مَرِضَ ثُمَّ صَحَّ كَانَ كَالْبَرِّ وَسَفَطَ مِنَ اَلسَّمَاءِ فِی صَفَائِهِ وَحَسُنَ لَوْنُه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرش(سلام‌الله‌علیه)از جدش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: هرگاه مردی از امتم مریض و سپس سالم شود، مانند گندم یا سبدی از آسمان در پاکی و روشنی و خوش رنگی‌اش است.

روایت ۳۹ [خروج گناهان از هر عضو]

سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِی‌إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لِلْمَرِيضِ أَرْبَعُ خِصَالٍ يُرْفَعُ عَنْهُ الْقَلَمُ وَيَأْمُرُ اللَّهُ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ لَهُ كُلَّ فَضْلٍ كَانَ يَعْمَلُهُ فِی صِحَّتِهِ وَيَتَّبَعُ مَرَضُهُ كُلَّ عُضْوٍ فِی جَسَدِهِ فَيَسْتَخْرِجُ ذُنُوبَهُ مِنْهُ فَإِنْ مَاتَ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ وَإِنْ عَاشَ عَاشَ مَغْفُوراً.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: بیمار ۴ امتیاز دارد:

۱. قلم از او برداشته می‌شود،

۲. خداوند به فرشتگان فرمان می‌دهد که تمام کارهای خیری را که در حال سلامتی انجام می‌داده است برایش بنویسند،

۳. بیماری‌اش هر عضوی از اعضای بدنش را جست و جو می‌کند و گناهانش را از او خارج می‌کند،

۴. اگر بمیرد، آمرزیده می‌میرد، و اگر زنده بماند، آمرزیده زندگی می‌کند.

روایت ۴۰ [نوشتن خوبی و ننوشتن بدی]

مُحمَّد بن عیسی عَنِ اَلصفان اَلدِّهْقَانُ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدالحَمِیدِ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا صَعِدَ مَلَکَا الْعَبْدِ المومن الْمَرِیضِ إِلَی السَّمَاءِ [عِنْدَ کُلِّ مَسَاءٍ] قال الرَّبُّ تَبَارَکَ وَتَعَالَی لهما مَا ذَا کَتَبْتُمَا لِعَبْدِی فِی یومه؟ فَیَقُولَانِ ما لنا نکتب له الشِّکَایَةَ قال: فَیَقُولُ الرب مَا أَنْصَفْتُما عَبْدِی إذا حَبَسْتُهُ فِی حَبْسٍ مِنْ حَبْسِی ثُمَّ أَمْنَعُهُ من الشِّکَایَةَ [فَیَقُولُ] اکْتُبَا لِعَبْدِی [مِثْلَ مَا] کُنْتُمَا تَکْتُبَانِ لَهُ مِنَ الْخَیْرِ فِی [صِحَّتِهِ] کل یوم وَلَا تَکْتُبَا عَلَیْهِ سوءا حَتَّی أُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِی [فَإِنَّهُ فِی حَبْسٍ مِنْ حَبْسِی.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زمانی که ۲ فرشته‌ی بنده‌ی مومنِ بیمار به آسمان بالا بروند، پروردگار تبارک و تعالی به آن ۲ فرماید: برای بنده من در حال بیماریش چه نوشتید؟ گویند: چه چیزیست بر ما؟ برایش شکایت نوشتیم، پروردگار متعال فرماید: اگر او را در حبسی از حبس‌هایم بدارم(یعنی بیماری) و از شکایتش دریغ دارم با او انصاف نکردم، برایش بنویسید هر آنچه در حال تندرستی از کار خیر هر روز برایش می‌نوشتید، و برایش هیچ بدی ننویسید تا زمانی که او را از حبس آزاد کنم.

روایت ۴۱ [ثواب گلگی نکردن به عیادت‌کنندگان تا ۳ روز]

وَ رُوِیَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَلْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیهما)اِنَّه قَالَ: مَا مِنْ مُومِنٍ نَزَلَ بِهِ بَلِیَّةٌ فَیَصْبِرُ ثَلاثاً لا یَشْکُوا اِلَی اَحَد مِنْ عُوادِهِ اِلاّ الَی رَبِّه الاّ کَشَفَ اللَّهُ تَبارَکَ‌وَتَعالی عَنْهُ.

امام سجاد(سلام‌الله‌علیه): هیچ مومنی نیست که بلایی به او نازل شود، پس ۳ روز صبر کند و جز به سوی پروردگارش به هیچ یک از عیادت‌کنندگانش شکایت(گلگی) نکند، الله تبارک‌وتعالی بلا را از او بردارد.

روایت ۴۲ [اجر نبردن در صورت جزع و بی‌تابی]

قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یَصْبِرْ أَهْلَکَهُ الْجَزَعُ وَإِنَّمَا [أَمَّا] اهَلَاکُهُ فِی الْجَزَعِ أَنَّهُ إِذَا جَزِعَ لَمْ یُؤْجَر.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تقوای الهی را رعایت کنید و صبر و شکیبایی داشته باشید، زیرا هرکه صبر نکند، بی‌تابی و ناراحتی هلاکش می‌کند؛ و همانا هلاکتش در بی‌تابی این است که اگر ناراحتی و بی‌تابی کند، اجر و پاداشی (از بیماری) نخواهد داشت.

روایت ۴۳ [حد و حدود شکایت]

عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: [سُئِلَ عَنْ حَدِّ الشِّکَایَةِ لِلْمَرِیضِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه):إِنَّ الرَّجُلَ یَقُولُ حُمِمْتُ الْیَوْمَ وَسَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَقَدْ صَدَقَ وَلَیْسَ هَذَا شِکَایَةً وَ]إِنَّمَا الشَّکْوَی أَنْ یَقُولَ قَدِ ابْتُلِیتُ بِمَا لَمْ یُبْتَلَ بِهِ أَحَدٌ وَیَقُولَ لَقَدْ أَصَابَنِی مَا لَمْ یُصِبْ أَحَداً وَلَیْسَ الشَّکْوَی أَنْ تَقُولَ سَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَحُمِمْتُ الْیَوْمَ وَنَحْوَ هَذَا.

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)درمورد حد و حدود شکایت پرسیده شد: امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اگر بگوید: «امروز تب داشتم و دیشب از درد نخوابیدم» حرف راستی زده است و این مصداق شکایت نیست؛ همانا شکایت این است که بگوید: «به دردی گرفتار شده‌ام که هیچ کس گرفتار نشده».

و یا بگوید: «رنجی که من کشیدم کسی نکشیده است»؛ و اما اینکه بگوید: امروز تب داشتم و شب را از درد بیدار بودم و امثال این جملات، مصداق شکایت نیست.

روایت ۴۴ [نوشتن ثواب ۱۰۰۰ شهید در صورت صبر]

و قال أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): مَا مِنْ عَبْد یبتلیه الله بمکروه فَیصَبَرَ علیه إِلَّا کَتَبَ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِیدٍ وَإِنِّی لَأَرْجُو أَلَّا تُفْتَنُوا عِنْدَ الْبَلِیَّةِ فَإِنِّی سَمِعْتُ أَبِی(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: شِیعَتُنَا الْمَعْصُومُون.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه):هیچ بنده‌ای نیست که الله متعال، او را به ناخوشی مبتلا کند، و در مقابل ناخوشی‌اش صبر کند، مگر اینکه الله تعالی، برایش ثواب ۱۰۰۰ شهید بنویسد؛ و من امید دارم که هنگام بلا، فریفته نمی‌شوید، زیرا من از پدرم(سلام‌الله‌علیه)شنیدم که می‌فرمود: شیعیان ما از گناه، نگه‌داشته هستند.

روایت ۴۵ [پاداش واقعی]

وَرُوِیَ عَنْ امیرالمومنِینَ عَلِیُّ بْنِ اَبِی‌طَالِب(صلوات‌الله‌علیهما)إِنَّهَ قَالَ: الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِیهِ وَلَکِنْ لَا یَدَعُ [لِلْعَبْدِ] ذَنْباً إِلَّا حَطَّهُ وإِنَّمَا الْأَجْرُ بِالْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلِ بِالْیَدِین وَالرِّجْلِین وَإِنَّ اللَّهَ تبارک وتعالی لَیُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّیَّةِ وَالسَّرِیرَةِ الصَّالِحَةِ جماعه مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ.

امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب(سلام‌الله‌علیهما): بیماری (به تنهایی) پاداش و ثوابی ندارد ولی ابتلای به بیماری، گناهان بنده را بریزاند و گناهی برای او بر جای نگذارد؛ همانا پاداش، در گفتار به زبان و عمل با دو دست و دو پا است، و قطعا الله تعالی، انبوهی از بندگانش را به سبب راستیِ نیّت و باطن نیک به بهشت وارد می‌کند.

باب: فی عیادۀ المریض

باب: عیادت مریض

روایت ۴۶ [پاداش عیادت کننده و علت پاداش عیادت شونده]

أَبَاعَبْداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: یَنْبَغِی لِلْمَرِیضِ مِنْکُمْ أَنْ یُؤْذِنَ إِخْوَانَهُ بِمَرَضِهِ فَیَعُودُونَهُ فَیُؤْجَرُ فِیهِمْ وَیُؤْجَرُونَ فِیهِ قَالَ فَقِیلَ لَهُ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ وَهُمْ یُؤْجَرُونَ فیه لمشاهم [بِمَشْیِهِمْ إِلَیْهِ فَهُوَ] فکَیْفَ یُؤْجَرُ فِیهِمْ؟ قَالَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)باکْتِسَابِهِ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ فَیُؤْجَرُ منهم [فِیهِمْ] فَیُکْتَسبُ لَهُ بذَلِکَ حَسَنَةٌ وَیُرْفَعُ لَهُ بذَلِکَ عَشْرُهُ دَرَجَاتٍ وَیُحط عَنْهُ عَشْرُ سَیِّئَاتٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): وَیَنْبَغِی لِأَوْلِیَاءِ الْمَیِّتِ مِنْکُمْ أَنْ یُؤْذِنُوا إِخْوَانَ الْمَیِّتِ [بمَوْتِهِ] فَیَشْهَدُوا جَنَازَتَهُ وَیُصَلُّون عَلَیْهِ وَیَسْتَغْفِرُون لَهُ فَیُکْتَسَبُ لَهُمُ الْأَجْرُ وَیُکْتَبُ لِمَیِّتِهِ الِاسْتِغْفَارُ وَیَکْتَسِبُ هُوَ الْأَجْرَ منهم [فِیهِمْ وَفِیمَا] بما اکْتَسَبَ لِمَیِّتِهِ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شایسته است که بیمار به برادرانِ دینی‌اش اطلاع و اجازه دهد تا به عیادتش بیایند که هم خودش و هم دیگران پاداش ببرند؛ به امام(سلام‌الله‌علیه)گفتند: دیگران به عیادت می‌آیند و پاداش می‌برند، اما بیمار چگونه و چرا از آمدنشان پاداش می‌برد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: از این رو که آن‌ها را به دریافتِ پاداش موفق کرده است، به او هم پاداش می‌دهند و به واسطه‌ی این کارش حسنه دریافت می‌کند، ۱۰ درجه مقامش بالا می‌رود، و ۱۰ بدی‌اش ریخته می‌شود؛ سپس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: سزاوار است که بستگانِ میّت، مرگش را به برادران دینی‌اش اطلاع دهند، تا به جنازه‌اش حاضر شوند و بر او نماز بخوانند و برایش طلب آمرزش کنند، و بدین ترتیب برادرانش اجر و ثواب می‌برند و برای میّت نیز آمرزش نوشته می‌شود، و ولیِّ میت نیز پاداش می‌برد به واسطه‌ی آمرزشی که برای میت کسب کرده است.

روایت ۴۷ [عیادت از پروردگار]

وعن أبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ ادنی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ العبد المومن فَیُحَاسِبُهُ حِساباً یَسِیراً وَیَقُولُ یَا مُؤْمِنُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَعُودَنِی اذ حِینَ مَرِضْتُ فَیَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَنْتَ رَبِّی وَأَنَا عَبْدُکَ أَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ [الَّذِی] لَا یُصِیبُکَ أَلَمٌ وَلَا نَصَبٌ فَیَقُولُ الله عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَادَ مُؤْمِناً فِیَّ فَقَدْ عَادَنِی ثُمَّ یَقُولُ [لَهُ] أَ تَعْرِفُ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ فَیَقُولُ نَعَمْ یَا رَبِّ فَیَقُولُ لَهُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَعُودَهُ [حِینَ] حیث مَرِضَ أَمَا [إِنَّکَ] لَوْ عُدْتَهُ لَعُدْتَنِی ثُمَّ لَوَجَدْتَنِی عِنْدَهُ ثُمَّ لَوْ سَأَلْتَنِی حَاجَهً لَقَضَیْتُهَا لَکَ وَلَمْ أُرُدَّکَ عَنْهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در روز قیامت، الله متعال بنده‌ی مومنش را ندا می‌دهد و حسابی آسان از او می‌کشد و به او فرماید: ای مؤمن چرا در بیماریم عیادتم نکردی؟ پس مؤمن می‌گوید: تو پروردگارمی و من بنده‌ی توام، تو زنده و پایداری هستی که رنج و بیماری به تو نمی‌رسد، پس الله متعال می‌گوید: هرکه مؤمنی را به خاطر من عیادت کند، قطعا مرا عیادت کرده است، سپس می‌گوید: آیا فلانی پسر فلانی را می‌شناسی؟ بنده می‌گوید: آری ای پروردگار، پس الله تعالی به او گوید: چه چیزی مانع عیادتت از او شد؟ که اگر عیادتش می‌کردی مرا عیادت کرده بودی، و سپس مرا در نزد او می‌یافتی، و اگر حاجتی از من می‌خواستی، حاجتت را می‌دادم و تو را از حاجتت رد نمی‌کردم.

روایت ۴۸ [استجابت دعا هنگام عیادت]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِاَلرَّحْمَانِ وَاِحْمَدُ بْنُ عِیسَی عَنْ عَبْدِالْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْدِی وَاَلسَّیَّارُ عَنِ اِسْمَاعِیلَ بْنِ مُحَمَّدٌ جَمِیعاً عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِاَلرَّحْمَانِ قَالَ قَالَ أَبُوالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا مَرِضَ أَحَدُکُمْ فَلْیَأْذَنْ لِلنَّاسِ أن یَدْخُلُوا عَلَیْهِ [فَإِنَّهُ] فلَیْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ دَعْوَهٌ مُسْتَجَابَهٌ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما بیمار شد، پس به مردم اطلاع بدهد تا به عیادتش بیایند، پس هیچ کسی(از عیادت کنندگان) نیست مگر اینکه یک دعای پذیرفته شده دارد.

روایت ۴۹ [عیادتِ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از سلمان(علیه‌السلام)]

وَرُوِیَ ان النَّبِیَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)عَادَ سَلْمَانَا الْفَارِسِیَّ(علیه‌السلام)فلَمَّا أَرَادَ أَنْ یَقُومَ قال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): یَا سَلْمَانُ کَشَفَ اللَّهُ ضُرَّکَ وَغَفَرَ ذَنْوبَکَ وَحَفِظَکَ فِی دِینِکَ [وَبَدَنِکَ] إِلَی مُنْتَهَی أَجَلِکَ.

روایت شده است که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): از سلمان(علیه‌السلام) عیادت کردند و هنگامِ برخاستن فرمودند: ای سلمان، الله تعالی، بدحالی‌ات برطرف نماید، و گناهانت را ببخشاید، و دین و جسمت را تا انتهای عمرت حفظ فرماید.

روایت ۵۰ [حکم عیادت و دست دادن زن با برادر دینی‌اش]

محمد بن الحسین عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ قَالَ حَدَّثَتْنِی سَعِیدَةُ وَمِنَّةُ أُخْتَا مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی‌عُمَیْرٍ [بَیَّاعِ السَّابِرِیِّ] قَالَتَا دَخَلْنَا عَلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَقُلْنَا تَعُودُ المَرْأَةُ أَخَواهَا فِی اللَّهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه):نَعَمْ [قُلْنَا فَتُصَافِحُهُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ] وتصافحه مِنْ وَرَاءِ وراء ثَوْبٍ [کَانَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لَبِسَ الصُّوفَ یَوْمَ بَایَعَ النِّسَاءَ- فَکَانَتْ یَدُهُ فِی کُمِّهِ وَهُنَّ یَمْسَحْنَ أَیْدِیَهُنَّ عَلَیْهِ.]

خواهرانِ اِبنِ‌اَبی‌عُمَیر می‌گویند: خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)رسیدیم و عرض کردیم: زن می‌تواند برادر دینی‌اش را عیادت کند؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله، گفتیم: می‌تواند به او دست بدهد و مصاحفه کند؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله، از پشت لباس (روی پارچه) با او مصاحفه کند، همانا رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)روزی که با زنان بیعت می‌کردند،

لباسی پشمین می‌پوشیدند، و دستش در آستین بود، و زنان دستشان را روی آستین می‌کشیدند.

روایت ۵۱ [بیماری نوع شر از آزمایش است]

وقال أَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): مَرِضَ امِیرَالمومنِین(صلوات‌الله‌علیه)فَعَادَهُ [إِخْوَانُهُ] ناس فَقَالُوا کَیْفَ [أَصْبَحْتَ یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ] تجدک؟ قَال(صلوات‌الله‌علیه)بِشَرٍّ فَقَالُوا [سُبْحَانَ اللَّهِ] ما هَذَا کَلَامِ مِثْلِک! فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ‌وَتَعَالَی «وَنَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً وَإِلَیْنا تُرْجَعُونَ»[۲۰] فَالْخَیْرُ الصِّحَّةُ وَالْغِنَی وَالشَّرُّ الْمَرَضُ وَالْفَقْرُ [ابْتِلَاءً وَاخْتِبَاراً.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمؤمنین(سلام‌الله‌علیه)بیمار شدند، پس مردم از ایشان عیادت کردند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! حالتان چطور است؟ ایشان فرمودند: به شَر و بدی است. پس مردم گفتند: این سخن از کسی مانند شما روا نیست! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: خداوند می‌فرماید: «وَنَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً» (و ما شما را با بدی‌ها و نیکی‌ها آزمایش می‌کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می‌گردید)، پس منظور از خیر، صحت و بی نیازی است و منظور از شر، بیماری و فقر است.

روایت ۵۲ [عیادت بعد از ۳ روز]

بَیَانبْنمُحَمَّدٍ عَنْ ابیه عَنِ اِبْنِاَلْمُغِیرهْ عَنِ اَلسَّکُونِیِّ عَنِ اَبی‌عَبدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ ابیه(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ آبَائِهِ(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لاَ یُعَادُ اَلْمَرِیضُ اِلاّ بَعْدَ ثَلاَثَهٍ ایام.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرش(سلام‌الله‌علیه)و ایشان از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: مریض عیادت نمی‌شود مگر با گذشت ۳ روز(از بیماری).

---

[۲۰] انبیاء: ۳۵.

روایت ۵۳ [عدم عیادت در چشم درد، دندان درد و سردرد]

فقال(صلوات‌الله‌علیه): لاَ یَکُونُ اَلْعِیَادَةُ فِی عَیْنٍ وَلاَ ضِرْسٌ وَلاَ صُدَاع.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در بیماری چشم و دندان و سردرد، عیادت نمی‌باشد.

روایت ۵۴ [زمان عیادت کوتاه باشد]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): اَلْعِیَادَةُ قَدْرَ فُوَاقِ نَاقَةٍ وَحَلْبِ الشاة.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زمان عیادت باید به اندازه‌ی میان ۲ دوشیدن شیر شتر و یا ۱ مرتبه دوشیدن شیر گوسفند باشد(یعنی زمان خیلی کمی).

روایت ۵۵ [گذاشتن دست بر ساعد مریض]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): مِنْ تَمَامِ اِدْبِ عِیَادَةِ اَلْمَرِیضِ اَن تَضَعَ عَلَی ساعَدَهُ یَدَکَ وَتُعَجِّلَ القِیامَ مِن عِندِهِ [فَإِنَّ عِیَادَةَ النَّوْکَی أَشَدُّ عَلَی اَلْمَرِیضِ مِنْ وَجَعِهِ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): از ادب کامل در عیادت مریض آنست که دستت را بر ساعد او قرار دهی [و زود بر خیزی، زیرا عیادت احمق و پر حرف برای مریض از بیماری‌اش سخت‌تر است.]

روایت ۵۶ [زکام و دمل عیادت ندارد]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): لاَ یُعَادُ صَاحِبُ اَلزُّکَامِ وَاَلدَّمَامِیلُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کسی که زکام (سرماخوردگی)[۲۱] دارد و کسی که دمل دارد، عیادت نمی‌شود.

---

[۲۱] قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الزُّکَامُ فُضُولٌ فِی الرَّأْسِ.(زکام مواد زائدی در سر است)[کافی، ج۸، ص: ۳۸۲].

روایت ۵۷ [عیادت‌کنندگان خوبان امت‌اند]

اَبُوعَبْدِاَللَّهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ اَلْمُومِنِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ أحْدِهِمَا(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اِنْ مِنْ خِیَارِ اُمَّتِی الْعِیادُونَ اَلْمَرْضَی اَلْمُقِرُّونَ الثُکلی اَلْمُشْبِعُونَ اَلْهَلَکِیُّ.

از امام باقر(سلام‌الله‌علیه) یا امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نقل شده است که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: همانا خوبانِ امت من؛ عیادت‌کنندگان از مریضان‌اند و همراه‌شدگان با سوگواریِ فرزندمردگان و سیر کننده‌ی هلکی (احتمالا گرسنگانی که نزدیک است از گرسنگی هلاک شوند).

روایت ۵۸ [پرده‌ای میان دارو و بیماری]

وَرُوِیَ بَعْضُ اصحابِنَا عَنْ ابی مُحَمَّدٍ المروزیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ اِحْمَدَ عَنْ اِبی‌عُمَیْرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مَرِضَ امیرالمُومنِین(صلوات‌الله‌علیه)مَرضهٔ فَعَادَهُ اصحاب رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَقَالَ: یَا اباالْحَسَنِ لَوْ تَدَاوَیْتَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُمْ ان کَانَ اَللَّهُ تَبَارَکَ‌وَتَعَالَی قَدَّرَ عَلَیَّ مَرَض تِسْعَهَ ایام وَکَانَ الدَّوَاءُ یَبْلُغُ بِهِ عَشَرَهَ اَیَّام، فَقَالُوا: لاَ، قال(صلوات‌الله‌علیه)فَاِنْ کانَ اللَّهُ قَدَّرَ عَلَیَّ مَرَض عَشَرَهَ اَیَّامٍ کَانَ اَلدَّوَاءُ یَرُدُّهُ الیَّ تِسْعَهَ ایام، فَقَالُوا: لاَ! قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)فَاِنِّی اُخبرکم حَدِیثَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَهُوَ یَقُولُ: یَاعِلِی مَا مِنْ دَاءٍ اِلاَّ وَلَهُ دَواءٌ فَاِذَا کَانَ ذَلِکَ بَعَثَ اَللَّهُ عزوجل مَعَهُ مَلَکاً مَعَهُ سِتْرٌ فَجَعَلَهُ بَیْنَ الدَّاءِ وَالدَّواءِ فَکُلُّ ما یُشْرَبُ مِنَ اَلدَّوَاءِ لَمْ نُفِعَ عَلَی الدَّواءِ(الدَّاءِ) فَاِذا أرَادِ اَللَّهُ تَبَارَکَ‌وَتَعَالَی بُرْؤُهُ امر المَلِکِ یَرفَعُ اَلسِّتْرَ ثُمَّ یَشْرَبُ اَلدَّوَاءَ فَیَنْفَعُهُ اَللَّهُ تَعَالَیْ.[۲۲]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)به بیماری‌ای مبتلا شدند، پس اصحاب رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از ایشان عیادت کردند و گفتند: ای پدرِ

[۲۲] همچنین در همین کتاب به روایت ۶۷ رجوع کنید.

حسن(سلام‌الله‌علیه)کاش دوا و درمان می‌کردی! پس امام(سلام‌الله‌علیه)به آن‌ها فرمودند: همانا الله تبارک و تعالی، برایم ۹ روز بیماری مقدر فرموده است و دارو بعد از ۱۰ روز به بیماری می‌رسد(و اثر می‌کند)، پس اصحاب گفتند: نه! امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: اگر الله متعال، ۱۰ روز بیماری برایم مقدر کرده باشد، دارو، بیماری را در روز نهم به خودم باز می‌گرداند(خوردن دارو قبل از مدت مقدر شده موجب درمان نمی‌شود)، پس اصحاب گفتند: نه! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پس من به شما خبر می‌دهم حدیثی را که از رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، آن را شنیدم که می‌فرمودند: ای علی! هیچ دردی نیست مگر آنکه دوایی دارد، پس زمانی که بیماری باشد، الله تعالی، همراه با آن فرشته‌ای را با یک پرده می‌فرستد و پرده را میان درد و دارو قرار می‌دهد، پس هر آنچه که از دارو نوشیده شود، نفعی به عنوان دارو(به بیماری) نمی‌دهد، پس هنگامی که الله تعالی بخواهد بیمار بهبود بیابد، به فرشته دستور می‌دهد که پرده را بردارد، سپس بیمار، دارو می‌نوشد و الله متعال نفعش می‌دهد.

روایت ۵۹ [رحمت و استغفار ملائکه برای عیادت کننده]

روی عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: [أَیُّمَا مُؤْمِنٍ] من عَادَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِی مَرَضِهِ فان کان مصبح شیعته سبعون الف ملک [وصَلَّی عَلَیْهِ سَبْعَةٌ وَسَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ] فَإِذَا قَعَدَ عِنْدَهُ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ وَاسْتَغْفَرُ لَهُ حَتَّی یُمْسِیَ وإِنْ عَادَهُ مَسَاءً کَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِکَ حَتَّی یُصْبِحَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هر مؤمنی که دوست و برادر مومنش را در بیماری‌اش عیادت کند، پس اگر صبح باشد، ۷۰ هزار فرشته، همراهی‌اش می‌کنند[و ۷۷ هزار فرشته بر او صلوات می‌فرستند]، و هنگامی که نزد بیمار بنشیند، غرق در رحمت الهی شود و (فرشته‌ها) تا شبانگاه برایش طلب آمرزش کنند؛ و چنانچه شبانگاه به عیادتش رفت، همانند آن ثواب را تا صبح دارد.

روایت ۶۰ [دعای بیمار مثل دعای فرشتگان]

قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ عَائِداً لَهُ فَلْيَدْعُ لَـه [وَلْيَطْلُـبْ مِنْـهُ الدُّعَاء] فَإِنَّ دُعَاءَهُ مِثْلُ دُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما برادر مؤمنش را عیادت کند، برایش دعا کند و از او طلب دعا نماید، زیرا که دعای بیمار، مثل دعای فرشتگان است.

روایت ۶۱ [عیادت کوتاه پاداش بیشتری دارد]

وقَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): أَعْظَمُكُمْ امرا [أَجْراً] فِي الْعِيَادَةِ أَخَفُّكُمْ جُلُوساً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بزرگترین پاداش در عیادت را کسی دارد که کمتر (نزد بیمار) بنشیند.

باب : فی موت الفجأه

باب: مرگ ناگهانی

روایت ۶۲ [مرگ با کمتر از ۱۴ روز بیماری، مرگ ناگهانی است]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌همام قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عَنْ يَعْقوب بْنِ زَيدٍ عَنْ يحيى بْنِ مُبَارَكٍ عَنْ بهْلـول بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرٍ اَلصَّمِيزِلِيِّ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ مَاتَ فِی أَقَـلَ مِـنْ أَرْبَعَـةَ عَشَرَ يَوْماً كَانَ مَوْتُهُ مَوْتَ فَجْأَةٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه در کمتر از ۱۴ روز بیماری بمیرد، مرگش مرگِ ناگهانی است.

روایت ۶۳ [راحتی مومن و افسوس کافر]

وَعَنْهُ عَنِ الحمیریِّ عَنِ السیاری رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ ابی‌عَبْداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ مَـوْتِ الْفَجْـأه فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)هُوَ رَاحَةٌ لِلْمُومِنِ وأَسَف عَلَـى اَلْكَـافِرِ وَقَـالَ بِهَـذَا اَلْهَيْـثَمِ بْـنِ مَسْـرُوقٍ اَلْهِنْدِیِّ وَزَادَ فيهِ اَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ‌وَتَعالی ألاَّ يُؤمِنُ عَلَى كُلِّ حال.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مرگ ناگهانی، راحتی برای مومن و افسوس برای کافر است. در نقل دیگر اضافه شده است که: الله تبارک و تعالی در هر حال (از مرگ) ایمنی نمی‌دهد.

باب: فیما یقال عند المحضور

باب: آنچه نزد محتضر(آماده برای مرگ) گفته می‌شود.

روایت ۶۴ [راحتی مرگ با سوره صافات]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عَن احمد بْنِ محمد بن عيسى عَنْ بَكْرِ بْنِ اَلْجَعْفَرِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَاالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ [لِابْنِهِ] الْقَاسِمِ قُمْ يَا بُنَيَّ فَاقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِ أَخِيكَ- وَالصَّافَّاتِ صَفًّا حَتَّى تَسْتَتِمَّهَا [فَقَرَأَ] فَلَمَّا بَلَغَ- أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا قَضَى الْفَتَى فَلَمَّا سُجِّيَ وَخَرَجُوا أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ وجَعْفَرٍ فَقَالَا لَهُ كُنَّا نَعْهَدُ الْمَيِّتَ إِذَا نُزِلَ بِهِ يُقْرَأُ عِنْدَهُ يس، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَصِرْتَ تَأْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)يَا بُنَيَّ إنها لَمْ يُقْرَأْ عِنْدَ مَكْرُوبٍ قَطُّ إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ تعالى رَاحَتَهُ. وفی حدیث آخر إنها لَمْ يُقْرَأْ عِنْدَ مَكْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ تعالى رَاحَتَهُ.

بکر بن جعفری می‌گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)را دیدم که به فرزندش قاسم گفت: پسرم برخیز و کنار سر برادرت، سوره صافات را تا آخرش بخوان، پس شروع به خواندن کرد و همین که رسید به آیه‌ی «أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا»، جوان از دنیا رفت، پس از آنکه روی بدنش پارچه کشیدند و خارجش کردند، یعقوب و جعفر به استقبالش آمدند و گفتند: ما متعهد بودیم که وقتی کسی به حالت احتضار در می‌آمد بالای سرش سوره یاسین خوانده شود و شما اکنون به خواندن سوره صافات امر می‌فرمائید؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای پسرکم! این سوره صافات در کنار بالین کسی که گرفتار مرگ است، خوانده نمی‌شود مگر اینکه الله تعالی، سریع راحتش می‌کند.

روایت ۶۵ [ذکر تشخیصِ زنده ماندن یا مردن محتضر]

وَعَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا اَلحِمْيَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسى عَنْ ابيه عَنْ عَبْدِاَللَّهِ بْن المغيرهْ عَنْ عَبْدِاَللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرٍ(سلام‌الله‌علیه) عَنْ اَبِيِّهِ(صلوات‌الله‌علیهما) قَالَ: كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه) إِذَا حَضَرَ أَحَداً مِنْ أَهْلِه [بَيْتِهِ الْمَوْتُ] جاءه فقَالَ لَهُ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ[رَبِّ] الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ- فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) اذْهَبْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه) زمانی که یکی از اهل خانواده‌اش برای مرگ مختضر می‌شد او را می‌آورد و به او می‌گفت، بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ[رَبِّ] الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» پس زمانی که مریض آن را می‌گفت، امام(سلام‌الله‌علیه) به او می‌فرمودند: برو که بر تو بیمی (از مرگ) نیست.

روایت ۶۶ [منتقل کردن محتضر به مکان نمازش]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنْ مُوسى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى وَغَيْرِهِ كَثُرَ مِنْ اصْحَابِنَا بِاسَانِيدِهِمْ عَنِ اَبِى‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) اذا اشْتَدَّ عَلَى الرَّجُلِ النَّزعُ وَضَعَ عَلَى مُصَلاَّهُ الَّذى يُصَلِّى عَلَيهِ فَإِنَّهُ يُخَفَّفُ عَلَيهِ ذلِكَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر شخصی جان کندنش سخت شد، او را به مکانی که بر آن نماز می‌خوانده قرار دهید، زیرا جان کندنش را آسان می‌کند.

باب: فی ادب الطبیب

باب: آداب طبیب و طبابت

روایت ۶۷ [تعداد روزهای سلامت و بیماری معین است]

رُوِیَ عَنِ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: أَیَّامُ الصِّحَّةِ مَحْسُوبَةٌ وَأَیَّامُ الْعِلَّةِ مَحْسُوبَةٌ وَلَا یَزِیدُ هَذِهِ وَلَا یَنْقُصُ هَذِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَیَحْجُبُ بَیْنَ الدَّاءِ وَالدَّوَاءِ حَتَّی تَنْقَضِیَ الْمُدَّةُ ثُمَّ یُخَلِّی بَیْنَهُ وَبَیْنَهُ فَیَکُونُ بُرْؤُهُ بِذَلِکَ الدَّوَاءِ أَوْ یَشَاءُ فَیُخَلِّی قَبْلَ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ [بِمَعْرُوفٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ بِرٍّ فَإِنَّهُ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ وَهُوَ یُبْدِئُ وَیُعِید].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تعداد روزهای سلامتی حساب شده و روزهای بیمار بودن نیز حساب شده است و کم و زیاد نمی‌شود، زیرا الله تعالی، میان درد و دارو پرده بیاندازد تا مدت مقدر بگذرد و آنگاه پرده را از میان درد و دارو بردارد، پس بهبودی‌اش با آن دارو (بعد از گذشت مدت مقدر شده) حاصل می‌شود، و اگر بخواهد، می‌تواند پیش از گذشتِ مدت (مقدر شده) با احسان یا صدقه یا نیکی، پرده را آزاد کند، زیرا او است که محو و ثبت کند هر چه را خواهد، و او است آغاز گر و باز آور.

روایت ۶۸ [در بدنی که بیمار نمی‌شود، خیری نیست]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: لَا خَیْرَ فِی بَدَنٍ لَا یَأْلَمُ فَسُئِلَ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ معنی ذلک فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّ الْبَدَنَ إِذَا صَحَ أَشِرَ وَبَطِرَ فَإِذَا مرض ذَهَبَ ذَلِکَ عَنْهُ [فَإِنْ صَبَرَ جُعِلَ کَفَّارَةً لِمَا قَدْ أَذْنَبَ وَإِنْ لَمْ یَصْبِرْ جَعَلَهُ وَبَالًا عَلَیْهِ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در بدنی که دردمند نمی‌شود، خیری نیست؛ پس از امام(سلام‌الله‌علیه)معنیِ آن را پرسیدند، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: همانا اگر بدن سالم باشد، مغرور و سرمست می‌شود، پس زمانی که بیمار شود، غرور و سرمستی‌اش از بین می‌رود، [پس اگر بر بیماری صبر نماید، کفاره‌ی گناهانش می‌شود، اما اگر صبر نکند، وبال گردنش می‌شود(یعنی فقط موجب سختی‌اش می‌شود بدون پاداش)].

روایت ۶۹ [نوشیدن دارو در پنجشنبه ممنوع]

وروی عن امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه): أنه نَهَی أنْ شُربِ الـدَّوَاءُ یَـوْمَ الْخَمِـیسِ مَخَافَـةَ أنْ یَضْعُفَ عَنِ الْجُمُعَةِ.

از امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)روایت شده است که ایشان از نوشـیدن دارو در روز پنجشـنبه نهی فرمودند، از بیم ضعیف شدن برای(انجام اعمالِ) روز جمعه.

روایت 70 [زمان درمان]

وَرُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَـنْ ظَهَـرَتْ صِـحَّتُهُ عَلَـی سُقْمِهِ فَیُعَالِجُ [بِشَیْءٍ] فَمَاتَ فَأَنَا [إِلَی اللَّهِ] مِنْهُ بَرِیءٌ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)نقل مـی‌کننـد کـه رسـول‌الله(صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه‌وسـلم)فرمودنـد: هرکـه سلامتی‌اش آشکارتر از بیماری‌اش باشـد، پـس بـا چیـزی درمـان کنـد و بمیـرد، مـن از او بیزارم.

روایت ۷۱ [جواز عمل جراحی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): [إِیَّاکَ وَالْإِکْثَارَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَإِنَّهُ] الماء مَادَّةُ کُـلِ دَاءٍ واتقـی الـدَّوَاءَ [مَا] احْتَمَلَ بَدَنُکَ الماء [الدَّاءَ] فَإِذَا لَمْ یَحْتَمِلِ الدَّاءَ فَالدَوَاء وَذَلِکَ أَنَّ قَوْماً مِـنَ الاَنْصَـارِ اتُوا اَلنَّبِی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَقَالُوا یَا رَسُولَ‌اَللَّهِ ان بِصَاحِبِنَا قُـلاَنَ اَلْمَـاءِ وَإِنَّ یَهودِیّـاً یقـول اعالِجْهُ عَلَی ان أشَقّ بَطْنَهُ وَادخَل حَدِیدَةً فِی طَفَاطِفِ بَطْنِهِ ثُمَّ أعْقِل مَا سَالَکَ بِالْمَاءِ فَاذِنَ لَهُ فِی ذَلِکَ فَعولِجَ فَبَرَأَ فَنظَرَ الیه رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآلـه‌وسـلم)فَقَـالَ لَـهُ اَنْـتَ اَلَّـذِی شَـقَّ اَلْیَهُودِیُّ بَطْنَکَ فَعَالَجَکَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اَلْحَمْدُلله عَلَی قَضَائِهِ فِی خَلْقِهِ.

امیرالمـومنین(سـلام‌الله‌علیـه): از زیـاد نوشـیدنِ آب اجتنـاب کنیـد، زیـرا آب ریشـه‌ی هـر دردی اسـت و تـا جـایی کـه بـدنتان تحمـل درد را دارد از دارو بپرهیزیـد، پـس زمانی که بدن، تحمل درد را نداشت از دارو استفاده کنید؛

و آن این است که گروهی از انصار نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمدند و گفتند: ای رسول خدا در دوست ما فلان، آب است و اگر یک یهود می‌گوید: من او را معالجه می‌کنم، اگر شکمش را باز کنم و آهن را در حلقه‌های شکمش فرو کنم، سپس بعد خارج شدنِ آب، آن را می‌بندم. پس به او اجازه داده شد و معالجه شد و شفا یافت، سپس رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او نگریستند و به او فرمودند: تو کسی هستی که یهودی شکمت را پاره کرد و معالجه‌ات کرد؟ او گفت بله. پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: حمد و ستایش خدا را بر حکمش بر خلقش.[۲۳]

---

[۲۳] روایت مشابه: وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ قَوْماً مِنَ الْأَنْصَارِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا جَاراً اشْتَكَى بَطْنَهُ أَ فَتَأْذَنُ لَنَا أَنْ نُدَاوِيَهُ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بِمَا ذَا تُدَاوُونَهُ قَالُوا يَهُودِيٌّ عِنْدَنَا يُعَالِجُ مِنْ هَذِهِ الْعِلَّةِ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بِمَا ذَا قَالُوا يَشُقُّ الْبَطْنَ فَيَسْتَخْرِجُ مِنْهُ شَيْئاً فَكَرِهَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَعَاوَدُوهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)افْعَلُوا مَا شِئْتُمْ فَدَعَوُا الْيَهُودِيَّ فَشَقَّ بَطْنَهُ وَ نَزَعَ مِنْهُ رَجْرَجاً كَثِيراً ثُمَّ غَسَلَ بَطْنَهُ ثُمَّ خَاطَهُ وَ دَاوَاهُ فَصَحَّ فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَقَالَ إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْأَدْوَاءَ خَلَقَ لَهَا دَوَاءً وَ إِنَّ خَيْرَ الدَّوَاءِ الْحِجَامَةُ وَ الْفِصَادُ وَ الْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ يَعْنِي الشُّونِيزَ.» (امام صادق(صلوات‌الله‌علیه): گروهی از انصار خدمت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا! ما همسایه ای داریم که شکم درد دارد، آیا اجازه می دهید تا مداوایش کنیم؟ فرمودند: به چه چیزی او را درمان می کنید؟ گفتند :طبیبی یهودی هست که این بیماری را درمان می کند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند: با چه درمان می کند؟ گفتند: با پاره کردن شکم و چیزی از شکم بیرون می آورد. پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)کراهت داشتند از این کار. دو سه مرتبه آمدند و اصرار کردند که می خواهیم درمان کنیم. پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هر کاری می‌خواهید بکنید! پس یهودی را خواستند، پس شکمش را پاره کرد و مواد جنبان زیادی را خارج کرد و سپس شکم را شست و دوخت و او را درمان کرد و خوب شد! پس به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)خبر دادند، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: قطعا خداوندی که بیماری ها را خلق کرده، دارو و درمانی هم برایش خلق کرده است؛ ولی قطعا بهترین دارو، حجامت و فصد و سیاه دانه است.»)[دعائم الإسلام، ج۲، ص: ۱۴۴/مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۱۶، ص: ۴۳۶].

روایت ۷۲ [دارو مانند ساختمان است]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیریُّ عَنِ احْمَد بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ اَلْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ مُوسی(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: ادْفَعُوا الدواء ومُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا انْدَفَعَ عنكم [الـدَّاءُ عَنْكُمْ] فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْبِنَاءِ قَلِیلُهُ یَجُرُّ إِلَی كَثِیرِهِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): از دارو و معالجه‌ی طبیبان جلوگیری کنید تا زمانی که درد از شما جلوگیری می‌کند[۲۴]، زیرا دارو به منزله‌ی ساختمان است که کمش به زیادش کشیده می‌شود.

روایت ۷۳ [۲ شخصِ همیشه بیمار]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): اثْنَانِ عَلِیلَانِ أَبَداً صَحِیحٌ مُحْتَمٍ وَعَلِیلٌ مُخَلِّط.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): ۲ شخص همیشه بیماراند: ۱. سالمی که پرهیز می‌کند ۲. بیمار درهم‌خور[که پرهیز نمی‌کند].

روایت ۷۴ [توجه به هشدارهای بدن]

وروی(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا جُعْتَ فَكُلْ وَإِذَا نَعَسْتَ فَنَمْ وَإِذَا عَطِشْتَ فَاشْرَبْ الماء وَإِذَا هَاجَ بِكَ الْبَوْلُ فَبُلْ وَلَا تُجَامِعْ إِلَّا مِنْ حَاجَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مَصَحَّةٌ لِلْبَدَنِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه):هرگاه گرسنه شدی پس بخور، و هرگاه خواب‌آلود شدی پس بخواب، و هرگاه تشنه شدی پس آب بنوش، و هرگاه احساس ادرار کردی پس ادرار کن، و آمیزش نکن مگر اینکه نیاز داشته باشی، زیرا این‌ها مایه‌ی سلامتی بدن است.

روایت ۷۵ [علت هر بیماری گناه است]

وروی(صلوات‌الله‌علیه): مَا یَكُونُ مِنْ عِلَّهِ اِلاّ بِذَنْبٍ وَمَا یَعْفُو اَللَّهُ تَعَالَیْ عَنْهُ أَكْثَرْ.

---

[۲۴] احتمالا یعنی تا زمانی که بیماری شدید نشده است.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه):هیچ بیماری نیست مگر به سبب گناهی و آنچه که الله متعال می‌بخشد، بیشتر است.

روایت ۷۶ [گناه، عمر را کوتاه می‌کند]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْآجَالِ وَحَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمُرِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): مرگ انسان با گناهان بیشتر از مرگش با آجال (زمان تعیین شده برای مرگ) است، و زندگی‌اش با نیکوکاری بیشتر از زندگی‌اش با عمر طبیعی‌اش است.

روایت ۷۷ [از درمان هیچ بیماری‌ای نا امید نشوید]

و قال(صلوات‌الله‌علیه)قال رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تَدَاوَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُنْزِلْ دَاءً إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ لَهُ شفاء.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: اقدام به درمان کنید زیرا الله تبارک‌وتعالی، هیچ بیماری را نازل نمی‌کند مگر اینکه شفای آن را هم نازل می‌کند.

روایت ۷۸ [لزوم اقدام به درمان]

وَرُوِیَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ: إِنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضَ فَقَالَ لَا أَتَدَاوَى حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اليه لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوَى فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي [وَالدَّوَاءَ مِنِّي فَجَعَلَ يَتَدَاوَى فَأُتِيَ الشِّفَاءَ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیامبری از پیامبران بیمار شد و گفت: درمان نمی‌کنم تا کسی که بیمارم کرده همان کسی است که شفایم می‌دهد، پس الله تعالی به او وحی کرد که: شفایت نمی‌دهم تا درمان کنی، زیرا شفا از من است.

روایت ۷۹ [علت بیمار شدن قبل از مرگ]

وَرُوِیَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): انه قال: کَانَ النَّاسُ یَعتَبِطُونَ اعتِبَاطاً [فَلَمَّا کَانَ زَمَانُ إِبْرَاهِیمَ(علیه‌السلام)قَالَ] فسأل ابراهیم(صلوات‌الله‌علیه)ربّه أن یجْعَلْ لِلْمَوْتِ عِلَّةً یطهر بها المریض [یُؤْجَرُ بِهَا الْمَیِّتُ] وَیُسَلَّی بِهَا الْمُصَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُرض وَهُوَ الْبِرْسَامُ ثُمَّ أَنْزَلَ الداء بعد ذلک.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مردم در ابتدا بدون دلیل و بیماری می‌مردند، تا اینکه ابراهیم(صلوات‌الله‌علیه)در زمان خویش، از پروردگارش خواست که دلیل و مرضی برای مردن قرار بدهد تا مریض با آن بیماری از گناهانش پاک شود و بستگانِ مصیبت‌دیده با آن(مرگِ تدریجی)، آرامش و تسلی بیابند؛ پس الله متعال، مرض را نازل فرمود و آن برسام بود، سپس بعد از آن، درد[های دیگر] را نازل فرمود.

باب: فی ما یجوز من شرب الدواء و ما لا یجوز
باب: داروهایی که نوشیدنش جایز است و داروهایی که جایز نیست

روایت ۸۰ [پاداش کسی که به خاطر الله تعالی، داروی حرام نخورد]

وَرُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ مَنْ وُصِفَ لَهُ شَیءٌ مِنَ اَلْحَرَامِ یُتَدَاوَا بِهِ فَترکُهُ لِلَّهِ تَعَالَی عَوَّضهُ اَللَّهُ تَعَالَی مِنَ اَلصِّحَّةِ اِکْثَرُ مِمَّا کَانَ یَرْجُوهُ فِی ذَلِکَ اَلدَّوَاءِ لَوْ شَرِبَهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه چیزی حرام برایش توصیف شود که با آن درمان کند، پس به خاطر الله تعالی، آن درمان را ترک کند، الله تعالی، به جای آن درمانِ حرامی که ترک کرده، چنان سلامتی به او می‌دهد که بیشتر از امیدش به سلامتی با نوشیدن آن دارو بوده است.

روایت ۸۱ [نهی از درمان با داروی خبیث]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ اَلْبَاقِرِ(سلام‌الله‌علیه‌وعلی‌آبائه)أَنَّهَ قَالَ: نَهَی رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)عَنِ الدَّوَاءِ الْخَبِیثِ أَنْ یُتَدَاوَی بِهِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از درمان با داروی خبیث (ناپاک) نهی فرمودند.

روایت ۸۲ جدید [در دارو، شفا و خیر بسیار است]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: قَدْ جَعَلَ اَللَّهُ تَعَالَی فِی اَلدَّوَاءِ شِفَاءً وَخَیْراً کَثِیراً وَمَا عَلَی اَلاِنْسَانِ اَنْ یَتَدَاوَا بِدَوَاءٍ لاَ بَأْسَ بِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): قطعا الله متعال در دارو، شفاء و خیر بسیار قرار داده است و اشکالی بر انسان نیست که با دارویی درمان کند که ایرادی(مانند خباثت) در آن نباشد.

روایت ۸۳ [حکم نبیذ در دارو]

وَسُئِلَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)عَنِ اَلنَّبِیذِ فِی الدَّوَاءِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه):مَا یَنْبَغِی اَنْ لِیَسْتَشْفِیَ بِالْحَرَام.

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)راجع به حکمِ نبیذ (شراب خرما) در دارو پرسیده شد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: طلبِ شفا با حرام، سزاوار نیست.

روایت ۸۴ [ترکیب نبیذ با دارو همانند چربیِ خوک]

وَسُئِلَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)عَنِ اَلدَّوَاءِ یُعْجَنُ بِالنَّبِیذِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه):مَا اُحِبُّ اَنْ اَنْظُرْ اِلَیْهَ فَکَیْفَ أتداوا بِهِ وَانَّه بِمَنْزِلَهُ شَحْمِ الْخِنْزِیرِ وَأَنَّ النَّاسَ یَتَدَاوَوْنَ بِه.

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)راجع به ترکیب کردن نبیذ (شراب خرما) با دارو پرسیده شد؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: من حتی دوست ندارم که به آن نگاه کنم پس چگونه با آن درمان کنم! و آن به منزله‌ی چربی خوک است که مردم با آن درمان می‌کنند!

روایت ۸۵ [حکم نوشیدن داروی حرام فقط به قصد درمان]

وَسُئِلَ عَنِ اَلرَّجُلِ يُبْعَثُ لَهُ الدَّوَاءُ مِنْ رِيحِ اَلْبَوَاسِيرِ يَشْرَبُهُ بِالنَّبِيذِ وَقَلْبٌ لَيْسَ يُرِيدُ بِهِ اَللَّذَةَ وَإِنَّما يُرِيدُ بِهِ اَلدَّوَاءَ فَقَال(صلوات‌الله‌علیه)لاَ وَلاَ جُرْعَةً وَلَمْ يَجْعَلِ اَللَّهُ فِي شَيْءٍ مِمَّا حَرَّمَهُ دَوَاءً وَلاَ شِفَاء.

و از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)در مورد مردی پرسیده شد که دارویی برای درد بواسیرش فرستاده شده که باید آن را با نبیذ بنوشد، و قلبا اراده‌ی لذت بردن از آن را ندارد و فقط اراده‌ی درمان دارد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نه و نه حتی یک جرعه ننوشد، خداوند در چیزی که آن را حرام کرده است نه دوا قرا می‌دهد و نه شفاء.

روایت ۸۶ [حکم درمان با ادرار]

وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَشْرَبُ بَوْلَهُ مِنَ الدَّوَاءِ فَقَال(صلوات‌الله‌علیه)لاَ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ مُضْطَراً فَأَمَّا بَوْلُ غَيْرِهِ فَلاَ.

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)راجع به مردی پرسیده شد که ادرار خودش را برای درمان می‌نوشد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نه ننوشد مگر اینکه مضطر باشد(یعنی هیچ چیز دیگری برای درمان نداشته باشد)، و اما ادرار دیگران را (به هیچوجه گرچه مضطر هم باشد) نباید بنوشد.

باب: فی الحمیة

باب: رژیم غذایی (پرهیز)

روایت ۸۷ [سرآمد دارو، خانه‌ی دردها، ترک نردن عادت]

رُوِيَ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): اَلْحِمْيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمَعِدَةُ بَيْتُ الادوَّاءِ عَوِّدْ بَدَناً مَا تَعَوَّدَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رژیم[۲۵] سرآمدِ داروهاست و معده خانه‌ی دردهاست، هر بدنی را به آنچه عادت می‌کرده است عادت بده.

روایت ۸۸ [سلامتی و بیماریِ بدن وابسته به معده است]

وَرُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ: وَجَدْتُ کَلِمَةً تَحْتَ کَلاَمِ رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اَلْمَعِدَةُ حَوْضُ اَلْبَدَنِ وَالعُرُوق وارداتٌ إلَیها فَإنْ وَرَدَتْ عَلَی صِحَّةٌ [المَعِدَةِ] صَدَرَتِ [اَلْعُروقُ] بِصِحَّةٍ وَإنْ وَرَدَتْ عَلَی سُقْمٌ صَدَرْتَ بِسُقْمٍ [إذَا سَقُمَتْ صَدَرَتِ اَلْعُرُوقُ بِالسُّقْمِ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کلمه‌ای زیر کلام رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)یافتم که: معده حوض بدن است و رگ‌ها به آن وارد می‌شوند، پس اگر بر سلامت معده بر آن وارد شوند، رگ‌ها هم به سلامت[به تمام بدن] صادر می‌شوند، و اگر بر بیماریِ معده بر آن وارد شوند، رگ‌ها هم به بیماری[به تمام بدن] صادر می‌شوند.

روایت ۸۹ [پرهیز از گناه از ترس آتش]

احمد بن معروف عَنْ نوفلی عَنِ اَلسَّکُونِیِّ قَالَ قَالَ اَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): العجب لمن یَحْتَمی الطَّعَامَ مَخَافَةَ من الداء والعجب لمن لا یحتمی من الذُّنُوبَ مَخَافَةَ النَّارِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تعجب است از کسی که از ترس بیماری، رژیم غذایی می‌گیرد؛ و تعجب است از کسی که از ترس آتش جهنم از گناهان نمی‌پرهیزد.

روایت ۹۰ [رژیمِ غذایی بعد از ۷ روز فایده ندارد]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ المحبوبِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ زِرْیَابَ عَنِ اَلْحَلَبِیِّ قَالَ سَمِعْتُ ابا عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُول: لَا تَنْفَعُ اَلْحِمْیَةُ لِمَرِیضٍ بَعْدَ سَبْعَةِ أیَّامٍ.

---

[۲۵] برنامه‌ی غذاییِ خاص برای افزایش یا کاهش وزن یا درمانِ بعضی بیماری‌ها.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بعد از گذشت ۷ روز از بیمار شدن، رژیمِ غذایی برای بیمار سودی ندارد.

روایت ۹۱ [رژیم یعنی کم خوردن نه اصلا نخوردن]

وَرُوِیَ ابْراهِیمُ بْنُ اسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن احمد عَنِ اَلْخُرَاسَانِیِّ عَنِ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه): لَیْسَ الْحِمْیَةَ من الشیء ترکه [أَنْ تَدَعَ الشَّیْءَ أَصْلًا لَا تَأْکُلَهُ وَلَکِنَّ] إنما الْحِمْیَةَ من الشیء الاقلال منه [أَنْ تَأْکُلَ مِنَ الشَّیْءِ وَتُخَفِّفَ.]

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): رژیم غذایی به معنی ترک کامل نیست که به هیچ‌وجه چیزی را نخوری! بلکه رژیم از چیزی، کم کردن آن است که چیزی را بخوری و میزانِ خوردن را کم کنی.

روایت ۹۲ [استقامت بدن با کم‌خوری]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عن احمَد بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَیْنِ بْنِ ابی‌الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْمِیثَمِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ ابی‌حَمْزه عَنْ اَبِیالْحَسَنِ یَعْنِی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّه قَال: لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَروا فِی الطَّعَامِ لَاسْتَقَامَتْ أَبْدَانُهُمْ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): قطعا اگر مردم، غذا خوردن را کم می‌کردند، بدن‌هایشان استوار و مقاوم می‌گشت.

باب: فیمن یکره الحمیة؟
باب: رژیم غذایی برای چه کسانی کراهت دارد؟

روایت ۹۳ [رژیم فقط از خرما]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ الکوفی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَیْضِ قَالَ: قُلْتُ

لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) جعلت فداک یَمْرَضُ مِنَّا الْمَرِیضُ فَیَأْمُرُ الْمُعَالِجُونَ بِالْحِمْیَةِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لَکِنَّا [أَهْلُ بَیْتٍ] لَا نَحْتَمِی إِلَّا مِنَ التَّمْرِ وَنَتَدَاوَی بِالتُّفَّاحِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ قُلْتُ فَلِمَ تَحْتَمُونَ مِنَ التَّمْرِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِأَنَّ نَبِیَّ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حَمَی عَلِیّاً(صلوات‌الله‌علیه) مِنْهُ فِی مَرَضِهِ.

محمدبن‌فیض می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گفتم جانم به فدایت، در میان ما شخصی بیمار می‌شود و پزشکان او را به رژیم غذایی(از چیزهای مختلف) امر می‌کنند، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ولی ما رژیم غذایی نمی‌گیریم، مگر از خرما؛ و با سیب و آب سرد درمان می‌کنیم؛ پس به امام(سلام‌الله‌علیه) گفتم که برای چه از خرما رژیم می‌گیرید؟ امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: زیرا پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، علی(سلام‌الله‌علیه) را در بیماری‌اش از خرما رژیم دادند.

روایت ۹۴ [پرهیز ۷ یا ۹ روز است]

وَعَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْیَرِیُّ عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بن عیسی عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ ابْرَاهِیمَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ کَانَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حما عَلِیّاً(صلوات‌الله‌علیه) وَهُوَ مَوْعُوکٌ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) انما کَانَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أتی عَلِیّاً(صلوات‌الله‌علیه) وَهُوَ مَوْعُوکٌ وَفِی یَدِ رَسُولِ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تَمْرٌ فیتناوله عَلی(صلوات‌الله‌علیه) فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إیهَن الان! فَلَمْ تَکُنْ تِلْکَ حَمِیَّةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ احْتَمِی لَهَا فَقَالَ کَلَاماً لَمْ احْفَظْهُ فَوَقَعَ فِی رُوعِی اِنَّها سَبْعَةُ اَیّامٍ اَوْ تَسعهٔ أیامُ فَقالَ عَلی انَّ الْکَلامَ الَّذی کَلَّمَنِی بِهِ اَشْبَه بِالعِبرانِیَّهٔ.

علی‌بن‌ابراهیم نقل می‌کند از کسی که[۲۶] گفتم: آیا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)علی(سلام‌الله‌علیه)را در حالی که بیماری همراه با تب داشت، رژیم غذایی می‌دادند؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: همانا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)نزد علی(سلام‌الله‌علیه)آمدند و او بیمار بود، در دست رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خرمایی بود، پس علی(سلام‌الله‌علیه)خرما را میل کردند، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به آقا امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: الان از خوردن خودداری کن؛ اما این صحبتِ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)رژیم غذایی نبوده است، -راوی می‌گوید پس گفتم جانم به فدایت آیا علی(سلام‌الله‌علیه)را رژیم می‌داد؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)کلامی فرمودند که حفظش نکردم پس به خیالم افتاد که فرمودند رژیم ۷ یا ۹ روز است- سپس راوی فرمود: کلامی که به من گفت شبیه به زبان عبرانی بود.

روایت ۹۵ [گفتن بسم الله برای هر نوع غذا]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیرِیُّ عَن احمد بنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَن دَاوُودَ بْنِ فَرْقَدٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: ضَمِنْتُ لِمَنْ یسَمَّی [اللَّهَ تَعَالَی عَلَی طَعَامٍ] طعامه أَنْ لَا یَشْتَکِیَ [مِنْهُ] فَقَالَ ابْنُ‌اَلْکَوَّاءِ یَا أَمِیرَاَلْمُؤْمِنِینَ [لَقَدْ] أَکَلْتُ اَلْبَارِحَةَ طَعَاماً سَمَّیْتُ عَلَیْهِ فاضرنی فَقَالَ أَمِیرُاَلْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)أَکَلْتَ أَلْوَاناً سَمَّیْتَ عَلَی بَعْضِهَا وَلَمْ تُسَمِّ عَلَی بعض [کُلٍّ لَوْنٍ] یَا لُکَعُ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): من برای کسی که هنگام خوردن غذا «بسم‌اللّه» گوید، ضمانت می‌کنم که آن غذا ضرر و زیانی به او نرساند، پس ابن کوّاء (که رئیس خوارج نهروان بود و همیشه به امیرالمؤمنین(سلام‌الله‌علیه)اعتراض داشت) گفت: ای امیرالمومنین! من دیشب غذایی خوردم و بسم‌اللّه گفتم و مرا آزار رسانید، پس

---

[۲۶] ادامه راویان حدیث افتاده است، با توجه به اینکه علی‌بن‌ابراهیم اکثر روایاتش را از امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)نقل می‌کند احتمالا این روایت هم به نقل از امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)می‌باشد.

امیرالمؤمنین(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: غذاهای رنگارنگ خوردی و بعضی را بسم اللّه گفتی و بعضی را نگفتی، ای لُکَع!

روایت ۹۶ [راز بقا]

وَذَکَرَ عَنْ امیرَالمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قال: مَنْ أرَادَ الْبَقَاءَ وَلَا بَقَاءَ فَلْیُخَفِّف الرِّدَاءَ وَلْیُقْلِلِ الْجِمَاع وَلْیُبَاکِرِ الْغَدَاءَ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): کسی که خواستار بقا باشد و حال اینکه در دنیا بقایی نیست، پس باید قرض خود را کم کند و با زنان کمتر آمیزش جنسی کند و غذای روز را صبح زود بخورد.

روایت ۹۷ [گفتن بسم الله، به جای رژیم گرفتن]

وَرُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ اَلصَّفَّارِ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ اَلْحَکَمِ عَنْ عَیْسَیً بْنِ اِبْرَاهِیمَ قَالَ قَالَ سَالَت ابالحسن(صلوات‌الله‌علیه)مِنَ الْحِمْیَةَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کَانَ عَلِیُّ بْنُ اَلْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیهما)یَکْرَهُهَا وَیَخْلِطُ وَیسم.

عیسی بن ابراهیم می‌گوید: از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)در مورد رژیم غذایی پرسیدم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: امام سجاد(سلام‌الله‌علیه)از رژیم خوششان نمی‌آمد و دَرهَم‌خوری می‌کردند و بسم‌الله می‌گفتند.

روایت ۹۸ [آب فرات و عسل جایگزین رژیمِ غذایی]

حَدَّثَنَا الحمیری وروی مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ الصفار وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی قَالَ کَتَبْتُ اِلَیَّ اَلْعَبْدَالصّالِحَ(صلوات‌الله‌علیه)اِنِّی لَقِیتُ مِنْ مُدَارَاةِ جَسَدِی شِدَّةً وَلَسْتُ اقومُ فِی الْحَمِیَّةِ عَلِی یَصْلُحُ لَهُ جَسَدِی اَوْ یُفْسِدَهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اتْرُکِ الْحَمِیَّةَ وَاشْرَبِ الْفُراتَ بِالْعَسَلِ عِنْدَ مَنَامِکَ وَعَلَی الرِّیقِ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیهما)کَانَ لَا یُرِی الْحَمِیَّةُ.

محمدبن‌عیسی می‌گوید: برای امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نامه‌ای نوشتم با این مضمون که: من از نرمی و میانه‌روی با بدنم دچار سختی می‌شوم و در برابر رژیم غذایی ایستادگی ندارم، چه برای اصلاح و چه فسادِ بدنم، نمی‌توانم رژیم بگیرم؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: رژیم غذایی را رها کن و (به جای رژیم) آب فرات با عسل، ناشتا و قبل خواب بنوش؛ امام سجاد(سلام‌الله‌علیه)هم هیچوقت رژیمِ غذایی در دیدگاهشان نبود.

روایت ۹۹ [راهکارِ بی ضرر شدنِ خرما]

رُوِیَ بَعْضُ اصْحَابِنَا رَفَعَهُ الی اَبی‌عَبدِاللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: کَانَ رَسُولُ‌اَللّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یَأْکُلُ رُطَباً یُقَالُ لَهُ رُطَبُ اَلشَّنْوَةِ وَاصحابه اذا قِیلَ عَلِیٌ(صلوات‌الله‌علیه)وهوأرمد فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ یَأْکُلُ مَعَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ‌اَللّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تَأْکُلُ اَلْحُلْوَ وَاَنْتَ أَرْمَدُ قَالَ فَسَخَی عَلِیٌ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَلَسَ وَهُوَ یَنظُرُ الیهم یَأْکُلُ فَرمی الیه تَمْرَةً فَأَکَلَهَا ثُمَّ رمی اُخْرِی فَأَکَلَهَا حتی رمی الیْهِ سَبْعاً ثُمَّ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)حَسْبُکَ أَنَّهُ لاَ یَضُرُّ مِنَ اَلتَّمْرِ مَا کَانَ وَتْرا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): روزی رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)همراه با یارانشان خرمایی به نام خرمای شنوه میل می‌فرمودند، پس امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در حالی که مبتلا به درد چشم بودند آمدند و سلام کردند و نشستند و همراه با ایشان شروع به خوردن خرما کردند، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: درحالی که مبتلا به چشم درد هستی، خرما می‌خوری!؟ پس امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)دست کشیدند و نشستند و به آن‌ها نگاه می‌کردند، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)خرمایی به ایشان دادند و ایشان خوردند، سپس خرمای دیگری دادند و ایشان خوردند تا ۷ عدد خرما شد، سپس فرمودند: همین مقدار برایت کافی است، زیرا خرما اگر به صورت فرد خورده شود، زیانی نمی‌رساند.

باب: فی نکس المریض

باب: درمورد بازگشت و عودِ بیماری

روایت ۱۰۰ [راه رفتن، موجب بازگشت بیماریست]

حَدَّثَنَا ابنُ‌همام قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی یَحْیَی اَلْوَاسِطِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ المشی لِلْمَرِیضِ ینکس قال(صلوات‌الله‌علیه) وکان أَبِی(صلوات‌الله‌علیه)کَانَ إِذَا اعْتَلَّ جُعِلَ فِی ثَوْبٍ وحُمِلَ لِحَاجَتِهِ یَعْنِی الْوُضُوءَ [وَذَاکَ أَنَّهُ کَانَ یَقُول(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّ الْمَشْیَ لِلْمَرِیضِ نُکْسٌ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): راه رفتن برای بیمار، موجب بازگشت و عود بیماری می‌شود؛ و پدرم(سلام‌الله‌علیه)اینگونه بودند که هرگاه بیمار می‌شدند؛ ایشان را در پارچه‌ای قرار می‌دادند و برای قضای حاجت و وضو گرفتن، حملشان می‌کردند، [و ایشان(سلام‌الله‌علیه)همواره می‌فرمودند: راه رفتن برای بیمار، موجب بازگشت بیماری است].

روایت ۱۰۱ [شخص لاغر و ضعیف نباید راه برود]

وَعَنْهُ مِن الحمیری عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَلْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ احْمَد بْنِ صَالِحٍ اَلْفَارِسِیِّ مولی بَنِی‌اسد عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ عطا عَنْ خالد بیاع اَلْقَلاَنِسِ عَنِ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ نَاقِدٍ: یا فُلانُ اِیَّاکَ وَالْمَشْیَ فَاِنَّ لَحْمَکَ هُوَ لَحْمُکَ بِالَّذِی کَانَ وَلاَ عَظْمُکَ وَعَصَبُکَ وَلا عُرُوقُکَ فَدَعْها حَتَّی تَقِرَّ قَرارَها وَاِیاکَ وَالْمَشِی.

خالد فروشنده‌ی قلانس می‌گوید که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به مردی ضعیف و لاغر فرمودند: ای فلانی، از راه رفتن اجتناب کن! زیرا گوشت و استخوان و عصب و رگ‌هایت، آنگونه که قبلا بوده نیست، پس آن‌ها را واگذار تا به آرامش و استواریِ قبل برسند، و از راه رفتن اجتناب کن.

باب: فی النشرة

باب: درمورد نشاط و خوشی

روایت ۱۰۲ [نشاط در سوارکاری]

روی الحسن بن بندار عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ فضَّال عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنِ اِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ابْرَاهِیمَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَال: الرُّکُوبُ نُشْرَةٌ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سواری و سوارکاری موجب خوشی و نشاط و سرزندگی است.

روایت ۱۰۳ [نشاط در ۱۰ چیز است]

وروی مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: النُّشْرَةُ فِی عَشَرَةٍ [أَشْیَاءَ] الْمَشْیِ وَالرُّکُوبِ وَالِارْتِمَاسِ فِی الْمَاءِ وَالنَّظَرِ إِلَی الْخُضْرَةِ وَالْأَکْلِ وَالشُّرْبِ وَالنَّظَرِ إِلَی الْمَرْأَةِ الْحَسْنَاءِ وَالْجِمَاعِ وَالسِّوَاکِ [وَغَسْلِ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِیِّ فِی الْحَمَّامِ وَغَیْرِهِ] وَمُحَادَثَةِ الرِّجَالِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): نشاط و خوشی در ۱۰ چیز است:

۱. راه رفتن.

۲. سوارکاری.

۳. غوطه ور شدن در آب.

۴. نگاه به خضرة(آبی آسمانی یا سبزی و سبزه‌زار).

۵. خوردن.

۶. نوشیدن.

۷. نگاه به زن زیبا.

۸. آمیزش جنسی.

۹. مسواک.

۱۰. حرف زدنِ مردان با همدیگر [در روایت دیگر شستن سر با گل خطمی هم آمده است].

باب: فی البرسام و دواء به

باب: برسام (سینه پهلو یا ذات الریه)[۲۷] و درمان آن

روایت ۱۰۴ [درمان برسام با سعوط روغن زیتون]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمیرِیُّ عَنِ احمد بن محمد بن عیسی عَنْ مُحَمَّدِ مَعْمَرِ بْنِ خَلاَّدٍ قَالَ قَالَ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ کَانَ رَجُلاً مِنْ قُرَیْشٍ مُنْقَطِعاً اِلَیَّ یَأْتِینِی کُلَّ یَوْمٍ فَانْقَطَعَ ایاما ثُمَّ جَائِنِی فَقُلْتُ لَهُ اَیْنَ کُنْتَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ اِنَّ ابْنِی بِهِ بِرسامٍ شَدِیدٍ

---

[۲۷] شروع برسام با تب است[رجوع کنید به روایت ۱۰۶]/ [البرسام-] علة یهذی فیها الانسان.[مسائل فی الطب للمتعلمین، ق۳، ص: ۴۵۶]/ برسام: بفتح باء و سکون سین پیوند دو واژه است: (بر) بمعنی سینه و (سام) بمعنی: بیماری. ازین‌رو: (برسام) بمعنی: بیماری سینه یا درد سینه می‌باشد چنانکه: (سرسام) بیماری سر یا دردسر است که بیونانی: (قرانیطس) گویند. و شوصه معرب برسام می‌باشد، و ذات الجنب نیز گفته می‌شود. و اکنون: (سینه پهلو) گفته می‌شود. و نیز سام بمعنی: ورم و آتش، آمده است. برهان و آنندراج.[تنویر، ق۴، ص: ۹۶]/ و یستدل علی البرسام بإحمرار العین وإنجذاب المراق وعسر النّفس والإختلاط عند قوّة العلّة.[مغنی فی الطب، ق۵، ص: ۱۲۲]/ البرسام: ورم حارّ یعرض فی الحجاب الحاجز وتتبعه حُمّی وسعال ووجع ناخس وربّما اختلط معه العقل.[مختارات فی الطب، ق۷، ج۳، ص: ۲۱۵]/ التهاب پردهٔ بین کبد و قلب، علائم: ورم سینه، سرخی صورت، نفس تنگی[کتاب الماء، ج۱، ص: ۱۱۰]/سردرد مداوم و سنگینی سر[فقه اللغة، ص: ۱۶۶]/ افراد مبتلا به سینه پهلو عفونی اغلب سرفه همراه با خلط، تب همراه با لرز شدید، تنگی نفس، درد قفسه سینه گزنده یا شدید در حین نفس کشیدن، و افزایش تعداد تنفس را تجربه می‌کنند در افراد مسن، ممکن است گیجی مشهودترین علامت باشد. علائم و نشانه های متداول در کودکان زیر پنج سال عبارتند از: تب، سرفه و تنفس سریع یا اشکال در تنفس.[ویکی‌پدیا].

فَقُلْتُ اِذْهَبِ السَّاعَةَ فَخُذْ زَيْتاً جَيِّداً فَاسْعُطْهُ بِهِ فَذَهَبَ ثُمَّ غَدَا فَقَالَ قَدْ وَاَللَهِ سَعَطْتُهُ فَكَأَنَّمَا نَشِطَ مِنْ عِقَالٍ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): مردی قریشی بود که هر روز نزد من می‌آمد، پس چند روزی در آمدنش وقفه افتاد، سپس نزدم آمد، پس به او گفتم: کجا بودی؟ گفت: جانم به فدایت همانا پسرم مبتلا به برسام (سینه‌پهلوی) شدیدی شده است، امام(سلام‌الله‌علیه) می‌فرمایند: پس به او گفتم: همین ساعت برو و روغن زیتون ممتازی تهیه کن و آن را در بینی پسرت بریز؛ پس مرد قریشی رفت و فردا آمد و گفت: والله قسم! روغن را در بینی‌اش ریختم و مانند اینکه با طنابی او را بسته بودند و از طناب آزاد شد.

روایت ۱۰۵ [درمان برسام با خرما و روغن زیتون]

ورُوِیَ عَنْ عبدالصالح(صلوات‌الله‌علیه) أَنَّهُ وَصَفَ لِبَعْضِ المُبرسمِينَ أَنْ يَأْخُذَ تَمَراتٍ عَجوَةً فَاقلِهِنَّ عَلَى النَّارِ ثُمَّ ضَعْهُنَّ وَقَطِّرْ عَلَيْهِنَّ زَيْتاً ثُمَّ اسْقِهِ اِياماً ففَعَلَ فَبَرَأَ.

روایت شده است از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه) که ایشان برای بیماری مبتلا به برسام (سینه پهلو) تجویز فرمودند که چند عدد خرمای عجوه را روی آتش سرخ کن، سپس در ظرفی قرار بده و قطراتی روغن زیتون روی آن بریز و چند روزی بنوش؛ پس بیمار به نسخه عمل کرد و بهبود یافت.

روایت ۱۰۶ [پیشگیری از برسام با اسفرزه و شکر]

وَرُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مَنْ حَمَّ فَشَرِبَ فِی تِلْکَ اَللَّيْلَةِ وَزْنُ دِرْهَمَيْنِ بزرقطونَا[۲۸] وَثَلاَثَةِ دَرَاهِمَ سُكَّراً آمَنَ مِنْ أَنْ يُبرْسمَ فِی لَيْلِه.

---

[۲۸] گیاهی است کوچک نهایت تا به یک ذرع و برک آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکندنا و کیاه برنج و از ان باریک‌تر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک برمی‌آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای کندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان می‌رسد و سه صنف می‌باشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آنکه در آب ته‌نشین کردد و دوم سرخ رنک و این ضعیف‌تر از ان است در نفع و بعضی

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه تب کند و در آن شب، وزن ۲ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم) بزرقطونا (اسفرزه) و ۳ درهم شکر بنوشد، از ابتلای به برسام (سینه پهلو) در آن شب ایمن می‌شود.

روایت ۱۰۷ [تفاوت درمان تب در سیاهپوستان وسفیدپوستان]

ابراهیم بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ابی الْحَسَنِ الْفَارسِیُّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِیُّ قَالَ وُعِکَ غلام اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَسْوَدَ فِی بَعْضِ فِی بَعْضِ حِیطَانِهِ فَسُعِطَ بِالزَّیْتِ وَأُطْعَمَ اَلتَّمْرَ فَبَرَأَ قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لِی إِنَّ طَبِیعَهٔ سَامٍ غَیْرَ طَبِیعَهٔ حَامَ اَنَّ نُوحاً(علیه‌السلام)کَانَ اِذَا وعک سامٌ سَعْطُهُ بِالْبَنَفْسَجِ واطْعَمْهُ التُّفَّاحَ وَسَقَاهُ اَلْمَاءَ اَلْبَارِدَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِکَ وَاذا وعک حَامَ سَعْطَهُ بِالزَّیْتِ وَاطْعَمْهُ اَلتَّمْرُ وَ مَا أَشْبَهْ ذَلِک.

سلیمان پسر جعفر بصری می‌گوید: خادم سیاه‌پوستِ امام صادق(سلام‌الله‌علیه)در یکی از باغ‌هایشان مبتلا به بیماری همراه تب شد؛ پس روغن زیتون در بینی‌اش ریخته و به او خرما خوراندند، پس بهبود یافت؛ از این موضوع از امام(سلام‌الله‌علیه)سوال نمودم، امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: طبع سام با طبع حام متفاوت بود، و نوح (علیه‌السلام)هرگاه سام تب می‌کرد، روغن بنفشه در بینی‌اش می‌ریخت و سیب به او می‌خوراند و آب سرد و امثال آن به او می‌نوشاند، و هرگاه حام تب می‌کرد، روغن زیتون در بینی‌اش ریخته و خرما و امثال آن را به او می‌داد.[۲۹]

این را بهتر می‌دانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن را از برلیس که نام موضعی است معروف از مصر می‌آورند و لهذا آن را برلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آن را صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعیدا علی می‌آورند و شکوفه هریک به رنگ آن است.[مخزن الادویه، ص۲۱۶].

[۲۹] بنابر روایات، سیاهپوستان از نسل حام و سفیدپوستان از نسل سام(سلام‌الله‌علیه)هستند. [رجوع کنید به: علل‌الشرائع، ج۱، ص: ۳۲].

باب: فی حمی الربع

باب: در مورد تب ربع

روایت ۱۰۸ [درمان تب رِبع با شکر]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ کَامِلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عن ابیه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَا لِی أَرَاکَ سَاهِمَ الْوَجْهِ فَقُلْتُ إِنَّ بِی حُمَّی الرِّبْعِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَا [ذَا] یَمْنَعُکَ مِنَ الْمُبَارَکِ [الطَّیِّب] اسْحَقِ السُّکَّرَ ثُمَّ [امْخُضْهُ] خضه بِالْمَاءِ وَاشْرَبْهُ عَلَی الرِّیقِ وَعِنْدَ [الْمَسَاءِ] المنام قَالَ: فَفَعَلْتُ فَمَا عَادَتْ إِلَیَّ الحمی.

ابراهیم جعفی می‌گوید: خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرف‌یاب شدم و امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چرا رنگ پریده‌ای؟ عرض کردم: مبتلا به تب ربع[۳۰]شده‌ام؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چرا از مبارکِ طَیِّب استفاده نمی‌کنی؟ شکر(طبرزدی) را آسیاب کن و آن را خوب در آب حل کن و آن را ناشتا و قبل خواب بنوش؛ راوی می‌گوید: من این کار را انجام دادم و دیگر تبم عود نکرد.

روایت ۱۰۹ [دعای نوشتنی تب ربع]

ذکر أَبُوزَکَرِیَّا الْحَضْرَمِی: أَنَّ أَبَاالْحَسَنِ الْأَوَّلَ(صلوات‌الله‌علیه)کَتَبَ لَهُ هَذَا الکتاب وَکَانَ [ابْنُهُ] یُحَمُّ حُمَّی الرِّبْعِ فَأَمَرَهُ أَنْ یَکْتُبَ عَلَی یَدِهِ الْیُمْنَی بِسْمِ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ وَعَلَی یَدِهِ الْیُسْرَی وَعَلَی رِجْلِهِ الْیُمْنَی بِسْمِ اللَّهِ إِسْرَافِیلُ وَعَلَی رِجْلِهِ الْیُسْرَی بِسْمِ اللَّهِ لا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلا زَمْهَرِیراً وَ بَیْنَ کَتِفَیْهِ بِسْمِ الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ[قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)وَ مَنْ شَکَّ لَمْ یَنْفَعْهُ].

ابوزکریا حضرمی می‌گوید که پسرش تب ربع کرده بود و امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نامه‌ای برایش نوشت و به او دستور دادند که روی دست راست پسرش بنویسد: «بِسْمِ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ»، و روی دست چپش بنویسد: «بِسْمِ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ»، و روی پای راستش بنویسد: «بِسْمِ اللَّهِ إِسْرَافِیلُ»، و روی پای چپش بنویسد: «بِسْمِ اللَّهِ لا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلا زَمْهَرِیراً»، و میان دو کتفش بنویسد: «بِسْمِ [اللَّهِ] الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ»؛ [و امام(سلام‌الله‌علیه)فرمود: هرکه شک کند، نفع نمی‌بیند].

---

[۳۰] و حمی رِبْع تأتی فی الیوم الرابع[کتاب العین، ج۲، ص: ۱۳۴]تب دو روز درمیان چنانکه از روز نوبت تا روز نوبت دیگر چهار روز باشد، یک روز تب می‌کند بعد ۲ روز بدون تب است و روز چهارم مجدد تب می‌کند.[مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج۲، ص: ۲۱۷].

روایت ۱۱۰ جدید [داروی تب ربع]

وَلِلرُّبْعِ اَیْضاً یَأْخُذُ اِفْیَوْنِ[۳۱] وَقاقله[۳۲] اِبْیَضَ وَدَارُ اَلْفُلْفُلِ[۳۳] وَجَنْدبادُسْتُر[۳۴] مکد مِثْقَالٌ فَیَدُقُّهُ دَقّاً ناعِماً ثُمَّ یَجْمَعُهُ بِالْمَاءِ ثُمَّ یَجْعَلُهُ سَبْعَ بَنَادِقَ وَیَسْقِی صَاحِبَ الرُّبُعِ قَبْلَ یوْمِ حماه بِیَوْمِ بُنْدُقَهْ وَیَوْمَ اَلثَّانِی بندقین ویوم اَلثَّالِثِ أرْبَعَ بَنَادِقَ وَفَإِنَّهُ بَرَأَ بِإِذْنِ اَللَّهِ تَعَالَی.

---

[۳۱] هو لبن الخشخاش البری الأسود البزر.هو عصارة الخشخاش و بالسریانیة شقیقل أی المیت للأعضاء و هو ما یؤخذ من الخشخاش إما بالشرط و هو أجود و أقوی أو بالطبخ حتی یغلظ و هو أضعف و أردا.[تقاسیم العلل (کتاب التقسیم و التشجیر)، ص: ۷۲۰]/ أفیون:اسم یونانی معناه المسبّت. و هو مادة مخدّرة تکون بشکل عصارة صمغیة متجمدة، تستخرج من جوزة الخشخاش بعد عدة عملیات تصفیة و تقنیة للمادة الخام المسماة الحشیش و التی تستخرج من الجوزة نفسها.[منصوری فی الطب، ص: ۵۸۲]/ عصارة الخشخاش الأسود، و المصری ینوم شمّه، و لا تزاد شربته علی دانقین و قد یتخذ من الخس البری أفیون أیضاً، و هو أیضاً مخدر ضعیف، و الأفیون یشوی علی حدیدة محماة فیحمر. الإختیار: المختار منه هو الرزین الحاد الرائحة، الهشّ السهل الإنحلال فی الماء، لا یتعقّد فی الذوب، و ینحل فی الشمس، و لا یظلم السراج إذا اشتغل منه، و الأصفر الصابغ للماء الخشن الضعیف الرائحة الصافی اللون مغشوش، و هذا هو المغشوش بالمامیثا، و قد یغشّ بلبن الخس البری، و هو ضعیف الرائحة، و یغش بالصمغ فیکون براقاً صافیاً جداً. [قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۴۱]/ اما [افیون] ناخالص، اگر آن با «مامیثا» آمیخته شود زرد رنگ می‌شود، و اگر آن را با آب به هم زنیم، آن را همانند زعفران زرد رنگ می‌کند.

اگر با عصاره خس [آمیخته شود]، آن‌گاه زبر می‌شود و بویش به ضعف می‌گراید. اما اگر با صمغ [عربی آمیخته شود]، رنگش شفاف و نیرویش ضعیف می‌شود....ابو نصر خطیبی می‌گوید که آرد باقلی و نخود را [به افیون] می‌افزایند. اما برخی [از مردمان] مدفوع انسان را به آن می‌افزایند و این جای تعجب نیست، زیرا مردم مدفوع را افیون لقب داده‌اند.[صیدنة فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۲۵۳]/ هو عصارة الخشخاش الأسود المصری مشمّسة، و أجوده الکثیف الرزین المرّ، القوی الرائحة، السهل الانحلال فی الماء الحار، و ینحلّ فی الشمس، و لا یظلم السّراج إذا أشعل منه، و یکون هشّا. و أما الأصفر الضعیف الرائحة، الصابغ للماء، الصافی اللون، فإنه مغشوش. و یغش بالمامیثا أو بلبن الخسّ البری أو بالصّمغ.[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۱۵۵]/ مسأله اوّل در ماهیّت افیون: مخفی نماند که لفظ افیون موضوع است علی سبیل الاشتراک فی اللّفظ از برای چند چیز:یکی: صمغ خشخاش مطلقا و این اطلاقی است که اهل مشرق و مغرب بر این متّفق‌اند.

دوم: صمغ خشخاش سیاه و در کتب قدما همه این اطلاق است، به واسطه آنکه زرع خشخاش بسیار نبوده و از خشخاش سیاه صحرایی صمغ می‌گرفته‌اند و اگر از بستانی نیز بوده، از زمین مصر تنها بوده و از آنجا نقل به اطراف می‌کرده‌اند.تمیمی گفته است که در هیچ زمین نه در شرق و نه در غرب افیون نباشد الّا در زمین مصر، خاصّه در صعید مصر، خاصّه در زمین مخصوص از او بوده و از آنجا به سایر بلاد می‌برده‌اند. سوم: عصاره خشخاش سیاه است. دیسقوریدوس گفته که صمغ خشخاش سیاه یا عصاره او است، از این معلوم می‌شود که

اطلاق افیون بر عصاره، صحیح است. شیخ الرّئیس آورده که افیون عصاره خشخاش سیاه هست از مصر، که آن را مشمّس کرده باشند، یعنی عصاره را در میان آفتاب نهاده باشند تا غلیظ گردد و قریب به انعقاد شود. و گفته‌اند که از خس برّی افیون می‌سازند و او نیز مخدّر است امّا ضعیف است.[رساله افیونیه، ص: ۲۸].

[۳۲] قاقلّة: و هو حب الهال أو الهیل (کما یسمی فی العراق) أو هیل بوّا. و هو ثمر معروف لشجرة من الفصیلة الزنجبیلیة ارتفاعها بین ۸– ۱۲ قدما و أوراقها سهمیة طول الورقة قدم واحدة و أزهارها بیضاء کأسیة عنقودیة، کل زهرة تخلف ثمرة. و الهیل کما هو معروف من أطیب الأفاویة و أغلاها ثمنا و أزکاها رائحة.[منصوری فی الطب، ص: ۶۲۴]/ قاقلة الماهیة: منها کبار، و منها صغار. و الکبار مثل الجوزة الصغیرة، أسود یتفرک عن حبّ أبیض یحذو اللسان کالکبابة، فیه عطریة. و الصغار مثل القرنفل فی الشکل عطرة أیضاً.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۰۱]/ قاقله: به فارسی هیل نامند.کبار و صغار می‌باشد و کبار او در غلاف به قدر جوزبوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل به تدویر و صغار او را غلاف سفید و دانه‌های ریزه تر و هر دو با عطریت و تندی و تلخی‌اند و نباتش به قدر دو ذرع و برگش عریض و با خشونت و تند بوی و ثمرش در سر شاخه‌ها، متفرق می‌باشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند قوت آن تا ده سال باقی است و کبار او خوشبوی تر و در تفریح و سایر افعال، قوی‌تر است. [تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۶۴۷].

[۳۳] کبابة– حب العروس شجرة تنبت فی بلاد الهند لها ثمر یکون: فی ابتداء ظهوره طویلا شبیها باللوبیاء، و هو الدار فلفل فی جوفه حبّ صغار شبیه بالجاورس و إذا استحکم صار فلفلا، فمنه ما یجنی نضیجا و هو الفلفل الأسود و منه ما یجنی غضا و هو الفلفل الأبیض [التصریف لمن عجز عن التألیف، ص: ۱۲۷۴]./ دارفلفل: الماهیة: أشیاء صغار کالأنامل و فی شکل زهر الخلاف المتناثر، لکنه أصغر منه و هو صلب ملزز، و طعمه فی الحدة قریب من طعم الفلفل، و هو أول ثمرة الفلفل، و لذلک صار أرطب، و یتأکل و لا یلذع فی أول الذوق.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۰۴]/ و شَجرة الفُلْفُل لها ثَمَر یکون فی ابتداء ظهوره طویلا شبیها باللُّوبیاء، و هو الدّار فُلْفُل[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۰۱۴]/ فُلْفُلُ: قال جالینوس: أول ما یطلع الفلفل یکون دارفلفل ثم یتفرق إلی حب الفلفل. و الفلفل أیبس و أحرّ من دارفلفل طبعاً، منه أبیض و منه أسود و الأسود أیبس، و أصله یشبه القط الأسود، و هو أشد حرافة...[مختارات فی الطب، ج۲، ص: ۱۵۶].

[۳۴][جندبادستر–] مثانة حیوان بحری یکون فی الأنهار یسمی القندر.[المسائل فی الطب للمتعلمین، النص، ص: ۴۵۸]/ همچنین گندبیدستر خوانده می‌شود. تراوشی از جانوری دوزیست دریایی که به پارسی قندس (سگ آبی) و به تازی «حارود» گویند. در آب می‌زید و ماهی و خرچنگ می‌خورد و برای آسایش و خواب به خشکی پناه می‌آورد. این تراوش در کیسه‌ای پدید می‌آید که میان خایه و نرینه و سوراخ نشستنگاه او قرار گرفته. و آن در آغاز پیدایش مایه‌ای نرم است، همانند عسل و بویناک، هرگاه در برابر هوا قرار گیرد سفت و سخت می‌گردد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۶۱]/ هو خصیة حیوان البحر، و یؤخذ زوجاً متعلقاً من أصل واحد، و له قشر رقیق ینکسر بأدنی مس. الاختیار: المختار منه ما یکون خصیتین معاً ملتزقتین مزدوجتین، فإن ذلک لا یکون مغشوشاً، و غشه من الجاوشیر و الصمغ، یعجن بالدم و قلیل جندبیدستر و یجفف فی مثانة، و من تولی

و همچنین برای تب ربع بگیرید: افیون (شیره خشخاش)، قاقلهٔ أبیض (هل سفید)، دارفلفل، جندبیدستر؛ هر کدام ۱ مثقال (حدود ۴,۲۶۵ گرم)، نرم بکوبید سپس آنها را با آب معجون کنید و آن را ۷ گلوله قرار دهید، و بیمارِ مبتلا به تب ربع، قبل روزی که تب کند، ۱ گلوله، و روز دوم ۲ گلوله، و روز سوم ۴ گلوله بنوشد که باذن الله تعالی بهبوی می‌یابد.

روایت ۱۱۱ [عوذه‌ی تب ربع]

عوذهٔ الربع روی محمد بن عیسی عن الْوَشَّاءُ قال دخل علی أَبِی‌الْحَسَنِ‌الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)فقَالَ لِی مَا لِی أَرَاکَ مُصْفَرّاً [فَقُلْتُ هَذَا الْحُمَّی الرِّبْعُ قَدْ أَلَحَّتْ عَلَیَ] قَالَ فَدَعَا(صلوات‌الله‌علیه)بِدَوَاةٍ [وَقِرْطَاسٍ] فکَتَبَ بسم الله الرحمن الرحیم [بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّه] أَبْجَدْ هَوَّزْ حُطِّی عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ أو فلانه بنت فلانه بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی

أخذ هذا العضو من الحیوان، فیجب إذا شقّ الجلد الذی علیه أن یخرج الرطوبهٔ مع ما یحتبس فیه، و هی رطوبهٔ کالعسل و یجفّفهما معاً.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۸۵]/ اسْم لخصیه حیوان بَحریّ، هیئته کهیئهٔ الکَلْب، و لکنّه أصغر منه.[کتاب الماء، ج۱، ص: ۲۷۲]/ امتحان الجندبادستر: الخالص منه ما کان فی جلده، و إذا کسر کان لونه أسود متوسط الرزانهٔ شدید الرائحهٔ فیه دهنیهٔ و المغشوش أبیض اللون هشّ سریع الانفراک قلیل الرائحهٔ فی طعمه شیء من ملوحهٔ، و الخالص منه تفه لا طعم له.[منهاج الدکان و دستور الأعیان، ص: ۲۵۲]/ این خایه‌های حیوانی پاکوتاه است که مویش به موی راسو می‌ماند. یک نوع از این حیوان موهای سفید دارد و به علّت پوست و خایه‌هایش آن را شکار می‌کنند. این حیوان [ممکن است] در خشکی و در دریا یافت شود. دیسقوریدس می‌گوید که این حیوان [ممکن است] در خشکی و در دریا* و بیشتر رودخانه‌هایی که دارای ماهی‌های بزرگ و تمساح است، پیدا شد. [بیضه‌های] برگزیده آن است که به یکدیگر چسبیده باشند و ساختگی آنها با یکدیگر پیوند ندارند.بهترین [بیضه‌ها] از درون سرخ‌اند و بوی تند دارند... ابن ماسویه می‌گوید که بهترین [خایه‌ها] آن است که از [حیوان] مرده نگیرند و ناخالصی نداشته باشد، بزرگ نباشد، شفاف باشد، موهای نرم و پوست سخت داشته باشد، درشت‌تر از خرمای درشت آزاد باشد و پوست قهوه‌ای تیره داشته باشد. [جندبیدستر] تقلبی در روده قرار دارد، آنها را می‌پیچند و به شکل خایه درمی‌آورند. اما [خایه‌هایی که] از [حیوان] مرده گرفته باشند، موهای نرم و بوی تند ندارد و رنگشان سیاه است. بهترین خایه‌ها کوچک است، با گذشت زمان هنوز سخت نشده است و تندی بو بر این امر دلالت دارد. کلئوپاترا رنگ خاکستری متمایل به سیاه را نیز به آن می‌افزاید.[صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۴۱۲].

ثُمَّ تَخَتَّمَ فِی أَسْفَلِ الْکِتَابِ سَبْعَ مَرَّاتٍ خَاتَمَ سُلَیْمَانَ ثُمَّ طَوَاهُ ثُمَّ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا مُعَتِّبُ ائْتِنِی بِسِلْکٍ لَمْ یُصِبْهُ الْمَاءُ وَلَا الْبُزَاقُ فَأَتَاهُ بِهِ فَعَقَدَ عَلَیْهِ ثُمَّ أَدْنَاهُ مِنْ فِیهِ فَعَقَدَ مِنْ جَانِبِ أَرْبَعَ عُقَدٍ یَقْرَأُ عَلَی کُلِّ عُقْدَهٔ [دَعَا بِخَیْطٍ فَأُتِیَ بِخَیْطٍ مَبْلُولٍ فَقَالَ ائْتِنِی بِخَیْطٍ لَمْ یَمَسَّهُ الْمَاءُ فَأُتِیَ بِخَیْطٍ یَابِسٍ فَشَدَّ وَسَطَهُ وَعَقَدَ عَلَی الْجَانِبِ الْأَیْمَنِ أَرْبَعَهً وَعَقَدَ عَلَی الْأَیْسَرِ ثَلَاثَ عُقَدٍ وَ]قَرَأَ عَلَی کُلِّ عُقْدَهٔ الْحَمْدَ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ وقل هو الله احد وَآیَهَ الْکُرْسِیِ وَعَلَی الْجَانِبِ الْآخَرِ ثَلَاثَ عُقَدٍ یَقْرَأُ عَلَیْهَا مِثْلَ ذَلِکَ وَنَاوَلَهُ إِیَّاهُ وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)ارْبِطْهُ عَلَی عَضُدِکَ الْأَیْمَنِ وَاقْرَأْ آیَهَ الْکُرْسِیِّ وَاخْتِمْ وَلَا تُجَامِعْ عَلَیْه [ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَیَّ وَقَالَ شُدَّهُ عَلَی عَضُدِکَ الْأَیْمَنِ وَلَا تَشُدَّهُ عَلَی الْأَیْسَرِ].

وشاء می‌گوید: خدمت امام رضا(سلام‌الله‌علیه)شرفیاب شدم، پس به من فرمودند: چرا رنگت پریده و زرد شده؟ پس گفتم من مبتلا به تب ربع شدم و پیاپی مبتلا می‌شوم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)دوات خواستند و نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم أَبْجَدْ هَوَّزْ حُطِّی عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَهَ أو فلانه بنت فلانه[۳۵] بإذن الله»، سپس پایین نامه را ۷ مرتبه با مهر سلیمان مهر کردند سپس آن را تا کردند و فرمودند تا نخی که آب و بزاق دهان ندیده آوردند، آن را گره زد و در طرف راستش چهار گره زد و به هر گره، حمد و معوّذتین و توحید و آیهٔ الکرسی را خواند و در طرف چپ آن سه گره زد و همانها را بر گره‌ها خواند و به من فرمودند: این را به بازوی راست خود ببند و آیه الکرسی را بخوان و آن را به پایان برسان، و در حالی که این به بازوی توست آمیزش جنسی نکن.

روایت ۱۱۲ [عوذه‌ی دیگر برای تب ربع]

حَدَّثَنَا اِبْنِ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنِ احْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسِی عَنْ مُوسی بْنِ اَلْقَاسِمِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسِی عَنِ اسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ یُکْتَبُ للحمی

[۳۵] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانهٔ»، اسم مادر بیمار نوشته شود، اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن هاجر، فاطمه بنت زینب.

اَلرُّبُعُ بِسْمِ اَللَّهِ جَبْرَئِيلُ فِی اَلْيَدِ اَلْيُمَنِیِّ فِی رَاحَتِهِ وَفِی اَلرِّجْلِ اَلْيَمَنِیِّ فَوْقَ اَلْكَعْبِ بِسْمِ اَللَّهِ فِی اَلْجَنَّهِ لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً وَفِی اَلْيَدِ اَلْيُسْرِیِّ بِسْمِ اَللَّهِ مِيكَائِيلُ عَبْدِ اللَّهِ وَفِی اَلرِّجْلِ اليسرى دُونَ اَلْكَعْبِ بِسْمِ اَللَّهِ اسرَافِيلِ عَبْدِ اللَّهِ وَبَيْنَ اَلْكَتِفَيْنِ بسم اللَّهِ عبد اللَّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اَللَّهِ صَلى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أجْمَعِينَ، وَتَصَوَّرَ بِحِذَاءِ ظَهْرِكَ فِی اَلْجِدَارِ هَذَا الاول.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای تب ربع، در کف دست راست نوشته شود: «بِسْمِ اَللَّهِ جَبْرَئِيلُ»، و در پای راست بالای کعب نوشته شود: «بِسْمِ اَللَّهِ فِی اَلْجَنَّهِ لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً»، و در دست چپ نوشته شود: «بِسْمِ اَللَّهِ مِيكَائِيلُ عَبْدِ اللَّهِ»، و در پای چپ پایین کعب نوشته شود: «بِسْمِ اَللَّهِ اسرَافِيلِ عَبْدِ اللَّهِ»، و بین دو کتف نوشته شود: «بسمِ اللَّهِ عبد اللَّهِ مُحَمَّد رَسُولُ اَللَّه صَلى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجْمَعِينَ»؛ و ابتدا نمونه‌ی کمرت را روی دیوار به تصویر بکش.

روایت ۱۱۳ [عوذه‌ی دیگر برای تب ربع]

عوذهٔ لها ایضا حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِیُّ عَن احمد بْنِ مُحمد بنِ عيسى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ اسماعيل بن عيَّاشٍ عَنْ فِرَاشٍ عَنِ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ يُكْتَبُ لِلحمِی اَلرُّبُعُ عَلَى وَرَقِ الزَّيْتُونِ سُبْحانَ مَنْ بِكَلِماتِهِ وَسَجَدَ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالآصال.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای تب ربع، بر برگ زیتون نوشته شود: «سُبْحانَ مَنْ بِكَلِماتِهِ وَسَجَدَ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالآصال».

روایت ۱۱۴ [درمان تب ربع با قرآن]

رُوِیَ مُوسَى وَمَنْصُورُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ ابی داوُودَ لَمْ يَسْتَعْمَلْ صَاحِبُ الرُّبُعِ اَفْضَلُ مِنْ كِتابَهُ الْقُرْآنِ بِالْعَسَلِ وَالزَّعْفَران.

ابی‌داوود می‌گوید (احتمالا به نقل از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)): برای بیمار مبتلا به تب ربع، چیزی بهتر از نوشتن قرآن با عسل و زعفران نیست.[۳۶]

روایت ۱۱۵ [درمان تب ربع با سیاهدانه و عسل]

وَرُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسِی قَالَ مَرِضَ اخیُ مُوسَی وَکَانَ یَحُمُّ حُمیَ الرِّبْعِ فَکَتَبَ اَلَی اَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)اسْأَلُهُ اَلدَّوَاءَ لَهُ فَکَتَبَ الیَّ یَأْخُذُ مُوسی حَبَّةَ السَّوْدَاءِ فَیَدُقُّها وَیَعْجِنُهَا بِعَسَلٍ وَیاخُذُ فِی کُلِّ یَوْمٍ عَلَی الرِّیقِ وَزْنُ ثَلاثَةِ دَرَاهِم، قَالَ: فأخَذَهُ ثَلاثَةَ ایّام فَبَرأ.

محمدبن‌عیسی می گوید: برادرم موسی بیمار شد و مبتلا به تب ربع بود، پس به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم و از ایشان دارویی برای او خواستم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) برایم نوشتند که، موسی سیاهدانه بگیرد و آن را بکوبد و با عسل معجون کند و هر روز ناشتا وزن ۳ درهم (حدود ۸٫۸۵۶ گرم) از دارو را بخورد؛ راوی می‌گوید: پس ۳ روز خورد و بهبود یافت.

روایت ۱۱۶ [درمان تب ربع با فالوده]

رُوِیَ یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ موسی بْنِ مُحَمَّدٍ الاهوازی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدالْوَهَّابِ بْنِ مُبَارَکٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ الکاتب البرمکی عَنْ اَبِی‌اَلْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ حُمی اَلرُّبْعِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): [خَیْرُ الْأَشْیَاءِ لِحُمی الرِّبْعِ أنْ یُؤْکَلَ] یُطْعِمُ فِی یَوْمِهَا الْفَالُوذَجُ[۳۷] الْمَعْمُولُ بِالْعَسَلِ وَیُکْثَرُ زَعْفَرَانُهُ وَلَا یأکل فِی یَوْمِهَا غَیْرُهُ.

---

[۳۶] احتمالا منظور نوشیدن آب سوره و یا نوشتن آن روی بدن با عسل و زعفران است، رجوع کنید به روایت ۱۱۲ و ۱۰۹.

[۳۷] الامام الصادق(صلوات‌الله‌علیه): وَ لَقَدْ جَاءَهُ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بَعْضُ أَصْحَابِهِ یَوْماً بِفَالُوذَجٍ فَأَکَلَ مِنْهُ وَ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مِمَّ هَذَا یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی نَجْعَلُ السَّمْنَ وَ الْعَسَلَ فِی الْبُرْمَةِ وَ نَضَعُهَا عَلَی النَّارِ

کاتب برمکی می‌گوید: از امام هادی(سلام‌الله‌علیه)راجع به تب ربع پرسیدم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: بهترین چیزها برای تب ربع این است که در آن روز، فالوده‌ی درست شده با عسل بخورد و زعفرانش را زیاد کند، و در آن روز چیزی به غیر از فالوده نخورد.

باب: فی الحمی المثلثة

باب: در مورد تب مثلثه[۳۸]

روایت ۱۱۷ [درمان تب مثلثه با عسل و سیاهدانه]

وَرُوِیَ بعْضُ اصحابنَا عَنْ ابی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)لِلْحُمی المُثَلَّثَةِ یُوخَذُ عَسَلٌ وَشُونیزُ فَیُعْجنُ وَیَلْعَقُ مِنْهُ فِی کُلِّ ثَلاَثِ لَعْقَاتٍ عَلَیً اَلرِّیقُ وَعِنْدَ اَلنَّوْمِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): برای تب مثلثه (تب یک روز در میان)، عسل و سیاهدانه بگیرید، معجون کنید و ناشتا و قبل خواب، ۳ کف دست از آن را بلیسید.

ثُمَّ نَقْلِیهِ ثُمَّ نَأْخُذُ مُخَّ الْحِنْطَةِ إِذَا طُحِنَتْ فَنُلْقِیهِ عَلَی السَّمْنِ وَ الْعَسَلِ ثُمَّ نَسُوطُهُ حَتَّی یَنْضَجَ فَیَأْتِیَ کَمَا تَرَی فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِنَّ هَذَا الطَّعَامَ طَیِّب. (امام صادق(سلام‌الله‌علیه): یکی از اصحاب روزی برای پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فالوده آورد، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از آن میل کردند و از آورنده آن پرسیدند: این از چیست ای اباعبداللّه؟ گفت: پدرم و مادرم فدایت! روغن زرد و عسل را در دیگ سنگی می‌ریزیم و بر آتش می‌نهیم تا بجوشد، سپس آرد مغز گندم را می‌گیریم و روی روغن و عسل می‌ریزیم و هم می‌زنیم تا بپزد و این فالوده که می‌بینید بدست می‌آید؛ پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: این غذا طیب (حلال و خوشمزه) است.)[مکارم الاخلاق، ص۲۸].

[۳۸] الحمّی المثلثة: هی الحمّی الغب[بحر الجواهر، ص: ۱۴۴]؛ الحمی التی تنوب یوما و یوما لا. و یسمیها الأطباء حمی الغب(تب یک روز در میان که پزشکان آن را تب غب گویند) [منصوری فی الطب، ص: ۴۷۳].

روایت ۱۱۸ [درمان تب مثلثه با روزه گرفتن]

وَأَمَرَ ابوَالحَسَنِ الثَّالثُ(صلوات‌الله‌علیه)لإبْرَاهِيمِ الرَّقَامِ لِلْحُمىّ المُثَلَّثَةِ بِصَوْمِ يَوْم الَّذِى يَاخُذُهُ فِيهِ فَصَامَ يَوْماً وَاحِد فَانْقَطَعَتْ عَنْهُ.

امام هادی(سلام‌الله‌علیه) برای تب مثلثه (تب یک روز در میان)، به ابراهیم رقام، به روزه گرفتن در روزی که تب می‌کند، دستور دادند؛ پس یک روز را روزه گرفت و تبش قطع شد.

روایت ۱۱۹ [درمان تب مثلثه با عسل و موم]

رُوِىَ عَنْ بْنِ موسی عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ عَمْرو قَالَ بَلَغَنِى عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا فَكَانَ يَحُمُّ مُثْلَثٌ فَامْرُهُ ابوجَعْفَرِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنْ يَاخُذَ الْعَسَلَ مَعَ اَلشَّمْعِ[۳۹] غَيْرَ مُصَفًّى وَيُلْقِيهِ فِى مَاءٍ بَارِدٍ وَيُلْعِقُهُ مِن دُونِ الْمَاءِ البَارِدِ عَلَى اَلرِّيق، قالَ: فَفَعلتهُ فَعوفِى.

حسن بن عمرو می‌گوید، یکی از دوستان ما مبتلا به تب مثلثه شد، پس امام باقر(سلام‌الله‌علیه) به او دستور دادند، عسل با موم، تصفیه نشده[۴۰] بگیرد و در آب سرد بیندازد و آن را بدون آب سرد، ناشتا بلیسد؛ راوی می‌گوید پس این دستور را انجام داد و بهبود یافت.

روایت ۱۲۰ [مانند روایت ۸۰۸]

وروی ابراهیم بن اسحاق عن عبدالله بن احمد: الشفاء الذی لابعده من مکتوم سر الموالی علیهم السلام لکل حمی ربع وصالب ونافض و کل الحرارات وجد

---

[۳۹] شمع – موم: به لغت رومی قاروس گویند و قیرس نیز گویند و قیروتا هم گویند، به لغت پارسی موم گویند و به لغت هندی مین گویند.[صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۶۶۱]/ الشَّمْع: مُومُ العَسَل الذی يُسْتَصْبَح به.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۷۲۸]/ شمع:هو: الموم، و هو ما یطرحه النحل أولا، و یهندسه مسدسا لوضع العسل.[تذکرهٔ أولی الألباب، ص: ۲۳۷].

[۴۰] عسل گرما ندیده همراه با موم.

فی خزانۀ الخراسانی و العسکری علیهما السلام: تأخذ عصاره غافث خمسۀ اساتیر و ترنجبین ستۀ اساتیر و وترنجبین اخر ستۀ اساتیر و طباشیر وافسنتین مکد وزن اربعۀ دراهم وبزر کرفس وباذروج مکد وزن خمسۀ دراهم وعصارۀ السوس وانیسون واسارون وشحم الحنظل مکد وزن ثلاثۀ دراهم ورد یابس وسنبل مکد استارین ولوز مر وداراوند صینی مکد وزن درهمین وزعفران وزن درهم تدق ویتنخل ویعجن بماء الترنجبین ویتخذ اقراصا کل قرص وزن درهمین یوخذ مع وزن ثلاثۀ دراهم سکر طبرزد بماء بارد جید مجرب شفاء راس کل داء للحمی وهو خمسۀ عشر خلطا. (شرح و ترجمه، در روایت ۸۰۸ ذکر می‌شود، برای ترجمه و شرح، روایت ۸۰۸ اصل قرار گرفت و با روایتِ ۱۲۰ مقابله و بررسی شد.)

باب: فی الرقی بالعوذه للحمی

باب: درمورد درمان تب با عوذه

روایت ۱۲۱ [درمان تب با عوذه]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن اسحاق عن بکر بن محمد و احمد بن ابی‌عبدالله و ابی طالب والعباس بن معروف جمیعا عن بکر بن محمد قال قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) حُمَّ رَسُولُاللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَأَتَاهُ جَبْرَئِیلُ(علیه‌السلام) فَعَوَّذَهُ فَقَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِیکَ یَا مُحَمَّدُ وَبِسْمِ اللَّهِ أَشْفِیکَ وَبِسْمِ اللَّهِ مِنْ کُلِّ دَاءٍ یَعْنِیکَ [وَبِسْمِ اللَّهِ] وَاللَّهُ شَافِیکَ [وَبِسْمِ اللَّهِ] خُذْهَا فَلْتَهْنِیکَ بسم الله الرحمن الرحیم فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُوم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیم لَتَبْرَأَنَّ بِإِذْنِ اللَّهِ».

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تب کردند پس جبرئیل(علیه‌السلام)نزد ایشان آمد و ایشان را تعویذ کرد و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِیکَ یَا مُحَمَّدُ وَبِسْمِ اللَّهِ أَشْفِیکَ، وَبِسْمِ اللَّهِ مِنْ کُلِّ دَاءٍ یَعْنِیکَ [وَبِسْمِ اللَّهِ] وَاللَّهُ شَافِیکَ، [وَبِسْمِ اللَّهِ] خُذْهَا فَلْتَهْنِیکَ، بسم الله الرحمن الرحیم فَلا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیم لَتَبْرَأَنَّ بِإِذْنِ اللَّهِ.»

روایت ۱۲۲ [شفا با آب زمزم]

قَالَ بَکْر سَأَلْتُهُ عَنِ الحمی فَحَدَّثَنِی هَذَا اَلْحَدِیثَ وَعَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عن احمد بْنِ محمد بْنِ عیسی عَنْ مُحَمَّدِ سِنَانٍ عَنِ اِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَأَظُنُّهُ قَالَ کَائِناً مَا کَان.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): آب زمزم شفای هر درد است، هردردی که باشد.

روایت ۱۲۳ [عوذه توسط دیگران برای شفای بیماران]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ عَبدِالله عَامِرٍ عَن شَرِیفِ بنِ سابِقٍ والسَّیَّارِیُّ عَن ابی‌زَکَرِیَّا یُحْیِی بْنِ ابی‌بَکْرٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ ابی‌اَلْقَاسِمِ عَنْ شریف بن سَابِقٍ وَاحمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ اَلتَّفْلِیسِیِّ عَنِ اَلْفَضْلِ بْنِ اَبِی‌قُرَّةَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: تَضَعُ یَدَکَ عَلَی رَأْسِ الْمَرِیضِ ثُمَّ تَقُولُ: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَی اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ [وَلَا حَوْلَ وَ]لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ اللَّهِ مُوسَی نجی [کَلِیمُ] اللَّهِ [نُوحٌ نَجِیُّ اللَّهِ] عِیسَی رُوحُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم [وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرِّیَاحِ] الریح وَالْأَرْوَاحِ وَالْأَوْجَاعِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَزَائِمَ مِنَ اللَّهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ لَا یُقِربِهِ إِلَّا کُلُّ مُسْلِمٍ وَأُعِیذُهُ بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ [کُلِّهَا] الَّتِی سَأَلَ بِهَا آدَمُ أن یتوب علیه [فَتابَ عَلَیْهِ] إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ أَلَا انْزَجَرْتُ أَیَّتُهَا الْأَرْوَاحُ وَالْأَوْجَاعُ والریاح بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» ثُمَّ تَقْرَأُ آیَةَ الْکُرْسِیِّ وَأُمَّ الْکِتَابِ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ [وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ] وَعَشْرَ آیَاتٍ مِنْ [أَوَّلِ] یس

[ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ اشْفِهِ بِشِفَائِکَ وَدَاوِهِ بِدَوَائِکَ وَعَافِهِ مِنْ بَلَائِکَ] وَتَسْأَلُه الله تعالی بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): دستت را روی سر مریض بگذار و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ [وَلَا حَوْلَ وَ]لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ مُوسَى نجی [كَلِيمُ] اللَّهِ [نُوحٌ نَجِيُّ اللَّهِ] عِيسَى رُوحُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم [وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرِّيَاحِ] الريح وَالْأَرْوَاحِ وَالْأَوْجَاعِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَزَائِمَ مِنَ اللَّهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ[۴۱] لَا يُقِربِهِ إِلَّا كُلُّ مُسْلِمٍ وَأُعِيذُهُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ [كُلِّهَا] الَّتِي سَأَلَ بِهَا آدَمُ أن يتوب عليه [فَتابَ عَلَيْهِ] إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ أَلَا انْزَجَرْتُ أَيَّتُهَا الْأَرْوَاحُ وَالْأَوْجَاعُ والرياح بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ»،

سپس آیت الکرسی و حمد و فلق و ناس و توحید و ۱۰ آیه‌ی اول سوره یاسین را بخوان سپس بگو: «[اللَّهُمَّ اشْفِهِ بِشِفَائِکَ وَ دَاوِهِ بِدَوَائِکَ وَ عَافِهِ مِنْ بَلَائِکَ]» (الهی! او را با شفای خودت شفا بده و با داروی خودت درمانش کن و از بلایت معافش کن)، و از خدای متعال درخواست کنید، به حق محمد وآل محمد صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین.

روایت ۱۲۴ [عوذه ی تب]

ابوعَبْدِاللَّهِ السَّيَّارِيِّ عَن بَعضِ رِجالِهِ يَرْفَعُهُ قَالَ يُكْتَبُ هَذِهِ فِي وَرَقَةٍ وَيُؤْخَذُ خَيْطاً مِنْ صُوفٍ يَنْعَقِدُ مِنْ وَسَطِهِ سَبْعُ عُقَدٍ، اربْعْ مِن جَانِبِ [الأَيْمَنِ] وثَلاَثِ عُقَدَ مِنْ جَانِبِ [الايسر] يَقْرَأُ فِي كُلِّ عُقْدَةٍ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقوهُ فِي الجَحِيمِ وأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الأَخْسَرِينَ ونَجَّيْنَاهُ ولُوطاً إلى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ نُودِيَ أَنَّ بُورِکَ

[۴۱] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

مَن فِی النَّارِ ومَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَیُجْعَلُ فِی اَخْرِ الْکِتَابِ سَبْعَ خَوَاتِیمَ وَیُکْتَبُ: فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

ابوعبدالله سیاری از بعضی افراد از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)(برای درمان تب) نقل می‌کند که: نوشته شود در ورقه‌ای و یک نخ پشمی برداشته شود و از وسط ۷ گره زده شود، ۴ گره از سمت راست و ۳ گره از سمت چپ، و در هر گره بگویید: «ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَـأَلْقوهُ فی الجَحیمِ وأَرَادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الأَخْسَرِینَ ونَجَّیْنَاهُ ولُوطاً إلی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ نُودِیَ أَنَّ بُورِکَ مَن فِی النَّارِ ومَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»؛ و در آخر کتاب ۷ مهر زده شود و نوشته شود: «فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

باب: دواء للحمی بالسکر والماء البارد

باب: درمان تب با شکر و آب سرد

روایت ۱۲۵ [چرا از آب سرد و شکر غافلی؟]

حَدَّثَنَا ابْنُ همام قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْیَرِیُّ عَنْ یَعْقُوبَ عَنْ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابراهیم بْنِ مُسْلِمٍ الْجَلُودِیِّ عَنِ ابی‌بَکْرٍ الصَّغَانِیِّ عَنْ ابی‌یُحْیی الْمُرَادِیِّ قَالَ قَالَ ابوعبْداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَا ابی یحیی بِأَیِّ شَیْءٍ تُدَاوُونَ مَحْمُومِیکُمْ قُلْتُ بِالشُّکَاعِ قَالَ فَأَیْنَ انْتَ عَنْ مَاءِ الْبَارِدِ وَالسُّکَّرِ[۴۲].

ابویحیی مرادی نقل می‌کند که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: ای ابویحیی! با چه چیزی تب‌دارانتان را مداوا می‌کنید؟ گفتم: با گیاه شکاع؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چرا از آب سرد و شکر غافلی؟

[۴۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

روایت ۱۲۶ [۱۰ درهم شکر با آب سرد]

وَرُوِیَ السیاری عَنْهُم(صلوات‌الله‌علیهم) لِلْحُمی یَأْخُذُونَ عَشْرَ دَرَاهِمِ سُکَّر بِمَاءٍ بَارِدٍ عَلَی اَلرِّیق.

سیاری از اهل بیت(سلام‌الله‌علیهم) نقل می‌کند که ایشان برای تب، ۱۰ درهم (حدود ۲۹,۵۲ گرم) شکر با آب سرد، ناشتا می‌نوشیدند.

روایت ۱۲۷ [قضا و قدر با لطافت برای تب‌دار]

احمد بن هلال عن ابی‌عمیر عن بعض اصحابنا یرفعه قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): اذا حم المحموم لم نزل له القدر عن الا ثانی (الاثافی) حتی برأ أو یحدث الله تعالی به قال قلت: و ما هو؟ الیلتین بالرفق و اللین.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه تب دار تب کرد، قضا و قدر جز با ۲ چیز بر او نازل نمی‌شود تا اینکه بهبود یابد یا اینکه قضای الهی محقق شود، راوی می‌گوید: پرسیدم آن چیست؟ یعنی با لطافت و نرمی.[۴۳]

روایت ۱۲۸ [۱ اوقیه شکر با آب سرد]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عن احْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ زُرَارَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی ابی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) فَقَالَ لِی یَا أباالْحَسَنِ بِمَاذَا تُدَاوُونَ الْمَحْمُومَ قُلْتُ بِالْهَلِیلَجِ وَالشُّکَّاعِ قال ان الْهَلِیلَجَ کَرِیهٌ وَالحُمی کُرْهَةً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَبِمَاذَا أُدَاوِیهِ قَالَ بِالسُّکَّرِ قُلْتُ کَیْفَ قَالَ خُذ أوقیهٔ[۴۴] سُکَّر فَاطْرَحْهُ فِی اَلْمَاءِ فَإِذَا صَارَ مَاءً فَاسقِهِ.

---

[۴۳] تلاش کردم که ترجمه دقیق باشه ولی به علت واضح نبودن بعضی کلمات ممکنه جور دیگه‌ای هم بشه ترجمه کرد.

[۴۴] مطابق اکثر روایات هر اوقیه برابر با وزن ۴۰ درهم است و فقط در یک روایت هر اوقیه برابر با ۴۰ مثقال دانسته شده است؛ با در نظر گرفتن اکثر روایات و با توجه به محاسبه‌ی قبلی که هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم

زراره می‌گوید: در محضر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)مشرف شدم پس به من فرمودند: ای ابوالحسن تب‌داران را با چه چیزی مداوا می‌کنند؟ گفتم با هلیله و شکاع، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هلیله ناگوار و بدمزه و تب هم ناگوار است، زراره می‌گوید: گفتم: فدایت شوم! پس با چه چیزی تب را درمان کنم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: با شکر، گفتم: چگونه؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ اوقیه (حدود ۱۱۸ گرم) شکر بگیر و در آب بینداز و زمانی که کامل حل و آب شد، آن را بنوش.

روایت ۱۲۹ [درمان با شکر سفید طبرزدی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن ایوب عن علی بن اسباط عن یحیی بن بشیر النبال قال قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)لِأَبِی: یَا بَشِیرُ

است، هر ۱ اوقیه برابر با حدود ۱۱۸ گرم است. روایات ۴۰ درهم: [کافی، ج۵، ص: ۳۷۶، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷/ کافی، ج۵، ص: ۳۷۸، ح ۲ و ۵/ کافی، ج۵، ص: ۳۷۹، ح۱/ من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص: ۱۴۹/ دعائم الإسلام، ج۲، ص: ۲۲۱، ح ۸۲۲]

متن بعضی روایات ۴۰ درهم:

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ...هر اوقیه ۴۰ درهم است... راوی می‌گوید گفتم به وزن و محاسبه ی ما؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله. (مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ... وَالْأُوقِیَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً وَالنَّشُّ نِصْفُ الْأُوقِیَّةِ عِشْرُونَ دِرْهَماً... قُلْتُ بِوَزْنِنَا قَالَ نَعَمْ.)[کافی، ج۵، ص: ۳۷۶، ح۲]/ امام باقر(سلام‌الله‌علیه): ۱۲ اوقیه و نصف برابر با وزن ۵۰۰ درهم از نقره است. (اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أُوقِیَّةً وَ نَشّاً وَهُوَ وَزْنُ خَمْسِمِائَةْ دِرْهَمٍ مِنَ الْفِضَّةْ)[کافی، ج۵، ص: ۳۷۹، ح۱]/ امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه):... اوقیه ۴۰ درهم است. امام صادق(سلام‌الله‌علیه): درهم در آن زمان برابر با وزن ۶ قیراط بوده. (وَ عَنْ عَلِیٍ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ:وَ الْأُوقِیَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ(صلوات‌الله‌علیهما) وَکَانَتِ الدَّرَاهِمُ یَوْمَئِذٍ وَزْنَ سِتَّةْ قَرَارِیط.)[دعائم‌الإسلام، ج۲، ص: ۲۲۱] امام باقر(سلام‌الله‌علیه): جبرییل(علیه‌السلام)با ۱ اوقیه کافور بهشتی نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد و اوقیه ۴۰ درهم است. (أَنَّ جَبْرَئِیلَ(علیه‌السلام)أَتَی النَّبِیَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بِأُوقِیَّةٍ کَافُورٍ مِنَ الْجَنَّةْ- وَالْأُوقِیَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً...)[من‌لایحضره‌الفقیه، ج۱، ص: ۱۴۹]

روایت ۴۰ مثقال: امام صادق(سلام‌الله‌علیه): فدیه‌ی اسیر ۴۰ اوقیه، و هر اوقیه ۴۰ مثقال بود. (أَنَّ الْفِدَاءَ کَانَ أَرْبَعِینَ أُوقِیَّةً وَالْأُوقِیَّةُ أَرْبَعِینَ مِثْقَالًا...) [عوالی اللئالی، ج۲، ص: ۱۰۲].

بِأَیِّ شَیْءٍ تُدَاوِی مَرْضَاکُمْ قلت بِهَذِهِ الْأَدْوِیَةِ امرأة [الْمِرَارِ] قَالَ إِذَا مَرِضَ أَحَدُکُمْ فَخُذِ السُّکَّرَ الْأَبْیَضَ فَدُقَّهُ [ثُمَّ] وصُبَّ عَلَیْهِ الْمَاءَ الْبَارِدَ وَاسْقِهِ إِیَّاهُ فَإِنَّ الَّذِی جَعَلَ الشِّفَاءَ فِی الْمِرَارِةِ قَادِرٌ أَنْ یَجْعَلَهُ فِی الْحَلَاوَةِ.

یحیی پسر بشیر می‌گوید که امام صادق(سلام‌الله‌علیه) به پدرم فرمودند: ای بشیر! بیمارانتان را با چه چیزی درمان می‌کنید؟ گفتم با این داروهای تلخ، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: هرگاه یکی از شما بیمار شد، شکر سفید بگیرد و آن را بکوبد، سپس آب سرد روی آن بریزد و آن را بنوشد، زیرا کسی که شفا را در تلخی قرار داد، قادر است شفا را در شیرینی هم قرار بدهد.

روایت ۱۳۰ [درمان با شکر سلیمانی]

وعنه قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد الازدی عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) فی علة کان یجدها بعض اصحابه فقال: أَیْنَ هُوَ عَنِ الْمُبَارَکِ؟! فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا الْمُبَارَکُ؟ قَالَ: السُّکَّرُ، قُلْتُ: أَیُّ السُّکَّرِ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ: سُلَیْمَانِیُّکُمْ هَذَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، هنگامی که یکی از یارانشان بیمار بود، فرمودند: چرا او از مبارک، غافل است؟ پس گفتم: جانم به فدایت! مبارک چیست؟ فرمودند: شکر، گفتم کدام نوع شکر؟ فرمودند: شکر سلیمانی.

روایت ۱۳۱ [۲ شکر قبل خواب]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ [بْنِ النُّعْمَانِ] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) الْوَجَعَ فَقَالَ لِی إِذَا أَوَیْتَ إِلَی فِرَاشِکَ فَکُلْ سُکَّرَتَیْنِ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِکَ فَبَرَأْتُ فَخَبَّرْتُ بَعْضَ الْمُتَطَبِّبِینَ وَکَانَ أَفْرَهَ أَهْلِ بِلَادِنَا فَقَالَ مِنْ أَیْنَ عَرَفَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) هَذَا هَذَا مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِنَا أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ کُتُبٍ فَیَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ أَصَابَهُ فِی بَعْضِ الکتب [کُتُبِهِ].

یکی از اصحاب نقل می‌کند که به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد گلایه کردم، پس بـه مـن فرمودند: هرگاه برای خواب به رخت‌خواب می‌روی ۲ شکر بخور، راوی می‌گوید پس انجام دادم و بهبود یافتم، و آن را به پزشکی که از حاذق‌تـرین پزشـکان شـهر مـا بـود اطلاع دادم، پس پزشک گفت: ابوعبـدالله[۴۵] ایـن دسـتور را از کجـا مـی‌دانـد؟! ایـن از گنجینه‌ی علوم ماست! او کتاب‌های گوناگونی دارد پس احتمالا این دستور را در یکـی از کتاب‌هایش دیده است[۴۶]!

روایت ۱۳۲ [شکر ستاره‌ای برای تب]

رُوِیَ ابراهیم‌بن‌اسـحاق عَـنْ عَبْدِاَللّـهِ بْـنِ احْمَـد عَـنِ اَلْحُسَـیْنِ بْـنِ قَـارِبٍ عَـنْ مَوْلَـاهُ لَابِی‌اِبْرَاهِیمَ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَتْ کَانَ إِذَا حَمَّ یَأْمُرُ أَنْ یُنَجَّمَ لَهُ السُـکَّر الصِـغار الـدقاقُ ثَلاثَـهُ لَیَال فِی أَوَّلِ لَیْلَهُ سُکَّرَهٌ وَنِصْفٌ وَفِی الْیَلَّهُ الثَّانِی بِسُکَّرَتَیْنِ وَنِصفٍ وَفِی الیلَّهُ الثَّالِثَهُ ثَلَـاثُ سُکَّرَاتٍ وِنِصْفٌ ویُجْعَلُ فی إِنَاءٍ زُجَاجٍ نَظِیفٍ وَیَصَبُّ عَلَیْهِ مِنَ اَلْمَاءِ غَمْرَهٌ وَیُـنْجَمُ مِـنْ مَغِیبِ اَلشَّمْسِ الی طُلُوعَ الفَجرِ یُقرَأُ عَلَیْهِ مِنْ قَبْلُ أَنَ یَشْرَبُ اَلْحَمْدَ وَآیَهَ الْکُرْسـیِّ وَقُـلْ هُوَ اللّه احِدٌ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ وَیَصِیرَ عَلَی اقْدَحْ خِرْقَـهً جَدِیـدَهً أَوْ نَظِیفَـهً وَمِـنْ تَحْتِـهِ مِثْلُهَـا وَیَصِیرُ عَلَیْهِ حَدِیدَهً وَیَشْرَبُه.

غلام امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کند که هرگاه امام(سلام‌الله‌علیـه)، تـب مـی‌کردنـد، دسـتور می‌دادند که شکر ریزِ کوبیده شده، ۳ شب زیر ستارگان قرار دهند، شب اول ۱ شـکر و نیم، شب دوم ۲ شکر و نیم، و شب سوم ۳ شکر و نیم، و در ظرف شیشه‌ای تمییز قرار داده شود، و روی آن به مقداری آب ریخته شود که روی آن را بپوشـاند، و از غـروب خورشید تا اذان صبح زیر ستارگان قرار بگیرد، و قبل از نوشیدن، بر آن خوانـده شـود:

---

[۴۵] کنیه‌ی امام صادق سلام الله علیه.

[۴۶] این عبارت نشان می‌دهد که آن پزشک، به علم امام آگاهی نداشته و یا از زندیقان بوده است.

حمد و آیت الکرسی و توحید و فلق و ناس، و روی ظرف، پارچه‌ای نو یا تمیز بگذارند و زیر ظرف نیز همانند آن و بر آن، تکه آهنی بگذارند و بعد بنوشند.

روایت ۱۳۳ [شکر و هلیله و رازیانه]

حَدَّثَنَا اِبْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عن احمد بْنِ محمد بن عيسى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اسماعيل بن بَدِيعٍ عَنْ جعْفرِ بن غياث عن اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ أَخَذَ اَلسُّكَّرَ وَاَلْهَلِيلَجَ وَالرازيانجَ اِسْتِقْبَالُ الصَّيْفِ ثَلاثَةَ اشْهَرٍ فِی كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَفِی اسْتِقْبالِ الشِّتاءِ ثَلَاثَةَ اشْهَرٍ فِی كُلِّ شَهْرٍ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ وَيجعل مكان الرازيانج مصْطَكِی لَمْ يَمْرَض اِلاّ مَرَض اَلْمَوْت.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه):هرکه شکر و هلیله و رازیانه را در ابتدای تابستان ۳ ماه در هر ماه ۳ مرتبه، و در ابتدای زمستان ۳ ماه در هر ماه ۳ مرتبه، و در زمستان به جای رازیانه، مصطکی قرار دهد و مصرف کند، به هیچ بیماری جز بیماری که قرار است با آن فوت کند، مبتلا نمی‌شود.

باب: فی النوادر فی الحمی

باب: گوناگون درمورد تب

روایت ۱۳۴ [هدیه بردن برای بیمار هنگام عیادت]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحميری وروی أَبِی‌الْعَبَّاسِ الفضل ابن عامر عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُوزَيْدٍ قَالَ أَخْبَرَنِی مَوْلًى لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ: مَرِضَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَخَرَجْنَا [إِلَيْهِ] نَعُودُهُ وَنَحْنُ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِی جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)فَاسْتَقْبَلَنَا جَعْفَرٌ(صلوات‌الله‌علیه)فِی بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَنَا: أَيْنَ تُرِيدُونَ؟ فَقُلْنَا: نُرِيدُ فُلَاناً نَعُودُهُ فَقَالَ [لَنَا] قِفُوا، فَوَقَفْنَا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَعَ أَحَدِكُمْ تُفَّاحَةٌ أَوْ سَفَرْجَلَةٌ أَوْ أُتْرُجَّةٌ أَوْ لَعْقَةٌ مِنْ

طِیبٍ [أَوْ قِطْعَةٌ مِنْ عُودٍ بَخُورٍ]؟ فَقُلْنَا: مَا مَعَنَا مِنْ هَذَا شَیْءٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَ مَا علمتهم [تَعْلَمُونَ] أَنَّ الْمَرِیضَ یَسْتَرِیحُ إِلَی کُلِّ مَا أُدْخِلَ بِهِ عَلَیْهِ.

راوی می‌گوید: غلام امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من گفت که یکی از دوستان امام(سلام‌الله‌علیه)مریض شد، پس ما جمعی از دوستان برای عیادتش خارج شدیم، در راه به امام(سلام‌الله‌علیه)برخوردیم، پس از ما پرسیدند: کجا می‌روید؟ گفتیم: به عیادت فلان ...، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به ما فرمودند: بایستید، پس ایستادیم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا سیب یا به یا یک کف دست عطر یا یک قطعه عود ... برای هدیه برداشته‌اید؟ گفتیم: نه چیزی از اینها همراه ما نیست! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: مگر نمی‌دانید که بیمار از هر چیزی که برایش برده شود احساس خوشی و راحتی می‌کند؟!

روایت ۱۳۵ [درمان دردهای مختلف با آمیزش جنسی]

رُوِیَ ابْراهِیمُ بْنُ اسحاق عَنِ اَلسَّیَّارِیِّ قَالَ اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): إِذَا کَانَ بَاحِدِکُمْ أَوْجَاعاً فِی جَسَدِهِ فَعَلَیْکُمْ بِالْفِرَاشِ یَعْنِی غِشْیان النِّساءِ.[۴۷]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرگاه در بدن یکی از شما دردهای مختلف بود، پس به بستربرود، یعنی با زنان همبستری کند.

---

[۴۷] روایت مشابه: عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ: قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا کَانَ بِأَحَدِکُمْ أَوْجَاعٌ فِی جَسَدِهِ وَقَدْ غَلَبَتْهُ الْحَرَارَةُ فَعَلَیْهِ بِالْفِرَاشِ قِیلَ لِلْبَاقِرِ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ وَمَا مَعْنَی الْفِرَاشِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)غِشْیَانُ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ یُسَکِّنُهُ وَیُطْفِیهِ. (امام باقر(صلوات‌الله‌علیه)از پدرشان امام سجاد(صلوات‌الله‌علیه): امیرالمؤمنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه در بدن یکی از شما دردهای گوناگونی به وجود آمد و حرارت بر او غلبه کرده است، پس بر او باد بستر! به امام باقر (سلام‌الله‌علیه)گفته شد: یا ابن رسول‌الله! منظور از بستر چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: یعنی آمیزش جنسی با بانوان، زیرا آن را تسکین می‌دهد و حرارت را فرو می‌نشاند.)[طب الأئمة علیهم‌السلام، ص: ۹۵].

روایت 136 [درمان تب با لباس مرطوب]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری قال روی عن أبی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه): أَنَّهُ کَانَ إِذَا حُـمَ بَلَّ ثَوْبَانِ فطَرَحُ عَلَیْهِ أَحَدَهُمَا فَإِذَا جَفَّ طَرَحَ عَلَیْهِ الْآخَرَ.

روایت شده است که هرگاه امام باقر(سلام‌الله‌علیه)تب می‌کردند، ۲ لباس را برایشان مرطوب می‌کردند، پس یکی را روی ایشان می‌انداختند، پس زمانی که خشک می‌شد، لباس مرطوبِ دوم را روی ایشان می‌انداختند.

روایت ۱۳۷ [مزاج شناسی در تب]

وَرُوِیَ عَنِ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ کَانَ إِذَا اوعَکَ قَالَ لِمَنْ عندَهُ اُنْظُرْ وَجْهِی کَیْفَ؟ فَإِنْ قَالُوا أَصْفَر، قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): مِرَّهٔ هَاتِ مَاءً بَارِداً فَیُؤْتَاهُ بِمَاءٍ بَارِدٍ فَیَشْرَبُهُ وَ إِنْ قالوا أحمر، قال(صلوات‌الله‌علیه): دم علیَّ بالحجامهٔ.

روایت شده است درمورد امام رضا(سلام‌الله‌علیه)که هرگاه ایشان مبتلا به بیماری با تب می‌شدند، به اطرافیانشان می‌فرمودند: رنگ و رویم چگونه است؟ پس اگر می‌گفتند زرد است، می‌فرمودند: غلبه مره است، آب سردی بیاورید، پس آب سرد برایشان می‌آوردند و ایشان می‌نوشیدند؛ و اگر می‌گفتند قرمز است، می‌فرمودند: غلبه دم است، پس باید حجامت کنم.

روایت ۱۳۸ [آب سرد و آب گرم]

[الامام الرضا(صلوات‌الله‌علیه)] یَقُولُ دَوَاءُ الْمِرَّهٔ شُرْبُ الْمَاءِ اَلْبَارِدِ وَدَوَاءُ اَلْبَلْغَمِ شُرْبُ اَلْمَاءِ اَلْحَار.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): داروی مِرَهٔ، نوشیدن آب سرد، و داروی بلغم، نوشیدن آب گرم است.

روایت ۱۳۹ [درمان تب با حجامت]

حدثَنا ابن‌همام قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اسماعِیلَ عَنْ حَفْصٍ قَالَ کَانَ بَعْضُ مَوَالِینَا(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا حم اِحْتَجَمَ اِثْنَتَیْنِ فَإِنْ تَرَکْتَهُ وَإِلاَّ عَاوَدَهَا فَأَحْتَجِمُ أُخْرِی فَتَرَکَهُ.[۴۸]

حفص نقل می‌کند که یکی از امامان ما(سلام‌الله‌علیه)هرگاه تب می‌کردند، ۲ مرتبه حجامت انجام می‌دادند، پس اگر تب ایشان را رها می‌کرد(دیگر حجامت انجام نمی‌دادند) وگرنه اگر تب باز می‌گشت، یک مرتبه دیگر حجامت می‌کردند و تب ایشان را رها می‌کرد.

روایت ۱۴۰ [درمان تمام امراض با سیب]

وعنه عن الحمیری عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن یرفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی التُّفَّاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در سیب وجود دارد، بیمارانشان را جز با سیب درمان نمی‌کردند.

---

[۴۸] روایت مشابه: عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم گفت: دیدم که امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)در روز چهارشنبه حجامت کردند در حالی که تب داشت و تب ایشان را رها نمی‌کرد، پس روز جمعه حجامت کردند و تب ایشان را رها کرد. (عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَاالْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیهما)احْتَجَمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ هُوَمَحْمُومٌ فَلَمْ تَتْرُکْهُ الْحُمَّی فَاحْتَجَمَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَتَرَکَتْهُ الْحُمَّی.)[خصال، ج۲، ص: ۳۸۶]

باب: فی الدلیل علی خروج الحمی

باب: نشانه‌ی خروج تب از بدن

روایت ۱۴۱ [خروج تب با ۳ چیز]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی یرفع الحدیث الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: الْحُمَّی یَخْرُجُ فِی ثَلَاثٍ [فِی] الْعَرَقِ وَالْبَطَنِ وَالْقَیْءِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): تب با ۳ چیز از بدن خارج می‌شود: عرق و اسهال و استفراغ.

روایت ۱۴۲ [شفای بیمار در اشتهایش است]

وعنه حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد یرفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أَنَّ اَلرُّوحَ [اَلصِّحَّةُ] وَالِدَاءُ [الْعِلَّةُ] یعْتَلِجانِ [یَقْتَتِلانِ] فِی اَلْبَدَنِ [اَلْجَسَدُ] مَعاً فَإِذَا کَانَ فِی اَلاَجَلِ تَأْخِیرٌ غَلَبَتِ اَلرُّوحُ الدَّاءَ فَیَشْتَهِی الْمَرِیضُ فَاطْعَمُوهُ شَهْوَتَهُ فَفِیهِ اَلْبُرْءُ بِاذِنِ‌اَللَّهِ‌تَعَالَی.[۴۹]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): راحتی و بیماری در بدن با هم مبارزه می‌کنند، پس اگر در زمان مرگ تاخیر باشد، راحتی بر بیماری چیره و پیروز می‌شود، پس مریض اشتها پیدا می‌کند، پس به هرچه اشتها پیدا کرد، همان را به او بخورانید، زیرا بهبودی‌اش در آن است، به اذن الله تعالی.

---

[۴۹] روایت مشابه: روایت شده است که: صحت و بیماری در تن مبارزه دارند، اگر بیماری غلبه کرد، مریض بیخواب شود و اگر صحّت پیروز شد اشتهای به خوراک یابد، چون خوراک خواست به او بخورانید، بسا که درمانش همانست. (أَنَّ الصِّحَّةَ وَالْعِلَّةَ یَقْتَتِلَانِ فِی الْجَسَدِ فَإِنْ غَلَبَتِ الْعِلَّةُ الصِّحَّةَ اسْتَیْقَظَ الْمَرِیضُ وَإِنْ غَلَبَتِ الصِّحَّةُ الْعِلَّةَ اشْتَهَی الطَّعَامَ فَإِذَا اشْتَهَی الطَّعَامَ فَأَطْعِمُوهُ فَلَرُبَّمَا فِیهِ الشِّفَاءُ.)[فقه إمام رضا علیه السلام، ص: ۳۴۷].

باب: فیما یستشفا به من القرآن
باب: بیماری‌هایی که با قرآن شفا پیدا می‌کنند

روایت ۱۴۳ [درمان تب با اذان و اقامه و سوره حمد]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن عبدالله بن جندب عن بعض اصحابنا عن ابیه قال: وعکت بالمدینة فدخلت علی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) [فقال لی] ما لک مُتَغَیِّرَ اللَّوْنِ؟ فَقُلت: جُعِلْتُ فِدَاکَ! وعک اصابنی؛ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): حُلَّ أُزْرَارَ قَمِیصِکَ وَأَدْخِلْ رَأْسَکَ فِی جیبک [قَمِیصِکَ] وَأَذِّنْ وَأَقِمْ وَاقْرَأْ سُورَةَ الْحَمْدِ سَبْعَ مَرَّاتٍ، قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِکَ فَکَأَنَّمَا نَشَطْتُ مِنْ عِقَالٍ.

عبدالله‌بن‌جندب از یکی از اصحاب نقل می‌کند که: در مدینه بیمار شدم، پس وارد بر امام صادق(سلام‌الله‌علیه) شدم و ایشان به من فرمودند: چرا تو را رنگ‌پریده می‌بینم؟ گفتم: جانم به فدایت! بیماریِ همراه با تبی است که دچار شده‌ام، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: دکمه‌ی لباست را باز کن و سرت را در یقه‌ی لباست کن و اذان و اقامه بگو و ۷ مرتبه سوره حمد را بخوان؛ راوی می‌گوید: پس این دستور را انجام دادم و مانند این بود که از ریسمان رها شدم!

روایت ۱۴۴ [بازگشت روح با سوره حمد]

احمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن ابن ابی‌عمیر عن معاویه بن عمار عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه): لَوْ قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلَی مَیِّتٍ سَبْعِینَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ [فِیهِ] الرُّوحُ فیه مَا کَانَ ذَلِکَ عَجَباً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر سوره حمد ۷۰ مرتبه بر مرده خوانده شود و روح به بدنش بازگردد، جای تعجب ندارد.

روایت ۱۴۵ [سوره حمد شفای هر بیماری]

سلمه عن محمد بن بکر عن زکریا ابن محمد قال سمعت اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)یقول قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): فِی الْحَمْدُ سَبْعَ مَرَّاتٍ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ فَإِنْ عَوَّذَ بِهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ مَرَّةٍ وَکَانَ [بعض] الرُّوحُ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْجَسَدِ رَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ الرُّوحَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: ۷ مرتبه خواندن سورهٔ حمد شفای هردردی است، و اگر کسی ۱۰۰ بار با این سوره تعویذ شود و قسمتی از روح از بدنش خارج شده باشد، خداوند روح را به بدنش باز می‌گرداند.

روایت ۱۴۶ [درمان تب با قرآن و عوذه]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)للحمی: تَدْخُلُ رَأْسَکَ فِی جَیْبِکَ فَتُؤَذِّنُ وَتُقِیمُ وَتَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ویقرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [کُلَّ وَاحِدَةٍ] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَتَقُولُ: أُعِیذُ نَفْسِی بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَةِ اللَّهِ وَعَظَمَةِ اللَّهِ وَسُلْطَانِ اللَّهِ وَبِجَمَالِ اللَّهِ وَبِجمع الله [بِجَلَالِ اللَّهِ] وَبِرَسُولِ اللَّهِ [وَبِعِتْرَتِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَبِوُلَاةِ أَمْرِ اللَّهِ] وبولایة امیرالمؤمنین مِنْ شَرِّ [مَا] أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ [وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ] اللَّهُمَّ اشْفِنِی بِشِفَائِکَ وَدَاوِنِی بِدَوَائِکَ وَعَافِنِی [بِحَقِّ أَنْبِیَائِکَ وَأَوْلِیَائِکَ] مِنْ بَلَائِکَ [بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.]

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)برای درمان تب نقل شده ات که: سرت را داخل یقه‌ی لباست می‌کنی و اذان و اقامه می‌گویی و سوره حمد و ناس و فلق و توحید هر کدام را ۳ مرتبه می‌خوانی و سپس می‌گویی: «أُعِیذُ نَفْسِی بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَةِ اللَّهِ وَعَظَمَةِ اللَّهِ وَسُلْطَانِ اللَّهِ وَبِجَمَالِ اللَّهِ وَبِجمع الله [بِجَلَالِ اللَّهِ] وَبِرَسُولِ اللَّهِ [وَبِعِتْرَتِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَبِوُلَاةِ أَمْرِ اللَّهِ] وَبولایة امیرالمؤمنین مِنْ شَرِّ [مَا] أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ [وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ] اللَّهُمَّ

اشْفِنِی بِشِفَائِکَ وَدَاوِنِی بِدَوَائِکَ وَعَافِنِی [بِحَقِّ أَنْبِیَائِکَ وَأَوْلِیَائِکَ] مِنْ بَلَائِکَ [بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.]».

روایت ۱۴۷ [درمان تب با آیت الکرسی]

ابوالعباس محمد بن یحیی الصیرفی عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: شَکَا رَجُلٌ إِلَیْهِ مِنْ حُمَّی قَدْ تَطَاوَلَتْ به فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اکْتُبْ آیَةَ الْکُرْسِیِّ فِی إِنَاءٍ ثُمَّ ادُقَّهُ بِجُرْعَةٍ مِنْ مَاءٍ واشربه عند منامک.

حمادبن‌عثمان می‌گوید: مردی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، از طولانی شدن تب شکایت کرد، امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: آیة الکرسی را در ظرفی بنویس و آن را با جرعه‌ای بشوی و قبل از خواب بنوش.

روایت ۱۴۸ [رفع ناخوشایندیِ بیماری و خطر مرگ با سوره انعام]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه)قال: إِذَا کان بِکَ عِلَّةٌ تَخَوَّفْتَ عَلَی نَفْسِکَ مِنْهَا فَاقْرَأِ الْأَنْعَامَ فَإِنَّهُ لَا یَنَالُکَ مِنْ تِلْکَ الْعِلَّةِ مَا تَکْرَهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه بیماری‌ای داشتی که از آن بر جانت ترسیدی، پس سوره انعام بخوان، زیرا با خواندن این سوره، آنچه از آن بیماری، ناخوشایند می‌دانی، به تو نمی‌رسد.

روایت ۱۴۹ [تسکین بیماری با سوره حمد]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ نَالَتْهُ [عِلَّةٌ] فَلْیَقْرَأْ فِی جَیْبِهِ أُمَ الْکِتَابِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنْ سَکَنَتْ وَإِلَّا یَقْرَأْها سَبْعِینَ مَرَّةً فَإِنَّهَا تَسْکُنُ إن شاءالله تعالی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه مبتلا به بیماری شد، در یقه لباسش، ۷ مرتبه سوره حمد بخواند، پس اگر تسکین نیافت، ۷۰ مرتبه بخواند، تسکین می‌یابد ان شاء الله تعالی.

روایت ۱۵۰ [خواص سوره نحل]

عَنْه(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ النَّحْلِ فِی کُلِّ شَهْرٍ کُفِیَ الْمَغْرَمَ فِی الدُّنْیَا وَسَبْعِینَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَ الْجُنُونُ وَالْجُذَامُ وَالْبَرَصُ [وکَانَ مَسْکَنُهُ فِی جَنَّهْ عَدْنٍ وَهِیَ وَسَطُ الْجِنَان وَفِی رِوَایَهٍ لِلتَّحَرُّزِ مِنْ إِبْلِیسَ وَجُنُودِهِ وَأَشْیَاعِهِ.].

امام باقر(سلام‌الله‌علیه):هرکه در هر ماه، سوره‌ی نحل را بخواند، از زیان‌های مالی در دنیا [مثل قرض‌دار شدن] مصون می‌ماند، همچنین ۷۰ نوع از بلاها و مصیبت‌ها از او دور می‌شود که ساده‌ترینش جنون، جذام و بَرَص است. و مسکن و مأوایش در بهشت عَدن که در وسط بهشت‌ها قرار دارد، خواهد بود. و در روایت است که حرز و ایمنی از شیطان و سربازان و پیروانش است.

روایت ۱۵۱ [خواص سوره لقمان]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ وَکَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ [فِی لَیْلَتِهِ] ثلاثین ملکا یَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِیسَ وَجُنُودِهِ حَتَّی یُصْبِحَ [فَإِنْ قَرَأَهَا بِالنَّهَارِ لَمْ یَزَالُوا یَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِیسَ وَجُنُودِهِ حَتَّی یُمْسِیَ.]

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره لقمان را هر شب بخواند، خداوند متعال در آن شب ۳۰ فرشته را بر او می‌گمارد که تا صبح او را از شیطان و لشکریانش حفظ نمایند. و اگر در روز آن را تلاوت کند، تا شب او را از شیطان و لشکریانش حفظ می‌نمایند.

روایت ۱۵۲ [خواص سوره یاسین]

عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: [إِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ قَلْباً وَقَلْبُ الْقُرْآنِ یس] و مَنْ قَرَأَ یس قَبْلَ أَنْ ینام [یُمْسِیَ] أو فی نهاره کَانَ فِی نَهَارِهِ مِنَ الْمَحْفُوظِینَ الْمَرْزُوقِینَ حَتَّی یُمْسِیَ وَمَنْ قَرَأَهَا فِی لَیْلَهٍ [قَبْلَ أَنْ یَنَامَ] وَکَّلَ اللَّهُ بِهِ أَلْفَی مَلَکٍ یَحْفَظُونَهُ مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ رَجِیمٍ وَمِنْ کُلِّ آفَهٍ وإِنْ مَاتَ فِی یَوْمِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ وحضر غسله ثلاثون الف ملک یستغفرون له

ویشیعونه الی قبره. [وَرُوِیَ أَنَّهُ مَنْ کَانَ مَغْلُوباً عَلَی عَقْلِهِ قُرِئَتْ عَلَیْهِ یس أَوْ کَتَبَهُ وَسَقَاهُ فَإِنَّهُ یَبْرَأُ فَإِنْ کَتَبْتَهُ بِمَاءِ الزَّعْفَرَانِ فِی إِنَاءٍ مِنْ زُجَاجٍ فَهُوَ خَیْرٌ فَإِنَّهُ یَبْرَأُ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای هر چیزی قلب است و قلب قرآن سوره یاسین است، هرکه قبل خواب یا در روز سوره یاسین بخواند، تا شب از محافظت شدگان و روزی دهندگان خواهد بود، و هرکه شب قبل از خواب بخواند، خداوند متعال، ۲۰۰۰ فرشته را مامور می‌نماید تا از او از هر شیطان رجیم و هرگونه آسیب محافظت کنند، و اگر در آن روز بمیرد، خداوند وارد بهشتش می‌کند و برای غسلش ۳۰ هزار فرشته حاضر شده و برایش طلب آمرزش می‌نمایند و او را تا قبرش همراهی می‌کنند. [و روایت شده است که هرکس در عقلش مغلوب باشد، و بر او سوره یاسین خوانده شود یا نوشته شود و آبش را بنوشد بهبود می‌یابد، پس اگر آن را با آب زعفران، در ظرف شیشه‌ای بنویسی، خوب است زیرا بهبودی می‌دهد.]

روایت ۱۵۳ [خواص سوره صافات]

وَعَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الصَّافَّاتِ فِی کُلِّ [یَوْمٍ] جُمُعَةٍ لَمْ یَزَلْ مَحْفُوظاً مِنْ کُلِّ آفَةٍ مَدْفُوعاً عَنْهُ کُلُّ بَلِیَّةٍ فِی [حَیَاةِ] الدُّنْیَا مَرْزُوق [فِی الدُّنْیَا] بِأَوْسَعِ مَا یَکُونُ مِنَ الرِّزْقِ وَلَمْ یُصِبْهُ اللَّهُ فِی مَالِهِ وَلَا وَلَدِهِ وَلَا بَدَنِهِ سُوءٍ مِنْ شَیْطَانٍ رَجِیمٍ وَ[لَا] مِنْ جَبَّارٍ عَنِیدٍ فإن مات فی یوم او لیلته بعثه شهیدا. [أَمَاتَهُ شَهِیداً وَأَدْخَلَهُ اَلْجَنَّةَ مَعَ اَلشُّهَدَاءِ فِی دَرَجَةِ مِنَ اَلْجَنَّةِ وَفِی رِوَایَةٍ تُقْرَأُ لِلشَّرَفِ وَالْجَاهِ وَالْعِزِّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره صافّات را هر جمعه بخواند، همیشه از هر آسیبی در امان خواهد بود، و هر بلایی در زندگی دنیا از او دور خواهد شد، و در دنیا از وسیع‌ترین روزی برخوردار خواهد گردید، و خداوند مال و فرزندان و خودش را از سوی هیچ شیطان رانده شده و هیچ ستمکار ستیزه‌جویی دچار آسیب نخواهد کرد، و اگر در آن روز یا آن شب بمیرد، خداوند او را در زمرهٔ شهیدان بر می‌انگیزد، و او را

شهید می‌میراند، و او را با شهدا در یک درجه به بهشت در می‌آورد. [و در روایت است که برای کسب شرف و جاه و عزت در دنیا و آخرت، خوانده می‌شود.]

روایت ۱۵۴ [خواص سوره مومن یا زمر]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ المؤمن[الزُّمَرِ] فِی یَوْمِهِ أَوْ لَیْلَتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ شَرَفَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَ [أَعَزَّهُ] عزة بِلَا مال و[لا] عَشِیرَةٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره مؤمن (در نقل دیگر آمده سوره زمر) را در روز یا شب بخواند، خداوند به او شرف دنیا و آخرت عطا می‌فرماید و بدون دارایی و فامیل، او را عزّت و کرامت فرماید.

روایت ۱۵۵ [خواص سوره طور]

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطُّورِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و هرکه سوره طور را بخواند خداوند متعال، خیر دنیا و آخرت را برایش جمع می‌گرداند.

روایت ۱۵۶ [خواص سوره واقعه]

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ فِی کُلِّ [لَیْلَةٍ] جُمُعَةٍ [أَحَبَّهُ اللَّهُ وَحَبَّبَهُ إِلَی النَّاسِ أَجْمَعِینَ وَ]لَمْ یَرَ فِی الدُّنْیَا بُؤْساً [أَبَداً] وَلَا فَقْراً [وَلَا فَاقَةً] وَلَا آفَةً مِنْ آفَاتِ الدُّنْیَا وَهذه السورة لأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)[وَأَوْلَادِهِ(صلوات‌الله‌علیهم)] لا یشرکه فیها احد.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه در هر شب جمعه، سوره واقعه را بخواند، خداوند، او را دوست می‌دارد و محبوب همه مردمانش می‌گرداند، و هرگز در دنیا گرفتار بدبختی، فقر، درماندگی و هیچ آفتی از آفات دنیا نخواهد شد و از همراهان امیرالمومنین علیه‌السلام خواهد بود. این سوره، ویژه امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)و فرزندانش(سلام‌الله‌علیهم)است و کسی در آن شریکش نیست.

روایت ۱۵۷ [خواص سوره حدید و مجادله]

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ وَالْمُجَادَلَةِ فِي [صَلَاةٍ] فَرِيضَةٍ أو منها وَأَدْمَنَهَا لَمْ يَرَ فِي أَهْلِهِ وَبَدَنِهِ وَمَالِهِ سُوءاً وَلَا خَصَاصَةً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و کسی که سوره حدید و مجادله را در نماز واجب بخواند و بر آن مداومت کند در خانواده و بدن و مالش بدی و بی‌نوایی نبیند.

روایت ۱۵۸ [خواص سوره ممتحنه]

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُمْتَحِنَةِ فِي فَرَائِضِهِ وَنَوَافِلِهِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَنَوَّرَ [لَهُ] بَصَرَهُ وَلم يصبه فَقْرٌ أَبَداً وَلَا جُنُونٌ فِي بَدَنِهِ وَلَا فِي وُلْدِهِ [وَفِي رِوَايَةٍ وَيَكُونُ مَحْمُوداً عِنْدَ النَّاسِ.]

امام سجاد(سلام‌الله‌علیه): کسی که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و مستحب بخواند، خداوند دلش را برای ایمان خالص می‌گرداند و دیدگانش را روشن می‌نماید؛ هیچ‌گاه دچار فقر نشده و خود و فرزندانش دیوانه نشوند.[و در روایت است که در نزد مردم ستوده می‌شود.].

روایت ۱۵۹ [خواص سوره جن]

عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: [مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةَ قُلْ أُوحِيَ] ومن قرأ سورة الجن لَمْ يُصِبْهُ فِي [حَيَاتِهِ] الدُّنْيَا شَيْءٌ مِنْ أَعْيُنِ الْجِنِّ [وَالْإِنْسِ] وَلَا نَفْثِهِمْ وَلَا سِحْرِهِمْ وَلَا كَيْدِهِمْ.[وَكَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَا أُرِيدُ بِهِ بَدَلًا وَلَا أُرِيدُ أَنْ أَبْغِيَ عَنْهُ حِوَلًا.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره جن را زیاد بخواند، هیچ‌گاه در دنیا دچار چشم زخم، سحر، جادو و مکر جنّ نخواهد شد؛ [همراه با حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)خواهد بود و خواهد گفت: پروردگارا! من جز همراهی با حضرت رسول(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، چیز دیگری نمی‌خواهم.]

روایت ۱۶۰ [خواص سوره مزمل]

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُزَّمِّلِ فِی عِشَاءِ الْآخِرَةِ أَوْ فِی آخِرِ اللَّیْلِ کَانَ لَهُ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ شَاهِدَیْنِ مَعَ السُّورَةِ وَأَحْیَاهُ الله تعالی حَیَاةً طَیِّبَةً وَ مَاتَهُ موته طَیِّبَةً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره «مزّمّل» را در نماز عشا یا آخر شب بخواند، شب و روز همراه با سوره «مزّمّل» برای‌ش شهادت داده و خداوند متعال، زندگی و مرگی شیرین به او عطا می‌نماید.

روایت ۱۶۱ [خواص سوره نازعات]

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ وَالنَّازِعَاتِ لم یمت الا دیّان ولم یبعثه الله تعالی إِلَّا رَیَّانَ ولَمْ یُدْخِلْ[هُ اللَّهُ] الْجَنَّةَ إِلَّا رَیَّانَ [وَلَا یُدْرِکُهُ فِی الدُّنْیَا شَقَاءٌ أَبَداً وَرُوِیَ أَنَّهَا شِفَاءٌ لِمَنْ سُقِیَ سَمّاً أَوْ لَدَغَهُ ذُو حُمَةٍ مِنْ ذَوَاتِ السُّمُومِ وَمَنْ قَرَأَ عَلَی الْمَاءِ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَسَقَاهُ مَنْ سُقِیَ سَمّاً فَإِنَّهُ لَا یَضُرُّهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و هرکه سوره «نازعات» را بخواند، جز دیّان(حاکم یا قاضی یا دین‌دار) نمی‌میرد و خداوند او را سیراب مبعوث می‌کند و او را سیراب (بی‌رنج عطش) به بهشت می‌برد، [و در دنیا هرگز بدبختی به او نرسد، و در روایتی این سوره شفاء برای مسموم و گزیدگی است؛ و هرکه سوره «بروج» را بر آب بخواند و کسی که سم نوشیده، آن آب را بنوشد، سم ضرری به او نمی‌رساند، ان شا الله تعالی].

روایت ۱۶۲ [خواص سوره قدر]

وَمَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لیلة القدر فِی [کُلِّ] فَرِیضَةٍ مِنَ فرائضه [الْفَرَائِضِ] نَادَاه مُنَادٍ یَا عَبْدَ اللَّهِ قَدْ غُفِرَ لَکَ مَا مَضَی فَاسْتَأْنِفِ [الْعَمَلَ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و هرکه در تمام نمازهای واجبش سوره «قدر» را بخواند، منادی به او ندا می‌دهد که: ای بنده خدا گذشته‌هایت بخشیده شد، اینک اعمال خود را از نو آغاز کن.

روایت ۱۶۳ [خواص سوره زلزله]

وَمَنْ قَرَأَ إِذَا زُلْزِلَتْ فِی نَوَافِلِهِ لَمْ تُصِبْهُ زَلْزَلَةٌ أَبَداً وَلَمْ یَمُتْ بِهَا وَلَا بِصَاعِقَةٍ وَلَا بِآفَةٍ مِنْ آفَاتِ الدُّنْیَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و هرکه سوره «زلزال» را در نمازهای نافله‌اش بخواند، هرگز گرفتار زلزله نشود و به زلزله و صاعقه و آسیبی از آسیب‌های دنیا نمی‌میرد.

روایت ۱۶۴ [خواص سوره همزه]

وَمَنْ قَرَأَ وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ فِی فریضهٔ [فَرَائِضِهِ] نَفَتْ عَنْهُ الفتن الْفَقْرَ وَجَلَبَتْ علیه الرِّزْقَ وَدَفَعَت عَنْهُ مِیتَةَ السَّوْءِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): و هرکه سوره «همزه» را در نماز واجب بخواند، فقر از او برطرف شود و رزق فراوان به سویش جلب شود، و مرگ بد از او دور شود.

روایت ۱۶۵ [خواص سوره کافرون و توحید]

وَمَنْ قَرَأَ قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ وَقُلْ هُوَاللَّهُ أَحَدٌ فِی فَرِیضَةٍ مِنَ الْفَرَائِضِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِوَالِدَیْهِ [وَمَا وَلَدَ] وَإِنْ کَانَ شَقِیّاً مُحِیَ مِنْ دِیوَانِ الْأَشْقِیَاءِ وَثُبِتَ فِی دِیوَانِ السُّعَدَاءِ وَأَحْیَاهُ اللَّهُ سَعِیداً وَأَمَاتَهُ شَهِیداً وَبَعَثَهُ شَهِیداً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره «کافرون» و «توحید» را در یکی از نمازهای واجب بخواند، خداوند او و پدر و مادر و فرزندانش را بیامرزد، و اگر بدبخت باشد اسمش از دفتر بدبختان محو گردد و در دفتر سعادتمندان نوشته شود، و خداوند او را خوشبخت زنده کند، و او را بمیراند و مبعوث نماید در حالی که به منزله‌ی شهید باشد.

روایت ۱۶۶ [خواص سوره نصر]

مَنْ قَرَأَ إِذَاجَاءَنَصْرُاللَّهِ فِی نَوافِله أَوْ فَرِیضَةٍ نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَی جَمِیعِ أَعْدَائِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره نصر را در نمازهای نافله‌اش یا در نماز واجب بخواند، خداوند متعال او را در برابر دشمنانش یاری می‌دهد.

روایت ۱۶۷ [سوره توحید و بسم الله، محافظ انسان]

سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ إِدْرِیسَ الْحَارِثِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابیه [مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ] قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): یَا مُفَضَّلُ احْتَجِزْ مِنَ النَّاسِ کُلِّهِمْ ب بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ- وَب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اقْرَأْ[هَا] عَنْ یَمِینِکَ وَعَنْ شِمَالِکَ وَمِنْ بَیْنِ یَدَیْکَ وَمِنْ خَلْفِکَ وَمِنْ فَوْقِکَ وَمِنْ تَحْتِکَ فأدخل علی ملک جائر [فَإِذَا دَخَلْتَ عَلَی سُلْطَانٍ جَائِرٍ] فَاقْرَأْ[هَا] حِینَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ قل هو الله احد ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاعْقِدْ بِیَدِکَ الْیُسْرَی ثُمَّ لَا تُفَارِقْهَا حَتَّی تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِهِ.

مفضل‌بن‌عمر گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمود: ای مفضل از همه مردم خود را به بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ و با سوره توحید، نگهداری کن، آن را به سمت راستت و به سمت چپت و پیش رویت و پشت سرت و بالای سرت و پایین پایت بخوان، و زمانی که بر سلطان ستمکاری وارد شدی، همین که نگاهت به او افتاد، سه بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ را بخوان و با دست چپت بشمار، و به خواندن سوره ادامه بده (و یا دستت را باز نکن) تا از نزدش خارج شوی.

روایت ۱۶۸ [افزایش رزق با سوره قدر]

[عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی‌حَمَّادٍ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ] وروی عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أنه قَالَ: مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لیلة القدر علی قلة فیها ماء ستة

وثلاثون[۵۰] مرة ثم رَشَّ بِهِ ثَوْبًا جدِيدًا [إِذَا لَبِسَهُ] لَمْ يَزَلْ [يَأْكُلُ فِي سَعَةٍ مَا بَقِيَ] فی رزق الله تعالی مادام علیه مِنْهُ سِلْكٌ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه سوره قدر را بر کوزه‌ای که در آن آب است، ۳۶ مرتبه بخواند، سپس روی لباسی جدید بپاشد، تا زمانی که یک رشته نخ از آن لباس باقی است، همواره در وسعت رزق و روزی خواهد بود.

باب: فیما یستشفا به من الدعاء

باب: بیماری‌هایی که با دعا شفا می‌یابند

روایت ۱۶۹ [برای هر دردی دعایی وجود دارد]

وروی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)أنه قال: لِكُلِ دَاءٍ دَوَاءٌ فسئل عن ذلک فقال اذا داووه دعا [سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِكُلِّ دَاءٍ دُعَاءٌ] فَإِذَا أُلْهِمَ الْمريض الدُّعَاءَ فَقَدْ أُذِنَ الله فِي شِفَائِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای هر بیماری، دارویی هست. پس از معنی آن پرسیده شد! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هنگامی که او را مداوا می‌کنند، دعا کند(در نقل دیگر است که فرمودند: یعنی برای هر بیماری دعایی هست)، پس اگر به مریض، دعا کردن الهام شود، قطعا خداوندِ متعال برای شفایش اجازه داده است.

روایت ۱۷۰ [برترین دعاها]

قال(صلوات‌الله‌علیه): وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ الصَّلَاةُ عَلَى محمد وآله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)ثم الدُّعَاءُ للإخوان [لِإِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ] ثُمَّ الدُّعَاءُ لِنَفْسِكَ بِمَا أَحْبَبْتَ وَأَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا سجد[كَانَ فِي السُّجُود].

---

[۵۰] نقل دیگر: ثِنْتَيْنِ وثَلَاثِينَ مَرَّةً فِي إِنَاءٍ جَدِيدٍ.(۳۲ مرتبه در ظرف جدید).

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برترین دعا، صلوات بر محمد و آل محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)است، سپس دعا برای برادران دینی، سپس دعا برای خودت هر آنچه که دوست داری، و نزدیک‌ترین حالت بنده به خدای متعال، زمانی است که سجده می‌کند.

روایت ۱۷۱ [علت برتریِ دعا بر قرآن]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ لِأَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ يَقُولُ قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ [فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزاماً] وَإِنَّ اللَّهَ يُؤَخِّرُ إِجَابَةَ الْمُؤْمِنِ شَوْقاً إِلَى دُعَائِهِ وَ يَقُولُ سبحانه وتعالى صَوْتا أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ وَيُعَجِّلُ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ لِلْمُنَافِقِ وَيَقُولُ الله صَوْتٌ أَكْرَهُ سَمَاعَهُ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): دعا از قرائت قرآن برتر است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم به شما اعتنا نخواهد کرد) و خداوند عزّ وجل به این سبب که شوق به شنیدن دعای مؤمن دارد، در استجابت آن تأخیر می‌کند و می‌گوید: این صدا را دوست دارم که بشنوم، و در استجابت دعای منافق تعجیل می‌نماید و می‌فرماید: این صدائی است که از شنیدن آن اکراه دارم.

روایت ۱۷۲ [دفع بلا با دعا]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): أَنَّ الدُّعَاءَ يَدْفَعُ مِنَ الْبَلَاءِ مَا قُدِّرَ وَمَا لَمْ يُقَدَّرْ قِيلَ وَكَيْفَ يَدْفَعُ مَا لَمْ يُقَدَّرْ قَالَ حَتَّى لَا يَكُون.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): دعا، بلا را چه مقدر شده باشد و چه مقدر نشده باشد، دور می‌کند؛ گفته شد: چگونه آنچه مقدر نشده است را دور می‌کند؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: تا جایی که اصلا بلا نباشد.

روایت ۱۷۳ [ذکری برای تمام امراض]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَبْدِالله بْن میمون اَلْقَدَّاحِ عَنِ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: يَقُولُ: لِلاِمْرَاضِ كُلِّهَا يَا وَاحِدُ يَا مَاجِدُ يَا جَوَادُ يا كَرِيمُ يا قَرِيبُ يا مُجِيبُ يا رَحِيمُ ارْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَک.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): برای تمامی امراض بگویید: «يَا وَاحِدُ يَا مَاجِدُ يَا جَوَادُ يا كَرِيمُ يا قَرِيبُ يا مُجِيبُ يا رَحِيمُ ارْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَک»

روایت ۱۷۴ [دعا و آب سرد بهترین درمان تب]

وروی عنه(صلوات‌الله‌علیه)أنه قال: ما وجدنا للمحموم افضل من الدعاء والماء[البارد].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای بیمار تب‌دار، چیزی بهتر از دعا و آب[سرد] نمی‌یابیم.

روایت ۱۷۵ [ذکر بعد از نماز صبح و مغرب]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ [وَالْغَدَاةَ] فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِيمِ* لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جنون ولا جُذَامٌ وَلَا مرض[برص] وَلَا سَبْعُينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.[وَإِنْ كَانَ شَقِيّاً مُحِيَ مِنَ الشَّقَاءِ وَكُتِبَ فِي السُّعَدَاءِ.].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بعد از نماز صبح و مغرب ۷ مرتبه بگو: «بسم اللّه الرحمن الرحیم، لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم»؛ زیرا هر که این ذکر را بگوید، مبتلا به جنون و جذام و بیماری و ۷۰ نوع از انواع بلا نمی‌شود.[و اگر بدبخت باشد از بدبختی بیرون آید و در تومار خوشبختان نوشته شود.].

روایت ۱۷۶ [ذکر برای دفع دشمن]

وروی ابوحمزه الهلالی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)أنه قال: لو اجتمع عَلَیَّ الجن والإنس [مَا أُبَالِی] إذا قلت: [حَسْبِیَ اللَّهُ] أن رَبِّیَ اللَّهُ لا إلهَ إلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ أشْهَدُ [وَأعْلَمُ] أنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأنَّ اللَّهَ قَدْ أحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً اللَّهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِکَ [مِنْ شَرِّ نَفْسِی وَ]مِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ أنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): اگر جن و انس بر ضد من اجتماع کنند، به آن‌ها /همیتی نمی‌دهم، اگر این ذکر را بگویم: «[حَسْبِیَ اللَّهُ] أن رَبِّیَ اللَّهُ لا إلهَ إلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ أشْهَدُ [وَأعْلَمُ] أنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأنَّ اللَّهَ قَدْ أحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً اللَّهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِکَ [مِنْ شَرِّ نَفْسِی وَ]مِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ أنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.»

روایت ۱۷۷ [دعا قبل از بلا]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن سنان بن عیینی قال سمعت اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)یقول: مَنْ تَخَوَّفَ بَلَاءً یُصِیبُهُ فَتَقَدَّمَ فِیهِ بِالدُّعَاءِ، لَمْ یُرِهِ اللَّهُ- عَزَّوَجَلَّ- ذلِکَ الْبَلَاءَ أبَدا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه از بلایی که قرار است به او برسد می‌ترسد، پس قبل از رسیدن بلا دعا کند، خداوند هرگز آن بلا را نشانش نمی‌دهد.

روایت ۱۷۸ [دعای مادر برای فرزند]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد عن بکر بن صالح عن الجعفری عَنْ إسْمَاعِیلَ بْنِ محمد عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ: مَرِضْتُ مَرَضاً شَدِیداً حَتَّی یَئِسُوا مِنِّی فَدَخَلَ عَلَیَّ جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما)فَرَأی فزع [جَزَعَ] أُمِّی عَلَیَّ [فَقَالَ] فقال

لی[لها]: توضأ وصَلِّی رَکْعَتَیْنِ وقل فِی سُجُودِکِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ وَهَبْتَ هذا لِی وَلَمْ یَکُ شَیْئاً فَهَبْهُ لِی هِبَةً جَدِیدَةً، قال فَفَعَلَتْ فَأَصْبَحَتْ وَقَدْ صَنَعَتْ هَرِیسَةً فَأَکَلْتُ مِنْهَا مَعَ الْقَوْمِ.

علی پسر حسین می‌گوید: سخت بیمار شدم تا آن‌جا که از زنده ماندنم ناامید شدند، پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نزد من آمدند و بی‌تابی مادرم بر مرا دیدند؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: وضو بگیر و ۲ رکعت نماز بخوان و در سجده‌ات بگو: «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَهَبْتَ هذا لِی وَلَمْ یَکُ شَیْئاً فَهَبْهُ لِی هِبَةً جَدِیدَةً» راوی گوید: مادرم این کار را انجام داد، پس صبح شد، و هلیم گندم درست کرده بودند پس من نیز با آنان غذا خوردم.

روایت ۱۷۹ [دعای بازگشت بینایی]

حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عن محمد بن علی بن النعمان عن أَبُوحَمْزَةَ الثُّمَالِیُّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)أنه قَالَ: مَرَّ أَعْمَی عَلَی رَسُولِ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَقَالَ له النَّبِیُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)یا فلان أ تَشْتَهِی أَنْ یَرُدَّ اللَّهُ عَلَیْکَ بَصَرَکَ فقَالَ ما من شیء احب الیّ من ان یرد الله بصری فَقَالَ لَهُ رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تَوَضَّأْ وَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ وصَلِّ رَکْعَتَیْنِ ثم قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَ أَرْغَبُ إِلَیْکَ وَأَتَوَجَّهُ [إِلَیْکَ] بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یَا مُحَمَّدُ إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی [اللَّهِ سُبْحَانَه] رَبِّکَ وربِّی لِیَرُدَّ بِکَ [عَلَیَّ] بَصَرِی، قَالَ: فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)من مجلسه ولا حَلَّ حبوته حَتَّی رَجَعَ الْأَعْمَی وَقَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): شخص نابینایی بر رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)گذشت، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: ای فلانی آیا می‌خواهی خدای متعال، بینایی‌ات را بر تو بازگرداند؟ پس نابینا گفت: برای من چیزی محبوب‌تر از این نیست که خدا بینایی‌ام را بازگرداند، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: وضوی کاملی بگیر و ۲ رکعت نماز بخوان سپس بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَأَرْغَبُ إِلَیْکَ وَأَتَوَجَّهُ [إِلَیْکَ] بِنَبِیِّکَ

نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یَا مُحَمَّدُ إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی [اللَّهِ] رَبِّکَ ورَبِّی لِیَرُدَّ بِکَ بَصَرِی»، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از مجلس برنخاسته بودند و دستارشان را باز نکرده بودند که شخص نابینا بازگشت و خداوند متعال، بینایی‌اش را به او بازگردانده بود.

روایت ۱۸۰ [تغییر سرنوشت با دعا]

حدثنا القاسم المطرز قال حدثنا محمد بن حمید قال حدثنی یحیی بن طویس عن ابی‌مودود عن سلیمان التمیمی عن ابی‌عثمان عن سلمان(علیه‌السلام)عن النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أنه قال: لَا یَزِیدُ فِی الْعُمُرِ إِلَّا الْبِرُّ وَلَا یَرُدُّ الْقَضَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ.

رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): جز نیکی، چیزی عمر را زیاد نمی‌کند، و جز دعا، چیزی قدر و سرنوشت را بر نمی‌گرداند.

باب: فیما یستشفی به من الصدقه

باب: بیماری‌هایی که با صدقه شفا می‌یابد

روایت ۱۸۱ [درمان بیماران با صدقه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن الحکم والحسن بن محمد بن الحسن جمیعا عن عبدالرحمان عن ابی‌هاشم عن ابی‌سعید مولی الحسن بن علی عن جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما)قال: داوُوا مَرْضَاکُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ بِالزَّکَاةِ فَأَنَا ضَامِنٌ لِکُلِّ مَال منها فِی بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ بَعْدَ أَدَاءِ حَقِّ اللَّهِ فِیهِ [مِنَ التَّلَفِ.].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بیمارانتان را با صدقه درمان کنید و اموالتان را با زکات حفظ کنید، پس من هر مالی را چه در خشکی و چه در دریا، بعد از پرداخت حق خدا (زکات) در آن، از تلف شدن ضمانت می‌کنم.

روایت ۱۸۲ [روش درمان با صدقه]

روی [أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ] دَاوُدَ بْنِ رزين قَالَ: وعكت بِالْمَدِينَةِ وعكا شَدِيداً [فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَكَتَبَ] فأرسل إِلَيَّ ابوعبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قَدْ بَلَغَنِي عِلَّتُكَ فَاشْتَرِ صَاعاً[۵۱] مِنْ بُرٍّ واسْتَلْقِ عَلَى

---

[۵۱]امام رضا(سلام‌الله‌علیه)در نامه اش به مأمون نوشتند : زکات فطره برای هر رأسی، کوچک یا بزرگ، آزاد یا برده، مرد یا زن، از گندم و جو و خرما و مویز به اندازه ۱ صاع که ۴ مد می‌باشد فریضه است! (عنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: زَكَاةُ الْفِطْرِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى مِنَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ صَاعٌ وَهُوَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ.)[عیون‌أخبارالرضا علیه‌السلام ج۲ص۱۲۳]

جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ گوید : بر دست پدرم به سوی ابوالحسن(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم: فدایت شوم! همانا اصحاب ما در مورد صاع اختلاف کرده‌اند : برخی می‌گویند: زکات فطره بر حسب صاع مدنی است و برخی می‌گویند: بر حسب صاع عراقی است! امام(سلام‌الله‌علیه)در جوابم نوشتند : هر صاع، ۶ رطل مدنی و ۹ رطل عراقی می باشد!

گوید : و به من خبر داد که هر صاع بر حسب وزن (درهم)، ۱۱۷۰ وزنه (درهم) می باشد! (جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ وَكَانَ مَعَنَا حَاجّاً قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)عَلَى يَدَيْ أَبِي جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الصَّاعِ بَعْضُهُمْ يَقُولُ الْفِطْرَةُ بِصَاعِ الْمَدَنِيِّ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ بِصَاعِ الْعِرَاقِيِّ فَكَتَبَ(صلوات‌الله‌علیه)إِلَيَّ الصَّاعُ سِتَّةُ أَرْطَالٍ بِالْمَدَنِيِّ وَتِسْعَةُ أَرْطَالٍ بِالْعِرَاقِيِّ قَالَ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَكُونُ بِالْوَزْنِ أَلْفاً وَمِائَةً وَ سَبْعِينَ وَزْنَةً[دِرْهَماً]).[کافی ج۴ص۱۷۲]

إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ روایت کرده است که : امام علی نقی(سلام‌الله‌علیه)برای او نوشت : زکات فطره بر تو و بر همه مردم و کسانی که نفقه آنها را می‌دهی، مرد باشند یا زن، کوچک باشند یا بزرگ، آزاد باشند یا برده، شیرخوار باشند یا از شیر گرفته شده، می باشد که از نظر وزن، آن را ۶ رطل مدینه‌ای پرداخت می‌کنی و هر رطل ۱۹۵ درهم است که با این حساب زکات فطره ۱۱۷۰ درهم می‌شود! (عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ أَنَّ أَبَاالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)صَاحِبَ الْعَسْكَرِ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي حَدِيثِ الْفِطْرَةُ عَلَيْكَ وَعَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ مَنْ تَعُولُ ذَكَراً كَانَ أَوْ أُنْثَى صَغِيراً أَوْ كَبِيراً حُراً أَوْ عَبْداً فَطِيماً أَوْ رَضِيعاً تَدْفَعُهُ وَزْناً

سِتَّةَ أَرْطَالٍ بِرِطْلِ الْمَدِينَةِ- وَالرِّطْلُ مِائَةٌ وَخَمْسَةٌ وَتِسْعُونَ دِرْهَماً يَكُونُ الْفِطْرَةُ أَلْفاً وَ مِائَةً وَسَبْعِينَ دِرْهَماً.)[تهذیب ج۴ص۷۹]

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)فرمود : غسل با ۱ صاع آب و وضو با ۱ مُد آب است و صاع پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)۵ مد است و مد وزن ۲۸۰ درهم است و درهم وزن ۶ دانق است و دانق وزن ۶ حبه است و حبه وزن ۲ دانه جو از جوهای متوسط است، نه از کوچک‌های آن و نه از بزرگ‌های آن! (عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیهما)الْغُسْلُ بِصَاعٍ مِنْ مَاءٍ وَالْوُضُوءُ بِمُدٍّ مِنْ مَاءٍ وَصَاعُ النَّبِيِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)خَمْسَةُ أَمْدَادٍ وَالْمُدُّ وَزْنُ مِائَتَيْنِ وَثَمَانِينَ دِرْهَماً وَالدِّرْهَمُ وَزْنُ سِتَّةِ دَوَانِيقَ وَالدَّانِقُ وَزْنُ سِتِّ حَبَّاتٍ وَالْحَبَّةُ وَزْنُ حَبَّتَيْ شَعِيرٍ مِنْ أَوْسَطِ الْحَبِّ لَا مِنْ صِغَارِهِ وَلَا مِنْ كِبَارِهِ.)[تهذیب ج۱ص۱۳۵/فقیه ج۱ص۳۴(با اندکی تفاوت)]

****

صاع پیمانه ای در زمان رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بوده است که برخی از وزن‌های شرعی از جمله زکات فطره بر مبنای آن قرار داده شده است. از آنجا که این صرفاً یک پیمانه بوده است، در زمانها و شهرهای مختلف، آن را بر اساس واحدهای وزن خود محاسبه می کردند تا مقدارش را تشخیص دهند.

برای محاسبه صاع به واحد گرم که مورد نیاز زمان ما می‌باشد، راه‌های مختلفی پیموده شده است و اختلافاتی نیز در آن به چشم می خورد.

اما ۲ روش کلی و شایع آن عبارت است از:

۱.محاسبه بر حسب مشهور فقهای خاصه و عامه و قول اهل لغت، به ضمیمه برخی از روایات.

۲.محاسبه بر اساس روایات موجود.

✓ در روش اول محاسبه مقدار صاع، با این استدلال که وزن درهم که یکی از مبانی محاسبه صاع و مُد و غیره می‌باشد، در زمانهای مختلف متغیر بوده است، اما وزن دینار شرعی برابر با مثقال شرعی و بدون تغییر بوده است و با استفاده از این أمر مشهور (نه روائی) که هر ۱۰ درهم معادل ۷ دینار یا مثقال شرعی می باشد و با ضمیمه روایت مورد عمل ۲ و ۳ که در آن مقدار صاع بر حسب درهم، ۱۱۷۰ درهم معین شده است به این نتیجه می رسند که هر صاع معادل ۸۱۹ مثقال شرعی یا معادل مثقال صیرفی آن می باشد و با آنچه از وزن مثقال شرعی مشهور (نه روایت) است، مقدار صاع و به دنبال آن مقدار مُد را محاسبه می‌کنند. با معیار فوق، هر چند مثقال شرعی به وزن ۴,۲۶۵ گرم هم گفته شده است، ولی با وزن مشهور دیگر آن که ۳,۴۵۶ گرم می‌باشد، وزن هر صاع را حدود ۲۸۳۱ گرم و با برخی اختلافات جزئی و یا بر حسب مقدار مثقال صیرفی مشهور ، حدود یک مَن تبریز یا ۳ کیلو گرم محاسبه می‌کنند و به دنبال آن هر مُد را که در روایات شیعه ثابت است که یک چهارم صاع می باشد، ۷۵۰ گرم محاسبه می‌کنند.

✓ همانطور که دیده می‌شود در نحوه محاسبه بالا کمتر از روایات استفاده می‌شود و بیشتر مقادیر مشهور در نظر گرفته می‌شود.

✓ اما اگر بخواهیم حداکثر استفاده از روایات موجود را ببریم و صاع و مد و به دنبال آن وزن دانق و درهم و غیره را بر روایات شیعه استوار کنیم، ابتدا باید موازین روایات ذکر شده را ذکر کنیم.

اموری که از روایات فوق روشن است، عبارت است از:

۱.هر چند در یکی دو روایت، هر صاع معادل ۵ مُد می باشد، ولی با توجه به بیش از ۳۰ روایت معتبر شیعه، مثل روایت ۱ هر صاع معادل ۴ مُد می باشد.

۲.طبق روایت ۲ و ۳ که بین شیعه مشهور می‌باشد، هر صاع معادل وزن ۱۱۷۰ درهم می‌باشد و ۱۴۰۰ درهم بودن هر صاع در روایت ۴ شاذ می باشد و مورد عمل شیعه نبوده است.

۳.طبق روایات فوق، هر صاع برابر با ۹ رطل عراقی و ۶ رطل مدنی می‌باشد و در نتیجه هر مد ۲,۲۵ رطل عراقی و ۱,۵ رطل مدنی می‌باشد.

۴.در روایت سلیمان بن حفص، هر درهم معادل ۶ دانق و هر دانق معادل ۶ حبه و هر حبه معادل ۲ دانه متوسط جو قرار داده شده است و در نتیجه هر درهم معادل ۷۲ دانه متوسط جو می‌شود.

تنها مسئله‌ای که در این محاسبه است این است که دانه‌های جو در زمانهای مختلف و در مناطق مختلف اندکی با هم متفاوت است، ولی می توان به حدود تقریبی وزن هر دانه جو، خصوصا با وسائل امروزی دست یافت تا معیاری برای محاسبه اوزان مذکور باشد.

برای این منظور:

✓ وزن ۱ دانه متوسط جو را در ۲ ضرب می کنیم تا وزن حبه به دست آید.

✓ وزن حبه را در ۶ ضرب می کنیم تا وزن دانق به دست آید.

✓ وزن دانق را در ۶ ضرب می کنیم تا وزن درهم به دست آید.

✓ وزن درهم را طبق روایت ۲ و ۳ در ۱۱۷۰ ضرب می کنیم تا مقدار صاع به دست آید.

✓ وزن صاع را به چهار تقسیم می کنیم تا مقدار مُد به دست آید.

✓ وزن صاع به دست آمده را بر ۹ تقسیم می کنیم تا وزن رطل عراقی به دست آید.

✓ وزن صاع به دست آمده را بر ۶ تقسیم می کنیم تا وزن رطل مدنی به دست آید.

و.....

✓با توضیحات فوق، مؤمنین می‌توانند با به دست آوردن وزن دقیق ۱ دانه جوی متوسط، به مقادیر مذکور بر حسب گرم دست یابند.

قَفَاکَ وَانْثُرْهُ عَلَی سرتک [صَدْرِکَ] [کَیْفَمَا انْتَثَرَ] وأنت تقول: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ

✓ نگارنده این سطور، با وزن کردنِ جوهای مختلف در تعداد بالا و گرفتن میانگین آنها، به وزن ۰۴۱/ گرم برای هر دانه جوی متوسط دست یافت که بر حسب آن با استفاده از روایات فوق به اوزان زیر دست یافتیم:

2*0.041=0.082 وزن حبه به گرم

6*0.082=0.492 وزن دانق به گرم

6*0.492=2.952 وزن درهم به گرم

1170*2.952=3453.84 مقدار صاع به گرم

9÷3453.84=383.76 یک رطل عراقی به گرم

6÷3453.84=575.64 یک رطل مدنی به گرم

✓ ☜ طبق این محاسبه، هر صاع حدوداً ۳,۵ کیلو و هر مُد حدود ۸۷۵ گرم می‌شود.

طبق محاسبه اول هر صاع از حدود ۲،۸۳۰,۴۶۴ تا ۳۰۰۰ گرم و هر مد از حدود ۷۰۷,۶۱۶ تا ۷۵۰ گرم محاسبه شده است که البته صاع به صورت ۳ کیلو و مد به صورت ۷۵۰ گرم مرسوم شده است.

☜ بر طبق محاسبه روائی دوم، هر صاع حدود ۳,۵ کیلو و هر مد حدود ۸۷۵ گرم محاسبه شد که البته گاهی اندکی زیادتر نیز محاسبه شده است.

برای عمل به دستور احتیاط، در مواردی مثل زکات فطره محاسبه دوم در نظر گرفته می‌شود و در مواردی مثل محاسبه نصاب گندم و جو برای زکات، محاسبه اول در نظر گرفته می شود.

✓مجلسی نیز در کتاب اوزان المقادیر بعد از اینکه با معیارهای مختلف وزن صاع و مُد را بر حسب مثقال و مَنّ شاهی محاسبه و ارائه می‌دهد، متذکر می‌شود که به خاطر تفاوتی که در مقادیر آن با معیارهای مختلف وجود دارد، بهتر است در این موارد احتیاط شود و چیزهایی مانند فدیه و فطریه و کفاره را بر حسب مقدار بیشتر محاسبه کنند و چیزهای مانند نصاب زکات گندم و جو و غیره را بر مقدار کمتر بنا نمایند که با توجه به خصوصیات این مسئله جایگاه به جایی برای احتیاط می‌باشد.

وزن درهم که بر حسب وزن دانه‌های جوی متوسط، ۲,۹۵۲ استخراج شد، حدوداً با درهم‌های نقره‌ای که از زمان اهل‌بیت(سلام‌الله‌علیه) باقی مانده‌است و محققان آن را وزن کرده‌اند برابر است! اگر در معیار محاسبه اول، مقدار ۴,۲۶۵ گرم را که علاوه بر ۳,۴۵۶ برای مثقال و دینار شرعی گفته شده است مد نظر قرار دهیم، مقدار صاع تقریبا با معیار محاسبه دوم برابر می‌شود:

۸۱۹*۴,۲۶۵= ۳،۴۹۳,۰۳۵ گرم

یعنی با مثقال ۴,۲۶۵ گرم نیز، هر صاع حدوداً ۳,۵ کیلو و هر مد حدود ۸۷۵ گرم می‌شود. تنها با روایت سلیمان بن حفص(حدیث چهارم) که هر صاع، ۵ مد ذکر شده است، با معیار ۰,۰۴۱ گرم برای هر دانه جو، بدون توجه به روایات دیگر موجود محاسبه مد به مقدار حدود ۸۲۶ گرم و صاع در حدود ۴۱۳۲ گرم می‌شود.[به نقل از یک کانال تلگرام].

الَّذِی إِذَا سَأَلَکَ بِهِ الْمُضْطَرُّ- فکَشَفْتَ علیه مَا بِهِ [مِنْ ضُرٍّ] وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الْأَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلِیفَتَکَ عَلَی خَلْقِکَ [أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و]أَنْ تُعَافِیَنِی مِنْ عِلَّتِی، وتجمعه وأنت تقوله وتعتذر به [ثُمَّ اسْتَوِ جَالِساً وَاجْمَعِ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِکَ وَقُلْ مِثْلَ ذَلِکَ وَاقْسِمْهُ مُدّاً مُدّاً لِکُلِّ مِسْکِینٍ وَقُلْ مِثْلَ ذَلِکَ قَالَ دَاوُدُ] فَفَعَلْتُ ذَلِکَ فَکَأَنَّمَا نَشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ [وَقَدْ فَعَلَهُ غَیْرُ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ.].

داود پسر زرین می‌گوید: در مدینه به شدت دچار بیماری همراه با تب شدم، پس امام صادق (سلام‌الله‌علیه)نامه‌ای برایم فرستادند و در آن فرمودند: شرح بیماری‌ات به گوشم رسید، پس ۱ صاع (حدود 3453.84 گرم) گندم بخر و به پشت دراز بکش و گندم را روی سینه‌ات پخش کن، در حالی که می‌گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی إِذَا سَأَلَکَ بِهِ الْمُضْطَرُّ- فکَشَفْتَ علیه مَا بِهِ [مِنْ ضُرٍّ] وَ مَکَّنْتَ لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْتَهُ خَلِیفَتَکَ عَلَی خَلْقِکَ [أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍو] أَنْ تُعَافِیَنِی مِنْ عِلَّتِی»، سپس صاف بنشین و گندم را از دورت جمع کن و دوباره آن را بگو و گندم را یک مدّ یک مدّ (هر مد، حدود ۸۶۳,۴۶ گرم) برای هر نیازمند تقسیم کن و آن ذکر را بگو؛ داود می‌گوید: پس دستور را انجام دادم و مانند این بود که از ریسمان آزاد شدم، و افراد زیادی این کار را انجام دادند و سود بردند.

روایت ۱۸۳ [دفع بلای نازل شده با صدقه]

وَرُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ أَنَّ اَلصَّدَقَةَ تَعْرِجُ فَیَتَلَقَّاهَا اَلْبَلاَءُ یَنْزِلُ فَیَتَوَاقَعَانِ اِلَیَ یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): صدقه بالا می‌رود و بلای نازل شده با او روبرو می‌شود، پس تا روز قیامت با هم گل‌آویز می‌شوند(در نتیجه بلا به شخص نمی‌رسد).

روایت ۱۸۴ [دفع سرنوشت بد با صدقه]

وَرُوِیَ أنَّ طَـائِراً شَـکِیَ اَلَـی سُـلَیْمانَ بْـنُ داوُدَ اَنَّ رَجُلًـاً یُرَاصِـدُ فِراخَـهُ حَتـی اِذا کَبِـرَت اِصْـطَادَهَا فـذَبَحها فَوَجَّـهَ الیـه سُـلَیْمانُ(علیه‌السلام) بِـبَعْضِ الْعَفاریـتِ وَاَمَـرُهُ اَنْ یَمْنَعَهُ مِنْها وَان یَرمِیَ بِـهِ اَلْمَوْضِـعَ اَلَـذی یَصْـعَدُ الیـه لاخـذ اَلْفِـرَاخِ فَمُضِـیَ العِفْرِیـتُ فَلَمْ یَلْبَثْ انْ عَادَ والطَّـائِرُ مَعَـهُ فَقَـالَ لَـهُ ایّ شِـیءٍ عَمِلْـتَ فَقَـالَ لَـهُ حِیـلٌ بَیْنِـی وَبَـیْنَ اَلرَّجُلِ فَقَـالَ لَـهُ ای کَـانَ السَّـبَبُ فَقَـالَ خَـرَجَ مِـنْ بَیْتِـهِ لَاخُـذِ الْفِـرَاخِ فَقَـرَعَ السَّـائِلُ الْبَابَ فَرَجَعَ فَدَفَعَ اَلَیْهِ شَـیْئاً ثُـمَّ جَـاءَ وَصَـعِدَ فَحَجَبَـتُ عَنْـهُ حتـی اخُـذِ الْفِـرَاخَ فَقَـالَ سُلَیْمَانُ(علیه‌السلام) الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مَقَادِیرَ السُّوء.

روایـت شـده اسـت کـه پرنـده‌ای بـه سـلیمان‌بـن‌داود(علیهما‌السلام) از مـردی کـه جوجه‌هایش را مراقبت می‌کـرد تـا بـزرگ شـوند و سـپس شـکار مـی‌کـرد، شـکایت نمـود، پـس سـلیمان(علیه‌السلام) بـه بعضـی جنیـان دسـتور داد کـه مـانع آن مـرد شکارچی شود و او را از موضعی که بـرای گـرفتن جوجـه‌هـا بـالا مـی‌رود بـه پـایین پرتابش کند، پس جن به آنجـا رفـت و لحظـه‌ای مکـث نکـرد کـه برگشـت و پرنـده همـراهش بـود، پـس پرسـید بـا شـکارچی چـه کـردی؟ جـن گفـت: بـین مـن و شکارچی پرده‌ای کشیده شد، پـس پرسـید سـببش چـه بـود؟ جـن گفـت: شـکارچی بـرای شـکار جوجـه‌هـا ازخانـه‌اش خـارج شـد، پـس گـدایی درب خانـه‌اش را کوبیـد، پـس بازگشـت و چیـزی بـه گـدا داد، سـپس آمـد و بـالا رفـت و مـن از زدنـش منـع شـدم و چیـزی مـانع شـد تـا اینکـه جوجـه‌هـا را گرفـت؛ پـس سلیمان(علیه‌السلام) فرمود: صدقه، سرنوشت‌های بد را دور می‌کند.

باب: فی اغذیهٔ المحموم

باب: تغذیه‌ی بیمارِ تب‌دار

روایت ۱۸۵ [گوشت کبک درمان تب]

روی محمد بن موسی قال حدثنی علی بن سلیمان قال حدثنی محمد بن ابی‌عمیر عن محمد بن حکیم عن ابی‌الحسن‌الاول(صلوات‌الله‌علیه): أَطْعِمُوا الْمَحْمُومَ لَحْمَ الْقَبْجِ[۵۲]فَإِنَّهُ یُقَوِّی السَّاقَیْنِ وَیَطْرُدُ الْحُمَّی طَرْداً.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): به تب‌داران گوشت کبک بخورانید، زیرا ۲ ساق پا را تقویت و تب را به شدت دور می‌کند.

---

[۵۲] حجل: به کبک و مرغ دشتی گفته می‌شود کوچکتر از مرغ معمولی است. ازاین‌رو به آن «حجل» گویند چون راه رفتن آن برجستن و جهجهان رفتن است، گوشت بسیار خوشمزه‌ای دارد و از دیگر پرندگان خوشمزه‌تر است. گروهی از آن پرواز می‌کنند و یکی از آنها تکی می‌شود تا به گروه آگاهی آمدن خطر یکباره را بدهد پس راهی کوتاه را پرواز می‌کند و بال‌بال تند می‌زند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۸۰۰]/ قَبْج:کبک است.[الأغراض الطبیهٔ و المباحث العلائیهٔ، ق۶، ص: ۶۰۸؛ بحر الجواهر، ق۱۰، ص: ۳۰۳]/ حجل: الشریف: هو طائر معروف علی قدر الحمام مرقش کالقطا أحمر المنقار و الرجلین لحمه معتدل جید الغذاء سریع الهضم...[الجامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔق۷، ج۲، ص: ۲۶۴]/ القول فی ذکر القبج و خواصّه و منافعه: کبک تا ده سال و پانزده سال بزید، و تا ۳ سال نشود خایه ننهد. و کبک نر بر ماده چون خروس نشیند؛ و چون دو نر جنگ کنند یکی به هزیمت شود. چون ماده تن بدهد تا نر قوی بر او نشیند، و نر از دوستی ماده طلب خایه کند، [۶۴ پ] و بشکند تا ماده جهت خایه طلب نر کند و با او جمع شود؛ و ماده از دوستی بچه خایه دیگر کبک را بدزدد و زیر خویش گیرد و بچه برآرد. و چون بزرگ گرداند، بانگ پدر و مادر بشنود بسوی ایشان رود، و کبکی که او را پرورده است بگذارد. چون ماده کبک بیند که صیّاد نزد بچگان شد، خود را با صیّاد نماید بدان صورت که نمی تواند پریدن؛ و تا صیّاد در پی او کند تا بچگان دور شوند، آنگه از پیش صیّاد بپرد.[منافع حیوان، مراغی، ق۷، ص: ۱۴۵].

روایت ۱۸۶ [سویق درمان تب]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن النضر بن سوید قال قال ابوالحسن(صلوات‌الله‌علیه): السَّوِیقُ[۵۳] إِذَا غَسَلْتَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَقَلَّبْتَهُ مِنْ إِنَائِهِ إِلَی إِنَاءٍ [آخَرَ] فَهُوَ یَذْهَبُ بِالْحُمَّی وَیُنْزِلُ الْقُوَّةَ فِی السَّاقَیْنِ وَالْقَدَمَیْنِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): اگر سویق را ۷ مرتبه بشویی و از ظرفش به ظرف دیگری بگردانی، پس تب را از میان می‌برد و نیرو را به ۲ ساق و ۲ کف پا، منتقل می‌کند.

روایت ۱۸۷ [پر کردن شکم تب‌دار با سویق]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد عن ابیه والحسن بن سعید جمیعا عن حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ امْلَئُوا جَوْفَ الْمَحْمُومِ بالسَّوِیقِ یُغْسَلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ یُسْقَی.

---

[۵۳] عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَرِضْتُ مَرَضاً شَدِیداً فَأَصَابَنِی بَطَنٌ فَذَهَبَ جِسْمِی فَأَمَرْتُ بِأُرُزَّ فَقُلِیَ ثُمَّ جُعِلَ سَوِیقاً فَکُنْتُ آخُذُهُ فَرَجَعَ إِلَیَّ جِسْمِی.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه): به شدت بیمار و دچار اسهال شدم، و بدنم تحلیل رفت، پس دستور دادم که برنج را تفت داده و سویق شود، پس آن را خوردم و قدرت بدنم بازگشت.)[محاسن، ج۲، ص: ۵۰۳]/ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَرِضْتُ سَنَتَیْنِ وَأَکْثَرَ فَأَلْهَمَنِیَ اللَّهُ الْأُرُزَّ فَأَمَرْتُ بِهِ فَغُسِلَ وَجُفِّفَ ثُمَّ أُشِمَّ النَّارَ وَطُحِنَ فَجَعَلْتُ بَعْضَهُ سَفُوفاً وَبَعْضَهُ حَسْوا.(بیشتر از ۲ سال بیمار شدم، پس خداوند به من برنج را الهام کرد، پس دستور دادم که شسته شود و خشک شود، سپس اندکی روی آتش حرارت ببیند و آسیاب شود؛ پس مقداری از آن را سفوف قرار دادم و مقداری را حریره.)[محاسن، ج۲، ص: ۵۰۲]/ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) وَجَعَ بَطْنِی فَقَالَ لِی أَحَدٌ خُذِ الْأُرُزَّ فَاغْسِلْهُ ثُمَّ جَفِّفْهُ فِی الظِّلِّ ثُمَّ رُضَّهُ وَخُذْ مِنْهُ رَاحَةً کُلَّ غَدَاةٍ وَزَادَ فِیهِ إِسْحَاقُ الْجَرِیرِیُّ تَقْلِیهِ قَلِیلا.[محاسن، ج۲، ص: ۵۰۳]/

سویق: هو ما قلی من الحنطة والشعیر ونحوهما من الحبوب وهو مزبد ثم طحن بعد ذلک.[شرح أسماء العقار، ق۷ ص: ۳۰]/ سویق: هو مطحون حبوب الثمار بعد قلیها[(تحفهٔ ابن بیطار)، ص: ۲۴۷]/ سویق: ماهیت ان: اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بوداده آنها است و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن پس خشک کرده آرد نمایند.[مخزن الادویه، ص۵۳۲].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شکم تب‌دار را پر کنید از سویقی که ۳ مرتبه شسته شده، سپس نوشیده می‌شود.

روایت ۱۸۸ [درمان برسام با سویق جو]

وعنه عن الحمیری عن عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطیالسی عَنْ سَیْفٍ التَّمَّارِ قَالَ: مَرِضَ بَعْضُ رُفَقَائِنَا بِمَکَّةَ وَبُرْسِمَ فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ لِی اسْقِهِ سَوِیقَ الشَّعِیرِ فَإِنَّهُ یُعَافَی إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَهُوَ غِذَاءٌ فِی جَوْفِ الْمَرِیضِ قَالَ فَمَا سقاه الا مرتین [سَقَیْنَاهُ السَّوِیقَ إِلَّا یَوْمَیْنِ أَوْ قَالَ مَرَّتَیْنِ] حَتَّی عُوفِیَ [صَاحِبُنَا].

سیف خرمافروش می گوید: یکی از همراهانمان در مکّه به بیماری بَرسام (سینه پهلو)[۵۴]، مبتلا شد، من به حضور امام صادق(سلام‌الله‌علیه)رفتم و به ایشان اطلاع دادم، به من فرمودند: سویق جو به او بخوران؛ زیرا که به خواست خداوند، بهبود خواهد یافت، و آن، غذایی در درون بدن بیمار است. راوی می‌گوید: ما جز ۲ بار به او سویق ندادیم، تا این که بهبود یافت.

روایت ۱۸۹ [درمان تب با سیب سبز]

حدثنا احمد بْنِ جُمْهُورٍ وقال حدثنا الْحَسَنِ بْنِ الْمُثَنَّی عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دُرُسْتَوَیْهِ الْوَاسِطِیِّ قَالَ: وَجَّهَنِی الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ بِحَوَائِجَ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) فدخلت علیه [فَإِذَا قُدَّامَهُ] وبین یدیه تُفَّاحٌ [أَخْضَرُ] فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا هَذَا فَقَالَ یَا سُلَیْمَانُ إِنِّی وُعِکْتُ الْبَارِحَةَ فبعت انی هذا [فَبَعَثْتُ إِلَی هَذَا] لِآکُلَهُ أَسْتَطْفِئُ بِهِ الْحَرَارَةَ وَیُبَرِّدُ الْجَوْفَ وَیَذْهَبُ بِالْحُمَّی.

[۵۴] برسام همان سینه پهلو یا ذات الریه همراه با التهاب پرده دیافگرام است که در آن، بیمار هذیان می‌گوید؛ رجوع کنید به باب برسام.

سلیمان واسطی می‌گوید: مفضّل‌بن‌عمر، مرا با حوائجی نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرستاد. پس در محضر ایشان وارد شدم، در حالی که سینی‌ای از سیبِ سبز نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بود، پس به ایشان گفتم: فدایت شوم! این چیست؟ پس به من فرمودند: ای سلیمان! من دیشب تب‌دار شدم، کسی فرستادم و آن را نزد من آوردند تا آن را بخورم تا با آن حرارت را فرو بنشانم و درون را سرد کند و تب را از میان ببرد.

روایت ۱۹۰ [درمان تب با سویق سیب]

حدَّثَنَا ابنُ‌همام قَالَ حَدَّثَنَا اَلحِمْيَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُدْرِكِ بْنِ اَلْعُبَيْدِ اَلْقَانِعِيِّ عَنْ نَشِيطِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ اَبِی‌اَلْحَسَنِ الاول(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ لَوْ يَعْلَمُ اَلْمُلُوكُ ما فِی التُّفَّاحِ لِبَالِغُوا بِهِ انَّ سَوِيقَهُ يَقْمَعُ اَلْحُمْیَ وَيَقْمَعُ كُلَّ دَاءٍ فِی اَلْبَطْن.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): اگر پادشاهان می‌دانستند چه چیزی در سیب وجود دارد در آن زیاده‌روی می‌کردند، همانا سویق سیب، تب را ریشه‌کن می‌کند و هرگونه درد در شکم را ریشه‌کن می‌کند.

روایت ۱۹۱ [درمان تمام امراض با سیب]

عَنْ اُبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی التُّفَّاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در سیب وجود دارد، بیمارانشان را جز با سیب درمان نمی‌کردند.

روایت ۱۹۲ [درمان تب با سیب]

عَنْ اُبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: اُطْعِمُوا مَحْمُومِيكُمُ التُّفَّاحَ فَمَا مِنْ شَیْءٍ اَنْفَعَ مِنَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): به تب‌دارانتان سیب بخورانید، زیرا چیزی سودمندتر از سیب نیست.

روایت ۱۹۳ [اهل بیت علیهم السلام، تب را با سیب و آب سرد درمان می‌کنند]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ [الْقَنْدِیِّ] العیبدی عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: ذُکِرَ عنده الْحُمَّی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَا نَتَدَاوَی إِلَّا بِإِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ [یُصَبُّ] عَلَیْنَا وَبِأَکْلِ التُّفَّاحِ.

مفضل‌بن‌عمر می‌گوید: نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از تب یاد شد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ما اهل بیت، جز با ریختن آب سرد بر خودمان و خوردن سیب، درمان نمی‌کنیم.

روایت ۱۹۴ [درمان برسام با برگ چغندر]

وعن ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عثمان عَنْ بَعْضِ الْحُصَیْنِیِّینَ عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ السِّلْقَ یَقْمَعُ عِرْقَ الْجُذَامِ وَمَا دَخَلَ جَوْفَ الْمُبَرْسَمِ مِثْلُ وَرَقِ السِّلْقِ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): برگ چغندر، رگ جذام سرکوب می‌کند، درون بیمار مبتلا به برسام (سینه پهلو)، چیزی مانند برگ چغندر وارد نشده است.

روایت ۱۹۵ [درمان تب با کباب]

وعنه قال حدثنا الحمیری عن محمد بن عیسی عن أَحْمَدَ بْنِ محمد بن أَبِی‌نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عیسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: الْکَبَابُ یَذْهَبُ بِالْحُمَّی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کباب، تب را از بین می‌برد.

روایت ۱۹۶ [شفا در اشتهای بیمار]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عمر بن اسحاق عن برید یرفع الحدیث الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: أَنَّ الروح[الصِّحَّةَ] وَالداء [الْعِلَّةَ] یعلجان [یَقْتَتِلَانِ] فِی الجسد فإن کان فی الاجل تأخیر غلبت الروح الداء فسکن الداء فأذا سکن اشتهی المریض فاطعموه شهوته فإن فیه شفاء.[فَإِنْ غَلَبَتِ الْعِلَّةُ الصِّحَّةَ اسْتَیْقَظَ الْمَرِیضُ]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): راحتی و بیماری در بدن با هم مبارزه می‌کنند، پس اگر در زمان مرگ تاخیر باشد، راحتی بر بیماری چیره و پیروز می‌شود، پس درد تسکین می‌یابد، پس زمانی که تسکین می‌یابد، مریض اشتها پیدا می‌کند، پس به هرچه اشتها پیدا کرد همان را به او بخورانید، زیرا شفایش در آن است، باذن الله تعالی.[پس اگر بیماری بر سلامتی چیره شود، بیمار بی‌خواب می‌شود].

باب: فی الرأس و اعراضه و الصداع
باب: سر و بیماری‌های آن و سردرد

روایت ۱۹۷ [دعای سردرد و گردن درد]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ السکونی عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنِ اشْتَکَی الْوَاهِنَةَ[۵۵] وکَانَ بِهِ صُدَاعٌ أَوْ غیره [غَمْرَةُ بَوْل] فَلْیَضَعْ یَدَهُ عَلَی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ وَلْیَقُلْ: اسْکُنْ سَکَّنْتُکَ بِالَّذِی سَکَنَ لَهُ مَا فِی اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هر که از گردن‌درد یا سردرد یا غیر آن [یا سختی ادرار] شکایت دارد، دستش را بر موضع درد بگذارد و بگوید: «اسْکُنْ سَکَّنْتُکَ بِالَّذِی سَکَنَ لَهُ مَا فِی اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» (آرام شو که من تو را آرام ساختم به خدایی که برای او هر چه در شب و روز است آرام گشت، و اوست شنوای دانا.).

---

[۵۵] إِسْحَاقَ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ أُمِّ أَحْمَدَ قَالَتْ قَالَ سَیِّدِی: مَنْ نَظَرَ إِلَی أَوَّلِ مَحْجَمَةٍ مِنْ دَمِهِ أَمِنَ الْوَاهِنَةَ إِلَی الْحِجَامَةِ الْأُخْرَی فَسَأَلْتُ سَیِّدِی مَا الْوَاهِنَةُ فَقَالَ وَجَعُ الْعُنُقِ.(اسحاق پسر امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از مادرش اُمّ‌احمد نقل می‌کند که گفت: آقایم(علیه‌السلام)فرمودند: هرکه به اولین خون خارج شده از شیشه‌ی حجامتش بنگرد، تا حجامت بعدی از واهنه ایمن است! پس از آقایم پرسیدم که واهنه چیست؟ فرمودند: گردن‌درد.)[مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص: ۸۱].

روایت ۱۹۸ [درمان سردی سر]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن یحیی بن یقطین قال: کَتَبْتُ إِلَی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه): إِنِّی أَجِدُ فِی رَأْسِی بَرْداً شَدِیداً، أذا اصبت الریاح [حَتَّی إِذَا هَبَّتْ عَلَیَّ الرِّیَاحُ، کِدْتُ أَنْ یُغْشَی عَلَیَّ] فَکَتَبَ إِلَیَّ: عَلَیْکَ بِالسُّعُوطِ الْعَنْبَرِ[۵۶] وَ الزَّنْبَقِ[۵۷] [بَعْدَ الطَّعَامِ، تُعَافَی مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.]

---

[۵۶] عنبر: تراوشی سفت شده از یک بیماری که در روده‌ی نهنگ تناور و بزرگ سری که به تازی «قشلوت» یا «قیطس» گفته می‌شود، پدید می‌آید. به‌گونه‌ای که این شیرابه در میان آبی زردی رنگ در روده‌ی کور با بستگی نرم ساخته می‌شود، دیری نمی‌گذرد که در برابر هوا سفت و سخت و مومی شکل می‌شود و آن هنگامی است که نهنگ آن را به بیرون پرتاب می‌کند روی آب به صورت توده‌هایی به رنگ خاکستری تیره و با رگه‌های سپیدی که به زرد می‌گراید روی آب شناور می‌ماند مزه‌ی چربی و بوی خوش تند دارد موج‌ها آنها. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۲۰]/ حوت العنبر: قیطس و قشلوات از نام‌های دیگر آن می‌باشد از این ماهی، عنبر بدست می‌آید. نهنگی است که در آب‌های اقیانوس آرام می‌زیید، درازای آن شصت پا، سر بسیار بزرگ و تنها دندان‌های آرواره‌ی پایین دارد، دو سوراخ بینی که یک سوراخ شده و هنگام بازدم یک ستون بلند بخار از آن بیرون می‌آید ولی در دیگر نهنگ‌ها دو ستون کوتاه می‌باشد، نشانه‌ی جدایی این جانور را از دیگر همجنسان اوست. و شکارچیان بدین‌گونه او را شناسایی می‌کنند. همچنین نشان دیگر او یورش آوردن به شکارچیان و کشتی‌ها و قایق‌های ایشان می‌باشد. چون دیگر نهنگان می‌گریزند. عنبر از تراوش آماس‌های روده‌ای آنها بدست می‌آید، در آغاز بوی بسیار بدی دارد، سپس خوش می‌شود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۸۰۱]/ العنبر فیما یظن نبع عین فی البحر، و الذی یقال من أنه زبد البحر، أو رَوَث دابهٔ بعید. إلا أنه أخبرنی من أثق بقوله أنه کان ببحر فی زمن الشباب، و کان یسافر سفر البحر، فقال إنی لما دخلت بلداً من بلاد البحر المسمی عندهم بخاخ، و جاء ضحوهٔ النهار، کنت مع أقوام علی ساحل البحر، و عند تموج البحر فی الساحل کنا نجد العنبر علی أقطاع و ألوان مختلفهٔ، و کل من سبق و أخذه منا کان له، و سألت من ساکنی تلک البلاد عن ذلک و سببه، فقالوا عادهٔ هذا البحر هکذا، و یکَون دائماً فی کثیر من الأوقات. الاختیار: أجوده الأشهب القوی السلاهطی، ثم الأزرق، ثم الأصفر، و أرجاء الأسود، و یغشّ من الجص و الشمع و اللاذن و المندهٔ، و هو صنفه الأسود الردیء الذی کثیراً ما یؤخذ من أجواف السمک الذی یأکله و یموت.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۷۰]/ عنبر: العَنْبَر: قِطَع شمعیّهٔ فی بحر العند تُقْذَف الیه من جبال عالیهٔ بها عَسَل کثیر یَرْعَی نحلُه الأزهار الطَّیّبهٔ، و لا یمکن الوصول الیه، فیکثر و یسیل الی البحر ثمّ یطفو منه فوق الماء ما فیه من الأجسام الشّمعیّهٔ ثمّ تنضج و تلطف علی مرور الأیّام. و أجْوَدُه الأشْهب الزّکیّ الرّائحهٔ و أردؤه الأسود الزَّهم، و هو الذی یُوجد فی جَوْفِ دَوابّ البحر.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۹۲۶]/ معدن عنبر هیچ کس را معلوم نیست. لکن بعضی از معتمدان صادق القول می‌گویند غالب ظنّ آن است کی چشمه‌ای است در جزیره‌ای زیر سهیل میان دریای محیط مانند مومیائی و نفط و زیبق کی عنبر سیّال از آن چشمه می‌زاید و بر هم می‌افسرد، و به وقت جزرومدّ آب دریا آن را می‌شکند و بر روی دریا روانه می‌شود، و حال از دو خالی نباشد: یا نهنگ به وی رسد و آن را التقام نماید، یا سلیم به کنار ساحل افتد. اگر ماهی فرو برد در حال بمیرد و

یحیی‌بن‌یقطین می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم که: من سردی شدیدی در سرم حس می‌کنم تا جایی که اگر باد سر به من بخورد، نزدیک است که غش کنم؛ پس

آب او را به کنار اندازد، و به ایّام پوسیده و ریزیده شود. عنبر او سیاه و تیره نماید. و آن هم از دو حال خالی نباشد: یا زود کسی به وی رسد و بردارد و آن سفید خوشبوی نیکو بود، یا بعد از یک چند سال به وی رسند. هرآینه به حرارت آفتاب بوی و لونش متغیّر شده باشد. و شیخ ابو علی سینا رحمه اللّه در کتاب قانون آورده که آن مومی است به حقیقت و به روزگار خوشبوی شده. امتحان عنبر: و اگر بر آبگینه تمام گداخته نشود مغشوش بود. قدری گداخته در جامه سفید مالند، اگر سبز نماید خالص است.[عرائس الجواهر و نفائس الأطائب، ق۸، ص: ۲۵۵]/ عنبر: رطوبتی است که مانند مومیایی و قفر، منجمد می‌شود و از جزیره‌های دریای عمان و بحر مغرب و چین، در وقت جذر و مد دریا، داخل بحر می‌گردد و صاف او بر روی آب، از تحریک موج، مجتمع و مایل به تدویر می‌شود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط به خاک و ریگ است به جهت ثقل، در قعر آب می‌نشیند و صفایحی و سیاه می‌باشد و عنبر تخته نامند و بهترین، اشهب مایل به سفیدی است که با دهنیت و خوشبوی باشد و بعد از آن، مایل به ازرقی و زردی و بعد از آن، مایل به سبزی و زبون‌ترین او، سیاه صفایحی و قسم بلعی است که ماهی آن را فرو برده و به جهت اضرار، رد کرده باشند و یا آنکه از جهت افراط ضرر، ماهی را کشته باشد و از شکم آن بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه، به اوزان مخصوصه ساخته باشند، از غیر مصنوع، تفرقه، بسیار مشکل است و خالص او در خائیدن، منقطع نمی‌گردد. [تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۶۰۲].

[۵۷] پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): الزَّنْبَقِ یَعْنِی الرَّازِقِیَّ. [کافی، ج۶، ص: ۵۲۳]/

الزَّنْبَق: الیَاسمین الأبیض، و أهل العراق یقولون لدُهْن الیاسَمین دهن الزَّنْبَق.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۵۹۰]/سوسن: الأبیض منه یسمی الزّنبق، و أجوده الأسمانجونیّ. و دهن السّوسن ألطف، و أصله أقوی فی الأفعال المخصوصهٔ به.[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۵۰۲]/ زنبق: هذا نبات أصله بصلهٔ ظاهرها متخلخل، و ورقه مستطیل، و ینبت له ساق علی طول ذراعین و أکثر، و فی رأسه زهر أبیض، شکله شکل الیاسمین و هو بقدر زهر السّوسن. و لذلک اختلف الأولون فی أنّ هذا النبات: هل ینسب إلی الیاسمین أو إلی السّوسن؟.و رائحهٔ هذا الزهر عطرهٔ جدّا، و یتّخذ منه دهن محلّل، مع تقویهٔ للأعضاء و الأرواح، بسبب العطریهٔ. هذا هو الذی یسمّی فی زماننا بالزّنبق و یجوز أن یکون المراد به عند الأولین خلاف ذلک. [شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۱۴، ص: ۴۶۹]/ زنبق: به پارسی سوسن سفید گویند. [ریاض الادویه، ص: ۱۰۵]/ زنبق: از ریاحین معروفه است و به فارسی سوسن آزاد نامند و او، غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور می‌شود و اشتباه عظیمی در آن کرده‌اند. [تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۴۶۱]/ سوسن: معرَّب از سوسانا سریانی است و برّی و بستانی و هر یک از آن، سفید و کبود می‌باشد و بیخ اقسام او، متعدد و با تدویر و طولانی و سفید و خوشبو- شبیه به بوی بنفشه و لهذا، عوام، او را بیخ بنفشه نامند- و گل سوسن، سفید با عطریت قوی و غیر سوسن آزاد است؛ چه آن، اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا، بیخ قسمی از کبود برّی و جبلی است.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۵۱۹]/ سوسن آزاد: سوسن ابیض است که زنبق نامند.[مخزن الادویه، ص۹۴۰].

امام(سلام‌الله‌علیه)در پاسخ به من نوشتند: بر تو باد ریختن عنبر و زنبق در بینی (سعوط) بعد از غذا، با این کار عافیت می‌یابی ان شاء الله تعالی.

روایت ۱۹۹ [رفع چشم زخم و سردرد]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن فضاله بن ایوب عن إسْمَاعِیلَ [حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی‌طَالِب(صلوات‌الله‌علیهم)] عن ابی عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)عن آبائه(صلوات‌الله‌علیهم)عن النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کَانَ إِذَا کَسِلَ أَوْ اصابه عَیْنٌ أَوْ صُدَاعَ بَسَطَ یَدَیْهِ فَقَرَأَ [فِیهِمَا] بِفَاتِحَةِ الْکِتَابِ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ ثمَ یَمْسَحُ یده علی وجهه فَیَذْهَبُ مَا کَانَ یَجِدُه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که هرگاه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، دچار کسالت یا چشم زخم یا سردرد می‌شدند، دستشان را می‌گشودند و در آن سوره حمد و فلق و ناس را می‌خواندند، سپس دستشان را روی صورت می‌کشیدند، پس آنچه احساس می‌کردند از بین می‌رفت.

روایت ۲۰۰ [رقیه‌ی سردرد]

روی حماد بن عیسی عن جریر وغیره رفع الحدیث الی أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: تکْتَبُ فِی کِتَابٍ وَیُعَلَّقُ عَلَی صَاحِبِ الصُّدَاعِ مِنَ الشَّقِّ الَّذِی یَشْتَکِی: اللَّهُمَّ إنی أشهد إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ یَبِیدُ ذِکْرُهُ وَلَا مَعَکَ شُرَکَاءُ یَقْضُونَ مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ نَدْعُوهُ وَنَعوذُ بِهِ وَنَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ وَنَدعُکَ وَلَا أَعَانَکَ عَلَی خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَنَشُکُّ فِیکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ عَافِ فُلَانا أو فلانهٔ [بْنَ فُلَانَةَ] وَصَلَّ الله عَلَی مُحَمَّدٍ وَآله وسلم [وأَهْلِ بَیْتِهِ].

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): این عوذه روی ورقه‌ای نوشته شود و به کسی که سردرد دارد، در همان قسمتی که درد دارد آویزان شود:

«اللَّهُمَّ إنی أشهد إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ یَبِیدُ ذِکْرُهُ وَلَا مَعَکَ شُرَکَاءُ یَقْضُونَ مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ نَدْعُوهُ وَنَعوذُ بِهِ وَ نَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ وَنَدْعُکَ وَلَا أَعَانَکَ عَلَی خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَنَشُکُّ فِیکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ عَافِ فلان [بْنَ فُلَانَةَ][۵۸] وَصَلِّ الله عَلَی مُحَمَّدٍ وَآله وسلم [وأَهْلِ بَیْتِهِ].»

روایت ۲۰۱ [درمان سردرد با اذان و اقامه]

ورُوِیَ [عَنِ الْأَئِمَّةِ(صلوات‌الله‌علیهم)أَنَّهُ] للصداع: یُکْتَبُ الْأَذَانُ وَالْإِقَامَةُ وَیُعَلَّقُ عَلَیْهِ.

از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)برای سردرد نقل شده است که: اذان و اقامه نوشته و بر بیمار آویزان شود.

روایت ۲۰۲ [عوذه‌ی سردرد]

وَأَیْضاً تَمْسَحُ رَأْسَکَ وصُدغیکَ وَتَقُولُ: اَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِی سَکَنَ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالسَّماواتِ وَالاَرْضِ وَهُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ مِنْ صُدَاعٍ وَ(یُمْسِی؟) تَقُولُ ذَلِکَ سَبْعَ مَرَّاتٍ لاَ یَسْمَعُ مِنْکَ اَحَدٌ ان شاء اللَّهُ تَعَالَیْ.

و همچنین برای سردرد نقل شده است که: سر و شقیقه‌ات را مسح می‌کنی و می‌گویی: «اَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِی سَکَنَ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالسَّماواتِ وَالاَرْضِ وَهُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ مِنْ صُدَاعٍ»، و آن را ۷ مرتبه می‌گویی، دیگر کسی از تو آن را نمی‌شنود ان شاء الله تعالی.

روایت ۲۰۳ [عوذه‌ی دیگر سردرد]

روی محمد بن عیسی عن عیسی بن احمد عن یونس بن یعقوب عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: کان رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): یتعوذ من [الْحُمَّی وَ]الصُّدَاعِ

[۵۸] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

ویقول: بسم الله الرحـــــــمن الرحیم بِسْمِ اللَّهِ الْکَبِیرِ وأعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ مِـنْ شَـرِّ کُـلِّ عِرْقٍ نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّار.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، با این کلمات از تب و سـردرد تعویـذ می‌کردند: «بسم الله الرحـــــــمن الرحیم بِسْمِ اللَّهِ الْکَبِیرِ وأعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ مِنْ شَرِّ کُلِّ عِرْقٍ نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّار.»

روایت ۲۰۴ [درمان سردرد با بنفشه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن السیاری عن علـی بـن اسـباط عـن رجـل عـن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قال: دَهْنُ الْحَاجِبَیْنِ [بِالْبَنَفْسَجِ] یَذْهَبُ بِالصُّدَاعِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): روغن مالی ابروها با روغن بنفشه، سردرد را از بین می‌برد.

روایت ۲۰۵ [درمان سردرد با ضماد پیچک]

وعنه قال حدثنا الحمیری عن السیاری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسـین بـن سعید عن عَمْرُو بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) مِرَّةً کُنْتُ أَجِدُ مِـرةً کنـت اجدها یَأْخُذُنِی مِنْهَا شَبِیهُ الْجُنُونِ وَصُدَاعٌ غَالِبٌ فَقَالَ عَلَیْکَ بِهَذِهِ الْبَقْلَةِ الَّتِی تَلْتَفُّ فَدُقَّهَا وضَعْهَا عَلَی رَأْسِکَ وَمُرْهم [أَهْلَکَ] فَلْیَضَعُونهَا عَلَی رُءُوسِ صِـبْیَانِکم فَإِنَّهَـا نَافِعَـةٌ لَهُـمْ بِإِذْنِ اللَّهِ تعالی فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی الْوَجَعُ وَتِلْکَ الْبَقْلَةُ هِیَ اللَّبْلَابُ[۵۹].

---

[۵۹] لبلاب – پیچک دشـتی و عشـقه: بـه رومـی الکسـینا و ایـذیطوس، بـه سـریانی حبلبلـی، بـه فارسـی نـویج، بـه سجسـتانی نـوک اسـت.جالینوس: نـوع بـزرگ [پیچـک] بـه نـام «ریسـمان تهیدسـتان» وجـود دارد.اوریباسیوس: این «پیچک بـزرگ» اسـت کـه از درخـت بـالا مـی‌رود، نـامش قسـوس اسـت.: [پیچـک] ۳ نوع است- سفید با میوه‌های سـفید، سـیاه بـا میـوه‌هـای سـیاه و [نـوع] زرد، آخـری «القـیس بـه هـم پیچنـده» نامیده می‌شود، میوه ندارد، شـاخه‌هـا نـازک‌انـد، بـرگ‌هـا ریـز و سـفید متمایـل بـه سـرخ‌انـد و گـرد نیسـتند.: [پیچـک] سـه نـوع اسـت- سـفید، سـیاه و آنکـه «القیـوس» نامیـده مـی‌شـود، دوتـایی اسـت و میـوه نـدارد.: لبلاب همان «عصبه» است. [صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۸۹۳].

عمروبن‌ابراهیم می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از غلبه مره که احساس می‌کردم و شبیه حالت جنون و سردرد غالب است، شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بر تو باد استفاده از این گیاه که می‌پیچد، پس آن را بکوب و روی سرت قرار بده و به خانواده‌ات نیز امر کن آن را روی سر کودکانت قرار دهند، زیرا برایشان سودمند است به اذن الله تعالی؛ پس این دستور را انجام دادم و دردم تسکین یافت، و آن گیاه، لبلاب (پیچک) بود.

روایت ۲۰۶ [درمان سردرد با حنا]

رُوِیَ مِهْرَانُ اَلْکَرْخِیُّ قَالَ شَکَوْتُ الی الْخُرَاسَانِیِّ(صلوات‌الله‌علیه)صُدَاعاً کَانَ یَجِدُهُ اهْلِیٌّ فَقَالَ مُرْهَا فَلْیَخْتَضِبْ بِالْحِنَّا.

مهران کرخی می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از سردردی که همسرم احساس می‌کرد، شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: او را به خضاب کردن سر با حنا امر کن.

روایت ۲۰۷ [علت سردرد]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عَن احمد بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: ما مِنْ وَجَعٍ وَلاَ صُدَاعٍ وَلاَ عِرْقٌ یَضْرِبُ اَلاَّ بِذَنْبٍ وَمَا یَعْفُو اَللَّهُ تَعَالَی عَنْهُ اکثر.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هیچ درد و هیچ سردردی نیست و هیچ رگی نیست که بزند مگر اینکه به سبب گناهی است، و آنچه خدای متعال می‌بخشد، بیشتر است.

روایت ۲۰۸ [درمان سردرد با قرآن]

وروی علی بن السندی عن عمر بن سعید عن ابیه عن جده عن عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)صُدَاعاً یُصِیبُنِی فَقَالَ إِذَا أَصَابَکَ فَضَعْ یَدَکَ عَلَی هَامَتِکَ وَقُلْ: لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَما یَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ وَإِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ

سَبیلًا وَإذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إلی ما أنْزَلَ اللَّهُ وَإلَی الرَّسُولِ رَأیْتَ الْمُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً.

عمربن‌حنظله می‌گوید: به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)از سردرد شکایت کردم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه دچار سردرد شدی، دستت را روی سرت قرار بده و بگو: «لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَما یَقُولُونَ إذاً لَابْتَغَوْا إلی ذِی الْعَرْشِ وَإذا ذُکِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأزَّتْ قُلُوبُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإذا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ إذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ سَبیلًا وَإذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إلی ما أنْزَلَ اللَّهُ وَإلَی الرَّسُولِ رَأیْتَ الْمُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً.»

باب: عوذة الصداع

باب: عوذه‌های سردرد

روایت ۲۰۹ [عوذه‌ی سردرد]

بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ بِسْمِ اللَّهِ وبالله مِنَ الْأرْضِ إلَی السَّمَاءِ کَما هَبَطَ جِبْرِیلُ علیه السلام فَاسْتَقْبَلَهُ الْأجْدَعُ فَقَالَ أیْنَ تُرِیدُ فقَالَ اریدان أذْهَبُ إلَی الإنْسَانِ فَآکُلُ شَحْمَ عَیْنَیْهِ وَأشْرَبُ مِنْ دَمِهِ فَقَالَ باللَّهِ الَّذِی لَا إلَهَ إلَّا هُوَ لَا تَذْهَبْ إلَی الْإنْسَانِ وَلَا تَأْکُلْ شَحْمَةَ عَیْنَیْهِ وَلَا تَشْرَبْ [مِنْ] دَمِهِ أنَا الرَّاقِی وَاللَّهُ الشَّافِی وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ النبی وَاله وسلم. تکْتَبُ هَذَا [الْکِتَابُ] فِی رَقٍّ أوْ قِرْطَاسٍ فَإنْ کَانَ رَجُلًا شَدَّ عَلَی رَأسِهِ وَإنْ کَانَتِ امْرَأةٌ تجعله تحت عِقَاصِهَا.

این عوذه روی پوست یا کاغذی نوشته شود، و اگر کسی که سردرد دارد، مرد است، روی سرش ببندد؛ و اگر زن است، زیر گیسوبندش قرار دهد: «بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ بِسْمِ اللَّهِ وبالله مِنَ الْأرْضِ إلَی السَّمَاءِ کَما هَبَطَ جِبْرِیلُ علیه السلام فَاسْتَقْبَلَهُ الْأجْدَعُ فَقَالَ أیْنَ تُرِیدُ فقَالَ اریدان أذْهَبُ إلَی الإنْسَانِ فَآکُلُ شَحْمَ عَیْنَیْهِ وَأشْرَبُ مِنْ دَمِهِ

فَقَالَ بِاللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا تَذْهَبْ إِلَی الْإِنْسَانِ وَلَا تَأْکُلْ شَحْمَةَ عَیْنَیْهِ وَلَا تَشْرَبْ [مِنْ] دَمِهِ أَنَا الرَّاقِی وَاللَّهُ الشَّافِی وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ النبی وآله وسلم.»

روایت ۲۱۰ [عوذه‌ی دیگر برای سردرد]

وعنه عن ابراهیم بن اسحاق عن عبدالله بن احمد عن جعفر بن محمد بن حکیم عن منذر بن ابی‌حمزة قال شکوت الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)صداعا یصیب بعض اهلی فقال: اکتب لها [یُکْتَبُ فِی کِتَابٍ وَیُعَلَّقُ عَلَی صَاحِبِ الصُّدَاعِ مِنَ الشَّقِّ الَّذِی یَشْتَکِی] اللَّهُمَّ إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ یَبِیدُ ذِکْرُهُ وَلَا مَعَکَ شُرَکَاءُ یَقْضُونَ مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ فَنَدْعُوهُ ونرجع الیه ونَتَعَوَّذُ بِهِ [وَنَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ] وَنَدْعُکَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی قَامَ بِهِ عَرْشُکَ عَلَی الْمَاءِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَشْفِیَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ مِنَ الصُّدَاعِ وَالشَّقِیقَةِ فَضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ تم خَلَقَ آدَمَ علیه السلام [وَأَتْمَمْتُ خَلْقَهُ] أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ [وَآلِ مُحَمَّدٍ] وعلی النقی الزکی وَأَنْ تَشْفِیَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ من الصداع والشقیقه و اسألک باسمک الذی فلقت به البحر لبنی اسرائیل أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَشْفِیَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ مِنَ الصُّدَاعِ وَالشَّقِیقَةِ فَضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً، یکتب فی رق او قرطاس و یعلق علی صاحب الصداع.

منذربن‌ابی‌حمزه می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از سردردی که بعضی از خانواده‌ام مبتلا می‌شوند، شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای او بنویس: «اللَّهُمَّ إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَ لَا بِرَبٍّ یَبِیدُ ذِکْرُهُ وَلَا مَعَکَ شُرَکَاءُ یَقْضُونَ مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ فَنَدْعُوهُ ونرجع الیه ونَتَعَوَّذُ بِهِ [وَنَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ] وَنَدْعُکَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی قَامَ بِهِ عَرْشُکَ عَلَی الْمَاءِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَشْفِیَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ[۶۰] مِنَ

[۶۰] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

الصُّدَاعِ وَالشَّقِيقَةِ فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تم خَلَقَ آدَمَ عليه السلام [وَأَتْمَمْتُ خَلْقَهُ] أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ [وَآلِ مُحَمَّدٍ] وعلى النقى الزكى وَأَنْ تَشْفِيَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ من الصداع والشقيقه واسألک باسمک الذى فلقت به البحر لبنى اسرائيل أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَشْفِيَ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ مِنَ الصُّدَاعِ وَالشَّقِيقَةِ فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً»

این عوذه روی پوست یا کاغذی نوشته می‌شود و بر کسی که سردرد دارد، آویزان می‌شود.

روایت ۲۱۱ [عوذه‌ی دیگر برای سردرد]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحميري عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن اسحاق عن عبدالله بن حماد قال للصداع يقال ويكتب ايضا: اسْكُنْ أَيُّهَا الصُّداعُ وَالشَّقِيقَةُ وَ الرِّيحُ الْخَبِيثَةُ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي اَللَّيْلِ وَاَلنَّهَارِ وَالسَّماواتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اسْكُنْ بِالَّذِي إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

همچنین برای سردرد نقل شده است که گفته شود و نوشته شود: «اسْكُنْ أَيُّهَا الصُّداعُ وَالشَّقِيقَةُ وَالرِّيحُ الْخَبِيثَةُ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهَارِ وَالسَّماواتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اسْكُنْ بِالَّذِي إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»

باب: فی الشقیقة

باب: شقیقه

روایت ۲۱۲ [دعای درد شقیقه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابی‌عمیر عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَمَّارٍ [الدُّهْنِيِّ] قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)الشقیقه فَقَالَ إِذَا [أَنْتَ] فَرَغْتَ مِنَ الْفَرِيضَةِ تضَعْ سَبَّابَتَكَ الْيُمْنَى [عَلَى] بين عَيْنَيْكَ وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَأَنْتَ تُمِرُّهَا عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْمَنِ: يَا حَنَّانُ اشْفِنِي ثُمَّ مرهَا [سَبْعَ مَرَّاتٍ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْسَرِ] على يسارك وَقُلْ: يَا مَنَّانُ اشْفِنِي ثُمَّ تضَعْ رَاحَتَكَ الْيُمْنَى عَلَى هَامَتِكَ ثم قُلْ: يَا [مَنْ] سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ والارض [وَمَا [هُوَ] فِي الْأَرْضِ] صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ محمد وَسَكِّنْ مَا بِي [ثُمَّ انْهَضْ إِلَى التَّطَوُّعِ.].

عمار دهانی می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد شقیقه شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: بعد از نماز واجب، انگشت سبابه‌ی دست راستت را بین ۲ چشمت قرار بده و درحالی که انگشتت را روی ابروی راستت می‌کشی ۷ مرتبه بگو: «يَا حَنَّانُ اشْفِنِي»، سپس انگشتت را روی ابروی چپت بکش و ۷ مرتبه بگو: «يَا مَنَّانُ اشْفِنِي»، سپس کف دست راستت را روی سرت قرار بده و بگو: «يَا [مَنْ] سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ والارض [وَمَا [هُوَ] فِي الْأَرْضِ] صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ محمد وَسَكِّنْ مَا بِي».

روایت ۲۱۳ [عوذه‌ی درد شقیقه]

روی البرقی عن علی بن المهدی عن ابن ابی‌حمزه عن ابی‌بصیر قال رکبت مع ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه) الی مکهٔ فأخذنی شقیقهٔ فشکوت ذلک الیه فکتب لی: تعویذا فی قرطاس فسکن ثم قرائه فإذا عنه: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ يَبِيدُ ذِكْرُهُ وَلَا كان مَعَكَ من اله ادعوه وارغب الیه واعوذ به و الجاء الیه واستکفیه [شُرَكَاءُ يَقْضُونَ

مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ نَدْعُوهُ وَنَتَعَوَّذُ بِهِ وَنَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ] وَادعُکَ وَلَا أُعَانَکَ عَلَی خَلْقِی أَحَدٍ تَعَالَیْتَ یَا إِلَهِی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیرا أنت الله ربی لا اشرک بک شیئا ولا أتخذ من دونک ولیا اللهم فاعذ فلان بن فلانهٔ من جمیع اعراضه واوجاعه واسقامه.

ابی‌بصیر می‌گوید: در سفری به سوی مکه با امام باقر(سلام‌الله‌علیه)همسفر شدم، پس دچار درد شقیقه شدم و از این درد به ایشان شکایت کردم، پس برایم روی کاغذ نوشتند و دردم تسکین یافت، سپس از آن قرائت کردند: «اللَّهُمَ إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ یَبِیدُ ذِکْرُهُ وَلَا کان مَعَکَ من اله ادعوه وأرغب الیه وأعوذ به وألجاء الیه وأستکفیه [شُرَکَاءُ یَقْضُونَ مَعَکَ وَلَا کَانَ قَبْلَکَ إِلَهٌ نَدْعُوهُ وَنَتَعَوَّذُ بِهِ وَنَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ] وَأَدعُکَ وَلَا أُعَانَکَ عَلَی خَلْقِی أَحَدٍ تَعَالَیْتَ یَا إِلَهِی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیرا أنت الله ربی لا اشرک بک شیئا ولا أتخذ من دونک ولیا اللهم فإعذ فلان بن فلانهٔ[۶۱] من جمیع اعراضه وأوجاعه وأسقامه.»

روایت ۲۱۴ [عوذه ی دیگر برای شقیقه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن الحسین بن سعید یرفعه الی ابی‌الحسن الرضا(صلوات‌الله‌علیه): فی الشقیقه: بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ وَیَکْتُبُ اللَّهُمَّ إِنَّکَ لَسْتَ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ، حتی تأتی الی آخره.

احد بن محمد برای شقیقه از امام رضا(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِیمِ رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنا

[۶۱] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانهٔ»، اسم مادر بیمار نوشته شود، اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زهرا/ فاطمه بنت زینب.

إِنَّکَ جامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ.»
و نوشته می‌شود: اللَّهُمَّ إِنَّکَ لَسْتُ بِإِلَهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ... (تا آخر متن مانند روایت قبل).

روایت ۲۱۵ [گردو و عسل و روغن بنفشه]

رُوِیَ اِبْنُ اَلْقَاسِمِ اَلْکِنْدِیُّ قَالَ شَکَوْتُ الی موسی(صلوات‌الله‌علیه)کَثْرَةُ مَا یُصِیبُنِی مِنَ الشَّقِیقَةِ فَقَالَ کُلِ اَلْعَسَلِ بِالْجَوْزِعَلَیَّ الرِّیقُ وَالْزَمِ السعوط بِالْبَنَفْسَجِ سَبْعَةَ أَیَّامٍ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَزْنُ دَانِقٍ وَنِصْفٍ وَاعْبث بِالْقَتِّ[۶۲]یَعْنِی الرُّطَبَهْ وَشِبْهَهُ، فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی.

ابن‌قاسم کندی می‌گوید به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از درد شقیقه که بسیار دچارش می‌شدم، شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ترکیب عسل با گردو در ناشتا بخور، و ۷ روز پیاپی روغن بنفشه هر روز به وزن ۱ دانگ و نیم[۶۳](حدود ۰,۷۳۸ گرم) در بینی‌ات بریز و آن را با یونجه و مانند آن ترکیب کن؛ راوی می‌گوید: پس انجام دادم و دردم تسکین یافت.

روایت ۲۱۶ [عوذه‌ی دیگر برای شقیقه]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ اسمَاعِیلَ عَنِ اَلْبَرْقِیِّ واحمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عَوْنٍ قَالَ شَکَوْتُ الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)رِیحُ اَلشَّقِیقَهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِذا اَنْتَ صَلَّتِ الْفَرِیضَةَ فَابْسِطْ یَدَیْکَ جَمِیعاً اِلَی السَّماءِ ثُمَّ قُلْ: اَعُوذُ بِجَلاَلِکَ مِمَّا اُجِدُ یَا غَوْثِی یَا اَمِیرَاَلْمُومِنِینَ یَا غَوْثِی یَا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اَللَّهِ یَا سَیِّدِی أَغِثْنِی أَغِثْنِی ثُمَّ امسَح یَدَیْکَ جَمِیعاً عَلَی رَأسِکَ وَلِحْیَتِکَ تَفْعَلُ ذَلِکَ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ تَضَعُ یَدَکَ الیمْنی عَلَی هَامَتِکَ وَتَقُولُ یَا مَنْ سَکَنَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالاَرْضِ سَکِّنْ مَا بِی وَصَلِّ عَلَیَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَسَکِّنْ مَا بِی.

---

[۶۲] قت: الماهیة: هو الأسفست أی الرطبة، و هو علف الدواب.[قانون فی الطب (طبع بیروت)، ج۲، ص: ۱۲۰].

[۶۳] بنابر محاسبه‌ای که در پاورقی روایت ۱۸۲ انجام شد، هر دانگ معادل ۱۲ جوی متوسط و به گرم حدود 0.492 است، و یک دانگ و نیم ۱۸ جو و حدود ۰,۷۳۸ گرم می‌شود.

مفضل‌بن‌عون می‌گوید:به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد شقیقه شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بعد از نماز واجب، ۲ دستت را بگشای به سوی آسمان سپس بگو: «اَعُوذُ بِجَلاَلِکَ مِمَّا اُجِدُ یَا غَوْثِی یَا اَمِیرَالْمُومِنِینَ یَا غَوْثِی یَا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اَللَّـهِ یَا سَیِّدِی أغِثْنِی أغِثْنِی»، سپس هر دو دستت را روی سر و ریشت بکش و این دستور را ۳ مرتبه انجام بده، سپس دست راستت را روی سرت قرار بده و بگو: «یَا مَنْ سَکَنَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالاَرْضِ سَکِّنْ مَا بِی وَصَلِّ عَلَیَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَسَکِّنْ مَا بِی».

روایت ۲۱۷ [درمان شقیقه با ترکیب روغن فندق و بنفشه]

رُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ قَالَ شَکَوْتُ اِلَی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)اِنِّی قَدْ بلیتُ بِالشَّقِیقَهِ فَقَالَ لِی اخرُجْ دُهْنَ البُنْدُقِ وَألقَ عَلَیهِ وَزنَ نِصفِ دِرهَمِ الماءِ الَّذِی یَقْطُرُ مِنَ الجُبِّ وَأسعط کُلَّ یَومٍ بِوَزْنِ دَانِقِ دُهْنِ بَنَفْسَجٍ ولْیَکُنِ الدُّهْنُ الثُّلُثَینِ وَالْمَاءَ الثُّلُثُ وَشَمِّ الاترُج قُلْتُ کَمِ اسْعطْ قال سبعه ایّام ففعلت فذهبَ عنّی.

حسن‌بن‌محمد کوفی می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از ابتلای به درد شقیقه شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: روغن فندق را خارج کن، و روی آن وزن نیم درهم (حدود ۱,۴۷۶ گرم) آبی که از چاه می‌چکد، بریز و هر روز با وزن ۱ دانگ (حدود ۰,۴۹۲ گرم) روغن بنفشه، در بینی بریز و روغن، دو سوم، و آب، یک سوم باشد، و میوه‌ی بالنگ استشمام کن، راوی می‌گوید: گفتم چند روز در بینی بریزم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۷ روز، راوی می‌گوید: پس این دستور را انجام دادم و بیماری‌ام رفع شد.

باب: فی خفۀ الدماغ

باب: ضعف مغز

روایت ۲۱۸ [تقویت مغز با باقلی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن موسی بن البغدادی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عن عمر بن سلمه عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أَكْلُ الْبَاقِلَّی يُمَخِّخُ السَّاقَيْنِ وَيَزِيدُ فِی الدِّمَاغِ وَيُوَلِّدُ الدَّمَ [الطَّرِیَّ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خوردن باقلی، ۲ ساق پا را پرمغز می‌کند و مغز را زیاد و خون تازه تولید می‌کند.

روایت ۲۱۹ [تقویت مغز با کدو]

عنه قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن رباب البغدادی عن سنان عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): الدُّبَّاءُ يَزِيدُ فِی الدِّمَاغِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کدو، مغز را زیاد می‌کند.

روایت ۲۲۰ [تقویت مغز با روغن‌مالی]

وقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علی بن ابی‌طالب(صلوات‌الله‌علیهما): الدُّهْنُ يُلَيِّنُ الْبَشَرَةَ وَيَزِيدُ فِی الدِّمَاغِ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): روغن‌مالی، پوست را نرم و مغز را زیاد می‌کند.

باب: فی حجامۀ الرأس

باب: حجامت سر

روایت ۲۲۱ [شفای وسواس و خواب آلودگی و درد دندان]

روی یعقوب بن یزید عن رجل یکنا اباعبدالله من اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: الحجامۀ فی وسط الرأس من الوسواس والنعاس وَوَجع الاضراس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت در وسط سر [شفا] برای وسواس و خواب آلودگی و درد دندان است.

روایت ۲۲۲ [حجامت سر شفای هر درد]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن فضالۀ بن ایوب عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَۀَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ [قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)]: فی حجَامَۀ الرَّأْسِ شِفَاءٌ مِنْ کُلِ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): حجامت سر شفای هر بیماری است به جز بیماری مرگ.

روایت ۲۲۳ [مکان حجامت سر]

روی علی بن اسباط عن عبدالعزیز الصابغ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أن محجمۀ وسط [الْحِجَامَۀُ عَلَی الرَّأْسِ عَلَی] شِبْرٍ مِنْ طَرَفِ الْأَنْفِ حیث بلغ طرف الشبر وَفِتْرٍ من [بَیْنَ] الْحَاجِبَیْن الی وسط الرأس شفاء من کل داء الا السام والسام الموت.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): جامت سر، ۱ شِبر (وجب؛ از سرانگشت شصت تا انگشت کوچک) از نوک بینی، جایی که سر وجب برسد؛ و یا ۱ فِتر (مابین دو انگشت اشاره و شصت) از میان دو ابرو، به سمت وسط سر، شفای هر بیماری است، به جز سام و سام یعنی مرگ.

باب: فی حزاز الرأس

باب: شوره‌ی سر

روایت ۲۲۴ [درمان شوره با مورد و سرکه خمری]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن السیاری عن محمد بن اسماعیل عن الولید بن زیاد عن النعمان بن یعلی عَنْ جَابِرِ بن یزید الْجُعْفِیِّ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ (صلوات‌الله‌علیه) حَزَازاً فِی رَأْسِی فَقَالَ دُقَّ الْآسَ[۶۴] وَاسْتَخْرِجْ مَاءَهُ وَاضْرِبْهُ بِخَلٍّ خَمْرٍ أَجْوَدَ مَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ ضَرْباً جیدا [شَدِیداً] حَتَّی یُزْبِدَ ثُمَّ اغْسِلْ بِهِ رَأْسَکَ وَلِحْیَتَکَ بِکُلِّ قُوَّةٍ لَکَ ثُمَّ ادَّهِنْهُ بَعْدَ ذَلِکَ بِدُهْنِ شَیْرَجٍ[۶۵] طَرِیٍّ [تَبْرَأْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ].

جابر جعفی می‌گوید: به امام باقر (سلام‌الله‌علیه) از شوره‌ی سرم شکایت کردم، پس امام (سلام‌الله‌علیه) فرمودند: مُورد را بکوب و آبش را خارج کن و سرکه خمری به آن بزن، تا آنجا که می‌توانی به خوبی آن را هم بزن تا کف کند، سپس سر و ریشت را با آن با

---

[۶۴] آس ۱- مورد: به رومی مرسینی، به سریانی آسا، به فارسی و سندی مورد [نامیده می‌شود].[صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۲۱۲]/ الآس: مورد. و فی المغرب، الآس: شجرهٔ ورقها عطر[بحر الجواهر (معجم الطب الطبیعی)، ص: ۱۶]/ بدانکه آن بستانی و بری می‌باشد درخت بوی آن مانند درخت انار است و برک آن سبزتر و ضخیم‌تر و در طول کمتر از ان و خزان نمی‌کند و خوش‌بو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و کل آن سفیدرنک و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه‌رنک و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمرها سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده می‌باشد بحسب بزرکی و کوچکی آن.[مخزن الأدویه، ص: ۸۸].

[۶۵] الشیرج أو دهن السمسم معرب شیره، یستخلص من بزور السمسم بعد نقعها بالماء و تصفیتها و تحمیصها و طحنها لإنتاج الطحینهٔ، و یسمی فی أول عصره الفورهٔ، فإذا استوی و تخلص منه غالب مائه فهو الطحینهٔ، و ثفله الکسب، و أجود الشیرج المقطوف بعد الطحن، النقی، الذی لم یعطن سمسمه[الوصلهٔ إلی الحبیب ق۷، ج۲، ص: ۸۳۳].

تمام نیرویت بشوی، سپس با روغن ارده کنجدِ تازه سرت را روغن‌مالی کن، بهبود می‌یابی ان شاء الله تعالی.

باب: فی تسریح الرأس بالمشط

باب: درمورد شانه کردن سر

روایت ۲۲۵ [درمان وبا با شانه]

روی مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ اَلصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السندی عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلْحَکَمِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ الشَّمْطِ قَالَ قَالَ اَبُوَالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)سَرِّحْ رَاسِکَ فان المَشطُ لِلرَّاسِ یَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَتُسَرِیحُ اللِّحْیَهَ یَشُدُّ الاضْراس.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): سرت را شانه کن، زیرا شانه کردن سر، وبا را از بین می‌برد، و شانه کردن ریش، دندان‌های آسیا را محکم و تقویت می‌کند.

روایت ۲۲۶ [فواید شانه عاج]

ورُوِیَ عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ‌الْعَسْکَرِیِّ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: التَّسْرِیحُ بِمُشْطِ الْعَاجِ یُنْبِتُ الشَّعْرَ فِی الرَّأْسِ وَیَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّمَاغِ وَیُطْفِئُ الْمِرَارَ وَیُنَقِّی اللِّثَهَ وَالْعُمُورَ.

امام حسن عسکری(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن با شانه‌ی عاج، موی سر را می‌رویاند، کرم و انگل را از مغز دور می‌کند، مره‌ها(صفرا، سودا، حمرا) را فرو می‌نشاند و لثه و گوشت میان دو دندان را پاک می‌کند.

روایت ۲۲۷ [فواید شانه گوناگون]

وروی عن الصادق(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: تَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَتَسْرِيحُ الْحَاجِبَيْنِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ وتَسْرِيحُ الْعَارِضَيْنِ تَشُدُّ الْأَضْرَاسِ [وَتَسْرِيحُ اللِّحْيَةِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَتَسْرِيحُ الذُّؤَابَتَيْنِ يَذْهَبُ بِبَلَابِلِ الصَّدْرِ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن سر، بلغم را قطع می‌کند، و شانه کردن ابروها، پیشگیری از جذام است، و شانه کردن گونه‌ها، دندان‌های آسیا را محکم و تقویت می‌کند، [و شانه کردن ریش وبا را از بین می‌برد، و شانه کردن گیسوان، وسواس فکری و اندوه سخت را از بین می‌برد.]

باب: فی غسل الرأس

باب: در مورد شستن سر

روایت ۲۲۸ [رفع شپش و کثیفی سر با خطمی]

حدثنا ابوسلیمان احمد بن هوده الباهلی قا حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی قال حدثنا محمد بن الحسن بن سمور البصری عن عبدالله بن عبدالرحمان الاصم عن جریر بن عبدالله الازدی عن محمد بن مسلم عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)فِي وَصِيَّتِهِ [لِأَصْحَابِهِ] غَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِيِ[۶۶] يَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَيَنْفِي الدَّوَابَّ.

---

[۶۶] فی الخطمیة: أما الخطمیة فهی صنف من أصناف الخبازی. و له ورق مستدیر علی شکل ورق القرع، إلّا أنّه أصغر کثیرا. فإذا علا و ارتفع من الأرض، تشققت أطراف الورق، و صار له تشریف کأنه قریب من ورق الخبازی، و لونه علی لون ورق القرع، لأن خضرته أقلّ من خضرة ورق الخبازی، من قبل أنّ له زئبر یعلوه، یلی البیاض قلیلا شبیه بزئبر ورق القرع، و طول ساقه من الأرض مقدار ذراعین أو ثلاثة أذرع، و یعلوه من نصف القضیب إلی أعلاه ورد مستدیر علی شکل ورد السوسن. و یمتاز من ورق السوسن بأنه مسفوح. و هو غیر متشقّق و لا منقسم الأجزاء و أکثره یکون أحمر اللون إلّا أنّ حمرته متوسطة بین حمرة الورد و حمرة شقائق النعمان قرمزیّة. و کثیر ما یکون منه ورد أبیض علی بیاض

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در وصیتشان فرمودند: شستن سر با خطمی، چرک و کثیفی را از بین می‌برد و جنبندگان (شپش و...) را دور می‌کند.

روایت ۲۲۹ [افزایش روزی با خطمی]

وروی عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ:غَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِیِ یَنْفِی الْفَقْرَ وَیَزِیدُ فِی الرِّزْقِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شستن سر با خطمی، فقر را دور و روزی را زیاد می‌کند.

روایت ۲۳۰ [رفع اندوه با سدر]

وقال(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اغْتَمَّ ذات یوم فَأَمَرَهُ جَبْرَئِیلُ(علیه‌السلام)أَنْ یَغْسِلَ رَأْسَهُ بِالسِّدْرِ [وَكَانَ ذَلِكَ سِدْراً مِنْ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى].

ورد السوسن الأبیض. و فی ورق هذا النبات و ورده و أصله و قضبانه لزوجة نتبیّن منها إذا دقّت و ضربت بالماء، إلّا أنّها فی الورد و الورق کثیرا. و أهل العراق یغسلون رؤوسهم بطحین الورد الأبیض من هذا النبات فی الحمامات. و باطن أصل هذا النبات أبیض، و خارجه أغبر، [الأغذیة و الأدویة، ص: ۴۰۳]/ خطمی: شرح الماهیة: نوع من البقل و من جنس المترسات، و هو بستانیّ و بریّ، فالبستانیّ ثلاثة أنواع: أحدها أبیض کافوری، و ثانیها أحمر قانیء، و ثالثها آزوردی غمامی، یعلو من الأرض نحو القامة کالقصبة، له ورق کورق الخبّازی، یعرف عند العامّة بفاس بورد الزّوان، یتّخذ فی البساتین و الجنّات و العراص للزینة، و لذلک سمّی بورد الزّینة، و به تزیّن عندنا فی فاس موائد الکمثری و الإجّاص بالسوق فی زمن الصیف لجلب مشتریها و سرعة نفادها،[حدیقة الأزهار، ص: ۳۰۵]/ خطمی[خیرو، هیرو]: نباتی است که از او دست شوی سازند چون اشنان و به لغت رومی «لاثوس» گویند و «انوکساز» نیز گویند و به سریانی «حلمثا» گویند و به پارسی «خیری» و «خیرو» گویند و جالینوس او را «ابسقوس» گوید و «الثایا» «خیری دشتی» را گویند که برگ او خرد باشد و طایفه‌ای او را «خبازی» گویند و برگ او مستدیر باشد و ساق او تا یک گز ببالد و لعاب او لزج باشد و شکوفه او سرخ بود به شبه گل سرخ و گویند خطمی نوعی است از خبازی دشتی. (صیدنه ص ۲۷۵- ۲۷۴). بهترین وی سبز کوهی است که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود بور الزوانی خوانند و بری را شحم المرج گویند.[یادگار، در دانش پزشکی و داروسازی، متن، ص: ۳۰۵].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): همانا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، روزی غمگین شدند، پس جبرئیل(علیه‌السلام)(از طرف خدای متعال) به ایشان دستور داد که سرشان را با سدر بشویند، [و آن سدر از سدرةالمنتهی بود].

روایت ۲۳۱ [فواید تراشیدن مو]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن ابن ابی‌عمیر عن اسحاق قال قال أَبوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اسْتَأْصِلْ شَعْرَکَ یَقِلُّ دَرَنُهُ وَدَوَابُّهُ وَوَسَخُهُ وَیغْلُظُ رَقَبَتُکَ وَیَجْلُو بَصَرَکَ [وَفِی رِوَایَةٍ أُخْرَی وَیَسْتَرِیحُ بَدَنُکَ.]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مویت را بتراش، زیرا چرک و جنبندگان و کثیفی مو را کم می‌کند، و گردنت را کلفت می‌کند، و بینایی‌ات را جلا (روشنی) می‌دهد.[و در روایت دیگر است که بدن را راحت می‌کند].

باب: فی العین و اعراضه
باب: چشم و بیماری‌های آن

روایت ۲۳۲ [اثمد چراغ چشم]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنِ الحسین بن سعید ابْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أَتَی النَّبِیَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أَعْرَابِیٌّ یُقَالُ لَهُ قلیب وَکَانَ رَطْبَ الْعَیْنَیْنِ فَقَالَ لَهُ

النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أَرَی عَیْنَیْکَ دجلتین [رَطْبَتَیْنِ] یَا قلیب [قَالَ نَعَمْ یَا رَسُولَ‌اللَّهِ هُمَا کَمَا تَرَی ضَعِیفَتَانِ قَالَ] عَلَیْکَ بِالْإِثْمِدِ[۶۷] فَإِنَّهُ سِرْجِینُ الْعَیْنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مردی اعرابی به نام قلیب، نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و ۲ چشمش مرطوب بود، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به او فرمودند: ای قلیب! چشمانت را

---

[۶۷] باب نعت الإثمد: الإثمد له معادن کثیرة فی المشرق و المغرب و أفضله ما یأتی من المغرب من سجلماسة.و هو حجر یخالطه الرصاص.[الرسالة الهارونیة، ق۲، ج۱، ص: ۲۵۱]/ إثمد: یعرف الآن باسم الکحل. و قد عرف منذ القدیم باسم الکحل الأصفهانی الأسود. مولده جبال فارس. و قال الأطباء: أجوده الرزین البرّاق، السریع التفتت، اللّذاع. و قد استعملوه فی علاج أمراض العین، أما نساء الیوم فتستعملنه لتسوید أشفار العین للزینة. [المنصوری فی الطب، ص: ۵۷۹]/ إثمد: الماهیة: هو جوهر الأسرب المیّت، و قوته شبیهة بقوة الرصاص المحرق. الاختیار: جیده الصفاتحی الذی لفتاته بریق، و لا یخالطه شیء غریب و وسخ، و یکون سریع التفتت جداً.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۳۱]/ دیوسکورید می‌گوید و آن در کتاب ماسرجویه نیز وجود دارد- قوی‌ترین [اثمد] آن است که اگر آن را خرد کنیم، خرده‌هایش برق بزنند و بدرخشند. آن تیغه تیغه است، زود خرد می‌شود و گل و خاک ندارد. [صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۱۹۰]/ فصل در معرفت حجر اثمد و خواصّ آن: اثمد سنگ سرمه است، معروف و مشهور. و او سنگی است سیاه برّاق غیر شفّاف، بغایت ثقیل، و لون او چون لون آهن.(و) معدن او در اکثر مواضع باشد. و بهترین آن اصفهانی بود. و با وی سنگی (سفید) غریب آمیخته باشد. و تو بر تو بود و اگر حجر اثمد را بر نقره گداخته اندازند. نقره را شکن‌دار کند و بهیچ حال خایسک قبول نکند. تا باز در کاه بنهند.خاصّیّت او آنست که چشم را بغایت نافع بود. و نور بصر را جمع کند، و تقویت اعصاب چشم‌کند. و آفتهائی که بچشم رسیده باشد، بسبب رمد آن را دفع کند. و چشم پیران را که بسبب کبر سن ضعفی پذیرفته باشد، و کلالتی بدو راه یافته، کحل اثمد بغایت نافع بود.[تنسوخ نامه ایلخانی، ق۷، متن‌ج۱، ص: ۱۷۴]/ اثمد سنگ سرمه باشد مشهور معروف، و آن سنگی سیاه برّاق است غیر شفّاف ثقیل. و معدن او در اکثر مواضع باشد، و نوع بهترین آن اصفهانی باشد توتوی، و سنگی سفید غریب با وی آمیخته بود. و از کرمان هم خیزد، و آن نوع بسیارست و کم‌بها و بی‌عزّت.[عرائس الجواهر ق۸، متن، ص: ۱۸۹]/ اثْمَد: به فارسی سرمه نامند. سنگی است سیاه و با رصاصیت و اهل اکسیر را اعتقاد آن است که چون چند روز با صابون سبک نمایند، قلعیِ خوبی می‌شود. بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه (کوهپایه) خیزد. [تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۸۱]/ در بعضی منابع طب قدیم، نام معدنی اثمد، آنتیموان ذکر شده اما امروزه آنتیموان به نوعی سنگ معدنی دیگر نامیده شده است و ارتباطی با سرمه ندارد؛ در اصفهان چند کوه سرمه در کوهپایه و یکی در نجف آباد وجود دارد، طبق تحقیقی که من در کوه سرمه‌ی نجف آباد (معدن خانه سرمه؛ راهبر: شرکت کانسار آروند ناجی) داشتم، بیشترین سنگ موجود در این کوه، سنگ گالِن بود.[مترجم].

مانند ۲ رودخانه مرطوب می‌بینم! قلیب گفت: بله یا رسول الله، چشمانم ضعیف است همینگونه که می‌بینی! پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: بر تو باد استفاده از سرمه اثمد، زیرا اثمد چراغ چشم است.

روایت ۲۳۳ [تقویت بینایی با مسواک]

روی ابومحمد العبیدی باسناده قال قَالَ ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): السِّوَاکُ یَجْلُو الْبَصَرَ ویُذْهِبُ بِالْبَخَرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مسواک بینایی را جلا (روشنی) می‌دهد و بوی بد دهان را از بین می‌برد.

روایت ۲۳۴ [سرمه نشانه‌ی ایمان]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن ابراهیم بن هاشم عن علی بن زید عن عَبْدِاللَّهِ عن مُقَاتِلِ عَنْ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قال(صلوات‌الله‌علیه)لی: یا مقاتل مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلْیَکْتَحِلْ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس سرمه بکشد.

روایت ۲۳۵ [رویش مژگان با اثمد]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): عَلَیْکَ بِالاِثْمَدِ فَاِنَّهُ یَجْلُو الْبَصَرَ وَیُنْبِتُ الاشفارَ وَیَزِیدُ فِی الباه.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): بر تو باد سرمه اثمد، زیرا بینایی را جلا (روشنی) می‌دهد و مژگان را می‌رویاند و نیروی جنسی را زیاد می‌کند.

باب: فی الکحل عند النوم

باب: سرمه کشیدن قبل از خواب

روایت ۲۳۶ [۴ میله در چشم راست و ۳ میله در چشم چپ]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن صلح الاحول عن الرضا(صلوات‌الله‌علیه) قال: مَنْ أَصَابَهُ ضَعْفٌ فِی بَصَرِهِ فَلْیَکْتَحِلْ سَبْعَ مَرَاوِدَ عِنْدَ مَنَامِهِ مِنَ الْإِثْمِدِ أَرْبَعَةً فِی الْیُمْنَی وَثَلَاثَةً فِی الْیُسْرَی.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرکه بینایی‌اش ضعیف است، قبل خواب ۷ میله سرمه اثمد بکشد، ۴ مرتبه در چشم راست و ۳ مرتبه در چشم چپ.

روایت ۲۳۷ [خوش طعمی دهان با سرمه]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد عن علی بن القاسم عن محمد بن ابی‌عمیر عن هشام عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: الْکُحْلُ بِاللَّیْلِ یُطَیِّبُ الْفَمَ وَمَنْفَعَتُهُ إِلَی أَرْبَعِینَ صَبَاحاً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سرمه کشیدن در شب، دهان را پاکیزه و خوش طعم می‌کند و فایده‌اش تا ۴۰ صبح باقی می‌ماند.

روایت ۲۳۸ [سیره‌ی امام کاظم سلام الله علیه در سرمه کشیدن]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن بن علی بن فضال عن محرز عن کلثم بنت سلیمان عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ کَانَ أَکْثَرُ کُحْلِهِ بِاللَّیْلِ وَ[کَانَ] یَکْتَحِلُ ثَلَاثَةَ أَفْرَادٍ فِی کُلِّ عَیْنٍ.

کلثم‌بنت‌سلیمان نقل می‌کند که بیشتر سرمه کشیدن امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)در شب بود و ایشان در هر چشم، ۳ مرتبه سرمه می‌کشیدند.

روایت ۲۳۹ [پیشگیری از آب سیاه و آب مروارید]

روی ابوالحسن الکوفی عن یونس بن عمر بن بزیع عن عمه حمزه بن بزیع عن سعید بن ابی‌خلف عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): اَلْکُحْلُ عِنْدَ النَّوْمِ أَمَانٌ مِنَ الْمَاءِ الَّذِی یَنْزِلُ فِی الْعَیْنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سرمه کشیدن قبل از خواب، پیشگیری از آبی است که در چشم نازل می‌شود.

روایت ۲۴۰ [۳ میله سرمه در هر چشم]

اخبرنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن جعفر بن محمد عن عبید عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جعفر بن محمد عَنْ أَبِیهِ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ: کَانَ لِلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مُکْحُلَةٌ یَکْتَحِلُ مِنْهَا فِی کُلِّ لَیْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَاوِدَ فِی کُلِ عَیْنٍ عِنْدَ نومه.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، سرمه‌دانی داشتند که هر شب قبل خواب، ۳ میله سرمه در هر چشم می‌کشیدند.

روایت ۲۴۱ [تیز شدن بینایی با سرمه]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن عن خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عن رجل عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: اَلْکُحْلُ یُنْبِتُ الشَّعْرَ وَیُحِدُّ الْبَصَرَ وَیُعِینُ عَلَی طُولِ السُّجُودِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سرمه مو را می‌رویاند و بینایی را تیز می‌کند و به طولانی شدن سجده یاری می‌دهد.

روایت ۲۴۲ [فایده‌ی ۳۰ ساله با سرمه اثمد]

وروی بعضهم(صلوات‌الله‌علیهم)قال ینتفع [یَنْفَعُ اللَّهُ] بِالْکُحْل بالاثمد [مِنْهُ] بَعْدَ ثَلَاثِینَ سَنَةً.

از بعضی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل شده است که: خداوند متعال، با سرمه کشیدن با اثمد تا ۳۰ سال بعد هم فایده می‌دهد.

باب: فی البیاض فی العین
باب: در مورد سفیدی (آب مروارید) در چشم

روایت ۲۴۳ [درمان سفیدی در چشم با سرمه نوشادر]

[أَبُوعَتَّابٍ وَالْحُسَيْنُ ابْنَابِسْطَامَ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ ثَوِيَّةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ (صلوات‌الله‌علیه)]: وَكُلّ ريح وَوَجع يكون فی الرأس [أَنَّ رَجُلًا شَكَا إِلَيْهِ بَيَاضاً فِی عَيْنِهِ وَوَجَعاً فِی ضِرْسِهِ وَرِيَاحاً فِی مَفَاصِلِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ] يَأْخُذُ فُلْفُل[۶۸]أَبْيَض وَدَارَالْفُلْفُل[۶۹] مكد درهمين [مِنْ كُلٍّ وَاحِدٍ وَزْنَ دِرْهَمَيْنِ] وَنوشادر[۷۰] جيد صافی [نُشَادِراً جَيِّداً صَافِياً]

---

[۶۸] امّا الفلفل فهو نبات ينبت بأرض الهند، له أصل شبيه بالقسط و قضيب مستطيل مدمج أجرد ليس له ورق و يسمّى و هو بهذه الحال الدارفلفل، ثم يخرج فی تجويفه و تخلخله حبّ صغير مثل حبّ الجاورس. فإذا استحكم نضجه و تفرقت أجزاء القضيب، و صار كعنقود فی جوفه حبّ مستدير و هو الفلفل. فمنه ما نجنی و هو بعد غضّ حصرمیّ غير كامل النضج. و أكثره لا يجنی إلّا بعد كمال نضجه و إدراكه. فما جنی منه و هو بعد حصرم غير كامل النضج كان لونه أبيض و سطحه أملس، و شكله مدحرج مستدير، و تعرفه العامة بالفلفل الأبيض. و امّا الفلاسفة من المتطبّبين فتعرفه بحصرم الفلفل. و ما جنی منه بعد كمال نضجه، كان لونه أسود و سطحه خشن متكرج فيه تدريج و هو الفلفل المشهور المستعمل فی الطعام.[الأغذية و الأدوية، ق۴، ص: ۴۷۸]/ الْفُلْفُل و الفِلْفِل :حَبّ هنديّ معروف .و شَجرة الْفُلْفُل لها ثَمَر يكون فی ابتداء ظهوره طويلا شبيها باللُّوبياء، و هو الدّار فُلْفُل، فی جَوفه حَبٌّ صغار، منه ما يبتدِئ نُضْجاً، و هو الْفُلْفُل الأسود، و ما يُجْتَنَى غَضّاً و هو الْفُلْفُل الأبيض.[كتاب الماء، ج۳، ص: ۱۰۱۴]/ فُلْفُلُ: قال جالينوس: أول ما يطلع الفلفل يكون دارفلفل ثم يتفرق إلى حب الفلفل. و الفلفل أيبس و أحرّ من دارفلفل طبعاً، منه أبيض و منه أسود و الأسود أيبس، و أصله يشبه القط الأسود، و هو أشد حرافة...[مختارات فی الطب، ج۲، ص: ۱۵۶]/

فلفل: به يونانی ارنيقس نامند. درخت او شبيه به درخت سقز و خوشه آن، مانند خوشه آن و برگش رقيق و طرف ملاصق شاخ، سرخ و طرف ديگر، سبز است و فلفل، سفيد و سياه و هر يک برّی و بستانی می‌باشند و گويند تا رسيدن او به انتها نرسد سفيد می‌باشد و بعد از رسيدن، كامل سياه می‌شود و ظاهراً اصلی نداشته باشد و سفيد، املس و قابض‌تر است و سياه، چين دار و تندتر است.[تحفة المؤمنين، ج۱، ص: ۶۳۷].

[۶۹] رجوع كنيد به پاورقی حديث ۱۱۰.

[۷۰] نوشادر ابن التلميذ: هو نوعان طبيعی و صناعی. فالطبيعی ينبع من عيون حمئة فی جبال بخراسان يقال أن مياهها تغلی غليانا شديدا و أجوده الطبيعی الخراسانی و هو الصافی كالبلور (مفردات)[التصريف لمن عجز عن التأليف، ص: ۱۳۲۸]/ [نوشادر] به رومی ارمنيقون، نيز امونيقون [ناميده می‌شود].[نوشادر] در كوه‌های بتم «اسروشنه» يافت می‌شود. در اين كوه‌ها چيزی شبيه

سوراخ و غار وجود دارد، آن به کسی که به آنجا نزدیک شود، زیان نمی‌رساند. اما بالای این [سوراخ] اتاقی می‌سازند و درها و روزنه‌هایش را محکم می‌بندند به گونه‌ای که بخارهایی که در روز دود به نظر می‌رسند و در شب- آتش، در آن نفوذ می‌کنند و به صورت نوشادر سفت می‌شوند.

کسی که [نوشادر] را بیرون می‌آورد، نمد مرطوب به تن کرده وارد [اتاق] می‌شود و با جابه‌جا شدن در آتش، [نوشادر] را می‌جوید و آن را می‌کند.شنیده‌ام که مردم این آبادی از این کوه به خانه‌های خویش چیزی مانند کاریز می‌سازند و با این گرم می‌شوند و هم‌چنین با فراهم کردن اجاقی روی آن، [غذا] می‌پزند.می‌گویند که این «آتش پاک» است و ازاین‌رو «نوش‌آذر» نامیده شده که به معنای «آتش خوشگوار» است. دیگر [نوع این آتش] «پلید» است، دوستش ندارند، زیان‌آور است، از آن دوری می‌جویند و از آن نوشادر به دست نمی‌آید. میان آتش [اول] و دوم تفاوتی در آتشی بودن وجود ندارد؛ می‌پندارم که ماده بخار [در دومی] ناپدید شده و در نتیجه نوشادر نیز ناپدید شده است. [به همین جهت] چنین [آتشی] را «پلید» می‌نامند و با بستن راه خروج آن، جایی دیگر را می‌کنند که از آنجا بخار با ماده [نوشادر] خارج می‌شود.نیز میان جیرفت و خواش در مکران در هفت فرسخی خواش کوهی بلند وجود دارد که سه فرسخ سر به آسمان کشیده و در فاصله سی فرسخ دیده می‌شود چگونه در آتش می‌سوزد؛ نوشادر را از آنجا می‌آورند. کسی که از این [کوه] بالا می‌رود، از سرما ناگزیر است [گرم] بپوشد و با سرگین آتش روشن کند؛

[برای این کار، سرگین] را به* قوت به سوی کوه پرتاب می‌کنند و آن هنگامی که بر سر تیر در هوا به [قله] کوه می‌رسد، آتش می‌گیرد و برمی‌گردد، سپس این آتش را با زغال تقویت می‌کنند و برای نیازی که دارند به کار می‌برند.می‌گویند: آتشی که می‌توان از فاصله سی فرسخی بر قله کوه دید، دودی است که بالا می‌رود، و از آن صدایی به اطراف منتشر می‌شود. این محل را یک یا دو ماه ترک می‌کنند، سپس مردم شهر گرد می‌آیند و نوشادر سفت شده پیرامون غار را برمی‌دارند. ابتدا یک پنجم را برای سلطان جدا کرده [و بقیه را میان خود] تقسیم می‌کنند.شیمی‌دانان نوشادر را از موی انسان به دست می‌آورند.از یک هندی شنیدم که گفت: در پهنی که در کنار دروازه‌های روستاهایشان به صورت تپه گرد می‌آید، گاهی آتش می‌افتد و مدت‌ها می‌سوزد تا کاملا از بین رفته خاموش می‌شود. هنگامی که [خاکستر] سرد می‌شود، در آن به جستجو می‌پردازند و نوشادر را به شکل بلورهای دراز می‌یابند. می‌گویند که نوشادر آب را سرد می‌کند و اگر محلولش را روی برف بریزیم آن را به یخ تبدیل می‌کند. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۷۲].

نوشادر [نیز] چند نوع است: اوّل معدنی است. و بهترین نوشادر آنست که مانند بلور باشد. و اکثر لون او سفید بود مانند نمک ریزه. و آورده‌اند که موضع آن حیوان‌که آن را سمندر [می‌خوانند] [در معدن نوشادر است. و آن حیوانیست] مثل گربه، و پوست او از آتش نسوزد. و ملوک از آن «دستار خوان سازند.و معادن» نوشادر بغایت گرم باشد. چنانکه اگر تخم‌مرغ را بر زمین آن بنهند، پخته شود.و خاصّیّت او آنست که اجساد سیاه را سفید گرداند. [تنسوخ نامه ایلخانی، ق۷، ج۱، ص: ۱۸۶]/ نوشادر: لغت فارسی است و او معدنی و مائی و مصنوعی می‌باشد و معدنی او در بلاد حارّه، مثل حبشه قطعات آن مانند شوره یافت می‌شود و مائی او از آبی است که

وَزْنَ دِرْهَمٍ فاسْحَقْهَ [كُلَّهَا] وَانْخُلْه وَاكْتَحِلْ به فِی كُلِّ عَيْنٍ ثَلَاثَ مَرَاوِدَ وَاصْبِرْ عَلَيْه سَاعَةً فإنه يمص ويسيل الماء ثم [فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْبَيَاضَ وَيُنَقِّی لَحْمَ الْعَيْنِ وَ]يُسَكِّنُ الْوَجَعَ ان شا الله تَعَالَی ثُمَّ اغْسِلْ عَيْنَيْکَ بِالْمَاءِ [الْبَارِدِ] ثم أَتْبِعْهُ بِالْإِثْمِدِ إن احسست ذلک.

شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از سفیدی چشم، و دندان‌درد، و التهاب مفاصل شکایت کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او امر فرمودند: فلفل سفید و دارفلفل از هرکدام ۲ درهم (حدود ۵,۹۰۴ گرم) و نوشادر خوب و صاف ۱ درهم (حدود ۲,۹۵۲ گرم) بگیر و همه را آسیاب کن، و الک کن، و در هر چشم ۳ میل سرمه بکش، و ۱ ساعت صبر کن، همانا آب را به سوی خودش کشیده و روانش می‌کند، و سفیدی چشم را قطع می‌کند، و گوشت چشم را صاف می‌کند، درد را تسکین می‌دهد، به اذن خدای متعال؛ سپس چشم‌هایت را با آب سرد بشوی، سپس اگر آن را احساس کردی بعد از آن سرمه اثمد بکش.

چون به دست حرکت بسیار دهند کف می‌کند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی او بسته می‌شود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکوره موجود است و گویند در جبال خراسان نیز می‌باشد و معدنی و مائی عزیز الوجودند و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام به هم می‌رسد و رنگ] او [اولًا اغبر است و از دو تصعید سفید می‌گردد و چون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ می‌شود.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۸۲۸].

روایت ۲۴۴ [درمان سفیدی چشم با سرمه توتیا]

[أَحْمَدُ بْنُ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (صلوات‌الله‌علیه) بَيَاضاً فِي عَيْنِهِ فَقَالَ] يوخَذُ تُوتِيَا[۷۱] هِنْدِيٌّ جُزْءاً وَإِقْلِيمِيَا[۷۲]

---

[۷۱] توتیا: الماهیة: أصل التوتیا دخان یرتفع حیث یخلص الأسرب و النحاس من الحجارة التی یخالطا، و الآنک الذی یخالطه، و ربما صعد الإقلیمیا فکان مصعده توتیا جیداً، و رسوبه قلیمیا یسمّی سقودیون و التوتیا منه أبیض، و منه أصفر، و منه أخضر، و منه رقیق، و منه غلیظ، و منه إلی الحمرة، و هذه کلها تعمل ببلاد کرمان، و الهندی غسالة التوتیا یجتمع کالدردی تحت الماء الذی یغسله، و ذلک سقودیون، و الفرق بین یون سقودیون و التوتیا، أن التوتیا یصعد، و ذلک یبقی أسفل الأمانیق التی یسیل فیها النحاس. و هذا کالإقلیمیا للنحاس، و هذا إذا صعد صعد منه التوتیا، و قیل: إن فی البحر حیواناً مدوراً صلب الخدج یموت فی البحر، و الأمواج ترمی به إلی الساحل یجعل منه التوتیا، و هو لطیف جداً. [قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۵۱]/ توتیا: الفزاری می‌گوید که [توتیا] به سندی و هندی طتوه [نامیده می‌شود]. یکی از [انواع] آن به رنگ سبز است شبیه رنگ گردن طاووس. به فارسی سنگ مس، به رومی دهنج، به سندی و هندی مورکریتون نامیده می‌شود. نوع دیگر [توتیا] سفید است، آن را به کرمان نسبت می‌دهند، به سندی و هندی سنگ طتوه نامیده می‌شود، نوعی دیگر نیز وجود دارد که از آن چیزهایی مانند دست‌بند زنانه و مهره برای آرایش گردن حیوانات تهیه می‌کنند و آن یکی از انواع سنگ طتوه است.

رنگ [توتیا] کرمانی به رنگ پوست گردو است و در سطح آن خارهایی شبیه خارهای میوه تاتوره وجود دارد. اما دوستان ما، آنها می‌گویند که [توتیا] هندی دو نوع است: [اولی] مانند طباشیر که هندی‌ها آن را توته‌شکله می‌نامند، سفید است. این بهترین [توتیا] ست و آن را از خاک درمی‌آورند. [نوع] دوم سبز است شبیه زنگار، آن را توته‌شایله می‌نامند. سپس [توتیا] کرمانی لوله مانند است که به نام بصری نیز شهرت دارد، و سپس طبسی است.

در کتاب النخب [گفته می‌شود] که [توتیا] معدنی و مصنوعی است، همه آنها از سرب [به وجود می‌آید]. [توتیا] سفید و نازک هندی بهترین نوع است. [صیدنة فی الطب، ص: ۳۷۵]/ امتحان التوتیا الهندی: منها أخضر لذّاع، و منها أخضر صاف یضرب إلی بیاض یسمی بالطباشیر و قد یغش هذا الطباشیر بالدهنج الکرکی، و الفرق بینهما أن الخالص منه خفیف و لونه إلی بیاض و فی طعمه تفاهة یلصق علی اللسان إذا وضع علیه و یشم منه شیء من رائحة الطین، و منه نوع آخر یلصق علی اللسان و لا رائحة له، و منه نوع آخر فیه رزانة یمیل إلی البیاض و طعمه تفه و لا یلصق علی اللسان و إن لصق فیسیر، و أما اللذاع فیعرف بالزنجاری و طعمه کطعم الشب حتی یعتقد أنه مغشوش بشب و زنجار و لیس کذلک فتأمل ذلک. [منهاج الدکان و دستور الأعیان، ق۶، ص: ۲۵۵]/ سنگ توتیا بر انواع است. بعضی از آن صناعی است و بعضی کانی است.

آنچه صناعی است توتیای نایژه گویند و آن در حدود کرمان می‌باشد در دیه و معدنی را توتیای فیدی گویند. معدن آن در زمین عرب در کوه فیدست. آن را در رودخانه از میان ریگ می‌یابند. لونش سبز شفّاف باشد. مشابهتی دارد به صابونی. و نوعی دیگرست کی آن را توتیای دیکک گویند. از بحر هند بر موج به کناره می‌افتد. آن را توتیای هندی نیز گویند.[عرائس الجواهر، ق۸، متن، ص: ۱۸۸]/ توتیاء منه معدنیّ، و منه مصنوع. و المعدنیّ یوجد بسواحل الهند و نحوها، و أما المصنوع، فیتولّد من دخان مسبک النحاس، و هو الذی یخلص فیه النحاس مما یخالطه من الحجارة و الأتربة و نحوهما. و المعدنیة أنواعها ثلاثة، أفضلها و ألطفها. البیضاء، و هی التی یشاهد علی ظاهرها کالملح. ثم: الصفراء، و هی التی لونها بین الصّفرة و الحمرة. [شامل فی الصناعة الطبیة، ج۷، ص: ۹۴۵].

[۷۲] إقلیمیا أو قلیمیا: هی خبث کل معدن ذی جسد ذائب، و یستعمل منها خاصة إقلیمیا الذهب و إقلیمیا الفضة. [أمراض العین و معالجاتها (المعالجات البقراطیة)، ق۳، ص: ۲۹۴]/ قلیمیا برخی از منابع» اقلیمیا «گفته‌اند . زنگاری است که روی فلزات را هنگام گداختن از اکسیداسیون فرامی‌گیرد .هرقلیمیا با نام فلزی همراه است که بدان وابسته می‌باشد. چون زر و سیم و جز آن .در نوشته‌های کهن بدین‌گونه بوده است که اگر به تنهایی یاد شده توتیا بوده که نام شیمیایی آن اکسید روی است که در مطب همه دندانپزشکان فراوان وجود دارد. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۳۸]/ قلیمیا الذهب: أجوده ما کان رقیقا یشبه الزجاج اللازوردی الذی یعمل منه قوارير الماء ورد.[تذکرة الکحالین، ص: ۳۸۹]/ امتحان إقلیمیا الذهب: إقلیمیا الذهب هو الذی یعلو علی وجه التبر حال سبکه فلا یذوب، و یبقی فیه خرشفة ما یلتصق بشیء من الذهب عیون و حبوب ثقیل رزین فی طعمه یسیر ملوحة و لونه أسود إلی شقرة و المغشوش أسود، یؤخذ من إقلیمیا الفضة و یلصق علیه شیء یسیر من ورق الذهب المدقوق و کیفیة إظهار غشه أن تضعه فی قلیل من الخل ساعة أو فی ماء و تترکه حتی یتبرأ منه الذهب، و الخالص منه لا ینفصل عنه الذهب و ذهب المغشوش صقیل و ذهب الخالص غیر صقیل.[منهاج الدکان و دستور الأعیان، ص: ۲۵۲]/

اقْلِیمیا: به یونانی آن چیز است که از گداختن اجساد متطرقه؛ مانند مس و نقره و طلا مثل کف و درد، بر روی آن و در تحت آن، منجمد گردد. و آنچه در تحت به هم رسد باز [از] جمله کف اوست که بعد از گداختن و به هم رسیدن کف، به سبب حرکت آن فلز، بعضی به طرف تحت، جمع می‌شود. و بهترین او، طلائی و آنچه در رنگ، شبیه به اصل آن فلز باشد و طلائی مایل به سبزی و فضی [بعضی] سفید [و] سیاه. و طلائی، از غلبه بوره‌ای است که بر طلا می‌زنند، و گویند کانی هم می‌باشد. و مرقشیشای نیز هست. [تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۱۳۳]/ آنچه از گداختن طلا و نقره شبیه دُرد در تهِ ظرف می‌ماند یا مانند کف بالا می‌آید. [فرهنگ فارسی عمید].

الذَّهَبِ جُزْءاً وَإِثْمِداً جَيِّداً جُزْءاً فيجتمع مع الْهَلِيلَجِ[۷۳] [الْأَصْفَرِ] جُزْءاً وَمِلْحٍ أَنْدَرَانِيٍّ[۷۴] جُزْءاً وَاسْحَقْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى حِدَةٍ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثُمَّ تجمع بعد السحق وتكتحل بِهِ جيد مجرب نافع ان شا الله [فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْبَيَاضَ وَيُصَفِّي لَحْمَ الْعَيْنِ وَيُنَقِّيهِ مِنْ كُلِّ عِلَّةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.]

ذریح می‌گوید: مردی به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)از سفیدی در چشمش شکایت کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: گرفته شود: ۱ جزء توتیا هندی + ۱ جزء

---

[۷۳] هليلج: و يسمى بليلج أو إطريفل. و العامة تسميه (أرد). و هو ثمر لشجرة ذات فروع كثيرة أوراقها متعاقبة و متقاربة مجتمعة على هيئة شوشة كالمظلة. و أزهارها سنبلية الشكل تخلف ثمرا بيضويا منضغطا شحمى التركيب عطرى الرائحة فى وسطه نواة كبيرة.[منصورى فى الطب، ص: ۶۴۴]/ ماهیت ان: ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برک آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه‌دار و کفته‌اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرک بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنک که از ان کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از ان کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی و از ان کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و کویند هریک ثمر درختی است علی‌حده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدکی و نضج هر مرتبه را نامی کذاشته‌اند و نوعی علی‌حده دانسته مثلا شکوفه خشک آن را که مانند زیره است هلیله زیره و از ان بزرکتر که بقدر جو است هلیله جوی و از ان بزرکتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله زنکی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از ان بزرکتر نیمرس سبز مائل بزردی را هلیله چینی و از ان رسیده‌تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را هلیلج کابلی کویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکهن و کجرات و بنارس و بنکاله است و اما آنچه در کجرات می‌شود بهتر از همه و بعد از ان بنارس و پس بیربهوم که در بنکاله است و بیریشه و بالیده و بزرک و با قوت می‌باشد و باقی جاها ریشه‌دار و کوچک و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از ان سمت ببلاد توران و خراسان و ایران می‌برند نه آنکه در کابل بهم می‌رسد و همچنین از هر سمتی که ببلدی می‌برند مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن کویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد ایران و روم و عرب و غیرها می‌برده‌اند همه را چینی می‌نامیده‌اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن بهم می‌رسد و هلیله و زنجبیل که در کجرات و نواح آن علی هذا القیاس.[مخزن الادویه، ص۱۸۶].

[۷۴] – ملح اندرانی– دارنی: هو الملح المعدنی، الشدید البیاض الشبیه بالبلّور.الملح إذا انعقد صفائح بلوریّة و هذا هو الاندرانی و الدارنی.[فی حفظ الأسنان و اللثة و استصلاحها، ق۳، ص: ۱۳۱]/ملح اندرانی: گونه‌ای نمک از شهر اندران سرزمین یمن که عربان تنها برای درمان آن را بکار می‌بردند بهترین و پاک‌ترین نمک بشمار می‌آید .به‌گونه صفحه‌های بلوری شفاف می‌باشد . شوری کم و تندی اندکی دارد از این نمک، گذشتگان در داروهای چشم بکار برده‌اند. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۶۱]/ به عقیده فرهنگ‌نویسان «اندرانی» إ همان «ذرآنی» و «ذرآنی» إ با [الف] کوتاه و با همزه [به معنای «نمک»] شفاف بلوری است. [صیدنة فی الطب، ص: ۹۴۱]/ ملح درانی، ذر آنی مشتق من الذرأة (بالضم) و هی شدة البیاض، و هو ملح معدنی یتکوّن من صفائح بلوریة (کلورور الصودیوم) و هو أجود أنواع الملح. و تقول العوام «أندرانی» و هو لحن و غلط مشهور صوابه ما ذکرنا.[الوصلة إلی الحبیب ، ج۲، ص: ۸۸۵]/ ملح اندرانی: به فارسی نمک سنگ بلوری نامند و او، بهترین اقسام.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۸۰۰].

اقلیمیا طلا + ۱ جزء اثمد ممتاز، پس جمع شوند با ۱ جزء هلیله زرد و ۱ جزء نمک اندرانی (بلوری شفاف)، و هر کدام را جداگانه با آب آسمان آسیاب کن، و بعد از آسیاب، همه را با هم ترکیب کن و با آن سرمه بکش که خوب و سودمند است ان شا الله، [زیرا سفیدی چشم را قطع می‌کند و گوشت چشم را صاف و از هر گونه بیماری پاک می‌نماید.].

روایت ۲۴۵ [سرمه هلیله سیاه + نمک بلوری]

وَأَیْضاً یُؤْخَذُ جُزْءُ هَلیلَجٍ کَابُلِیٍّ[۷۵] وَجُزْءٌ مِلحٌ اندرانی[۷۶] تَسْحَقُ کُلَّ وَاحِدٍ عَلَیَّ حِدَّةً بِماءِ السَّماءِ وَتَجْمَعُ بَعدَ السَّحقِ وَتَکتَحِلُ بِهِ جَیِّدٌ مُجَرَّبٌ ان شاالله تعالی.

و همچنین(برای سفیدی در چشم) نقل شده است که گرفته شود: ۱ جزء هلیله کابلی + ۱ جزء نمک اندرانی (بلوری شفاف)، هر کدام جداگانه با آب آسمان آسیاب شود و بعد از آسیاب، ترکیب شود و با آن سرمه کشیده شود که خوب و تجربه شده است ان شاء الله تعالی.

روایت ۲۴۶ [سرمه صبر + مر + کافور]

ایضا نزود نافع محمد بن احمد الخزار و احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن المحبوب عن رجل دخل علی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) وعینه وجعة فقَالَ: أَیْنَ أَنْتَ عَنِ هذه الْأَجْزَاءِ الثَّلَاثَةِ [فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ مَا الْأَجْزَاءُ الثَّلَاثَةُ فِداکَ أَبِی وَأُمِّی قَالَ] الصَّبِرُ[۷۷] وَالْمُرُّ[۷۸] وَالْکَافُورُ[۷۹]. ففعل الرجل ذلک فذهب عنه.

---

[۷۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۷۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۷۷] صبر: مردم آن را صبّیر می‌شناسند، گیاهی کویری دارای تنوع بیش از چهار هزار گونه‌ای است ولی گونه‌های پزشکی آن انگشت‌شمار است مشهورترین آن صبر سقوطری که نسبت به جزیره سوقطره در جنوب یمن می‌گیرد و در درمان بکار می‌رود دارای، ساقه چوبین و گل‌های آن بشکل خوشه در

بالای گیاه می‌روید برگ‌های آن گوشتی کلفت، دندانه‌دار و خاردارست که از آن شیرابه فراهم می‌آید و با هوا و آفتاب خشک می‌گردد.

خوش‌بو با مزه‌ی تلخ و رنگ زرد زرین می‌باشد. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۰۸]/ گوید: عمانی مرا چنان خبر کرد که درخت صبر به نزدیک ایشان بسیار بود و طریق استخراج صبر [زرد- شیرابه صبر] از او چنان تقریر کرد: برگ نبات او را جمع کنند، در معصره کنند و بکوبند. آب در او بسیار باشد، چون بر اثر کوفتن و فشردن، آب از او بیرون آید، آن را بگذارند تا کثیف گردد.

چون جرم او به مرور ایام سخت شود، او را در انبان‌ها کنند و در آفتاب بگذارند تا خشک شود...[صبری] را برگزین که خالص، روغنی، بدون سنگ، زرد زیبا و سرخ به رنگ جگر باشد و به آسانی خرد شود، از [صبری] که سیاه است و به سختی می‌شکند پرهیز کن...ابو جریج: [صبر زرد] سقوطری از بیرون مانند زعفران زرد است و اگر آن را به نفس گرم از دهان نزدیک کنی در آن چیزی همانند بوی مرّ احساس می‌کنی.

جریره سقوطرا نزدیک سرزمین زنج و سرزمین عرب‌ها [واقع است]؛ مردمانش مسیحی‌اند، اجدادشان یونانی بودند که اسکندر آنها را آنجا سکونت داد؛ هنگامی که ارسطو خواص صبر زرد را به اطلاعش رسانید و درخواست کرد تا مردمش را در آنجا سکونت دهد، او نیز چنین کرد. سقوطرا روبه‌روی «شحر» در [فاصله] یک روز [راه واقع است]. العمانی: سقوطرا جزیره‌ای است [به مساحت] چهل فرسنگ در چهل فرسنگ که روبه‌روی سرزمین «شحر» [قرار گرفته است]، مردمانش مسیحی‌اند و اسقفی آنها را رهبری می‌کند. صبر زرد را از آنجا می‌آورند. علی بن عیسی: صبر زرد شیرابه گیاهی است که برگ‌هایش به کارد می‌مانند، دراز، ضخیم، به رنگ قهوه‌ای تیره و ترند. از میانه آنها گلی زرد بدبو می‌روید. [صبر زرد] سه نوع است: سقوطری برای نوشیدن، سمنجانی و عربی. [صیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۶۷۴]/ صَبِر: انواع است صبر سُقوطْری بهتر است.

آب او همچون آب زعفران بود و بوی روغن گاو دهد و بدست نرم شود و نفس اندر وی دمند برنگ جگر نماید. [الأغراض الطبیهٔ و المباحث العلائیهٔ، ق۶، ص: ۶۳۲]/ صبر: هو من نوع الجنبهٔ، ورقه کورق الاشقیل أو ورق السّوسن الأبیض، غیر أن ورق الصّبر أطول، علیها رطوبهٔ تدبق بالید، و هی غلاظ، متان، منحنیهٔ إلی خلف، مشرّفهٔ کتشریف المنشار، فی کلّ ورقهٔ شیء یشبه الشوک، ناتیء، قصیر مفترق بعضه عن بعض، و له ساق کساق الخنثی، ملساء، تعلو نحو ذراع، علیه زهر لا یشبه زهر الخنثی و لا ثمرها، إلّا أن فیها خشونهٔ یسیرهٔ، و جمیع هذه الشجرهٔ ثقیلهٔ الرائحهٔ، مرّهٔ المذاق، کثیرهٔ الرطوبهٔ، إذا شقّت الورقهٔ رأیت لها لزوجهٔ بیضاء، و إذا قطع من ورقها شیء فی الخریف سال منها ماء أصفر، مرّ المذاق، و رائحته رائحهٔ الصّبر، و له أصل کالفجل أبیض، غائر فی الأرض، حوله عند وجه الأرض لیف کلیف أصل القلقاص، و هو کثیر بالهند و سقطری و الیمن و عمان، و قد یوجد ببلاد العرب نوع من

الصّبر ورقه کورق السّوسن الأبیض، غیر أن ورق الصّبر أطول و أعرض و أمتن...[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۳۹۹].

[۷۸] شجرة المرّ: زعم بعض الأعراب أن المرّ لا ینبت إلّا بسقطری. و قال (د): «المرّ صمغ شجرة تکون ببلاد العرب تشبه شجرة القرظ إلّا أنها أصغر منها بکثیر»، و لیست من نبات بلدنا و لا بلغتها صفة لها أکثر من هذا الذی قلناه عن أبی حنیفة. و ذکر (د) أنها تنبت بمصر... و ذکر (د) أن من هذه الشجرة تخرج المیعة السائلة. و المّر أنواع ذکرها (د)، و أجوده ما کان حدیثا، هشا، خفیفا، لونه بین الحمرة و الصّفرة...[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۷۴]/ إنّ المرّ هو صمغ شجرة تشبه السّنط و یستخرج من هذه الشجرة بأن یشرط منها موضع، و یبسط تحت ذلک الموضع حصیر أو باریة فیسیل هذا الصمغ علیها، و قد ینعقد بعضه علی جرم هذه الشجرة. و من ماء هذه الشجرة، تؤخذ المیعة السائلة.و المرّ علی أنواع. و أجوده ما کان صافیا، بریئا من الأجزاء الخشبیّة لونه إلی البیاض و الحمرة. لأنّ ما یکون کذلک، فهو خالص غیر مغشوش. و ما کان من المرّ حدیثا، هشّا، خفیفا، إذا کسر کان لمکسره بیاض، و کانت مرارته شدیدة، و رائحته طیّبة؛ فهو أفضل.[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۲۷، ص: ۱۰۱]/ مرّ: آب منجمد درختی است مغربی شبیه به درخت مغیلان و خار دار و از زخم کردن درخت و گرفتن آبِ سایل آن حاصل می‌شود و در اولِ ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین می‌شود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل به سرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن در او سفیدی شبیه به ناخنِ چیده باشد و این قسم را «مرّ صاف نامند» و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد و مسمی به مرّ البطارخ است و آن، زرد می‌باشد و در خوبی قائم مقام قسم اوّل است و آنچه آبِ افشرده اجزاء درخت را خشک کنند، مایل به سیاهی و قریب به میعه سایله و مسمی به مرّحبشی است و آن زبون‌تر از قسم ثانی و هرچه آب افشرده آن را بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بد بو و تند و قتّال است و شرب او جایز نیست. [تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۷۷۹].

[۷۹] [الکافور-]: نبت طیب تستخرج منه مادة عطریة بیضاء متبلورة.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۶۹]/ کافور: روغنی است که از ریشه و ساقه‌ی درخت ستبر چندین ساله به نام کافور در سرزمین چین و ژاپن و برخی جزیره‌های جنوب آسیا می‌روید. در ساقه‌ی آن چندین شکاف پدید می‌آورند و از آن روغنی بی‌رنگ با بوی بسیار، روان می‌شود و در برخورد با هوا سفت و به صورت تکه‌های یخ روغنی، ترد و دارای لیزی درمی‌آید بوی خوش عطرگونه و مزه‌ای تند و گزنده دارد. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۴۱]/ کافور: هو أصناف. منها الفنصوریّ، و الرّباحیّ، ثم الأزاد، و الأسفرک الأزرق، و هو المختلط بخشبه، و المصاعد عن خشبه. و قیل: إن شجرته عظیمة، تظلّ أکثر من مائة فارس، و هی بحریة. و خشبه أبیض إلی الحمرة خفیف. و الرّباحیّ یوجد فی بدن شجره قطع کالثّلج، فإذا شقّت الشجرة تناثر منها الکافور. و أجوده الفنصوریّ، و الرّباحیّ الأبیض الکبار. [منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۶۸۳]/کافور- یؤخذ من نبات ببلاد الهند یبلغ من عظمه ان یظلل مائة

حسن‌بن‌محبوب می‌گوید: شخصی نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)آمد و چشمانش دردناک بود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: چرا از این ترکیب سه‌گانه استفاده نمی‌کنی؟ صبر + مر + کافور. پس مرد انجام داد و بیماری‌اش رفع شد.

روایت ۲۴۷ [سرمه هلیله زرد + فلفل]

روی السیاری من کتاب ابی‌محمد عن الصادقین(صلوات‌الله‌علیهم)وحدثنی به عن واحد من اصحابنا: یؤخذ هلیلج[۸۰] صفرا وسبع حبات فلفل[۸۱] تسحقها وتکتحل بها فی المرزم.

سیاری از کتاب ابی‌محمد از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: گرفته شود: هلیله زرد + ۷ حبه فلفل، آسیاب و با آن سرمه کشیده شود در مرزم (احتمالا یعنی در شدت سرما).

فارس و له ماء ابیض یسمی لبن الکافور و اجوده القیصوری و هو معتدل الرائحة المائل فی لونه الی السمرة. [العمدة فی الجراحة، ج۱، ص: ۲۵۷]/ امتحان کافور: آبگینه بر آتش نهند تا گرم شود و پاره‌ای کافور بر وی پاشند. اگر دود ازو برخیزد و تمام گداخته شود خالص باشد، و الّا مغشوش و خیانت کرده. هرچند به دست خرد شدن و گداز اعتماد را نشاید، زیرا که بسیار غشّها بگدازد. و بر بوی و طعم اعتماد نشاید کرد و بر مالیده و نسو و پارهای محکم که کافور خالص باشد. [عرائس الجواهر ص: ۲۶۲]/ کافور: صمغ درختی است و اقسام می‌باشد و ریاحی آن، سفید مایل به سرخی و شبیه به مصطکی و مسمّی به اسم پادشاهی است «ریاح» نام، که اوّل کافور را یافته بود و این قسمی است که به ظاهرِ درخت بروز می‌کند و قیصوری آن، بسیار سفید و صفایح وصاف و در جوف درخت یافت می‌شود و کافور موتی از ریزه‌های چوب جوف درخت از جوشانیدن آن به هم می‌رسد و آن، تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور، مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی می‌باشد به حدی که بر صد سوار، سایه گستر می‌شود و همیشه سبز و چوب او، سفید و سبک و بی‌شکوفه و بی‌ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان، سریر می‌سازند و بالخاصیة، هوامّ و پشه و قمل و کیک پیرامون آن نمی‌گردد و گویند سبب کمیابی او آن است که از جهت گرمی هوای آن مکان، پلنگ و مار همیشه مجاور آن درختاند و آبی که در حین قطع درخت از او می‌چکد مسمی به ماء الکافور است.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۶۸۷]/ یحیی و خشکی: [هل] از نظر خوشبویی با کبابه برابر و شبیه بوی کافور است.[صیدنة فی الطب، ص: ۷۹۴].

[۸۰] رجوع کنید به پاورقی ح۲۴۴.

[۸۱] رجوع کنید به پاورقی ح۲۴۳.

روایت ۲۴۸ [سرمه عناب]

فی البیاض فی العین روی ابن‌الخصیب الاصبهانی قال: کَانَتْ عَیْنِی الیمین قَدِ ابْیَضَّتْ وَلَمْ أُکُنْ أُبْصِرُ بِهَا شَیْئاً فَرَأَیْتُ عَلِیّاً أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه) فِی الْمَنَامِ فَقُلْتُ له یَا سَیِّدِی عَیْنِی قَدْ صارت إِلَی مَا تَرَی فَقَالَ خُذِ الْعُنَّابَ[۸۲] فَدُقَّهُ وَاکْحلها بِهِ قال فَأَخَذْتُ العناب فدَقَقْتُهُ بِنَوَاهُ وَاکتحلت بِهِ فَانْجَلَتْ عَنْ عَیْنِیَ الظُّلْمَةُ وَنَظَرْتُ أَنَا إِلَیْهَا فَإِذَا هِیَ صَحِیحَةٌ مثل الاخری ما بها قلبته.

ابن‌خصیب اصفهانی می‌گوید: چشم راستم سفید شد و چیزی نمی‌دیدم، پس امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)را در خواب دیدم و به ایشان عرض کردم آقای من! چشمم اینگونه شده است که می‌بینی، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: عناب بگیر و بکوب و با آن سرمه بکش، اصفهانی می‌گوید: پس عناب گرفتم و با هسته‌اش کوبیدم و با آن سرمه کشیدم، پس تاری و تاریکی از چشمم برطرف شد و به چشمم نگاه کردم دیدم که مانند چشم دیگرم صحیح و سالم است.

روایت ۲۴۹ [سرمه امام باقر سلام الله علیه]

وایضا دواء للرمد حدثنا ابن همام قال حدثنی الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عَنِ ابْنِ عُمَیْرٍ عَنْ سُلَیْمِانَ [مَوْلَی] عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ أَنَّهُ کَانَ یَلْقَی مِنْ الرَمَدِ [عَیْنَیْهِ] أَذًی [قَالَ] فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَبُوالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)ابْتِدَاءً مِنْه [عِنْدِهِ] مَا یَمْنَعُکَ عن کُحْلِ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)فهو کَافُورٍ[۸۳] رَبَاحِیٍ جُزْءٌ وَجُزْءٌ صَبِرٍ[۸۴] أُسقُوطْرِیٍّ یُدَقَّانِ

---

[۸۲] درختی از تیره‌ی سدریان (عنابیان)، پرخار، بلندی آن تا بیست پا می‌رسد، پرشاخ و برگ، دارای گل کوچک زرد که به‌گونه‌ی خوشه‌ای کنار برگ‌ها می‌روید. میوه‌ی آن تخم‌مرغی شکل به اندازه زیتون به رنگ سرخ و خرمایی، پرگوشت، شیرین مزه، و درون آن اندکی لیز است. همانند میوه کرز (گیلاس) و دارای هسته‌ای چوبین است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۱۸]/ عناب: الماهیة: ثمرة شجرة معروفة، أکثر ذلک بجرجان، و ما دون ذلک من البلدان فهو أصغر من الجرجانی. الاختیار: أجوده أعظمه، و أحسنه، و أحمره لوناً. [قانون فی الطب، ج۲، ص: ۷۲].

[۸۳] رجوع کنید به پاورقی ح ۲۴۶.

جَمِيعاً وَيُنْخَلَانِ بِحَرِيرَةٍ وَيُكْتَحَلُ مِنْهُ بِمِثْلَ مَا يُكْتَحَلُ مِنَ الْإِثْمِدِ [الْكَحْلَةُ] فِي الشَّهْرِ تَحْدُرُ كُلَّ دَاءٍ فِي الرَّأْسِ وَتُخْرِجُهُ مِنَ الْبَدَنِ قَالَ فَكَانَ يَكْتَحِلُ بِهِ فَمَا اشْتَكَتْ عَيْنَيْهِ حَتَّى مَاتَ.

ابن‌عمیر می‌گوید: ۲ چشم سلیمان – غلام علی‌بن‌یقطین – دچار درد و اذیت شد، پس امام کاظم(سلام‌الله‌علیه) به او نامه نوشتند و فرمودند: چرا از سرمه‌ی ابی جعفر (امام باقر(سلام‌الله‌علیه)) استفاده نمی‌کنی؟ آن یک جزء کافور رباحی + یک جزء صبر سقطری است که با هم کوبیده می‌شوند و با حریری الک می‌شوند و با آن مانند سرمه کشیدن با سرمه اثمد، در هر ماه سرمه کشیده می‌شود، هر دردی را از سر سرازیر و از بدن خارج می‌کند، راوی می‌گوید: پس سلیمان با آن سرمه کشید و تا پایان زندگی‌اش از چشمانش شاکی نشد.

روایت ۲۵۰ جدید [سرمه فلفل + نمک هندی + روغن بنفشه]

أیضا نزود رُوِی بَعْضُ اِصْحَابِنَا عَنْ ابِی‌اَلْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ يَأْخُذُ جُزْءَ فُلْفُلٍ[۸۵] وَجُزْءٌ مِلحٌ هِندِیٌ[۸۶] اجزاءً سَواءً يَدَقُّ كُلُّ واحِدٍ عَلَىً حِدَّةً وَيَخْلِطُ وَتَكْتَحِلَ مِنْهُ فِي نُقصانِ الشَّهْرِ وَتَغسِلُهُ بِماءٍ بارِدٍ وَتَكتَحِلُ بَعدَهُ بِدُهنِ بَنَفسَجٍ خالِص.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): گرفته شود: ۱ جزء فلفل + ۱ جزء نمک هندی، به صورت مساوی هر کدام جداگانه آسیاب و ترکیب و با آن در زمان نقصان ماه سرمه کشیده شود و بعد با آب سرد شسته شود و بعد از آن با روغن بنفشه‌ی خالص سرمه کشیده شود.

---

[۸۴] رجوع کنید به پاورقی ح۲۴۶.

[۸۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۳.

[۸۶] ملح هندی: نمکی است شفاف و سرخِ مایل به سیاهی و قطعات او بزرگ.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۸۰۱]/ [ملح هندی]: ملح هندی نمکی است شفاف سرخ رنک مایل بسیاهی که بنفسجی نامند و قطعات آن اندک بزرک و بهندی آن را سیندهه‌لون نامند.[قرابادین کبیر، ج۲، ص: ۱۲۵۵].

روایت ۲۵۱ [سرمه توتیا + اثمد + کافور + شیراملج]

وایضا لِلْمَاءِ اَلاِسْوَدِّ فِی اَلْعَیْنِ رُوِیَ ابواسحاق اِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَلثَّقَفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ اَلْمُعَلَّی قَالَ حَدَّثَنَا اسماعیل بن مختار عَمَّن اِخْبرهُ عَنِ اِبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ بُرُودُ اَلْعَیْنِ مِنْ رِیحِ اَلسُّبَلِ وَاَلظُّلْمَهُ وَالْکَمَنِهِ وَاَلدَّمْعَهُ وَسُقُوطِ اَلاِشْفَارِ وَاَلشَّعْرِ فِیهِ وَاَلْمَاءُ الاسود اخلاطه توتیا[۸۷] هِنْدِیٌ وَکُحْلٌ اِصْفِهَانِی[۸۸] مَکَدَ اِرْبَعَهٌ مَثاقِیلَ یُغسِلُ اَلْکُحْلُ بِالْمَاءِ حَتِّی یَصْفُو ثُمَّ یُدَقُّ بِالْماءِ الصَّافی ابْلُغْ مَا یَکُونُ ثُمَّ یُعْزَلُ وَیُوخَذُ سُدُسُ مِثقال کَافور[۸۹] وَیُدَقُّ عَلَیَّ حَدَّهُ وَیُنْخَلُ بِحَرِیرَهٍ وَثَلاَثُ مَثَاقِیلَ شیراملج[۹۰] یَخْلُطُ الشیراملج وَ اَلتُّوتِیَا وَ اَلْکَافُورَ

---

[۸۷] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۸۸] کحل أصفهانیّ: هو الإثمد[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۶۹۲]/ رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۳۲.

[۸۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۶.

[۹۰] شیر أملج: هو الأملج إذا نقع فی اللبن، و هو أقل قبضا من الأملج.و أجوده المجعول فی اللبن أیاما.[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۵۴۲]/ شیر آملج: هو الآملج إذا نقع فی اللبن فی بلده حین یجتنی من شجره کما هو رطباً.[بحر الجواهر، ص: ۲۳۷]/ أملج: میوه‌ای درختی از گروه هلیله که برخی آن را لیموی زرد برای داشتن رنگ زرد آن خوانده‌اند درختی که نشان آن، گرد آمدن برگ‌ها به‌گونه‌ی چتر است. زیستگاه آن سرزمین هند و جنوب آسیا می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۴۱]/ املج به سریانی املگ است. درختش بزرگ و ریزبرگ است.مزه این میوه پیش از رسیدن ترش با اندک گسی است. آن را در آفتاب گذاشتیم تا [رنگ] سبزش به سرخی تبدیل شد، درست همان گونه که انگور نارس و سیب ترش نارس در برابر آفتاب سرخ می‌شوند. مزه‌اش با مزه چنین سیبی که در آفتاب گذاشته شده تقریبا تفاوت ندارد.رازی می‌گوید: بهترین [املج] آن است که رنگ سرخ و بوی تند دارد. آن را از جزیره کرت می‌آورند.لکن این صفات [با املج] مطابقت نمی‌کند. [املج] موجود در این سرزمین را از هند می‌آورند. در کوه‌های کشمیر بوته‌زارهای «املج» و «بلیلج» وجود دارد، ما آنها را هنگامی که کاملا رسیده نبودند، دیده‌ایم.

اما «شیراملج»، آن را از جزیره‌ای در دریا می‌آورند همان گونه که هلیله زرد را نیز از آنجا می‌آورند.ابو جریج و الرسائلی می‌گویند: [شیراملج] همان «املج» است که در محل به شیر آغشته شده تا از شدت گسی آن بکاهند، آن را «تاج العرب» [تاج عرب‌ها] نیز می‌نامند.دیگران می‌گویند که این بهترین نوع [املج] است و به همین جهت همانند شاه بلوط، شاه لوج، شاهمرود و مانند آنها، «شاه املج» نامیده می‌شود. [صدای] «هاء» در [واژه] «شاه» گاهی به «راء» تبدیل می‌شود و می‌گویند شار غرشستان، شیر بامیان و بنابراین، «شیراملج» همان «شاه املج» است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۲۶۵]/ أملَج: «ج» هی ثمرهٔ سوداء، تشبه عیون البقر، لها نوی مدور حاد الطرفین،

وَ الْكُحْلِ وَ يَسحَقُ حَتَّى يَخْتَلِطُ ثُمَّ يَجعَلُهُ فى قَارُورَةٍ وَ يُجْعَلُ مَعَهُ مِثْلُ اَلْحِمَّصَةِ مِلْحٌ اِنْدَرَانِى[۹۱] وَ لاَ يَدُقُّهُ فانه يَذُوبُ فيهِ وَ اكْتَحَلَ فِى كُلِّ يَوْمٍ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً فِى كُلِّ عَيْنٍ ثَلاَثَةٌ اميَالٌ وَ اسْتَشْفى اَللَّهُ تَعَالَى.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای ضعیفی چشم از ریح سبل و تاریکی و خارش و سرخی چشم و آبریزش چشم و ریزش مژه‌ها و روییدن مو در چشم و آب سیاه از این ترکیب استفاده می‌شود: توتیا هندی ۴ مثقال[۹۲] + سرمه اصفهانی ۴ مثقال، سرمه را با آب بشویید تا صاف شود سپس با زلال‌ترین آب ممکن آن را بکوبید، سپس کنار گذاشته شود و یک ششم مثقال کافور بگیرید و جداگانه بکوبید و با حریر الک کنید، و ۳ مثقال شیر آمله، شیرآمله و توتیا و کافور و سرمه اصفهانی ترکیب شوند و اُسیاب شوند تا مخلوط شوند سپس در شیشه‌ای قرار داده شود و همراه با آن به اندازه‌ی یک نخود نمک اندرانی بدون اینکه آسیاب شود در آن قرار داده شود تا خودش ذوب شود، و در هر روز صبح و شب در هر چشم ۳ میله سرمه کشیده شود و از خدای متعال طلب شفا نماید.

فإذا نزعت منه قشرته انشق النوى على ثلاث قطع. والمستعمل منه ثمرته التى على نواه. و قال: يقرب فعله من فعل الهليلج الكابلى. وقد ينقع فى بلده باللبن الحليب، فيسمى شيرأملج، و إنما ينقع فى اللبن ليخرج منه بعض قبضه، و هو أجود من الأملج.[المعتمد فى الأدوية المفردة، ج۱، ص: ۹]/ امْلِج: ثمر درخت هندی [است] و معروف است. و مستعمل، مقشّر بی‌دانه. و چون در شیر بخیسانند، شیر آملج نامند. و گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند.آنچه در شیر پرورده نشده باشد، تلخ و بسیار عفص است.[تحفة المؤمنين، ج۱، ص: ۱۳۹].

[۹۱] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۹۲] بنابر محاسبه‌ی قبلی احتمالا هر مثقال برابر است با حدود ۴,۲۶۵ گرم.

باب: ما یذیب شحمهٔ العین

باب: آنچه چربی چشم را ذوب می‌کند

روایت ۲۵۲ [بعد از حمام سرمه نکشید]

وَرُوِیَ عَرَّاسٌ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ عُقْبِهِ وَدِینَارَیْنِ دُعَیْمٍ اَلاِزْدِیِّ عَنْ موسی بْنِ اکلیل اَلتَّمْرِیِّ قَالَ مَرَّ ابُوجَعْفرٌ(صلوات‌الله‌علیه)بِرَجُلٍ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ وَقَدْ قَعَدَ الی رَجُل یکحل عَیْنَهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اما لوْ عَلِمَ مَا یُصِیبُهُ مِن ذَهابِ بَصَرِهِ ما اکْتَحَلَ وَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ بِماءٍ او کُحْلٍ او ما کانَ مِن شَیٍ فانَّهُ یَذْهَبُ بِشَحْمَهَ العَیْنِ وتَطِیرُ نُورُ النَّاظِرِ وَرُبَّمَا سالَ مِنْهُ الْحَدَقُ قَالَ قَعَدْتَ اِلَی الْمَکَانُ الَّذِی رَایَتُ فِیهِ الرَّجُل فَإِذَا قَدِ اِخْتَلَسَتْ عَیْنَاهُ وَلَیْسَ یُبْصِرُ شَیْئاً.

موسی‌بن‌اکلیل می‌گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه)مردی را دیدند که از حمام خارج شده و کنار شخص دیگری نشسته است تا به چشمانش سرمه بکشد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اگر می‌دانست با سرمه کشیدن بعد از حمام، بینایی‌اش از بین خواهد رفت، سرمه نمی‌کشید؛ و قطعا خارج می‌شود از حمام با آب یا سرمه یا هر چیزی باشد زیرا چربی چشم را از بین می‌برد و نور دیدگانش می‌پرد و چه بسا حدقه‌ی چشمش خارج شود! راوی می‌گوید: در همان مکانی که مرد سرمه کشیده بود نشستم، پس ناگاه چشمانش را از دست داد و هیچ چیزی نمی‌دید.

روایت ۲۵۳ [ذوب پیه‌ی چشم با ماهی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی والسیاری عن عُثْمَانُ بْنُ عِیسَی عن رجل من اصحابنا رفعه [عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)] قَالَ: السَّمَکُ یُذِیبُ شَحْمَهَ الْعَیْنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خوردن ماهی، پیه‌ی چشم را ذوب می‌کند.

باب: فی کثرة الدموع فی العین من غیر علة

باب: زیادی بدون علت اشک در چشم

روایت ۲۵۴ جدید [سعوط روغن بنفشه و طریفل اصغر]

رُوِیَ زُرَارَةُ قَالَ شَکَوْتُ الی اَبی‌عبدِاللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)کَثْرَةُ مَا یَنْزِلُ مِنْ عَیْنِی مِنَ الدُّمُوعِ مِنْ غَیرِ عِلَّةٍ اجْدُهَا فَقَالَ اسْتَعِطْ بِالْبَنَفْسَجِ وَخُذْ کُلَّ یَوْمٍ وَزْنَ دِرْهَمَیْنِ اِطْرِیفَلَ اَلاِصْغَرَ فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی.

زراره می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از زیادی اشک در چشمانم که بدون علت آن را احساس می‌کردم شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: روغن بنفشه در بینی‌ات بریز و هر روز به وزن ۲ درهم (حدود ۵,۹۰۴ گرم) طریفل اصغر[۹۳] بخور. زراره می‌گوید: پس این دستور را انجام دادم و بیماری‌ام تسکین یافت.

باب: عوذة العین

باب: عوذه‌ی چشم

روایت ۲۵۵ [عوذه‌ی چشم درد]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عمر بن العزیز عن سلیمان بن عیسی قَالَ: دخلت علی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)[یَوْماً مِنَ الْأَیَّامِ] فَرَأَیْتُ بِهِ مِنَ الرَّمَدِ شَیْئاً فاحشا [فَاغْتَمَمْتُ لَهُ] فخرجت ثُمَّ دَخَلْتُ الیه مِنَ غَدِ فإذا لاقلبه بعینه [وَلَمْ یَکُنْ بِهِ رَمَدٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ] فقلت جعلت فداک خرجت من عندک بالامس وَبِکَ من الرمد ما غمنی ودخلت علیک الیوم فلم ار شیئا [فَقَالَ] عَالَجْتُهَ بِشَیْءٍ وَهُوَ عُوذَةٌ عِنْدِی عَوَّذْتُ بِهَا قَالَ فَأَخْبَرَنِی بِهَا [وَهَذِهِ نُسْخَتُهَا] فکتبت: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وأَعُوذُ

---

[۹۳] رجوع کنید به روایت ۸۱۷.

بِقُدْرَةِ اللَّهِ وأَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ وأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ أَعُوذُ بجمع [بِجَمَالِ] اللَّهِ و[أَعُوذُ بِبَهَاءِ اللَّهِ أَعُوذُ بِغُفْرَانِ اللَّهِ أَعُوذُ بِحِلْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِذِكْرِ اللَّهِ] أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم [وأَعُوذُ بِآلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم] عَلَى مَا أَجِدُ [أحذر] وَأَخَافُ عَلَى عَيْنِي [وَ]مِنْ وَجَعِ [عَيْنِي وَمَا أَخَافُ مِنْهَا وَمَا أَحْذَرُ] اللَّهُمَّ رَبَّ الطَّيِّبِين [أَذْهِبْ ذَلِكَ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُدْرَتِكَ.].

سلیمان‌بن‌عیسی می‌گوید: مشرف خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم و ایشان شدیدا مبتلا به درد چشم بودند، پس برای ایشان غمگین شدم پس از نزد ایشان رفتم و فردا دوباره نزد ایشان رفتم و هیچ آثاری از درد چشم در ایشان نبود، پس به ایشان گفتم: جانم به فدایت! دیروز از نزد شما رفتم و مبتلا به درد چشم بودید و من ناراحت شدم، و امروز نزد شما آمدم و آثاری از آن در شما نیست! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آن را با عوذه‌ای معالجه کردم. راوی می‌گوید: گفتم لطفا مرا به آن عوذه آگاه کنید، و آن را نوشتم: « أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وأَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ وأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ أَعُوذُ بجمع [بِجَمَالِ] اللَّهِ و[أَعُوذُ بِبَهَاءِ اللَّهِ أَعُوذُ بِغُفْرَانِ اللَّهِ أَعُوذُ بِحِلْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِذِكْرِ اللَّهِ] أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم [وأَعُوذُ بِآلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم] عَلَى مَا أَجِدُ [أحذر] وَأَخَافُ عَلَى عَيْنِي [وَ]مِنْ وَجَعِ [عَيْنِي وَمَا أَخَافُ مِنْهَا وَمَا أَحْذَرُ] اللَّهُمَّ رَبَّ الطَّيِّبِين [أَذْهِبْ ذَلِكَ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُدْرَتِكَ.].»

باب: دعاء العين

باب: دعای چشم

روایت ۲۵۶ [دعای چشم]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن محمد بن ابی‌عمیر عن محمد الجعفری عن ابیه قال: کُنْتُ [کَثِیراً]

مَا أَشْتَكِي عَيْنِي فَشَكَوْتُ ذَلِکَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَ لَا أُعَلِّمُکَ دُعَاءً لِدُنْيَاکَ وَآخِرَتِکَ وَبَلَاغاً لِوَجَعِ عَيْنَيْکَ قُلْتُ بَلَی قَالَ تَقُولُ فِی دُبُرِ صلاةِ الْفَجْرِ وَصلاةِ الْمَغْرِبِ- اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ [عَلَيْکَ أن تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ]اجْعَلِ النُّورَ فِی بَصَرِی وَالْبَصِيرَةَ فِی دِينِی وَالْيَقِينَ فِی قَلْبِی وَالْإِخْلَاصَ فِی عَمَلِی وَالسَّلَامَةَ فِی نَفْسِی وَالسَّعَةَ فِی رِزْقِی وَالشُّكْرَ لَکَ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِی.

محمد جعفری از پدرش روایت می‌کند که گفت: من بسیار از بیماری چشمم گلایه داشتم پس از آن به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلگی کردم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا دعایی به تو نیاموزم که برای دنیا و آخرتت (سودمند باشد) و بیماری چشمت را کفایت کند؟ عرض کردم: بله، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: بعد از نماز صبح و نماز مغرب بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ [عَلَيْکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ]أَنْ تَجْعَلَ النُّورَ فِی بَصَرِی وَالْبَصِيرَةَ فِی دِينِی وَالْيَقِينَ فِی قَلْبِی وَالْإِخْلَاصَ فِی عَمَلِی وَالسَّلَامَةَ فِی نَفْسِی وَالسَّعَةَ فِی رِزْقِی وَالشُّكْرَ لَکَ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِی.» (خداوندا! به حقّ محمّد و آل محمّد بر تو از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و در چشمم نور، و در دینم بینش، و در قلبم یقین، و در عملم اخلاص، و در جانم سلامتی، و در روزیم فراخی و گشایش قرار دهی، و تا زمانی که زنده‌ام می‌داری توفیق سپاسگزاری از خودت را به من عطا فرمائی).

باب: فی الشبکور

باب: در مورد شبکوری

روایت ۲۵۷ [درمان شبکوری با سرمه قرآنی]

روی محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن ابی عثمان عَنْ أَبِی یُوسُفَ الْمُعَصَّبِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌الْحَسَنِ‌الْأَوَّلِ(صلوات‌الله‌علیه)أَشْکُو إِلَیْکَ مَا أَجِدُ فِی بَصَرِی وَقَدْ صِرْتُ شَبْکُوراً فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِی شَیْئاً فَقَالَ اکْتُبْ هَذِهِ الْآیَةَ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْآیَةَ [ثَلَاثَ] مَرَّاتٍ فِی جَامٍ ثُمَّ اغْسِلْهُ وَصَیِّرْهُ فِی قَارُورَةٍ وَاکْتَحِلْ بِهِ قَالَ فَاکْتَحَلْتُ به إِلَّا أَقَلَّ مِنْ مِائَةِ مِیلٍ حَتَّی [صَحَّ] رجع بَصَرِی أَصَحَّ مِمَّا کَانَ [أَوَّلَ] أو قال مَا کُنْتُ.

ابی‌یوسف گوید به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گفتم که از ناراحتی چشم به شما شکایت می‌کنم که شب‌کور شده‌ام، پس اگر صلاح می‌بینید چیزی به من بیاموزید، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: این آیه را ۳ بار در جامی بنویس: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»[۹۴] سپس آن را بشوی و در شیشه‌ای بریز و با آن سرمه بکش، راوی گوید کمتر از ۱۰۰ میله به چشم کشیدم تا این که چشمم از اول سالم‌تر شد.

باب: فی الغشاوة و الدمعة و الحکة و کل آفة فی العین

باب: تاری چشم و آبریزش و خارش و هرگونه آسیب در چشم

روایت ۲۵۸ جدید [سرمه شاذنج + دارفلفل + تربت]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ موسی قَالَ حَدَّثَنِی اَلْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی الشهروریُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اسماعیل بن بَزِیعٍ عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ وَجَعٌ فِی الْعَیْنِ مِنَ اَلْغِشَاوَةِ وَاَلدَّمْعَةِ وَاَلْحِکَّةِ وَغَیْرِ

[۹۴] نور: آیه ۳۵/ آیه را با ترکیب گلاب و زعفران با استفاده‌ی خلال‌دندان یا گوش پاک‌کن می‌توانید بنویسید).

ذَلِکَ مِنْ آفَاتِ اَلْعَیْنِ اِخْلاَطُهُ سِتَّةٌ مَثَاقِیلَ شاذنج[۹۵] وَمِثقالُ دَارفُلْفُلِ[۹۶] تُدَقُّ کُلُّ واحِدَةٍ عَلَیَّ حِدَّةٌ وَیُنخَلُ بِحَرِیرَةٍ صَفِیقَةٍ وَتُلْقِی مَعَهُ مِقْدَارَ حَبِّهِ الدرهم طِینُ الْحَیْرِ فَاسْحَقْهُ جَمِیعاً سُحْقاً ناعِماً فِی مَکَانٍ نَظِیفٍ وَتَکْتَحِلُ مِنْه.

---

[۹۵] شادنج یا شاذنه و عربان آن را «حجر الدم» خوانند. سنگی کانی از درون زمین به دست می‌آید برنگ سرخ و زیباست در آن هیچ‌گونه رگه و چرکی دیده نمی‌شود، ترد و شکننده و شاید یکی از ترکیبات خانواده‌ی گوگرد با آهن همچون سنگ سرمه‌ی سرخ و جز آن می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۰۲]/ قد یوجد فی المعدن، و قد یحفر علی حجر الشاذنج من معادن مصر، و قد یغش، بأن یؤخذ من حجر بأن یکسر، و جزء من حجر مدوّر، و یدفنان فی رماد حار فی جوف أجاجین، و یترک ساعهٔ، ثم یؤخذ منه فیحکّ علی مسن، و ینظر، إنْ کان لون محکه بلون الشاذنج کفاه، و إلا فلیرده إلی النار. الاختیار: أجود هذا الجنس ما یتفتت سریعاً، المستوی الصلابهٔ، و لا یختلط به وسخ، و لیس فیه خطوط و ألوان مختلفهٔ، و الفرق بین المغشوش و غیر ذلک بأنه لا یری فیه النفاخات، و بانکسار الحجر أنه لیس بشاذنج علی خطوط مستقیمهٔ، و الشاذنج بخلافه، و أیضاً یستدل علیه باللون، و ذلک أن الحجر الذی لیس بشاذنج إذا حکّ کان لونه أقل حمرهٔ.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۴۲]/ شادنج [شادنج] را به لغت رومی حیماطیطوس و هیماطیطس نیز گویند، به سریانی شادنا گویند و کیفاددمیا نیز گویند، به فارسی شادنه گویند و بیدوند هم گویند. در بعضی مواضع به تازی او را حجر الدم گویند.جالینوس گوید: این [سنگ] را حجر الدم به این معنی گویند که چون جرم او بر سنگی یا فسانی بسوده شود به آب، اجزای او رنگ آن آب را سرخ کند... از جمله انواع او شادنج عدسی به بود و آنچه در ادویه استعمال کنند شادنج عدسی است، لون او سرخ باشد و بر جرم او به شکل آبله نقطه‌ها باشد به مقدار ماش و عدس[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۴۷]/ شاذنج سنگی است سیاه و با سرخی می‌زند معدنی. و چون او را به حکّ بسایند آبی سرخ ازو برون آید مثل خون صرف؛ چنانک از خماهن برون آید. لونش به لون حجر خماهن مشابهتی دارد. و آن دو نوع است: یکی را عدسی گویند، و دیگری را جاورسی. عدسی آن است کی پارها مثل عدس به هم پیوسته باشد. و جاورسی آنک مثل ارزن باشد درهم رسته. و اگر سنگ مقناطیس را به رفق بسوزانند مانند فعل و خاصیّت شاذنج باشد.و بهترین آن است کی زود از یکدیگر منفصل شود و خاک ناک نباشد.[عرائس الجواهر، ص: ۱۹۱]/ شادنج: معرَّب از شادنه فارسی است و به عربی حجر الدم نامند به جهت قطع کردن سیلان خون- نه آن که در رنگ شبیه به خون باشد-. آن، سنگی است در شکل، شبیه به عدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده شده. تیره مایل به سیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آن، بهترین اقسام است و بعد از آن، زرد و ابلق و سفید و زبون‌ترین او، خاکستری رنگ تیره است. حقیر، نوع سفید را در فیروز کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوارری و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است، سیاه و زود شکن تر از معدنی می‌باشد و در جمیع افعال، مثل معدنی است به خلاف مصنوع از حجر الخمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۵۲۸].

[۹۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۱۱۰.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): برای درد در چشم از تاری و تیرگی دید و آبریزش چشم و خارش و غیر آن از تمام آسیب‌ها و بیماری‌های چشم از این ترکیب استفاده شود: ۶ مثقال (هر مثقال حدود ۴,۲۶۵ گرم) شاذنج + ۱ مثقال دارفلفل، هر کدام جداگانه کوبیده شود و با حریری ریزبافت الک شود و همراه آن به اندازه ۱ دانه درهم (حدود ۲,۹۵۲ گرم) خاک قبر سیدالشهداء(سلام‌الله‌علیه)در آن گذاشته شود و همگی با هم به نرمی در مکانی تمییز آسیاب شود، و با آن سرمه کشیده شود.

باب: قدح العین

باب: بیرون آوردن بیماری چشم با جراحی

روایت ۲۵۹ [جراحی چشم]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالله بن المغیرة عَنْ بَزِیعٍ الْمُؤَذِّنِ قال قلت لابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)[إِنِّی] أُرِیدُ أَنْ أَقْدَحَ[۹۷] عَیْنِی فَقَالَ لِی افْعَلْ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ [یَزْعُمُونَ] یقولون أَنَّهُ [یُلْقَی عَلَی قَفَاهُ] ینام علی ظهره کَذَا وَکَذَا [یَوْماً] یُصَلِّی قَاعِداً قَالَ افْعَلْ.

بزیع مؤذن می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفتم که من می‌خواهم چشمم را جراحی و آب آن را خارج نمایم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: انجام بده. پس گفتم: می‌گویند کسی که این جراحی را انجام دهد، فلان و فلان روز باید به پشت بخوابد و نمازش را نشسته بخواند! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: انجام بده.

---

[۹۷] قدح: بیرون کشیدن آب سپید زیانبار از چشم.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۱۹]/ قدح: عمل بیرون کردن آب فاسد شده از چشم به کمک ابزار خاص را گویند. [طب أکبری، ج۲، ص: ۱۳۲۳].

باب: فی النوادر فی علل العین

باب: احادیث گوناگون در بیماری‌های چشم

روایت ۲۶۰ [حکم سرمه کشیدن با خمر]

روی محمد بن الحسن الصفار عن موسی بن عمر الْمِیثَمِیِّ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه) وقد سَأَلَه رَجُلٌ عَنِ الْخَمْرِ یُکْتَحَلُ به فَقَالَ مَا جَعَلَ اللَّهُ تعالی فِی حَرَامٍ شِفَاءً.

معاویهٔبن‌عمار می‌گوید: شخصی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه) در مورد سرمه کشیدن با خمر پرسید، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: الله متعال در حرام شفا قرار نداده است.

روایت ۲۶۱ [آیا نگاه به آلت جنسی زن موجب کوری می‌شود؟]

مُحَمَّد بن الحسَنِ عن السیاری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِ الهمدانی عَنْ رَجُلٍ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِی النَّظَرِ الی فَرْجِ اَلنِّسَاءِ یَقُولُونَ اَنَّه یُورِثُ الْعَما فَقالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَهَلِ اَللَّذَّةُ اِلاَّ فِی النَّظَرِ اِلَی اَلْفَرَجِ لَیْسَ کَما یَقُولُونَ اَ لاَ اُخْبِرُکَ بِمَا یُورِثُ الْعَما قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ اَلنَّظرُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْک.

محمدبن‌علی همدانی از شخصی نقل می‌کند که به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گفتم: نظر شما در مورد نگاه کردن به آلت جنسی بانوان چیست؟ مردم می‌گویند موجب کوری می‌شود!؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آیا لذت چیزی جز نگاه به آلت جنسی زن است!؟ آنگونه که مردم می‌گویند نیست، آیا آگاه کنم تو را به چیزی که موجب کوری می‌شود؟ گفتم: بله. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: نگاه به آنچه خداوند متعال، بر تو حرام کرده است.

روایت ۲۶۲ [تقویت بینایی با چکمه]

اخبرنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن عبدالله بن عبدالرحمان عن شعیب عن ابی‌بصیر عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: لُبْسُ الْخُفِ یَزِیدُ فِی قُوَّةِ الْبَصَرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پوشیدن خُف (چکمه)، نیروی بینایی را زیاد می‌کند.

روایت ۲۶۳ [برتری چشم راست در کشیدن سرمه]

وَرُوِیَ مُوسی بْنُ عُمَرَ عَنْ ابی‌صَفْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ إنَّ العین ٱلْیُمَنِی تُفْضَّلُ فِی ٱلْکُحْلِ عَلَی الْعَیْنِ الیُسْرِی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در سرمه کشیدن، چشم راست بر چشم چپ برتری دارد.

روایت ۲۶۴ [پیشگیری از چشم درد]

حدثنا ابن همام قال حدثنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن ایوب عَنْ عَلِیٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ خَلَفِ بن سلمه قَالَ: رَآنِی أَبُوالْحَسَنِ الرضا(صلوات‌الله‌علیه)بِخُرَاسَانَ وَأَنَا أرمد فَقَالَ أَ لَا أَدُلُّکَ عَلَی شَیْءٍ إذا فَعَلْتَهُ لَمْ تَشْتَکِ عَیْنَکَ فَقُلْتُ بَلَی فَقَالَ خُذْ مِنْ أَظْفَارِکَ فِی کُلِّ یوم خَمِیسٍ قَالَ فَفَعَلْتُ وَلَم تشتک [اشْتَکَیْتُ] عَیْنِی [إلَی یَوْمَ أَخْبَرْتُکَ].

خلف‌بن‌سلمه می‌گوید: امام رضا(سلام‌الله‌علیه)مرا در خراسان دیدند درحالی که چشم‌درد داشتم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا چیزی به تو بیاموزم که اگر انجام دهی از چشمت شاکی نشوی؟ گفتم: بله. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: در هر پنجشنبه ناخن‌هایت را بگیر. راوی می‌گوید: پس این دستور را انجام دادم و دیگر از چشمم شاکی نشدم.

روایت ۲۶۵ [رژیم غذایی چشم درد]

وَرُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ ابی الصَّهْبَا عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا عَنْ عِیسِی بْنِ اَلْوَلِیدِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ ابی عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) قَالَ نَظَرَ رَسُولُ‌اَللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إِلَی سَلْمَان (علیه‌السلام) وَهُوَ رَمِدٌ قَالَ: مَتَی هَاجَتْ عَیْنُکَ قَال: امس، قَال (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لَا تَأْکُلِ التَّمْرَ وَلَا تَنَمْ عَلَی جَنْبِکَ اَلْأَیْسَرِ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه) می‌فرمایند: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به سلمان (علیه‌السلام) در حالی که درد چشم داشت، نگریستند و به او فرمودند: از چه موقع چشمت بیمار شده است؟ گفت: از دیروز، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: خرما نخور و به پهلوی چپت نخواب.

روایت ۲۶۶ [پیشگیری از چشم درد]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن السیاری عن مُحَمَّدُ بْنُ موسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی‌اَلْحَسَنِ عن أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) قال: مَنْ أَخَذَ مِنْ أَظْفَارِهِ فی کُلِّ خَمِیسٍ لَمْ یرْمَدْ [عَیْنَاهُ] وَمَنْ أَخَذَهَا فی کُلِّ جُمُعَةٍ خَرَجَ مِنْ تَحْتِ کُلِ ظُفُرٍ دَاء.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): هرکه در هر پنجشنبه ناخن‌هایش را بگیرد، مبتلا به چشم درد نمی‌شود و هرکه هر جمعه ناخنهایش را بگیرد، از زیر هر ناخن بیماری خارج می‌شود.

روایت ۲۶۷ [پیشگیری از چشم درد]

وَرُوِیَ یعقوب الصفار عن محمد بن یوسف عن ابی‌الحرث عن محمد بن یوسف عن ابی‌الحرث عن محمد بن سلیمان والفضل بن سلیمان عن ابی‌الحسن‌الرضا (صلوات‌الله‌علیه): مَنْ قَلَّمَ أَظَافِرهُ یَوْمَ اَلْأَرْبِعَاءِ فَبَدَأَ بِالْخِنْصِرِ اَلْأَیْمَنِ ثم بدأ بالخنصر الی الایسر [وَخَتَمَ بِالْخِنْصِرِ اَلْأَیْسَرِ] کَانَ [لَهُ] آمنا من الرمد أو قال أَمَاناً مِنَ الرَّمَدِ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرکه ناخن‌هایش را روز چهارشنبه کوتاه کند و از انگشت کوچک دست راست شروع کند و انگشت کوچک دست چپ ختم نماید، ایمنی از چشم درد است.

روایت ۲۶۸ [اثمد آمیخته شده با مشک]

وَرُوِیَ عَنْ وَاحِدٍ مِنْ اصحابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرِ الوَشَّا عَنْ ذَرِیحٍ قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ وَسُئِلَ عَنِ اَلْکُحْلِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِکْتَحِل بالاثمد الْمُمْسِکِ فَإِنَّهُ جَیِّدٌ لِلْعَیْنِ.

ذریح می‌گوید: شنیدم که از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، در مورد سرمه در ماه رمضان پرسیده شد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: با اثمد آمیخته شده با مشک سرمه بکشد زیرا برای چشم خوب است.[۹۸]

روایت ۲۶۹ [ایمنی از آب سیاه]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیرِیُّ عَنِ احمد بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ اَبِی‌عُمَیْرٍ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ اَلْحَسَنِ عَنْ ابیه عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَنْ نَامَ عَلَی فِراش مُمْسِکٌ اَمَن مِنَ الْماءِ الاَسْوَدِ اَبَداً مَا دَامَ یَنَامُ عَلَیْهِ.

---

[۹۸] مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)فِی الصَّائِمِ یَکْتَحِلُ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ لَیْسَ بِطَعَامٍ وَ لَا شَرَابٍ.(امام باقر (سلام‌الله‌علیه)**در مورد روزه‌داری که سرمه می‌کشد، فرمودند: اشکالی ندارد، نه غذا است و نه نوشیدنی!)** [کافی ج۴ص۱۱۱]/ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْکُحْلِ لِلصَّائِمِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا کَانَ کُحْلًا لَیْسَ فِیهِ مِسْکٌ وَ لَیْسَ لَهُ طَعْمٌ فِی الْحَلْقِ فَلَا بَأْسَ بِهِ.(سماعه گوید :از (امام صادق(سلام‌الله‌علیه)) در مورد سرمه برای روزه‌دار سؤال کردم؛ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: در صورتی که سرمه‌ای باشد که در آن مُشک نباشد و طعم و مزه‌ای هم در حلق نداشته باشد، اشکالی ندارد.) [کافی ج۴ص۱۱۱]/ امام رضا (صلوات‌الله‌علیه)وَلَا بَأْسَ بِالْکُحْلِ إِذَا لَمْ یَکُنْ مُمَسَّکاً وَقَدْ رُوِیَ رُخْصَةُ الْمِسْکِ فَإِنَّهُ یَخْرُجُ عَلَی عُکْدَةِ لِسَانِهِ.(و اشکالی ندارد که سرمه بکشد اگر مشک نباشد و روایت شده است که برای استعمال مشک رخصت داده شده است زیرا آن بر گره ریشه زبانش می‌افتد.)[فقه إمام رضا علیه السلام، ص: ۲۱۲].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه در بسترِ آمیخته شده به مشک بخوابد، تا ابد تا زمانی که بر آن بستر می‌خوابد، از آب سیاه ایمن می‌شود.

روایت ۲۷۰ [نخوردن شام در صورت چشم درد]

وقال(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لِاُمِّ سَلَمه إِذْ هِیَ رَمِدَةٌ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ افْطِرِی فَإِنِ عَشَاءَ اللَّیْلِ لِعَیْنِکِ رَدِئ.

و امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به اُمّ‌سَلَمِه در حالی که در ماه رمضان مبتلا به چشم درد شده بود، فرمودند: روزه‌ات را افطار کن، زیرا غذای شب برای چشمت مضر است.

روایت ۲۷۱ [درمان چشم درد با روغن مالی ابرو]

وَعَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بنِ یحیحی عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ شَکَا الَیهِ رَجُلٌ الرَّمَدَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)ادَّهِنْ حَاجِبَیْک.

جعفربن‌یحیی از شخصی نقل می‌کند که مردی به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از چشم درد شکایت کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ابروهایت را روغن‌مالی کن.

روایت ۲۷۲ [پیشگیری از چشم درد]

روی الحسین بن سعید عن اسحاق بن ابی‌الحسن عن اُم‌احمد قالت قال سیدی(علیه‌السلام)مَن نظر إِلَی أَوَّلِ مِحْجَمَةٍ تخرج من الدم أُمِنَ مِنَ الرَّمَدِ إِلَی الْحِجَامَةِ الْأُخْرَی.

اسحاق پسر امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از مادرش اُمّ‌احمد نقل می‌کند که گفت: آقایم(علیه‌السلام)فرمودند: هرکه به اولین خون خارج شده از شیشه‌ی حجامتش بنگرد، تا حجامت بعدی از چشم درد ایمن است.

روایت ۲۷۳ [درمان ناخنک چشم]

حدثنا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلنُّعْمَانِ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اسْمَاعِیلَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ ابیه أَنَّهُ قَالَ اِشْتَکَیْتُ عَیْنِی فارْسل ابی الی اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) أَنَّهُ قَدْ حَضَرَ خُرُوجُنَا وَقَدْ ظَفِرَتْ عینی عَلَیَّ فَقالَ(صلوات‌الله‌علیه) خُذْ مِن اسْفَلِ الْجُبِّ طِیناً مِنْ خَارِجِهِ وشَیْئاً مِنْ خَلِ فَاطِلِهِ عَلَیْهَا قَالَ فَفَعَلَ فَمَا اَصْبَحَ اِلاَّ وَقَدِ انْجَلت.

اسماعیل‌بن‌عمار از پدرش نقل می‌کند که: مبتلا به چشم‌درد شدم پس شخصی را به سوی امام صادق(سلام‌الله‌علیه) فرستادم و گفتم: آماده‌ی سفر شده‌ایم اما من مبتلا به ناخنک در چشمم شده‌ام، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: از پایین چاه، گلی از بیرون آن بگیر و با مقداری سرکه روی چشمت بکش؛ راوی می‌گوید: پس پدرم این کار را انجام داد و صبح نشده بیماری‌اش برطرف شد.

باب: فی الأذن و اعرارضها و دوائها
باب: گوش و بیماری‌های گوش و داروی آن

روایت ۲۷۴ [گیاه عشیران مفید برای درد گوش]

(چون این روایت به نقل از ابن عباس است و مشابهش نیز در آیاتِ قرآن و منابع شیعه نیست، نمی‌آورم! البته به هیچوجه نباید روایات منسوب به رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل‌بیت(سلام‌الله‌علیهم) را انکار و رد کنیم! اما علم و احادیث رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را هم نباید از غیر اهل‌بیت(سلام‌الله‌علیهم) بگیریم.)[۹۹]

---

[۹۹] هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) إِنَّا نَأْتِی هَؤُلَاءِ الْمُخَالِفِینَ فَنَسْمَعُ مِنْهُمُ الْحَدِیثَ یَکُونُ حُجَّةً لَنَا عَلَیْهِمْ قَالَ لَا تَأْتِهِمْ ولَا تَسْمَعْ مِنْهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ولَعَنَ مِلَلَهُمُ الْمُشْرِکَةَ.(هارون‌بن‌خارج می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گفتم: ما نزد مخالفان می‌رویم و از آنها حدیث می‌شنویم و حجتی می‌باشد برای ما علیه آن‌ها! امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: نزد آنها نرو و چیزی از آنها نشنو! خدا لعنتشان کند و ملتهای

مشرکشـــان را! [الســـرائر، ج۳، ص: ۵۶۵/وســـائل الشـــیعهٔ، ج۲۱، ص: ۴۷۷]/ عَلِـــیٌ بْـــنِ سُـــوَیْدٍ السَّـــائِیُّ قَـــالَ: کَتَـــبَ إِلَـــیَّ أَبُوالْحَسَنِ الْأَوَّلُ(صلوات‌الله‌علیه) وَهُوَ فِی السِّجْنِ وَأَمَّا مَا ذَکَرْتَ یَا عَلِیُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِینِکَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِینِکَ عَنْ غَیْـرِ شِـیعَتِنَا فَإِنَّـکَ إِنْ تَعَدَّیْتَهُمْ أَخَذْتَ دِینَکَ عَنِ الْخَائِنِینَ الَّذِینَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمُ ائْتُمِنُوا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا فَحَرَّفُوهُ وَبَـدَّلُوهُ فَعَلَـیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ رَسُولِهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَلَعْنَةُ آبَائِیَ الْکِرَامِ الْبَرَرَةِ وَلَعْنَتِی وَلَعْنَةُ شِیعَتِی إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ.(از علیّ بن سوید سائیّ رسـیده کـه گفتـه: امـام کاظم(سلام‌الله‌علیه) هنگامی که در زندان بود به من نوشتند: ای علی(بن‌سوید) و امّا آنچه یادآوری نمودی از اینکه معالم و نشانه‌هـای (احکـام) دین و آئینت را از چه کسی فراگیری؟ (پاسخ اینست:) معالم دینت را جز از شیعه و پیروان ما فرا مگیر، زیرا اگر از ایشان تجاوز نمـوده و بگذری (معالم دین را از آنان یاد نگیری، احکام) دینت را از خیانتکاران و نادرستکاران که به خدا و رسول او و به امانـات و سـپرده‌هـای (اوامر و نواهی) ایشان خیانت و نادرستی کردند فرا گرفته‌ای، ایشان (خیانتکاران) را بر کتاب خدای بزرگ و برتر (قـرآن عظـیم) امـین و درستکار گردانیدند پس آنان کتاب خدا را تحریف و دگرگون و تبدیل و جور دیگر کردند، پس لعنت و دوری از خیر و نیکـی خـدا و نفرین پیغمبر و فرشتگان او و نفرین پدران گرامی و نیکو رفتارانم و نفرین من و نفرین شیعه و پیروانم تا روز رستخیز بر ایشان باد.)[رجال کشی، ص: ۴/وسائل الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۵۰]/ سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یَقُولُ أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا وَلَنْ تُدْخَلَ الْمَدِینَـةُ إِلَّـا مِنْ بَابِهَا.(امام رضا(سلام‌الله‌علیه) امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: از رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شنیدم که فرمودند: من شهر علم هستم و علی درب و باب آن است! و وارد شهر نمی‌شوند جز از درب آن.)[عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص۲۳۳]/ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) أَنَّهُ قَـالَ: مَنْ دَخَلَ فِی هَذَا الدِّینِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ کَمَا أَدْخَلُوهُ فِیهِ وَمَنْ دَخَلَ فِیهِ بِالْکِتَابِ وَالسُّـنَّةِ زَالَـتِ الْجِبَـالُ قَبْـلَ أَنْ یَـزُولَ.(امـام صادق(سلام‌الله‌علیه): کسی که در این دین بواسطه شخصیت‌ها داخل شود، شخصیت‌ها او را همانطور که داخل شده است، بیرون می‌برند. و کسی که در این دین به واسطه‌ی قرآن و سنت وارد شده است، کوه‌ها از جایش کنده مـی‌شـود، پـیش از آن کـه او از جـایش تکـانی بخورد!)[غیبت نعمانی: ص ۱۲]/مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَیْرِ سَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللَّهُ التِّیـهَ إِلَـی الْفَنَاءِ وَمَنِ ادَّعَی سَمَاعاً مِنْ غَیْرِ الْبَابِ الَّذِی فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ وَذَلِکَ الْبَابُ هُوَ الْأَمِینُ الْمَأْمُونُ عَلَی سِرِّ اللَّهِ الْمَکْنُونِ.(مفضـل از امام صادق(سلام‌الله‌علیه) روایت کرد که آن حضرت فرمود: کسی که بدون شنیدن از عالم راستگو دینداری کنـد، خـدا، سـرگردانی‌اش را بـه نابودی می‌کشاند! و کسی که شنیدن حکم خدا را از غیر دروازه ای که خدا آن را برای مخلوقاتش باز گذاشته است ادعا کند، او مشـرک است و آن باب، باب امانتدار مأمون بر راز پوشیده‌ی خداست.)[غیبت نعمانی، ص ۸۵]/ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآیَةِ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَی وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا فَقَالَ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَبْوَابُ اللَّهِ وَسَبِیلُهُ وَالدُّعَاةُ إِلَی الْجَنَّةِ وَالْقَادَةُ إِلَیْهَا وَالْأَدِلَّاءُ عَلَیْهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ. (سعد از امام باقر(سلام‌الله‌علیه) در مورد آیه «لَیْسَ الْبِرُّ بِـأَنْ تَـأْتُوا الْبُیُـوتَ مِـنْ ظُهُورِها وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، ـ بقرهٔ / ۱۸۹ – {و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در [ورودی] آنها درآیید.} پرسید، امام علیه السلام فرمود: آل محمـد دروازه‌هـای خداونـد، راه او، دعوت کنندگان به بهشت و راهنمایان آنند، تا روز قیامت.)[تفسیر عیاشی، ج ۱، ص: ۸۶]/ الْمُفَضَّلِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ(صلوات‌الله‌علیه) کَـذَبَ مَـنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِیعَتِنَا وَهُوَ مُتَمَسِّکٌ بِعُرْوَةٍ غَیْرِنَا. (مفضل گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه) فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کنـد از شـیعیان ماست در حالی که به ریسـمان دیگـران تمسـک جسـته اسـت.)[صـفات الشـیعه: ص ۸۲ ح ۴]/ مُحَمَّـدِ بْـنِ مُسْـلِمٍ قَـالَ سَـمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ أَمَا إِنَّهُ لَیْسَ عِنْدَ أَحَدٍ عِلْمٌ وَلَا حَقٌّ وَلَا فَتْیَا إِلَّا شَیْءٌ أَخَذَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَعَنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ وَمَا مِنْ قَضَاءٍ یُقْضَی بِهِ یَحِقُّ وَصَوَابٍ إِلَّا بَدْءُ ذَلِکَ وَمِفْتَاحُهُ وَسَبَبُهُ وَعِلْمُهُ مِنْ عَلِیٍّ علیه السلام وَمِنَّا فَإِذَا اخْتَلَفَ عَلَیْهِمْ أَمْـرُهُمْ قَاسُـوا وَعَمِلُوا بِالرَّأْیِ وَکَانَ الْخَطَأُ مِنْ قِبَلِهِمْ إِذَا قَاسُوا وَکَانَ الصَّوَابُ إِذَا اتَّبَعُوا الْآثَارَ مِنْ قِبَلِ عَلِیٍّ علیه السلام. (محمـد بـن مسـلم گفـت: از امـام

باقر(سلام‌الله‌علیه)شنیدم که می‌فرمود: علم و حق و فتوا نزد هیچ کسی نیست مگر اینکه او از علی بن ابیطالب علیهماالسلام و از ما اهـل بیـت گرفته است. هیچ قضاوتی به حق و صواب نیست مگر آغاز و کلید و سبب و علم و دانش آن از علی بن ابیطالب علیهماالسلام و از مـا اهل بیت است. وقتی امور بر مردم مشتبه شود قیاس می‌کنند و عمل به رأی می‌نمایند و زمانی که قیاس کردند اشتباه، از خودشان اسـت! و درستی، زمانی است که از آثار علی علیه السلام پیروی کرده باشند.)[بصائرالدرجات: ۵۳۹ ب ۱۹، ج ۱۰، ح ۳]/ فُضَيْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ.(فضیل گوید: از امام باقر(سلام‌الله‌علیه)شنیدم که می‌فرمود: هر علمی که از ما اهل بیت خارج نشود، آن علم باطل است.)[بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۵۱۱]/ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ قَالَ عَنَى اللَّهُ بِهَا مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ مِنْ غَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى. (ابوحمزه ثمالی گویـد: از امـام باقر(سلام‌الله‌علیه)از تفسیر آیه «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ»، -. قصص / ۵۰ - {و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟} پرسیدم فرمود: مراد خدا در این آیه کسی است که بدون پیشوایی از امامان معصوم علیهم السلام رأی خـودش را به عنوان دین گرفته اند.)[بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۱۳]/ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَ تَدْرِي لِمَ أُمِرْتُمْ بِالْأَخْذِ بِخِلَافِ مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ -فَقُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً(صلوات‌الله‌علیه)لَمْ يَكُنْ يَـدِينُ اللَّـهَ بِـدِينٍ إِلَّـا خَالَفَـتْ عَلَيْـهِ الْأُمَّـةُ إِلَـى غَيْـرِهِ إِرَادَةً لِإِبْطَـالِ أَمْـرِهِ وَكَـانُوا يَسْـأَلُونَ أَمِيـرَ الْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)عَنِ الشَّيْءِ الَّذِي لَا يَعْلَمُونَهُ فَإِذَا أَفْتَاهُمْ جَعَلُوا لَهُ ضِداً مِنْ عِنْدِهِمْ لِيَلْبِسُوا عَلَى النَّاسِ.(ابواسحاق ارجـانی حـدیث را بـه طور مرفوعه نقل کرده، وی می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا می‌دانی چرا به شما فرمان دادیم به خلاف آنچه عامّه (اهل سـنّت) می‌گویند اخذ کنید؟ عرضه داشتم: نمی‌دانیم. فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین(سلام‌الله‌علیه)، به آنچه معتقد و متدیّن بود، امّت (عامه) خلافش را گفته و غیر آن را دین خود قرار داده‌اند و غرضشان از آن این است که امامت و ولایت حضرتش را باطل کنند و بسیار بود که چیـزی را نمی‌دانستند و از آن جناب می‌پرسیدند و وقتی حضرت جوابشان را می‌دادند از پیش خود ضدّ آن را جعل می‌کردند تا بدین ترتیب امـر را بر مردم مشتبه نمایند.)[علل الشرائع، ج ۲، ص: ۵۳۱]/ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَا أَنْتُمْ وَاللَّهِ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا هُمْ فِيهِ وَلَا هُمْ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ فَخَالِفُوهُمْ فَمَا هُمْ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ عَلَى شَيْءٍ.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه): والله، شما بر چیزی از آنچه آنها در آن هستند، نیستید، و آنها هم بر چیزی که شما در آن هستید، نیستند! پس با آنهـا مخالفـت کنیـد، زیـرا آنهـا بـر چیـزی از حنیفیـه (مـذهب حـق) نیسـتند!)/ عَـنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خِيَرَةً فِي اتِّبَاعِ غَيْرِنَا وَإِنَّ مَنْ وَافَقَنَا خَالَفَ عَدُوَّنَا وَمَنْ وَافَقَ عَدُوَّنَا فِي قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ فَلَـيْسَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه): والله! خداوند برای احدی، خیر در پیروی از غیر ما قرار نداده است، و قطعا هرکه موافق ما باشد، با دشمنان مخالفت می‌کند و هرکه با دشمنان در قول یا عمل، موافقت کند، از ما نیست و ما از آنها نیستیم.) [وسائل الشـیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۱۹]/ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)كَيْفَ نَصْنَعُ بِالْخَبَرَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ خَبَرَانِ مُخْتَلِفَانِ فَانْظُرُوا إِلَى مَا يُخَالِفُ مِنْهُمَا الْعَامَّةَ فَخُذُوهُ وَ انْظُرُوا إِلَى مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ.(محمدبن‌عبدالله می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه) گفتم: وقتـی بـه ۲ خبر (حدیث) گوناگون بر خوردیم، وظیفه‌مان چیست؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه ۲ خبر گوناگون بر شما روایت شد، پس نگـاه کنید که کدام روایت مخالف عامه (اهل سنت) است، پس آن را اخذ کنید، و نگاه کنید که کدام خبر موافق اهل سنت است و آن را رهـا کنید.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۱۹]/ قَالَ الصَّادِقُ(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ- فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ- فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ- فَمَا وَافَـقَ أَخْبَـارَهُمْ فَـذَرُوهُ وَمَـا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ.(امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرگاه ۲ حدیث گوناگون بر شما روایت شد، پس آن ۲ را به کتاب خدا عرضـه کنیـد پـس آنچه موافق کتاب خدا بود، آن را بگیرید وآنچه مخالف کتاب خدا بود، آن را [به ما] برگردانید، پس اگر در کتاب خدا آن ۲ را نیافتید، آن ۲

را به احادیث اهل سنت عرضه کنید، پس آنچه موافق احادیث آن ها بود آن را رها کنید و آنچه مخالف احادیث آن ها بود همان را بگیرید.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۱۸]/ اَلْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِيئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) مَا جَاءَكَ عَنَّا فَقِسْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا فَإِنْ كَانَ يُشْبِهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يُشْبِهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا قُلْتُ يَجِيئُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَ لَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) فَإِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوَسَّعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.(حسن بن جهم می‌گوید: به امام رضا (سلام‌الله‌علیه) گفتم: احادیث گوناگونی از شما به ما می‌رسد. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آنچه از ما به تو رسید پس با کتاب خدا و دیگر احادیث ما، مقایسه کن، پس اگر شبیه آن دو بود، پس آن از ماست، و اگر شبیه آن دو نبود، پس از ما نیست. گفتم: ۲ شخص با ۲ حدیث گوناگون نزد ما می‌آیند و هر ۲ موثق هستند و نمی‌دانیم کدام حق است. امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: پس اگر ندانستی، تو گشایش داری که هر کدام را که خواستی بگیری و عمل کنی.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۲۲]/ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(سلام‌الله‌علیه) فِي حَدِيثٍ قَالَ: انْظُرُوا أَمْرَنَا وَ مَا جَاءَكُمْ عَنَّا فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقاً فَخُذُوا بِهِ وَ إِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقاً فَرُدُّوهُ وَ إِنِ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ عَلَيْكُمْ فَقِفُوا عِنْدَهُ وَ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى نَشْرَحَ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا شُرِحَ لَنَا. (امام باقر(سلام‌الله‌علیه): به امر ما و آنچه از ما برای شما می‌آید، نگاه کنید، پس اگر آن را موافق با قرآن یافتید، پس آن را بگیرید، و اگر آن را موافق با قرآن نیافتید، آن را [به ما]برگردانید، و اگر امر بر شما مشتبه شد، پس نزد آن توقف کنید و آن را به ما برگردانید، تا آن را برای شما شرح کنیم آنچه بر ما شرح شده است.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۱۲۰]/ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَعْنِي الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) حَدَثَ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي لَا أَجِدُ بُدّاً مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ فَقَالَ ايتِ فَقِيهَ الْبَلَدِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ.(علی‌بن‌أسباط نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک او یعنی امام رضا(سلام‌الله‌علیه) عرض کردم :امری برایم اتّفاق می‌افتد که باید حکمش را بدانم و در شهر از دوستان شما کسی نیست که از وی آن را سؤال کنم تکلیفم چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند :نزد فقیه شهر برو و از او استفتاء نما و وقتی به چیزی فتوی داد تو خلاف آن را بگیر زیرا حق در خلاف آن می‌باشد.)[علل‌الشرائع، ج۲، ص: ۵۳۱]/ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي كِتَابِ الْعُدَّةِ عَنِ الصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ حَادِثَةٌ لَا تَعْلَمُونَ حُكْمَهَا فِيمَا وَرَدَ عَنَّا فَانْظُرُوا إِلَى مَا رَوَوْهُ عَنْ عَلِيٍّ(صلوات‌الله‌علیه) فَاعْمَلُوا بِهِ.(هرگاه به چیز جدیدی برخورد کردید که حکمش را از آنچه از ما وارد شده است، ندانستید، پس نگاه کنید به آنچه از علی علیه السلام روایت شده است و به آن عمل کنید.) [وسائل‌الشیعهٔ، ج۲۷، ص: ۹۱]/ ***أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) أَوْ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تُكَذِّبُوا الْحَدِيثَ آتَاكُمْ بِهِ مُرْجِئِيٌّ وَ لَا قَدَرِيٌّ وَ لَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ، فَتُكَذِّبُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ.*** (امام باقر(سلام‌الله‌علیه): حدیث و سخنی را که مرجئه و قدری و ناصبی برای شما آورده و به ما نسبت داده است تکذیب نکنید و دروغ ندانید، زیرا شما نمی‌دانید شاید آن حدیث حقّ و درست باشد (و شما آن را دروغ دانسته‌اید) پس خدا را در بالای عرش و تخت او تکذیب میکنید.)[مختصرالبصائر۲۳۵]/ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا وَ إِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَ أَمْقَتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ اشْمَأَزَّ مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ كَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجاً مِنْ وَلَايَتِنَا. (ابوعبیده حذاء می‌گوید: از امام باقر (سلام‌الله‌علیه) شنیدم که فرمود: دوست داشتنی‌ترین اصحاب من نزد من، نسبت به حدیث ما، با تقواترین و داناترین و با کتمان‌ترین آنان نسبت به حدیث ما است، و بدحال‌ترین و مبغوض‌ترین آنان نزد ما کسی است که حدیث را می‌شنود، به ما نسبت داده شده و از ما روایت شده، ولی نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد و قلبش از آن منکر و بیزار است، و این به کفر می‌انجامد؛ در حالی که نمی‌داند، شاید حدیث را ما گفته باشیم و او با انکار آن حدیث، از ولایت ما خارج می‌گردد.)[بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۵۳۷]/ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ

امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَانَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفَتْمُوهُ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ بِشَيْ ءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولَ وَ اللَّهِ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ. (جابر می گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه) از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت کرد که فرمود: حدیث آل محمد صلوات الله علیهم سخت و ناهموار است، جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را در راه ایمان آزموده، بـه آن ایمـان نمـی آورد. اگر حدیثی از آل محمد صلوات الله علیهم شنیدی که قلب شما نرم شد و شناسایی به آن پیدا کردید، بپذیرید؛ اما اگر انکار نموده یا قلب شما از پذیرش آن سرباز زد و برایش ناخوشایند بود، آن حدیث را به خدا، رسول و عالم آل محمـد علـیهم السـلام بـاز گردانیـد. هلاکت ویژه کسانی است که حدیثی را شنیده و تحمل آن را نداشته و بگوید: قسم به خدا این نیست. و بدین وسیله انکار کند، و انکـار همان کفر است.)[مختصر البصائر، ص: ۳۳۱]/ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ(صلوات‌الله‌علیه) إِنَّ حَدِيثَنَا تَشْـمَئِزُّ مِنْـهُ الْقُلُـوبُ فَمَـنْ عَـرَفَ فَزِيدُوهُمْ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَذَرُوهُمْ .(فرات بن احمد می گوید: علی(سلام‌الله‌علیه) فرمود: حدیث ما به گونه ای است که قلب‌ها از آن فراری‌اند؛ به هر کس بفهمد زیاد بگوئید و هر کس منکر شد، رهایشان کنید.)[بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۳]/ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَـالَ: قُلْـتُ لِـأَبِي عَبْـدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ يُعْرَفُ بِالْكَذِبِ فَيَحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ فَنَسْتَشْنِعُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) يَقُولُ لَكَ إِنِّي قُلْتُ لِلَّيْلِ إِنَّهُ نَهَارٌ أَوْ لِلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكَذِّبْ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكَذِّبُنِي. (سفیان‌بـن سـمط گویـد: بـه امـام صادق(سلام‌الله‌علیه) عرض کردم: فدایت شوم! شخصی از نزد شما می‌آید که به دروغگویی معروف است و حدیثی برای ما می‌گوید که ما آن حدیث را نمی پسندیم. امام صادق(سلام‌الله‌علیه) فرمود: آن شخص برای شما می‌گوید که من به شب، روز و یا به روز، شب گفته‌ام؟ گفـت: نه! فرمود: اگر آن شخص برایت چنین خبری آورد آن را تکذیب نکن، زیرا تو در واقع مرا تکذیب می‌کنی.)[مختصر البصائر، ص: ۲۳۳]/ أَبَانٌ عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيٍّ(صلوات‌الله‌علیه) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الرِّوَايَةِ عَـنِ النَّبِيِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِـنَ الْأَحَادِيـثِ عَـنِ النَّبِيِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تُخَالِفُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ بَاطِلٌ أَ فَتَرَى [النَّاسَ] يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُـولِ اللَّـهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِمْ قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ(صلوات‌الله‌علیه) فَقَالَ لِي يَا سُلَيْمُ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّـاسِ حَقّـاً وَ بَاطِلًـا وَ صِدْقاً وَكَذِباً وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً وَخَاصّاً وَعَامّاً وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً وَحِفْظاً وَوَهَماً وَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ [فِيهِمْ] خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ حِينَ تُوُفِّيَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّ الرَّحْمَةِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَإِنَّمَا يَأْتِيكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ نَفَرٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَلَـا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَـدِّقُوهُ وَلَكِـنَّهُمْ قَـالُوا هَـذَا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَهُوَ لَا يَكْذِبُ وَلَا يَسْتَحِلُّ الْكَذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَ وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ [فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ- وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ] وَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ[النِّفَاقِ] وَالْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَأَكَلُوا بِهِمْ [مِنَ] الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ [فِي] الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَوَّلُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شَيْئاً فَلَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً وَهُوَ فِي يَدِهِ يَرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوا وَلَـوْ عَلِـمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ [فِيهِ] لَرَفَضَـهُ-وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ نَهَى عَنْ شَـيْ ءٍ ثُـمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ [حَفِظَ] الْمَنْسُوخَ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّـهُ مَنْسُـوخٌ [إِذْ سَـمِعُوهُ] لَرَفَضُـوهُ

وَرَجُلٌ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ بُغْضاً لِلْكَذِبِ وَتَخَوُّفاً مِنَ اللَّهِ وَتَعْظِيماً لِرَسُولِهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَلَمْ يُوهِمْ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ وَلَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ وَحَفِظَ النَّاسِخَ [مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ] وَعَرَفَ الْمَنْسُوخَ وَإِنَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَنَهْيَهُ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَعَامٌّ وَخَاصٌّ وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ كَلَامٌ خَاصٌّ وَكَلَامٌ عَامٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ يَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اللَّهُ بِهِ وَمَا عَنَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) كَانَ يَسْأَلُهُ فَيَفْهَمُ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الطَّارِئُ وَالْأَعْرَابِيُّ فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حَتَّى يَسْمَعُوا مِنْهُ وَكُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَفِي كُلِّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً فَيُخَلِّينِي فِيهَا أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي وَرُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِي [يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)] فَإِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهِ خَلَا بِي وَأَقَامَ نِسَاءَهُ فَلَمْ يُبْقِ غَيْرِي وَغَيْرَهُ وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخَلْوَةِ فِي بَيْتِي لَمْ تَقُمْ مِنْ عِنْدِنَا فَاطِمَةُ(سلام‌الله‌علیها) وَلَا أَحَدٌ مِنِ ابْنَيَّ [وَكُنْتُ] إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَإِذَا سَكَتُّ أَوْ نَفِدَتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُفْهِمَنِي [إِيَّاهَا] وَيُحَفِّظَنِي فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مُنْذُ حَفِظْتُهَا وَعَلَّمَنِي أَوِيلَهَا [فَحَفِظْتُهُ وَأَمْلَاهُ عَلَيَّ فَكَتَبْتُهُ] وَمَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ أَوْ أَمْرٍ وَنَهْيٍ أَوْ طَاعَةٍ وَمَعْصِيَةٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ [إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] إِلَّا وَقَدْ عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ وَلَمْ أَنْسَ مِنْهُ حَرْفاً وَاحِداً ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْماً وَفَهْماً [وَ فِقْهاً] وَحُكْماً وَنُوراً وَأَنْ يُعَلِّمَنِي فَلَا أَجْهَلَ وَأَنْ يُحَفِّظَنِي فَلَا أَنْسَى فَقُلْتُ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّكَ مُنْذُ يَوْمٍ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً مِمَّا عَلَّمْتَنِي فَلِمَ تُمْلِيهِ عَلَيَّ وَ أَمْرُنِي بِكِتَابَتِهِ أَ تَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيَانَ فَقَالَ يَا أَخِي لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَلَا الْجَهْلَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ أَنَّهُ قَدِ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَفِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَنْ شُرَكَائِي قَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِي [مَعَهُ] الَّذِينَ قَالَ فِي حَقِّهِمْ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ خِفْتُمُ التَّنَازُعَ فِي شَيْءٍ فَارْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى أَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي كُلُّهُمْ هَادٍ مُهْتَدٍ لَا يَضُرُّهُمْ كَيْدُ مَنْ كَادَهُمْ وَلَا خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ أُمَّتِي وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ بِمُسْتَجَابِ دَعْوَتِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي فَقَالَ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ(صلوات‌الله‌علیه) ثُمَّ ابْنُ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ(صلوات‌الله‌علیه) ثُمَّ ابْنٌ لَهُ عَلَى اسْمِي اسْمُهُ مُحَمَّدٌ(صلوات‌الله‌علیه) [بَاقِرُ عِلْمِي وَخَازِنُ وَحْيِ اللَّهِ وَسَيُوَلَدُ عَلِيٌّ فِي حَيَاتِكَ يَا أَخِي فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ(صلوات‌الله‌علیه) فَقَالَ سَيُوَلَدُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِي حَيَاتِكَ] فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ تَكْمِلَةُ الِاثْنَيْ عَشَرَ [إِمَاماً] مِنْ وُلْدِكَ [يَا أَخِي] فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي فَسَمَّاهُمْ لِي رَجُلًا رَجُلًا مِنْهُمْ وَاللَّهِ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ جَمِيعَ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَ الْجَمِيعِ وَقَبَائِلَهُمْ قَالَ سُلَيْمٌ ثُمَّ لَقِيتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ(صلوات‌الله‌علیهما) [بِالْمَدِينَةِ] بَعْدَ مَا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه) فَحَدَّثَهُمَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَنْ أَبِيهِمَا فَقَالَا صَدَقْتَ حَدَّثَكَ أَبُونَا [عَلِيٌّ](صلوات‌الله‌علیه) بِهَذَا الْحَدِيثِ وَنَحْنُ جُلُوسٌ وَقَدْ حَفِظْنَا ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) كَمَا حَدَّثَكَ أَبُونَا سَوَاءً لَمْ يَزِدْ وَ لَمْ يَنْقُصْ [مِنْهُ شَيْئاً]... [کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص: ۶۲۰]

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: به علی(صلوات‌الله‌علیه) عرض کردم: یا امیرالمؤمنین من از سلمان و مقداد و ابوذر مطالبی در تفسیر قرآن و روایت از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شنیدم، سپس از شما شنیدم تصدیق آنچه از ایشان شنیده بودم. در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث منقول از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دیدم که با آنچه از شما شنیدم مخالف بود و شما معتقدید که آنها باطل است. آیا می‌فرمائید مردم عمدا بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دروغ می‌بندند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کنند؟

دروغ بستن به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

سلیم می‌گوید: حضرت رو به من کرد و فرمود: ای سلیم، سؤال کردی حال جواب را بفهم. آنچه در دست مردم است شامل حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، و حفظ و وهم است. در زمان خود پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر آن حضرت دروغ بستند، تا آنجا که در میان مردم برخاست و در خطابه‌اش فرمود: «ای مردم، نسبت دروغ بر من زیاد شده است. هر کس عمدا بر من دروغ ببندد جای خود را در آتش آماده کند. هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت هم بر آن حضرت دروغ بستند. رحمت خداوند بر پیامبر رحمت و درود او بر اهل بیتش باد.

انواع چهارگانه راویان احادیث

حدیث را چهار نفر برای تو می‌آورند که پنجمی ندارد: یکی منافقی که ایمان را در ظاهر نشان می‌دهد و به اسلام ظاهرسازی می‌کند، و پروا ندارد و ابا نمی‌کند که عمدا بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله نسبت دروغ دهد. اگر مسلمانان بدانند که او منافق و کذّاب است از او نمی‌پذیرند، و او را تصدیق نمی‌کنند، ولی با خود می‌گویند: «او صحابی پیامبر است. آن حضرت را دیده و از او شنیده است. نه دروغ می‌گوید و نه دروغ بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را حلال می‌داند» خداوند از منافقین خبر داده و آنان را توصیف نموده و فرموده است: وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ «هر گاه آنان را ببینی اجسامشان ترا به تعجب وامی‌دارد و اگر سخن بگویند به کلام آنان گوش می‌دهی». همین افراد بعد از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ماندند و با باطل و دروغ و نفاق و بهتان خود را به امامان ضلالت و دعوت‌کنندگان به آتش نزدیک کردند. آنها هم ایشان را بر سر کارها گماردند و آنان را بر گرده مردم سوار نمودند و به وسیله آنان از دنیا استفاده کردند. مردم هم در دنیا با پادشاهان هستند مگر آنان که خدا حفظشان کند. این اولی از چهار گروه راویان حدیث است. یکی دیگر کسی که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله سخنی را شنیده و آن را چنان که هست حفظ نکرده و از خیال خود به آن مخلوط کرده، ولی عمدا دروغ نمی‌گوید. حدیث در دست اوست و آن را روایت کرده و به آن عمل می‌نماید و می‌گوید: «من این را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده‌ام». اگر مسلمین بدانند که او در آن حدیث از وهم و خیال خود اضافه کرده از او نمی‌پذیرند، و خود او هم اگر بداند وهم و خیال در آن راه داده آن حدیث را کنار می‌گذارد؛ سومی کسی است که چیزی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده که به آن امر فرموده است، ولی حضرت بعد از آن نهی فرموده و او نمی‌داند. یا از آن حضرت شنیده که از چیزی نهی فرموده، ولی بعد به آن امر کرده و او نمی‌داند. منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است.اگر او بداند آن حدیث منسوخ است آن را کنار می‌گذارد، و اگر مسلمین بدانند که وقتی آن را می‌شنوند منسوخ است آن را کنار می‌گذارند. چهارمی کسی که بر خدا و پیامبرش صلی اللّه علیه و آله دروغ نمی‌بندد چون دروغ را مبغوض می‌دارد و از خدا می‌ترسد و به پیامبر صلی اللّه علیه و آله احترام می‌گذارد، و وهم و خیال هم نمی‌کند. بلکه آنچه شنیده است را همان طور که شنیده حفظ کرده، و همان طور که شنیده برای دیگران آورده بدون آنکه در آن زیاد یا کم کند. ناسخ و منسوخ را حفظ کرده و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را کنار گذاشته است.

سخن پیامبر همچون قرآن شامل عام و خاص

امر و نهی پیامبر صلی اللّه علیه و آله مثل قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، و محکم و متشابه دارد. گاهی سخنی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله صادر می‌شد که دو وجه داشت: کلام خاص و کلام عام، مثل قرآن که آن را کسانی که مقصود خدا و پیامبر را هم نمی‌دانستند می‌شنیدند. چنین نبود که همه اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله که از آن حضرت سؤال می‌کردند جواب را می‌فهمیدند، بلکه در میان آنان کسانی بودند که سؤال می‌کردند ولی در مورد جواب سؤال توضیح و بیانی از حضرت نمی‌خواستند. حتّی دوست داشتند که تازه وارد یا اعرابی بیاید و از پیامبر صلی اللّه علیه و آله سؤال کند تا از او بشنوند.

رابطه امیر المؤمنین علیه السّلام با پیامبر صلی اللّه علیه و آله در علم

من هر روز یک بار و هر شب یک بار به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌رسیدم و در آنجا با من خلوت می‌نمود، و هر جا که می‌رفت من هم می‌رفتم. اصحاب پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم می‌دانستند که این کار را با غیر من نسبت به احدی از مردم انجام نمی‌دهد. این

برنامه گاهی در منزل من بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله نزد من می‌آمد! هر گاه من در یکی از منازلش به خدمت او وارد می‌شدم با من تنها می‌شد و به همسرانش دستور می‌داد تا برخیزند و جز من و او کسی نمی‌ماند، ولی وقتی برای خلوت به خانه من مـی‌آمـد فاطمـه (سلام‌الله‌علیها) و هیچ یک از دو پسرم (حسن و حسین)(سلام‌الله‌علیهما) از پیش ما بر نمی‌خاستند. برنامه چنین بود کـه تـا سـؤال داشـتم جـوابم را می‌فرمود، و وقتی ساکت می‌شدم یا سؤالهایم تمام می‌شد خود آن حضرت شروع می‌کرد. آیه‌ای از قرآن بر او نازل نشد مگر آنکه آن را برایم خواند و من برایش خواندم و آن را بر من املا کرد و من همه را به خط خود نوشتم، و از خدا خواست که آن را به من بفهمانـد و در حفظ من قرار دهد. آیه‌ای از کتاب خدا را از روزی که حفظ کرده‌ام و پیامبر صلی اللّه علیه و آله تأویل آن را به من آموخت و حفـظ کردم و بر من املا کرد و من نوشتم، فراموش نکرده‌ام. آن حضرت هر چه از حلال و حرام یا امر و نهی، یا اطاعت و معصیت که بود یا تا روز قیامت خواهد شد را ترک نکرد و همه را به من یاد داد و آن را حفظ کردم و یک حرف از آن را هم فراموش نکردم. سپس دست بر سینه من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا پر از علم و فهم و فقه و حکمت و نور نماید، و مرا طوری علم دهد که جهل به من راه نیابد، و طوری حفظ کنم که فراموشی به من عارض نشود. روزی به پیامبر صلی اللّه علیه و آله عرض کردم: یا نبی اللّه، از روزی کـه برای من آن دعا را کرده‌ای چیزی از آنچه به من آموخته‌ای فراموش نکرده‌ام، پس چرا بر من املا می‌فرمائی و مرا امـر بـه نوشـتن آنهـا می‌نمائی؟ آیا نسبت به من از فراموشکاری بیم داری؟ فرمود: برادرم، بر تو از نسیان و جهل ترس ندارم. خداوند به من خبر داده که دعای مرا در باره تو و شریکهایت که بعد از تو خواهند بود مستجاب کرده است.

یازده امام، شریکهای امیر المؤمنین علیه السّلام

گفتم: یا نبی اللّه، شریکهای من کیانند؟ فرمود: آنان که خداوند ایشـان را بـا خـود و مـن قـرین نمـوده و در حـق ایشـان فرمـوده اسـت: یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّـهَ وَ أَطِیعُـوا الرَّسُـولَ وَ أُولِـی الْـأَمْرِ مِـنْکُمْ؛ «ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌ایـد، از خـدا و از پیـامبر و از اولـی الامـر خود اطاعت کنید»، و اگـر از منازعـه در چیـزی خـوف داشـتید آن را بـه خـدا و رسـول و اولـی الامـر از خـود ارجـاع دهیـد. عـرض کردم: یا نبی اللّه، آنان کیانند؟ فرمود: جانشینان، تا آنکـه بـر سـر حوضـم بـر مـن وارد شـوند. همـه ایشـان هـدایت‌کننـده و هـدایت شده‌اند. حیله کسانی که بر آنان حیله کنند و خوار کردن آنـان کـه بخواهنـد آنـان را خـوار کننـد بـه آنهـا ضـرر نمـی‌رسـاند. آنـان بـا قرآن و قرآن با آنان است. نه آنان از قرآن جدا مـی‌شـوند و نـه قـرآن از آنـان جـدا مـی‌شـود. خداونـد امّـتم را بوسـیله ایشـان یـاری می‌کند، و بخاطر ایشان باران بر امّتم می‌بارد و با دعاهای مستجاب آنان بلا از ایشان دفع می‌شود.

نام دوازده امام علیهم السّلام

عرض کردم: یا رسول اللّه، آنان را برایم نام ببر. فرمود: این پسرم- و دستش را بر سر امام حسن (ع) گذاشـت- سـپس ایـن پسـرم- و دستش را بر سر امام حسین علیه السّلام گذاشت- سپس پسر این پسرم- و باز دستش را بر سر امام حسین(ع) گذاشت- سپس پسر او که همنام من است، نام او «محمد» است. او شکافنده علم من و خزانه‌دار وحی خدا است. برادرم، این «علی» در زمان حیات تـو بـه دنیـا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس رو به امام حسین علیه السّلام کرد و فرمود: «محمد بـن علـی» در زمـان حیـات تـو متولـد می‌شود. از من به او سلام برسان. برادرم، سپس بقیّه دوازده امام از فرزندانت خواهند بود. عرض کردم: یا نبی اللّه، آنان را بـرایم نـام ببـر. حضرت فرد فرد آنان را برایم نام برد: ای برادر بنی هلال، بخدا قسم از ایشان است مهدی این امت که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان طور که از ظلم جور پر شده باشد. بخدا قسم من همه آنان که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند می‌شناسم و اسـم همـه آنـان و قبائلشان را می‌دانم.

تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه علیهم السّلام

تأیید امام حسن(ع) و امام حسین(ع)

روایت ۲۷۵ [سداب درمان گوش درد]

دوَاءُ اَلْأُذُن جید مجرب إِذَا ضَرَبَتْ عَلَيْکَ يُؤْخَذُ اَلسَّدَابُ[۱۰۰] وَيُطْبَخُ بِزَيْتٍ وَيَقْطُرُ فِيهَا قَطَرَاتٌ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ بِإِذْنِ اَللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.[طب الأئمة علیهم السلام، ابنابسطام ج ۱، ص ۷۳][۱۰۱]

سلیم می‌گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام، امام حسن و امام حسین (ع) را در مدینه ملاقات کردم، و این حدیث را بنقل از پدرشان برای ایشان نقل کردم. فرمودند: راست گفتی، پدرمان علی (ع) این حدیث را برای تو بازگو کرد و ما هم نشسته بودیم. همچنین این حدیث را از پیامبر(ص) همان طور که پدرمان برایت نقل کرد عینا بیاد داریم، نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن زیاد شده است... [أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۶۷].

[۱۰۰] سذاب: ضریر انطاکی به نام» فیجن «که ریشه آن برگرفته از یونانی است آورده .مردم آن ستاب گویند. درختچه‌ای سال‌دار، در پیرامون دریای مدیترانه می‌روید و بلندی آن به بیش از چهار پا نمی‌رسد .ساقه‌ای چوبی با شاخه‌های جدا شده و برگ‌های پراکنده‌ی گوشتی کلفت و گل‌های زرد، گل و برگ آن بدبو و دارای مزه‌ی بسیار تلخ می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۹۲]/ سذاب: قال دیسقوریدوس: منه بستانی، و منه برّی، و منه جبلی. أما الجبلی فهو أحد و أشدّ حرافةً من البستانی، و لیس بمأکول فی الطعام. و أما الذی ینبت منه عند شجرة التین فأوفق. و البری صنف یقال له: منعانوراعریون، و له اسم عند کل قوم، و یدعی عند بعضهم: مولی. مخرجه من أصل واحد، و له قضبان کثیرة، و ورقه أطول من ورق السذاب الآخر بکثیر، ثقیل الراحة، له زهر أبیض، و رءوس أکبر قلیلًا من رؤس السذاب الآخر مثلثة، فیها بزر لونه إلی الحمرة ما هو، ذو ثلاث زوایا مر شدید المرارة، و البزر هو المستعمل، و نضجه فی الخریف، و صنف آخر أصله أسود، و فی أرض رطبة. الاختیار: أوفق السذاب البستانی ما ینبت عند شجرة التین.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۵۴]/ سذاب: دیسقوریدس: این «فیغانن» است و [سداب] دشتی- فیغانن اغریون. [سداب] به سندی سدبو [نامیده می‌شود]. از [سداب] بستانی باید نوعی را برگزید که در کنار درخت انجیر می‌روید. [سداب] دشتی اصلا به درد خوردن نمی‌خورد. رازی: تخم سداب دشتی سیاه‌تر از تخم حرمل و ریزتر از آن است. [سداب] به هندی ساوه [نامیده می‌شود] که به معنای «همیشه سبز» است. [کسی] درباره صریع الغوانی به هجو گفته است:

بوی سداب آن‌چنان نفرت‌انگیز نیست برای مارها، که تو برای خوبرویان

[صیدنة فی الطب، ص: ۵۹۷]/ سذاب: هو اسم فارسیّ معرّب و لا یقع إلّا علی الذی یتّخذ فی البساتین، و البریّ هو الفیجن. و هذا النبات ثلاثة أنواع: بستانیّ و بریّ و جبلیّ، ذکرها (د) فی ۳، و (ج) فی ۶. فالبستانیّ تمنس یعلو نحو القعدة، و له أغصان صلبة، خضر، علیها ورق یشبه ما صغر من ورق الیاسمین، إلّا أنها أرقّ و أطول، و خضرتها مائلة إلی السواد و الغبرة، و له زهر أصفر، دقیق، مشرّف، یطلع فی زمن القیظ یخلف رؤوسا مشرّفة فی قدر الباقلّی کأنها الحسک، و لونها أصفر، و هی صلبة، فی داخلها حبّ دقیق، مزوّی أغبر إلی السواد قلیلا، و له رائحة حادّة منتنة، و أصل ذو شعب غائر فی الأرض، أصفر و یسمّی (ی) بیغانن، (ر) بغمون، (س) فنجانن، (عج) روطه و رتانه، (ع) سذاب، إذا قطّر من عصارته علی حیّة أو عقرب ماتت سریعا.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۳۵]/ سداب: به یونانی فیجه و در تنکابن و دیلم، بیم [پیم] نامند. بستانی او از درخت انار کوچک‌تر و پر شاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا غبار بر او نشسته و گلش زرد.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۴۷۹]/ سداب*: بضم سین و فتح دال و الف و باء موحده و

امام صادق(صلوات‌الله‌علیه): داروی گوش، خوب و تجربه شده است برای زمانی گوش ضربان بزند و درد بگیرد: سداب گرفته و با روغن زیتون پخته و چند قطره در گوش چکانده می‌شود، زیرا ضربان و دردِ گوش تسکین می‌یابد به اذن الله تعالی.

روایت ۲۷۶ [پیشگیری از بیماری‌های گوش]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد البرقی و احمد بن ابی‌عبدالله عن ابیه عن احمد النضر رفعه قال(صلوات‌الله‌علیه)مَنْ قَالَ إِذَا عَطَسَ- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ عَلَی کُلِّ حَالٍ ما کان صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وآلِه لَمْ یَشْتَکِ شَیْئاً مِنْ أَضْرَاسِه [ولا من اذنیه].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه زمانی که عطسه می‌کند بگوید: «الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ عَلَی کُلِّ حَالٍ ما کان صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وآلِه»، از چیزی از دندان‌هایش و ۲ گوشش شاکی نخواهد شد.

باب: فی الأنف و الرعاف

باب: بینی و خون دماغ

روایت ۲۷۷ [درمان خون دماغ با قرآن]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن السیاری رفعه قال: یَکْتُبُ عَلَی جَبْهَةِ الْمَرْعُوفِ هذه الآیة [بدَمِهِ أَوْ بالزَّعْفَرَانِ] وَقِیلَ یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَکِ وَیا سَماءُ أَقْلِعِی إِلَی قوله للقوم الظالمین[۱۰۲] فَإِنَّهُ یَسْکُنُ بإذن اللَّهُ.

بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم و بهندی سانول و ساتری و بلغتی زونجی و ببنکالی تتلی نامند.* ماهیت ان: سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بدو ذرع و پرشاخ و برک آن ریزه و بدبو و بسیار سبز کویا بران غباری نشسته و کل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تندبو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد.[مخزن الادویه، ص۴۹۲].

[۱۰۱] مولف، این روایت را از ابن عباس نقل کرده بود که من آن را حذف و روایتی که از امام صادق علیه السلام بود را آوردم.[مترجم].

[۱۰۲] هود: آیه ۴۶.

سیاری از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند: روی پیشانی کسی که خون دماغ شده این آیه [با خونش و یا با زعفران] نوشته شود، بیماری‌اش تسکین می‌یابد به اذن الله تعالی: «وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی وَغِیضَ الْمَاءُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَقِیلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ».

روایت ۲۷۸ [درمان خون دماغ با سیب]

وعنه عن الحمیری عن یعقوب بن یزید عن العبیدی قال: دَخَلْتُ الْمَدِینَةَ وَمَعِی أُخِی سَیْفٌ فَأَصَابَ النَّاسُ بِرُعَافٍ شدید وکَانَ الرَّجُلُ [إِذَا] یرعَفَ یَوْمَیْنِ ویموت فَرَجَعْتُ إِلَی الْمَنْزِلِ فَإِذَا سَیْفٌ فی الرعاف یَرْعُفُ رُعَافاً شَدِیداً فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)فاخبرته فَقَالَ أَطْعِمُوا السیف التُّفَّاحَ فَأَطْعَمْتُهُ فَبَرَأَ. وقال یستف سویق الحنطة یعنی یستف علی الریق ثلاث راحات ویدهن بدهن البنفسج ولا یقرنن الماء ما امکنک ففعل ذلک سیف فانقطع الرعاف.

عبیدی نقل می‌کند: با برادرم سیف وارد مدینه شدم، مردم به خون‌دماغ گرفتار شده بودند و هرگاه شخصی ۲ روز خون‌دماغ می‌شد، می‌مُرد. به خانه برگشتم دیدم برادرم به خون‌دماغ شدیدی مبتلا شده است، پس نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرف‌یاب شدم و به ایشان خبر دادم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: به سیف، سیب بخورانید، پس من به او سیب خوراندم و او خوب شد؛ و همچنین امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۳ کف دست سویق گندم به صورت خشک بخورد و با روغن بنفشه، روغن مالی کند و تا جای ممکن، آب نزدیک نکند، پس سیف انجام داد و خون دماغش قطع شد.

باب: الزکام

باب: زکام (سرماخوردگی)

روایت ۲۷۹ [زکام سرباز خدای متعال]

روی عن النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)انه قال: الزُّکَامُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یَبْعَثُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَی الدَّاءِ فینزل انزالا.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): زکام سربازی از سربازان خداوندِ متعال است که آن را به سوی درد می‌فرستد تا آن را خارج کند.

روایت ۲۸۰ [شیاف روغن بنفشه]

وروی عن أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) انه قَالَ: تَأْخُذُ دُهْنَ بَنَفْسَجٍ فِی قُطْنَةٍ فَاحْتَمِلْهُ فِی [سِفْلَتِکَ] شفتک عِنْدَ مَنَامِکَ فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِلزُّکَامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): (برای درمان زکام)، پنبه‌ای را به روغن بنفشه آغشته و هنگام خواب شیاف کن، زیرا برای زکام سودمند است ان شا الله تعالی.

روایت ۲۸۱ [انفیه سیاهدانه + کندوش]

وله ایضا: [الزکام] صُنْعٌ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَی عِلَّةٍ فِی بَدَنِکَ لِیَقْلَعَهَا فَإِذَا قَلَعَهَا فَعَلَیْکَ بِوَزْنِ دَانِقٍ شُونِیزٍ وَنِصْفِ دَانِقٍ کُنْدُسٍ یُدَقُّ وینخل وَیُنْفَخُ فِی الْأَنْفِ فَإِنَّهُ یَذْهَبُ بِالزُّکَامِ وهو جید مجرب وَإِنْ أَمْکَنَکَ أَلَّا تُعَالِجَهُ بِشَیْءٍ فَافْعَلْ فَإِنَّ فِیهِ مَنَافِعَ کَثِیرَةً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): زکام (سرماخوردگی)، موهبت الهی است و سپاه خداست که خدا آن را فرستاده تا مرضی را از بدنت ریشه کن نماید، و زمانی که ریشه کن کرد، یک

دانگ (۱۲ جوی متوسط و یا حدود ۰,۴۹۲ گرم) سیاهدانه + نیم دانگ کندوش بگیر و بکوب و در بینی انفیه بکش، زیرا زکام را بهبودی می‌دهد و خوب و تجربه شده است، اما اگر برایت ممکن است، زکام را با هیچ چیزی درمان نکن[تا خودش خوب شود]، زیرا در زکام، منافع بسیاریست.

باب: العطاس

باب: عطسه

روایت ۲۸۲ [۳ عطسه]

عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: الْعُطَاسُ یَنْفَعُ فِی الْبَدَنِ کُلِّهِ مَا لَمْ یَزِدْ عَلَی الثَّلَاثِ فَإِذَا زَادَ عَلَی الثَّلَاثِ فَهُوَ دَاءٌ وَسُقْمٌ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): عطسه تا زمانی که از ۳ تا بیشتر نشده، برای تمام بدن سودمند است، پس اگر از ۳ تا بیشتر شود، درد و بیماری است.

روایت ۲۸۳ [فواید عطسه و درمان عطسه‌ی زیاد]

وروی ابوبصیر قال شکوت الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)ما یصیبنی من العطاس وإنّی تاذیت به حتی انی اعطس فی منامی، فقال(صلوات‌الله‌علیه): احمد الله قلت: الحمدلله علی کل حال فقال(صلوات‌الله‌علیه)اما علمت انه من کثر عطاسه أمن مِنْ خَمْسَةٍ أَشْیَاءَ! قلت: ما هی؟ فقال(صلوات‌الله‌علیه): أَوَّلُهَا الْجُذَامُ وَالثَّانِی الرِّیحُ الْخَبِیثَةُ الَّتِی تَنْزِلُ فِی الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ وَالثَّالِثُ یَأْمَنُ الْمَاءِ الذی ینزل فِی الْعَیْنِ وَالرَّابِعُ یَأْمَنُ مِنْ سَدَّةِ الْخَیَاشِیمِ وَالْخَامِسُ یَأْمَنُ مِنْ

خُرُوجِ الشَّعْرِ فِی الْعَیْنِین قَالَ وَمن تحب أَنْ یَقِلَّ عُطَاسُه فَلیسعط بِدُهْنِ الْمَرْزَنْجُوشِ[۱۰۳] قُلْتُ مِقْدَارُ کَمْ قَالَ مِقْدَارُ وزن دَانِقٍ منه ایاما قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِکَ خَمْسَةَ أَیَّامٍ فَذَهَبَ عَنِّی.

---

[۱۰۳] عَنِ الْکَاظِمِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نِعْمَ الرَّیْحَانُ الْمَرْزَنْجُوشُ نَبَتَ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ وَمَاؤُهُ شِفَاءُ الْعَیْنِ.[مکارم الأخلاق، ص: ۴۵]/

مرزنجوش: از نام های آن مردقوش، مردکوش، مرزجوش، عنقر، ریحان داود، حبق القثاء، سرمق، سمسق و جز آن است. گیاهی یکساله علفی قد آن به دو پا می‌رسد، برگ‌های بیضوی شکل دراز به مانند زبان و گل‌های سرخ زیبا دارد، برگ‌ها و گل های آن دارای بوی عطرآگین ویژه و دلپذیری است، رستنگاه آن خاور دریای مدیترانه است. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۵۷]/ مرزنجوش: فارسیهٔ معناه إذن الفأر، و یقال مردقوش ،و یردقوش، ماریقون (یونانیهٔ) و اسمه السمسق بالعربیهٔ و العنقر و حبق القثاء، و هو نبات کثیر الأغصان ینبسط علی الارض و له ورق مستدیر علیه زغب و هو طیب الرائحهٔ جدا.[تقاسیم العلل (کتاب التقسیم و التشجیر)، ص: ۷۸۷]/ ماهیّهٔ المرزنجوش: إنه یقال مرزنجوش و مرزجوش و مردقوش. و هذه جمیعها ألفاظ فارسیّهٔ و أمّا الاسم العربیّ لهذا النبات، فهو: السّمسق و الصفوا و حبق القثّاء. و هو نبات ینبسط علی الأرض، ذو ورق مستدیر، یعلوه زغب، طیب الرائحهٔ جدا؛ و لذلک قد یستعمل فی الأکالیل. و أکثر نباته بجزیرهٔ قبرس و بمصر. و القبرسیّ أجود، و فی طعمه حرافهٔ یسیرهٔ و قبض، و جوهره لطیف، لأنّ أرضیته لیست بغلیظهٔ و لا باردهٔ کثیرا و مائیّته کثیرهٔ؛ و لذلک هو ینبسط علی الأرض.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ۲۷، ص: ۸۹]/ و «ابن تلمیذ» در مغنی می‌فرماید: که اقسام اذان الفار، غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر می شود؛ چه مرزنجوش، متّصف به صفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریت و برگش شبیه به گوش موش و مایل به تدویر نیست، و گل او سفیدِ مایل به سرخی است و تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف می باشد و تشویش قول صاحب اختیارات، نهایت ظهور دارد.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۹۳]/ مرزنجوش: معرَّب از مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است؛ چه اصلا برگ او شبیه به گوش موش نیست و از جمله ریاحین و خوشبو است و در خانه‌ها ذرع می‌کنند.برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل به سرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است. و مؤلف «مغنی» اشتباه نموده که اذان الفار باشد و مؤلف «اختیارات» را اشتباه زیاده بر آن است که در هر جا به آن تصریح باید نمود.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۷۷۷]/ آذانُ الفأر، و هی المعروفهٔ فی الفارسیّهٔ بالمردقوش، سُمّی النّبت بذلک لأنّ ورقه یشبه أُذُن الفأر. و هی حشیشهٔ صغیرهٔ الورق تنبسط علی وجه الأرض.[کتاب الماء، ج۱، ص: ۴۸]/ ماهیت آن: غیر از اذان الفار است جهت آنکه برک آن هیچ شباهتی بکوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوش‌بو است و در باغچهای زرع می نمایند و نبات آن تا بدو سه ذرع و با شاخهای پراکنده و برک آن طولانی اندک باریک کم عرض و کل ان سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف و کسانی که آن را اذان الفار دانسته اشتباه نموده‌اند.[مخزن الأدویه، ص: ۸۲۷].

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از عطسه‌هایی که به من می‌رسید و از آن اذیت می‌شدم تا جایی که حتی در خوابم عطسه می‌کردم، گلایه کردم: پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا نمی‌دانی هرکه عطسه‌اش زیاد شود، از ۵ چیز ایمن می‌شود؟! گفتم: آن ۵ چیز چیست؟امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ۱. جذام ۲. باد خبیثی که در سر و صورت نازل می‌شود ۳. آبی که در چشم نازل می‌شود ۴. گرفتگیِ دیواره‌ی غضروفی میان دو سوراخ بینی (انحراف بینی) ۵. رویش مو در چشم؛ و هرکه دوست دارد عطسه‌اش کم شود، چند روز به اندازه‌ی ۱ دانگ (۱۲ جوی متوسط و یا حدود ۰,۴۹۲ گرم) روغن مرزنجوش در بینی اش بریزد؛ راوی می‌گوید: ۵ روز این دستور را انجام دادم و عطسه‌ی زیادم برطرف شد.

روایت ۲۸۴ [مشابه روایت قبل]

روایت ۲۸۵ [عطسه ایمنی از مرگ]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: مَنْ عَطَسَ فِی مَرَضِهِ کَانَ آمَناً له مِنَ ان یموت فِی تِلْکَ الْعِلَّهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه در بیماری‌اش عطه کند، برایش ایمنی از مرگ در آن بیماری است.

روایت ۲۸۶ [عطسه از خدا و خمیازه از شیطان]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّیْطَانِ وَالْعُطَاسُ مِنَ اللَّهِ تعالی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خمیازه از جانب شیطان، و عطسه از جانب خدای متعال است.

باب: فی یبوسۀ الخیاشیم[۱۰۴] و السدۀ فیها

باب: خشکی بینی[۱۰۵] و گرفتگی تیغه‌ی بینی (انحراف بینی)

روایت ۲۸۷ [درمان خشکی بینی]

رُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ ابیهِ قَـــالَ شَکَوْتُ الی اَبی جَعْفَر(صلوات‌الله‌علیه) یُبُوسَةٌ فَقَالَ(ص)

وَاَلْبَنَفْسَجُ بَارِدٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) انَّ لِکُلِّ شیءٍ طَبْعاً ما خَلا اَلْبَنَفْسَجَ وَاَلْهِنْدَبَاءَ[۱۰۶] فَاِنَّ لَهُمَا طبْعَانَ حَارَیْنِ فِی اَلشِّتَاءِ بَارِدِینَ فِی اَلصَّیْفِ وَلَوْ عَلِمَ اَلنَّاسُ مَا فِیهِ لَحسَوْهُ حَسَوُوا.

---

[۱۰۴] امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه):...اَلْخَیْشُومِ وَهُوَ اَلْحَاجِزُ بَیْنَ اَلْمَنْخِرَیْنِ؛ خَیْشوم دیواره‌ی حائل میان دو سوراخ بینی است.(*همان سپتوم یا تیغه‌ی بینی*)[الکافی، ج۷، ص: ۳۳۱].

[۱۰۵] **علائم خشکی بینی چیست؟ احساس عدم عبور هوای کافی از بینی با وجودی که بینی کاملاً باز است./احساس خشکی در بینی و گلو/احساس نازک شدن پوست داخل بینی/ ایجاد زخم و پوسته درون بینی/ احساس درد در بینی/ خونریزی بینی/ احساس سرما خوردگی/ سردرد.**

[۱۰۶] هندبا: گیاهی یکساله با ریشه استوار و راست با درازای ده سانتیمتر، و ساقه‌ی شاداب و توخالی که به یک متر بلندی می‌رسد .برگ‌های لبه دندانه‌دار که تشکیل دسته‌ای را کنار قاعده‌ی ساقه می‌دهند .گل‌های آبی یا سپید دارد .دو گونه یکی پرورشی که خوردنی است، دیگر خودرو) دشتی (که در درمان بکار می‌رود و» یعضید «به آن گویند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۷۰]/ هندباء: منه بریّ و منه بستانیّ، و هو صنفان: عریض الورق، و دقیق الورق. و هو کالخس..[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۸۴۷]/ الفصل الأول فی ماهیّة الهندبا: إنّ هذا النبات هو من البقول المعروفة. و منه ما هو بستانیّ، و منه ما هو بریّ. و البریّ من هذا النبات أنواع، و ذلک لأنّ منه ما هو أسمانجونیّ الزهر، و هذا هو الطرخشقوق و منه ما زهره أصفر، کبیر کالشعر، و هذا هو السرالیة و صنفان آخران هما الیعضید و یسمّی بالیونانیّة خندریلی و قد ذکر فی کتاب الخاء.و أمّا البستانیّ من هذا النبات، فمنه ما هو صغیر الورق، قویّ المرارة، طویل الورق، أسمانجونیّ الزهر، قویّ المرارة أیضا. و منه ما هو طویل الورق، عریضه، أبیض الزهر، تفه الطعم إلی مرارة لطیفة جدّا- و هذا هو الأکثر، و هو الذی یؤکل کثیرا فی حال الصّحة- و البریّ بجمیع أصنافه قویّ المرارة.[شامل فی الصناعة الطبیة، کتاب‌الهاءج ۳۰، ص: ۷۴]/ هِنْدَبَاء: «ع» هو بری و بستانی. و البستانیّ أیضًا صنفان: أحدهما طویل الورق، أسمانْجُونیّ الزهر، کریه الطعم، خاصة فی آخر الصیف. و منه بریّ یشبهه فی صورته و زهرته، إلّا أنّه أقوی مرارة، و أشدّ کراهیة. و الصنف الثانی من البستانیّ عریض الورق، أبیض الزهر، تَفِه الطعم، عدیم المرارة، خاصة فی أول الربیع، و یعرف بالهندبا الشامیّ و الهاشمی و البریّ منه قریب فی شکل ورقه، و قلّة مرارته، بعید منه فی شکل زَهْره و کثرة زَغَبه. و زعم أنه الطَّرَخْشَقُوق. و هو الصنف الأول من البریّ، و زهره أسمانجونیّ صغیر. و من البریّ ما زهره أصفر کثیر الزهر. و منه أیضًا صِنفان آخران، و هو الیَعْضید، و یسمَّی بالیونانیة خَنْدَرِیلیّ.[المعتمد فی الأدویة المفردة، ج۲، ص: ۳۹۱].

حسن‌بن‌مهران از پدرش نقل می‌کند که به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)از خشکیِ بینی گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: روغن بنفشه در بینی‌ات بریز. پس گفتم: الان زمستان است و بنفشه هم سرد است! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هر چیزی ۱ طبع دارد، به جز بنفشه و کاسنی، زیرا ۲ طبع دارند، در زمستان طبع گرم دارند و در تابستان طبعشان سرد است! اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در روغن بنفشه وجود دارد، آن را جرعه جرعه می‌نوشیدند.

روایت ۲۸۸ [روغن بنفشه شفای هر درد]

قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): فَضْلُ اَلْبَنَفْسَجِ عَلَى الأدهان كَفَضْلِي عَلَى النَّاسُ وَفِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ داءٍ اِلاّ مِنَ اَلسَّامِ.

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): برتری روغن بنفشه بر روغن‌ها، مانند برتری من بر مردم است، در روغن بنفشه، شفای هر بیماری وجود دارد به جز بیماری مرگ.

روایت ۲۸۹ [انفیه اسپند + فلفل سفید]

رُوِيَ حَمَّادُ بْنُ عيسى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عمارٍ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَنْ أُخَذَهُ رِيحٌ فی أنفُسِهِ فَاشْتَدَّ مَنْخِرُهُ وَاخلط عَقْلَهُ فَلْيَاخُذْ شَیءٍ مِنْ بِزْرِ اَلْحَرْمَلِ[۱۰۷] وَفُلْفُلٍ[۱۰۸] ابْيَض يُدُقَّانِ

[۱۰۷] حرمل: ابن سینا آن را حرملان نامید گیاهی است چند ساله، پرشاخه بلندای آن به چهار پا می‌رسد برگ‌های آن بوی تند بد دارد چون حاوی روغنی فرار است. میوه‌ی گرد به اندازه‌ی نخود که درونی بخش‌بخش شده با دانه های دراز که هرکدام آن به مانند گرده است پیشینیان و تاکنون نیز زنان امروزین بر این باورند که دانه‌ی حرمل توانایی بالایی در راندن سحر و جادو و ابلیس و چشم زدن و جلوگیری از رشک‌بری دیگران را داراست این کار را با سوراخ کردن دانه‌ی اسپند تازه و گذراندن نخ از میان آن انجام می‌دادند و می‌دهند و بو دادن دانه خشک آن و بخور دادن شخص یا جای زندگی و کار او در سه روز انجام می‌گرفته است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۶۶]/ حرمل – اسپند: آن به سریانی زرعابشّاشا، به سندی هملو، به فارسی سپند و به سجستانی اسپرک تهلک [نامیده می‌شود].جالینوس می‌گوید که برخی از مردمان [حرمل] را «سداب دشتی» می‌نامند. پولس نیز همین را می‌گوید.می‌گویند که [حرمل] همان بخور مریم است و آن را برای دود کردن به کار می‌برند اما این درست نیست.دیسقوریدس می‌گوید:

وَيَنْخَلاَنِ وَيُنْفَخُ فِي اَلأَنْفِ وَايضَا يُوخَذُ دُهْنُ اَلْكَافُورِ فِي قُطْنِهِ وَيَشَمُّهُ.
امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه باد یا دردی در نفسش بگیرد پس سوراخ بینی‌اش، سخت و تنگ و دچار اختلاط عقل شود؛ بگیرد مقداری دانه‌ی اسپند و فلفل سفید، هر دو را بکوبد و الک کند و در بینی‌اش بالا بکشد و همچنین پنبه‌ای را به روغن کافور آغشته نماید و ببوید.

روایت ۲۹۰ [گرفتن موی بینی]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن السیاری عن علی بن محمد عن یوسف بن علی عن اسماعیل بن سهل عن بعض اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): أَخْذُ الشَّعْرِ مِنَ الْأَنْفِ یرمی جمال الْوَجْهَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه):نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: گرفتن مو از بینی، زیبایی صورت را به نمایش می‌گذارد.

[حرمل] در بهار در سواحل می‌روید، به افسنتین می‌ماند اما برگ‌هایش درشت‌تر و چرب‌تر، گل‌ها کوچک و [شاخه‌ها] نازک است. بویش سنگین است و آن در گرمای تابستان گل می‌دهد. [نوعی حرمل] وجود دارد که در چمنزارها می‌روید، شاخه های نازک، ساقه کوچک و بوی تند دارد؛ گلش سرخ رنگ است./ حرمل: الحَرْمَل ، بالفتح: حَبٌّ معروف. منه ما لونُه الی البیاض و ورقه مستطیل یمیل الی البیاض و زهرُه کالیاسمین. و له سِنْفَةٌ طویلةٌ. و منه ما لونُه الی الحمرة و ورقه یمیل الی الاستدارة. و یُسمَّی بالفارسیّة إسْفَنْد.[کتاب الماء، ج۱، ص: ۳۱۵]/ حرمل: به لغت سریانی نوعی از سداب کوهی است و به فارسی اسپند نامند. نبات او به قدر ذرعی می‌شود، از یک بوته چندین شاخه می‌روید و برگش مایل به تدویر و غلاف دانه‌های او مدور می‌شود و مثلث الاضلاع- به سه خط- و با اندک سرخی و تخمش سیاه و به قدر خردل و ثقیل الرایحة و از مطلق حرمل، مراد، اوست و قسمی از آن را برگ، مثل برگ بید و از او کوچکتر و مایل به سفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض، به اعتبار غلاف او نامند.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۳۱۰].

[۱۰۸] رجوع کنید به روایت ۲۴۳.

باب: السعوط

باب: سعوط (استفاده از دارو در بینی)

روایت ۲۹۱ [سعوط یکی از ۵ دارو است]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ اسحاق عَنْ عَمَّارٍ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اَلدَّوَاءُ فِی خَمْسَةٍ النُّورَةِ وَالسُّعُوطُ وَاَلْحِجَامَةِ وَاَلْحَقْنِهِ وَهِیَ لَمَّا وَجَّهْت لَهُ وَاَلْحَمَام.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: دارو در ۵ چیز است: ۱. نوره ۲. سعوط ۳. حجامت ۴. حقنه وآن هنگامی است که وجهی برایش پیدا شود ۵. حمام.

روایت ۲۹۲ [سعوط داروی بزرگ پیامبران]

رُوِیَ اَلْبَرْقِیُّ عَنِ ابی‌اَلْقَاسِمِ اَلْوَاسِطِیِّ عَنْ یحَیی اَلْحَلبیِّ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ دَوَاءُ الاَنْبیاءِ الاَکْبَر الحُقنَةُ وَاَلْحِجامَةُ وَاَلسُّعُوطُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): داروی بزرگ پیامبران(علیهم‌السلام)؛ حقنه و حجامت و سعوط است.

روایت ۲۹۳ [سعوط بهترین چیز برای درمان]

روی اَلْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ اسْمَاعِیلَ بْنِ ابی‌اَلْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بیاع السَّابوریِّ قَالَ قَالَ أبوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)خَیْرُ مَا تَداوَیْتُمْ بِهِ الْحِجامَةُ وَالْحُقْنَةُ وَالْحَمَّامُ وَالسُّعُوط.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید، حجامت، حقنه، حمام و سعوط است.

روایت ۲۹۴ [سعوط سودمند برای تمام بدن]

رُوِیَ عَنِ امیرالمومِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه قَالَ اَلسُّعُوطُ مَصَحَّةٌ اَلرَّاسِ وَنَافِعٌ لِجَمِیعِ اَلْبَدَنِ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): سعوط موجب سلامتی سر، و برای تمام بدن سودمند است.

روایت ۲۹۵ [روغن بنفشه بهترین سعوط]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) اِسْتَعِطُوا بِالْبَنَفْسَجِ فانه خَیْرُ مَا اسْتَعَطْتُمْ بِهِ وَلَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِیهِ لَحَسَوْهُ حَسْواً.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): با روغن بنفشه سعوط کنید، زیرا آن بهترین چیزی است که با آن سعوط می‌شود، و اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در روغن بنفشه وجود دارد، آن را جرعه جرعه می‌نوشیدند.

باب: فی الفم و اعراضه و دواء الضرس

باب: دهان و امراض دهان و داروی دندان

روایت ۲۹۶ [تسکین درد دندان با مکان سجده]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن النوفلی جمیعا عن اسماعیل بن ابی بیاع وابن‌همام عن الحمیری عن محمد بن خبرک وابن‌زیاد السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)مَنِ اشْتَکَی ضِرْسَهُ فَلْیَأْخُذْ مِنْ مَوْضِعِ سُجُودِهِ ثُمَّ یَمْسَحُ بِهِ عَلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی یَشْتَکِی وَیَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الشافی [وَالْکَافِی اللَّهُ] وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: هرکه از دندانش ناراحتی دارد، پس از موضع سجده‌اش بگیرد، سپس با آن روی موضعی که درد دارد، دستش را بکشد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الشافی [وَالْکَافِی اللَّهُ] وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.».

روایت ۲۹۷ [روغن هندوانه ابوجهل]

روی بعض اصحابنا عن احمد بن محمد بن بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ [سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ] الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بن جعفر(صلوات‌الله‌علیهما)يَقُولُ: دَوَاءُ الضِّرْسِ تَأْخُذُ حَنْظَلَةً[۱۰۹] وتُقَشِّرُهَا ثُمَّ تَسْتَخْرِجُ دُهْنَهَا فَإِنْ كَانَ الضِّرْسُ مَأْكُولًا مُنْحَفِرا قَطِّرْ فِيهِ قَطَرَاتٍ وَاجعل مِنْهُ فِي قُطْنَةٍ شَيْئاً وَاجعله فِي جَوْفِ الضِّرْسِ وَيَنَامُ صَاحِبُهُ مُسْتَلْقِياً يأخذه [ثلاث] ليال عند النوم وإِنْ كَانَ الضِّرْسُ غير مأكول وَكَانَتْ رِيح قَطِّرْ فِي الْأُذُنِ الَّتِي يلي [ذَلِكَ] الضِّرْسَ ثلاث لَيَالٍ كُلَّ لَيْلٍ قَطْرَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَ قَطَرَاتٍ برأ [بِإِذْنِ اللَّهِ].

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): داروی دندان این است که یک هندوانه ابوجهل می‌گیری، پوستش را جدا می‌کنی، سپس روغنش را خارج می‌کنی؛ پس اگر دندان خورده شده و سوراخ است، چند قطره داخل آن بچکان و پنبه‌ای را با مقداری روغن آغشته کن و آن را داخل سوراخ دندان قرار بده و دارنده‌اش به پشت بخوابد و ۳ شب این کار را قبل از خواب انجام بدهد؛ و اگر دندان خورده نشده (سوراخ نشده) و فقط درد دارد، روغن را در سوراخ گوشی که در سمت همان دندان است، ۳ شب و هر شب ۲ یا ۳ قطره بچکان، به اذن خدا خوب می‌شود.

روایت ۲۹۸ [رقیه‌ی دندان]

قَالَ الصَّادِقُ(صلوات‌الله‌علیه) فِي رُقْيَةِ الضِّرْسِ تَأْخُذُ خُوصَةً أَوْ سِكِّيناً فَتَمْسَحُ بِهَا عَلَى الْجَانِبِ الَّذِي تَشْتَكِي فَإِنَّهُ يَسْكُنُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَتَقُولُ: [سَبْعَ مَرَّاتٍ] بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ اسْكُنْ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ [مَا فِي] اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِإِذْنِهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

---

[۱۰۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)برای رقیه‌ی دندان فرمودند: یک برگ خرما یا چاقویی می‌گیری و با آن روی سمتی که درد داری می‌کشی و ۷ مرتبه می‌گویی: «بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللَّهِ صلی الله علیه وآله إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ اسْكُنْ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ [مَا فِي] اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِإِذْنِهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» زیرا دردت تسکین می‌یابد به اذن الله تعالی.

روایت ۲۹۹ [رقیه‌ی دندان درد]

رقیه للضرس ایضا روی السیاری عن البرقی عن محمد بن عمرو بن عاصم الخیاط عن فضیل بن یسار عن الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَبِي ضَرَبَانُ الضِّرْسِ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ اليه فَادخل سَبَّابَتِهِ اليمنى فَوَضَعَهَا عَلَى الضِّرْسِ الَّذِي يَضْرِبُ فقَرَأَ شَيْئاً خَفِيّاً فَسَكَنَ عَلَى الْمَكَانِ قَالَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لِي قَدْ سَكَنَ يَا مُفَضَّلُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ فَتَبَسَّمَ(علیه‌السلام) فَقُلْتُ: أُحِبُّ أَنْ تُعَلِّمَنِي هَذِهِ الرُّقْيَةَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ إِنَّ فَاطِمَةَ(علیهاالسلام)جائت الی الرسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تَشْكُو مَا تَلْقَى مِنْ ضربان السن أَوِ السِّنِّ فَأَدْخَلَ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سَبَّابَتَهُ الْيُمْنَى فَوَضَعَهَا عَلَى سِنِّهَا الَّتِي تَضْرِبُ فقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وإِنَّ مَرْيَمَ لَمْ تَلِدْ غَيْرَ عِيسَى عليه السلام رُوحِكَ وَكَلِمَتِكَ أَنْ تَكْشِفَ مَا تَلْقَى فَاطِمَةُ بِنْتُ خَدِيجَةَ مِنَ الضِّرْسِ كُلِّهِ فَسَكَنَ مَا بِهَا كَمَا سَكَنَ مَا بِكَ وَمَا زِدْتَ عَلَيْهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)[شَيْئاً مِنْ بَعْدِ هَذَا.]

مفضل می‌گوید: نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرفیاب شدم و مبتلا به ضربان دندان بودم پس از این درد به ایشان شکایت کردم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نزدیکم بیا. پس نزدیک شدم و ایشان انگشت سبابه‌ی دست راستشان را وارد دهانم کردند و روی دندانی که ضربان می‌زد گذاشتند و چیزی آهسته خواندند، پس در جا دردم تسکین یافت، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: ای مفضل دردت آرام شد؟ گفتم: بله، پس

امام(علیه‌السلام) لبخند زدند. گفتم: دوست دارم که این رقیه را به من بیاموزید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: بله همانا فاطمه(سلام‌الله‌علیها)، نزد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و از ضربان دندان گلایه داشت، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) انگشت سبابه‌ی دست راستشان را وارد دهان کردند و روی دندانی که ضربان می‌زد گذاشتند و فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَجَلَالِکَ وَقُدْرَتِکَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ وإِنَّ مَرْیَمَ لَمْ تَلِدْ غَیْرَ عِیسَى علیه السلام رُوحِکَ وَکَلِمَتِکَ أَنْ تَکْشِفَ مَا تَلْقَى فَاطِمَةُ بِنْتُ خَدِیجَةَ [۱۱۰] مِنَ الضِّرْ[س] کُلِّهِ»

[۱۱۰] در این قسمت، به جای «فاطمه»، اسم بیمار، و به جای «خدیجه»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین ابن زینب، فاطمه بنت زینب.

باب: دود یکون فی الضرس
باب: کرم دندان

روایت ۳۰۰ [درمان کرم دندان]

تأخذ بِزْرِ کَرَّاثٍ تَلتَّهُ بالزَّیْتِ فَاِذا اَرَدْتَ اَن تُعالِجَ ثُمَّ اخْذْتَ تَوراً[۱۱۱] فَصُبَّ عَلَیْهِ مَاءً حارّاً وَتَضَعُ فِیهِ اجْرَةً جَدِیدَةً مِقْدارَ ما یَغمُرُ الماءُ بَعْضَهَا ثُمَّ تَأْخُذُ بِحَدِیدِهِ اوْ حَدِیدَتَیْنِ اَوْ ثَلاثَةً فَتَحْمِیهِنَّ بِالنَّارِ فَاِذا حَمَّیْنَ اَخَذت واحِدَةً فَوَضَعَهَا عَلَی الاجِرَةِ الَّتِی فِی اَلتّورِ ثُمَّ تُوضَعُ بِزْرَ الکراث الملتوتِ بِالزَّیْتِ عَلَیْهَا وَتَکُبُّ عَلَیْها قَمَعٌ جَدِیدٌ ثُمَّ تَضَعُ الَّذی تَشتَکِی ضِرسَهُ فَمُهُ عَلَی فَمَ الْقَمْعِ بِحِبَالِ الضِّرْسِ فَاِنَّه تُخْرِجُ مَا فِی الضِّرْسِ مِنَ اَلدُّودِ حُتّی تَقَعُ فِی اَلْمَاءِ إنْ شَاء اَللَّهُ تَعَالَیْ.

برای درمان کرم دندان، تخم تره بگیر و آن را به روغن زیتون آغشته کن، سپس لگنی بگیر و در آن، آب گرم بریز و داخل آن یک آجر نو بگذار، به مقداری که آب، بعضی از آن را فرا بگیرد؛ سپس ۱ یا ۲ یا ۳ قطعه آهن بگیر و با آتش آن را داغ کن، پس زمانی که گداخته شد، یک قطعه آهن را بردار و روی آجری که در لگن است بگذار، سپس تخم تره‌ی آغشته به روغن زیتون را روی آن قرار بده و یک قیف جدید[۱۱۲] روی آن وارونه کن، سپس کسی که از دندانش شاکی است، دهانش را به قسمت پری دندان بر دهانه‌ی قیف بگذارد، زیرا کرم دندان خارج می‌شود و در آب می‌افتد ان شا الله تعالی.

---

[۱۱۱] تور: إناء یشرب فیه، کذا فی «الدیوان» و فی «المهذَّب» و «التاج» ظرفی که بدان دست و روی شویند.[بحر الجواهر (معجم الطب الطبیعی)، ص: ۱۰۲].

[۱۱۲] ممکنه به جای جدید، حدید باشه؛ که ترجمه میشه قیفِ آهنی.

روایت ۳۰۱ [رقیه‌ی دندان]

رقیه للضرس[رَقَى بِهَا جِبْرِيلُ(علیه‌السلام)الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ(صلوات‌الله‌علیهما)يَضَعُ عُودَةً أَوْ حَدِيدَةً عَلَى الضِّرْس]: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ دُودَةٌ تَكُونُ فِي الْفَمِ تَأْكُلُ الْعَظْمَ وَتَنْزِلُ الدَّمَ:[بسم الله الرحمن الرحیم] أَنَا الرَّاقِي وَاللَّهُ الشَّافِي وَالْكَافِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيها وَاللَّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذلِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتى وَيُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، وتضع او حدیده علی الضرس ثم ترقیه من جانبیه سَبْعَ مَرَّاتٍ [وَيَفْعَلُ مَا قَدَّمْنَاهُ.]

رقیه برای دندان[که جبرئیل(علیه‌السلام)با آن برای امام حسین(سلام‌الله‌علیه)رقیه خواند و یک تکه چوب یا آهن روی دندان قرار داد]: عجیب و بسیار شگفت انگیز است، کرمی که در دهان می‌باشد و استخوان را می‌خورد و خون را نازل می‌کند[برای آن گفته شود]: «أَنَا الرَّاقِي وَاللَّهُ الشَّافِي وَالْكَافِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيها وَاللَّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذلِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتى وَيُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» و بعد یک تکه آهن روی دندان می‌گذاری و ۷ مرتبه از کنار دندان رقیه می‌خوانی [و آنچه پیش گفتیم انجام می‌دهی].

باب: دوا لوجع الضرس

باب: دارو برای درد دندان

روایت ۳۰۲ [داروی دندان]

رُوِيَ اَلسَّيَّارِيُّ رَفَعَهُ قَالَ تَأْخُذُ جُزْءً مِنَ اَلزَّرْنِيخِ وَجُزْءٌ مِنْ دَقِيقِ شَعِيرٍ مَسْحُوقِينَ تَدُقُّ الزرنیخ ثُمَّ تَجْمَعُ جَمْعاً ثُمَّ تعجنُ بَخلَ ثَقيفٍ وَتُلزِقُهُ فی التَّنورِ حَتّی تُجَفُّ وَتُحْمارّ مِن [قبل] اَن يَحتَرِقَ ثُمَّ تُجَفِّفُ فی الشَّمسِ ثُمَّ تَسْحَقُهُ وَتُنْخُلُهُ فَإِذا

اَرَدْتَ اَنْ تُعالِجَ بِهِ مَن کانَ بِهِ شَیٌ فی فَمِهِ فَلَفَّ عَلَی اصْبَعْکَ خِرْقَةً مِنْ کَتَّانٍ ثُمَّ اُدْلُکْ بِهِ فاهُ حَتّی تَدمِیَهُ فَاِنَّکَ لا تعالِجُ اِلاّ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتّی بَرَأَ بِاِذْنِ اَللّهِ تَعالَی.

سیاری از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: بگیر: ۱ جزء زرنیخ و ۱ جزء آرد جو آسیاب شده، زرنیخ را می‌کوبی سپس با هم ترکیب می‌کنی سپس با سرکه‌ی بسیار ترش معجون می‌کنی و در تنور می‌چسبانی تا خشک و سرخ شود قبل از اینکه بسوزد، سپس آن را در آفتاب خشک می‌کنی، سپس آسیاب و الک می‌کنی و هنگامی که می‌خواهی کسی را که در دهانش مشکلی دارد، درمان کنی، پس روی انگشتت پارچه‌ای کتانی می‌پیچی سپس با آن، دارو را در در دهانش می‌مالی تا خون بیوفتد، زیرا تو ۳ مرتبه این درمان را انجام نمی‌دهی، مگر اینکه بهبودی حاصل می‌شود به اذن الله تعالی.

باب: رقیهٔ للضرس

باب: رقیه برای دندان

روایت ۳۰۳ [رقیه‌ی دندان]

یَأْخُذُ بَقْلَةً فیَکْتُبُ عَلَیْهَا الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ثُمَّ یَضَعُهَا الرجل عَلَی ضِرْسِهِ الْوَجِعِ ثُمَّ یَمْشِی وَیَرْمِی بِالْبَقْلَةِ خَلْفَهُ وَلَا یَلْتَفِتُ إِلَی خَلْفِهِ فَإِنَّهُ جید [یَسْکُنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.]

سبزی‌ای بگیرد و روی آن بنویسد: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»، سپس شخص آن را روی دندان دردناکش قرار بدهد، سپس راه برود و سبزی را به پشتش بیندازد و به پشتش نگاه نکند، زیرا آن خوب است و تسکین می‌یابد، ان شاء الله تعالی.

باب: رقیهٔ للضرس و الاسنان اذا ضربت
باب: رقیه برای دندان‌ها هنگامی که می‌زند

روایت ۳۰۴ [رقیه برای ضربان دندان‌ها]

عن محمد بن احمد بن موسی عن یحیی بن عمرو رفعه عن عطا [عَنِ الصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)] قَالَ: [شَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا أَلْقَى مِنْ ضِرْسِي وَأَسْنَانِي وَضَرَبَانِهَا فَقَالَ] تَقْرَأُ [عَلَيْهِ] سَبْعَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اسْكُنْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ فَإِنَّهُ قَادِرٌ مُقْتَدِرٌ عَلَيْكَ وَعَلَى الْجِبَالِ أَثْبَتَهَا وَأَثْبَتَكَ وقِرَّ حَتَّى يَأْتِيَ [فِيكَ] أَمْرُهُ وَالحمد لله رب العالمين [صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.].

عطا می‌گوید که به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از ضربان دندان‌هایم گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ۷ مرتبه بر آن بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اسْكُنْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ فَإِنَّهُ قَادِرٌ مُقْتَدِرٌ عَلَيْكَ وَعَلَى الْجِبَالِ أَثْبَتَهَا وَأَثْبَتَكَ وقِرَّ حَتَّى يَأْتِيَ [فِيكَ] أَمْرُهُ وَالحمد لله رب العالمين [صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.].»

باب: حمرهٔ تقع فی الفم و الدم الذی یخرج من الاسنان
باب: قرمزی دهان و خونریزی دندان‌ها

روایت ۳۰۵ [خمیر هندوانه ابوجهل]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن بکر بن صالح عن الجعفری قال سمعت موسی(صلوات‌الله‌علیه)یقولُ لِوَجَعِ الْفَمِ وَالدَّمِ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَ الْأَسْنَانِ [وَالضَّرَبَانِ] وَالْحُمْرَةِ الَّتِي تَقَعُ فِي الْفَمِ تَأْخُذُ حَنْظَلَةً رَطْبَةً قَدِ اصْفَرَّتْ فَتَجْعَلُ عَلَيْهَا قَالَباً مِنْ طِينٍ ثُمَّ تَثْقُبُ رَأْسَهَا وَتُدْخِلُ سِكِّيناً فِي جَوْفِهَا فَتَحُكُّ جَوَانِبَهَا حكا رفیقا [بِرِفْقٍ] ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهَا خَلَّ خمر حَامِضٍ شَدِيدَ الْحُمُوضَةِ وتَضَعُهَا عَلَى النَّارِ فَتُغْلِيهَا غَلَيَا

شَدِيداً وتأْخُذُ منه صَاحِبُ الوجع كُلَّمَا احْتَمَلَ ظُفُرُهُ فَيَدْلُكُ بِهِ فمه وَيَتَمَضْمَضُ بِخَلٍّ وَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يُحَوِّلَه [مَا فِي] من الْحَنْظَلَةِ الى الزُجَاجَةِ أَوْ البَسْتُوقَةِ [فَعَلَ] [وَكُلَّمَا فَنِيَ خَلُّهُ أَعَادَ مَكَانَهُ] وَكُلَّمَا عَتَقَ كَانَ خَيْراً لَهُ [إِنْ شَاءَ اللَّهُ.]

جعفری می‌گوید: از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)شنیدم که می‌فرمودند: برای درد دهان، و خون‌ریزی دندان، و ضربان دندان، و سرخی دهان؛ یک هندوانه ابوجهل تازه که دارد زرد می‌شود بگیر، و روی آن قالبی از گِل قرار دهید و سپس سوراخی در سر آن ایجاد کرده و چاقویی در آن وارد کرده و کناره‌های آن را به نرمی بتراشید، سپس روی آن سرکه خمریِ بسیار ترش بریزید، و آن را روی آتش بگذارید و آن را شدیدا بجوشان، سپس شخص دردمند، مواد داخل آن به اندازه یک ناخن بردارد و در دهانش بمالد و با سرکه مضمضه کند، و اگر دوست دارد آنچه درون هندوانه است را داخل شیشه یا ظرفی سفالی بریزد و هر زمانی که سرکه‌اش تمام شد دوباره به جای آن سرکه بریزد، و هرچه کهنه‌تر شود بهتر می‌شود ان شاء الله تعالی.

باب: الحر الذی یکون فی فم الصبی
باب: گرما و حرارتی که در دهان کودک است

روایت ۳۰۶ [درمان حرارت دهان بچه]

روی السیاری عَنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبٍ قَالَ كَتَبْتُ اِلَيَّ اَبِيَ الْحَسَنِ الاول(صلوات‌الله‌علیه)فِي صبيٍ لَنَا ابْنُ ارْبَعِينَ لَيْلَةً خَرَجَ فِي فِيهِ حُرٌّ فَكَتَبَ إِلَيَّ أُحْجُمْهُ مِحْجَمَتَهُ فَذَهَبَ مَا كَانَ بِهِ.

یحیی‌بن‌حبیب می‌گوید به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم که ما کودک پسری داریم که ۴۰ شب است در دهانش حرارت خارج شده، پس ایشان به من نوشتند: مکان حجامتش را حجامت کن پس مشکلش رفع می‌شود.

باب: النوادر فی علل الفم

باب: گوناگون در بیماری‌های دهان

روایت ۳۰۷ [پیشگیری از دندان درد]

روی محمد بن حسان الرازی عن ابی محمد الرازی عن الحسین بن سعید عن السکونی عن أبی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قال رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ فی یَوْمَ السَّبْتِ ویَوْمَ الْخَمِیسِ وَأَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عُوفِیَ مِنْ وَجَعِ الْأَضْرَاسِ وَوَجَعِ الْعَیْنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرکه ناخن‌هایش را در شنبه و پنجشنبه کوتاه کند و سبیلش را بچیند، از درد دندان‌ها و درد چشم عافیت می‌یابد.

روایت ۳۰۸ [حرف زدن در توالت ممنوع]

ورُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّد بْنِ اِحْمَدَ عنْ السیاری عَنْ عَبْدِاَللَّهِ بْنِ عَلِی اَلْهَمدانِیِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قُلْتُ لَهُ اَنَّهَمْ یَزْعُمُونَ ان الْکَلامَ عَلَی النِّکَاحُ یُورِثُ اَلْخَرَسَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَیْسَ کَمَا یَقُولُونَ الکَلامُ علی الخلاء یُورِثُ الخرس.

عبدالله همدانی از شخصی نقل می‌کند که به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفتم، مردم خیال می‌کنند که صحبت کردن هنگام آمیزش جنسی موجب گنگی می‌شود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اینگونه که این‌ها می‌گویند نیست، بلکه صحبت کردن در خلاء (توالت) موجب گنگی می‌شود.

روایت ۳۰۹ جدید [تقویت دندان با خرما]

مُحَمَّد بن حَسَّان اَلرَّازِیِّ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلْحَسَنِ عَنْ محمد بن تسنیم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالله بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابی‌کیسان عَنِ اِسْحَاقِ بْنِ جَرِیرٍ عَنْ اِبی‌بَصِیرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی

أبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَبَیْنَ یَدَیْهِ طَبَقُ تَمْرٍ فَقَالَ أُدْنُ یَا ابامحمَّد فَکُلْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ انَّ التَّمْرَ یُفْسِدُ عَلَیَّ اسْنَانِی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَهَلْ یَشُدُّ اَلاِسْنَانِ اِلاّ اَلتَّمْر.

ابی‌بصیر می‌گوید: وارد بر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم و مقابل ایشان یک سبد خرما بود، پس به من فرمودند: ای ابومحمد نزدیک بیا و میل کن، پس گفتم: جانم به فدایت! خرما دندان‌هایم را خراب می‌کند، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا چیزی جز خرما دندان‌ها را تقویت می‌کند؟!

روایت ۳۱۰ [رفع بدبویی دهان با انجیر]

وعنه عن علی بن الحسن عن احمد بن محمد بن ابی‌نصر عن ابی‌الحسن الرضا(صلوات‌الله‌علیه): التِّینُ أَشْبَهُ شَیْءٍ بِنَبَاتِ الْجَنَّةِ وهو یَذْهَبُ بِالْبَخَر.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): انجیر شبیه‌ترین چیز به روییدنی‌های بهشت است و آن بدبویی دهان را از بین می‌برد.

روایت ۳۱۱ [تقویت دندان با سعد]

وَرُوِیَ عَنِ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّهَ قَالَ: اَلسَّعْدُ[۱۱۳] یَشُدُّ اَلاِسْنَان.

---

[۱۱۳] فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لِی: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنَ التُّرْبَةِ، فَتَعَمَّدْ لَهَا آخِرَ اللَّیْلِ، وَاغْتَسِلْ لَهَا بِمَاءِ الْقَرَاحِ وَالْبَسْ أَطْهَرَ أَطْمَارِکَ، وَتَطَیَّبْ بِسُعْد[المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: ۳۶۵]/

سُعْد: الماهیة: قال دیسقوریدوس: هو أصل نبات له ورق یشبه الکراث، غیر أنه أطول و أرق و أصلب، و له ساق طولها ذراع، أو أکثر، و ساقه لیست مستقیمة، بل فیها اعوجاج علی زوایا شبیهة بساق الإذخر، علی طرفها أوراق صغار نابتة و بزر، و أصوله کأنها زیتون، منه طوال، و منه مدور منشبک بعضه مع بعض، سود طیبة الرائحة، فیها مرارة، و ینبت فی أماکن غامرة، و أرض رطبة، و قد یکون ببلاد طرسوس و ببلاد سوریا، و قد یکون فی الجزائر اللواتی یقال لها قوقلادس، و زعم اصطفن، أن بعض الأدهان تربی بعفص، أو بأشیاء قابضة، ثم تطیب به، و قد یکون ببلاد الهند و الکوفة. الاختیار: أجوده الکثیف الرزین العسیر الإرضاض، العطر الذی حشیشته قصیرة، و حرافته شدیدة، و یدخل فی المراهم.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۳۸]/ رازی: [سعد] برگ‌هایی شبیه برگ‌هایی تره اما باریک‌تر، درازتر و سفت‌تر دارد. ساقه‌اش به درازای یک ارش، شبیه ساقه اذخر و اندکی کج است. بر سر ساقه برگ‌های کوچک و تخم‌ها قرار دارد. ریشه‌های [سعد] شبیه زیتون و به شکل‌های گوناگون است- دراز و گرد، درهم پیچیده، سیاه با بوی خوش؛ در آن نوعی تلخی

وجود دارد. [سعد] در آبادی‌ها و در خاک‌های خوب مرطوب می‌روید. بهترین [سعد] سنگین، متراکم، ضخیم است، به سختی خرد می‌شود، زبر، خوش‌بو و اندکی تند است. ابو حنیفه: سعادی همان گیاه سعد است.خشکی: [سعد] در اکثر [نواحی] عراق، نیز در حوالی ری می‌روید. بهترین [سعد] کوفی است با بخش‌های علفی کوتاه [و] بیخ‌های [کلفت] که از بیابان‌های کم‌آب گرد می‌آورند. بدترین [سعد] کوفی ریز است که در مرداب‌ها و جنگل‌های انبوه می‌روید، اما باوجود این بهتر از بصره‌ای است که در کنار رودهای جزر و مددار می‌روید. در اینجا [سعد] با بیخ‌های درشت متصل به یکدیگر دیده می‌شود. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۰۳]/ سعد- اجوده الکوفی المتکاثف العطر الرائحهٔ الابیض الداخل.[عمدهٔ فی الجراحهٔ، ج۱، ص: ۲۴۱]/ و أصول هذا النبات غلاظ؛ منها ما هو مستدیر، و منها ما هو مستطیل کالزّیتون. و هی مشتبکهٔ بعضها ببعض، علی کلّ منها قشر لیفیّ أسود. و هذا الأصل طیّب الرائحهٔ، و هو المستعمل من هذا النبات. و إنّما ینبت هذا النبات فی أرض طیّبهٔ وعرهٔ و طعم هذه الأصول فیه مرارهٔ ظاهرهٔ و حدّهٔ، و قبض خفیّ. و یظهر فی طعمه أولا لعابیّهٔ، مع تفاههٔ إلی حلاوهٔ، ثم تظهر مرارته و حرافته. فلا بد و أن یکون فی جوهره مائیّهٔ، و أرضیّهٔ معتدلهٔ مائلهٔ إلی الحرارهٔ، حتی تکون- مع تفاهتها- مائلهٔ إلی الحلاوهٔ. و أرضیّهٔ محترقهٔ، مرّهٔ، و ناریّهٔ بها الحرافهٔ و أرضیّهٔ بها القبض.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۱۵، ص: ۵۴۴]/ سعد: بیخی است به قدر زیتون و بزرگ‌تر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و به فارسی مشک زمین به ترکی طبلاق و در تنکابن، اسکتو نامند. برگش شبیه به برگ گندنا و از آن دراز تر و باریک‌تر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۴۸۷]/ سعد* بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و در تنکابن استکو و بترکی تپلاق و قرقرون و توبالاغ نیز و بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناهٔ فوقانیه و خفای ها و مشکک نیز نامند * ماهیت ان: بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی طولانی و بعضی مفرطح و انواع می‌باشد یکی بقدر زیتون و بزرکتر از ان و سیاه و اندرون آن سفید و خوش‌بو و بهترین آن بزرک بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست و آنچه در کنار آبها روید و یا در آبها ضعیف و دوم هندیست که اندرون آن سفید نیسب و کوچکتر است از کوفی و یک نوع دیکر هندی شبیه بزنجبیل است و چون آن را بخایند زعفرانی رنک بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آن را بستر دو این نوع باسمیت بود و نوع دیکر آنست که در شیراز در میان ریک و کل زرد می‌روید و در کنار رودخانه‌ها نیز و این اکرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوش‌بو و برک آن شبیه ببرک کندنا و از ان بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت. [مخزن الأدویه: ص: ۵۰۱]/ ریشه‌ایست بقدر زیتون و بزرگتر از آن، با رنگی تیره و داخل سفید، خوشبوی و معطر که بفارسی مشک زمین گویند و عطارها در ردیف بخور خوشبو فروشند.[کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج۱، ص: ۳۳۵]/ سعد: بیخ یا به اصطلاح فنی غده زیرزمینی گیاهی است که گونه‌های مختلف آن را به فارسی به‌طور کلی «جگن» می‌نامند. غدّه یا ریشه متورم آن را که در بعضی گونه‌ها معطّر و خوش‌بو و در برخی گونه‌ها شیرین و خوردنی است و مصرف دارویی دارد در کتب طب سنتی با نامهای «سعد»، «سعد کوفی»، «صباح الخیر»، «مشک زمین» و «حب الزلم» و نوعی از آن نیز «سعد هندی» نامبرده می‌شود. در آذربایجان آن را «تپلاق» یا «توبالاق» و در تنکابن مازندران «استکور» می‌نامند. گیاه را به فرانسوی Souchet و غدّه معطر آن را Souchet odorant و گونه خوردنی و مأکول آن را که شیرین است Souchet comestible و Amande de terre گویند و به انگلیسی Sedge و Galingale و به یونانی Kypeiros که به معنای گیاه باتلاقی است می‌نامند و جنس گیاه که به لاتین Cyperus گفته می‌شود از ریشه یونانی آن گرفته شده است. گیاهی است از خانواده

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سعد، دندان‌ها را تقویت و محکم می‌کند.

روایت ۳۱۲ جدید [درمان دندان درد با حجامت]

رُوِیَ احْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّیُّ قَالَ کَتَبْتُ اِلَی اَبَیِ‌الْحَسَنِ مُوسی(صلوات‌الله‌علیه)اَنْ اَهْلِی بِهَا حَمْلٌ وَجَمِیعُ اسْنَانِهَا تُضْرَبُ عَلَیْهَا فَکَتَبَ اِلَیَّ احْجُمْهَا وَلْتَغْسِلْ مَحَاجِمَهَا قَبْلَ اَنْ تَقُومَ اَلْحِجَامَةُ وَتَاخِدٌ عَنْهَا اَلْمَحَاجِمَ بِخَلٍّ خَمْرٍ وَمِلْحٍ اِنْدَرَانِی یَسْکُنُ عَنْهَا.

احمدبن‌محمد قمی می‌گوید به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم که همسرم باردار است و تمام دندان‌هایش ضربان می‌زند، پس ایشان(سلام‌الله‌علیه)در جوابم نوشتند: حجامتش کن و قبل از اینکه حجامت تمام شود و شیشه‌های حجامت را از او جدا کنی، موضع حجامتش را با سرکه خمری و نمک اندرانی (بلوری) بشوی، دردش تسکین می‌یابد.

روایت ۳۱۳ [پیشگیری از بیماری‌های دهان و دندان]

رویَ الْبَرْقِیُّ عَنْ محمد بن عیسی عَنْ عَاصِمٍ اَلْخَیَّاطِ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یسارٍ قَالَ: سَمِعْتُ اباجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ افْتَتِحُوا بِالْمِلْحِ وَاِخْتِمُوا بِهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِکَ لَمْ تَشْتَکِ شَیْئاً مِنْ فَمِه.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): (خوراک را) با نمک شروع و با نمک ختم کنید، پس هرکه اینگونه عمل کند، هیچ‌وقت از چیزی از دهانش شکایت نمی‌کند (دچار بیمارهای دهان نمی‌شود.).

جگنهاCyperaceae که متجاوز از یک‌صد گونه دارد و نام علمی گونه‌هایی از آن عبارت است از: ۱. Cyperus longus L. که گونه با غدّه‌های معطّر است. این‌گونه که دارای ساقه زیرزمینی خزنده و ساقه هوایی سه‌گوش است، بلندی آن ۱۰۰– ۴۰ سانتی‌متر می‌شود. در ایران در اطراف تهران، در لرستان در بیشه و اشتران کوه و خرم‌آباد، در شیراز و کازرون، در بلوچستان دیده می‌شود. در هند نیز انتشار دارد.[معارف گیاهی، ج۶، ص: ۳۵۱].

باب: الحکة فی الفم و ضربان العمور
باب: خارش دهان و ضربان گوشت میان دندان‌ها

روایت ۳۱۴ [درمان خارش دهان و درد گوشت میان دندان‌ها]

روی یُحْیِی بْنُ اَلْقَاسِمِ قَالَ شَکَوْتُ الی موسی(صلوات‌الله‌علیه) حُکَّهُ کُنْتُ اِجِدُهَا فِی فَمِی وَضَرَبَانِ فِی عَمُورِ اِسْنَانِی فَقَالَ خُذْ مَاءَ الْآسِ[۱۱۴] الرُّطَبَ وَتَمَضْمَضْ بِهِ مِراراً وَاغْسِلْ فَمَکَ بَعْدَهُ بِخَلٍّ خَمْرٍ فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی.

یحیی‌بن‌قاسم می‌گوید که به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه) از احساس خارش در دهانم و ضربان گوشت میان دندان‌ها (ریشه‌ی دندان) گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آب مورد تازه را بگیر و چندین مرتبه با آن مضمضه کن و بعد از آن، دهانت را با سرکه خَمری بشوی. پس انجام دادم و خوب شدم.

باب: ما یطیب النکهه و یذهب بالبخر
باب: آنچه دهان را خوشبو می‌کند و بدبویی دهان را می‌برد

روایت ۳۱۵ [رفع بدبویی دهان با انجیر]

محمد بن الحسن عن علی بن الحسین عن احمد بن محمد بن الربیع وابوهمام عن الحمیری عن محمد بن عیسی عن ابی‌نصر عن الرضا(صلوات‌الله‌علیه) قال: التِّینُ أَشْبَهُ شَیْءٍ بِنَبَاتِ الْجَنَّهْ وهو یَذْهَبُ بِالْبَخَر.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): انجیر شبیه‌ترین چیز به روییدنی‌های بهشت است و آن بدبویی دهان را از بین می‌برد.

---

[۱۱۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۲۴.

روایت ۳۱۶ [درمان بدبویی دهان با خرمای برنی]

حَدَّثَنَا اِبْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عن احمد بْنِ محمد بن عِيسِى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ سَمورٍ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ اصحابنا الى اَلْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) يَشْكُوا اَلْبَخَرَ فَكَتَبَ اليه كُلِ اَلتَّمْرَ اَلْبَرْنِى عَلَى اَلرِّيق.

محمدبن‌حسن‌بن‌سمور می‌گوید: یکی از دوستان ما به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشت و از بدبویی دهان گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)برایش نوشتند که خرمای برنی در حالت ناشتا بخور.

روایت ۳۱۷ [سنون هلیله زرد + اسپند + عاقرقرحا]

وَقَالَ تَاخُذْ هَلِيلَجَهُ صِفْراء[وزن مثقال] وَمِثْقَالَيْنِ حَرْمَلٍ[۱۱۵] وَمِثْقَالَيْنِ عاقِرْقِرْحا[۱۱۶] فَتَسْحَقُهُ سَحْقاً نَاعِماً وَتَسْتاكُ بِهِ عَلَى اَلرِّيقُ فَاِنَّهُ يُنَقِّى اَلْبَلْغمَ وَيُطَيِّبُ اَلنَّكْهَه.

---

[۱۱۵] در نقل طب الائمه علیهم السلام ابنا بسطام، خردل به جای حرمل است.

[۱۱۶] عاقرقرحا: نامی نبطی است و گفته می‌شود در تازی از دو ریشه عقر و تقریح آمده است. برخی پزشکان آن را عود قرح مغربی نامند (برای جداسازی آن از گونه دیگر عود که همانند آن است) گیاهی از گونه بابونه در شمال آفریقا و سرزمین مغرب (مراکش) می‌روید، ریشه‌ی آن دوکی به کلفتی انگشت و رنگ سنجابی خاکستری رویه‌ی آن سرخ و درونی سپید و به زردی گرایش دارد، مزه‌ای تلخ با بوی خوش است و در درمان بکار می‌رود. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۱۵]/ عاقرقرحا: أكثر ما يستعمل من هذا النبات أصله. قال ديسقوريدوس: هو نبات له مثل ساق المازريون، و إكليل مثل إكليل الشبث، و هو شبيه بالشعر، و عرق فی غلظ الأصابع، إلا أنه يحذو اللسان إذا ذيق حذواً شديداً. الاختيار: أجوده الحار المحرق للسان، حجمه فی قدر الأصبع.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۶۸]/ عاقرقرحا: این ریشه «طرخون» رومی است، می‌گویند فارسی است. طرخون در کوه‌های بامیان بزرگ می‌شود، برگ‌هایش نیز درشت می‌شوند، ریشه کلفت دارد، کلفت‌تر از عاقرقرحا و مانند [عاقرقرحا] تند است. الدمشقی: بقلة العاقرقرحا همان طرخون است. الصیدنه: بهترین [عاقرقرحا] تندمزه، زبان‌سوز، سرخ‌فام در محل شکستگی و به ضخامت یک انگشت است. جالینوس در المیامر [می‌گوید] که نام این [گیاه] به زبان یونانی از [واژه] «آتش» ساخته شده است. دیسقوریدس: گیاه «فورثرون» تاجی دارد شبیه تاج گل شوید و آن شبیه مو است. ریشه‌اش به ضخامت یک انگشت است و زبان را می‌گزد. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۷۱۱].

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): ۱ مثقال (حدود ۴,۲۶۵ گرم) هلیله زرد + ۲ مثقال اسپند + ۲ مثقال عاقرقرحا، به نرمی آسیاب کن و با آن، ناشتا مسواک بزن، زیرا بلغم را پاک و دهان را خوشبو می‌کند.

روایت ۳۱۸ [خوشبویی دهان با پیاز]

رُوِیَ السیاری عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ احْمَدِ بْنِ اَلْمُبَارَکِ اَلدِّینَوَرِیِّ عَنْ اَبْیِ‌عُثْمَانَ درسْتُ عَنْ اِبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ البَصَلُ یُطیبُ النَّکهَهُ وَیَشُدُّ الظَّهرَ وَیَرِقُّ البَشَرَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیاز، دهان را خوشبو، کمر را تقویت و پوست را نازک می‌کند.

روایت ۳۱۹ [خوشبویی دهان با سرمه]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَال اَلسِّوَاکُ یَجْلُو اَلْبَصَرَ وَاَلْکُحْلُ یَذْهَبُ بِالْبَخَر.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مسواک، بینایی را جلا (روشنی) می‌دهد، و سرمه بدبویی دهان را از بین می‌برد.

باب: السواک[۱۱۷]

[۱۱۷] امام رضا (صلوات‌الله‌علیه):«أَنَّ أَجْوَدَ مَا اِسْتَكْتَ بِهِ لِيفُ اَلْأَرَاكِ فَإِنَّهُ يَجْلُو اَلْأَسْنَانَ وَ يُطِيبُ اَلنَّكْهَةَ وَ يَشُدُّ اَللِّثَةَ وَ يُسَمِّنُهَا وَ هُوَ نَافِعٌ مِنَ اَلْحَفْرِ إِذَا كَانَ بِاعْتِدَالٍ وَ اَلْإِكْثَارُ مِنْهُ يُرِقُّ اَلْأَسْنَانَ وَ يُزَعْزِعُهَا وَ يُضَعِّفُ أُصُولَهَا.» (بهترین چیزی که با آن مسواک زده می‌شود، لیف اراک است زیرا دندان‌ها را جلا می‌دهد، دهان را خوشبو می‌سازد، لثه را محکم و چاق می‌کند و برای جرم دندان سودمند است اگر به اعتدال استفاده شود، اما زیاده روی در آن دندان را نازک و لق و ریشه‌ی آن را ضعیف می‌کند.)[طب امام رضا علیه السلام(رساله ذهبیه)، ص۵۰/بحارالانوار، ج۵۹، ص۳۱۷/مستدرک الوسائل، ج۱، ص۳۶۹]/ رسول‌اللّه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):«نِعمَ السِّواکُ الزَّیتونُ مِنَ الشَّجَرَةِ المُبارَکَةِ یُطیبُ الفَمَ ویَذهَبُ بِالحَفَرِ هُوَ سِواکی وسِواکُ الأَنبیاءِ قَبلی.»(چه خوب مسواکی است شاخه زیتون؛ از درختی مبارک است، دهان را خوشبو می‌کند، جرم دندان را می‌زداید و آن، مسواک من و مسواک پیامبران قبل از من است.) [مکارم الأخلاق ج ۱، ص ۴۹/بحارالأنوار ج ۷۳، ص ۱۳۵/مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۳۶۹]/ أدْنَى السِّوَاکِ أنْ تَدلُکَ بِإصْبَعِکَ.(حد پایین مسواک این است که دندان‌ها را با انگشتت بمالی)[کافی، ج۳، ص: ۲۳]/ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ (صلوات‌الله‌علیه) عَنْ آبَائِهِ (صلوات‌الله‌علیهم) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قَالَ: التَّسْوِيكُ بِالْإِبْهَامِ وَ الْمُسَبِّحَةِ عِنْدَ الْوُضُوءِ سِوَاكٌ.(امام صادق (سلام‌الله‌علیه) از پدرانشان (سلام‌الله‌علیهم) نقل می‌فرمایند که رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: مسواک زدن با انگشت شصت و سبابه هنگام وضو، سواک است.)[تهذیب الأحکام، ج ۱، ص: ۳۵۷]/ قَالَ الصَّادِقُ (صلوات‌الله‌علیه) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَةِ وَ فِيهَا مَنَافِعُ لِلظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَا لَا يُحْصَى لِمَنْ عَقَلَ فَكَمَا تُزِيلُ الثَّلُوثَ مِنْ أَسْنَانِكَ مِنْ مَأْكَلِكَ وَ مَطْعَمِكَ بِالسِّوَاكِ كَذَلِكَ فَأَزِلْ نَجَاسَةَ ذُنُوبِكَ بِالتَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ وَ التَّهَجُّدِ وَ الِاسْتِغْفَارِ بِالْأَسْحَارِ وَ طَهِّرْ ظَاهِرَكَ مِنَ النَّجَاسَاتِ وَ بَاطِنَكَ مِنْ كُدُورَاتِ الْمُخَالَفَاتِ وَ رُكُوبِ الْمَنَاهِي كُلِّهَا خَالِصاً لِلَّهِ فَإِنَّ النَّبِيَّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أَرَادَ بِاسْتِعْمَالِهَا مَثَلًا لِأَهْلِ التَّنَبُّهِ وَ الْيَقَظَةِ وَ هُوَ أَنَّ السِّوَاكَ نَبَاتٌ لَطِيفٌ نَظِيفٌ وَ غُصْنُ شَجَرٍ مُبَارَكٍ وَ الْأَسْنَانُ خَلْقٌ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْفَمِ آلَةً لِلْأَكْلِ وَ أَدَاةً لِلْمَضْغِ وَ سَبَباً لِاشْتِهَاءِ الطَّعَامِ وَ إِصْلَاحِ الْمَعِدَةِ وَ هِيَ جَوْهَرَةٌ صَافِيَةٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبَةِ تَمْضِيغِ الطَّعَامِ وَ تَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسَادُ فِي الدِّمَاغِ فَإِذَا اسْتَاكَ الْمُؤْمِنُ الْفَطِنُ بِالنَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ مَسَحَهَا عَلَى الْجَوْهَرَةِ الصَّافِيَةِ زَالَ عَنْهَا الْفَسَادُ وَ التَّغَيُّرُ وَ عَادَتْ إِلَى أَصْلِهَا كَذَلِكَ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْبَ طَاهِراً صَافِياً وَ جَعَلَ غِذَاءَهُ الذِّكْرَ وَ الْفِكْرَ وَ الْهَيْبَةَ وَ التَّعْظِيمَ وَ إِذَا شِيبَ الْقَلْبُ الصَّافِي بِتَعْذِيَتِهِ بِالْغَفْلَةِ وَ الْكَدَرِ صَقُلَ بِمِصْقَلَةِ التَّوْبَةِ وَ نَظُفَ بِمَاءِ الْإِنَابَةِ لِيَعُودَ عَلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَ جَوْهَرَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ قَالَ النَّبِيُّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَ عَلَيْكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّ النَّبِيَّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أَمَرَ بِالسِّوَاكِ فِي ظَاهِرِ الْأَسْنَانِ وَ أَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى وَ الْمَثَلَ وَ مَنْ أَنَاخَ تَفَكُّرُهُ عَلَى بَابِ عَتَبَةِ الْعِبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَمْثَالِ فِي الْأَصْلِ وَ الْفَرْعِ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَ الْمَزِيدَ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.(امام صادق (سلام‌الله‌علیه) از رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل می‌فرمایند که: مسواک زدن پاک‌کننده‌ی دهان و خوشنودی پروردگار متعال است. و خداوند آن را از آداب و سنت‌های مؤکد قرار داده است، و در آن منافع و فوائدیست برای ظاهر بدن و باطن انسان که نزد شخص عاقل از شماره بیرون است. پس چنان که آلودگیهای دندانهایت را به سبب غذا و خوراکت، به وسیله مسواک پاک می‌کنی، همین‌طور نجاست گناهانت را به وسیله‌ی تضرع و زاری و خشوع و شب‌بیداری و استغفار در سحر، پاکسازی کنی. بله برایت لازمست که ظاهر بدنت را از نجاسات و کثافات و باطنت را از تیرگیهای معاصی و ارتکاب حرام‌ها، پاک کنی، و همه‌ی اینکارها با نیت خالصانه به خاطر خدا باشد؛ زیرا

باب: مسواک

روایت ۳۲۰ [فواید مسواک]

الحسن بن الحسین اللولوی عن الحسن بن علی بن سیف عن المعاذ الجوهری وعمرو بن الجمیع رفعه الی النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)انه قال: السواک مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ ومرضاةٌ للرب وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ ویذهب السیئات وَيُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ وَيَشُدُّ اللِّثَةَ وَيقطع البلغم ویذهب بغشاوة البصر وَيُشَهِّي الجماع ویطیب النکهه.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مسواک، پاک کننده‌ی دهان و موجب رضایت پروردگار است و حسنات را دو برابر می‌کند و بدی‌ها را از بین می‌برد و دندان‌ها را سفید و لثه را تقویت و بلغم را قطع و تاری و پرده‌ی بینایی را برطرف می‌کند و موجب اشتهای جنسی می‌شود و دهان را خوشبو می‌کند.

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)با به کار بردنِ مسواک خواسته‌اند که مثالی برای افراد متنبه و هوشیار باشد، و آن اینست که مسواک یک گیاهِ لطیف و تمییز است و شاخه‌ای از درختی مبارک است؛ و خداوندِ متعال، دندانها را در دهان خلق کرده است تا وسیله‌ای برای خوردن و ابزاری برای جویدن و سبب اشتها به غذا و اصلاح معده باشد. و دندان، جوهری صاف و تمییزی است که در اثر جویدن غذا آلوده می‌شود، و طعم و بوی دهان را تغییر می‌دهد، و از آن، فسادی در مغز ایجاد می‌شود، پس زمانی که انسان مومن و زیرک با آن گیاهِ لطیف مسواک می‌زند و گیاه را بر آن جوهر صاف می‌مالد، آن تغیر و فسادی که عارض شده بود، بر طرف می‌شود، و دندانها به اصل خود بر می‌گردد! و همینطور خداوند متعال قلب را پاک و صاف آفریده است و ذکر خدا و تفکر و هیبت و تعظیم[خدا] را غذای آن قرار داده است، و زمانی که این قلب صاف در اثر غذاهای غفلت و کدورت، تیره و آمیخته شد، لازمست آن را به وسیله‌ی مصقل (سوهان) توبه، صیقل و جلا بده، و با آب انابهٔ (و بازگشت) آن را تمییز کن تا به حالت اول و جوهر اصلی‌اش برگردد. خداوند متعال می‌فرماید: خدا توبه‌کنندگان و آنان را که خودشان را پاک و طاهر می‌کنند دوست می‌دارد. و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمود: بر شما باد به مسواک! پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مردم را به مسواک در ظاهر دندان‌ها امر فرمودند، و این معنی و مثال را اراده فرمودند! و هرکه تفکرش را بر آستانه‌ی دربِ عبرت‌گیری روی بیاورد (و در نظایر این امثال و آداب ظاهری به دقت تدبر و تفکر کند)، و مثل این امثال را در اصل و فرع استخراج کند (و از لطایف و جزئیات و اشارات آنها آگاه باشد)، پس خداوند متعال چشمه‌های حکمت را به قلبش باز کند، و بیش از آنچه انتظار دارد، مورد لطف و فضل پروردگار متعال قرار می‌گیرد، و خدا پاداش اعمال نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.) [مصباح الشریعهٔ، ص: ۱۲۴].

روایت ۳۲۱ [توصیه‌ی جبرئیل علیه السلام]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه عن عبدالله بن المغیرة عَنْ عبدالله بن میمون الْقَدَّاحِ عَنْ جعفر عن ابیه(صلوات‌الله‌علیهما) قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَا زَالَ جَبْرَئِیلُ یُوصِینِی بِالسِّوَاکِ حَتَّی خَشِیتُ أَنْ أُجفَی أَوْ أُدْرَدَ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه) می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: جبرئیل(علیه‌السلام) همیشه مرا به مسواک توصیه می‌کرد تا جایی که ترسیدم که جفا کنم و یا دندان‌هایم بریزد.

روایت ۳۲۲ [تقویت بینایی با مسواک]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید بن حماد بن عیسی عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه) قال: السِّوَاکُ یَجْلُو الْبَصَرَ وَیُنْبِتُ الشَّعْرَ وَیَذْهَبُ بِالدَّمْعَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مسواک بینایی را جلا می‌دهد و مو را می‌رویاند و آبریزش چشم را رفع می‌کند.

روایت ۳۲۳ [رضایت پروردگار و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم]

وَقَالَ امیرالمُومنِینَ(صلوات‌الله‌علیه) فی وَصِیَّتُهُ اَلسِّوَاکُ مَرْضَاةُ اَللَّهِ تَعَالَی وَسُنَّةُ اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَمَطْیَبَةٌ لِلْفَم.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): مسواک موجب رضایت الله تعالی و سنت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و موجب پاکی و خوشبویی دهان است.

روایت ۳۲۴ جدید [مسواک با درخت خلاف (بیدمشک)]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنّه قَالَ اَلسِّوَاکُ بِالْخِلاَفِ[۱۱۸] شَفَی بِالْجُذَام.

---

[۱۱۸][الخلاف-]: نوع من الصفصاف.[المسائل فی الطب للمتعلمین، النص، ص: ۴۶۰]/ خلاف: در نوشته‌های مصریان باستان به نام «تر» و «تورا» آمده است، نگارنده‌ی «إحیاء التذکرة» نام باذامک و در «عمدة المحتاج» صفصاف آورده‌اند، ولی خلاف، صفصاف نیست هرچند که همانند آن می‌باشد. در پایان بهار میوه می‌دهد. میوه آن به مانند چوب‌های باریک که از سرشاخه‌ها بیرون می‌آید و سر هر چوب میوه‌ای پوشیده از کرک برنگ سیاه، تیره و نرم در دست‌مالش است و خوش‌بو و ملایم می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۷۵]/ خلاف - بید: بشر: صفصاف به فارسی بید سپید نامیده می‌شود. الحاوی [و] الطبری: شیره بید [صفصاف] موها را می‌زداید. برخی از مردمان شکاف‌هایی روی چوب بید [خلاف] ایجاد می‌کنند و صمغ و شیره را گرد می‌آورند، و برخی دیگر آن را از برگ‌هایش هنگام گل دادن استخراج می‌کنند. در چین بیدی را که در زمستان سرخ می‌شود، در معبدهای بت‌پرستان از بالا [واژگون] در زمین می‌کارند.شاخه‌هایش به زمین کشیده می‌شوند و آن به صورت گنبد درمی‌آید.برخی [از پزشکان] می‌گویند که هر چیز تلخ گرم است به استثنای بید که تلخ و سرد است، و به همین جهت آن را به دلیل نقض حکم کلی درباره مواد تلخ، «خلاف» نامیده‌اند؛ هر چیز تلخ گرم است به استثنای بید، به همین جهت آن را «خلاف» می‌نامند.ابو النصر العتبی:

خلاف [بید] با خلاف [ضد] به هم مانندهاند — در گزینش سرزنش را شایسته‌اند.
اگر در بید خیری بودی، بیاراستی او را — میوه، لیک ثمر نباشد بید را

در کتاب الباطنیة [گفته شده است]: اگر [تکه‌ای از] چوب بید را که هنوز تر است، به دو نیم بشکنیم، و آنها را جدا از هم به فاصله یک یا دو وجب قرار دهیم، به هم نزدیک می‌شوند و حتی به هم می‌پیوندند. عمر المطّوعی:

گل‌های بید را مگر ندیده‌ای — نوازشگر چشمند به وقت پیدایی
به پنجه گربه مانند؛ و گر فروریزند — به هر سو گریزانند «موش‌های مشک9 «

[شعر شاعری] دیگر:

گویی گل‌های درخت خلاف — چنگال گربه‌اند بی‌خلاف
]و] ناخن‌های بازگشته به غلاف

ابو الفضل المیکالی:

شاخه‌های بید از گل‌ها پوشیده، — به دست و پای گربه مانند

ابو علی بن مسکویه:

درخت عود را چیزی است که مشک تند را به آن نزدیک می‌سازد — از نظر خوشبویی، در آن است هنوز چیزی بد که از هیزم به او رسیده است

از آنجا که ریشه [بید] از آب حاصل شده و آن در جایی به روییدن آغاز کرده که با [محل رویش] اولیه به شدت متفاوت است، آن را «خلاف» نامیده‌اند.مؤلّفی دیگر: «صفصاف» واژه [محلی] مردم شام است.: سوجر بید [خلاف] است

مسواک زدن با چوب درخت خلاف (بیدمشک)، جذام را شفا می‌دهد.

روایت ۳۲۵ [مسواک در توالت ممنوع]

وروی عن الرضا(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: السِّوَاکُ عَلَی الْمَقْعَدَةِ تورِثُ الْبَخَرَ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): مسواک زدن در توالت موجب بدبویی دهان می‌شود.

روایت ۳۲۶ [افزایش ثواب نماز با مسواک]

وَفِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لِأَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا عَلِیُّ عَلَیْکَ بِالسِّوَاکِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُقِلَ مِنْهُ فَافْعَلْ فَإِنَّ کُلَّ صَلَاةٍ تُصَلِّیهَا بِسِوَاکٍ افضل عَلَی الَّتِی بِغَیْرِ سِوَاکٍ سبعین ضعفا.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)در وصیتشان به امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای علی! بر تو باد به استفاده از مسواک، و اگر می‌توانی از مقدار مسواک زدن کم نکنی این کار را انجام بده، زیرا هر نمازی که با مسواک بخوانی، ۷۰ برابر بهتر از نمازی است که بدون مسواک می‌خوانی.

روایت ۳۲۷ [مسواک نزدن، علت قطع شدن وحی]

اخْبرنَا ابوالحسَنِ الاهوازیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ خَلِیلِ بْنِ زَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا احمد بْنُ عیسی بْنِ زَیْدٍ عَنِ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ ابیه عَنْ زَیْدِ بن عَلِیٍ ابوتمیمی اَلْحُسَیْنِ عَنْ زَیْدٍ عَنِ اَلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابیه عَنْ ابیهِ عَلِیِّ بْنِ اَلْحُسَیْنِ عَنْ ابیه عَنْ جَدِّهِ عَلِیٍ(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ: اِحْتَبَسَ اَلْوَحْیُ عَلَی رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فَقِیلَ اِحْتَبَسَ اَلْوَحْیُ

و از آن جهت [خلاف] نامیده شده که آب آن را به عنوان اسیر آورده و آن در جایی دیگر به روییدن آغاز کرده است.نوعی [بید] به نام «مشک بید» وجود دارد. در آغاز بهار چیزهایی مانند بادام ریز [روی آن] پدیدار می‌شود، ابتدا پشمالواند و بوی دلپسندی دارند. روی گربه بید [گل‌هایی] به صورت پنجه‌های گربه پدیدار می‌شود. نوع دیگر [بید] یافت می‌شود که در زمستان به رنگ سرخ درمی‌آید. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۹۸]/ خلاف: هذا شجر معروف، یقال إنه صنف من الصّفصاف له نور طیّب الرائحة معروف.[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۱۱، ص: ۸۳۷].

عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اَللَّه! فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کَيْفَ لاَ يُحْتَبَسُ عَلَيَّ اَلْوَحْيُ وَاَنْتُمْ لاَ تَسْتَاکُونَ اَفْوَاهَکُمْ وَلاَ تُقَلِّمُونَ اظفارَکُمْ وَلاَ تُنَقُّونَ بَرَاجِمَکُمْ يَعْنِي اَلْمَفَاصِلَ وَلاَ تُدَاوُونَ اباطَکُمْ ألا فاسْتَاکُونَ فَاِنَّهُ طُرُقُ اَلْقُرْآنِ وَداوا اباطَکُمْ ألا وَاَنَّ حَلِيَّ الرِّجَالِ اَلاَوْلاَدِ فَاَحْسِنُوا اُدْبْهُمْ وَانْقُوا دَرَنَهُمْ فَانِ اَلْوَلَدَ اَلصَّالِحَ رَيْحَانَةٌ مِنْ رَيْحَانِ اَلْجَنَّةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه) از پدرش و ایشان از پدرش امام سجاد(سلام‌الله‌علیه) و ایشان از امام حسین(سلام‌الله‌علیه) از امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): نزول وحی بر رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) متوقف شد، پس به ایشان گفته شد: آیا وحی بر شما متوقف شده است؟ پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: چگونه وحی بر من متوقف نشود درحالی که شما دهان‌هایتان را مسواک نمی‌زنید و ناخن‌هایتان را کوتاه نمی‌کنید و مفاصلتان را پاک نمی‌کنید و زیر بغلتان را دوا نمی‌کنید (واجبی نمی‌کشید)، پس مسواک بزنید زیرا آن طریق قرآن است، و زیر بغلتان را دوا کنید؛ آگاه باشید که زینت مردان، فرزندان هستند، پس ادبشان را نیکو کنید و چرک و کثیفیشان را پاک کنید، زیرا فرزند صالح، گلی از گل‌های بهشت است.

باب: الخلال

باب: خلال

روایت ۳۲۸ [خلال با چوب انار و شاخه‌ی ریحان ممنوع]

روی ابوعبدالله الذهلی عن ابن فضال عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه) قال: لَا تَخَلَّلُوا بِعُودِ الرُّمَّانِ وَلَا بِقَضِيبِ الرَّيْحَانِ فَإِنَّهُمَا يحرکان عِرْقَ الْجُذَام.
امام رضا(سلام‌الله‌علیه): با چوب انار و شاخه‌ی ریحان (گیاهان خوشبو و گل‌ها) خلال نکنید، زیرا آن ۲، رگ جذام را تحریک می‌کنند.

روایت ۳۲۹ [خللا با برگ نخل و نی، ممنوع]

قال وكَانَ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)يَتَخَلَّلُ بِكُلِّ مَا أَصَابَ الا الْخُوصَ وَالْقَصَب.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)با هر چیزی که به ایشان می‌رسید، خلال می‌کردند، به جز برگ نخل و نی (بامبو، نیشکر و...).

روایت ۳۳۰ [برکت برای خلال‌کنندگان]

روی عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: ملک يُنَادِي فی السَّمَاءِ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي الْخَلَّالِينَ وَالْمُتَخَلِّلِينَ وَالْخَلُّ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ يَدْعُو لِأَهْلِ الْبَيْتِ بِالْبَرَكَةِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْخَلَّالُونَ وَمَا الْمُتَخَلِّلُونَ قَالَ الَّذِينَ فِي بُيُوتِهِمُ الْخَلُّ وَالَّذِينَ يَتَخَلَّلُونَ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: خداوندا! خلالین و متخللین را برکت بده؛ و سرکه به منزله‌ی مرد صالحی است که برای اهل خانه طلب برکت می‌کند. راوی گوید: به امام(سلام‌الله‌علیه)گفتم: جانم به فدایت، خلالین و متخللین چه هستند؟! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: خلالین آنهایند که سرکه در خانه دارند و متخللین خلال‌کنندگان می‌باشند.

روایت ۳۳۱ [آمدن خلال از آسمان]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)الْخِلَالُ نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ(علیه‌السلام)عَلَى النَّبِيِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مَعَ الْيَمِينِ وَالشَّاهِدِ مِنَ السَّمَاءِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): خلال را جبرئیل(علیه‌السلام)با شاهد و قسم از آسمان بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل کرد.

روایت ۳۳۲ [سلامت دهان و دندان عقل با خلال]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن حرک عن النوفلی عن السکونی عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه) قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تَخَلَّلُوا عَلَى أَثَرِ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ مَصَحَّةٌ لِلْفَمِ وَالنَّوَاجِذِ وَيَجْلِبُ عَلَى الْعَبْدِ الرِّزْقَ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه) می‌فرمایند که رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: بعد از غذا خلال کنید، زیرا مایه‌ی سلامتی دهان و دندان‌های عقل است، و روزی را جلب می‌کند.

روایت ۳۳۳ [خلال با نی ممنوع]

رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الرازی رَفَعُ الْحَدِيثَ قَالَ (صلوات‌الله‌علیه) مَنْ تَخَلَّلَ بِالْقَصَبِ لَمْ تُقْضَ لَهُ حَاجَةٌ سَبْعَةَ أَيَّامٍ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): هرکه با نی خلال کند، تا ۷ روز حاجتش برآورده نمی‌شود.

روایت ۳۳۴ [تحریک رگ آکله با خلال انار و نی]

روی ابراهیم بن الحسن بن ابی‌الحسن الفارسی عن سلیمان بن جعفر البصری موقون قال نَهَى رَسُولُ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أَنْ تَخَلَّلَ بِالرُّمَّانِ وَالْقَصَبِ وَقَالَ هُمَا يُحَرِّكَانِ عِرْقَ الْأَكِلَةِ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از خلال کردن با چوب انار و نی، نهی کردند و فرمودند: آن ۲، رگ آکله (خوره) را تحریک می‌کنند.

روایت ۳۳۵ [باقی مانده‌ی غذا منفور فرشتگان]

حدثنا ابوعلی البغدادی قال حدثنا محمد بن الخلف المرورودی عن موسی بن ابراهیم عن موسی بن جعفر عن ابیه عن جده (صلوات‌الله‌علیهم) قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ أَنْ يَرَوْنَ فِي أَسْنَانِ الْعَبْدِ طَعَاماً.

امـام کـاظم(سـلام‌الله‌علیـه)از پدرشـان(سـلام‌الله‌علیـه)از جدشـان(سـلام‌الله‌علیـه)مـی‌فرماینـد کـه رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: خلال کنید، زیرا نزد فرشتگان چیزی منفورتر از این نیست که باقی مانده‌ی غذا را میان دندان‌های بنده ببینند.

روایت ۳۳۶ [جدا کردن پوست نی در صورت ناچاری]

حدثنا ابوسهل مرویه قال حدثنا محمد بن احمد بن یحیی الدینوری العطار قـال حـدثنا هارون بن همام عن مسعدة بن صدقه عن ابی‌عبـدالله(صـلوات‌الله‌علیـه)أنـه نهـی ان یتخلـل بِالْقَصَبِ قال إِنْ کَانَ لَا مَحَالَةَ فَانزع البطنه [اللِّیطَةَ].

مسعده‌بن‌صدقه می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از خلال کـردن بـا نـی، نهـی فرمودنـد و فرمودند: در صورت ناچار شدن به استفاده از خلال نی، پوستش را جدا کنید.

باب: علاج اللقوة عفانا الله ابدا منها بمشیه.

باب: درمان لقوه (فلج صورت)

روایت ۳۳۷ جدید [درمان لقوه (فلج صورت)]

رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَـالَ تَاخُـذُ شـونیز فَتَدُقُّـهُ دَقّـاً ناعِمـاً حَتّـی تُخـرِجُ دُهْنَهُ ثُمَّ تَاخُذُ مِنْهُ قَدْرَ عَدَسَةٍ فتدیفـه بِزَیْـتِ انفـاق[۱۱۹] وَتسـعِطهُ بِـهِ سَـبْعَةَ ایَّـامٍ وَتُتْبَـعُ بِدُهنِ الجُلُوزِ یَعْنِـی اَلْبُنْـدُقَ عَلَـی أَثَـرِهِ وَیَکُـونُ طَعامُـهُ خُبْـزَ الْفَطِیـرِ وَاَلْجَـوزُ وَاَلزَّیْـتِ

[۱۱۹] زیت أنفاق: کلمهٔ أنفاق یونانیهٔ. و أصلها أنفاکیون. و زیت الأنفاق: هو الزیت الخام المعتصر من الزیتون الفجّ.[منصوری فی الطب، ص: ۵۵۴]/ زیت أنفاق: هو المعتصر من الزّیتون الأخضر، و هو خیر زیت للأصحّاء، و أجوده العذب الطـری. [منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۴۵۹]/ انفاق: روغن زیتون نارسیده است. [تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۱۵۳].

وَلاَ تَخرُجُ مِن بَيْتِ مُظْلِمٍ وَلِلصَّبِيِّ اقِلْ مِنْ عَدَسَةٍ وَإِنَّما يَسْعِطُ ٱلْعَلِيلُ بِالشِلِيثَا[۱۲۰] فِي الشِّقِّ الَّذِي يَشْتَكِي ثَلاثَ قَطَراتٍ وَفِي الشِّقِّ الصَّحِيحِ قَطرَتَينِ وَتَتْبَعُ بِدُهْنِ الجُلُوزِ وَيَكْمِدُ[۱۲۱] الشَّقَّ ٱلَّذِي يَشْتَكِي بِمَاءِ ٱلْكَمْأَةِ[۱۲۲] وَبِصُوفٍ اسْوَد.

---

[۱۲۰] عَلِيٌّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى(صلوات‌الله‌عليه) يَسْتَعِطُ بِالشَّلِيثَا وَبِالزَّنْبَقِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ خَسْفَيْهِ قَالَ وَكَانَ الرِّضَا(صلوات‌الله‌عليه)أَيْضاً يَسْتَعِطُ بِهِ فَقُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ لِمَ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيٌّ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِبَعْضِ الْمُتَطَبِّبِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ جَيِّدٌ لِلْجِمَاعِ.[كافى، ج۶، ص: ۵۲۴]/

الشيلثا و منافع ذلک هذا دواء تضمن الأطباء عنه کل نفع، و فی ترکیبه کل العجائب، و نحن لم نر له أثراً کبیراً إلا فی إزالة الحبسة العارضة لأمراض اللسان و استرخائه. و أما الأطباء فیقولون أن الشلیثا الکبیر ینفع من الجنون و الأمراض الباردة السوداویة، و البلغمیة و الفالج، و الصرع، و السکتة، و اللقوة و الوسواس، و حدیث النفس، و الصداع، و الشقیقة و النسیان و مالنخولیا و برد الدماغ، و الرعشة و الخفقان، و یحفظ الجنین و ینفع من الاسقاط، و ینفع من تقطیر البول و أوجاع الرحم و ریاحها، و استرخاء اللسان، و الدوار، و القیء. و من ضرر الفطر و السموم و الألبان التی تنعقد فی المعدة و غیرها، و ینفع من وجع المفاصل و من جمیع الأوجاع المزمنة الباردة یسقی لکل شیء ما یلیق به، فللبرد الشدید فی ماء الخیارشنبر. و قیل بل فی الخمر أنفع، و للسدد الباطنة بماء الأصول، و لأوجاع الرحم بماء الأنیسون، و للأوجاع الغالبة بماء المرزجوش أو ماء أصول السلق، و للصبیان بدهن البنفسج، فهذا ما تقوله الأطباء. و الذی عندی أنه دواء مشوش غیر مرتّب الترکیب محرق للدم، و الأخلاط مقصر عن الأقراص.

أخلاطه: یؤخذ مسک و کافور و عنبر من کل واحد وزن درهمین، لؤلؤ غیر مثقوب و زعفران من کل واحد عشرة دراهم، ذهب مسحوق و فضة مسحوقة من کل واحدة نصف درهم. حماما و بزر حرمل و أوفربیون و أشنان نبطی و أشنة و بزر الکرفس و بزر السذاب و أخثاء البقر الجبلی و کبریت أحمر و أصفر و خربق أبْیض و لبنی و سعد و مارشوبه، و هی عیدان الهلیون، و عروق الاسفند و هو الحرمل الأبیض، و مامیران و حبّ المحلب، و عود البلسان، و هزارجشان و سنیدان من کل واحد درهمین. و من فقاح الإذخر، و الساذج، و جوزبوا، و جندبیدستر، و بزر الجرجیر، و بزر الجزر من کل واحد عشرة دراهم، و من الزرنب و الکیا و زاج الأساکفة و شونیز و خرء الثعلب و أصل الکبر من کل واحد نصف درهم، و من الابریسم الخام و من بزر الشبث و أصوله، و الزرانباد و الدرونج، و الزنجبیل، و الجنطیانا، و لسان العصافیر، و ملح هندی. و عاقرقرحا و بسذ، و قفر الیهود، و بزرقطونا من کل واحد أربعة دراهم. و من القرنفل و السنبل و الأسارون و القسط و القاقلّة و برشیاوشان من کل واحد وزن ثمانیة دراهم، و من البسباسة و الإیرسا من کل واحد وزن درهمین، و من اللقاح الیابس عشرین عدداً، و من السلیخة و عیدان السلیخة من کل واحد نصف درهم، و من فقاح الإذخر وزن عشرة دراهم، و من بزر الرازیانج و زوفا یابس من کل واحد عشرة دراهم، و من الصعتر الفارسی و الصعتر الخوزی من کل واحد أربعة دراهم، و من الباذاورد و کعوب التین البالی فی الحیطان و راوند صینی من کل واحد سبعة دراهم. و من الفلفل الأبیض و الأسود و الدارفلفل و الأفیون و الزراوند الطویل و المدور و حب البنْج من کل واحد عشرین درهماً، و من الجوز الهندی وزن درهمین و

أربعـة دوانـق، و مـن فقّـاح الخـلاف، و عـروق الهنـدبا اليـابس، وهـوم المجـوس، و الجعـدة، و عصـارة الايرسـا و الدرشيشعان، و القيصـوم مـن كـل واحـد وزن درهـم. و مـن الأنجـذان الأسـود أربعـة دراهـم و ربـع، و مـن إكليـل الملک وزن أربعة دراهم و أربعـة دوانـق، و مـن شـعر الغـول و أنكشـت زرد و كشـت بركشـت و حلتيـت طيـب و سكبينج و جاوشير من كل واحد درهمـين، و مـن تـراب أربـع طـرق مربعـة وزن أربعـة دراهـم. و الـذى وجـد مـن الأدوية مما يدخل فى الشليثا فى الأصـول الأعجميـة زيـادة علـى مـا فـى هـذه النسـخة الزرنـب، و الإسـفند الأبـيض درهمـين درهمـين، أصـول الخيـرى الأحمـر أربعـة دراهـم، فقـاح الحنـاء درهمـين، فلنجمشـک و هـو القرنفـل البسـتانى أربعـة دراهـم، قردمانـا وزن درهـم. ريونـد صـينى، و حـبّ البلسـان، و عيـدان البلسـان، و حـب الآس المصرى، و مختـوم الملـک و حجـر داود، و حلتيـت منـتن مـن كـل واحـد درهمـين. خيربـوّ ثلاثـة دراهـم، حـب البان المقشر أربعة دراهم، طباشـير درهـم، كشـوت و كهربـا و مـورد اسـفرم وجفـت إفرنـدوجوز الابهـل و مغـاث و مر و مرماخور و بهمنان أحمـر و أبـيض مـن كـل واحـد درهمـين، أنيسـون ثلاثـة دراهـم شـيح ثلاثـة دراهـم. ملـح طبرزد و ملح الخبـز و هـر ملـح العجـين، و دوقـوا و فطراسـاليون، و عصـارة السوسـن، و عصـارة الغافـت مـن كـل واحد ثلاثة دراهم. قشور الأتـرج اليـابس و عيـدان الفاوانيـا مـن كـل واحـد أربعـة دراهـم، كـوردان خمسـة دراهـم، مغناطيس ستة دراهم، قلقيال و هو الحبق الجبلى و لـوز مـرّ مـن كـل واحـد سـبعة دراهـم. يـدق اليـابس و ينخـل و تنقع النديـة بالطلاء الجيـد، و تعجـن بعسـل مثـل وزن الأدويـة ثـلاث مـرات و يرفـع فـى إنـاء قـارورة و يعتـق سـتة أشهر، و الشربة مثل الحمصة بماء فاتر.

أخلاطـه مـن نسـخة أخـرى: يؤخـذ مسـک جيـد وزن درهمـين، لؤلـؤ غيـر مثقـوب وزن عشـرة دراهـم، ذهـب مسحول و فضة مسـحولة مـن كـل واحـد نصـف درهـم، عنبـر وزن أربعـة دراهـم، زرنـب نصـف درهـم، إبريسـم محـرق أو غيـر محـرق أربعـة دراهـم، قرنفـل و سـنبل الطيـب مـن كـل واحـد أربعـة دراهـم، زعفـران وزن عشـرة دراهـم، زرنبـاد و درونـج مـن كـل واحـد أربعـة دراهـم، أصـل السوسـن الاسـمانجونى درهـم، حمامـا درهمـين، مصكطى وزن نصف درهم، سـاذج هنـدى وزن عشـرة، حـبّ البلسـان نصـف درهـم، بسباسـة درهـم، لقـاح عشـرة عدداً، عيدان السليخة و سليخة من كـل واحـد خمسـة دراهـم، فلفـل أبـيض و زنجبيـل و أصـول، الشـبث، مـن كـل واحد أربعـة دراهـم، قسـط، مـر، وزن ثمانيـة دراهـم، جوزبـوا عشـرة دراهـم، جندبيدسـتر عشـرة دراهـم، أوفربيـون وزن درهمين، فقّاح الإذخر عشـرة دراهـم، بـزر الشـبث و جنطيانـا رومـى و فقـاح لسـان العصـافير مـن كـل واحـد أربعة دراهم، قاقلة وزن ثمانيـة دراهـم، بـزر الحرمـل ثمانيـة دراهـم، بـزر الرازيـانج سـتة دراهـم، عيـدان برشياوشـان ثمانية دراهم، ملح هندى أربعة دراهم، شونيز و هـو الحبـة السـوداء نصـف درهـم، صـعتر فارسـى أربعـة دراهـم، فـو وزن سـتة دراهـم، زاج الأسـاكفة نصـف درهـم، أشـنان نبطـى درهمـين، بـزر الكـرفس و بـزر السـذاب و أشـنة و كبريت أصـفر مـن كـل واحـد درهمـين، إخثـاء البقـر الجبليـة أو المعـز الجبليـة وزن درهمـين، بـازاورد وزن سـبعة دراهم، بزر الجرجير عشرة دراهم، أبهل أربعة دراهـم، فلفـل أسـود و دارفلفـل و بـزر البـنج مـن كـل واحـد عشـرين درهماً، عاقرقرحـا أربعـة دراهـم، أفيـون عشـرين درهمـاً، تـراب المربعـات مـن الطـرق وزن درهـم، زراونـد طويـل عشرين درهماً، زراوند مدحرج أربعة دراهم، روانـد صـينى سـبعة دراهـم، بـزر الزوفـرا عشـرة دراهـم، بنـدق هنـدى أربعة دراهم و دانق، بزر الانجذان أربعـة دراهـم، إكليـل الملـک أربعـة دراهـم و نصـف، بزرقطونـا و بسـد مـن كـل واحد أربعة دراهم، حب القثاء المقشر أربعـة دراهـم و دانقـين، قفـر اليهـود أربعـة دراهـم، كـافور و خربـق أبـيض و

أسود و سعد و میعهٔ سائلهٔ و ماميران صینی و بزر الهلیون من کل واحد درهمین، بداشغان و الأصابع الصفر و شعر الغول و بزر الهندبا و کشت برکشت من کل واحد درهمین، عیدان البلسان درهمین، ماء السوس أو ماء الشوک درهم، حب المحلب درهم. أصول أسفنداسفید و هو خردل أبیض درهمین، عقد التین الذی فی الحیطان سبعهٔ دراهم، خرء الثعلب نصف درهم، قشور أصول الکبر نصف درهم، هزارجشان و شسبندان من کل واحد أربعهٔ دراهم، تجمع هذه الأدویهٔ مسحوقهٔ منخولهٔ، و ینقع ما انتقع منها بالشراب الریحانی، و یعجن بعسل و یرفع فی إناء، و یستعمل بعد ستهٔ أشهر، الشربهٔ کالحمصهٔ بماء قشور أصل الرازیانج و الکرفس، یسعط منه بقدر حبهٔ حنطهٔ بماء الشاهدانج، أو بماء المرزجوش. [قانون فی الطب (طبع بیروت)، ج۴، ص: ۴۳۶/همچنین رجوع کنید به: تحفهٔ المؤمنین، ج۲، ص: ۱۳۰ و قرابادین کبیر، ج۱، ص: ۶۹۲ و ۶۹۳].

[۱۲۱] مَنْ أَرَادَ أَنْ یَذْهَبَ بِالرِّیحِ الْبَارِدَهِ فَعَلَیْهِ بِالْحُقْنَهِ وَالْأَدْهَانِ اللَّیِّنَهِ عَلَی الْجَسَدِ وَعَلَیْهِ بِالتَّکْمِیدِ بِالْمَاءِ الْحَارِّ فِی الْأَبْزَنِ...[طب الإمام الرضا(صلوات‌الله‌علیه)، ص: ۴۲]/

[تکمید-]: وضع الدواء الیابس المسخن أو الخرق السخنهٔ علی العضو الألم.[مسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۵۷]/ الکماد: کل شیء یسخن بالنار، مثل خرق أو نخالهٔ أو نحوهما، و یوضع علی العضو، کما یوضع علی البطن الملح المسخن المصرور، فی القولنج الریحی.[أقرباذین القلانسی، ص: ۵۴]/ کِماد: آنچه گرم کرده بر عضو ببندند؛ مثل تکمید سبوس گندم.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۵۵].

[۱۲۲] عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الْکَمْأَهُ مِنَ الْمَنِّ وَالْمَنُّ مِنَ الْجَنَّهِ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَیْنِ.[محاسن، ص: ۵۲۷]/ قَالَ زَیْدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیهم)صِفَهُ ذَلِکَ أَنْ یَأْخُذَ کَمْأَهً فَیَغْسِلَهَا حَتَّی یُنَقِّیَهَا ثُمَّ یَعْصِرَهَا بِخِرْقَهٍ وَیَأْخُذَ مَاءَهَا فَیَرْفَعَهُ عَلَی النَّارِ حَتَّی یَنْعَقِدَ ثُمَّ یُلْقِیَ فِیهِ قِیرَاطاً مِنْ مِسْکٍ ثُمَّ یَجْعَلَ ذَلِکَ فِی قَارُورَهٍ وَیَکْتَحِلَ مِنْهُ مِنْ أَوْجَاعِ الْعَیْنِ کُلِّهَا فَإِذَا جَفَّ فَاسْحَقْهُ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوْ غَیْرِهِ ثُمَّ اکْتَحِلْ مِنْهُ.(زید بن علی بن الحسین(سلام‌الله‌علیهم)گفت :باید کما را بگیرد و بشوید تا پاک شود و آن را در پارچه‌ای بفشارد و آبش را بگیرد، و بجوشاند تا بر آتش بسته شود، و قیراطی مشک در آن اندازد، و در شیشه‌ای نهد و از آن بچشم کشد برای هر درد چشم و چون خشک شود با آب باران یا جز آن آن را بساید و بچشم کشد.)[بحارالأنوار، ج۵۹، ص: ۱۵۲]/

کمأهٔ(. هو أصل مستدیر، لا ورق له و لا ساق، لونه إلی الحمرهٔ، یوجد فی زمان الربیع، و یؤکل مطبوخا و هو تفه لا طعم له.[تقاسیم العلل، ص: ۷۸۱]/ کمأهٔ: الماهیهٔ: قال دیسقوریدوس: هو أصل مستدیر لا ساق له و لا عرق، لونه إلی الغبرهٔ کالقطن، یوجد فی الربیع تحت الأرض، و من الناس من یأکل الکمأهٔ نیئاً و مطبوخاً و هی من جوهر أرضی أکثر، و مائی أقل، و فیها هوائیهٔ و لطف یسیر، و هی عدیمهٔ الطعم. الاختیار: أجوده الرملی الأبیض، لیس فیه رائحهٔ ردیئهٔ، و یابسه أردأ من رطبه، و الذی یسلق أولًا بعد تقشیره و تشقیقه بالسکین بماء و ملح، ثم یطبخ بالزیت و المری و التوابل و الحلتیت، یکون أجود. و أردأ أجناسه الفطر، و خصوصاً ما ینبت تحت الأشجار، و فی الأراضی الردیئهٔ. [قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۸۹]/ کمأهٔ حمزه پی زمین یعنی «شمحهٔ الارض» [می‌نامد]. [کمأهٔ] را «بیضهٔ الارض» و «بیضهٔ البلد» نیز می‌نامند. [کمأهٔ] سفید «فقع» و «عسقل» نامیده می‌شود زیرا زمین از آن ترک برمی‌دارد و گنجشکان از این می‌رمند.کسی از بهلول پرسید: «مرا می‌شناسی؟» او پاسخ داد: «آری، به خدا سوگند، تو را به کمأهٔ نسبت می‌دهم، نه ریشه پایدار داری، نه شاخه‌های رونده».در الخبر [گفته می‌شود] «کمأهٔ» از «منّ» است و شیره‌اش درمان چشم». زیرا آن را بی‌کشت می‌یابند، همان گونه

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سیاهدانه بگیر و آن را به نرمی بکوب تا روغنش خارج شود سپس به اندازه‌ی یک عدس از آن را به روغن زیتون خام اضافه کنید و ۷ روز آن را در بینی بریزید و به دنبال آن روی اثر آن روغن فندق بریزید، و غذایش نان فطیر و گردو و روغن زیتون باشد و از اتاق تاریک خارج نشود؛ و برای کودک، کمتر از یک عدس ریخته شود، و بیمار، شلیثا در بینی‌اش می‌ریزد، ۳ قطره در نیمی که درد دارد و ۲ قطره در نیمی که سالم است، بریزد و به دنبال آن، روغن فندق در بینی بریزد، و در نیمی که درد دارد، با آب کمأه (نوعی قارچ) و پشم سیاه، تکمید کند (تکمید یعنی داغ کردن دارو و گذاشتن روی موضع).

که منّ به مقدار زیاد بی [هیچ] رنجی می‌رسد...[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۷۵]/ الکماهٔ: نبات یتولد من عفونهٔ الأرض لکثرهٔ الأمطار. [لقط المنافع فی علم الطب، ص: ۳۷۳]/ کَماه: بدترین انواع آن فطراست که بخراسان سماروغ گویند.[الأغراض الطبیهٔ و المباحث العلائیهٔ، ص: ۵۹۳]/ بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا؛ ماهیت ان: اسم جنس فطر و کشنج و قعبل و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکوله آن و هریک مذکور شدند و آن را بترکی قارچ و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اوزوفا و معرف بادی دولی و بسریانی ارذی و برومی هودیا و بعربی بنات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ودین نامیده؛ بیخی است که از عفونت زمین در هنکام ربیع در زمین‌های رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم می‌رسد و مدور سرخ رنک بی‌ساق و بی‌برک و آن را خام و مطبوخ می‌خورند و طعمی و رائحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرکی و کوچکی و املس خوش‌بو تازه و طعمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی کفته‌اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین‌های ردی و زیر اشجار ردیه یتوعیه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آنکه ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک.[مخزن الأدویه (طبع قدیم)، ص: ۷۵۸].

باب: ما یذهب بنمش الوجه
باب: آنچه نمش (کک مک) صورت را از بین می‌برد

روایت ۳۳۸ [درمان کک مک]

روی ابراهیم بن اسحاق عن یعقوب بن یزید یرفعه الی أبی‌عَبْدِاللَّـهِ(صلوات‌الله‌علیه)مَـنْ ذَرَّ عَلَی أوَّلِ لُقْمَةٍ مِنْ طَعَامِهِ الْمِلْحَ ذَهَبَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَمَشِ[۱۲۳] الْوَجْهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه روی لقمه‌ی اول غذایش نمک بپاشد، خداوند، نمش (کک مک) صورتش را می‌برد.

باب: ما یذهب بصفار الوجه
باب: آنچه زردی چهره را می‌برد

روایت ۳۳۹ [درمان زردی چهره با کباب]

حدثنا ابراهیم بن احمد بن اسحاق قال وحدثنا ابوهمام عن احمد بن محمد بن عیسی عن خالد ابْنِ سِنَانٍ وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ یونس بْنِ بَکْرٍ الواسطی قَالَ: قَالَ لِی أَبُوالْحَسَنِ علی(صلوات‌الله‌علیه)مَا لِی أَرَاکَ مُصْفَارّاً قُلْتُ وَعْکٌت ایضا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کُلِ اللَّحْمَ فَأَکَلْتُهُ ثُمَّ آتنی بَعْدَ جُمْعَةٍ عَلَی حَالِی مُصْفَارٌّا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَ لَمْ آمُرْکَ بِأَکْلِ اللَّحْمِ قُلْتُ لا أَکَلْتُ غَیْرَهُ مُنْذُ أَمَرْتَنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کَیْفَ أَکَلْتَهُ قُلْتُ طَبِیخاً قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کُلْهُ کَبَاباً فَأَکَلْتُه ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَیَّ فَدَعَانِی بَعْدَ جُمْعَةٍ فَإِذَا الدَّمُ قَدْ عَادَ فِی وَجْهِی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ.

---

[۱۲۳] برش و نمش: نقطها بود زرد و سرخ که بر روی و اندامها افتد.[کتاب التنویر، ق۴ ص: ۶۰]/ النَّمَش: نُقَطٌ بِیْضٌ و سُوْدٌ و بُقَعٌ فی الجِلْد تُخالِف ألوانَه. و النَمَش: قِطْعَةٌ سَوداء أو الی حُمْرَة، مُستدیرةٌ تحدث فی الجلد، و ربّما عَرُضَت حتّی تصیر مثل الکَفّ. و أکثر حدوثه فی الوجه.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۲۷۶].

موسی‌بن‌بکر واسطی می‌گوید: امام رضا(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: چرا تو را زرد چهره (رنگ پریده) می‌بینم؟ گفتم: مبتلا به بیماری همراه با تب شدم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: گوشت بخور. پس خوردم و جمعه‌ی مرا دیدند که همچنان زرد چهره بودم، پس فرمودند: مگر به تو نگفتم که گوشت بخوری؟ گفتم: از روزی که فرمودید، غیر از گوشت چیزی نخوردم، فرمودند: چگونه آن را خوردی؟ گفتم: پخته. فرمودند: آن را به صورت کباب شده بخور. پس به صورت کبابی خوردم، سپس جمعه‌ی بعد کسی را فرستادند و من را خواستند، و خون به صورتم بازگشته بود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله (حالا درست شد).

باب: التسریح بالمشط

باب: شانه

روایت ۳۴۰ [رفع وبا و تقویت دندان با شانه]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحُسَیْنِ اَلصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بن السندی عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلْحَکَمِ عَنْ عِبْدِاللَّهِ عَنْ جُنْدِ بْنِ سُفْیَانَ الشَّمْطَ قَالَ قَالَ ابوالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)سَرِّحْ رَاسِکَ بِالْمُشْطِ فَانِ المَشطَ لِلرَّاسِ یَذهَبُ بِالوَبَاءِ وَالتَّسرِیحُ اللِّحیَهُ یَشُدُّ الاضراس.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): سرت را شانه کن، زیرا شانه کردن سر، وبا را از بین می‌برد، و شانه کردن ریش، دندان‌های آسیا را محکم و تقویت می‌کند.

روایت ۳۴۱ [شانه کردن بعد نماز]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن سفیان بن الشمط والعبیدی بن محمد بن الحسن جمیعا عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)قال کَانَ

لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مُشْطٌ [فِی الْمَسْجِدِ] یَمَشِطُ بِهِ إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وقال(صلوات‌الله‌علیه)الْمَشْطُ یَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَیذهب بالهم.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شانه‌ای داشتند که با آن بعد از نماز شانه می‌کردند و می‌فرمودند: شانه، وبا و اندوه را می‌برد.

روایت ۳۴۲ [شانه کردن به صورت نشسته]

روی محمد بن موسی عن محمد بن عیسی بن عبید قال حدثنی موسی بن داود الیعقوبی عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)سمعته یقول: لَا تَمْشِطْ مِنْ قِیَامٍ فَإِنَّهُ یُورِثُ الضَّعْفَ فِی الْقَلْبِ وَامْتَشِطْ وَأَنْتَ جَالِسٌ فَإِنَّهُ یُقَوِّی الْقَلْبَ وَیَمْخَخ الْجِلْدَةَ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): به صورت ایستاده شانه نکن، زیرا موجب ضعف قلب می‌شود، بلکه نشسته شانه کن، زیرا قلب را تقویت و پوست را مغزدار می‌کند.

روایت ۳۴۳ [رفع اندوه با کشیدن شانه روی تخت سینه]

روی العبیدی عن یونس عمن رفع الی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: إِمْرَارُک الْمُشْطِ عَلَی صدْرِک یَذْهَبُ بِالْهَمِّ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کشیدن شانه بر سینه‌ات، اندوه را می‌برد.

روایت ۳۴۴ [فواید شانه عاج]

ورُوِیَ عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ‌الْعَسْکَرِیِّ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: التَّسْرِیحُ بِمُشْطِ الْعَاجِ یُنْبِتُ الشَّعْرَ فِی الرَّأْسِ وَیَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّمَاغِ وَیُطْفِئُ الْمِرَارَ وَیُنَقِّی اللِّثَةَ وَالْعُمُور.

امام هادی(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن با شانه‌ی عاج، مو را در سر می‌رویاند و کرم و انگل را از مغز دور می‌کند و مره‌ها (صفرا، سودا، حمرا) را فرو می‌نشاند، و لثه و گوشت میان دندان‌ها را پاک می‌کند.

روایت ۳۴۵ جدید [رفع وبا با شانه عاج]

وَرُوِیَ عَنْهُ اِنَّهَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اَلاِمْتِشَاطُ بِالْعَاجِ یَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ.

امام هادی(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن با عاج، وبا را می‌برد.

روایت ۳۴۶ جدید [دراز شدن ریش با شانه]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اَلاِمْتِشَاطُ یَطُولُ اَللِّحیهُ وَمِن اِسْفَل تَشُدُّ اَلاِضْرَاسَ.

امام هادی(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن، ریش را دراز می‌کند و از زیر، دندان‌ها را محکم می‌کند.

روایت ۳۴۷ [رفع فقر با شانه]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اَلْمَشْطُ یَنْفِی اَلْفَقْرَ وَیَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ.

امام هادی(سلام‌الله‌علیه): شانه، فقر را دور می‌کند و وبا را از بین می‌برد.

روایت ۳۴۸ [دوری شیطان با شانه]

وقال(صلوات‌الله‌علیه)مَنْ سَرَّحَ لِحْیَتَهُ سَبْعِینَ مَرَّةً تعَدَّهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ یَقْرَبْهُ الشَّیْطَانُ أَرْبَعِینَ صباحا

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه ریشش را ۷۰ مرتبه شانه کند و یکی یکی بشمارد، شیطان ۴۰ صبح نزدیکش نمی‌شود.

روایت ۳۴۹ [قطع بلغم، ایمنی از جذام، تقویت دندان با شانه]

وروی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: تَسْرِیحُ الرَّأْسِ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَتَسْرِیحُ الْحَاجِبَیْنِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ وَتَسْرِیحُ الْعَارِضَیْنِ یَشُدُّ الْأَضْرَاس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شانه کردن سر، بلغم را قطع می‌کند؛ شانه کردن ابروها، ایمنی از جذام است؛ شانه کردن گونه‌ها، دندان‌های آسیا را محکم و تقویت می‌کند.

باب: السعال

باب: سرفه

روایت ۳۵۰ [کاشم و شکر، درمان سرفه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن محمد بن ابی‌عمیر عن ابن‌آذینه قال: شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)السُّعَالَ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ فِي رَاحَتِكَ شَيْئاً مِنْ كَاشِمٍ[۱۲۴] و[مِثْلَهُ مِنْ] سُكَّرٍ فَاسْتَفَّهُ يَوْماً أَوْ يَوْمَيْنِ قَالَ ابْنُ‌أُذَيْنَةَ فقلت للرَّجُلَ أ فعلت ذَلِكَ فَقَالَ مَا فَعَلْتُهُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حَتَّى ذَهَبَ عنی.

عمربن‌آذینه می‌گوید: در حضور من، مردی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از سرفه گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: مقداری کاشم در کف دستت بگیر و به اندازه‌ی آن شکر، و ۱ یا ۲ روز به صورت خشک آن را بخور. ابن‌آذینه گوید: به مرد گفتم آیا این دستور را انجام دادی؟ گفت: ۱ مرتبه بیشتر انجام ندادم که بیماری‌ام رفع شد.

---

[۱۲۴] کاشم: و من أسمائه الأنجدان الرومی و کرفس الجبل. و هو نبات جمیل الأوراق، رائحته زکیهٔ، جذره ثخین لحمی ذو رائحهٔ قویهٔ. و طعمه عطری مرّ.[منصوری فی الطب، ص: ۶۲۹]/ الکاشم الرومی هو الأنجذان الرومی، و هو سیسالیوس.و أجوده الأصفر، الطریّ الکبار الورق الشبیه بورق الأنجذان. [منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۶۸۴]/ کاشِم: انگدان سپید است.[الأغراض الطبیهٔ و المباحث العلائیهٔ، ص: ۵۹۴]/ کَاشِم: هو الأنجدان الرومی، و یسمی» سیسالیوس «، و یسمی» عین الدیک «؛ لأن ورقه یشبه عین الدیک. [مختارات فی الطب، ج۲، ص: ۱۰۸]/ کاشم رومیّ: هذا نبات ینبت کثیرا فی الجبال الشاهقهٔ الکثیرهٔ الشجر، خاصهٔ فی المواضع المنخفضهٔ منها، و له ساق ذو عقد کساق الشبث و ورقه کورق إکلیل الملک لکنه ناعم طیب الرائحهٔ، و ما علی الساق منه أدقّ و أشدّ تشقّقا من سائر الورق، و علی طرف ساقه إکلیل ذو بزر أسود، مصمت إلی الطول، شبیه بالرازیانج، حریف، و فیه عطریّهٔ، و له أصل أبیض. [شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۲۵، ص: ۴۹۹]/ کاشم: اسم فارسی است و به یونانی، لیفسطیون و در دیلم، زیره کوهی نامند. منبتش کوههای بلند جنگل دار است. ساقش باریک و شبیه به ساق شبت و پر گره و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوش بوی و برگ أعالی ساق، باریک‌تر و پرشکاف تر و آخر ساق، چتر دار و ثمرش سیاه و از بادیان، بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخش شبیه به بیخ انجدان و خوشبوی و مستعمل، تخم و بیخ است و قوتش تا سه سال باقی. [تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۶۸۸].

روایت ۳۵۱ [۱ جزء کاشم + ۳ جزء شکر]

وفِی حَدِیثٍ آخَرَ جُزْءٌ مِن کاشِمٍ[۱۲۵] فَرضَهُ واجْعَلْ فیهِ ثَلاثَهُ اجْزَاءَ سُکَّراً وَاسْتَفْهِ.

و در روایت دیگر است که: ۱ جزء کاشم را بکوب و در آن ۳ جزء شکر قرار بده و به صورت خشک بخور.

روایت ۳۵۲ [درمان سرفه با شیر گوسفند + شکر قند + کتیرا]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ بُنْدَارَ عَنْ عَلِیِّ بْن الحسن بن فضَّال عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَیْنِ عَنِ احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابی نَصْرٍ عَنْ یَحْیی بْنِ مُشَاوِرٍ قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ یُوخَذُ لِلسُّعَالِ ثَلاثَهُ اَوَاقٍ لَبَنٌ ضَانٌ وَتُغْلِیهِ حَتی تَذْهَبَ ثُلُثُهُ اَو نِصفُهُ وَیُجْعَلَ فِیهِ سُکَّراً مِن مُقَنَّدٍ[۱۲۶] وَیُجْعَلَ شَیْئاً مِنَ الْکَتِیرا[۱۲۷] ثُمَّ اِشْرَبْهُ عَلَی اَلرِّیق.

---

[۱۲۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۵۰.

[۱۲۶] قند: ما جمد من عصارة السّکر دون تدبیر، و کذلک یسمّی نبات الجلّاب لأنه سکّر مقنّد، أی منعقد.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۱۲]/ القَنْد: عَسَل قَصَب السُّکّر اذا جَمد، و منه یُتَّخَذ الفانید فارسیّ معرّب. و هو السّکّر الذی لم یتمّ تصفیته. و هو أکثر حِدّة من السُّکّر النّقیّ.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۰۷۶]/ قند:: هو ما یجمد من عصیر قصب السکر ثم یتخذ منه السکر.[الجامع لمفردات الأدویة و الأغذیة، ج۴، ص: ۲۹۱]/ القند: بالفتح عسل قصب السکر اذا جمد و منه یتخذ الفانید فارسی معرب قاله ائمة اللغة و قال فی الشامل القند هو السکر الذی لم تتم تصفیته و هو اکثر حدة من السکر النقی.[قاموس الأطباء و ناموس الألباء، ج۱، ص: ۱۴۱].

[۱۲۷] قتاد: صمغه، و هو الکثیراء...[حاوی فی الطب، ج۲۱، ص: ۳۱۴ و منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۶۹۱ و العمدة فی الجراحة، ج۱، ص: ۲۵۸]/ کثیراء: و قد یرد الاسم أحیانا کثیران. و هو عصارة صمغیة لشجیرة تدعی (قتاد) لا یزید ارتفاعها علی ثلاثة أقدام، ساقها خشبیة و فروعها کثیرة فیها إبر شوکیة طویلة، أوراقها صغیرة دهنیة الملمس. و کل من الساق و الفروع تفرز سائلا صمغیا ما أن یلامس الهواء حتی یتجمد بشکل کتل بیضاء نصف شفافة یصفرّ لونها فیما بعد.[منصوری فی الطب، ص: ۶۳۱]/ کثیراء: صمغ شجره القتاد، و القتاد شجرة من نوع الشوک، لها أصل غلیظ خشبیّ، و أغصان صلبة ینبسط بعضها علی وجه الأرض، و لها ورق صغار، دقاق، کثیرة، بینها شوک مستتر بالورق، أبیض، صلب، فی أصل هذا النبات رطوبة کثیرة، إذا قطع بدت تلک الرطوبة کاللّبن، فإذا جمدت صارت صمغا...[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۱، ص: ۳۰۷]/ کثیرا: به ثاء مثلثه، صمغ قتاد است که به فارسی گون نامند و آن، سفید مایل به سرخی می‌باشد.[تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۶۹۷].

امـام صـادق(سلام‌الله‌علیه): بـرای سـرفه ۳ اوقیـه (حـدود ۳۵۴,۲۴ گـرم) شـیر گوسـفند گرفته شـود و جوشـیده شـود، تـا یـک سـوم یـا نصـف آن بـرود، و در آن، مقـداری شکر قند (آب نیشکرِ سـفت شـده) و کتیـرا قـرار داده شـود، سـپس در حالـت ناشـتا نوشیده شود.

روایت ۳۵۳ [درمان دیگر سرفه]

وَرُوِیَ یاخذ عَاقِرَقِرَ عَذْبَهٌ یَمَانِیَّهٌ وَزْنُ دِرهَمٍ وَوَزْنِ دَانِقٍ سُمَّاقٍ وَوَزْنِ دَانِقٍ وَنصـف وردا اِحْمَرَّ وَوَزْنَ دِرهَمَین سُکَّر طَبَرزَدٍ یُدَقُّ وَیُنْخَلُ بِحَرِیرَهٍ صَفِیقَهٍ وَیُسْتَفُّ مِنْهُ شَیْئاً یَسِیراً.

و برای سرفه روایت شده است که: وزن ۱ درهم (حـدود ۲,۹۵۲ گـرم) عـاقرقر عذبـه یمانی (عاقرقرها شیرین یمنی) + ۱ دانگ (۱۲ جوی متوسط و یا حـدود ۰,۴۹۲ گـرم) سماق + ۱ دانگ و نیم گل سرخ + ۲ درهم شکر طبرزد؛ کوبیده و با حریـر ریزبافـت، الک شود، و مقدار خیلی کمی به صورت خشک خورده شود.

روایت ۳۵۴ [درمان سرفه با شکر فانیذ و شکر سرخ]

ورُوِی محمد بن موسی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الدینوری عَنْ اَبِی‌اَلْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)لِلسُّعَالِ قَالَ کُلِ اَلْفَانِیذَ[۱۲۸] اِذا آوَیْتَ اِلَی فِراشَکَ وَبِالْغَداهِ وَانْقَعِ السُّکَّرَ الاَحْمِرَ[۱۲۹] وَاَشْرَبْهُ فَاِنَّهُ جَیِّدٌ لِوَجَعِ الْجَوْفِ.

---

[۱۲۸] فانیذ الماهیهٔ: هو عصارهٔ قصب مطبوخهٔ إلـی أن یـثخن، و یعمـل منـه الفانیـذ، و یکـون ذلـک بـبلاد مکـران مـن ناحیهٔ کرمان، و یحمل مـن ثـم إلـی الـبلاد، و لا یعمـل الفانیـد إلا فـی بـلاد مکـران لا غیر.الاختیـار: أجـوده الأبـیض الرقاق الحرّانی.[قـانون فـی الطـب، ج۲، ص: ۸۲]/ فانیـذ إ – آب‌نبـات: بـه رومـی هنـدیقون إ اسـت.خزائنی [فانیـذ] بهتر إ و سرجوش آن است. آن سفید و گـرم اسـت. برسـوله إ فانیـذ ریـز معـروف بـه زنجبیلـی إ اسـت، زیـرا قنـد را روی زنجبیل می‌ریزند.تا برگ‌های عشر با دیگ‌هـا تمـاس نیابنـد إ، فانیـذ سـفت نمـی‌شـود؛ ایـن بـرگ‌هـا بسـیار تلخ و پهن‌اند، آنها را بین دو دیگ قرار می‌دهند تا آنچه از یـک دیـگ بـه دیگـر دیـگ منتقـل مـی‌شـود، نریـزد و از بـین نـرود إ.إ. معـرب «پانیـد» فارسـی، Lane، ۲۴۴۹؛ Vullers, I، ۳۲۴؛ امـا «پانیـد» ظـاهرا ازph nita سانسکریت و به معنای «شیره نیشـکر» اسـت کـه بـا جوشـیدن بـه یـک چهـارم حجـم اولیـه رسـیده باشد.[صـیدنهٔ فی الطب، ص: ۷۶۵].

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): برای سرفه، هنگامی که به بستر خواب می‌روی و در صبح، شکر فانیذ بخور؛ و شکر سرخ را در آب بخیسان، و آن را بنوش، زیرا برای بیماریِ درون خوب است.

باب: القئ

باب: قی و استفراغ

روایت ۳۵۵ [از داروی بزرگتر]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنِ احْمَدِ بْنِ محمد بن عیسی عَن عبدالرحْمَانِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اسْحاق عَنْ ابیهِ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ الْقَیءُ مِنَ اَلدَّوَاءِ اَلاَكْبَرْ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): قی (استفراغ کردن) از داروی بزرگتر است.

روایت ۳۵۶ [قی مانند شتران سرخ موی]

رُوِیَ جَمَاعَةٌ مِن اصحابنا عَنِ اَبی‌عَبْدِاَللَّه(صلوات‌الله‌علیه)اَنَّهُ قَالَ مَا یُسیرنی بِالْقِیءِ حُمْرَ اَلنِّعَمَ.

---

[۱۲۹] سکر: به فارسی شکر نامند و آن، عصاره نباتی است مثل نی و بی‌تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد، شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده و در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد، مسمی به شکر سلمانی است و چون طبخ دیگر داده و در قالب صنوبری ریزند، آن را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشد، ابلوج خوانند و به فارسی قند مکرر گویند و هر گاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف به قلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند، موسوم به نبات قزاری است و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و به ریسمان کشند، مخصوص به اسم فانید خزاینی و سنجری است و چون در طبخ ثالث به قدر عشر او شیر تازه اضافه نموده و بجوشانند تا منعقد شود، آن را طبرزد نامند و اکثر، قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته‌اند.[تحفةالمؤمنین، ج ۱، ص: ۴۹۵].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه):آنچه مرا به قی کردن می کشاند شتران سرخ موی است (کنایه از چیز بسیار گران بها و با ارزش).

روایت ۳۵۷ [قی، درمان تمام امراض]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیرِیُّ عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنِ اَلْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ نَادِرٍ الْخَادِمِ قَالَ کَانَ ابوالحَسَن(صلوات‌الله‌علیه)اِذا وَجَدَ اَلاِنْسَان الْمَعْلُول اَمَرَهُ اَنْ یَصْبِرَ بَعْدَ الطَّعامِ قَلیلاً ثُمَّ یَقِیءَ وَلَو قُلتُ لَهُ اِنَّه کانَ یَتَقَیَّأُ کُلَّ یَومٍ لَصَدَقتُ.

نادر خادم می‌گوید: هرگاه امام رضا(سلام‌الله‌علیه)، انسان بیماری را می‌دیدند، به او امر می کردند که بعد از غذا اندکی صبر کند و سپس قی کند، و اگر بگویم که امام(سلام‌الله‌علیه)، هر روز قی می‌کردند، راست گفته‌ام.

باب: الفواق

باب: سکسکه

روایت ۳۵۸ [درمان سکسکه با ثعلب]

رُوِیَ اِسْحَاقُ بْنُ اِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ اِسْمَاعِیلَ اَنَّ اباجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)اصابهُ فُوَاقٌ فَامرهُ بِثَعْلَبٍ فَطَلَبَ لَهُ فَأُتِیَ بِهِ فَوُضِعَ بَیْنَ یَدَیْهِ فنظرَ الیه وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّه یسْکنُ الْفُوَاقَ ثُمَّ الْتَفَتَ(صلوات‌الله‌علیه) اِلیّ فَقَالَ مَا اَرَدْتُ بِهِ الاّ مَنْ بِالْمَدِینه وَشِیعَتِی وَاَنَّ الثَّعْلَبَ لاَ یَضُرُّ وَلاَ یَنْفَعُ.

اسماعیل می‌گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه)، دچار سکسکه شدند، پس امر کردند که برایشان ثعلب بیاورند، پس به آن نگاه کردند و فرمودند: آن سکسکه را

تسکین می دهد، سپس به من توجه کردند و فرمودند: از آن اراده نکردم مگر اهل مدینه و شیعیانم را، و همانا ثعلب نه ضرر می‌رساند و نه فایده‌ای.

روایت ۳۵۹ [درمان سکسکه با نوشیدن آب]

وَرُوِیَ انْ شُرْبَ اَلْمَاءِ یَقْطَعُهُ وَقَدْ جُرِّبَ فَوُجِدَ نافعا.

و روایت شده است که نوشیدن آب، سکسکه را قطع می‌کند و تجربه شده و سودمند دانسته شده است.

باب: فی یبوسة الحلق و قلة الماء فیه

باب: خشکی حلق (گلو) و کمی رطوبت در آن

روایت ۳۶۰ [درمان خشکی گلو]

رُوِیَ عَامِرُ بْنُ اِحْمَدَ قَالَ شَکَوْتُ الی اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یُبُوسَةُ الْحَلْقِ وَقِلَّةُ اَلْمَاءِ فِیهِ، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِی هَذَا مِنَ اَلاِحْتِرَاقِ عَلَیْکَ بالنبق[۱۳۰] اَلرَّطْبِ شَمِّ اَلْبَصَلِ اَلنَّارَ وَکُلْهُ فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی.

---

[۱۳۰] عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) أَنَّهُ قَالَ: مَکْرُوهٌ قَطْعُ النَّخْلِ وَسُئِلَ عَنْ قَطْعِ الشَّجَرَةِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ فَالسِّدْرِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا یُکْرَهُ قَطْعُ السِّدْرِ بِالْبَادِیَةِ لِأَنَّهُ بِهَا قَلِیلٌ وَأَمَّا هَاهُنَا فَلَا یُکْرَهُ.[کافی، ج۵، ص: ۲۶۴]/
سدر: شجرة ترتفع الی خمسة أمتار، و هی شجرة النبق المعروفة. کثیرة الأغصان و الفروع، فیها أشواک کثیرة. أثمارها بحجم البندق، لحمیة بداخلها البذور. طعمها بین الحموضة و الحلاوة. تکثر زراعتها و أنباتها فی الحدائق و البساتین و تتحمل جمیع الظروف المناخیة.[منصوری فی الطب، ص: ۶۰۸]/نبق: الماهیة: هو شجرة عظیمة متشوکة، و لها ثمر مثلی البندق و لونه أحمر یؤکل طیب الطعم، و یکون أکثر ذلک فی البلدان الحارة، و عندهم بأکتاف تلک البلاد له أسماء بحسب اختلاف ألسنتهم، فبعضهم یسمیها کتار. [قانون فی الطب، ج۲، ص: ۳۵]/ النَّبْق و النَّبِق و النُّبْق: حمل السِّدْر، الواحدة نبقة. [کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۲۳۷]/ سدر: (جمع سدرة): هو من جنس الشجر العظام المشوک العود، و هو نوع من العضاه لأن العضاه عند العرب کلّ شجر خشبیّ کثیر الشوک؛ و السّدر أنواع، و منه بستانیّ و بری.فالبستانیّ هو العنّاب بأنواعه (فی ع)، و البریّ أنواع أیضا، فمنه ما یسمّی الضال، و هو شجر کثیر الشوک، و شوکه حادّ، و فیه تعقیف کانها صنانیر أو مخالب طائر، و له ورق عریض کورق الآس، إلّا أنها أطول و ألین، و هی مشرّفة الجوانب، فیها ملاسة و شیء من تعقیر، و له نبق صغیر، طیب الرائحة یفوح فم آکله، فی قدر الحمّص الکبیر و أکبر، و فیه حلاوة، و خشب هذا النوع مهزول. منابته بعیدا من الماء.و منه نوع آخر یعرف بالعبریّ، و هو مثل الموصوف آنفا، إلّا أنه قلیل الشوک جدا، و له نبق

عامربن‌احمد می‌گوید: از خشکی حلق (گلو) و کمی رطوبت در آن، به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: این از احتراق است، میوه‌ی تازه‌ی درخت کُنار (درخت سدر) بخور و پیاز را روی آتش کمی حرارت بده و بخور، راوی گوید: این کار را انجام دادم و خوب شدم.

روایت ۳۶۱ [درمان درد گلو با آب سرد و عسل]

رُوِیَ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ کَانَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اذا اِشْتکی حَلْقَهُ حسا الْماء الْبارِد وَرُبَّما شابَهُ شئ مِنْ عَسَل.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)هرگاه دچار درد گلو می‌شدند، آب سرد می‌نوشیدند و گاهی مقداری عسل هم در آن ترکیب می‌کردند.

صغیر، حشف، شدید القبض. منابته قرب المیاه الجاریهٔ بین الجبال، و لون خشبه أحمر، و هو صفیق، ملزّز.و منه نوع آخر له ورق عریض فی عرض إبهام، متین أملس، غیر مشرّف و شوکه کثیر جدا، و هو مهزول، رقیق، و له نبق صغیر، أصهب، شدید القبض، یشبه حبّ العرعر. و رأیت هذا النوع بإزاء قبتور بقرب الجبل بموضع یدعی ششبه.و نوع آخر نهریّ له ورق عریض، لین فیه ملاسهٔ، و له شجر یعلو نحو القامهٔ، و له ثمر کالدراهم، مفرطح فی قدر ظفر الإبهام، رخو، تفه الطعم، بین الحمرهٔ و السواد، فی وسطها عقیدهٔ منها یکون المعلاق- أعنی من تلک العقیدهٔ التی فی وسط الثمر- و له شوک کشوک الرّمان. منابته قرب الأنهار الشتویهٔ و الخنادق التی تجتمع فیها المیاه من المطر؛ و رأیت هذا النوع علی وادی سندی بموضع یعرف بالبلطال. و ذکر السّدر (د) و أبو حنیفهٔ، و یسمّی (ی) فالیورس، (بر) تازقارت، و بعضهم یسمّیه الدّوم، و یسمّی ثمره النّبق، و أجود نبق أرض العرب نبق بهجر فی بقعهٔ تحمی للسلطان، و هو جلیل القدر، حلو الطّعم، [کثیر اللحم] یفوح فم آکله برائحهٔ العطر. خاصّته النفع من الإسهال و تصفیهٔ الدم و عقل البطن صنع منه سویق، و ینفع من قرحهٔ اللثّهٔ و نفث الدم.و ما عظم من شجر السّدر یسمّی العلب (جمع علبهٔ) و یقال لها المحلالهٔ و الدوحاء، و یقال لما التفّ من شجره العیص لا سیما ما نبت منه بقرب المیاه فإن کان شجره صغیرا سمّی العرمض و کذلک یسمّی شجر الأراک عرمضا.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۲، ص: ۵۳۴].

باب: الصدر و اوجاعه

باب: سینه و بیماری‌های آن

روایت ۳۶۲ [درمان درد سینه با انار و روغن بنفشه]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ عبدالوَهَّابِ اَلْمَدَائِنِیُّ قَالَ شَکَوْتُ اَلَی مُوسی(صلوات‌الله‌علیه)مَا القَا مِنْ وَجَعِ الصَّدْرِ قالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ رُمَّانَةً فَاقْطَعْ رَاسَهَا وَصُبَّ عَلَیْهَا دُهْنَ بَنَفْسَجٍ خالِصٍ وَاجْعَلْهَا عَلَی النَّارِ حتّی تَغلی وَتُنْشِفُ الدُّهْنَ مَرَّتَیْنِ اوْ ثَلاثَةً ثُمَّ اَلْقَهَا فِی اناءٍ وَصُبَّ عَلَیْهَا سُکَّرَ طبرزدٍ وَزنَ خُمُسِهِ دِرْهَمٌ وَکُلهُ عَلَی الرِّیق.

حسن‌بن‌عبدالوهاب مدائنی می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از درد سینه شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ عدد انار بگیر، سرش را قطع کن و روی آن روغن بنفشه‌ی خالص بریز و آن را روی آتش قرار بده تا بجوشد و ۲ یا ۳ مرتبه روغن به خوردِ انار برود، سپس آن را در ظرفی بینداز و روی آن وزن ۵ درهم (حدود ۱۴,۷۶۰ گرم) شکر طبرزد بریز و آن را در حالت ناشتا بخور.

روایت ۳۶۳ [درمان درد سینه با شیر گاو و شکر]

رُوِیَ موسی ان مُحَمَّد اَلْیَقْطِینِیُّ قالَ شَکَوْتُ الی موسی(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعاً اجِدُهُ فِی جَوَامِعِ صَدْرِی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ رِطْلاً بِرِطْلِ الْعِرَاقِیِّ مِن لَبَنِ البَقَرِ وَذَر فِیهِ وَزْنَ عَشَرَةِ دَراهِمَ سُکَّرٍ، قُلْتُ: آخذهُ حَلِیباً اوْ مَزاً قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْهُ حَلِیباً، قُلْتُ: مَا یَکُونُ طَعَامِی؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَاءُ اَلْحِمَّصِ بِدُهْنِ سِمْسِمٍ، قُلْتُ کَمْ آخُذُهُ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)ثَلَاثَةَ اِیامَ عَلَی اَلرِّیق فَاَخَذْتُهُ مَرَّتَیْنِ وَلَم احْتَاجَ الی ثَالِثُه.

محمد یقطینی می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از درد در تمام سینه‌ام گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: به وزن ۱ رطل عراقی (حدود ۳۸۳,۷۶ گرم) شیر گاو بگیر و در آن به وزن ۱۰ درهم (حدود ۲۹,۵۲۰ گرم) شکر بریز؛ گفتم: غذایم چه باشد؟ فرمودند:

آب نخود با روغن کنجد، گفتم: چند روز این کار را انجام دهم؟ فرمودند: ۳ روز. پس ۲ مرتبه انجام دادم و به مرتبه‌ی سوم نیازی پیدا نکردم.

روایت ۳۶۴ [قرآن شفای سینه‌ها]

رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللّٰهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه شَکَا اِلَیْهِ رَجُل وَجَعاً فِی صَدْرِهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَانَّ اَللّٰهَ تَعَالی یَقُولُ فِیهِ شِفَاءٌ لِمَا فِی اَلصُّدُور[۱۳۱].

روایت شده است که شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد در سینه‌اش گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: با قرآن شفا بجوی، زیرا خدای متعال می‌فرماید: در آن شفایی است برای آنچه در سینه‌ها وجود دارد.

باب: فی وجع الفؤاد

باب: درد قلب

روایت ۳۶۵ [درمان درد قلب با داروی ترکیبی]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ شَکَوْتُ الی ابی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعُ اَلْفُؤَادِ وَرِیحٌ یَاخُذُنِی فِی فُؤَادِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا ابْنَ مُسْلِمٍ خُذْ وَزْنَ خَمْسَهٔ دَرَاهِمَ صَعْتَرٍ[۱۳۲] وَوَزْنُ دِرْهَمٍ کَراوِیا[۱۳۳]

---

[۱۳۱] یونس: آیه ۵۷.

[۱۳۲] صعتر: دیسقوریدس: [صعتر] کوهی اریغانون است و به سریانی صاتری ۳ [نامیده می‌شود].الرسائلی: [صعتر] فارسی، رومی و هندی است. [صعتر] رومی بهترین است، پس از آن فارسی و سپس هندی است. [صعتر] به فارسی اویشن [نامیده می‌شود].[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۷۹]/

صعتر: به صاد و سین، اسم گیاهی است که به ترکی، ککلیک اودی [اوتی] و به اصفهانی، آویشم نامند. برّی و بستانی می باشد و بستانی را به فارسی، مرزه نامند و برگ برّی، بعضی مدور و قسمی، ریزه و طولانی و اقسام او، تند و خوشبو و گل همه، کبود است.[تحفهٔالمؤمنین، ج ۱، ص: ۵۶۰].

[۱۳۳] کراویا الماهیهٔ: قال دیسقوریدوس: الکراویا بزر نبات معروف، تشبه أغصانه و ورقه بالرجلهٔ، إلا أن لون أغصانه و ورقه إلی الکمودهٔ أمیل، و قوته قریبهٔ الأحوال من الأنیسون.[قانون فی الطب، ج ۱، ص: ۴۸۶]/

وَوَزنُ دِرهَمٍ حَبٌّ اَلْكَرَفْسِ[۱۳۴] وَزْنَ دانِقَيْنِ حَبَّ اَلْكُرَّاثِ[۱۳۵] وَاجْمَعْهُ فی اَنَاءٍ وَدَقَّهُ ثُمَّ خُذهُ بِماءٍ فَاتْرِ عَلَی الرِّيقِ وَلا تُقْرَبَنَّ اَلطَّعَامَ اِلَی بَعْدَ اَلزَّوَالِ، قَالَ فَاخَذْتُهُ فَسَكَنَ عَنِّی.

محمدبن‌مسلم می‌گوید: به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)از درد قلب و بادی که در قلبم می‌گیرد، گلایه کردم؛ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای پسر مسلم! وزن ۵ درهم (حدود ۱۳,۲۶ گرم) آویشن و ۱ درهم (۲,۹۵۲ گرم) کراویا (شاه‌زیره) و وزن ۱ درهم بزر کرفس و وزن ۲ دانگ (حدود ۰,۹۸۴ گرم) بزر تره، همه را در ظرفی جمع کن و بکوب، سپس آن را با آب فاتر، به صورت ناشتا بخور و تا بعد ظهر به غذا نزدیک نشو. راوی گوید: پس این کار را انجام دادم و دردم تسکین یافت.

روایت ۳۶۶ [احیای قلب با به]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِیُّ عَن احْمَد بْنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسی عَنِ اَلنَّوْفَلِیِّ عَنْ ابی‌البخْتَرِیِّ اِبْنِ طَلْحَه بْنِ عُمَرَ قَالَ دَخَلَ طلحه بن عبيد عَلَی اَلنَّبِی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وَسَلَّمَ وَفِی يَدِهِ سَفَرْجَلَهٔ فالقَاهَا الی طَلْحَهٔ وَقَالَ كُلْهَا اِبا مُحَمَّدٍ فَاِنَّها يُحْيِی اَلْفُؤَادَ.

الفصل الأول فی ماهيّهٔ الكراويا إنّ الكراويا نبات معروف، مرتفع قدر ذراعين و نحو ذلک. و أوراقه تشبه أوراق الكزبرهٔ إذا أخذت تبزر. و له أكاليل و زهر أبيض، و بزره دقيق مستطيل، و هذا البزر هو المستعمل منه. و طعمه فيه حدّهٔ و حرافهٔ تلذع اللسان و رائحته عطرهٔ، و أصله يطبخ و يؤكل كما يؤكل الجزر.[شامل فی الصناعهٔ الطبيهٔ، ج۲۵، ص: ۲۸۱]/ كرويا: به فارسی زيره رومی و شاه‌زيره و قرنباد گويند. از زيره دراز تر و باليده تر و مايل به زردی و با حدّت و تلخی است و گياه بستانی او به قدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفيد و بيخش شبيه به زردک و پخته آن مأكول است و برّی او قرداماناست و گلش سفيد مايل به كبودی می‌باشد و در ساير صفات مانند بستانی است و مذكور شد.[تحفهٔ المؤمنين، ج۱، ص: ۷۰۵].

[۱۳۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

[۱۳۵] کراث: به فارسی گندنا و به اصفهانی تره و به دیلمی کوار نامند. برّی و بستانی می‌باشد و بستانیِ او را نبطی نامند و آن، اقسام است: آنچه برگش باریک‌تر و در تمام سال موجود است، کراث البقل و کراث المائده گویند و آنچه در آخر زمستان و اوّل بهار به هم می‌رسد و شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است، کراث شامی نامند و از مطلق او، مراد کراث البقل است.[تحفهٔ المؤمنين، ج۱، ص: ۷۰۳].

ابی‌البختری می‌گوید: طلحه پسر عبید، نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وارد شد و در دست پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)یک «به» بود، پس آن را به طلحه داد و فرمودند: ابو محمد آن را بخور، زیرا قلب را زنده می‌کند.

باب: فی حرقة الفؤاد

باب: سوزش و گرمای قلب

روایت ۳۶۷ [درمان سوزش قلب]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ احْمَد قَالَ شَکَوْتُ الی ابی‌عَبدِاللّهِ(صلوات‌الله‌علیه) حُرْقَةً کَانَتْ تُصِیبُنِی عَلَی فُؤَادِی شَبْعَاناً کُنْتُ ام جَائِعاً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) خُذْ عِیدَانَ الْکِبْرِ[۱۳۶] فَالْقِهَا فِی قِدْرٍ وَصُبَّ

---

[۱۳۶] کبر. هو شجرة مشوکة منبسطة علی الارض باستدارة و شوکها معقف علی شکل شوک العلیق، و له ورق شکله مثل ورق السفرجل، و ثمر شبیه بالزیتون و قشر أصله الغالب علیه الطعم المر. علی الارض باستدارة و شوکها معقف علی شکل شوک العلیق، و له ورق شکله مثل ورق السفرجل، و ثمر شبیه بالزیتون و قشر أصله الغالب علیه الطعم المر. (ا. ب).[تقاسیم العلل (کتاب التقسیم و التشجیر)، ص: ۷۷۶]/ کبر مردم به آن درخت شفلح گویند، عربان با چندین نام برای آن آورده‌اند. قبار، سلب، قطیل، آسف، براسیون و جز آن. درختچه‌ای با ساقه‌ی خزنده بسختی چوب، پرشاخه با برگ‌های همچون دل و خاری تیز در نزدیکی دمبرگ، با گل‌های بزرگ زیبا و میوه‌ای پرگوشت انگوری شکل که از اندازه دانه انگور بزرگ‌تر و با پوستی سبزه‌ی تیره و برخی دیگر دارای خطهای سبز روشن درون آن مغز سرخ تیره که دانه‌های سیاهی در آن است همانند هندوانه می‌باشد که فروشندگان هندوانه را با نام «شفلح» جار می‌زنند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۴۲]/ اصف - کبر: بیشتر به نام کبر مشهور است. می‌گویند که این اصف و لصف است. می‌گوید: شفلّح میوه لصف و این- کبر است. می‌گویند که [شفلح] میوه بازشده [کبر] است.الفرّاء درباره لصف می‌گوید که این چیزی شبیه خیار است که از ریشه‌های کبر بیرون می‌زند. دیگران می‌گویند که لصف گیاه اصف است و این تعبیری من‌درآوردی است.[کبر] به رومی بلناس، نیز ایفلوفوس [نامیده می‌شود]. جالینوس و اوریباسیوس آن را [به نام] قافارس ذکر می‌کنند. آن را به سریانی دهنون دوذی و به فارسی کبر می‌گویند.الفزاری می‌گوید: [کبر] به سندی و هندی قریری نامیده می‌شود. دیوسکورید

عَلَيْهَا الْمَاءَ وَاُوقِدْ تَحْتَهَا حتی يَصِيرَ عَلَى النِّصف وَصِفِّها وَصُبَّ عَلَيْهَا اوقيَّةً مِنْ عَسَلِ النَّحْلِ وَاشْرَبْهُ، قُلْتُ: كَمْ آخُذُ مِنْ عِيدَانِ الْكِبَرِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌عليه)عَشَرَةٌ، قُلتُ: كَمْ أصَبّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌عليه)قَدْرُ رِطْلَيْنِ قُلْتُ: فَإذا اَنَا شَرِبْتُهُ اتهوع؟ قَالَ(صلوات‌الله‌عليه)لا انَّه اذا اسْتَقَرَّ فِی مَعِدَتِکَ يَقَعُ عَلَيْکَ الْقَیْءُ وَ يُحْدِرُکَ مِنِ اسْفَلْ. قَالَ فَمَا كانَ اِلاّ اَنْ اَخَذْتُهُ حَتّی احْدُرْ بی عَشْرَ مَرَّاتٍ و تَقِيَّات سِتَّةَ مَرَّاتٍ وَذَهَبَ عَنِّی مَا كُنْتُ اَجِدُه.

حسن‌بن‌احمد می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، از سوزش قلبم چه در حال گرسنگی و چه سیری، شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چوب کِبَر بگیر و آن را در دیگ بینداز و روی آن آب بریز و زیرش را روشن کن تا به نصف برسد و آن را صاف کن و روی آن ۱ اوقیه(حدود ۱۱۸ گرم) عسل زنبور بریز و آن را بنوش. گفتم: چوب کبر چقدر بگیرم؟ فرمودند: ۱۰. گفتم: چقدر روی آن آب بریزم؟ فرمودند: به اندازه‌ی ۲ رطل(حدود ۷۶۷,۷۶ گرم به رطل عراقی). گفتم: بنابراین اگر آن را بنوشم حالت تهوع می‌گیرم. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نه، زمانی که آن، در معده‌ات قرار بگیرد، حالت

می‌گوید: [کبر] در بیابان‌ها، جزیره‌ها و زمین‌های مرطوب متروک و ویرانه‌ها می‌روید. ریشه‌اش چوبی است، [شاخه‌ها] بی‌نظم [قرار می‌گیرند]، تیغ‌هایی شبیه خارهای عوسج دارند و روی زمین گسترده‌اند. برگ‌هایش به برگ‌های زیتون می‌ماند، هنگامی که بزرگ شدند سفید می‌شوند. هنگامی که گل‌ها می‌ریزند، اصف از آنها پدید می‌آید و آن همانند میوه بلوط ریز، کشیده است. هنگامی که [اصف] می‌رسد، باز می‌شود و تخم‌های ریز سرخ رنگ از آن خارج می‌شود. المنصور، عمارهٔ بن حمزه را در ترکیب هیئتی به نزد امپراتور [بیزانس] فرستاد. [عمارهٔ] می‌گوید: «روزی با او نهار می‌خوردم، کوزه کوچک سر به مهری را خواست، فرمود تا چیزی را از آن درآورند، در پیاله‌ای نهادند و آن را پیش من گذاشت. من چشیدم، ترشی کبر بود و لبخند زدم. [امپراتور] از من پرسید و من گفتم: «از این در نزد ما بسیار است». او گفت: «در این صورت سرزمین شما ویرانه است، زیرا این فقط در ویرانه‌ها می‌روید و به همین جهت در نزد ما کمیاب است». [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۲۴۰]/ کبر: نباتی است خاردار و پر شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه به موی و ثمرش که خیار کبر نامند، از بلوط دراز تر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابه‌ها و کوهها بسیار می‌باشد و بیخ او و پوست بیخ آن، قوی‌تر از سایر اجزاء.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۶۹۲].

قی کردن پیدا می‌کنی و از پایینت نیز سرازیر می‌شود. راوی گوید: آن را خوردم و ۱۰ مرتبه بیرون‌روی و ۶ مرتبه استفراغ کردم و بیماری‌ام از بین رفت.

باب: فی القلب و ما یقویه

باب: قلب و آنچه قلب را تقویت می‌کند

روایت ۳۶۸ [اندوه مربوط به قلب است]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمیرِیُّ عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسِی وَاحمد بْنِ اَبی عَبْدِ اللَّهِ جَمِیعاً عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابی نَصْرٍ وَاَلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابی جَمِیلِهِ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ الْحُزْنُ فِی اَلْقَلْبِ وَاَلرَّحْمَهُ وَالْغِلْظَهُ فِی الْکَبِدِ وَاَلْحَیَاء فِی الْوَجْهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حزن در قلب، مهربانی و درشت‌خویی در کبد، و حیا در چهره است.

روایت ۳۶۹ [جایگاه عقل]

وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ وَالْعَقْلُ مَسْکَنُهُ الْقَلْب.

و در حدیث دیگر از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)هست که: جایگاه عقل، قلب است.

روایت ۳۷۰ [احیای قلب با حکمت]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَن احْمَد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنْ ابی‌نَصْرٍ عَنِ اِبَانِ اِبْنِ عُثْمَانَ قَالَ قَالَ اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَنَّ الْحُکْمَه یُحْیِی الْقَلْبَ کَما یُحْیِی الْوابِلُ الاَرْضَ الْمَیِّتَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حکمت، قلب را زنده می‌کند، همانگونه که باران شدید، زمین مرده را زنده می‌کند.

روایت ۳۷۱ [کم‌توان شدنِ قلب‌ها]

وَعَنْهُ عَنْ عثمان بن عیسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ ذَکَرَا اَلْکَلاَمَ عَنِ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَقَالَ ان اَلْقُلُوبَ تَکِلُّ کَما تَکِلُّ الاِبْصارُ وَاَلاِسْمَاعُ اَمّا تَری اِنَّکَ تَکُونُ فِی سَفْحِ جَبَلٍ فَتَرَاهُ طَوِیلاً کَثِیفاً ثُمَّ یَبْعُدُ عَنْهُ فَتَرَاهُ قَدْ صَغُرَ فِی عَیْنِکَ وَالجَبَلُ لَم یَنقُص وَلَکِن بَعُدتَ عَنهُ فَکَلَّ بَصَرَکَ فَکَذلِکَ القُلوبُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): قلب‌ها کم‌توان می‌شوند، همانطور که چشم‌ها و گوش‌ها کم‌توان می‌شوند! آیا دیدی زمانی که در دامنه‌ی کوهی هستی، پس آن را طولانی و بزرگ می‌بینی، سپس از آن دور می‌شوی پس آن در چشمت کوچک می‌شود درحالی که از کوه چیزی کم نشده؟! ولی از آن دور شدی، پس چشمت کم‌توان شده است؛ پس همینگونه هم قلب‌ها کم‌توان می‌شوند.

روایت ۳۷۲ [تقویت قلب با شانه]

روی محمد بن موسی قال حدثنی محمد بن عیسی قال حدثنی موسی بن داود الیعقوبی عن ابی‌الحسن موسی(صلوات‌الله‌علیه)قال سمعته یقول: لَا تَمْشِطْ مِنْ قِیَامٍ فَإِنَّهُ یُورِثُ الضَّعْفَ فِی الْقَلْبِ وَامْتَشِطْ وَأَنْتَ جَالِسٌ فَإِنَّهُ یُقَوِّی الْقَلْبَ وَیتمخَخ الْجِلْدَةَ وینحج الحاجة.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): به صورت ایستاده شانه نکن زیرا موجب ضعف قلب است، بلکه نشسته شانه کن زیرا قلب را تقویت و پوست را مغز دار و حاجت را برآورده می‌کند.

روایت ۳۷۳ [تقویت قلب با به]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن اسماعیل [مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ غَیْرِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ] عَنْ حَمْزَةَ بْنِ ابی‌بَزِیعٍ عَنْ أَبِی‌إِبْرَاهِیمَ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لِجَعْفَرٍ کُلِ السَّفَرْجَلَ فَإِنَّهُ یُقَوِّی الْقَلْبَ وَیُشَجِّعُ الْجَبَان.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به جعفر فرمودند: «به» بخور، زیرا قلب را تقویت و ترسو را شجاع می‌کند.

روایت ۳۷۴ [تقویت قلب با گلابی]

وَرُوِیَ الْقَاسِمِ بن محمد بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: الْکُمَّثْرَی یَجْلُو الْقَلْبَ وَیُسَکِّنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): گلابی، قلب را جلا (روشنی) می‌دهد و دردهای درونی را به اذن الله تعالی، آرام می‌کند.

روایت ۳۷۵ [تقویت قلب با شیرگوشت]

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ أَصَابَهُ ضَعْفٌ فِی قَلْبِهِ أَوْ بَدَنِهِ فَلْیَأْکُلْ لَحْمَ الضَّأْنِ بِاللَّبَنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه دچار ضعف در قلب یا بدنش شد، گوشت گوسفند با شیر بخورد.

روایت ۳۷۶ [شجاعت با اسپند]

روی محمد بن الجهینه یرفعه قَالَ: شَکَا نَبِیٌّ إِلَی اللَّهِ تعالی جُبْنَ أُمَّتِهِ فَأَوْحَی اللَّهُ تعالی إِلَیْهِ مُرْ أُمَّتَکَ بِأَکْلِها الْحَرْمَلِ[۱۳۷].

محمدبن‌جهینه از یکی از ائمه(صلوات‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: پیامبری، از ترسو بودن امتش به خدای متعال گلایه کرد، پس الله تعالی به ایشان وحی فرمود: به امتت به خوردن اسپند دستور بده.

[۱۳۷] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۷.

باب: فی ما یرق القلب و یسرع الدمعة

باب: چیزهایی که رقت و مهربانی قلب و سرعتِ اشک می‌آورد

روایت ۳۷۷ [قلب مهربان با عدس]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عبدالحمید و احمد بن محمد عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المفضل عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَسَاوَةَ الْقَلْبِ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): عَلَيْكَ بِالْعَدَسِ[۱۳۸] فَإِنَّهُ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَيُسْرِعُ الدَّمْعَةَ وَقَدْ بَارَكَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ نَبِيّاً.

---

[۱۳۸] عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ أَنَّ النَّبِیَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ إِنَّ الْعَدَسَ بَارَكَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ نَبِيّاً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) هُوَ الَّذِی يُسَمُّونَهُ عِنْدَكُمُ الْحِمَّصَ وَنَحْنُ نُسَمِّيه الْعَدَس. (راوی به امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)عرض می‌کند: مردم روایت می‌کنند که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرموده ۷۰ پیامبر برای برکت و فراوانی عدس دعا کرده‌اند. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمود: آن همان چیزی است که شما حِمَّص (نخود) می‌نامید و ما به آن عدس می‌گوییم)[کافی؛ ج ۶؛ ص ۳۴۲]/ عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)يَقُول إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا عَافَى أَيُّوب(علیه‌السلام)نَظَرَ إِلَى بَنِی إِسْرَائِيلَ قَدِ ازْدَرَعَت فَرَفَعَ طَرْفَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ إِلَهِی وَسَيِّدِی عَبْدُكَ أَيُّوبُ الْمُبْتَلَى عَافَيْتَهُ وَلَمْ يَزْدَرِعْ شَيْئاً وَهَذَا لِبَنِی إِسْرَائِيلَ زَرْعٌ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يَا أَيُّوبُ خُذْ مِنْ سُبْحَتِكَ كَفّاً فَابْذُرْهُ وَكَانَتْ سُبْحَتُهُ فِيهَا مِلْحٌ فَأَخَذَ أَيُّوب(علیه‌السلام)كَفّاً مِنْهَا فَبَذَرَهُ فَخَرَجَ هَذَا الْعَدَسُ وَأَنْتُمْ تُسَمُّونَهُ الْحِمَّصَ وَنَحْنُ نُسَمِّيهِ الْعَدَسَ .(رفاعه گوید: شنیدم امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمودند: وقتی خداوند تبارک و تعالی ایوب(علیه‌السلام)را عافیت بخشید ایوب به بنی‌اسرائیل نگاه کرد که زراعت کرده‌اند. پس سر به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: معبود و آقای من، ایوب مبتلا را عافیت بخشیدی و هیچ نکاشته ولی بنی اسرائیل زراعت کرده‌اند(و معاش ایشان تامین است) پس خداوند به ایوب وحی کرد: ای ایوب از تسبیحت کف دستی بردار و آن را بکار. و در تسبیح ایوب نمک وجود داشت. پس ایوب(علیه‌السلام)کف دستی از آن را برداشت و (در زمین)کاشت و همین عدس از آن رویید که شما آن را حِمَص (نخود) می‌نامید و ما آن را عدس می‌نامیم)[کافی؛ ج ۶؛ ص ۳۴۳، ح ۳]./ يَا سَيِّدِی أَيْنَ ذَلِكَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): يَا مُفَضَّلُ الَّذِی مِنَ الْكَوْنِ النُّورَانِیِّ نُورٌ فِی نَاظِرَيْكَ وَنَاظِرُكَ بِمِقْدَارِ حَبَّةِ عَدَسٍ ثُمَّ تَرَى بِهَا مَا دَرَكَاهُ مِنَ السَّمَاءِ وَالْهَوَامِّ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا... (امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ای مفضل! خلقی که از جنس نورانیت است، نوری در دیدگانت است، و دیدگانت به اندازه‌ی دانه عدسی است...)[هدایة الکبری، ص: ۴۳۶]/ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ :أَكَلْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِ للَّه(صلوات‌الله‌علیه)مَرَقَةً بِعَدَسٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ إِنَّ الْعَدَسَ قَدَّسَ عَلَيْهِ ثَمَانُونَ نَبِيّاً قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)كَذَبُوا لَا وَاللَّهِ وَلَا عِشْرُونَ نَبِيّاً.(محمدبن‌فیض :نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)خورشتی با عدس خوردم .پس گفتم: اینان میگویند: ۸۰ پیامبر دعا به پاکی و مبارکی آن کرده‌اند :حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. نه، به خدا قسم ۲۰ پیغمبر هم چنین نکرده‌اند)[کافی؛ ج ۶؛ صص

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مردی به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از قساوت قلب شکایت کرد، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: عدس بخور، زیرا قلب را مهربان و اشک را سریع جاری می‌کند، و قطعا ۷۰ پیامبر آن را مبارک کرده‌اند.

روایت ۳۷۸ [افزایش اشک با خیسانده‌ی سویق]

وَعَنْهُ عَنِ الحمیریِّ عَنِ السیاریِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جمْهورٍ اَلْعَمِّیِّ رَفَعَهُ الی اَبی‌عَبدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انَّ اَلنِّسَاءَ شَکونُ الیه نَفَادَ اَلدُّمُوعِ عَلَی اسْماعِیلُ فَامْرَهُنَّ بِشُرْبِ اَلسَّوِیقِ اَلنَّقِیعِ فَعَادَ اَلْیُهُنَّ اَلدُّمُوعَ.

۳۴۳]/ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: کُلُّ مَا دَخَلَ الْقَفِیزَ فَهُوَ یَجْرِی مَجْرَی الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِیرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِیبِ قَالَ فَأَخْبِرْنِی جُعِلْتُ فِدَاکَ هَلْ عَلَی هَذَا الْأُرْزِّ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنَ الْحُبُوبِ الْحِمَّصِ وَ الْعَدَسِ زَکَاةٌ فَوَقَّعَ(صلوات‌الله‌علیه)صَدَقُوا الزَّکَاةُ فِی کُلِّ شَیْءٍ کِیلَ.[کافی، ج۳، ص: ۵۱۱]/ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُکَیْرٍ ابْنَیْ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: لَیْسَ فِی شَیْءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْأُرْزِّ وَ الذُّرَةِ وَ الْحِمَّصِ وَ الْعَدَسِ وَ سَائِرِ الْحُبُوبِ وَ الْفَوَاکِهِ غَیْرِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ الْأَصْنَافِ وَ إِنْ کَثُرَ ثَمَنُهُ إِلَّا أَنْ یَصِیرَ مَالًا یُبَاعُ بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ یَکْنِزُهُ ثُمَّ یَحُولُ عَلَیْهِ الْحَوْلُ وَ قَدْ صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَیُؤَدِّی عَنْهُ مِنْ کُلِّ مِائَتَیْ دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ مِنْ کُلِّ عِشْرِینَ دِینَاراً نِصْفَ دِینَارٍ.[تهذیب الأحکام، ج۴، ص: ۶]/ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ طَعامُ اَلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ فَقَالَ الْعَدَسُ وَ الْحِمَّصُ وَ غَیْرُ ذَلِکَ.[من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص: ۳۴۷/تهذیب الأحکام، ج۹، ص: ۸۸]/

(در روایاتِ بالا می‌بینیم هر جا که منظورِ اهل بیت علیهم السلام از عدس، حمص بوده، خود امام علیه السلام در ادامه تصریح فرمودند که اینجا منظور ما از عدس، حمص (نخود) است. اما در روایات دیگر از خواص عدس، اگر عدسِ رایج منظور نبود، آیا خود اهل بیت سلام الله علیهم تصریح نمی‌فرمودند که منظور از عدس، نخود است، تا شیعیان و محبین دچار اشتباه نشوند!؟ مثلا در روایتی برای قطع خونریزی توصیه به مصرف سویق عدس شده است، خب اگر منظور از عدس در کلام امام سلام الله علیه، نخود بود، خود امام سلام الله علیه تصریح می‌فرمودند تا بیمار، نسخه‌ی اشتباه مصرف نکند! زیرا اهل بیت علیهم السلام، مانند دسته‌ای از علمای جهنمی، اهل تکلف نیستند و با توجه به فهم مخاطب سخن می‌گویند! در باب زکات حبوبات و باب‌های دیگر هم می‌بینیم که حمص و عدس، گاهی با فاصله و گاهی بدون فاصله توسط اهل بیت علیهم السلام و یا راوی عطف شده است! اگر حمص و عدس یک چیز است، چرا دو حبِ متفاوت بیان شدند؟! و راویِ شیعه هم دو حبِ متفاوت می‌دانسته است![مترجم]/

ماهیّة العدس: هذا نبات یطول قدر الذّراع، و أوراقه دقاق، ثلاثة ثلاثة فی کلّ موضع، و زهره فرفیریّ، و حبّه مستدیر منبسط، طعمه إلی حلاوة مع یبوسة أرضیّة. و إذا اعتصر هذا الحبّ کانت عصارته یسیرة و ثفله‌کثیرا؛ فلذلک هو مرکّب من مائیّة و أرضیّة کثیرة. و لذلک تحسّ یبوسته فی الذوق، و ذلک إذا أکل بعد جفافه.[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۱۹، ص: ۱۸۰].

راوی می‌گوید: زنان از خشکی اشک چشمشان در مرگ اسماعیل، به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شکایت کردند، پس امام(سلام‌الله‌علیه)ایشان را به نوشیدن سویق خیسانده شده در آب امر فرمودند، پس اشک‌هایشان بازگشت.

روایت ۳۷۹ [افزایش اشک با شربت سویق]

رُوِیَ اَلسَّیَّارِیُّ رَفَعَهُ قَالَ الی ابی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)ان اَلرَّبَابَ وَجواریها بَکَیْنَ عَلَی اَلْحُسَیْنِ(صلوات‌الله‌علیه) حُتِّی تَفُوتَ اَلدُّمُوعُ وَکُنَّ بَکَینَ بِلاَ دُمُوعٍ فَجَائَتْ جَارِیَةً فَدَخَلَتِ اَلْخِزَانَةَ فَشَرِبَتْ شَرْبَةَ سویقٍ وَعَادَتْ فَجَعَلَتْ تَبْکِی مِنْ بَیْنِهِنَّ بِدُمُوعٍ فَقَالَتْ لَهَا ام اَلرَّبَابِ اَی شِیءٌ صَنَعْتَ فَاخْبَرْتهَا انَّها شَرِبَتْ سَوِیقٌ فَدَعَتْ بِالسَّوِیقِ فَشَرِبَتْهُ جَمِیعاً فَعَادَ الیهُنَّ اَلدُّمُوع.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رباب و دخترانش بر حسین(سلام‌الله‌علیه)به قدری گریستند که اشک چشمشان خشک شد و آن‌ها گریه‌زاری می‌کردند، بدون اینکه اشکی خارج شود، پس دختری وارد انبار شد و شربت سویقی نوشید و برگشت و بین آن‌ها فقط او با اشک گریه می‌کرد، پس مادرش رباب به او گفت: چه کار کردی؟ پس دختر خبر داد که شربت سویقی نوشیده، پس رباب سویق خواست و همگی آن را نوشیدند و اشکشان برگشت.

روایت ۳۸۰ جدید [قلب مهربان با کاسنی]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اَلْهِنْدَبَاءُ[۱۳۹] یُرِقُّ اَلْقَلْبَ وَیُسْرِعُ اَلدَّمْعَةَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کاسنی، قلب را مهربان و خروج اشک را سریع می‌کند.

[۱۳۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۷.

باب: فیما یذهب الهم و الحزن

باب: آنچه حزن و اندوه را می‌برد

روایت ۳۸۱ [رفع اندوه با به]

روی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (صلوات‌الله‌علیهما): السَّفَرْجَلُ يَذْهَبُ الْحَزَنِ كَمَا تَذْهَبُ الْيَدُ بِعَرَقِ الْجَبِينِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): «به»، اندوه را می‌برد همانند اینکه دست، عرق پیشانی را می‌برد.

روایت ۳۸۲ [رفع اندوه به انگور سیاه]

روی علی بن الحسن بن فضال عن احمد بن محمد بن الربیع عن احمد بن الحسن التمیمی عن ابان عن الحسن عن ابن ابی‌علقمه عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الاحمر عَنْ مُوسَى بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: لَمَّا حَسَرَ الْمَاءُ عَنْ عِظَامِ الْمَوْتَى فَرَأَى ذَلِكَ نُوحٌ(علیه‌السلام)فزع فزعا شَدِيداً [وَاغْتَمَّ لِذَلِكَ] فَأَوْحَى اللَّهُ تعالی إِلَيْهِ هَذَا عَمَلُكَ بِنَفْسِكَ أَنْتَ دَعَوْتَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ فَأَوْحَى اللَّهُ تعالی إِلَيْهِ كُلِ الْعِنَبَ الْأَسْوَدَ لِيَذْهَبَ غَمُّكَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): [بعد از طوفان نوح(علیه‌السلام)] هنگامی که آب، استخوان مردگان را نمایان کرد، و نوح(علیه‌السلام)آنها را دید، شدیدا بی‌تابی کرد و غمگین شد، پس الله تعالی به او وحی فرستاد که این نتیجه‌ی کار خودت است که آن‌ها را نفرین کردی! پس نوح(علیه‌السلام)گفت: پروردگارا از تو آمرزش می‌طلبم و به سوی تو توبه می‌کنم؛ پس الله تعالی به او وحی فرستاد: انگور سیاه بخور تا اندوهت برود.

روایت ۳۸۳ [رفع اندوه با انگور]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحمیری عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرِ بْنِ صلح عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی لُوطُ بْنُ اِسْحَاقِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ وُلْدِ ربیعه اِبْنِ اَلْحَرْثِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابیه(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ شَكَیَ نَبِیٌّ مِنَ الانبیاءِ اَلَی اللّهُ تَعالَی الْغَمِّ فَاوحِی اِلَیْهِ كُلَّ الْعِنَب.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیامبری از پیامبران، به الله متعال، از اندوه گلایه کرد، پس الله تعالی به او وحی فرستاد که انگور بخور.

باب: فی نفخهٔ الکبد

باب: ورم کبد

روایت ۳۸۴ [درمان ضعف زانو و درد کبد و ورم شکم]

رُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنْهُ شَكِیَ الیهُ بَعْضَهُم فَقالَ اَنِّی اجِدٌ ضَعْفَ الرُّكْبَتَیْنِ وَوَجَعُ الْكَبِدِ وَنفخهٔ أجدهَا فِی بَطْنِی شَبْعَاناً كُنْتُ اوْ جَائِعاً فَقال(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ الْزمْ اكلَ النَّبق[۱۴۰] عَلَی اَلرِّیقِ وَخُبْزَ اَلشَّعِیرِ بِالْمِلْحِ عَنِ الشِّبَعِ قالَ فَاخَذتُهُ فَذَهَبَ مَا كانَ بی والحُمْدلله.

روایت شده است که شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از ضعف زانوها و درد کبد و ورم در شکم چه سیر باشد و چه گرسنه، گلایه کرد؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: به صورت مستمر، درحالت ناشتا میوه‌ی سدر بخور، و بعد از سیری، نان جو با نمک بخور. راوی گوید: این دستور را انجام دادم و بیماری‌هایم از بین رفت الحمدلله.

[۱۴۰] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۰.

روایت ۳۸۵ [درمان درد کبد و لگن خاصره و تنگی نفس]

روی علی بن ابراهیم عَنْ مُحَسِّنٍ الْوَشَّاءِ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعَ الْکَبِدِ والربو فَدَعَا بِالْفَاصِدِ فَفَصَدَنِی مِنْ قَدَمِی وَقَالَ اشْرَبُوا الْکَاشِمَ[۱۴۱] فانه لِوَجَعِ الْخَاصِرَةِ.

محسن وشاء می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد کبد و نفس تنگی گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)، فصد کننده‌ای را خواستند و او از پایم فصد کرد، و امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: کاشم بخورید زیرا برای درد خاصره خوب است.

روایت ۳۸۶ [درمان ورم شکم با زنیان و گردو]

رُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ الزَّیَّات قَالَ شَکَوْتُ اِلی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)نَفْخَةً کَانَتْ تُصِیبُنِی فِی بَطْنِی شَبْعَاناً کُنْتُ ام جَائِعاً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ جُزْءً مِنْ حَبِّ الْحَشِیشِ قُلْتُ وَمَا حَبُّ اَلْحَشِیشِ قَالَ تُسَمِّیهِ اَهْلُ الْعِرَاقِ اَلنَّانْخُواهُ[۱۴۲] فَنَقِّیهِ وَدَقَّهُ دَقّاً نَاعِماً وخُذِ الْجَوْزَ

---

[۱۴۱] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۵۰.

[۱۴۲] نانخواه: اسم فارسی الأصل (نان‌خاه) أی (یشهی الخبز) و هو نبات لا یزید ارتفاعه علی قدمین، أوراقه سهمیهٔ، السفلیهٔ منها تمیل إلی البیاض و العلویهٔ تمیل إلی اللون الوردی. أزهاره بیضاء تخلف بذورا صغیرهٔ مغزلیهٔ محززهٔ رائحتها ضعیفهٔ. و هی من التوابل التی تخلط مع العجین قبل خبزه لیمنح الخبز نکههٔ محببهٔ تزید من الشهیهٔ لأکله. و فی بغداد یسمونه (حوائج).[منصوری فی الطب، ص: ۶۴۱]/ . کرفس بستانی، نوعان: کبیر و صغیر، فالکبیر ورقه کورق الکزبرهٔ، إلّا أنها أمتن و أعرض، خضرتها مائلهٔ إلی السواد، و أغصانه معرّقهٔ فی غلظ الخنصر، تعلو نحو الذراعین، و زهره دقیق، أبیض کزهر الکزبرهٔ، و بزره کبزر النانخهٔ، و هو عند النّاس معروف [عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ق۶، ج۱، ص: ۳۱۸]/ نانخواه لفظ فارسیّ، و تأویله: طالب الخبز و سمّی هذا الدّواء بذلک؛ لأنّ بزره یلقی علی الخبز کما یلقی علیه الشونیز و نحوه، فیجعل الخبز شهیّا.و إذا أکل زاد فی شهوهٔ الأکل، فیجعل آکله طالبا للخبز.و النانخواه نبات إنما یستعمل منه بزره، و بزره أصغر من بزر الکمّون و اسمه بالیونانیّهٔ ما معناه: کمّون الملوک. و طعمه حرّیف شدید الحرافهٔ، مع مرارهٔ تخفیها حرافته. و أول ما یذاق یکون تفها، ثم تظهر حرافته، و تشتدّ أولا فأول.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۲۹، ص: ۲۳]/ نانخواه: اجوین. اگر وی را بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضمّ کنند و بر ناف صبیان که بر آمده باشد ضماد کنند، بر آمدگی دفع کند و این مجرب است. و چون طبیخ وی برگزیدگی عقرب بریزند در حال درد ساکن شود. و وی را نانخواه از آن سبب گویند که هاضم طعام است.[بحرالجواهر، ص: ۳۶۵].

فَشَمَّهُ النَّارَ وَدَقَّهُ مَعَهُ وَاخلِط بِهِ قُلْتُ كَمْ مِقْدارُ اَلْجَوْزِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): مِثلَهُ ثُمَّ خُذْهُ عَلَى اَلرِّيقِ بِمَاءٍ حار وَعِنْدَ اَلنَّوْمِ بِمَاءٍ بَارِدٍ فاخذْتُهُ فَسَكَنَ عَنِّی.

حسن‌بن‌حسین زیات می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)، از ورم شکمم چه در حال گرسنگی و چه سیری، گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ جزء بزر حشیش بگیر. گفتم: بزر حشیش چیست؟ فرمودند: عراقی‌ها آن را نانخواه نامیده‌اند، پس آن را پاک کن و به نرمی بکوب، و یک گردو بگیر و اندکی روی آتش حرارتش بده و آن را بکوب و با نانخواه ترکیب کن. گفتم: گردو چقدر باشد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: مساوی با نانخواه، سپس آن را به صورت ناشتا به آب گرم و قبل خواب، با آب سرد بخور. راوی گوید: پس خوردم و بیماری‌ام تسکین یافت.

باب: فی دواء الطحال

باب: داروی طحال

روایت ۳۸۷ [درمان طحال با تره]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن عیسی بن الحسین بن سعید عن علی القصیر الواسطی عن موسی بن بکر قال: اشْتَكَى غُلَامٌ لِأَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)فَسَأَلَ عَنْهُ فَقِيلَ بِهِ طُحَالٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَطْعِمُوهُ الْكُرَّاثَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَأَطْعَمْنَاهُ [فَقَعَدَ الدَّمُ ثُمَّ] فبَرَأَ.

موسی‌بن‌بکر می‌گوید: غلام امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)بیمار شد، پس درمورد او پرسیدند و گفته شد که بیماری طحال دارد، پس امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۳ روز به او تره بخورانید. پس به او تره خوراندیم، خون منعقد شد و بهبود یافت.

روایت ۳۸۸ [درمان طحال با تخم مرغ + عسل موم + خردل]

وَایْضاً تَاخُذُ بَیْضَةً فَتُصُبَّ مَا فِیهَا فِی سُکُرُجهِ وَیُوخِذُ مُلاَّهَاً وَمَلاهَا عَسَلِ شَهِدَ وَمِلَأْهَا خَرْدَلٌ[۱۴۳] یُدَافُ بِالْمَاءِ ویُغْلِیهِ عَلَی النَّارِ وَتاکلُهُ ثَلَاثَةُ ایَّامٍ عَلَی الرِّیقِ وَتَکُونُ فِیهِ شِیءٌ مِنْ دَقِیقٍ فَإِنَّهُ نَافِعٌ بِاذْنِ اَللَّهِ تَعَالَیْ.

---

[۱۴۳] خردل: گیاهی یکساله که ساقه‌ی آن بلندتر از سه پا نمی‌شود. برگ‌های بزرگ و کلفت و گل‌های زرد دور هم گرد آمده همچون خوشه دارد میوه‌ای بجا می‌گذارد همانند شاخ بلند و نازک که در جای باریک‌شده‌ی آن دانه‌هایی با نام خردل در گونه سپید و سیاه دارای بویی به نام بوی خردل می‌باشد. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۷۳]/ خردل: به سریانی خردلا، به فارسی اسپندان خوش، به هندی رائی و در مولتان آهوری [نامیده می‌شود].ابو حنیفه: حرشا خردل دشتی است.ابن ماسه: بهترین [خردل] سرخ است با تخم‌های درشت که بر اثر مالش [با دست] زرد و نرم می‌شود.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۸۰]/ خردل: نبات عشبی بری و زراعی من فصیلهٔ الصلیبیات ینبت فی الحقول مع الزرع أو علی حافهٔ الطرق، و هو البری، و یستنبت و هو البستانی، خشن الأوراق، مربع الساق، أصفر الزهر، حرّیف، حاد، غنی بالمواد الدهنیهٔ، إذا أطلق یراد بزوره، و هی طبیهٔ طعمها لاذع حاد، لا یتجاوز قطرها ملیمترا واحدا، و هی أنواع منها، خشنهٔ صفراء تسمی الخردل الأبیض، أو سمراء و تسمی الخردل الأسود، و هذه أقوی مفعولا، و حبوبه مقرّحهٔ تستعمل ضمادا لجذب المادهٔ نحوها بواسطهٔ الحرارهٔ التی تؤثرها فی العضو المضمد به، و منه بزور یتبل بها الطعام، یستخرج منه زیت. و یضرب به المثل فی الصغر فیقال: ما عندی من کذا خردلهٔ. [وصلهٔ إلی الحبیب فی وصف الطیبات و الطیب، ج۲، ص: ۸۰۴]/ خردل: به ترکی فجی و به هندوی رائی و به پارسی سپندان سپید و اهوری گویند.[ریاض الادویه، ص: ۸۰]/ خردل: شرح الماهیهٔ: من نوع البقل المستأنف، و هو بستانیّ و بریّ و أنواعه کثیرهٔ و کلّها قریبهٔ بعضها من بعض، منه ما یزرع و ما لا یزرع، و هو قریب الشّبه بالفجل، علی ورقه خشونهٔ و فیها تقطیع و تشریف، جعدهٔ جدّا تنبسط علی الأرض، لها ساق ذات أغصان کثیرهٔ و زهر أصفر تخلفه مزاود رقاق طوال فی داخلها حبّ صغیر مدحرج صلب أحمر معروف عند النّاس، یسمّی عندهم أصناب.[حدیقهٔ الأزهار ص: ۳۱۳]/ خردل: تخم گیاهی است؛ برگش شبیه به برگ ترب و از آن کوچک‌تر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و [قسمی از] برّی، [به ترکی قجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را ککج نامند و] برگ، ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید گویند و آن، حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل، نوع سرخ اوست.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۳۵۰]/ ماهیت ان: کیاهی است برک آن شبیه ببرک ترب و کوچکتر از ان و خشن و اندک تندبوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی می‌باشد بری آن را بعربی حرشا و بترکی قجی نامند و برک آن ریزه‌تر از برک بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برک بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آن را حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی ککج کویند و از مطلق آن مراد بزرک سرخ رنک تازه بستانی است که چون بکوبند رنک آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است.[مخزن الادویه، ص۳۸۳].

و همچنین برای طحال روایت شده است: تخم[پرنده‌ای حلالگوشت] بگیر و آن را در کاسه‌ای بریز و آن را با عسل موم و خردل به همراه آب، پُر کن و روی آتش بجوشان و ۳ روز ناشتا آن را بخور و در آن مقداری هم آرد باشد، زیرا سودمند است باذن الله تعالی.

باب: فی الریاح و القراقر فی البطن و المعدۀ

باب: بادها و قرقر شکم و معده

روایت ۳۸۹ [شراب زبیب]

روی السَّیَّارِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُصَیْنِ بن دربا عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَرَاقِرَ تُصِیبُنِی فِی مَعِدَتِی وَقِلَّةَ اسْتِمْرَائِی الطَّعَامَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِی لِمَ لَا تَتَّخِذُ نَبِیذاً نَشْرَبُهُ نَحْنُ وَهُوَ یُمْرِئُ الطَّعَامَ وَیَذْهَبُ بِالْقَرَاقِرِ وَالرِّیَاحِ مِنَ الْبَطْنِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ صِفْهُ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ لِی تَأْخُذُ صَاعاً مِنْ زَبِیب[۱۴۴] منقی من حَبَّهُ وَمَا فِیهِ ثُمَّ تَغْسِلُ بِالْمَاءِ غَسْلًا جَیِّداً ثُمَّ تُنْقِعُهُ فِی مِثْلِهِ مِنَ الْمَاءِ أَوْ مَا یَغْمُرُهُ ثُمَّ تَتْرُکُهُ فِی الشِّتَاءِ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ بِلَیَالِیهَا وَفِی الصَّیْفِ یَوْماً وَلَیْلَةً فَإِذَا أَتَی عَلَیْهِ ذَلِکَ الْقَدْرُ صَفَّیْتَهُ ثم أَخَذْتَ صَفْوَتَهُ وَجَعَلْتَهُ فِی إِنَاءٍ وَأَخَذْتَ مِقْدَارَهُ بِعُودٍ ثُمَّ تطبخه طَبْخاً رَفِیقاً حَتَّی یَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَیَبْقَی ثُلُثُهُ ثُمَّ تَجْعَلُ عَلَیْهِ نِصْفَ رِطْلِ عَسَلٍ وَتَأْخُذُ مِقْدَارَ الْعَسَلِ وتَطْبُخُهُ حَتَّی تَذْهَبَ تِلْکَ الزِّیَادَةُ وتَأْخُذُ زَنْجَبِیلًا[۱۴۵] وَخَوْلَنْجَاناً[۱۴۶] وَدَارْصِینِیّاً[۱۴۷]

---

[۱۴۴] و الزَّبیب: الجافّ من العنب، و هو حارّ رطب، و قشره و حَبّه بارد یابس. و أنواعه کثیرة، و أفضله الکثیر اللّحم، الرَّقیق الجلد، القلیل الحَب.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۵۷۳]/ الکِشْمِش: نَوع من الزَّبیب، صغیر جدّا لا عجمَ له.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۱۱۶]/ زبیب: أجوده الخراسانیّ الکبار اللحیم الصادق الحلاوۀ[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۴۴۱]/ زبیب*بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناۀ تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند. ماهیت ان: معروف است و آن انکور رسیده بدرخت خشک شده آنست و انواع می‌باشد بحسب انواع انکور بهترین همه پر کوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین همه خشک کم کوشت پر دانه آن.[مخزن الادویه، ص۴۶۵].

[۱۴۵] زنجبیل گیاهی بوته‌ای است چندساله بلندای آن به دو پا می‌رسد، کلفتی ریشه آن به اندازه‌ی انگشت نشانه بوده، بدبو و پوسته‌دار و خزنده به رنگ سنجابی از بیرون و سپید از درون با مزه‌ای تند همچون فلفل و بویناک، که بیشتر در

وَالزَّعْفَرَانَ وَقَرَنْفُلًا[۱۴۸] وَمَصْطَكَى[۱۴۹] فَتَدُقُّهُ وتنخله وَتَجْعَلُهُ فِي خِرْقَةٍ رَقِيقَةٍ وَتَجعله [تطرحه] فِيهِ وَتُغْلِيهِ [مَعَهُ] غَلْيَةً ثُمَّ تتركه [تُنْزِلُهُ] فَإِذَا بَرَدَ صَفَّيْتَهُ وَأَخَذْتَ مِنْهُ عَلَى

درمان‌ها بکار می‌رود. برگ‌های بویناکی دارد که در چاشنی‌ها و خوش‌بو کردن خوراک هنگام پختن و یا در ساخت مرباها بکار می‌رود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۸۹]/ . زنجبیل [زنجبیل] تازه به هندی ادرک و خشک- سنده [نامیده می‌شود]؛ به فارسی شنگویر، زنگبیر و شنگلیل، به سریانی زنگبیل، به تخاری شنگرفیر است.* ابن ماسویه: بهترین زنجبیل- داری است که پوست ندارد.دیسقوریدس: [زنجبیل] ریشه‌ای شبیه سعد است، سفید، تند مانند فلفل سیاه و با بوی [خوش] است. آن را که باریک است و پاره‌پاره نشده برگزین.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۵۷۴]/ الزّنجبیل هو أصول نبات یشبه الرّاسن یؤکل نیئا و مطبوخا. و یستعمل ورقه فی الأشربهٔ، و الأطبخهٔ و نحوها، کما یستعمل ورق السّذّاب فی بلادنا.و هذه الأصول کأصول السّعد بیض إلی غبرهٔ، عطرهٔ الرّائحهٔ، حرّیفهٔ المذاق مع حدّهٔ، تنفذ بهما تفاههٔ خشبیّهٔ.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۱۴، ص: ۳۸۸].

[۱۴۶] خولنجان: گیاهی است که بیش از سه پا بلند نمی‌شود، گل‌های زرین بیرون از یک محور انتهایی آن است و ریشه‌های آن دارای گره‌های چهارگوش دراز، نمایی با رنگ سرخ و حلقه‌های موازی سپیدرنگ و درونی زرد به سرخی زده با ترکیب لیفی و بوی همانند بوی دانه هل است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۷۶]/ خولنجان: الماهیهٔ: قطاع ملتویهٔ حمر و سود حاد المذاق، له رائحهٔ طیبهٔ خفیف الوزن، یؤتی به من بلاد الصین.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۷۴]/ * ماهیت ان: بیخی است سرخ تیره پر کره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت نانبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنکاله است و غلیظ پر کره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی می‌ماند.[مخزن الادویه، ص۴۰۷].

[۱۴۷] دارصینی دارچین: جالینوس: گروهی از [پزشکان] می‌پندارند که [دارچین] با گذشت زمان ضعیف نمی‌شود؛ من آن را آزمایش کرده‌ام، [دارچین] تازه قوی‌تر از کهنه است.بهترین [دارچین] بسیار خوش‌بو است، مزه تند دارد اما با سوزش خود آزاردهنده نیست، رنگش همانند رنگ خشت ناپخته‌ای است که اندکی رنگ قهوه‌ای تیره [به گل] افزوده باشند.دیسقوریدس: بهترین [دارچین]- تازه به رنگ خاکستری تیره و سرخ‌فام است؛ چوبش نازک و صاف است، شاخه‌هایش تنگ هم قرار گرفته‌اند، خوش‌بو است با اندک بوی سداب یا زیره دشتی در آن. در آن تندی و سوزش و اندکی شوری همراه با شیرینی وجود دارد، به سرعت از هم نمی‌پاشد، در آغاز آزمایش با بوی خود سوراخ‌های بینی را پر می‌کند و نمی‌گذارد جز آن چیزی دیگر را تشخیص دهیم. اگر آن را بشکنیم، [ماده] موجود میان شاخه‌هایش شبیه گرد و خاک است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۵۰۷].

[۱۴۸] قرنفل :شجرهٔ معمرهٔ من الفصیلهٔ الآسیهٔ یصل عمرها إلی أکثر من مئهٔ عام .تنبت فی بلاد زنجبار و مدغشقر و الهند و البرازیل و بعض بلاد المنطقهٔ الحارهٔ .ترتفع إلی خمسهٔ عشر مترا .أوراقها دائمهٔ الخضرهٔ بیضاویهٔ .و یبدو شکل الشجرهٔ مخروطیا .أزهارها ذات لون أحمر وردی و ذات رائحهٔ عطریهٔ قویهٔ نفاذهٔ و خاصهٔ فی کأس الزهرهٔ بعد أن یجف و تسقط أذینات التویج، و هو ما یستعمل کأحد أنواع الأفاویهٔ.أما نبات

القرنفل المعروف فی حدائقنا .فهو للزینهٔ فقط .و لا علاقهٔ له بالقرنفل إلا برائحهٔ زهره.[منصوری فی الطب، ص626]/ قرنفل: هو ثمرهٔ شجرهٔ فی جزیرهٔ الهند و هو کالیاسمین لکنَّه أشد سواداً منه.[بحر الجواهر، ص: ۳۰۷]/ قرنفل: به فارسی و ترکی میخک نامند و آن، شکوفه درختی است و اصل نبات او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع کنند و قسم نر او به شکل دانه زیتون و قسم ماده او به شکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطر و قوی و تلخ.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۶۵۴]/ در ماهیت ان: اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند بهم می‌رسد و در جای دیکر نمی‌شود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برک آن شبیه ببرک انار و از ان بزرک‌تر و ثمر آنکه قرنفل است باریک بلند از بند انکشتی کوتاه‌تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک کشت در بستها که می‌آورند بسبب سودن باهم اکثر قبه آن جدا می‌کردد و آن را نر و ماده می‌باشد نر آن بزرک‌تر و اغبر و کمرنک و کم‌بو و کم طعم‌تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بشیرینی تیره رنک بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم کردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون.[مخزن الادویه، ص۶۹۰].

[۱۴۹] [مصطکی-]صمغهٔ معروفهٔ شجرها من أصناف السرو.[مسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۷۱]/ مصطکی: واژه‌ای یونانی که با نام‌های دیگر مصطیلکا، مصطکا، مسطیجی، مصطجین آمده، عربان «علک الروم» گفته‌اند شیرابه صمغی از درختی از تیره‌ی «بطم» های روغنی از گونه‌های پسته تراوش می‌کند. شیرابه را در ماه‌های تابستان پس از پدید آوردن شکاف‌هایی کوچک روی ساقه درخت می‌سازد تا شیرابه را گرد می‌آورند این شیرابه به گونه چکه‌های اشک پی‌درپی می‌آید و بی‌درنگ سفت می‌شود، سپس به‌گونه قرص یکی پس از دیگری می‌افتند رنگی عسلی و خوش‌مزه هنگام جویدن دارد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۶۰]/ مصطکی: صمغ مثل الحمص لونه أبیض مصفر.[أمراض العین و معالجاتها (المعالجات البقراطیهٔ)، ص: ۳۱۶]/ لخشکی: [مصطکی] صمغ درختی است که در سرزمین روم [می‌روید]، آن را از جزیره، نواحی مرزی [الثغور] شام و ارمنستان می‌آورند. بهترین [مصطکی] دانه درشت، بسیار سفید، شفاف زردفام و پاک شده از پوسته و پوست است. آن را در عطرها و داروها به کار می‌برند.رازی: [مصطکی] صمغی شبیه نخود و باقلی به رنگ سفید، ریز مانند کندر و حتی ریزتر از آن است. می‌گویند که این راتینج رومی است. [مصطکی] را با [صمغ] نبطی می‌آمیزند، [صمغی که] کهنه باشد یا برای برطرف کردن چسبندگی‌اش که به دست‌ها می‌چسبد، برشته شده باشد.پولس: جانشین [مصطکی] مغز درختش یا مغز اذخر و جانشین چوبش ریشه عصا الراعی است.ارجانی: [مصطکی تکه‌های] صمغ است [به اندازه] عدس تا نخود و اندکی درشت‌تر؛ رنگش زرد متمایل به سفید است همانند کندر نر، جز

غَدَائِکَ وَعَشَائِکَ، قَالَ فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی مَا کُنْتُ أَجِدُهُ وَهُوَ شَرَابٌ جید مجرب طَیِّبٌ لَا یَتَغَیَّرُ ما بَقِیَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

اسماعیل پسر فضل هاشمی می‌گوید: از قرقر معده و از کم‌گوارایی غذا به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: چرا از شرابی که ما می‌نوشیم، مصرف نمی‌کنی؟ این شراب، غذا را گوارا می‌کند و قرقر و بادهای شکم را از بین می‌برد. پس به امام(سلام‌الله‌علیه)گفتم: روش تهیه‌ی این شراب را به من بیاموزید. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ صاع (حدود 3453.84 گرم) مویزِ پاک شده از هسته و آنچه در آنست بگیر و به خوبی آن را بشوی، سپس هموزن خودش آب روی آن بریز یا به مقداری آب بریز که روی آن را بپوشاند و در زمستان ۳ شبانه روز و در تابستان ۱ شبانه روز کنار بگذار، و زمانی که مدت سپری شد، آب آن را صاف کن و در ظرفی بریز و مقدار آن را با یک چوب اندازه‌گیری کن، سپس آن را با آتش ملایم بپز تا دو سوم آن برود و یک سومش باقی بماند، سپس نصف رطل (حدود ۱۹۱٫۸۸ گرم به رطل عراقی) روی آن عسل بریز و مقدار عسل را اندازه‌گیری کن و آن را بپز تا به اندازه‌ی قبل از اضافه شدنِ عسل برگردد، سپس زنجبیل و خولنجان و دارچین و زعفران و میخک و مصطکی را بکوب و در یک پارچه‌ی نازک قرار بده و داخل شراب بینداز و بجوشان تا یک غل بخورد، سپس آن را از روی آتش بردارد و کنار بگذار، پس وقتی سرد شد آن را صاف کن و بعد از غذای روز و شام، این شربت را بنوش. راوی گوید: پس این کار را انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد و آن شرابی خوشایند و خوب و مجرب است، و اگر هم بماند تغییر نمی‌کند ان شاء الله.

اینکه ریزتر از آن و شفاف‌تر است. در میوه‌های درختش روغنی مفید و قابض وجود دارد. از خود مصطکی [نیز] روغن به دست می‌آید.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۳۲].

روایت ۳۹۰ [تقویت معده با انار و پیه‌اش]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالله بن المغیره عن الشعیری عن جعفر(صلوات‌الله‌علیه)عن ابیه(صلوات‌الله‌علیه)عن علی(صلوات‌الله‌علیه)قال: کُلُوا الرُّمَّانَ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دِبَاغُ الْمَعِدَهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرشان(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: انار را با پیه‌اش بخورید، زیرا معده را دباغی می‌کند.

روایت ۳۹۱ [نورانی شدن معده با انار]

وباسناده عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال سمعت اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)یقول: عَلَیْکُمْ بِالرُّمَّانِ الْحُلْوِ فَکُلُوهُ فَإِنَّهُ لَیْسَتْ مِنْ حَبَّهٍ تَقَعُ فِی مَعِدَهِ مُؤْمِنٍ إِلَّا أَنَارَتْهَا وَأَطْفَأَتْ شَیْطَانَ الْوَسْوَسَهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر شما باد انار شیرین، پس آن را بخورید، زیرا هیچ دانه اناری نیست که در معده‌ی مؤمن بیوفتد مگر اینکه معده را نورانی و شیطان وسوسه را خاموش می‌کند.

روایت ۳۹۲ [خوشبوییِ معده با سیب]

روی عبدالله بن عبدالرحمان عن محمد بن سنان عن اسماعیل بن جابر قال سمعت اباعبدالله (صلوات‌الله‌علیه)یقول: التُّفَّاحُ نَضوحُ الْمَعِدَهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سیب، عطر معده است.

روایت ۳۹۳ [تقویت معده با باقلی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن عیسی عن درست عن ابراهیم بن عبدالحمید عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)قال: کُلُوا الْبَاقِلَّی بِقِشْرِهِ فَإِنَّهُ دباغ الْمَعِدَهِ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): باقلی را با پوستش بخورید، زیرا معده را دباغی می‌کند.

روایت 394 [رشد پرز معده با آویشن]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن عن احمد بن الحسن عن احمد بن ید اللولوی عن ابن بنت الیاس عمن رواه عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: الصَّعْتَرَ یجعل لِلْمَعِدَةِ خَمْلًا کَخَمْلِ الْقَطِیفَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): آویشن برای معده، پرزی مانند پرز مخمل ایجاد می‌کند.

باب: فی الربو و النفس

باب: در مورد تنفس و تنگی نفس

روایت ۳۹۵ [درمان نفس تنگی]

یوسف‌بن‌محمد الزَّیانِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی ابی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)وَقَدْ اخذنی اَلرَّبْوُ وَاَلنَّفَسُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِی مَا هَذَا اَلضَّعْفُ؟ قُلْتُ: هُوَ مَا تُرِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)این اَنْتَ عَمَّا أصْنَعُهِ لَکَ؟ قُلتُ مُر بی بِمَا شِئْتَ! قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ خَمْسِینَ عِنَابَةً وَنِصْفَ رِطْلٍ بِالْعِرَاقِیِّ قشور اصل الرَّازیَانَجِ [۱۵۰] وَمِثْلِهُ أُصُولِ اَلْکَرَفْسِ [۱۵۱] وَرُبعُ رِطْلٍ بِالْعِرَاقِیِّ عَسَلٌ وَنِصْفُ رِطْلٍ

---

[۱۵۰] رازیانج: در مصر «شمّار»، حلب «شمرة»، موصل «رزنایج»، دمشق «لآنسون»، آنسون، یانسون گویند. گیاهی علفی خوش‌بو چهار پا بلندی دارد با ریشه‌ی چند ساله آن به کلفتی انگشت و برگ‌های نازک و کوچک و گل‌های زردرنگ و با میوه‌ای کوچک که دانه‌ی دراز دوکی شکل سخت‌تر و کوچکتر از دانه‌ی گندم دارد. [المنصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۸۲]/ رازیانج او را به لغت رومی مارثرون گویند و انانوس گویند، به یونانی فیاوفیرنوس، به لطینی فنیکی، به فارسی رازیانه و بادیان گویند، به لغت سیستان بادتخم گویند، به هندی سوب و سوی گویند، به سریانی زرع سامرا گویند. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۵۳۷]/ الفصل الأول فی ماهیّهٔ الرّازیانج: إنّ هذا نبات أخضر، منتصب، یطول قدر الذّراع، و ورقه دقاق جدّا صغار خضر، و ساقه کل واحد فی داخل آخر، و یفترق بعد أن یغشی الخارج منها الداخل مسافهٔ ما .و لکل ساق أغضان تذهب إلی فوق کرهٔ الورق جدّا .و بزر هذا النبات شبیه ببزر الآنیسون و فی طعمه حرافهٔ مع تفاههٔ تظهر أولا، ثم تظهر الحرافهٔ.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج13، ص ۱۷۰].

[۱۵۱] رجوع کنید به پاورق روایت ۸۰۸.

سکر طبرزد[۱۵۲] فَاجْمَعْهُ فِی قِدْرٍ وَصُبَّ عَلَیهِ سِتَّةَ ارْطَالٍ مَاءً واوْقِدْ تَحتَهُ حَتَّی یَصیرُ عَلَی الثُّلثُ وَصَیِّرْهُ فِی زُجَاجَةٍ وخُذْهُ فِی خَمْسَةِ ایامٍ وَصَبَّ عَلَیْهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ اوقیه دُهْنَ اَلْمُشْمِسِ فَفَعَلْتُ فَبَرَات.

یوسف‌بن‌محمد زیان می‌گوید: وارد بر امام باقر(سلام‌الله‌علیه)شدم و من دچار تنگی نفس شدم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: این ضعف چیست؟ گفتم: همینگونه است که می‌بینید. فرمودند: کجایی تو از چیزی که برایت تجویز می‌کنم؟ گفتم هر چه می‌خواهید به من امر کنید. فرمودند: ۵۰ عناب بگیر و نصف رطل به رطل عراقی (حدود ۱۹۱٫۸۸ گرم) پوست ریشه رازیانه، و همانند آن ریشه کرفس، و یک چهارم رطل به رطل عراقی (حدود ۹۵٫۹۴ گرم) عسل، و نصف رطل (حدود ۱۹۱٫۸۸ گرم) شکر طبرزد؛ پس همه را در ظرفی ترکیب کن و روی آن ۶ رطل (حدود ۲۳۰۲٫۵۶ گرم) آب بریز و زیرش را روشن کن تا به یک سوم برسد، سپس آن را در ظرفی شیشه‌ای بریز و ۵ روز از آن بخور، و هر روز روی آن ۱ اوقیه (حدود ۱۱۸ گرم) روغنی که زیر خورشید بوده بریز. راوی گوید: پس انجام دادم و بهبود یافتم.

باب: فیما یمرئ الطعام

باب: آنچه غذا را گوارا می‌کند.

روایت ۳۹۶ [گوارایی غذا با زرده تخم مرغ]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌هُمام قَالَ الْحِمْیرِیُّ عن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بن عیسی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اسْتَمِ الْمَدائِنِیِّ قَالَ شَکَوْتُ اِلَی اَبِی اَلْحَسَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قِلَّةَ اسْتِمْرَائِ الطَّعَامِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کُلْ مُخَّ الْبَیْضِ. فَفَعَلْتُ فَانْتَفَعْتُ بِه.

[۱۵۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

حمد مدائنی می‌گوید: بـه امـام رضـا(سلام‌الله‌علیه)از کـم‌گـوارایی غـذا (جـذب پـایین و بدهضمی) شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: زرده تخم مرغ بخور. پس خوردم و از آن سود بردم.

روایت ۳۹۷ [هضم غذا با سویق]

وباسناده عَنِ اِبْنِ‌عُمَیْرٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ نِعْـمَ السَّـوِیقُ اِن کُنـتَ جائِعـاً اُمسِک وَان کُنتَ شَبْعاناً هَضَمَ طَعامَکَ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): چه خوب است سویق، اگر گرسنه باشی، تو را نگه می‌دارد، و اگـر سیر باشی، غذایت را هضم می‌کند.

روایت ۳۹۸ [سویق بعد غذا]

وَعَنْهُ عَنْ موسی اِبْنِ تسنیم وَاحمد بن مُحَمَّدِ بن عیسی عَنْ عَلِیٍّ بْنِ حسان عَنْ سُـلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ اباالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ السَّوِیقُ عَلَی اثرُ الطَّعَامِ یَهْضِم.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): سویق بعد از غذا، غذا را هضم می‌کند.

روایت ۳۹۹ [گوارایی غذا با سویق]

وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ اَلسَّوِیقُ یَعْصَمُ مِنَ اَلْجُوعِ وَیُمْرِئُ مِنَ اَلشِّبَعِ

و در روایت دیگر است که: سویق از گرسنگی حفظ، و از سیری گوارا می‌کند.

روایت ۴۰۰ [هضم کله پاچه با سویق]

رُوِیَ حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ عَنِ اِبْنِ‌سُوقِهِ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلسَّوِیقُ یَهْضِمُ اَلرُّؤْسَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سویق، کله‌ها را هضم می‌کند.

روایت ۴۰۱ [گوارایی غذا با انار]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنی الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید قال سمعت اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)یقول: علیکم بالرمان فإنه لَمْ یَأْکُله جَائِعٌ قط إِلَّا أَجْزَأَهُ وَلا شَبْعَانُ إِلَّا أَمْرَأَهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): انار بخورید، زیرا هیچ گرسنه‌ای انار نمی‌خورد مگر اینکه کفایتش می‌کند و بعد از سیری آن را نمی‌خورد مگر اینکه گوارایش می‌کند.

روایت ۴۰۲ [هضم بالنگ با نان خشک]

وَعَنْهُ عَنِ الحمیری عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنِ اِبْنِ‌اَبِی‌نَصْرٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ محمد بن عیسی عَنِ اِبْنِ‌اَبِی‌نَصْرٍ وَحَمَّادِ بْنِ عثْمانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقِهِ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ الْخُبْزُ الْیَابِسُ یَهْضِمُ الاترْج.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): نان خشک، بالنگ را هضم می‌کند.

روایت ۴۰۳ [هضم کله پاچه با نان خشک]

روی السیاری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سعید الادمی عَنِ اِبْنِ‌اَبِی‌نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)الْخُبْزُ الْیَابِس یَهْضِمُ الرُّؤوس.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): نان خشک، کله‌ها را هضم می‌کند.

روایت ۴۰۴ [گوارایی غذا با کمتر نوشیدن آب بعد غذای چرب]

حَدَّثَنَا ابْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنْ احْمِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ معاويه بن عَمَّارٍ عَنْ ابی‌عَبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ كَانَ اَلنَّبِيُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِذَا أَكَلَ دَسَماً[۱۵۳] أَقَلَّ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ‌اَللَّهِ إِنَّكَ لَتُقِلُّ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِنَّهُ أَمْرَأُ لِلطَّعَامِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)هرگاه چیز چرب می‌خوردند، کمتر آب می‌نوشیدند، پس به ایشان گفته شد: یا رسول‌الله! شما چه کم آب می‌نوشید؟! پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: این برای گوارایی غذا بهتر است.

روایت ۴۰۵ [گوارایی غذا با ایستاده نوشیدن آب در روز]

وَغَيْرُهُ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ احْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبی احْمَدْ عَنْ اَبی مَحْمُودٍ اَوْ غَيْرُهُ مِنْ اصْحابِنَا رَفَعَهُ الی اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ شُرْبُ اَلْمَاءِ مِنْ قِيَامٍ بِالنَّهَارِ يُمْرِئُ اَلطَّعَامَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ایستاده نوشیدن آب در روز، غذا را گوارا می‌کند.

روایت ۴۰۶ [گوارایی غذا با برگ ترب]

وَرُوِيَ وَرَقُ اَلْفُجْلِ[۱۵۴] يُمْرِئُ اَلطَّعَامُ.

---

[۱۵۳] وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِذَا أَكَلَ لَبَناً مَضْمَضَ فَاهُ- وَ قَالَ إِنَّ لَهُ دَسَما[صحیفهٔ إمام رضا علیه السلام، ص: ۶۹]/ وَ اَلْمُخُّ دَسَمُ الدَّمِ وَ زُبْدُه.[تحف‌العقول، ص: ۳۵۵]/ ثُمَّ يَقُولُ يَا مَلَائِكَتِي فَكِّهُوهُمْ فَتُفَكِّهُونَهُمْ بِأَلْوَانٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا قَطُّ وَ رُطَبٍ عَذْبٍ دَسِمٍ عَلَى بَيَاضِ الثَّلْجِ وَ لِينِ الزُّبْدِ.[الإختصاص، ص: ۳۵۵]/ الدسم مثل دهن الشیرج العذب و دهن اللوز و الزبد الطری.[الذخیرة فی علم الطب، ق۳ ص: ۲۱۹]/ و لیکن قد دسم بزیت کثیر...[حاوی فی الطب، ج۶، ص: ۳۵۴]/ و اجعل دسم صاحب القولنج شیرجا.[حاوی فی الطب، ج۸، ص: ۱۰۱]/ دسم: هر چه زبان را نرم سازد و اجزاء او را منبسط نماید بی‌احداث حرارت، که به فارسی چرب نامند. و فعل او ترطیب، تلیین و ارخاء، بی‌احداث سخونت است.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۵۰].

[۱۵۴] إنّ الفجل نبات معروف، و هو من جملهٔ البقول الغلیظهٔ الأصل. و منه بریّ و هو شدید الحرافهٔ و الحدّهٔ، و منه بستانیّ و هذا منه ما أصله مستدیر کالکرهٔ، و فی أسفله عرق طویل یبتدئ فی غلظ یسیر إلی دقّهٔ، و یتشعّب منه شعب فی آخره. و منه ما أصله مستطیل یبتدئ فی أعلاه بغلظ کثیر، و لا یزال یدقّ بتدریج إلی آخره، و بهذا یطول أصله کثیرا (و ذلک لأنّ

و روایت شده است که: برگ ترب غذا را گوارا می‌کند.

روایت ۴۰۷ [ریختن زنیان روی ماست]

ورُوِیَ ابوالْعَبَّاس اَلرَّازِیُّ عَنِ اِبْنِ جمهور عن ابن‌نُعیم عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)مَنْ اراد اکل الماستِ فَلا یَضُرُّهُ فَلْیَصُبَّ عَلَیْهِ مِنَ اَلْهَاضُومِ قُلْتُ وَمَا اَلْهَاضُومُ قَالَ اَلنَّانْخَواهُ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): هرکه می‌خواهد ماست بخورد و ضرری از آن نبیند پس روی آن هاضوم بریزد. راوی گوید: گفتم هاضوم چیست؟ فرمودند: نانخواه است.

روایت ۴۰۸ [هضم غذا با پنیر]

حدَّثَنا ابن‌همام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حرک عَنِ اَلنَّوْفَلِیِّ عَنِ السکونی عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلْجُبُنُّ یَهْضِمُ مَا قَبْلهُ وَیُشَهِّی مَا بَعْدَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پنیر غذای قبل را هضم می‌کند و برای غذای بعد اشتها آور است.

روایت ۴۰۹ [رفع آزار غذا با زرده تخم مرغ]

وَرُوِیَ اِسْحَاقُ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أ لاَ ادلّکَ عَلَی شَیءٍ تَأْخُذُهُ بَعْدَ طَعَامِکَ وَلَا یَتَأذّی بِطَعَامٍ ابَداً؟ قُلْتُ: بَلِیَ، قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِذا اَکَلْتَ طَعاماً وَاسْتَوْفَیْتَهُ فَکُلْ بَعْدَهُ مُخ بَیْضَةٌ او بَیْضَتَیْنِ بِمِلْحٍ. فَأخذْتُهُ فَما تاذَیْتُ بِطَعامٍ اکَلْتُهُ.

هذا الأصل الذی یمتدّ فی طوله ذهابا فی غور الأرض مستقیما إلی أسفل). و ما کان منه مستطیل الأصل- کالفجل الذی بالشام- فهو أقلّ حرافة من الذی أصله مستدیر. و البریّ من الفجل لیس له أصل غلیظ غلظا یعتدّ به. و بزره و ورقه و جملة نباته، کلّ ذلک أصغر من الفجل البستانیّ. و بزر الفجل مستدیر، أحمر إلی صفرة، یتکوّن فی غلف مستطیلة، یکون فی کل غلف قریب من عشرة من هذا البزر. و أوراق الفجل کبیرة مستعرضة کأوراق اللفت إلا أنها أصغر قلیلا و أقلّ خشونة. و ساقه یطول فی البستانیّ نحو ذراعین، و فی البریّ دون ذلک و علی رأس هذا الساق زهر فرفیریّ مجتمع.و طعم الفجل تفه إلی حلاوة یسیرة جدّا، مع حرافة قویّة. [شامل فی الصناعة الطبیة، ج ۲۱، ص: ۶۴۹].

اسحاق‌بن‌عمار می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که اگر بعد از غذا بخوری هیچ آزاری از غذا نبینی؟ عرض کردم: بله؛ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بعد از غذا، ۱ یا ۲ زردهٔ تخم[مرغ] را با نمک بخور. [راوی گوید:] این کار را انجام دادم و دیگر از غذایی که می‌خوردم اذیت نشدم.

باب: فی البطن الذریع

باب: اسهال شدید

روایت ۴۱۰ [درمان اسهال با برنج و شحم]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالرحمن ابن حماد والکوفی عن محمد بن اسحاق عن عمه قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَجَاءَهُ رَجُلٌ [فَقَالَ لَهُ] إِنَّ ابْنَتِی قَدْ حبَلَتْ[ذَابَتْ وَنُهِکَ جِسْمُهَا وَطَالَ سُقْمُهَا] وَبِهَا بَطَنٌ فَقَالَ مَا یَمْنَعُکَ مِنَ الْأُرُزِّ بِالشَّحْمِ قلت کیف اصنع به؟ قال(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ احِجَاراً أَرْبَعهٔ أَوْ خَمْسهٔ فاطْرَحْهَا تَحْتَ النَّارِ وَاطرح [اجْعَلِ] الْأُرُزَّ فِی الْقِدْرِ وَاطْبُخْهُ حَتَّی یُدْرِکَ وَخُذْ شَحْمَ کُلَی طَرِیّ فَإِذَا بَلَغَ الْأُرُزُّ فَاطْرَحِ الشَّحْمَ فِی قَصْعَهٔ مَعَ الْحِجَارَهٔ وَکُبَّ عَلَیْهَا قَصْعَهً أُخْرَی وحَرِّکْهَا تَحْرِیکاً شَدِیداً وَاضْبِطْهَا لَا یَخْرُجُ الحراره [بُخَارُهُ] فَإِذَا ذَابَ الشَّحْمُ فَاجْعَلْهُ فِی الْأُرُزِّ و تَحَسَّهُ.

محمّدبن‌فیض می‌گوید نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بودم، پس مردی آمد و به امام(سلام‌الله‌علیه)گفت: دخترم حامله شده و بدنش ضعیف و لاغر شده و بیماری‌اش طولانی شده و دچار اسهال است. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چه چیزی تو را از درمان با شحم و برنج بازداشته است؟ گفتم: چگونه آن را درست کنم: فرمودند ۴ و یا ۵ سنگ بردار و در زیر آتش بینداز و برنج را در دیگ بریز و بپز تا برسد(دم بکشد)، و چربیِ قلوه تازه بگیر و زمانی که برنج پخته شد، چربی را با سنگهای داغ در کاسه انداز و

کاسه دیگری را روی آن وارونه کن و آن را شدید تکان بده و آن را نگه دار تا بخار آن بیرون نیاید و زمانی که شحم آب شد، آن را روی برنج بریز و کم‌کم نوش جانش کن.

روایت ۴۱۱ [درمان اسهال همراه با دل پیچه با گردوی کبابی]

روی العبیدی عن کامل عن محمد بن ابراهیم الجعفی قال سمعت ابالحسن(صلوات‌الله‌علیه)یقول: ألا أدلکم علی دواءِ البطن الذی یاتی صاحبه منه ما لا یغلیه مع مغص[۱۵۵] وتلوی [الْتَوَیْتَ مِنْهُ] تأخذ جَوْزَةً فتطْرَحْهَا فی النَّارِ حَتَّی بطن [تَعْلَمَ أَنَّهَا قَدِ اشْتَوَی مَا فِی جَوْفِهَا وَ]انها قد غیرت ما فی جوفها [النَّارُ] وتقشر وَتأکُلْهَا فَإِنَّهَا یسکن باذن الله [مِنْ سَاعَتِهَا قَالَ فَوَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِکَ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَسَکَنَ عَنِّی الْمَغْصُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.].

محمدبن‌ابراهیم جعفی می‌گوید: امام رضا(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا راهنمایی کنم شما را به داروی اسهالی که همراه با مغص (درد روده) و دل‌پیچه است؛ ۱ گردو بگیر و آن را در آتش بینداز تا زمانی که بدانی درون گردو کباب شده و درونش تغییر کرده، پس پوستش را بگیر و آن را بخور، زیرا بیماری‌ات در همان ساعت تسکین می‌یابد به اذن الله تعالی. راوی گوید: والله یک مرتبه بیشتر انجام ندادم که بیماری‌ام به اذن الله تعالی تسکین یافت.

روایت ۴۱۲ [درمان اسهال شدید با سویق برنج]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عَنِ نصر بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَبِهِ بَطَنٌ ذَرِیعٌ فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ [عَشِیَّةً] وَأَنَا مِنْ أَشْفَقِ النَّاسِ عَلَیْهِ فَأَتَیْتُهُ مِنَ الْغَدِ فَوَجَدْتُهُ

[۱۵۵] مغص بیماری بوذ کی شکم درد کند بجای ناف و زیر ناف.[هدایة المتعلمین فی الطب، ص: ۴۰۳]/ المَغْص والمَغَص: وَجَع فی المِعَی.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۲۱۱].

قَدْ سَكَنَ مَا بِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ فَارَقْتُكَ عَشِيَّةَ أَمْسِ وَبِكَ البطن امر ذريع فَقَالَ إِنِّي [أَمَرْتُ بِشَيْءٍ مِنَ] بِالْأُرُزِّ فَغُسِلَ وَجُفِّفَ وَدُقَّ فاستَفَفْتُهُ فَامسک بَطْنِی.

محمدبن‌مروان گوید: نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بودم و ایشان مبتلا به اسهال شدیدی بودند، پس شب از نزد ایشان خارج شدم و من دلسوزترین شخص نسبت به ایشان بودم، پس، فردا دوباره نزد ایشان رفتم و دیدم درد ایشان آرام شده است، پس گفتم: جانم به فدایت! دیشب از پیشِتان رفتم و مبتلا به اسهال شدید بودید! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: من دستور دادم که مقداری برنج برایم شستند و خشک کردند و کوبیدند و آن را به صورت خشک خوردم، پس اسهالم بند آمد.

روایت ۴۱۳ [درمان شکم‌درد با سویق برنج + روغن زیتون]

وَعَنهُ عَن عَبدِالرَّحمَنِ بْنِ حَمَّادٍ وَالكُوفِيِّ عَن عَبْدِاللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ شَكَوْتُ اِلی ابی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعاً فِی بَطْنِی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَا يَمْنَعُكَ مِنْ هَذِهِ اَلْحَبَّةِ الارز توخذ فَيُغسَلُ وَيُجَفَّف فِی اَلظِّلِّ ثُمَّ يَطْحَنُ ثُمَّ يُقْطُرُ عَلَيْهِ شئ مِنْ زَيت.

عبدالرحمن‌بن‌سنان می‌گوید: از درد شکم به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: چه چیزی تو را از دانه برنج منع کرده است؟ آن گرفته و شسته و در سایه خشک و سپس آسیاب شود و چند قطره روغن زیتون روی آن چکانده شود.

روایت ۴۱۴ [درمان اسهال شدید با نوشیدن آب انار املسی و نشستن در آب جفت بلوط]

وَایضا یُوخَذْ مَاءُ الرُّمَّانِ الاِمْلِسِی فَیُطْبَخُ وَیُجعَلُ فِیهِ مَاشٍ وَدُهْنُ حَلٍ وَیُؤکَلُ وَیُطبَخ جَفت[۱۵۶] البُلوطِ وَیَقْعُدُ فِیهِ وَتَدَّهِنُ اَلْبَطْنَ وَاَلصَّدْرَ بِدُهْنِ حَلٍ بَعْدَ اَلْخُرُوجِ مِنَ اَلْمَاءِ یَشْفی ان شاء اَللَّهِ تَعَالَی.

و همچنین (برای اسهال شدید) گرفته شود: آب انار املسی (بدون دانه) و پخته شود و در آن ماش و روغن کنجد قرار داده و خورده شود، و جَفت بلوط، پخته و در آن نشسته شود و بعد خروج از آب، شکم و سینه با روغن کنجد روغن مالی شود، شفا حاصل می‌شود ان شا الله تعالی.

روایت ۴۱۵ [درمان درد شکم با هلیله سیاه + رازیانه + شکر سفید]

رُوِیَ اَلْبَرْقِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا اَنَّه شَکَی الی ابی عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) وَجَعاً فِی بَطْنِهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) تَنَاوَلْ جُزْء مِنْ هَلِیلَج[۱۵۷] اِسْوَدَّ وَجُزْءٌ مِنَ اَلرَّازِیَانَجِ[۱۵۸] وَجُزْءٌ مِنْ سُکَّر ابْیَض[۱۵۹].

محمدبن‌سنان می‌گوید: یکی ازدوستان ما از درد شکم به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) شکایت کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ۱ جزء هلیله سیاه + ۱ جزء رازیانه + ۱ جزء شکر سفید بخور.

---

[۱۵۶] جفت البلوط: هو القشر الأحمر الذی بین القشر الفوقانی و القلب.[منهاج الدکان و دستور الأعیان فی أعمال و تراکیب الأدویة النافعة للأبدان، ص: ۱۹۴]جفت البلّوط: اللّحاء الأحمر الرقیق الذی علی المأکول من ثمر البلّوط.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۱، ص: ۱۴۳].

[۱۵۷] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۱۵۸] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۹۵.

[۱۵۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

روایت ۴۱۶ [درمان اسهال با سویق جاورس]

روی محمد بن موسی عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ قَالَ: مَرِضْتُ بِالْمَدِینَةِ وانْطَلَقَ بَطْنِی فَوَصَفَ لِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)سَوِیقَ الْجَاوَرْسِ[۱۶۰] وَأَمَرَنِی أَنْ آخُذَ سَوِیقَ الْجَاوَرْسِ وَأَشْرَبَهُ بِمَاءِ الْکَمُّونِ فَفَعَلْتُ فَأَمْسَکَ بَطْنِی وَعُوفِیتُ.

عبدالرحمن‌بن‌کثیر می‌گوید: در مدینه بیمار شدم و شکمم آزاد (اسهال) شد، پس امام صادق (سلام‌الله‌علیه)برایم سویق جاورس[۱۶۱] تجویز کردند و به من امر فرمودند که سویق جاورس بگیرم و با آب زیره بنوشم. پس این دستور را انجام دادم و شکمم بند آمد و عافیت یافتم.

---

[۱۶۰] جاورس: برخی از پیشینیان گفته‌اند که گونه‌ای از تیره‌ی دخّن) ارزن (است گروهی دیگر آن را همان ارزن می‌دانند در صورتی که انطاکی در» تذکره «خود آن را گونه‌ای ذرت همچون نیشکر بشمار می‌آورد .گیاهی است دارای ساقه‌ی نیین صاف که در پایانه‌ی آن دارای سنبل برزگی پر از دانه جداجدا ولی روی هم قرار گرفته است در درمان‌ها بکار می‌رود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۵۶]/ الجاروس فارسی و الدخن عربی و الجاورس صنف من الدخن صغیر الحب شدید القبض .أغبر اللون (ابن وافد- حا) جاورس هو الذرة نبت یزرع فیکون کقصب السکر فی الهیئة و إذا بلغ أخرج حبة فی سنبلة کبیرة (حا). [التصریف لمن عجز عن التألیف، ص: ۱۲۶۱]/ جاورس: اسم فارسیّ، و هو الدُّخن. إلّا أنّنا نَعُدّ الأبیض الدُّخن، فأما الأحمر فهو الجاوَرْس. [کتاب الماء، ج۱، ص: ۲۳۰]/ جاورس: هو الذرة و هو نوع من الدخن.[منهاج الدکان و دستور الأعیان فی أعمال و تراکیب الأدویة النافعة للأبدان، ص: ۱۹۴]/ جاورس: منهم من یجعله الدّخن بعینه، و منهم من یجعله الذّرة، و أکثر أهل الطبّ علی أنه صنف من صغیر الحبّ، أغبر اللون، شدید القبض، (سس)، هو الشینه، و الصحیح أن الجاورس ثلاثة أنواع أحدها الذّرة، و هو أعظمها (فی ذ) و الثانی أصغر من هذا و یعرف بالشینه، و الثالث أصغر من هذین النوعین، و هو الدّخن البری، و ذکر ذلک (د) فی ۳، و (ج) فی ۱، و یسمّی (ی) کنجروس، (فس) جاورس (عج) بنجاین.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۱، ص: ۱۲۷]/ جاورس: هو :الذرة یزرع فیکون کقصب السکر فی الهیئة و ببلاد السودان، یعتصر منه ماء مثل السکر، و إذا بل أخرج حبه فی سنبلة کبیرة متراکمة بعضها فوق بعض و هو ثلاثة أصناف مفرطح أبیض إلی صفرة ما فی حجم العدس، و هذا هو الأجود، و مستطیل صغار یقارب الأرز متوسط، و مستدیر مفرق الحب هو أردؤه.[تذکرة لأولی الألباب، ص: ۱۱۲].

[۱۶۱] احتمال زیاد ارزنِ قرمز و احتمالا ذرت.

باب: فی دود البطن

باب: کرم و انگل شکم

روایت ۴۱۷ [درمان کرم شکم با خرمای عجوه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین سعید عن فضالة عن اسماعیل بن ابی‌زیاد عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمَرَاتِ عَجْوَةٍ[۱۶۲] عِنْدَ مضجعه قَتَلْنَ الدُّود فِی بَطْنِهِ.

---

[۱۶۲] فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)يَا عَبَّادُ! أَ تَدْرِی مَا النَّخْلُ الَّتِی أُنْزِلَتْ عَلَی مَرْيَمَ [وَ]مَا كَانَتْ؟ قَالَ: لَا، فَأَخْبِرْنَا بِهَا يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ!، قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): هِیَ الْعَجْوَةُ، فَمَا كَانَ مِنْ فِرَاخِهَا فَهُنَ عَجْوَةٌ وَمَا كَانَ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ فَهُوَ لَوْنٌ.[أصول ستة عشر (ط – دار الحديث)، ص: ۱۷۳]/ يَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: سُئِلَ عَنْ خَلْقِ النَّخْلِ بَدْءاً مِمَّا هُوَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ‌وَتَعَالَی لَمَّا خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِی خَلَقَهُ مِنْهَا فَضَلَ مِنْهَا فَضْلَةٌ فَخَلَقَ نَخْلَتَيْنِ ذَكَراً وَأُنْثَی فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنَّهَا خُلِقَ مِنْ طِينِ آدَمَ تَحْتَاجُ الْأُنْثَی إِلَی اللِّقَاحِ كَمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ إِلَی اللِّقَاحِ وَيَكُونُ مِنْهُ جَيِّدٌ وَرَدِیءٌ وَرَقِيقٌ وَغَلِيظٌ وَذَكَرٌ وَأُنْثَی وَوَالِدٌ وَعَقِيمٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّهَا كَانَتْ عَجْوَةً فَأَمَرَ اللَّهُ آدَمَ أَنْ يَنْزِلَ بِهَا مَعَهُ حَيْثُ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ فَغَرَسَهَا بِمَكَّةَ فَمَا كَانَ مِنْ نَسْلِهَا فَهِیَ الْعَجْوَةُ وَمَا غُرِسَ مِنْ نَوَاهَا فَهُوَ سَائِرُ النَّخْلِ الَّذِی فِی مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا. ۷۶۸ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: اسْتَوْصُوا بِعَمَّتِكُمُ النَّخْلَةَ خَيْراً فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ طِينَةِ آدَمَ أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ شَیْءٌ مِنَ الشَّجَرِ يَلْقَحُ غَيْرَهَا. ۷۶۹ عَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: يَا عَلَاءُ هَلْ تَدْرِی مَا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ قُلْتُ إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَابْنَ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ فَإِنَّهَا الْعَجْوَةُ فَمَا خَلَصَ فَهُوَ مِنَ الْعَجْوَةِ وَمَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الْأَشْيَاءِ. ۷۷۰عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَجْوَةَ وَالْعَتِيقَ مِنَ السَّمَاءِ قُلْتُ وَمَا الْعَتِيقُ قَالَ الْفَحْلُ. ۷۷۱ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: إِنَّ آدَمَ(علیه‌السلام) نَزَلَ بِالْعَجْوَةِ وَالْعَتِيقِ الْفَحْلِ فَكَانَ مِنَ الْعَجْوَةِ الْعَذُوقُ كُلُّهَا وَالتَّمْرُ كُلُّهُ كَانَ مِنَ الْعَجْوَةِ. ۷۷۲ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: كُلُّ التُّمُورِ تَنْبُتُ فِی مُسْتَنْقَعِ الْمَاءِ إِلَّا الْعَجْوَةَ فَإِنَّهَا نَزَلَ بَعْلُهَا مِنَ الْجَنَّةِ. ۷۷۴ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: الْعَجْوَةُ أُمُّ التَّمْرِ وَهِیَ الَّتِی أَنْزَلَ بِهَا آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَی- ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها يَعْنِی الْعَجْوَةَ وَفِی حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ: أَصْلُ التَّمْرِ كُلُّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ. ۷۷۵ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: كَانَتْ نَخْلَةُ مَرْيَمَ الْعَجْوَةَ وَنَزَلَتْ فِی كَانُونَ وَنَزَلَ مَعَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ الْعَتِيقُ وَالْعَجْوَةُ مِنْهُمَا تَفَرَّقَ أَنْوَاعُ النَّخْلِ. ۷۷۶ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ الَّذِی حَمَلَ نُوحٌ مَعَهُ فِی السَّفِينَةِ مِنَ النَّخْلِ الْعَجْوَةُ وَالْعَذْقُ. ۷۷۷ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) فَوَدَّعْتُهُ وَكَانَ أَصْحَابُنَا يُقَدِّمُونَنِی فَقَالَ يَا ابْنَ سُوقَةَ إِنَّ أَصْلَ كُلِّ تَمْرَةٍ الْعَجْوَةُ فَمَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعَجْوَةِ فَلَيْسَ بِتَمْرٍ. ۷۷۸ أَبِی‌خَدِيجَةَ قَالَ: أَخَذْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ نَوَی الْعَجْوَةِ فَغَرَسَهُ صَاحِبٌ لَنَا فِی بُسْتَانٍ فَخَرَجَ مِنْهُ السُّكَّرُ

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه قبل خواب ۷ خرمای عجوه بخورد، کرم‌های شکمش را می‌کشد.

روایت ۴۱۸ [کشتن جنبندگان شکم با سرکه خمری]

رُوِیَ صَبَّاحُ اَلْحَذَا عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه‌)قَالَ: خَلُّ الْخَمْرِ[۱۶۳] یَشُدُّ اللِّثَةَ وَیَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ.

وَالْهِیرُونُ وَالسُّهْرِینُ وَالصَّرَفَانُ وَکُلُّ ضَرْبٍ مِنَ النَّمْرِ.۸۰۷ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه‌) قَالَ: الصَّرَفَانُ هِیَ الْعَجْوَةُ وَفِیهِ شِفَاءٌ مِنَ الدَّاءِ.[محاسن، ج۲، ص: ۵۲۸].

[۱۶۳] وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی‌طَالِبٍ(صلوات‌الله‌علیهما)قَالَ: کُلُوا خَلَ الْخَمْرِ مِمَّا فَسَدَ- وَلَا تَأْکُلُوا مَا أَفْسَدْتُمُوهُ أَنْتُم.(امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه): سرکه خمری بخورید آنچه خودش تغییر کرده باشد، اما آنچه خودتان تغییرش داده‌اید را نخورید.)[صحیفهٔ إمام رضا علیه السلام، ص: ۷۴]/ وَعَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍ‌ع(صلوات‌الله‌علیهما)أَنَّهُ کَرِهَ خَلَ الْخَمْرِ الَّتِی تُفْسَدُ إِذَا کَانَ أَصْلُهُ إِنَّمَا عُمِلَ خَمْراً.(امام باقر(صلوات‌الله‌علیه)سرکه خمری که اصلش برای شراب درست شده را کراهت داشتند.)[دعائم‌الإسلام، ج۲، ص: ۱۲۵]/ عن عبدالعزیز بن المُهتدی: کَتَبتُ إلَی الرِّضا(صلوات‌الله‌علیه): جُعِلتُ فِداکَ العَصیرُ یَصیرُ خَمراً فَیُصَبُّ عَلَیهِ الخَلُّ وشَیءٌ یُغَیِّرُهُ حَتّی یَصیرُ خَلاًّ؟ قالَ(صلوات‌الله‌علیه): لا بَأسَ به.(عبدالعزیزبن‌مهتدی: به امام رضا(صلوات‌الله‌علیه)نوشتم: قربانت گردم! آب انگور شراب می‌شود و سرکه و چیزی که تغییرش دهد، در آن می‌ریزند تا تبدیل به سرکه شود، آیا اشکالی دارد؟ فرمودند: اشکالی ندارد(یعنی حرام نیست).)[تهذیب الأحکام : ج۹ ص۱۱۸ ح۲۴۴ ، بحارالأنوار : ج۶۶ ص۵۲۶ ح۸]/ عَلِیٌّ بْنِ حَدِیدٍ جَمِیعاً عَنْ جَمِیلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یَکُونُ لِی عَلَی الرَّجُلِ الدَّرَاهِمُ فَیُعْطِینِی بِهَا خَمْراً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْهَا ثُمَّ أَفْسِدْهَا قَالَ عَلِیٌّ وَاجْعَلْهَا خَلًّا.[وسائل الشیعهٔ، ج۲۵، ص: ۳۷۱]/ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْخَمْرِ یَکُونُ أَوَّلُهُ خَمْراً ثُمَّ یَصِیرُ خَلًّا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا ذَهَبَ سُکْرُهُ فَلَا بَأْسَ.(علی‌بن‌جعفر می‌گوید: از برادرم امام کاظم(صلوات‌الله‌علیه)درمورد خمر پرسیدم که اولش خمر می‌باشد سپس تبدیل به سرکه می‌شود؟ امام(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: زمانی که سکر و مستی‌اش برود پس اشکالی ندارد.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۵، ص: ۳۷۲]/ عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْخَمْرِ تُعَالَجُ بِالْمِلْحِ وَغَیْرِهِ لِتُحَوَّلَ خَلًّا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَا بَأْسَ بِمُعَالَجَتِهَا قُلْتُ فَإِنِّی عَالَجْتُهَا وَطَیَّبْتُ رَأْسَهَا ثُمَّ کَشَفْتُ عَنْهَا فَنَظَرْتُ إِلَیْهَا قَبْلَ الْوَقْتِ فَوَجَدْتُّهَا خَمْراً أَ یَحِلُّ لِی إِمْسَاکُهَا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَا بَأْسَ بِذَلِکَ إِنَّمَا إِرَادَتُکَ أَنْ تَتَحَوَّلَ الْخَمْرُ خَلًّا وَلَیْسَ إِرَادَتُکَ الْفَسَادَ.(ابی‌بصیر می‌گوید: از امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)درمورد خمر سوال شد که با نمک و... چاره‌سازی و اصلاح می‌شود تا سرکه گردد، امام(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: چاره‌سازی و اصلاحش اشکالی ندارد؛ گفتم: پس من گاهی آن را اصلاح می‌کنم و سرش را گل‌مالی می‌کنم، سپس آن را باز و به آن نگاه می‌کنم قبل از وقت، پس آن را خمر می‌یابم! آیا برایم نگه داشتنش حلال است؟ امام(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: اشکالی ندارد، اراده و نیت تو فقط این بوده که خمر، سرکه گردد و اراده‌ات به فسادش نبوده است.)[وسائل الشیعهٔ، ج۲۵، ص: ۳۷۲]/ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَیْعِ الْعَصِیرِ مِمَّنْ یَصْنَعُهُ خَمْراً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)بِعْهُ مِمَّنْ یَطْبُخُهُ أَوْ یَصْنَعُهُ خَلًّا أَحَبُّ إِلَیَّ وَ لَا أَرَی بِالْأَوَّلِ بَأْساً.(حلبی می‌گوید: «از امام

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سرکه خَمری، لثه را محکم و جنبندگان شکم را می‌کشد.

صادق(سلام‌الله‌علیه)درباره فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمود:به کسی بفروش که آن را می‌پزد(تا شیره شود) یا سرکه می‌سازد. این را بیشتر دوست دارم و درباره اولی نیز اشکالی نمی‌بینم.»][تهذیب الأحکام، ج۷، ص: ۱۳۷]/ ۲- عَنِ ابْنِ أَبِی‌عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: لَا بَأْسَ بِشُرْبِ الْعَصِیرِ سِتَّةَ أَیَّامٍ قَالَ ابْنُ أَبِی‌عُمَیْرٍ مَعْنَاهُ مَا لَمْ یَغْلِ.(محمدبن‌عاصم می‌گوید: امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: نوشیدن آب میوه تا ۶ روز اشکالی ندارد، ابن‌ابی‌عمیر گوید: معنایش این است که آنچه نمی‌جوشد.)[کافی، ج۶، ص: ۴۱۹] ۳- حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شُرْبِ الْعَصِیرِ فَقَالَ اشْرَبْهُ مَا لَمْ یَغْلِ فَإِذَا غَلَی فَلَا تَشْرَبْهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَیُّ شَیْ‌ءٍ الْغَلَیَانُ قَالَ الْقَلْبُ. (حمادبن‌عثمان می‌گوید: از امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)درمورد نوشیدن آب میوه پرسیدم، پس فرمودند: تا زمانی که نمی‌جوشد آن را بنوش، پس زمانی که جوشید دیگر ننوش! گفتم جانم به فدایت! جوش آمدن چه چیزیست؟ فرمودند: دگرگونی.) [کافی، ج۶، ص: ۴۱۹]/ ذَرِیحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ إِذَا نَشَّ الْعَصِیرُ أَوْ غَلَی حَرُمَ.(ذریح می‌گوید: شنیدم امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: زمانی که آب میوه، غُل بخورد(صدای جوشش بدهد) یا بجوشد، حرام شود.)[کافی، ج۶، ص: ۴۱۹]/ قَالَ فَکَیْفَ مِنْهَا عُیُونُ نَفْطٍ وَ کِبْرِیتٍ وَ مِنْهَا قَارٌ وَ مِلْحٌ وَ [مَا] أَشْبَهَ ذَلِکَ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)غَیَّرَهُ الْجَوْهَرُ وَ انْقَلَبَتْ کَانْقِلَابِ الْعَصِیرِ خَمْراً وَکَمَا انْقَلَبَتِ الْخَمْرُ فَصَارَتْ خَلًّا. [مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ج۴، ص: ۳۵۴]/ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَصْلَ الْخَمْرِ مِنَ الْکَرْمِ إِذَا أَصَابَتْهُ النَّارُ أَوْ غَلَی مِنْ غَیْرِ أَنْ تُصِیبَهُ النَّارُ فَهُوَ خَمْرٌ وَ لَا یَحِلُّ شُرْبُهُ إِلَّا أَنْ یَذْهَبَ ثُلُثَاهُ عَلَی النَّارِ وَ یَبْقَی ثُلُثُهُ فَإِنْ نَشَّ مِنْ غَیْرِ أَنْ تُصِیبَهُ النَّارُ فَدَعْهُ حَتَّی یَصِیرَ خَلًّا مِنْ ذَاتِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُلْقَی فِیهِ شَیْ‌ءٌ فَإِنْ تَغَیَّرَ بَعْدَ ذَلِکَ وَ صَارَ خَمْراً فَلَا بَأْسَ أَنْ یُطْرَحَ فِیهِ مِلْحٌ أَوْ غَیْرُهُ حَتَّی یَتَحَوَّلَ خَلًّا وَ إِنْ صُبَّ فِی الْخَلِّ خَمْرٌ لَمْ یَحِلَّ أَکْلُهُ حَتَّی یَذْهَبَ عَلَیْهِ أَیَّامٌ وَ یَصِیرَ خَلًّا ثُمَّ أُکِلَ بَعْدَ ذَلِک.(امام رضا(صلوات‌الله‌علیه): بدان که اصل خمر از درخت انگور است، اگر به آن آتش برسد و یا بدون رسیدن آتش به آن، بجوشد، پس آن خمر است و نوشیدنش حلال نیست مگر اینکه روی آتش، دو سومَش برود، و یک سومش باقی بماند، پس اگر بدون برخوردِ آتش، به جوشش بیاید، آن را رها کن تا خودش از ذاتش تبدیل به سرکه شود بدون آنکه چیزی در آن انداخته شود؛ پس اگر بعد از آن تغییر کند و تبدیل به خمر شود، پس اشکالی ندارد که نمک یا... در آن ریخته شود تا سرکه گردد، و اگر در سرکه، خمر ریخته شود، خوردنش حلال نیست تا روزهایی بگذرد و تبدیل به سرکه شود سپس بعد از آن خورده شود.)[فقه امام رضا علیه السلام، ص: ۲۸۰].

روایت ۴۱۹ [درمان کرم شکم با شیح ارمنی + شیر]

رُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الجهم عَنِ ابی‌الْحَسَنِ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ شِیءٍ یَخْرُجُ مِنْهُ مِثْلُ الدِّیدَانِ الصِّغَارِ عَنْ یَنْقُضُ الْوُضوء قَالَ لَا و وَصَفَ لَهُ دَوَاءً قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ شَیْحاً[۱۶۴] أرْمِنِیَا بِلَبَنٍ فَاغْلِهِمَا جَمِیعاً فَاشْرَبْهُ فَإِنَّه یَذْهَبُ بِهِ انْ شا اللهُ تَعَالَی.

حسین‌بن‌جهم می‌گوید: مردی از امام رضا(سلام‌الله‌علیه)درمورد چیزی مانند کرم‌های کوچک که از بدنش خارج می‌شود پرسید که آیا وضو را باطل می‌کند؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند نه و دارویی برایش تجویز کردند. فرمودند: شیح (درمنه) ارمنی بگیر و با شیر بجوشان سپس آن را بنوش زیرا مشکل را برطرف می‌کند ان شا الله تعالی.

---

[۱۶۴] شیح به لغت رومی «شیح» را ابروطنون گویند، به سریانی ابروتا گویند، به پارسی درمنه گویند. جالینوس گوید: «شیح» به افستین مشابهت دارد. محمد زکریا گوید: هیئت «شیح ارمنی» آن است که برگ و بیخ و شکوفه او به هم آمیخته باشد و طعم او تلخ بود. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۷۰]/ الشَّیح: نبت معروف، منه أرمنیّ و هو الأصفر، و منه ترکیّ و هو الوَخْشْزَک.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۷۴۰]/ الفصل الأول فی ماهیّهٔ الشّیح: إنّ هذا نبات معروف .و هو کثیر الأغصان، تخرج أغصانه من أصل واحد إلی غلظ ما، یشبه نبات الأفستین .و رائحته ثقیلهٔ .و فی طعمه مرارهٔ، و قبض و یسیر ملوحهٔ، و قبضه أقل من قبض الأفستین و مرارته أشد من مرارته.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج17، ص ۹۲۳]/ شِیْح :هو شبیه بالأفستین فی منظره و فی طعمه، و إنما الفرق بینهما أنه لیس یقبض مثل الأفستین، و أنه یسخن أکثر منه، و فی المرارهٔ أکثر مع ملوحهٔ یسیرهٔ .و أما فی قوّته فإنه یخالفه، من طریق أنه یضرّ بالمعدهٔ، و یقتل الدیدان أکثر من الأفنستین، إذا وضع من خارج، و إذا ورد إلی داخل البدن... الشیح صنفان: أحدهما أجوف العود، منزوی الورق؛ و الآخر أرْمَنیّ أصفر. و الشیح الجبلیّ یسمی أفلیون، و هو مُرّ [المعتمد فی الأدویهٔ المفردهٔ، ج۱، ص: ۲۰۰]/ شیح: به فارسی درمنه گویند و خشکِ اقسام او را می‌سوزانند. آن، نباتی است گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدّت و شبیه به افستین رومی و اقسام می‌باشد. جبلی، قوی‌تر از دشتی و هر چه گلش مایل به زردی و برگش شبیه به سداب و نباتش از شبت کوچک‌تر است، شیح ارمنی نامند و هر چه مایل به تیرگی وبا رطوبت چسبنده و گلش زرد است، شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ است، شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی، تخم بستیاج است و وخشیزک نامند؛ چه اقسام شیح را مستعمل، گل اوست و تخم او، مبیّن نیست. و درمنه ترکی متعارف، تخمی است معروف و در بستیاج مذکور شد.[تحفهٔ المؤمنین، ج۱، ص: ۵۵۰].

روایت ۴۲۰ [داروی دیگر برای انگل شکم]

دَواءَ لَهُ ایضا تاخِذُ جُزْئَیْنِ وَرَقَ الهَلیلَجِ[۱۶۵] الاصْفَرِّ وَجُزْئَیْنِ مِن سِنَا[۱۶۶] وَجُزْئَیْنِ مِنْ صَعتَرٍ[۱۶۷] وَجُزءٌ مِن شیحٍ[۱۶۸] ارمِنِی تُدَقُّ وَتُعْجَنُ بِمَاءِ الْکُرَّاثِ[۱۶۹] وَتَتَّخِذُ اقراصا کُلُّ قُرْصٍ وَزْنُ دِرْهَمینِ تَاخُذُ صَاحِبِهِ قُرصَةً بِالغَداةِ عَلَیَّ اَلرِّیقُ وَقُرْصَةٌ عِنْدَ اَلنَّوْمِ مُجَرَّبٌ.

همچنین داروی دیگر برای کرم شکم: ۲ جزء برگ هلیله زرد + ۲ جزء سنا + ۲ جزء صعتر (آویشن) + ۱ جزء شیح (درمنه) ارمنی؛ کوبیده شود و با آب تره ترکیب شود، و به صورت قرص در بیایند هر قرص به وزن ۲ درهم (حدود ۵,۹۰۴ گرم)، و بیمار ۱ قرص در روز ناشتا بخورد و ۱ قرص قبل خواب؛ تجربه شده است.

---

[۱۶۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۱۶۶] سنا حرمی: مشهور عند الأطباء و لیس من نبات بلادنا لکنّه نبات الحجاز بالرمّل، و هو تمنس صغیر یعلو نحو ذراعین، و له أغصان رقاق مائلة إلی الفرفیریة، مجوّفة علیها ورق کورق الضّرو إلّا أنها أطول قلیلا، مهلّلة الشکل، له سنفة مستدیرة کالدراهم شبه ورق الخّرّوب علیها بریق، فی داخلها شطر واحد من حبّ مربع الشکل، مزوّی، مفرطخ، و قد خرج من أحد أضلاع المربّع شیء ناتیء، أصهب، إذا جفّ و هبّت علیه الریح سمعت له خشخشة و زجلا، و له أصل خشبیّ کالوتد غائر فی الأرض. منابته الرمل، و هو کثیر بالحجاز، و ذکره أبو حنیفة و ابن وافد، و تسمّیه العرب سنا، الشّربة منه أربعة دراهم[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۴۶]/ سنا: گیاهی است ربیعی، ساقش باریک و شبیه به گیاه حنا و گلش مایل به کبودی و دانه او، پهن مایل به درازی و کجی و در غلافی شبیه به گرده و حجازی او را برگ، بزرگ‌تر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۵۱۱]/ سنامکی: برک کیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک رخو و برک آن باریک شبیه ببرک حنا و مورد و از برک حنا بزرک‌تر و ضخیم تر و از برک مورد نازکتر و کل آن مائل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مائل بدرازی و اندک خمیدکی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از ان و نوعی برک آن عریضتر از ان و کل آن زرد و آن را بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم می‌رسد و مستعمل برک آن است که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد ناشده و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و منبت آن حجاز اسب و در عظیم‌آباد از هند نیز قلیلی بهم می‌رسد و شاخهای آن درهم پیچیده و لیکن برک آن کوچک و نازک و ضعیف العمل‌تر از مکی حجازی آن.[مخزن‌الادویه، ص۵۲۲].

[۱۶۷] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۵.

[۱۶۸] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۱۹.

[۱۶۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۵.

روایت ۴۲۱ [کشتن جنبندگان درون بدن با سرکه خمری]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنی الحمیری عن ایوب بن نوح عن ابن‌عامر المسلی عن احمد بن رزین عن سفیان بن الشمط قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): عَلَیْکُم بِخَلِّ الْخَمْرِ فَإِنَّهُ لَا یُبْقِی فِی جَوْفِکَ دَابَّةً إِلَّا قَتَلَهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر شما باد به سرکه خمری، زیرا هیچ جنبنده‌ای در درونت باقی نمی‌گذارد، مگر اینکه آن را می‌کشد.

روایت ۴۲۲ [رقیه‌ی کرم شکم]

وایضا رقیة للبطن من الدواب: بسم الله الرحـــــــمن الرحیم شیخ صدق و عجوز سوء شیخ حمر کفعدس مر ما مغلی باذن الله الواحد القهار. ***

(متاسفانه بعضی لغات این قسمت در نسخه، واضح نیست)

روایت ۴۲۳ [درمان قولنج (انسداد روده) با روغن کوشه]

وایضا دَوَاء لِلْقُولَنْجِ حَدَّثَنَا ابنُ همام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ موسی بْنِ جَعْفَرِ البغْدادی اِبْنِ‌عَبْدِالْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ اَبی‌اَلْحَسَنِ مُوسی(صلوات‌الله‌علیه)انه سُئِلَ عَنِ اَلْحُقْنَةِ فَکَرِهَهَا فَقُلْتُ لَهُ اَلْقُولَنْجُ یَکُونُ بِالرَّجُلِ فَشَتَد بِهِ البَطنُ فَقالَ خُذِ الْقِرْطَمَ[۱۷۰] فَاطْحَنْهُ حَتِّی

[۱۷۰] قرطم: هو حب العصفر- انظر عصفر.[تقاسیم العلل (کتاب التقسیم و التشجیر)، ص: ۷۷۱]/ قرطم:گیاهی از تیره‌ی خارداران به زعفران دروغین شناخته می‌شود. یک تا دو پا قد می‌کشد. ساقه‌ی ساده‌ی آن از پایین با اندکی شاخه و برگ از بالا دارای گل‌های لوله‌ای که پایانه‌ی زرین و زیبایی دارد. خشک‌شده‌ی آن را به عنوان عصفر می‌فروشند و گاهی فریبکارانه به جای زعفران به خریداران می‌دهند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۳۱]/ إنّ القرطم یقال علی هذا النبات بجملته، و یسمّی أیضا العصفر. و قد یجعل القرطم اسما لبزر هذا النبات، و کذلک قد یجعل العصفر اسما لزهره.و هذا النبات ذو ورق طوال، مشرف، خشن، مشوّک. و له ساق تطول نحوا من ذراعین لا شوک علیها، و له أغصان و نور مستطیل أبیض و أحمر.و زهره یشبه زهر الزعفران کالشّعر، لونه بین الحمرة و الصفرة، و ذلک یخرج منه رؤوس علی أطراف أغصانه، مستدیرة، أصغر من الجوز و أکثر المستعمل من هذا النبات، إنما هو بزره.و طعم هذا النبات و طعم بزره یمیل

يَخرُجَ وَدَكَهُ وَخُذِ الوَدَکَ تَصفِهُ واطَّبِخه وَارْمِ بِحَبِّهِ وَاطْعِمْهُ إِيّاهُ فَإِنْ كانَتْ بِهِ حَيّاً لَمْ يَبْقَ شَئ فِی بَطْنِهِ إِلّا خَرَجَ بِاذْنِ اللَّهِ تَعالَی.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): راوی می‌گوید: از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)در مورد حقنه (تنقیه) پرسیده شد، پس ایشان آن را ناپسند دانستند. پس به ایشان گفتم: کسی که قولنج (ورم و انسداد روده) دارد و شکمش بسته شده! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: قرطم (کوشه یا کاجیره) بگیر و آسیاب کن تا چربی‌اش خارج شود، و چربی را بگیر و صافش کن و آن را بپز و دانه‌اش را بینداز، و به بیمار بخوران، پس اگر یک مار هم در بدنش باشد، چیزی در شکمش باقی نمی‌گذارد مگر آنکه آن را باذن الله تعالی، خارج می‌کند.

روایت ۴۲۴ [ایمنی از قولنج (انسداد روده) و بواسیر]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ موسی عَنِ اِحْمَدِ بْنِ اَلْحَسَنِ اَلْخَلاَّلِ عَنْ موسی اِسْمَاعِیلَ بْنِ رَبَابٍ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا قَالَ اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَلْجُزَرُ[۱۷۱] امان مِنَ اَلْقُولَنْجِ وَاَلْبَوَاسِیرِ وَیُعِینُ عَلَی اَلْجِمَاعَ.

إلی مرارة، و فی جوهر هذا البزر دهنیّة و لذلک یستخرج منه کثیر من الدّهن.[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۲۳، ص: ۱۷۳]/ قرطم: بضمّ قاف و سکون را و ضم طای مهمله و بکسر هر دو نیز امده و سکون میم تخم معصفر است که بفارسی تخم کافشه و خسکدانه و در کیلان تخم کاجیره و بهندی کربکاف تازی و رای چهار نقطه هندی و کسنبه کابیچ نامند و آن تخم احریص است سفید اندک طولانی صنوبری شکل پهلودار می‌باشد.[قرابادین کبیر، ج۲، ص: ۱۱۳۲].

[۱۷۱] جزر – هویج: «جزر» را پارسیان گزر گویند و به لغت سریانی اصطفلین گویند و به حرکت و سکون فاء؛ آن را مشاهم گویند. شمّر گوید اصطفلینه نباتی است که به گزر ماند و او عربی محض نیست زیرا که در اصطفلین صاد و طاء جمع شده است و در لغت عرب اجتماع این هر دو حرف در یک اسم معتاد نیست مگر در چند اسم معدود و آن صراط است و اصطبل و اصطمّ. «صاد» که در این سه اسم است در اصل «سین» بوده است. در کتاب منقول مخلص آورده است که «گزر» را به لغت یونانی دفقوس گویند و دفقیه نیز گویند. به لغت رومی دفقین گویند و کشور نیز گویند؛ نوعی از او را دوقس گویند. ابو حنیفه گوید: گزر دشتی را حنزاب گویند. اوریباسیوس گوید: به لغت رومی گزر دشتی را نافوس گویند. دیسقوریدس گوید: گزر دشتی را اصطافولینوس گویند و برگ او از برگ شاه اسپرغم پهن‌تر باشد. مزه او به تلخی مایل باشد. او را ساقی باشد و اکلیل او بر سر آن ساق بود به شکل اکلیل شبت. در میانه اکلیل او شکوفه‌های سپید باشد و در میانه شکوفه چیزی باشد که به پنبه مشابهت دارد و لون او بنفسجی باشد. بیخ نبات او به اندازه بدستی

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هویج ایمنی از قولنج (ورم و انسداد روده) و بواسیر است، و به آمیزش جنسی کمک می‌کند.

روایت ۴۲۵ [ایمنی از قولنج (ورم و انسداد روده) با کاسنی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن المثنی ابن‌الولید الخیاط عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَن بَاتَ وَفِی جَوفِه سَبعَ وَرَقات هِندِباء[۱۷۲] أمَنَ القُولَنج تِلکَ اللَّیلَةَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه شب را به صبح برساند و در درونش ۷ برگ کاسنی باشد، در آن شب از قولنج (ورم و انسداد روده) ایمن است.

بود و ستبری او به اندازه انگشت باشد. بوی او خوش بود و او را بپزند و آن‌گاه بخورند. اهوازی گوید: گزر را به لغت رومی کزرش گویند و دشتی را از او شقاقل و ششقاقل گویند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۳۹۹]/ جزر: (الفلاحهٔ) الجزر البستانی منه أحمر و هو أرطب و أطیب طعما و منه أصفر و هو أغلظ و أخشن. فاما الجزر فانه ینبت بقرب المیاه و ربما ینبت فی القفار و ذلک قلیل فهو یشبه البستانی. (ذ ج) سطافیلینوس. نبات ورقه کورق الشاهترج الا انه أعرض منه و طعمه الی المرارهٔ ما هو و له نبات مستو حادّ علیه اکلیل کاکلیل الشبث فیه زهر أبیض و فی وسط الزهر شیء یشبه القطن لونه فرفیری. و له أصل فی غلظ الأصبع نحو من شبر طیب الرائحهٔ یوکل مطبوخا. (ج و) الجزر البری یؤکل أقلّ مما یزرع منه فی البساتین و هو أقوی من البستانی..[منتخب کتاب جامع المفردات، ص: ۱۰۰]/ جزر: هو من جنس الهدبات، و بعضه جنبهٔ و بعضه بقل، و أنواعه کثیرهٔ و منه بریّ و بستانیّ، و منه ما أصله أبیض و مجزّع، و أسود، و أصفر، و أحمر. و یسمّی ساسالیی فی بعض التراجم، إقلیشیا، میلا (بتفخیم اللام)، و دفقینی، الصفلین و إصطفلین، جزر، (بفتح الجیم و کسرها). و ورق هذه الأصناف کلّها متقاربهٔ الشکل، و زهرها أبیض مائل إلی الفرفیریهٔ قلیلا یشبه زهر الکزبرهٔ.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۱، ص: ۱۳۲]/ جزر: بفتح الجیم و کسرها زردک، و هو أحمر و أصفر، و المختار منه الأحمر الحلو.[بحر الجواهر، ص: ۱۱۵].

[۱۷۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۷.

باب: کتاب القولنج ایضا

باب: دعای قولنج

روایت ۴۲۶ [دعای قولنج (ورم و انسداد روده)]

روی ابراهیم بن یحیی یرفعه الیهم(صلوات‌الله‌علیهم)قال: یَکْتُبُ لِلْقُولَنْجِ أُمَّ الکتاب (القرآن) وَقُل‌هواللهاحد وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ وَیَکْتُبُ أَسْفَلَ ذَلِکَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعظیم وَبِعِزَّتِ الله الَّتِی لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِیهِ وَمِمَّا أَجِدُ مِنْهُ یَکْتُبُ هَذَا [الْکِتَابَ] فِی لَوْحٍ أَوْ کَتِفٍ وَیَغْسِلُ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثم یَشْرَبُه عَلَی الرِّیقِ وَعِنْدَ النَّوْمِ [فَإِنَّهُ نَافِعٌ مُبَارَکٌ] شفی إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی.

ابراهیم‌بن‌یحیی از یکی از ائمه(صلوات‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: برای قولنج، سوره حمد و توحید و فلق و ناس نوشته شود، و پایین آن بنویسد: « أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعظیم وَبِعِزَّتِ الله الَّتِی لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِیهِ وَمِمَّا أَجِدُ مِنْهُ»، و این نوشته را در لوح یا کتفی بنویسد و با آب آسمان بشوید و سپس آن را در ناشتا و قبل خواب بنوشد، شفا می‌یابد ان شا الله تعالی.

باب: فی مغص البطن

باب: درد روده

روایت ۴۲۷ [درمان درد روده با روغن کنجد و آب باقلی]

رُوِیَ یُونُسُ بْنُ الْمِقْدادِ النَّوْفَلِیُّ شَکَوْتُ اِلَی اَبِیَالْحَسَنِ مُوسی(صلوات‌الله‌علیه)مَا یُصِیبُنِی مِنْ مَغْصِ الْبَطْنِ وَاَنَّه رُبَّمَا نَزَلَ شبیهاً بِالْجُبُن اَلرَّطْبِ بَیَاضاً لَوْ قُطِعَ بِالسِّکِّینِ لَمْ یَنْقَطِعْ قَالَ یَنْزِلُ هَذا مِنْکَ قَبْلَ اَلْوُضُوءِ اَوْ بَعْدَهُ قُلْتُ قَبْلُ وَبَعْدُ قَالَ فَاذْهَبْ فَاشْرَبْ مِن دُهنِ السِّمْسِمِ وَزْنَ دِرْهَمَیْنِ عَلَی مَاءِ الْبَاقِلی وادْفَعِ الطَّعَامَ مَا امْکَنَکَ فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی مَا کُنْتُ أَجِدُهُ.

یونس نوفلی می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از درد روده گلایه کردم که گاهی چیزی شبیه پنیر سفید تازه از من خارج می‌شود که با چاقو هم بریده نمی‌شود، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: قبل دستشویی خارج می‌شود یا بعد دستشویی؟ گفتم: قبل و بعد. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برو و به وزن ۲ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم) روغن کنجد با آب باقلی بنوش، و تا جایی که می‌توانی بعد از آن، خوردن غذا را به تاخیر انداز. راوی گوید: پس انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد.

باب: فی اللوی

باب: دلپیچه

روایت ۴۲۸ [عوذه‌ی دلپیچه]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن عن فضال عن سهل الموذن رفعه الی ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قال: يُكْتَبُ لِلَّوَى بِسْمِ اللَّهِ الْمُتَعَلِّمُونَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ يَعْلَمُونَ قَاعِدُونَ فَوْقَ عِلِّيِّينَ يَأْكُلُونَ نُويا [نورا] طَرِيّاً يَسْئَلُونَ صَاحِبَهُمْ مِنَ النوا الطری [النُّورِ الْعِلْوِيِّ] كَذَلِكَ يَشْفِي الله فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ [أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ] يُرْقَى سَبْعَ مَرَّاتٍ بما لم [عَلَى مَاءٍ ثُمَّ] يُصَبُّ عَلَيْهِ الدُّهْنُ فَإِذَا الْتَزَقَ الدُّهْنُ و لکنه [دَلَكْتَهُ] وَسَقَيْتَهُ صَاحِبَ اللَّوَى شفی إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای دل پیچه نوشته شود: «بِسْمِ اللَّهِ الْمُتَعَلِّمُونَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ يَعْلَمُونَ قَاعِدُونَ فَوْقَ عِلِّيِّينَ يَأْكُلُونَ نُويا [نورا] طَرِيّاً يَسْئَلُونَ صَاحِبَهُمْ مِنَ النوا الطری [النُّورِ الْعِلْوِيِّ] كَذَلِكَ يَشْفِي الله فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ[۱۷۳] [أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ

[۱۷۳] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ]»؛ و ۷ مرتبه به آب رقیه خوانده شود، سپس روی آن روغن ریخته شود، پس زمانی که روغن پیوسته شد، آن را بمالید و به بیمار مبتلا به دلپیچه بنوشانید، شفا می‌یابد ان شا الله تعالی.

روایت ۴۲۹ [عوذه‌ی دیگر برای دلپیچه]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)قال یُقرَأُ علیه: إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ مره وصلی الله علی محمد وآله وسلم.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر دلپیچه خوانده شود: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ مره وصلی الله علی محمد وآله وسلم.»

روایت ۴۳۰ [رقیه‌ی دلپیچه]

رُوِیَ علی بن سندی عن سعید بن سعد عنهم(صلوات‌الله‌علیهم)قال: يُرْقَى [عَلَى] مَاءٍ بِلَا دُهْنٍ ثُمَّ يُسْقَى صَاحِبُ اللَّوَى ثُمَّ تَمُرُّ يَدِكَ عَلَى يديه [بَطْنِهِ] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَتَقُولُ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً كَذَلِكَ أُخْرُجْ أَيُّهَا اللَّوَى بِإِذْنِ اللَّهِ تعالی.

سعیدبن‌سعد از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کند که: این رقیه بر آبی بدون روغن خوانده شود سپس بیمار مبتلا به دلپیچه آن را بنوشد، سپس دستت را روی شکمش بکش و ۳ مرتبه بگو: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً كَذَلِكَ اخْرُجْ أَيُّهَا اللَّوَى بِإِذْنِ اللَّهِ تعالی.»

باب: وجع الخاصرة

باب: درد خاصره

روایت ۴۳۱ [درمان درد شکم و درد خاصره با اسپند]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِی اَلْحِمْیَرِیُّ عَن احْمَد بْنِ محمد بن عیسی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ اَلْمُفَضَّلِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَاَنَا عَلِیلٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَا لِی أَرَاکَ هَاکَذَاً یَا مُفَضَّلُ؟ قُلْتُ: أَشْتَکی مِنْ خَاصِرَتِی، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یا مُفَضَّلُ عَلَیْکَ بِالحَرمَلِ[۱۷۴] فَنِعْمَ الشَّیءُ لِوَجَعِ اَلْبَطْنِ، فَاسْتَعْمَلْتُ کَمَا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لِی فَاذْهَب اَللَّهُ عَنِّی مَا کُنْتُ أجِدُهُ مِنْ وَجَعِ اَلْخَاصِرَةِ.

مفضل می‌گوید: وارد بر محضر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم و من بیمار بودم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: ای مفضل چرا تو را اینگونه می‌بینم؟ گفتم: از خاصره‌ام گلایه دارم. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ای مفضل! بر تو باد اسپند، زیرا چیز خوبی برای دردِ شکم است. مفضل گوید: پس همانگونه که امام (سلام‌الله‌علیه)فرمودند استفاده کردم و خدای متعال آنچه از درد خاصره احساس می‌کردم را از میان برد.

روایت ۴۳۲ [درمان درد خاصره با تخم شاهی و روغن محلب]

وَعَنْهُ عن الحمیری عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ تاخُذُ لِوَجَعِ اَلْخَاصِرَةِ وَزْنَ دِرْهَمَیْنِ خرف[۱۷۵] مَرضوضٍ

---

[۱۷۴] رجوع کنید به روایت ۳۱۷.

[۱۷۵] [الحرف-]: نبات معروف البابلی منه هو الأحمر المعروف.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۵۸]/ فی الحرف المعروف بحب الرشاد و أهل الحجاز یسمونه الثفاء أمّا الحرف فیکون علی ضربین: لأن منه الأحمر، و منه الأبیض المسمّی ثاکسیفیس. و أجود الأحمر ما کان بابلیّا.[الأغذیة و الأدویة، ص: ۴۳۹]/حرَف: حب الرشاد، تخم سپندان، برخی از تازیان همان رشاد خوانده‌اند و در کتاب «عمدة المحتاج» به نام «سفا» و «ثفاء» آمده است. رشاد گیاهی علفی، یکساله، برگ‌های (نوع بری) آن به مانند برگ کرفس کمی کوچکتر است. بیشتر مردم گیاه را تازه می‌خورند تا اشتهای خوردن را بیفزاید و یا آن را به مانند سالاد سفره بکار می‌برند، بی‌بو با مزه‌ای تند و اندکی خوب، بویژه اگر رویش آن کامل شده

وَتُصِيبُ عَلَيْهِ ماءً حَاراً وَتَضرِبُهُ ساعَتُهُ ثُـمَّ تَصُـبُّ عَلَيـهِ وَزنَ دِرهَـمٍ او دِرهَمَـينِ دُهـنِ محلَبٍ[۱۷۶] وَتَشرَبُهُ وَتاخُذُ بَعْدَهُ شَيْئاً يُسَهِّلُکَ فَانَّه يَسْكُنُ بِاذْنِ اللَّهِ تَعالى.

امـام صـادق(سـلام‌الله‌علیـه): بـرای درد خاصـره وزن ۲ درهـم (حـدود ۵,۹۰۴ گـرم) حُـرف (تخـم شـاهی) کوبیـده شـده بگیـر و روی آن آب داغ بریـز و ۱ سـاعت آن را هـم بـزن، سـپس وزن ۱ یـا ۲ درهـم روغـن محلـب روی آن بریـز و آن را می‌نوشـی، و بعـد از آن چیـزی بخـور کـه اسـهال آور باشـد، زیـرا دردت را تسـکین می‌دهد باذن الله تعالی.

باشد در آن اندکی تلخی نیز چشیده می‌شود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۶۶]/حبّ الرشاد: هو الحرف.[عمـدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۱، ص: ۱۵۳]/ [الحُرف]: و منه الحُرف، یسمّی حبّ الرشاد، و یسمّی بالفارسیّة نون تره[شرح أقسرائی (حل الموجز)، ج۱، ص: ۱۹۸]/ الحرف: بالضم هو حـب الرشـاد[قاموس الأطبـاء و نـاموس الألبـاء، ج۱، ص: ۲۷۶]/ حبّ‌الرّشاد: حرفی است یونانی. به پارسی تخم سپندان و تره‌تیزک گویند.[ریاض الادویه، ص: ۷۳].

[۱۷۶] إن المحلب حبّ مدوّر، حادّ الرأس، کحـبّ التفّـاح. و لـه قشـر رقیـق فـی‌داخلـه لـبّ أبـیض، عطـر، دسـم، فـی طعمه مرارة. و شجره یعلو قدر قامـة الرجـل و أکثـر قلـیلا، و ورقـه یشـبه ورق الصفصـاف إلا أنـه أدقّ منـه قلـیلا. و له أصناف، منها ما هو أسود، و منها ما هو أخضر، و منها مـا هـو صـغیر، و منهـا مـا هـو کبیـر. و أجـوده أبیضـه لونـا، و أنقاه، و أذکـاه رائحة.[شـامل فـی الصـناعة الطبیـة،۲۷، ص: ۶۷]/ محلـب: بـالفتح، درخـت خنجـک.[بحر الجـواهر، ص: ۳۴۱]/ حـبّ المحلـب: [در طبرسـتان، محلـب نامنـد] دانـه ای اسـت بـا عطریـت و پوسـت بیـرون او سـرخ و درون، صلب و مغزش سفید و به قدر خلـر و درخـت او قریـب بـه درخـت بطـم و در حـرف مـیم، مـذکور اسـت [زیاده بر قدر قامتی و در جبال گـرم سـیر یافـت مـی‌شـود و در طبرسـتان، بسـیار اسـت] بـرگش دراز و خوشـبو و از برگ زردآلـو کـوچکتر و مایـل بـه چتری.[تحفـةالمؤمنین، ج۱، ص: ۲۹۲]/ حـب درختـی اسـت شـبیه بـدرخت بطم و پراکنده و تا یک قامت انسـان و زیـاده بـران و بـرک آن دراز و شـبیه ببـرک بیـد و از بـرک زردآلـو کـوچکتر و خـوش‌بـو و چـوب آن نیـز خـوش‌بـو و لهـذا قصـار ان اهـل نهاونـد چوبدسـتی جهـت کوبیـدن ثیـاب از ان می‌سازند تا بوی آن بمشام رسـد و درسـت بمانـد و کـل آن سـفید و حـب آن بسـیار خـوش‌بـو و بـا تلخـی و بـر سر شـاخهای آن مـی‌رویـد و مـدور بقـدر جلبـان کـه خلـر نامنـد و بهنـدی متروکـابلی و پوسـت آن سـرخ و مائـل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چـرب و داخـل اکثـر خوشـبوئیها مـی‌نماینـد و روغـن آن را نیـز مـی‌کیرنـد و بهترین آن تـازه بالیـده سـنکین خوشـبوی بسـیار چـرب آنسـت کـه مغـز آن در سـفیدی ماننـد مروارید باشـد و بـدترین آن سـیاه آن منبـت آن قلهـای کـوه و بـلاد سردسـیر و در میـزان مـی‌رسـد و اکثـر از آذربایجـان و نهاونـد می‌آورند و روغن آن را نیز از انجا و انطاکی نوشـته کـه پوسـت آن میعـه یابسـه اسـت و صـاحب تحفـه نوشـته کـه در کرمسیر یافت می‌شود و در لرستان بسیار است و آن را مهلب کویند.[مخزن الادویه، ص۳۳۳].

روایت ۴۳۳ [درمان درد خاصره با کاشم]

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُرْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ إِنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ: اشْرَبُوا الْكَاشِمَ[۱۷۷] فَإِنَّهُ جَيِّدٌ لِوَجَعِ الْخَاصِرَةِ.[طب الأئمة عليهم السلام، ابنا بسطام، ص: ۲۹][۱۷۸]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: کاشم (انجدان رومی) بنوشید زیرا برای درد خاصره خوب است.

روایت ۴۳۴ [درمان درد خاصره با ریزه‌های سفره]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحميری عن احمد بن عيسى عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابی عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد عن عبدالله بن صالح قال: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) وَجَعَ الْخَاصِرَةِ فَقَالَ (صلوات‌الله‌علیه)كُل ما تسْقُطُ مِنْ الْخِوَانِ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنِّی.

عبدالله‌بن‌صالح می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد خاصره شکایت کردم، پس امام (سلام‌الله‌علیه) فرمودند: خرده غذایی که از سفره می‌افتد را بخور. راوی گوید: پس انجام دادم و مشکلم برطرف شد.

روایت ۴۳۵ [درمان درد خاصره با آب داغ سوزان و عسل]

وَعَنْهُ عَنِ الحِمیریِّ عَن احمَد بْنِ محمد بن عِيسِى عَنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عيسى عَنِ ابراهِيمَ بْنِ ابی يُحْيِی عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ

---

[۱۷۷] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۵۰.

[۱۷۸] مولف کتاب (تلعکبری) این روایت را به نقل از ابن عباس آورده بود که آن را حذف کردم و روایتی که به نقل از اهل بیت علیهم السلام بود را آوردم؛ عجیب است که درحالی که عین این روایت از امام صادق علیه السلام در منابع شیعه موجود است، چرا مولف، آن را از ابن عباس نقل کرده است![مترجم].

رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَجَعَ اَلْخَاصِرَةِ مِن عِرْقِ الْمَثَانِهِ فَاِذا ضَرَبَ اَلْعِرْقَ أذَاتَ اَلْخَاصِرَةُ صَاحِبُهَا فَعَلَيْكُمْ بِالْمَاءِ اَلْمُسَخَّنِ اَلْمُحْرِقِ وَاَلْعَسَلِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه) می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: درد خاصره از رگ مثانه است، پس زمانی که رگ بزند، خاصره‌ی صاحبش اذیت شود، پس بر شما باد به آب داغ سوزان و عسل.

باب: عوذة الخاصرة

باب: عوذه‌ی خاصره

روایت ۴۳۶ [عوذه ی خاصره]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى عَنِ اِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ رفعَه قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اِذا اَحسُّ بِوَجَعٍ فی خاصِرَتِهِ انْ تَمسَحَ عَلَيها هذهِ ثلاث مَرّات وَلْيَقُل كُلَّ مَرَّةٍ اعُوذُ بِعِزَّةِ اَللَّهِ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ ما يَشاءُ مِنْ شَرِّ ما اَجِدُه.

ابراهیم‌بن‌عمر از یکی از ائمه(صلوات‌الله‌علیهم) نقل می‌کند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: زمانی که دردی در خاصره‌ات احساس کردی، ۳ مرتبه دستت را روی آن بکش و هر مرتبه بگو: «اعُوذُ بِعِزَّةِ اَللَّهِ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ ما يَشاءُ مِنْ شَرِّ ما اَجِدُه».

روایت ۴۳۷ [عوذه‌ی دیگر برای خاصره]

عوذة ایضا حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن عون عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: تَمُرُّ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ اَلْوَجَعِ وَتَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَلَا حَوْلَ وَلَا

قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [الْعَلِیِّ] الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ امْسحْ عَنِّی مَا أَجِدُ فِی خَاصِرَتِی، ثُمَّ تَمُرُّ یَدَکَ الیمنی وَ تُسَمِّی عَلَی مَوْضِعِ الْوَجَعِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): دستت را روی موضع درد بکش و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [الْعَلِیِّ] الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ امْسحْ عَنِّی مَا أَجِدُ فِی خَاصِرَتِی»، سپس دست راستت را بکش و ۳ مرتبه بر موضع درد، بسم الله بگو.

باب: فی القراقر و وجع الجوف

باب: قرقر شکم و درد درون

روایت ۴۳۸ [درمان قرقر شکم با سیاهدانه]

روی ابوعبدالله السیاری عن بعضهم قال شکی ذریح المحازبی الی ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَرَاقِرَ تجدها فی بطنه فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَا یَمْنَعُکَ مِنَ الشُّونِیزِ [فَفِیهِ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ.]

راوی می‌گوید: ذریح از قرقر شکمش به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلایه کرد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: چه چیزی تو را از خوردن سیاهدانه منع کرده است؟ پس در آن شفای هر درد است.

روایت ۴۳۹ [درمان باد بدن با قرآن]

حَدَّثَنا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا الحمیریُّ وَرُوِی مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ اَلصَّفَّارُ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی عَنْ سُلاَنِهِ مولی یَقْطِینٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)اَشْکُو اِلَی اَللَّهَ تَعَالِی وَاِلَیْکَ رِیحاً فِی بَطْنِی لَیْسَ مُنْقَطِعٌ وَلاَ یَذْهَبُ وَقَدْ اَضَرَّ بی فِی جَمِیعِ جَسَدی مَعَ انْکَارِ مَن لَقِیَنی فِی کُلِّ وَجهٍ وَالحَمدُ لِلَّهِ فَکَیْفَ افعَل؟ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اُکْتُبِ الْقُرْآنَ بِالْعَسَلِ وَاشْرَبْهُ بِالْغَدَاةِ وَعِنْدَ اَلنَّوْمِ.

غلام یقطین می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گفتم: بـه خـدای متعـال و بـه شـما گلایـه می‌کنم از بادی در شکمم که قطع نمی‌شود و به تمام بدنم آزار رسانده است، و دیگران هم که مرا می‌بینند دردم را نمی‌شناسند، به هر حال الحمـدلله، پـس چـه کـاری انجـام دهم؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: قرآن را با عسل بنویس و صبح و قبـل خـواب، آن را بنوش.

روایت ۴۴۰ [دعای درد شکم]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن یحیی بن عیسی عن سعدان بن مسلم عَنْ موسی بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أَجِدُ وَجَعـاً فِـی بَطْنِـی فَقَـالَ(صـلوات‌الله‌علیـه): وَحِّـدِ اللَّـهَ فـادرکنی رای فَقُلْـتُ کیـف أَقُـولُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیـه)تَقُولُ: یَا اللَّهُ یَا رَبِّی یَا رَحْمَانُ یَـا رَبَّ الْأَرْبَـابِ یَـا سَـیِّدَ السَّـادَهٔ اشْـفِنِی وَعَافِنِی مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ فَإِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ أَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِک.

موسی‌بن‌یعقوب می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفتم: جانم به فـدایت، مـن دردی در شکمم احساس می‌کنم. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: خدا را یگانه بدار و نظر مرا دریاب! پس گفتم: چگونه بگویم؟ فرمودند بگو: «یَا اللَّهُ یَا رَبِّی یَا رَحْمَانُ یَا رَبَّ الْأَرْبَابِ یَا سَیِّدَ السَّادَهٔ اشْفِنِی وَعَافِنِی مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ فَإِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ أَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِک».

باب: فی الهیضهٔ و دواءها

باب: اسهال و استفراغ و داروی آن

روایت ۴۴۱ [درمان هیضه با نمک]

رُوِیَ اَلْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّد بْنِ یُحْیِی اَلصَّیْرَفِیِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ یُؤْخَذُ لِلْهَیْضَهٔ سَفَهٌ مِنْ مِلْحٍ تَقْمَح.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای هیضه (اسهال و استفراغ بر اثر سوءهاضمه)، ۱ مشت نمک به صورت خشک خورده شود.

روایت ۴۴۲ [درمان هیضه با زنیان + آویشن + زیره]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بن موسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسِی عَنْ صَفْوَانَ قَالَ وصف ابوالحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) لِصَاحِبِ الهَیْضَةِ أَنْ تَاخُذَ الْهَاضُومَ وَالصَّعْتَرَ وَالْکَمُّونَ اَجْزَاءً سَوَاءً ثُمَّ یُسَفُّهُ عَلَی الرِّیقِ.

صفوان می‌گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)برای بیمار مبتلا به هیضه (اسهال و استفراغ بر اثر سوءهاضمه)، فرمودند: هاضوم (زنیان) + آویشن + زیره، به مقدار مساوی بگیر و ناشتا به صورت خشک بخور.

باب: فی التخمة

باب: سوءهاضمه و رفلاکس و ترش کردن معده

روایت ۴۴۳ [درمان سوء هاضمه و ترش کردن معده]

روی عن أَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وقد قال له سمع ابن‌سنان: إِنِّی أُتَّخِمُ، فقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) سَمٌّ قال قَدْ سَمَّیْتُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَعَلَّکَ تَأْکُلُ أَلْوَانَ الطَّعَامِ فقال نَعَمْ فقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)تستم عَلَی کُلِّ لَوْنٍ؟ قال لَا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مِنْ هَاهُنَا تَتَّخِمُ.

راوی می‌گوید: شنیدم که ابن‌سنان به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفت: من مبتلا به سوءهاضمه و رفلاکس و ترش کردن معده هستم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: قبل خوردنِ غذا بسم‌الله بگو. ابن سنان گفت: من بسم‌الله می‌گویم. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: شاید تو غذاهای رنگارنگ می‌خوری؟ گفت: بله. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای هر نوع غذا بسم‌الله می‌گویی؟ گفت: نه. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: علت سوء هاضمه‌ات همین است.

روایت ۴۴۴ [سوءهاضمه ریشه‌ی تمام امراض]

وَرُوِیَ عنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: الدَاءِ کُلُّه مِنَ التُّخَم مَا خَلَا الْحُمَّی فَإِنَّهَا تَرِدُ وُرُوداً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ریشه‌ی تمام بیماری‌ها از تُخَمه (سوءهاضمه) است، به جز تب، زیرا آن وارد می‌شود.

باب: وجع الظهر و یبسه

باب: کمردرد و خشکی کمر

روایت ۴۴۵ [شیر سودمند برای تغییر آب کمر]

رُوِیَ کَامِل بْنُ مُحَمَّدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ابراهیم الجعفیٍّ عَنْ ابیه قَالَ قَالَ اَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)مَنْ تَغَیَّرَ عَلَیْهِ مَاءُ ظَهْرِهِ لَهُ اَللَّبَنُ اَلْحَلِیبُ نَافِعاً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه آب کمرش دگرگون شد، شیر برایش سودمند است.

روایت ۴۴۶ [شیرعسل سودمند برای تغییر آب کمر]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن نُوحِ بْنِ شُعَیْبٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ تَغَیَّرَ عَلَیْهِ مَاءُ ظهره یَنْفَعْ لَهُ اللَّبَنُ الْحَلِیبُ بالْعَسَلُ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): هرکه آب کمرش تغییر کند، شیرعسل برایش سودمند است.

روایت ۴۴۷ [درمان کمردرد با هلیم]

وَعَنْهُ عَنِ اَلْحِمْیَرِیٍّ عَنِ احْمَدِ بْنِ عیسی عَنِ السیاریٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ احْمَد اَلْبَغْدَادِیٍّ قَالَ کَتَبْتُ اِلَی اَبَی‌عَبدِاللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَشْکُو وَجْعَ ظَهْرِی فَکَتَبَ(صلوات‌الله‌علیه)الیَّ: أنَّ رَسُولَ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)شَکی اَلَی ربِّهِ وَجَعُ الظَّهْرِ

فَأمَرَهُ بِأكلِ اَلْهَرِيسَةِ وَهُوَ الحبُّ بِاللَّحْمِ فَأكَلَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ مَا كَانَ بِهِ فَاكَلْتُهَا أرْبَعِينَ صَبَاحاً فَذَهَبَ عَنِّی مَا كُنْتُ اجِدُهُ.

محمدبن‌احمد بغدادی می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم و به ایشان از کمردردم گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)برایم نوشتند: رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از کمردرد به خداوند متعال گلایه کرد؛ پس خداوند متعال، ایشان را به خوردنِ هلیم - یعنی دانه با گوشت - امر کرد، پس آن را خوردند و دردشان برطرف شد. راوی گوید: پس ۴۰ صبح هلیم خوردم و دردی که احساس می‌کردم، رفع شد.

روایت ۴۴۸ [درمان درد و خشکیِ کمر با روغن کنجد]

وَرُوِیَ مُعَاوِيَةُ بْن وهْبٍ انه شَكَى اِلَى أبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعاً فِی ظَهْرِهِ وَيُبوسَةً، فقالَ(صلوات‌الله‌علیه) كُلَّ يَومٍ اشرَب وَزنَ ثَلاثِينَ دِرهَما دُهْنَ اَلسِّمْسِمِ طَرِیّ عَلَى مَاءٍ بَارِدٍ، فَفَعَلْتُ فَسَكَنَ عَنِّی.

معاویهٔ پسر وهب می‌گوید: از کمردرد و خشکی کمر به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هر روز به وزن ۳۰ درهم (حدود ۸۸,۵۶ گرم) روغن کنجد تازه با آب سرد بنوش. راوی گوید: پس انجام دادم و دردم تسکین یافت.

روایت ۴۴۹ [نخود مفید برای کمردرد]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن الحسن ابن ابی‌الخطاب عن أبی نَصْرٍ عَنْ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: اَلْحِمَّصُ جَيِّدٌ لِوَجَعِ الظَّهْرِ وَكَانَ يَدْعُو [بِهِ] قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ.

ابی‌نصر می‌گوید: امام رضا(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نخود برای کمردرد خوب است؛ راوی گوید: و ایشان همیشه قبل و بعدِ غذا نخود می‌خواستند.

باب: فی الورک و القدمین

باب: درد ورک (ران و باستن) و ۲ قدم پا

روایت ۴۵۰ [درمان درد ران یا باستن با بادام شیرین و...]

رُوِیَ اَنْ رَجُلاً اشْتَکَی اِلَی اَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) وَجَعاً فِی وَرِکِهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) اَلْزَمْ اَکْلَ اللَّوْزِ الْحُلْوَ وَاغْتَسِلْ بِالْمَاءِ اَلْبَارِدِ وَکُلِ الْبَیضَ وَالسَّمَکَ الطَّرِیَّ الْمَشْوِیَّ وَاَلْهِنْدَبَاءِ[۱۷۹] وَافْتَصِد اَلْقِیفَالَ[۱۸۰] فَفَعَلَ مَا أمَرَهُ فَوَهَبَ اَللَّهُ تَعَالی لَهُ اَلْعَافِیهَ.

روایت شده است که شخصی به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه) از درد وَرک (ران یا باستن) گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: همواره بادام شیرین بخور و با آب سرد غسل کن و تخم[مرغ] و ماهی تازه‌ی کبابی و کاسنی بخور، و رگ قیفال (سیاهرگ بیرونی بازو) را فصد کن. راوی گوید: پس شخص این دستور را انجام داد و خداوند متعال به او سلامتی بخشید.

روایت ۴۵۱ [درمان درد ورک و ساق و قدم با حجامت ساقین]

وَرُوِیَ صَالِحُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَمْرِیِّ قَالَ شَکَوْتُ اِلی أبی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) رِیحاً یَعْرِضُ لِی فِی وَرِکِی وَسَاقِی وَقَدَمِی وَلاَ یُمْکِنُنِی اَنْ اخْطُو وَلاَ أرْکَع وَلاَ أسْجُد فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) إذْهَبْ وَاحْتَجِمْ عَلَی ساقَیْکَ وَامرَخها بِدُهْنِ المُشَمِّس عَلَی مَاءً بَارِدٌ، فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی مَا أجِدَهُ.

---

[۱۷۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۷.

[۱۸۰] قیفال:Cephalic vein : سیاه‌رگ بیرونی بازوست که به آن سیاه‌رگ وابسته به سر نیز می‌گویند. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۲۱]/ باید دانست که عروق مفصوده بعضی شرائین است و بعضی از اورده که در دستست شش است که از آن جمله قیفال است و او عروق و ورید است لیکن بر مفصل رسغ از جانب وحشی...[تحفه خانی، ق۱۰، ص: ۱۷۸]/ قیفال: رگی است در دست و به یونانی به معنای کناره است و چون این رگ در کناره آرنج است آن را قیفال نامیده‌اند.[میزان الطب، ق۱۲، ص: ۲۴۶].

صالح‌بن‌حسن می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)، از باد و دردی که در ران و ساق و قدم پایم عارض شده است و نمی‌توانم راه بروم و رکوع و سجود کنم، گلایه کردم. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: برو و ۲ ساق پایت را حجامت کن و آن را با روغن مُشَمِّس (روغنی که در آفتاب بوده است)، با آب سرد روغن مالی کن. راوی گوید: پس انجام دادم و آنچه احساس می‌کردم برطرف شد.

روایت ۴۵۲ [درمان خشکی ساق و پا]

رُوِیَ ابْنُ‌اَلْعَلاَ قَالَ شَکَوْتُ الی أبی‌عَبدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یُبُوسَهٔ کُنْتُ أجِدُهَا فِی سَاقِی وَ قَدَمِی فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)عَلَیْکَ بِالسَّفَرْجَلِ[۱۸۱] وَاَلْبَنَفْسَجِ وَامْرخْ سَاقَیْکَ وَقَدَمَیْکَ دُهْنَ اَلْمُشَمَّسِ وَاَلْزَمِ اَلْحَمَّام.

---

[۱۸۱] سفرجل – به: به رومی قیذونیون ، به سریانی سفرگلا [نامیده می‌شود].اهوازی: به رومی کذونی [نامیده می‌شود].ابو الخیر: «از [سخنان] فلغریوس به یاد دارم که به برای هر دردی در معده سودمند است.» پولس: جانشین [به] اکلیل الملک است. به بسیار خوب– ریوندی است که در نیشاپور [می‌روید]، خوش‌بو و درشت است و یک [به] گاهی بیش از یک من و یک چارک است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۰۶]/ الفصل الأول فی ماهیّهٔ السّفرجل: إنّ هذا النبات معروف مشهور، و هو من الأشجار التی لا تطول کثیرا لکنها تزداد فی العرض کثیرا؛ فلذلک لا تطول الشجرهٔ– فی غالب الأمر– أکثر من قامتین إلّا قلیلا جدّا؛ و أمّا العرض فإنّها تأخذ موضعا کثیرا.و ورقه مستعرض، کبار، أکبر من ورق التّفّاح. و ساقه تکون أولا سبطهٔ و ذلک ما دامت دقیقهٔ جدّا، و کذلک الأغصان الصّغار منه، ثم بعد ذلک یتکاثف، و تکثر فیه العقد و الاعوجاج، حتی یصیر فی ذلک قریبا من شجر التّین فی التعقّد و الاعوجاج. و أمّا قضبانه فی أول نباتها؛ فإنها تکون سبطهٔ جدّا، مستقیمهٔ، طویلهٔ، مع دقّتها. و أصول هذا النبات لا تمتدّ فی الأرض کثیرا، و لا تغوص إلی باطن الأرض کثیرا. و أکثر نبات هذا الشجر هو بقرب المیاه، و فی الأراضی الندیّهٔ الکثیرهٔ الماء. و زهره أبیض، طیّب الرّائحهٔ (و) الطّعم، یظهر فی أواخر الربیع. و ثمره کبار، فی داخله موضع هو بیت الحبّ، و بحبّه لعاب، و لکلّ حبّهٔ مکان أوسع منها، و سطح ذلک المکان قشر صلب، صلابهٔ متوسّطهٔ.و جرم هذا الثمر، مع صلابته: متخلخل، و یخرج منه إذا قطع بالحدید مائیّهٔ یعتدّ بها.و هذا الثمر، مع استدارته، یمیل إلی الطّول، و یوجد فیه تضلیع یسیر، و رائحته عطرهٔ جدّا، و طعمه قابض، مع حموضهٔ.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۱۵، ص: ۵۵۳]/ سفرجل: شجر معروف، منابته بالشام و الروم، و أجوده الکائن بقریهٔ من أعمال حلب تسمی مرغیان، و هو قدر شجر التفاح، إلا أنه أعرض ورقا، و أغلظ و أعقد عودا، و یزهر غالبا بأیار، و یدرک غالبا به آب، و ثمره یکون فی حجم الرمان فأصغر، علیه خمل کالغبار یلزمه غالبا، و أجوده الکبیر الهش الحلو، الکثیر المائیهٔ.[تذکرهٔ أولی الألباب، ص: ۲۰۸]/ سفرجل:به فارسی به و آبی و به ترکی، حیوا نامند و معروف است.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۴۸۸].

ابن‌علا می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، از خشکی که در ساق و قدم پایم احساس می‌کردم، گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بر تو باد به سفرجل (به) و بنفشه، و ۲ ساق و ۲ قدم پایت را با روغنی که در آفتاب بوده است، روغن‌مالی کن و همواره حمام کن.

روایت ۴۵۳ [تقویت ساق پا با باقلی]

اخبرنا اِبْنَ‌هَمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیرِیّ عَن اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنِ اَلْعبیدِیِّ عَنِ البزنطیِّ عَنْ اَبی‌سَعِیدِ الآدَمی عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابی‌نَصْرٍ عَنِ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ أکلُ اَلْبَاقِلَی[۱۸۲] یُمَخِّخُ اَلسَّاقَیْنِ وَیُوَلِّدُ اَلدَّمَ اَلطَّرِیّ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): خوردن باقلی ۲ ساق پا را مغزدار و خون تازه تولید می‌کند.

روایت ۴۵۴ [درمان ترک دست و پا با روغن بان]

وَقیلَ انَّه شَکَّی رَجُلٌ شُقَاقاً فِی یَدَیْهِ ورِجْلَیْهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذِ اَلْبَانَ[۱۸۳] فَصُبَّهُ فِی سُرَّتِکَ قالَ فَفَعَلَ فَذَهَبَ عَنْهُ.

---

[۱۸۲] بَابُ الْبَاقِلَی وَ اللُّوبِیَاء [کافی، ج۶، ص: ۳۴۴]/

باقلّی: «باقلی» را اهل مصر فول گویند و بعضی او را جرجر گویند و او معرب گرگر است. ابوعبید گوید: «فول» را «باقلی» گویند به تشدید «حرف لام» و هرگاه که به تشدید «لام» گفته شود «الف» را در آخر او مقصور کنند و هرگاه به تخفیف «لام» گفته شود «الف» را ممدود کنند. لیث گوید: اهل عراق «جرجر» را «فول» گویند و پوست لوبیا و باقلا و مانند آن را غدفه. شمّر گوید: عرب غلاف باقلا و لوبیا و عدس را و آنچه بدان ماند جمله را سنوف گویند و یکی را از آن سنف گویند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۲۹۸]/ ماهیت آن: از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی می‌باشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز می‌باشد و هر دانه قریب ببند انکشت کوچکی و بعضی ریزه‌تر و بعضی درشت تر و ما بین هر دانه اندک پرده ناصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنک شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آن را و همچنین پوست لوبیا و مانند آن را غدفه و شمرد کویند و سنوف نیز و پوست یکدانه را سنف خوانند.[مخزن الادویه، ص۲۰۴].

[۱۸۳] – بان: دهن البان: .(MORINGA ARABICA(PERS

MORINGACEAE- –

F: BEN OLEIFERE, BEN BEN, BEN.

و روایت شده است که شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از ترک دست و پایش به ایشان گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: روغن بان (مورینگا) بگیر و در نافت بریز. راوی گوید: پس انجام داد و بیماری‌اش رفع شد.

E: BEN OIL PLANT.

ضرب من الشجر الحراجی، من فصیلهٔ البانیات یقال لثمرته: الشوع. البان: شجر یسمو کالاثل فی استوائه، أوراقه هدب و قضبانه خضر، و ثمرته تشبه قرون اللوبیاء و فیها حب کالفستق و منه یستخرج دهن البان و یقال لثمرته: الشوع. و إذا أرادوا استخراج دهنه رضّ علی الصلابهٔ حتی ینعزل قشره ثم یطحن و یعتصر.[فی حفظ الأسنان واللثهٔ واستصلاحها، ص: ۸۱]/ شجرهٔ البان: قیل هی السّیال، شجر معروف عند العرب، و لیس به، و شجر البان یشبه شجر الأثل، له ورق مهدّب کورق العرعر أو ورق الطّرفاء، و قیل إن ورقها کورق شجر الغبیراء، إلّا أنه أصغر و أمتن، و هو عندی غیر صحیح، و الصحیح أن ورقها بین العرعر و الطرفاء، و شجر البان رخو، خوّار، خفیف، و له ثمر فی غلف طوال کغلف اللوبیا، إلّا أنها أقصر. شدیدهٔ الخضرهٔ، فی داخلها حبّ مثلّث الشکل فی قدر حبّ العرعر و أغظم کالتین الصغیر، و یحمل شجره کثیرا فی السنین المحل، و لونه أبیض إلی الغبرهٔ، یعتصر منه الدّهن المعروف بالبان کما یعتصر الدهن من اللوز و الجوز ثم یعفّص و یطیّب. منابته أرض العرب و فلسطین و الشام و بلاد الحبشهٔ، فی الجبال منها المکلّلهٔ بالشجر. و له صمغ کثیر مثل الکندس، و یسمّی (ع) الشّوع.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۲، ص: ۵۶۸]/ بان: عرب را عادت آن است که «بان» را مجرد ذکر نکند، بل که شاخ یا روغن او را در وقت ذکر به او اضافت کنند، چنانک گویند قضیب البان [شاخه‌های بان] و دهن البان [روغن بان]. ابوالعباس خشکی گوید: «بان» درختی است که در نواحی تهامه و جهینه و در بعضی از نواحی مصر [می‌روید]. دانه بان را روغنی باشد خوشبوی و چون او را بپزند بوی زیادت شود و مشک و عنبر و انواع عطرها بر وی افکنند. از جمله انواع روغن‌ها روغن او خوشبوی‌تر بود و نیکوترین انواع او آن باشد که انواع عطر اندرو کرده باشند و این نوع مدنی باشد و او را عرب منشوش گوید یعنی با عطر آمیخته و از پس او [نوع] کوفی [است]. نامغشوش را عرب اصل گوید. ازهری گوید: عرب روغن بان را پیش از آنک در انواع عطر پرورده شود، سلیخه گویند و چون در انواع عطر پرورده شود، روغن او را از عطر جدا کنند تا صافی شود و او را مغشوش خوانند. پولس و ابو الخیر گویند: «بان» دانه‌ای است که به پسته ماند جز آنک پسته را دو ضلع باشد و بان را سه ضلع و مغز حب البان (دانه بان) نیز به مغز پسته ماند به هیئت، به رنگ سپید باشد و به طعم تلخ بود و درخت او را شوع گویند. گوید: ساق درخت بان دراز باشد بی‌تفاوت (تقریبا) به اندازه درخت اثل و ساق او راست باشد و برگ‌های او تافته باشد و چوب او سبک و سست. [این درخت] نیک سبز باشد و منبت او در پشته‌ها باشد و میوه او به غلاف لوبیا ماند و چنانک لوبیا در غلاف باشد، دانه‌های او در غلاف باشد. او دو نوع است: یکی سپید است و بزرگ به مقدار پسته و نوع دیگر سیاه است و خردتر است از نوع اول و این به اندازه نخود باشد و هر دو نوع به شکل و مزه یکسان‌اند. حمزه گوید: در سیستان از تخم «درخت گز» روغنی سازند و تخم گز از تخم درخت محلب بزرگ‌تر است و اهل سیستان او را «گز دانه» خوانند و چون روغن ازو بیرون کنند به انواع عطر او را بیامیزند و چون روغن گز پرورده شود به رنگ و بوی بی‌تفاوت به روغن بان ماند و آن را «گز روغن» خوانند. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۳۰۱].

روایت ۴۵۵ [تقویت ساق با غبیراء]

اخبرنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ بکر أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ: فی الْغُبَیْرَاءُ[۱۸۴] أن لَحْمُهُ یُنْبِتُ اللَّحْمَ وَجِلْدُهُ یُنْبِتُ الْجِلْدَ وَعَظْمُهُ یُنْبِتُ الْعَظْمَ وَمَعَ

---

[۱۸۴] غبیراء(Ghubaira): sorbus domesticu service tree؛ درختی از تیره‌ی گل سرخیان که در جاهای تنگ و باریک می‌روید و یا در باغ‌ها به جهت زیبایی کاشت می‌شود. دارای میوه‌ای همچون گلابی است و بومی منطقه‌ی غرناطه در سرزمین اندلس (اسپانیا) است که بومیان آن را «بنجیره» نامند. غبیراء همچنین نام مشروبی مستی‌آور برگرفته از ذرت می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۲۳]/ غبیراء: اگر گل غبیراء را بو کنیم، سبب زکام شدید می‌شود، درمان این [زکام] بو کردن برگ‌های بید است. هنگامی که شیره گل‌های غبیراء بیرون می‌زند، از آنها مایعی می‌چکد که بوی پیشاب موش می‌دهد. حمزه: [این] به زبان مردم فارس سلسک است؛ سلس نام فرشته‌ای است و خرزه سلس از همین‌جاست. دره سلس دره‌ای است که نیزه می‌راند [؟]. ریحانه را «سیس بوان» می‌نامند که دارویی است به نام «سلس» و این «مکنان» است. ابو حنیفه: [غبیراء] به سبب رنگ برگ‌هایش چنین نامیده شده است.

ابو نؤاس: گر میوه خواهد دلت　　غبیراء خواه از بوی خوش [غبیراء]

[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۷۵۶]/ غبیرا سنجد است.[أبنیهٔ عن حقائق الأدویهٔ، ص: ۲۳۷]/ غبیراء: من جنس الشجر، ورقها کورق الخلاف إلّا أنها أقصر و أطرافها لیست بحدّهٔ أطراف الخلاف، کأنّها إلی الاستدارهٔ، فیها انحفار یسیر، غبر و کأن علیها زغبا یشبه الغبار، و أطراف الورق مما یلی المعلاق أوسع من الطرف الآخر، و لها زهر أبیض مائل إلی الصفرهٔ، صغیر، مشرّف ذو أربع شرّافات، عطر الرائحهٔ جدا، یظهر فی زمن الربیع فی أبریل، یخلفه ثمر کثمر التّفاح إلّا أنه أصغر فی قدر البندق، طعمه قابض و هو أغبر، و قشر الخشب علیه شوک حادّ کشوک العوسج الأحمر، منابته الجبال، و یتّخذ فی البساتین، و زعم بعضهم أن لحاء عروق الغبیراء هو الجوذر الذی یدبغ به. ذکر الغبیراء (د) فی ، و یسمّی بالیونانیهٔ أوا، و بالفارسیهٔ سیسیار، و بالرومیهٔ أراسموسن، و بالعربیهٔ غبیراء لغبرتها و بیاض ورقها، و بالبربریهٔ تازغت. و قوم کثیر یغلطون فیجعلونها قشر المشتهی لأنی قد رأیت الشجرتین، و هما مختلفان. و نبات الغبیراء کثیر بناحیهٔ القیروان و الزّاب و بلاد البربر، و یعرفونها هناک بالجوذر، و منها هندیهٔ و عربیهٔ، فما نبت فی الهند فشجره عظیم و ثمره کبیر، و ما نبت بالشام و أرض العرب فصغیر الشجر دقیق الثمر.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۲، ص: ۴۶۱]/ غبیراء: کتاب الرحلهٔ: شجرهٔ معروفهٔ ببلاد المشرق کله و هی بالعراق کثیرهٔ جدا و بالشام کذلک إلا أن التی بالعراق أکبر و أکثر لحما، و قد یکون ثمرها علی قدر الزیتونهٔ المتوسطهٔ و نواها صغیر إلی الطول ما هو مهزول محدّد الطرفین و لونها أحمر ناصع الحمرهٔ و طعمه حلو بقبوضهٔ مستعذبهٔ، و رأیت منها بالشام مثمرهٔ و غیر مثمرهٔ، و الشجرهٔ واحدهٔ و یسمون الشجرهٔ التی لا تثمر منها بدمشق الزیزفون، و کذا رأیتها بقابس أیضا.[جامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔ، ج۳، ص: ۲۰۲]/ إنّ الغبیراء ثمرهٔ شجر شائک. و هذا الشجر علی نوعین، أحدهما یثمر هذا الثمر و هو الغبیراء. و ثانیهما (لا) یثمر و هو الزیزفون و یتخذ منه فی بعض بساتین دمشق کالسیاجات تفصل

ذَلِکَ [فَإِنَّهُ] یُسَخِّنُ الْکُلْیَتَیْنِ وَیَدِبُّغُ الْمَعِدَةَ وَهُوَ أَمَانٌ مِنَ الْبَوَاسِیرِ وَالتَّقْطِیرِ وَیُقَوِّی السَّاقَیْنِ [وَیَقْمَعُ عِرْقَ الْجُذَامِ]. امام صادق(سلام‌الله‌علیه): غبیراء (زالزالک باغی)[۱۸۵]، گوشتش گوشت، پوستش پوست، و استخوانش استخوان را می‌رویاند و علاوه بر آن کلیه‌ها را گرم و معده را دباغی می‌کند و موجب ایمنی از بواسیر و قطره قطره آمدن ادرار است، و دو ساق پا را تقویت می‌کند و رگ جذام را سرکوب می‌نماید.

باب: فی البواسیر و الارواح

باب: بواسیر و بادها

روایت ۴۵۶ [درمان ارواح (احتمالا ریح بواسیر) با بلادر]

حدّثنا ابوهمام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عن اِحْمَدِ بْنِ محمد بن عیسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ اَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سِلْمِهِ البَیَّاعُ اَلسَّابِوِیُّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ

بین البساتین، و یکون لها کالجدران. و الثمرة التی هی الغبیراء بقدر الزیتون الصغیر، لونها أحمر ناصع و لها نواة مستطیلة، دقیقة الطرفین، طعمها قابض مع حلاوة یسیرة.و فی جوهر هذا الثمر مائیّة و أرضیّة، و مائیّتها یسیرة؛ و لذلک فإنّ هذه الثمرة قد تعصر و تکون عصارتها یسیرة بالنسبة إلی ثفلها. و إذا جفّت کان ما بین قشرتها و نواها کالدقیق؛ لأجل قلّة المائیّة التی بها یکوّن تماسک الأجزاء..[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۲۱، ص: ۵۸۰]/ ثمر درختی است بزرک بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم می‌رسد و برک آن خشن و اغبر و لهذا آن را غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمی‌دهد و ماده آن دو نوع می باشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ می‌کردد و از مغز خوب جدا نمی‌شود و مغز آن سفید رنک شیرین خوش‌بو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرکتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخرنک و از مغز جدا می‌کردد و مغز آن نیز سفید رنک و لیکن مانند آرد نرم می‌باشد و تخم آن بآسانی از ان جدا می کردد و این در شیرینی از ان نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان می‌رسند و قوت آن تا دو سال باقی می‌ماند.[مخزن الادویه، ص۶۳۴].

[۱۸۵] احتمال زیاد غبیراء زالزالک باغی است، احتمالا شامل زالزالک کوهی و ازگیل و سنجد امروزی هم بشود، احتمالا گونه‌های مختلفِ غبیراء باشند.

ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مِن الارواحِ یُدَخِّنُ البَلادِرَ یاخُذُ مُطَهَّرَةً فَشُقَّت اسفَلَها وَیُطرَحُ البَلادِرُ عَلَی الجَمرِ وَتَکُبُّ الْمُطَهَرَةَ عَلَیْهِ وَتُدَخِّنُ بِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای ارواح، بلادر دود می‌شود، به این صورت که آفتابه‌ای گرفته شود و پایینش شکافته شود، و بلادر روی تکه آتشی قرار داده شود و آفتابه روی آن سرنگون شود و با آن دود داده شود(به موضعِ بیماری).

روایت ۴۵۷ [درمان بواسیر با سوره یاسین]

وَرُوِیَ عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّهُ شَکیَ الیهِ رَجُلَ اَلْبَوَاسِیرِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اُکْتُبْ یس بِالْعَسَلِ وَاشْرِبْه.

روایت شده است که شخصی به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از بواسیر گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: سوره یاسین را با عسل بنویس و آن را بنوش.

روایت ۴۵۸ [درمان بادها و بواسیر با داروی حشیش مُقل]

[أَبُوالْفَوَارِسِ بْنُ غَالِبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِیُّ مِنْ وُلْدِ نَصْرِ بْنِ سَیَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِی مُعَمَّرُ بْنُ خَلَّادٍ قَالَ: کَانَ أَبُوالْحَسَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) کَثِیراً مَا یَأْمُرُنِی بِاتِّخَاذِ هَذَا الدَّوَاءِ وَیَقُولُ إِنَّ فِیهِ مَنَافِعَ کَثِیرَةً وَلَقَدْ جَرَّبْتُهُ فِی الْأَرْیَاحِ وَالْبَوَاسِیرِ فَلَا وَاللَّهِ مَا خَالَفَ] وَرُوِیَ عَنهُ أیضا: تَأْخُذُ هَلِیلَجَ[۱۸۶]

أَسْوَدَ وَبَلِیلَجَ[۱۸۷] وَأَمْلَجَ[۱۸۸] أَجْزَاءً سَوَاءً فَتَدُقُّهُ وَتَنْخُلُهُ [بِحَرِیرَةٍ ثُمَّ تَأْخُذُ مِثْلَهُ] وتأخذ لوْزاً أَزْرَقَ وأهل العراق یسمونه مُقْلٌ[۱۸۹] أَزْرَقُ فَتَنْقَعُ [اللَّوْزَ] فِی مَاءِ الْکُرَّاثِ[۱۹۰] حَتَّی

---

[۱۸۶] رجوع کنید به روایت ۲۴۴.

[۱۸۷] بلیلج(Balil j): Terminalia bellerica Roxb .Balleric myrobalan میوه‌ی درختی همیشه سبز است و در سرزمین هند می‌روید بلندای آن ۱۲ پا و پر شاخ و برگ می‌باشد. میوه‌ی آن از نظر شکل و اندازه و پرگوشتی همچون زیتون است. هسته‌ای درون آن است که در آغاز نرم و تازه پس از اندکی خشک و سفت می‌گردد نمای بیرون میوه نرم

و لیز و درخشان است و به زردی می‌زند، مزه‌ای تند خوشگوار و تلخی دوست‌داشتنی با کاربرد درمانی دارد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۵۰]/ [بلیلج] جوزی است صاف و هموار، نوک‌تیز، به رنگ خاکستری و بـه درشـتی مـازو. هسته‌ای به شکل خود دارد، درون [هسته] مغز خوردنی شیرین‌مزه شبیه مغز بادام یا فندق وجود دارد که چرب و قی‌آور است. نوک‌تیز بودن، نیز چروکیدگی از خـواص هلیلـه کـابلی اسـت. امـا بلـیلج مایـل بـه گـردی اسـت و صـاف و زردرنگ.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۳۳۹]/ بلیلج: إسحاق بن عمران: هو ثمرهٔ خضراء ترض و تجفف فتصفر و طعمـه مـر عفص، و المستعمل منه قشره الذی علی نواه یؤتی به من بلاد الهند و هو بارد قابض. مجهول: هو مشبه للهلـیلج أصـفر أملس القشر فیه رخاوهٔ و فی طعمه عفوصهٔ لذیذهٔ و مرارهٔ و فیه قوهٔ تسهل السوداء إسهالًا لطیفاً.[جامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔ، ج ۱، ص: ۱۵۰]/ ثمر درختی است هندی مائل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرکتر از عفص و پوسـت آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برک آن عریضتر از برک انبه و کوتاه‌تر از ان شبیه ببرک امرّه و کردکان.[مخزن الادویه، ص ۲۴۱].

[۱۸۸] أملج (Amlaj): Emblica officinalis Gaertn Emblic myro balan: میـوه‌ای درختـی از گـروه هلیلـه کـه برخی آن را لیموی زرد برای داشتن رنگ زرد آن خوانده‌اند درختی که نشان آن، گرد آمدن برگ‌ها به‌گونه‌ی چتر است. زیستگاه آن سرزمین هند و جنوب آسیا می‌باشد.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۴۱]/ أملـج: الماهیـهٔ: معـروف، و مرباه أضعف من الهلیلج المربی و فی طریقه، و إذا أنقع فی اللبن سمّی شیر املج.[قانون فی الطب، ج ۱، ص: ۳۲۹]/ أملج: إسحاق بن عمران: هی ثمرهٔ سوداء تشبه عیون البقر لها نوی مدور حاد الطرفین، و إذا نزعت عنه قشرته تشقق النوی علی ثلاث قطع، و المستعمل منه ثمرته التی علی نواه و طعمه مر عفص یؤتی به من الهند.[جامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔ، ج ۱، ص: ۷۵]/ ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازکی شبیه بآلو کرچـه و تـا ببزرکـی کردکانی نیز می‌شود و بهترین آن بزرک بیریشه سنکین زرد رنک تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشده آنست که بیریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت کردکان و برک آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از ان صلب‌تر و مستعمل در معاجین و غیره آمله بالیده بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهـت کسـر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر می‌خیسانند و شسته خشک مـی‌نماینـد و غیـر شـیر پـرورده نیز.[مخـزن الادویه، ص۱۶۹].

[۱۸۹] مقل أزرق: هو المقل العربی، و الخشل صمغ شجرهٔ النخل إلّا أنها أقصر، و أفنانها کأفنان النّخل و لیفها کلیفه، و لـه جمّـهٔ فی أعلاها کمکنسهٔ قصّت أطرافها، و ورقها کورق الدّوم الذی عتق فی شجره، و هو ملتزق بعضه ببعض و قد صـار بمنزلـهٔ النقیر مقعّرا متهیئا لأن یشّرب به الماء، و له ثمر مثلّث الشکل، کالجوز صلابهٔ، فی قدر ثمر الرمّان الصغیر، خرّوبی اللـون، فـی داخله لبّ مثلّث، دسم، و هی عراجین کعراجین النخل، و عثاکیلها کبار جدا. نباته بأرض العـرب و ناحیـهٔ عمـان، و صـمغه أزرق و أحمر کقطع اللّبان، دسم، رائحته کرائحهٔ الراتینج، فهذا هو المقل الأزرق. و قد ینبت بالهند ایضا، یعظم ثمره هنـاک و یطول شجره، أخبرنی الثقهٔ أنه وزن فی حبّهٔ واحدهٔ من ثمره عشرین أوقیهٔ.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبـات، ج ۱، ص: ۳۷۶]/ مقل (Muqul): Bulamodendrom mukul Hook Indian bedelium: درختی از تیره‌ی «نخـل» هـا بـه بلنـدی نخل نمی‌رسد به آن «شجره الدوم» گویند همانند نخل است از آن شیرابه‌ای می‌تراود که «کور» یا «مقل» گفته می‌شود به مقل مغربی، مکی، یهودی (بدترین آنهاست) تقسیم می‌شود.[منصوری فـی الطـب (ترجمـه)، ص: ۷۶۱]/ مقـل: الآمـدی: وقلـهٔ

[يُمَـاثَ] يلتـات فِيـهِ وثَلَـاثِينَ لَيْلَـةً ثُـمَّ تَطْـرَحُ [عَلَيْهَـا هَـذِهِ] الْأَدْوِيَـةَ الهلـيلج والبلـيلج والاملج فـتَعْجِن بـه عَجْنـاً شَـدِيداً حَتَّـى يَخْـتَلِطَ ثُـمَّ تَجْعَـلُ حَبّـاً مِثْـلَ الْعَـدَسِ وتَـدْهُنُ

«درخت مقل» است و از نظر برگ و لیف به درخت خرما می‌ماند.ابن الاعرابی: دوم درختی بزرگ است.الخلیل: مقـل میـوه «دوم» است که کاملا شبیه درخت خرما است. الازهری: [دوم] درختی شبیه درخت خرما است، آن [نیز] برگ و لیـف دارد جز این که به عنوان میوه، مقل می‌آورد. «املوج» هسته مقل است. القتیبی می‌گوید که برگ مقل به ترکه می‌ماند، مانند بـرگ طرفا و سرو پهن نیست. می‌گویند که نوعی گیاه شبیه ترکه وجود دارد و این «عبل» است. نیز می‌گویند که این بـرگ تـاب خورده است. آرد مقل «حتی» نامیده می‌شود. «مقل» به رومی بدولیون و هم‌چنین بدالیون، به سریانی مقلا و هم‌چنین قیرف، به فارسی بوی جهودان [نامیده می‌شود]. می‌گویند که آن به هندی گگل [نامیده می‌شود]، گوگل نیز می‌گویند. دیسقوریدس: [مقل] از درخت جاری می‌شود و بهترین آن تلخ، شفاف و پاک، بدون خاک و خاشاک است. ارجانی: [مقـل] مکـی میـوه دوم، سرد و بندآورنده است. نوع سیاه و پاک نشده [مقل] نیز وجود دارد که از هند می‌آورند. [دیگر] نوع از حجـاز اسـت– خشک مانند علک و در آن اندکی سبزی وجود دارد. آن را از صمغ [عربی] می‌سازند، تلخ نیست و بوی خوش هم نـدارد. الرسائلی: بهترین [مقل] تلخ‌مزه، به رنگ روشن، چسبناک است و به آسانی می‌شکند؛ روی آتش بویی خـوش شـبیه بـوی اظفار الطیب [می‌دهد]. اوریباسیوس، رازی و ابن ماسویه: [مقلی] را برگزین که تلخ‌مزه، شبیه چسب پوسـت گـاو اسـت و تقریبا به دست‌ها می‌چسبد، به آسانی حل می‌شود، پاک و بدون خاک و خاشاک است، دودش همانند بوی اظفار [الطیـب] معطر است. ابو معاذ: «مقل»، «کور» و «قفر» [همگی] بوی جهودان است. پولس: [مقل] را از سرزمین‌های خـزر و عـرب‌هـا می‌آورند. ابو حنیفه: مقلی که با آن درمان می‌کنند، صمغی است شبیه کندر، سرخ‌رنگ و خوش‌بو. یکی از عرب‌های عمـان گفته است که گیاه [مقل] را جز بر کوه قهوان، سر برافراشته بالای دریا، نمی‌شناسد. درخت [مقل] به درخت کندر می‌ماند و خاردار است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۳۸]/ مقل: المَقْل: الرَّمْیُ، و النَّظَر. و المُقْل: الکُنْدُر الذی یستعمله الیهود فی معابدهم، و لذلک یسمی بمقل الیهود. و هو صَمْغ معروف. و أفضله الأزرق الصّافی المُرّ الطَّعْم، النَّقیّ من العِیدان، السّهل الانحلال، الطّیّب الرّائحهٔ.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۲۱۲]/ مقل الیهود: هو المقل الأزرق و ما علمت لم سـمی مقـل الیهـود إلـی الآن. [منهـاج الدکان، ص: ۲۲۵]/ لفظ المقل یقال بالاشتراک علی نوعین من الأدویهٔ أحدهما یسمّی المقل المکیّ و هو ثمرهٔ شجرهٔ الدوم و لا کلام لنا فیه الآن. و ثانیهما مقل الیهود و هو الذی تسمّیه أطباء زماننا المقل الأزرق. و هـو علـی قسـمین: أحـدهما یسـمّی صقلی و الآخر یسمّی عربیو هو أعنی مقل الیهود صمغ شجرهٔ تکون ببلاد المغرب و لونه أزرق. و الصقلیّ منـه أمیـل إلـی السواد، و ألین قواما من العربیّ.و أجود المقل ما کان نقیّا من الخشب و الحجارهٔ، صافیا، برّاقا، علک. الباطن، جیّد الانحلال فی الرطوبات، قویّ المرارهٔ.و طعم المقل مرّ، فإذا عتّق ازدادت مرارته، و حدثت فیه حدّهٔ و حرافهٔ.[شـامل فـی الصـناعهٔ الطبیـهٔ، ج۲۸، ص: ۲۲۷]/ مقل: مراد از او صمغ درختی است مانند صمغ درخت کندر و بسـیار عظـیم و در شـحر و عمـان، کثیـر الوجود است و صمغ آن هر چه مایل به سرخی و تلخی باشد، مقل ازرق نامند و مایل به زردی را مقل الیهـود و مایـل بـه تیرگی و سیاهی را صقلبی و آنچه از نواحی یمن خیزد، بادنجانی می‌باشد و او را مقل عربی گوینـد. بهتـرین او زردِ صـافِ براقِ تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند، خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقی اسـت. [تحفـهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۷۹۷].

[۱۹۰] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۵.

یَدَکَ بدهن الْبَنَفْسَجِ أَوْ خِیْرِیٍّ[۱۹۱] أَوْ شَیْرَجٍ لأن لا یَلْتَزِقَ ثُمَّ [تُجَفِّفُهُ] تجمعه فِی الظِّلِّ فَإِنْ کَانَ صیفا أَخَذْتَ مِنْهُ مِثْقَالًا عند منامک وَ[إِنْ کَانَ] فِی الشِّتَاءِ مِثْقَالَیْنِ واکتحل وادهن قبل ذلک وَلا تحتمی الا مِنَ السَّمَکِ وَالْخَلِّ وَالْبَقْلِ [فَإِنَّهُ مُجَرَّبٌ].

معمربن‌خلاد می‌گوید: امام رضا(سلام‌الله‌علیه)، بسیار زیاد مرا به گرفتن این دارو امر می‌کردند و می‌فرمودند: در آن منافع زیادی است و من آن را برای ارياح (بادها) و بواسیر تجربه کردم و هیچ زمان نبوده که جواب ندهد؛ هلیله سیاه و بلیله و آمله بگیر به میزان مساوی و آن را بکوب و با حریر الک کن و سپس همانند آن، مقل ازرق بگیر و آن را در آب تره بخیسان تا در آن آغشته شود تا ۳۰ شب، سپس ترکیبات قبل یعنی هلیله و بلیله و آمله را در آن بینداز و به شدت با آن عجین کن تا ترکیب شود، سپس به صورت قرص، و هر قرص به اندازه‌ی یک عدس در بیاور، و دستت را با روغن بنفشه یا خیری یا روغن ارده روغن‌مالی کن تا به هم نچسبد، سپس آن را در سایه خشک کن. پس اگر تابستان بود، ۱ مثقال (هر مثقال حدود ۴,۲۶۵ گرم) قبل خواب بخور، و اگر زمستان بود ۲ مثقال بخور و قبلش سرمه بکش و روغن‌مالی کن، و به جز ماهی و سرکه و سبزی از چیزی پرهیز نکن، زیرا آن تجربه شده است.

---

[۱۹۱] خیری(khair): Cheiranthus cheiri Linn yellow gilli flower : نامی یونانی است، عربان منثور زرد، قرنفل زرد گویند، گیاهی زیبا در باغچه‌ها برای خوش‌بویی و زیبایی گل‌های آن کاشته می‌شود دارای چندین گونه رنگ زرد است همچنین از آن روغن عطری گرفته در ترکیب برخی داروها بکار می‌رود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۷۷]/ خیری: حمزه: [خیری] معرب «هیری» است؛ آن را «شب‌بو» [نیز] می‌نامند زیرا بویش در شب انتشار می‌یابد. نوعی از آن به نام هیری ارشق وجود دارد. می‌گویند که این خزامی است و خزامی به فارسی «اروانه» و «مادران بو» نامیده می‌شود که به معنای «بوی مادران» است. مردم عراق انواع گوناگون خیری را منثور می‌نامند. روغن خیری به رومی ابیلون [نامیده می‌شود]. پولس: خیری با گل‌های سرخ «مرجان» نامیده می‌شود. [صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۷۸]/ خیری: اسم یونانی گل شب بوی فارسی است؛ چه بوی اودر شب، بیشتر ظاهر می‌شود و در عراق، عرب منشور نامند. از جمله گلهای خوشبو است، سفید و زرد و سرخ و بنفش می‌باشد و از مطلق او، مراد، قسم زرد است و مراد از برّی او، قسم سرخ و او، غیر خزامی است، چنانچه گذشت.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۳۸۲].

روایت ۴۵۹ [همان روایت ۴۶۴]

وأیضا شَمع وَدُهن وعسل لَبنی تدخن بحبه دخن به.

احتمالا قسمتی از روایت ۴۶۴ است.

روایت ۴۶۰ [ریشه کن شدن بواسیر با بلادر]

وَرُوِیَ عَنْ امیرَالمُومَنِین(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلْبَلادِرُ[۱۹۲] یَقْطَعُ اَلْبَوَاسِیر.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): بلادر، بواسیر را ریشه کن می‌کند.

روایت ۴۶۱ [درمان بواسیر با پسته]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ اَلاَزْرَق[۱۹۳] وَاَلْبُسْتُق[۱۹۴] یُوَسِّعَانِ اَلْمَعَا وَیَقْطَعَانِ اَلْبَوَاسِیرَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مقل ازرق و بستق (پسته)، روده‌ها را وسیع و بواسیر را قطع می‌کنند.

---

[۱۹۲] بلاذر(Bal dur): Semecarpus anacardium Linn f .Marking nut؛ درختی است در هند و جنوب آسیا می‌روید که بسیار بلند نمی‌شود، میوه‌ی آن به مانند گردوست، درون آن آبکی و بسیار شیرین و خوش‌مزه است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۴۸]/ بلاذر: ثمرة شبیهة بنوی التمر، و لبه مثل لب الجوز، حلو لا مضرة فیه، و قشره متخلخل متثقب فی تخلخله عسل لزج ذو رائحة. و من الناس من یقضمه فلا یضرّه، و خصوصاً مع الجوز.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۵۹] [بلادر] :بلادر– یؤتی به من الهند و هو حب شبیه بنوی التمر الا انه مفرطح و له لب کلب الجوز و قشر متخلخل و اجوده الرزین الاسود و اذا کسر وجد له عسل کثیر..[عمدة فی الجراحة، ج۱، ص: ۲۲۰]/ بِلاذُر: لغت هندی است و به عربی حبّ الفهم و ثمر الفهم نامند. و آن، بار درختی است شبیه به شاه‌بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش بنفش و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و ما بین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند. درخت او به قدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تندبو و خوابیدن در سایه او، باعث سکر و سبات.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۲۰۸].

[۱۹۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸.

[۱۹۴] فستق – پسته: حمزه: [پسته را] در برخی فرهنگ‌ها «ونکزکانی» می‌نامند.[الصیدنة فی الطب، ص: ۷۷۲]/ فستق: کقنفذ، معرب پسته. حار فی الثالثة یابس فی الثانیة. و هو من الأدویة القلبیة له عطریة. مفرّح مقوٍ للقلب و فم المعدة.و یفتح سدد الکبد و ینقیها و ینفع وجعها إذا کان من برودة. و یقمع أبخرة المعدة و یزید فی الباه و یطیب النکهة و یمنع الغثیان.[بحرالجواهر، ص: ۲۹۲]/ فستق:معرَّب از پسته فارسی است. درخت او شبیه به درخت سقز.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۶۳۲].

روایت ۴۶۲ [درمان بواسیر و حرارت در سر با حمام]

وكَتَبَ اَلَيْهِ الْقاسِمُ بْنُ اَبى اَلْقَاسِمِ جُعِلْتُ فِداكَ اِنِّى اَجِدُ فِى أسْفِلِى اَلْبَواسِيرَ وَأجِدُ حَرارَةً فِى راسِى فَاِنْ اَكَلْتُ الْحارَّ اَضَرَّ بَصَرِى وَضَعُفَت أضْراسِى وَاِنْ اَكَلْتُ الْبارِدَ اَضَرَّ سُفْلَى الأرْواحِ اَلَّتِى فِيهِ فَإن رَايَتَ اَنْ تَصِفَ لِى دَواء لَعَلَّ اللّهَ اَنْ يَجْعَلَ فِيهِ الشِّفاء فَكَتَبَ(صلوات‌الله‌علیه)اليه اِفْعَلْ اِنْ شَاءَ اَللّهُ تعالى اُدْخُلِ اَلْحَمَّامَ وَلاَ تُكْثِرْ.

قاسم‌بن‌ابی‌القاسم به امام هادی(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشت که: جانم به فدایت، در پایینم بواسیر احساس می‌کنم و در سرم حرارت است، پس اگر گرمی بخورم، به چشمانم ضرر می‌رساند و دندان‌هایم را ضعیف می‌کند، واگر سردی بخورم، به ریاح پایینم ضرر می‌رساند! پس اگر صلاح می‌بینید دارویی برایم تجویز کنید امید است که خدا شفا را در آن قرار دهد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او نوشتند: ان شا الله تعالی انجام بده، وارد حمام بشو و زیاده روی نکن.

روایت ۴۶۳ [همان روایت ۴۵۸ با تعیین قیمت یا مقدار]

اخبرنا اِبْنَ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَنِ احْمَد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى عَن معمر اَلْخَلاَّدِ قَالَ كَانَ ابْوالْحَسَنُ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)كَثِيراً مَا يَأمُرُنِى بِاتِّخَاذِ هَذَا اَلدَّوَاءِ حَشِيشَ اَلْمُقْلِ وَهُوَ للاروَاحِ وَاَلْبَوَاسِيرِ وَاَلرِّيَاح وَذَكَرَ اِنَّهُ عَمِلَ مِنْهُ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَاَمَّا حِفْظِى عَنْ اَبْى الْقاسِمِ فَاِنَّهُ اَمَرَ ان يَعمَلَ مِنْهُ بَأرْبَع مِائَةِ دِرْهَمٍ قَال معمر فَوَقَعَ الىَّ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)صِفَتُهُ وَاَمُرَنِى بِدَفْعِهِ اَلَى مُسافِرٍ وَذَكَرَ عبد الرَّحمان بن ابى نَجْرَانَ اِنَّهُ عَجِيبٌ لِلْبَوَاسِيرِ وَهُوَ هَلِيلَجٌ وَبَلِيلجٌ وَآملج صِفَةَ اَلدَّوَاءِ اَلطَّوِيلِ سَوَاء.

معمربن‌خلاد می‌گوید: بسیار می‌شد که امام رضا(سلام‌الله‌علیه)مرا به استفاده از این دارو امر می‌کردند و آن داروی حشیش مقل است و آن برای ارواح و بواسیر و بادها است – ذکر کرد که آن با ۱۰۰ درهم درست می‌شود، اما در حافظه‌ام از ابی القاسم است که امر کرد از آن با ۴۰۰ درهم عمل شود – معمر گوید: صفت این دارو را امام

رضا(سلام‌الله علیه)به من دادند، و دستور دادند که آن را به مسافر بدهم. و عبدالرحمان بن ابی‌نجران ذکر کرد که این دارو برای بواسیر عجیب است و ترکیبش هلیله و بلیله و آمله به صورت مساوی است و روش درست کردنش طولانی است.

روایت ۴۶۴ [درمان بواسیر نر و ماده]

روی عبدالله بن محمد الحروری قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): الطب فی اربعهٔ فی السعوط والشروط والحمام والحقنهٔ ثم قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اما بکَ بواسیر قلت: بلی قال(صلوات‌الله‌علیه)اما انها تَشْخُبُ الدِّم قُلْتُ صَدَقْتَ جعلت فداک! قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)ألا أصِفُ لک دواء؟ قلت: بلی، قال(صلوات‌الله‌علیه): عَلَیْکَ بِشَمْعٍ[۱۹۵] وَدُهْنِ زَنْبَقٍ[۱۹۶] وَعسل لُبنَی[۱۹۷]

---

[۱۹۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۱۱۹.

[۱۹۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۱۹۸.

[۱۹۷] میعه (Mai h): Stytex officinulis linn storx نام تازی برگرفته از حالت مایع و روان بودن، است .و آن شیرابه‌ای عطرآگین که همیشه بحالت روان می‌باشد .و این حالت کمیابی است در شیرابه‌ها دیده می‌شود، البته گونه‌ای دیگر از میعه در نخستین برخورد با هوا سفت می‌شود که به آن میعه خشک گویند و آن را شیرابه‌دار به نام درخت با شیر» لبنی «می‌تراود .میعه روان که برخی پزشکان به نام عنبر روان می‌شناسد افشره‌ی مرهمی روغنی شیرابه‌ای با بستگی بالا، چسبنده، کدر همچون عسل سپید است .بوی عطرآگین نیکو و مزه تلخ تندی دارد. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۶۳]/ لبنی: الماهیهٔ: هو المیعهٔ و یقال لسائله عسل اللبنی و الاصطرک، و هو دمعهٔ شجرهٔ کالسفرجل، و قد قلنا فی باب الإسطرک ما قلنا، و نحن نعید ذلک القول، و إن کان فی تکریر، و قیل إنه دهن شجرهٔ آخری رومیهٔ. الاختیار: أجود أصنافه المیعهٔ ذلک السائل بنفسه الشهدی الصمغی الطیب الرائحهٔ الضارب إلی الصفرهٔ، لیس بأسود و لا بحالی، و قد یوجد منه سیال شبیه بالمر، و قد یغش بأدهان و عسل یربی منها فی الشمس ثم یعصر.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۵۰۰]/ لبنی همانند دودم از درخت می‌چکد، آن را به علت روانی اش «میعه» می‌نامند. خلیل بن احمد می‌گوید: لبنی درختی است که شیرابه‌ای شبیه عسل دارد، [این شیرابه] «عسل لبنی» نامیده می‌شود. او بار دیگر می‌گوید که «عسل اللبنی» ماده‌ای شبیه عسل است، شیرین نیست و آن را از درخت لبنی به دست می‌آورند. یسقوریدس می‌گوید: مردم شام لبنی را اصطرک می‌نامند. آن نوعی «میعه» است، به سریانی صطرکسا نامیده می‌شود و صمغ درختی شبیه به است. روفس [و] تمیمی نیز همین را می‌گویند. اسحق می‌گوید: لبنی رهبانان دو نوع است، یکی از آنها «لبنی مشکین» و دومی «لبنی عنبرین» است. و اما «لبنی مشکین» و آن صمغی شبیه صمغ [عربی] است، در ترکیب وسایل درمانی وارد می‌شود؛ راهبان در کلیساهای خود آن را همراه بخور به کار می‌برند. «لبنی عنبرین» سفید متمایل به سرخ شبیه عسل‌شان است. می‌گویند که لبنی شیرابه درخت و شبیه دودم است. آن را به علت روانی و گدازندگی‌اش «میعه» نیز می‌نامند و آن سه نوع است و میعه یکی از آنهاست.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۹۰]/ میعهٔ: آن به سبب روان بودن خود

چنین نامیده شده است و [نامش] از «میعان» مشتق می‌شود.[میعه] افشره درختی است که در روم می‌روید. آن دو نوع است: مایع که «عسل البنی» نیز نامیده می‌شود و به هندی سلهارس. آن ممکن است سرخ باشد و سفید باشد؛ [نوع دیگر]- خشک، به هندی سلهه و سلهس نامیده می‌شود و آن پوست است. آن را «لبنی» می‌نامند؛ اما لبنی نام درخت و میعه آن چیزی است که از آن جاری می‌شود و* آن به کردی «کنار» [نامیده می‌شود]. رازی: [میعه] خشک سرخ متمایل به خاکستری است و با چشیدن آن احساس شیرینی می‌شود. او [سپس] می‌گوید که در کنار دریای شام روستای بزیادته قرار دارد و درخت میعه در آنجا [می‌روید] و مردمش از تبار بربرند. ابو جریج می‌گوید: [میعه] صمغ درختی است که در روم [می‌روید] و از آن می‌تراود، [درخت] را با پوست می‌تراشند، می‌جوشانند و می‌فشرند. در این عمل [میعه] مایع [جدا می‌شود] و آنچه به صورت غلیظ در پوست به‌جا می‌ماند [میعه] خشک است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۵۱]/ لبنی: هی المیعهٔ و هو سیل شجرهٔ التنوب.[منهاج الدکان، ص۱۸۶]/ شجرهٔ المیعهٔ: نبات من جنس الشجر الخشبیّ، و هو یشبه شجر التّفاح أو السّفرجل، و اختلف فیه فمنهم من جعله الفنجنکست، و هو خطأ، و منهم من جعلها شجرهٔ الزان، و هو غلط، و منهم من جعلها أم غیلان، و هو قول خلف، و الصحیح أن شجرته تشاکل شجرهٔ السّفرجل شکلا و قدرا، علیها ورق کورق المرّان و ثمر فی قدر البندق، أبیض الورق یشبه القراسیا، إلّا أنّ لونها بین البیاض و الصّفرهٔ، علیها قشرتان مثل ما یثمر اللوز، یؤکل الظاهر منه، و فیه مرارهٔ، و فی داخل القشرهٔ لبّهٔ کلبّهٔ الجلّوز، دسم، یعتصر منه دهن، و خشبه دسم أیضا، و زعم قوم أن نبات هذه الشجرهٔ بعمان خاصهٔ، و ذلک غلط لکنه فی أکثر البلاد لا سیما بلاد الروم، و منها یأتی إلینا، و له صمغ یسمّی اللّبنی یحلّ کما یحلّ الدّهن الذی تدّهن به التّراس، و یصنع منه المیعهٔ السائلهٔ، و قد یصنع من خشبها الذی تعلق به شیء من الصّمغ کما یصنع الزفت.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۲، ص: ۵۷۵]/ لفظ المیعهٔ یقال علی نوعین من الأدویهٔ: أحدهما یسمّی المیعهٔ السائلهٔ و یخصّ باسم اللبنیّ. و ثانیهما یسمّی المیعهٔ الیابسهٔ و یخصّ باسم الأصطرک. و الأول منهما یتّخذ من المرّ. و ذلک بأن یدقّ المرّ مع قلیل من الماء، ثم یعتصر باللولب و نحوه، فیکون من ذلک هذه المیعهٔ و هی طیبهٔ الرائحهٔ جدّا. و قد یطیّب بها مع الطیوب الأخر، و قد تستعمل بانفرادها. و أمّا الأصطرک فهو صمغ شجرهٔ تشبه شجرهٔ السّفرجل.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ج۲۸، ص: ۳۱۳]/ میعه سایله: اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند، اشقرِ مایل به زردی و به قوام عسل می‌باشد و بهترین اقسام است و هر چه از افشردن اجزای درخت حاصل شود مایل به سرخی و غلیظ تر است و آنچه او را به طبخ غلیظ سازند، سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه است. و مؤلف کتاب مرشد گوید که یک نوع، سفید می‌باشد و یک نوع سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن، صمغ درختی است مسمی به عبهر در بلاد شام و شبیه به درخت به و قوتش تا ده سال باقی است.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۸۰۸]/ صمغ و یا لبن درختی است بسیار خوش‌بو و کفته‌اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آن را در بلاد شام عبهر نامند و کفته‌اند صمغ درخت مران است و اصناف می‌باشد و آنچه خودبخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیکر بهترین اصناف است و رنک آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل می‌باشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ می‌نمایند مائل بسرخی و غلیظتر می‌باشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن را در آب طبخ می‌دهند و می‌مالند و صاف می‌کنند پس آن را می‌جوشانند تا غلیظ می‌کردد سیاه و ثقیل می‌باشد و این مسمی بمیعه یابسه است.[مخزن الادویه، ص۸۵۶].

[وَسُمَّاق[۱۹۸] وَسَرْو[۱۹۹]] وسدر[۲۰۰] وكَتَّان[۲۰۱] خُلُق يجمع فی فخاره حتی اذا اجتمع [فِی مِغْرَفَهٔ عَلَی النَّار فَإِذَا اخْتَلَطَ] فَخُذْ مِنْهُ بندقهٔ قَدْرَ حِمَّصَهٔ فَالْطَخْ بِهَا الْمَقْعَدَهٔ [تَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی قَالَ الْجَرِيرِیُّ فَوَاللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] قال مَا عملته إِلَّا مَرَّهً [وَاحِدَهً] حَتَّی بَرَأْتُ [مِمَّا كَانَ بِی فَمَا حَسَسْتُ بَعْدَ ذَلِکَ بِدَمٍ وَلَا وَجَعٍ قَالَ الْجَرِيرِیُّ فَعُدْتُ] فقدمت عليه مِنْ قَابِلٍ فَقَالَ(صلوات‌الله‌عليه) لِی يا عبدالله بَرَأْتَ؟ قُلْتُ نعم [وَالْحَمْدُ لِلَّهِ] [جُعِلْتُ فِدَاکَ] قَالَ(صلوات‌الله‌عليه) أَمَا إِنَّ [شُعَيْبَ بْنَ] إِسْحَاقَ بن سعيد به بَوَاسِيرُ ذكور [لَيْسَتْ كَمَا كَانَتْ بِکَ إِنَّهَا ذُكْرَانٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌عليه) قُلْ لَهُ لِيَأْخُذْ] خذ بلادر[۲۰۲] وأجعلها ثَلَاثَهَ أَجْزَاءٍ وَتحفر بئرا [حَفِيرَهً] وتاخذ آجرهٔ [وَلْيَخْرِقْ آجُرَّهً]وتخرج [فَيَثْقُبُ] فِيهَا ثقبا صغيرا

---

[۱۹۸] سمّاق(Summ q): Rhus coriaria Linn Sunach: میوه درختی است که در آب و هوای میانه می‌روید بهترین آن که در کوهستان‌های سرد می‌روید بلندای آن به سه متر می‌رسد دارای برگ‌های متناوب و مرکب و شانه‌ای مانند تیر برنگ سرخ و میوه‌های خوشه‌ای و دانه‌ای پهن چون دانه عدس ولی بزرگتر با سرخی زیبا و مزه‌ای ترش با خوش‌مزگی ویژه‌ایست در پختن برخی خوراک‌ها بکار می‌رود، همچنین برگ‌های آن دارای مزه‌ای ترش تند و برخی تندی‌های دیگرست.ازاین‌رو در کارگاه‌های پیراستن پوست بکار می‌رود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۹۸]/ فی السماق: السّماق هو ثمرهٔ شجرهٔ تنبت فی الصخر علی الجبال، طولها نحو من ذراع و ورقها مشرّف الأطراف علی هيئهٔ المنشار و ثمرها شبيه بالعناقيد، له لون أحمر علی حمرهٔ الدم. و عظم الحبّهٔ منه كعظم حبّهٔ البطم، إلّا أنّ حبّه أعرض قليلا حتی كأنه قريب من شكل العدس البصری. و المستعمل من هذا الحبّ قشره، لأنّ داخله صلب علی صلابهٔ حبّ الأنجرهٔ أو أصلب قليلا. و طعم قشر هذا الحبّ شديد الحموضهٔ و فيه قبض بيّن يقرب من العفوصهٔ.[الأغذيهٔ و الأدويهٔ، ص: ۵۰].

[۱۹۹] سرو(Sarw): Cypressus Semper Virenus Linn Cypress از درختان جنگلی از تیره صنوبریان مخروطی، برگ‌های سوزنی و میوه‌ای از گونه میوه عفص (مازو) در آب و هوای میانه می‌روید. بهترین آن در کوهستان‌ها است که بسیار بالا می‌رود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۹۳]/ * سَرْو: ورق هذا النبات و قُضبانه و جَوزه ما دامت طريَّهٔ تَدمُل الجراحات الكبار الكائنهٔ فی الأجسام الصلبهٔ[المعتمد فی الأدويهٔ المفردهٔ، ج۱، ص: ۱۶۲]/ سرو: شرح الماهيهٔ: من جنس الشّجر العظام، و قد اختلف الأطباء فيه فقيل إنه الأثل، و قيل العرعر و قيل الأرز، و هو الصّحيح.[حديقهٔ الأزهار ص: ۲۸۶].

[۲۰۰] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۰.

[۲۰۱] مَرْهَمُ الكَتَّان: عجيب فی الادمال و ينشف القروح. تؤخذ خرقهٔ كتان مغسولهٔ نظيفهٔ فتدق حتی تصير مثل الكحل، ثم يؤخذ زيت انفاق أو دهن الآس و يجعل فيه شیء من القنهٔ، و يذاب فی الدهن، و نحل به الخرقهٔ المسحوقهٔ، و يعمل مرهما.[مختارات فی الطب، ج۲، ص: ۳۰۳]/ کتان: نباتی است به قدر ذرعی، ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبّه‌های او قریب به جوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب می‌دهند. [تحفهٔ المؤمنين، ج۱، ص: ۶۹۶].

[۲۰۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۶۰.

وتجعَلُ فی البئر نارا وتجعل فیه ثلث البلادر عَلَی النَّارِ وَتجْعَلُ الْآجُرَّةَ فوقها [عَلَیْهَا] وَتقْعُدْ علیها [عَلَی الْآجُرَّةِ وَلْیَجْعَلِ الثُّقْبَةَ حِیَالَ الْمَقْعَدَةِ] فَإِذَا ارْتَفَعَ الْبُخَارُ إِلَیْهِ وأَصَابَهُ حَرَارَتُهُا [فَلْیَکُنْ هُوَ بِمَدِّ مَا یَجِدُ] فلیجدها فَلرُبَّمَا کَانَتْ خَمْسَةً أو ستة ثَوَالِیلَ [إِلَی سَبْعَةِ ثَنَالِیلَ] فَإِنْ رأیته فَلْیَقْلَعْهَا وَنرم بهَا وَإِلَّا [فَلْیَجْعَلِ] فلیلقی الثُّلُثَ [الثَّانِیَ مِنَ الأبراذر [الْبَلَاذُرِ]] عَلَیْ النار فَإِنَّهُ یَقْلَعُهَا بِأُصُولِهَا ثُمَّ یَأْخُذِ [الْمَرْهَمَ] الشَّمْعَ الذی [وَدُهْنَ الزَّنْبَقِ وَ لُبْنَی عَسَلٍ وَسَرْوَ کَتَّانٍ هَکَذَا قَالَ هَاهُنَا لِلذُّکْرَانِ فَلْیَجْمَعْهُ عَلَی مَا وَصَفْتُ] وصفته فیطلیه [بِهَا الْمَقْعَدَةَ] فَإِنَّمَا هو [طَلْیَةٌ]طلاهٔ وَاحِدَةٌ [فَرَجَعْتُ فَوَصَفْتُ لَهُ ذَلِکَ فَعَمِلَهُ]حتی یبرأ [بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی] قال فرجعت الیه فوصفت له ذلک فاستعمله فبرأ [فَلَمَّا کَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَجْتُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِی یَا إِسْحَاقُ أَخْبِرْنَا بِخَبَرِ شُعَیْبٍ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَالَّذِی اصْطَفَاکَ عَلَی الْبَشَرِ وَجَعَلَکَ حُجَّةً فِی الْأَرْضِ مَا طَلَی بِهَا إِلَّا طَلْیَةً وَاحِدَةً.].

عبدالله‌بن‌محمد حروری می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: طب در ۴ چیز است: سعوط و تیغ زدن (فصد و حجامت) و حمام و تنقیه؛ سپس فرمودند: اما آیا تو بواسیر داری؟ گفتم: بله. فرمودند: از آن خون جاری می‌شود؟ گفتم: درست می‌فرمایید جانم به فدایت. فرمودند: آیا دارویی برایت تجویز کنم؟ گفتم: بله. فرمودند: شمع (موم) + روغن زنبق (رازقی) + عسل لبنی (میعه، صمغ درخت عبهر) + کتان کهنه [+ سماق] + سدر [سرو][۲۰۳]؛ در کوزه‌ای جمع و روی آتش گذاشته شود پس زمانی که مخلوط شد، یک گلوله به اندازه‌ی نخود بردار و روی مقعد بمال، خوب می‌شوی باذن الله تعالی. راوی گوید: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، یک مرتبه بیشتر انجام ندادم که بهبود یافتم، و بعد از آن دیگر خون و دردی احساس نکردم؛ حریری گوید: پس فردا شب نیز نزد امام(سلام‌الله‌علیه)آمدم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)علیه به من فرمودند: ای اباإسحاق، بهبود یافتی؟ گفتم: بله الحمدلله جانم به فدایت. سپس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اما اسحاق‌بن‌سعید، مبتلا به بواسیر نر است و بواسیرش مانند تو نیست، پس به او بگو

[۲۰۳] در نقل طب الائمه علیهم السلام ابنا بسطام، سرو به جای سدر است.

بلاذر بگیرد و ۳ قسمتش کند و چاله‌ای حفر کند، و آجری بگیرد و در آن سوراخی کوچک ایجاد کند، و در چاله آتش روشن کند و یک سوم بلاذر را بر آتش قرار دهد و آجر را بالای آن بگذارد و بر آن بنشیند و سوراخ آجر را اطراف مقعد بگیرد، پس وقتی بخار بالا آمد و حرارت آن به آن رسید، خوب می‌شود، پس چه بسا ۵ یا ۶ زگیل باشد، پس اگر زگیل‌ها ریشه کن و انداخته شد که شد وگرنه قسمت دوم بلاذر در آتش قرار داده شود، زیرا آن را ریشه کن می‌کند، سپس مرهم شمع را بگیرد که قبلا توضیح دادم، و آن را یک مرتبه روی مقعد بمالد. راوی گوید: پس بازگشتم و آن را برای بیمار وصف کردم، پس آن را استفاده کرد و بهبود یافت.

روایت ۴۶۵ [درمان بواسیر با آب باقلی + نمک + روغن زیتون]

حَدَّثَنَا ابوسُلَيْمَانَ اِحْمَد بْنُ هوْذَةَ اَلْبَاهِلِيّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْرَاهِيم بْنُ اسحاق اَلنَّهَاوَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْداللَّهِ بْن حَمَّادٍ عَنْ حُمْرَان بْنِ اعين قَالَ شَكَوْتُ اِلَى اَبِيْ‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مَا اصابَنِى مِنْ رِيَاحِ اَلْبَوَاسِيرِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) فَأينَ انْتَ عَنْ مَاءِ الْبَاقِلَى[۲۰۴] بِالْمِلْحِ وَاَلزَّيْتِ وَاذا أخذتَهُ فَلا تَشْرَبَنَّ عَلَيْهِ الماءَ الباردَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَاَخَذْتُهُ فَذَهَبَ عَنِّى مَا كَانَ يُصِيبُنِى.

حمران‌بن‌اعین می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) از بادهای بواسیر گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: چرا از آب باقلی با نمک و روغن زیتون استفاده نمی‌کنی؟ پس هرگاه آن را خوردی بعد از آن تا جایی که می‌توانی، آب سرد ننوش. راوی گوید: پس این دستور را انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد.

[۲۰۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۳.

روایت ۴۶۶ [خوب بودن تره برای بواسیر]

روی دَاوُدَ بْنِ أَبِی‌دَاوُدَ عَنْ رَجُلٍ رَأَی أَبَاالْحَسَنِ الرضا(صلوات‌الله‌علیه)[بِخُرَاسَانَ] یَأْکُلُ الْکُرَّاثَ[۲۰۵] مِنَ الْمَشَارَةِ [یَعْنِی الدبَّرَةَ] کَمَا هُوَ فَقِیلَ له فِیهِ السَّمَادَ فَقَالَ لَا یَعْلَقُ بِهِ مِنْ شَیْءٍ إِنّه جَیِّدٌ لِلْبَوَاسِیرِ.

داودبن‌ابی‌داود از شخصی نقل می‌کند که امام رضا(سلام‌الله‌علیه)را در خراسان دید که از باغ تره می خوردند همانطور که بود، پس به ایشان گفته شد: در آن کود هست! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چیزی به آن نمی‌چسبد، همانا تره برای بواسیر خوب است.

باب: فی الزحیر

باب:اسهال خونی

روایت ۴۶۷ [درمان اسهال خونی با خرفه + عسل]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ بُنْدَارَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الحسن بن فضال عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ اَبِی‌جَعْفَرٍ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قُلْتُ الخُرف[۲۰۶] بِالْعَسَلِ جَمِیعاً فَیَنْفَعُ مِنَ الزَّحِیرِ وَمِنْ عَرِقِ اَلْبُسْرِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): ترکیب حُرف (تخم شاهی) با عسل برای اسهال خونی و رگ بسر، سودمند است.

[۲۰۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۵.

[۲۰۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۳۲.

روایت ۴۶۸ [درمان اسهال خونی با گردو + شکر]

وأیضاً مِمَّا وَجَدْتُهُ فِی کِتَابِ اَبِی‌جَعْفَرِ بْنِ بندار اَلنَّهَاوَنْدِیّ یُوخَذُ لِلزَّحِیرِ سَبعَ جَوزاتٍ فَیُقشِّرُهَا ثُمَّ یَدُقُّها دَقّاً جَیِّداً ثُمَّ یُجْعَلُ مَعَهُ مِثْلُهُ سُکَّرٌ فَیَأکِلٌ مِنْهُ صَاحِبُ الزَّحیر بِالْغَدَاةِ وَبِاللَّیْلِ یَوْماً او یَوْمَیْنِ وأنه یَسکُن.

و همچنین در کتاب ابی‌جعفربن‌بندار نهاوندی دیدم که برای اسهال خونی، گرفته شود: ۷ گردو و پوست آن کنده شود سپس به خوبی کوبیده شود سپس به اندازه‌ی مساوی شکر روی آن بگذاری و بیمار مبتلا به اسهال خونی آن را صبح و شب ۱ یا ۲ روز بخورد زیرا تسکین می‌یابد باذن الله تعالی.

روایت ۴۶۹ [دعای اسهال خونی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بْنُ عِیسَی قَالَ: شَکَوتُ إِلَی أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ بِی زَحِیراً لَا یَسْکُنُ فَقَالَ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ صَلَاةِ اللَّیْلِ فَقُلِ: اللَّهُمَّ مَا کَانَ مِنْ خَیْرٍ فَهو مِنْکَ لَا حمد [خَیْرَ] لِی فِیهِ وَمَا عَمِلْتُ مِنْ شر [سُوءٍ] فَقَدْ حَذَّرْتَنِیهِ فلَا عُذْرَ لِی فِیهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أتوکل [أَتَّکِلَ] عَلَی مَا [لَا خَیْرَ] حمد لِی فِیهِ أَوْ [أَقَعَ فِیمَا] امن ما لَا عُذْرَ لِی منه [فِیهِ].

محمدبن‌عیسی می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از اسهال خونی که خوب نمی‌شود گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بعد از نماز شب بگو: «اللَّهُمَّ مَا کَانَ مِنْ خَیْرٍ فَهو مِنْکَ لَا حمد [خَیْرَ] لِی فِیهِ وَمَا عَمِلْتُ مِنْ شر [سُوءٍ] فَقَدْ حَذَّرْتَنِیهِ فلَا عُذْرَ لِی فِیهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَتَوَکَّلُ [أَتَّکِلَ] عَلَی مَا [لَا خَیْرَ] حمد لِی فِیهِ أَوْ [أَقَعَ فِیمَا] امن ما لَا عُذْرَ لِی منه [فِیهِ].»

باب: فیمن یجد حکاکا فی المقعدة

باب: خارش مقعد

روایت ۴۷۰ [درمان خارش مقعد با شراب کهنه]

رُوِیَ عَنْ ابی‌مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الریانی شَکِی الی اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) حِکَاکاً یَجِدُهُ فِی مَقْعَدَتِهِ فَقالَ لَهُ خُذْ مِن شَرَابِکُمُ الَّذی تَشْرَبُهُ اَهْلُ بِلَادِکُمْ وَتُلْقِی فِیهِ حَبَّ الْدانِی[۲۰۷]

---

[۲۰۷] إبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی‌الْبِلَادِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌جَعْفَرِ بْنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَلْصِقَ بَطْنِی بِبَطْنِکَ فَقَالَ هَاهُنَا یَا أَبَاإِسْمَاعِیلَ وَکَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ وَحَسَرْتُ عَنْ بَطْنِی وَأَلْزَقْتُ بَطْنِی بِبَطْنِهِ ثُمَّ أَجْلَسَنِی وَدَعَا بِطَبَقٍ فِیهِ زَبِیبٌ فَأَکَلْتُ ثُمَّ أَخَذَ فِی الْحَدِیثِ فَشَکَا إِلَیَّ مَعِدَتَهُ وَعَطِشْتُ فَاسْتَقَیْتُ مَاءً فَقَالَ یَا جَارِیَةُ اسْقِیهِ مِنْ نَبِیذِی فَجَاءَتْنِی بِنَبِیذٍ مَرِیسٍ فِی قَدَحٍ مِنْ صُفْرٍ فَشَرِبْتُهُ فَوَجَدْتُهُ أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ فَقُلْتُ لَهُ هَذَا الَّذِی أَفْسَدَ مَعِدَتَکَ قَالَ فَقَالَ لِی هَذَا تَمْرٌ مِنْ صَدَقَةِ النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یُؤْخَذُ غُدْوَةً فَیُصَبُّ عَلَیْهِ الْمَاءُ فَتَمْرُسُهُ الْجَارِیَةُ وَأَشْرَبُهُ عَلَی أَثَرِ الطَّعَامِ وَسَائِرَ نَهَارِی فَإِذَا کَانَ اللَّیْلُ أَخَذَتْهُ الْجَارِیَةُ فَسَقَتْهُ أَهْلَ الدَّارِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَهْلَ الْکُوفَةِ لَا یَرْضَوْنَ بِهَذَا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَمَا نَبِیذُهُمْ قَالَ قُلْتُ یُؤْخَذُ التَّمْرُ فَیُنَقَّی وَیُلْقَی عَلَیْهِ الْقَعْوَةُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَمَا الْقَعْوَةُ قُلْتُ الدَّاذِیُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَمَا الدَّاذِیُ قُلْتُ حَبٌّ یُؤْتَی بِهِ مِنَ الْبَصْرَةِ فَیُلْقَی فِی هَذَا النَّبِیذِ حَتَّی یَغْلِیَ وَ یُسْکِرَ ثُمَّ یُشْرَبُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) ذَاکَ حَرَام. [کافی، ج۶، ص: ۴۱۷]/

داذی بـه هنـدی تـاتکن (؟) [نامیـده مـی‌شـود]. ارجـانی: ایـن دانـه‌هـایی شـبیه جـو اسـت امـا درازتـر و باریک‌تر به رنگ خرمایی و تلخ‌مزه؛ آنهـا را در نبیـذ خرمـا بـه کـار مـی‌برنـد. ابـن ماسـویه: دلیـل سـردی و خشـکی [داذی] آن اسـت کـه نبیـذ خرمـا را از تـرش شـدن حفـظ مـی‌کنـد. العمـانی: [داذی] را از ناحیـه شـحر آورده بودنـد. مـی‌گوینـد کـه در زمـان بنـی‌عباس(لعنت‌الله‌علیهم)، گروهـی از مـردم در کنـار آبگیـری در سـرزمین سـند زیـر سـایه درخـت داذی منـزل کردنـد، بـرگ‌هـای داذی افتـاده [در آب]، خـیس شـده بودند. [مـردم] از آن آب خوردنـد و مسـت شـدند. آنهـا سـپس [داذی] را بـا خـود بردنـد و بـه اسـتفاده از آن در نبیـذ پرداختند.[صـیدنهٔ فـی الطـب، ص: ۵۰۴]/ داذی: مـن جـنس الشّـجر العظـام، ورقـه کـورق الخبّـازی شکلا و قدرا إلّا أنها أمتن و أعـرض و أصـلب، و فیهـا تعریـق ظـاهر، و زهـره لکّـیّ إلـی البیـاض یظهـر علیـه فی زمن الربیـع فـی مـارس و أبریـل قبـل خـروج الـورق، یتکـاثف علـی الأغصـان حتـی لا یکـاد یبـدو منهـا شیء، ثم یخلفه خرّوب صغار فـی طـول السّـبابهٔ، عـریض الشـکل، لاطـیء، لونـه لـون الخـرّوب الـذی عنـدنا، و هو مهزول جدا، فی داخله حبّ عدسـیّ الشـکل، خمـریّ اللـون إلـی الحمـرهٔ، و زهـره یجعـل فـی الشـراب فیشدّ سکره، و لون خشبه إلی السـواد، و هـو کثیـر بـأرض العـرب و الأنـدلس، و یتّخـذ فـی البسـاتین لجمـال منظـره و غرابـهٔ شـکله و ملاحـهٔ نـوره. و یسـمّی (ی) قلنبیـل، (ع) داذی، (س) أنـوثیزا، و یسـمّی مـؤنس الـوحش، لأن قومـا زعمـوا أنّ البهـائم الوحشـیهٔ إذا أکلـت هـذا النبـات أو شـربت نقیعـه عـادت أنیسـهٔ فـی أسرع مدّة، و یسـمّیه (د) داذینـا؛ و یتفکّـه بنـوره و یتنقّـل علیـه فیؤکـل کمـا یؤکـل الفریـک مـن التمـر مـا دام

وَتَصُبَّ مِنْهُ فِی قَدْرِ خَمْسَهْ ارْطَالٍ ولْیَکُنْ شَیْئاً عَتِیقاً مِنهُ وَالغی عَلَیْهِ حَبَّاتِ مِلْحٍ وَاُوْقِدْ تَحْتَهُ حتی تَغْلِی ثَلاَثَ غَلَیَاتٍ ثُمَّ صِفَّهُ فِی اناءٍ واسِعٍ وَضَعِ إلْیَتَکَ وَمَقْعَدَتِکَ فِیهِ بِقَدْرِ مَا یُصِیبُکَ حَرَارَتُهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أ لَیْسَ اَلشَّرَابُ حَرَامٌ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)شُرْبُهُ حَرَامٌ فاما سَوَاءٌ ذَلِکَ فَلا. فَفَعَلْتُ مَا اَمَرَنِی بِهِ فَذَهَبَ عَنِّی وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

روایت شده است که محمدبن‌حسن ریانی، از خارش مقعد به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: از شرابی که اهالی شهرتان می‌نوشند و در آن دانه‌ی داذی (درختی زینتی شبیه به درخت ارغوان) انداخته می‌شود، بگیر، مقدار ۵ رطل باشد و کهنه باشد، و در آن چند دانه نمک هم بینداز و زیرش را روشن کن تا بجوشد و ۳ غُل (جوش) بخورد، سپس آن را در ظرفی وسیع صاف کن و ران و مقعدت را در آن بگذار به اندازه‌ای که حرارتش به تو برسد. گفتم: جانم به فدایت آیا شراب حرام نیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نوشیدنش حرام است اما مصارف دیگر حرام نیست. راوی گوید: پس دستور امام(سلام‌الله‌علیه)را انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد الحمدلله.

غضا.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۱، ص: ۲۲۳]/ دَادِی رُومیّ: «ع» هو الهیوفاریقون. و یذکر فی حرف الفاء، إن شاء الله تعالی.[المعتمد فی الأدویة المفردة، ج۱، ص: ۱۰۸]/ دادی: شرح الماهیة: من جنس الشّجر العظام، و ورقه کورق الخبّازی إلا أنها أمتن و أصلب و أعرض، و فیها تعریق ظاهر و زهر أحمر لکّیّ إلی البیاض یظهر الورق فیها و یکثر و یتکاثف علی الأغصان حتی لا یکاد یظهر منها شیء، ثم بعد ذلک یخلفه خرّوب صغیر مهزول فی داخله حبّ عدسی، و هذا الزّهر إذا جعل فی الشراب قوّی سکره و شدّ قوته. و هو کثیر بأرض الأندلس بغرناطة و غیرها، و قد ذکره الفقیه عمر [الزجّال] کثیرا فی أزجاله و غنّی علیه و تغزّل فیه بأشعاره لجمال منظره و غرابة شکله و ملاحة نوره، و لأجل هذا یتّخذ فی البساتین، و یعرف عندنا بفاس و بأرض الأندلس بدیدی (بدالین و یاءین مثناتین)[حدیقة الأزهار، ص: ۸۴]/ می‌گویند که درخت داذی شبیه [ارجوان] است، اما [ارجوان] در نزد ما معروف‌تر از داذی است.[صیدنة فی الطب، ص: ۲۱۰].

روایت ۴۷۱ [درمان خارش و درد و سستی مقعد]

رُوِیَ عَنْ موسی اَلْحُسَیْنِ قَالَ شَکَوْتُ اِلَی اَبِی‌الْحَسَنِ‌الاول(صلوات‌الله‌علیه) حِکَّةٌ کُنْتُ اَجِدُهَا فِی مَقْعَدَتِی وَضَرَبَانَ وَاسترخَا فَقُلْتُ لَهُ انَا واللَّهِ عَلَی نَفْسِی خائِفٌ مِنَ الدَّاءِ الَّذِی یَکُونُ فِیهِ سَخَطُ اَلرَّبِّ! فَیَتَبَسَّم(صلوات‌الله‌علیه) وَقَالَ قَدْ أمَنَ اَللَّهُ وُلْدَ فَاطِمَةَ (سلام‌الله‌علیها)مِنْ هَذَا وَمِمَّا یُبَاعِدُ مِنَ اَللَّهِ تَعَالَی خُذْ رُبعَ رِطْلٍ بِرِطْلِ اَلْعِرَاقِ دَاذِی[۲۰۸] ورُبعَ رِطْلِ مَاء الْآسِ[۲۰۹] وقَبْضَةً مِنْ کُرَّاثٍ[۲۱۰] وَاجْمَعْهُ فِی قِدْرٍ وَصُبَّ عَلَیْهِ ارْبَعِ ارْطَالَ ماءً وَأُوقِدْ تَحْتَهُ حَتَّی یَغْلِی غَلَیَاتٍ ثُمَّ انْزِلْهُ وَصُبَّهُ فِی طَشْتٍ وَاقْعُدْ فیهِ وَاصْبِرْ عَلَی حَرارَتَهُ وَاسْکُنْ الیَتَکَ وَمَقْعَدٌ مِنَ الْماءِ الْحارِّ وَافْعَلْ ذلِکَ ثَلاثَةَ اَیامٍ فان سَکَنَ وَإِلَّا فَخُذ قَبْضَةً مِنْ کُرَّاثٍ وَدَقُّهُ وَاخْرُجْ ماءَهُ وَدُقَّ مَعَهُ وَرَقات سداب[۲۱۱] وَصَیِّرَهُ فی قِدرٍ وَشَمَّهُ النَّارَ وَیُخرِجَ لَکَ دُهْنَ الْجَوْزِ وَصُبَّ کُلَّ وَزْنِ دِرْهَمٍ وَاشْرَبْهُ عَلَی الرِّیقَ وَادْفَعْ طَعَامَکَ الَی وَقْتَ الزَّوَالِ؛ فقال فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی ما کُنْتُ اَجِدُهُ وَالحَمدُ لِلَّه.

موسی حسین می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از خارش و ضربان و سستی مقعدم گلایه کردم و به ایشان گفتم: والله من بر خودم می‌ترسم از دردی که خشم پروردگار در آن باشد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)لبخند زدند و فرمودند: خداوند امان داده است به فرزندان فاطمه(سلام‌الله‌علیها)از این و آنچه موجب دوری از خدای متعال می‌شود؛ بگیر: یک چهارم رطل به رطل عراقی (هر رطل عراقی حدود ۳۸۳٫۷۶ گرم است)، داذی و یک چهارم رطل، عرق مورد و ۱ مشت تره، و همه را در قابلمه‌ای جمع کن و روی آن ۴ رطل آب بریز و زیرش را روشن کن تا بجوشد و چند غُل بخورد، سپس آن را پایین بیاور و در طشتی بریز و در آن بنشین و حرارتش را تحمل کن و باستن و مقعدت را در آب گرم قرار بده و این

---

[۲۰۸] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۷۰.

[۲۰۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۲۴.

[۲۱۰] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۵.

[۲۱۱] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۷۵.

کاررا ۴ روز انجام بده. پس اگر تسکین نیافت، یک مشت تره بگیر و بکوب و آبش را خارج کن و همراه آن چند برگ سداب (تلخ بیان) بکوب و در ظرفی قرار بده و مقداری حرارت بده و روغن گردو خارج کن و وزن ۱ درهم (حدود ۲,۹۵۲ گرم) بریز و ناشتا بنوش، و تا ظهر غذایی نخور. راوی گوید: پس انجام دادم و بیماری‌ام تسکین یافت الحمدلله.

باب: فیمن یقوم الدم

باب: کسی که خونش غلیظ شده است

روایت ۴۷۲ [درمان غظت خون]

رُوِی عبدالله السیاری عَنْ بَعْضِهِمْ(صلوات‌الله‌علیهم) فِیمَنْ یَقُومُ الدَّمُ یَدُقُّ الـوارِدِیُّ[۲۱۲] وَیُعجَـنُ بِعَسَلٍ وَتَأْخُذُ مِنهُ وَزْنَ دِرْهَمٍ فَإِنَّهُ نافِعٌ بِاذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.

عبدالله سیاری از بعضی ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند: برای کسی که خـونش غلـیظ شـده است، واردی کوبیده شود و با عسل معجـون شـود و از آن بـه وزن ۱ درهـم (حـدود ۲,۹۵۲ گرم) بخور زیرا آن سودمند است باذن الله تعالی.

باب: فی الحقنة

باب: در حقنه (تنقیه)

روایت ۴۷۳ [بهترین درمان]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عن احمد بْنِ محمد بن عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِـدٍ عَنِ اَلْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ اسْمَاعِیلَ بْنِ ابی اَلْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَلْبَیَّـاعِ اَلسَّـابِرِیُّ قَالَ قَالَ ابوعَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) خَیْرُ مَا تَداوَیْتُمْ بِهِ الْحُقنَةُ وَالْحِجامَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْحَمَّام.

---

[۲۱۲] چنین لغتی را در منابع نیافتم. احتمالا همان ناردین (سنبل طیب) باشد.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید، حقنه و حجامت و سعوط و حمام است.

روایت ۴۷۴ [بی نیازی امام به حقنه]

وَعَنْهُ رُوِیَ عِدَّةٌ مِنْ اصْحَابِنَا قَالَ قَالَ ابُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنِّی لاَ احْتَقَنَ وَما بِی اِلَیْها مِنْ حاجَةٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): من حقنه نمی‌کنم و به آن احتیاجی ندارم.

روایت ۴۷۵ [فواید حقنه]

وَرُوِیَ عَنِ اِمْیرَاِلمُؤْمَنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلْحُقْنَةُ مِنَ اَلاِرْبَعَةِ اَلَّتِی قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)خَیْرُ ما تَداوَیْتُمْ بِهِ اَلْحُقْنَةُ وَهِیَ تَعْظِیمٌ وَتُنَقِّی دَاءَ اَلْجَوْفِ وَتُقَوِّی اَلْبَدَنَ وَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مِنْ دَواءِ الاِنْبیاءِ الاَکْبَرِ الْحُقْنَةُ وَالْحِجامَةُ وَالنُّورَةُ وَالسُّعُوطُ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): حقنه جزو ۴ چیزی است که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید حقنه است و آن تعظیم است و درد درون را پاک و بدن را تقویت می‌کند و از داروی اکبر انبیاء، حقنه و حجامت و نوره و سعوط است.

باب: فیما جاء فی دخول الخلاء
باب: آنچه در آداب ورود به توالت آمده است

روایت ۴۷۶ [دعاهای بیت الخلاء]

روی عن امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)قال: إِذَا أَرَادَ أَحَدُکُمُ الْخَلَاءَ فَلْیَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ أَمِطْ عَنِّی الْأَذَی [وَأَعِذْنِی مِنَ] ولیتعوذ بالله من الشَّیْطَانِ [الرَّجِیمِ] فإِذَا جَلَسَ فلْیَقُلْ اللَّهُمَّ کَمَا أَطْعَمْتَنِی [طَیِّباً] فی عافیه فاخرجه فی عافیهٔ [وَسَوَّغْتَنِیهِ فَاکْفِنِیهِ] فاذا قضا حاجته فلیقل: الحمد لله الذی اطعمتنی فی عافیهٔ طیبا فاخرجته منی خبیثا فی عافیهٔ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَی حَدَثِهِ

[بَعْدَ فَرَاغِهِ] [فَإِنَّ] قال رَسُولَاللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ[قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ] بِهِ مَلَک موكل به يَلْوِی عُنُقَهُ [إِذَا أَحْدَثَ] حَتَّی يَنْظُرَ إِلَیْ حدثه ويَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ هَذَا رزقک [مَا حَرَصْتَ عَلَيْهِ] فانْظُرْ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَهُ وَإِلَی مَا [ذَا] صَار فَعِنْدَ ذَلِکَ يَنْبَغِی للناظر أن يقول اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما خواست وارد توالت شود پس بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ أَمِطْ عَنِّی الْأَذَی [وَ أَعِذْنِی مِنَ] الشَّيْطَانِ [الرَّجِيمِ]» و از شیطان رجیم به خدا پناه ببرد، پس زمانی که نشست بگوید: «اللَّهُمَّ كَمَا أَطْعَمْتَنِی [طَيِّباً] فی عافيه فَأخرِجهُ فِی عافيهٔ [وَسَوَّغْتَنِيهِ فَاكْفِنِيهِ]» و بعد از قضای حاجت بگوید: «الحمد لله ألَّذِی أطعَمتَنِی فِی عافيهٔ طَيِّبًا فَأخرَجتَهُ مِنِّی خَبيثا فِی عافيهٔ»، پس زمانی که به حدثش نگاه کرد بگوید: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ»؛ زیرا رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرموده‌اند: هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه فرشته‌ای به او موکل است که بعد از خروج پلیدی، گردنش را می‌پیچد تا به پلیدی‌اش بنگرد و می‌گوید: ای فرزند آدم! این روزی‌ات است که بر آن حریص بودی، پس بنگر که آن را از کجا گرفتی و به چه چیزی تبدیل شد؛ پس در این هنگام شایسته است که بیننده‌ی پلیدی بگوید: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ».

روایت ۴۷۷ [عوارض زیاد نشستن در توالت]

وَرُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ طُولُ الْجُلُوسِ عَلَی الْمَقْعَدَةُ يُورِثُ الْبَوَاسِيرِ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): طولانی نشستن بر مقعده (توالت) موجب بواسیر می‌شود.

روایت ۴۷۸ [حکمت درب توالت]

ورُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)ورُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مسْلِمٍ انه قَالَ سَمِعْتُ اباجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ قَالَ لُقْمَانُ(علیه‌السلام)لِابْنِهِ طُولُ الْجُلُوسِ عَلَی الْمَقْعَدَةِ اوْ علی الخَلاء يُورَثُ اَلْبَوَاسِيرَ وَكَتَبَ هَذَا عَلَی بَابَ اَلْحَشِّ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): لقمان(علیه‌السلام)به پسرش گفت: طولانی نشستن بر مقعده یا در توالت موجب بواسیر است. و پسرش این را بر درب توالت نوشت.

باب: فی حصور البول

باب: حبس ادرار

روایت ۴۷۹ [درمان حبس ادرار با ترب]

رُوِیَ اَلسَّیَّارِیُّ یَرْفَعُهُ قَالَ یَاخُذُ لِصاحِبِ حُصُورِ الْبَوْلِ رِطْلَیْنِ مِنْ مَاءِ اَلْفُجْلِ وَمِثْلُهُ مَطْبُوخٌ وَهُوَ العَجیبُ الجَیِّدُ وَرِطلَینِ ذَرَقَ اَلْحَمَامِ یُطبَخُ کُلُّهُ وَیَسْقِی مِنْهُ کُلَّ یَوْمٍ مِنْهُ رِطْلاً.

سیاری از یکی از ائمه علیهم السلام نقل می‌کند که: بیمارِ مبتلا به حبس ادرار، ۲ رطل (هر رطل حدود ۳۸۳,۷۶ گرم) آب ترب و هم اندازه‌ی آن، ترب پخته بگیرد و آن عجیب و خوب است، و ۲ رطل فضله کبوتر، همگی پخته شود و هر روز ۱ رطل نوشیده شود.

روایت ۴۸۰ [درمان حبس ادرار با قرآن]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری وروی محمد بن الحسن الصفار جمیعا عن حمران قال کتبت الی أبی‌الحسن‌الثالث(صلوات‌الله‌علیه): جُعِلْتُ فِدَاکَ قَبلِی رَجُلٌ مِنْ مَوَالِیکَ بِهِ حَصْرُ الْبَوْلِ وَهُوَ یَسْأَلُکَ الدُّعَاءَ أَنْ یَلْبَسَهُ اللَّهُ الْعَافِیَةَ من علته وَاسْمُهُ نَفِیسٌ الْخَادِمُ فَأَجَابَ کَشَفَ اللَّهُ ضُرَّکَ وَدَفَعَ عَنْکَ مَکَارِهَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَلَحَّ عَلَیْهِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ یَشْفِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی.

حمران می‌گوید: به امام هادی(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم که: جانم به فدایت، نزد من مردی از دوستدارانت هست که مبتلا به حبس ادرار است و او از شما التماس دعا دارد که از

بیماری‌اش عافیت بیابد و اسمش نفیس خادم است. پس امام(سلام‌الله‌علیه)در پاسخ نوشتند: خداوند بیماری‌ات را برطرف کند و سختی‌های دنیا و آخرت را از تو دور کند، و بر او به قرآن پافشاری کن زیرا شفا می‌یابد إن شاء الله تعالی.

باب: علاج من یبول فی الفراش

باب: درمان شب ادراری

روایت ۴۸۱ [دعای شب ادراری]

رُوِیَ عَنْهُم(صلوات‌الله‌علیهم): یُؤْخَذُ جُزْءَ[انِ] مِنْ سُعْدٍ[۲۱۳] وَجُزْءٌ مِنْ زَعْفَرَانٍ[۲۱۴]، یُدَقُّ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَی حِدَهٔ وَیُنْخَلُ السُّعْدُ بِحَرِیرَهٔ صَفِیقَهٔ وَیُخْلَطَانِ جَمِیعاً [وَیُعْجَنَانِ] بِعَسَلٍ مَنْزُوعِ الرَّغْوَهِ ثُمَّ یُبَنْدَقُ وَیُکْتَبُ فِی جَامٍ جَدِیدٍ بِزَعْفَرَانٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَلَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً تمْلَأُ الْجَامَ مِنْ هَذِهِ الْآیَهِ مَرَّهً بَعْدَ مرهٔ ثُمَّ یَغْسِلُهُا بِمَاءٍ بَارِدٍ وَتصبه قِنِینَهً نَظِیفَهً وَیُؤْخَذُ رَقٌّ فَیَکْتُبُ فِیهِ بِمِدَادٍ [هَذِهِ الْآیَهَ وَ]فَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ وَآیَهَ الْکُرْسِیِّ کَمَا أُنْزِلَتْ وَآخِرَ الْحَشْرِ وَآخِرَ بَنِی إِسْرَائِیلَ ثُمَّ یَکْتُبُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ الی حلیما غفورا [الْآیَهَ]

وَیَکْتُبُ یَا مَنْ هُوَ هَکَذَا ولَا هَکَذَا غَیْرُه أَمْسِکْ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِهٔ وان کانت ابنهٔ عن فلانهٔ مَا یَجِدُ مِنْ علهٔ الْبَوْلِ وَیُعَلِّقُ التَّعْوِیذَ عَلَی رُکْبَتَهَا [وإِنْ کَانَتْ أُنْثَی] وَإِنْ کَانَ غُلَاماً عَلَی مَوْضِعِ الْعَانَهٔ، عَلَی إِحْلِیلِهِ وَیُؤْخَذُ بُنْدُقَهٌ مِنْ تِلْکَ الْبَنَادِقِ وَیَسْقِیهِ إِیَّاهَا حِینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ بِشَیْءٍ مِنْ ذَلِکَ الْمَاءِ الْمُعَوَّذِ وَلْیُقِلَّ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَ مَا یَجِدُ مِنْ علهٔ الْبَوْلِ [إِنْ شَاءَ اللَّهُ] فینحل التَّعْوِیذَ عنه وإِلَّا اعتراه [یَعْتَرِیهِ] الْحَصْرُ.

---

[۲۱۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۱.

[۲۱۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

روایت شده است از یکی اهل بیت(سلام‌الله‌علیهم)که: ۲ واحد سُعد و ۱ واحد زعفران گرفته شود و هر کدام جداگانه کوبیده شوند و سُعد با حریر ریزبافت الک شود و با هم مخلوط شوند و با عسل کف گرفته شده معجون شوند و گلوله گلوله به اندازه‌ی فندق شود؛ و در یک جام جدید با زعفران این آیه نوشته شود: «بِسْمِ اللَّـهِ الرحمن الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَلَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً» و جام را از این آیه پر می‌کنی و چند مرتبه نوشته شود، سپس با آب سرد شسته شود و در یک ظرف شیشه‌ای تمییز ریخته شود و در پوستی با مداد این آیه قبل نوشته بشود به همراه سوره حمد و توحید ۳ مرتبه و فلق و ناس و آیت الکرسی همانطور که نازل شده است و آخر سوره حشر «لو انزلنا القرآن علی جبل»، و آخر سوره بنی اسرائیل و بنویسد: بِسْمِ اللَّهِ الرحمن الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّـهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ تا حلیما غفورا، و نوشته شود «يَا مَنْ هُوَ هَكَذَا لَا هَكَذَا غَيْرُهُ أَمْسِكْ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِةٍ[۲۱۵]، مَا يَجِدُ مِنْ علة الْبَوْلِ» و این تعویذ را اگر دختر است روی زانو بسته شود و اگر پسر است روی مثانه او یا آلت او بسته شود و یک گلوله از آن گلوله‌ها را با آبی که تهیه شده است را در هر شب قبل خواب بنوشد و آب کمتر بنوشد و هنگامی که درمان شد تعویذ را باز کند تا اینکه مبتلا به حبس ادرار نشود.

روایت ۴۸۲ [روش دیگر برای درمان شب ادراری]

وَایضا يُوخَذُ جُزْءُ سَعْدٍ وَجزئين زَعْفَرَانٍ وَيُعْجَنُ بِعَسَلٍ مَنزوعِ الرَّغْوَةِ ثُمَّ يُوخَذُ مِنهُ قَدرَ بُنْدُقَةٍ وَيُوخَذُ قِطْعَةَ رَق وَيَكْتُبُ اَنَّ اَللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَالاَرْضَ اِلَيَّ غَفُوراً وَتَشُدُّ عَلَيَّ رُكْبَتُهُ فَاِذا ذَهَبَ نَزَعَ عَنْهُ.

و همچنین گرفته شود: ۱ جزء سعد و ۲ جزء زعفران و با عسل کف گرفته معجون شود، سپس از آن به اندازه‌ی ۱ فندق گرفته شود و ۱ تکه پوست گرفته و نوشته شود:

---

[۲۱۵] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

«إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»، و بر زانویش بسته شود، پس زمانی که بیماری اش برطرف شد از او جدا شود.

باب: فی تقطیر البول

باب: قطره قطره آمدن ادرار

روایت ۴۸۳ [درمان قطره قطره آمدن ادرار با عسل و خردل]

حَدَّثَنَا ابوسُلَيْمَانَ اِحْمَدُ بْنُ هُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْرَاهِيمُ بْنُ اسحاق النهاوندی عَنْ عَبدِالله بْنِ حَمَّادٍ عَنِ اَلْمُفَضَّلِ قَالَ شَكَوْتُ الی اَبی‌عبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)التَّقْطِيرُ بَعْدَ اَلْوُضُوءِ فَقَالَ اعْجِنِ اَلْخَرْدَلَ بِالعَسَلِ وَيَصِيرَهُ بُنَادِقٌ وَخُذْ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى اَلرِّيقَ ثَلاَثَةَ دَرَاهِم.

مفضل می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از قطره قطره آمدن ادرار بعد از وضو گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: خردل را با عسل معجون کن و گلوله گلوله در بیاور و از آن هر روز ناشتا ۳ درهم (حدود ۸،۸۵۶ گرم) خورده شود.

روایت ۴۸۴ [درمان تقطیر ادرار با خردل و آب فاتر]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ اَلْبَرْمَكِيُّ قَالَ سَأَلتُ اباالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فِی الصَّلَوةِ وهُوَ مُبْتَلِیٌ بِالتَّقْطِيرِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لا شئ عَلَيهِ وَلِمَ لاَ يَأْخُذُ فِی كُلِّ يَوْمٍ وَزنُ دِرهَمِ خَرْدَلٍ[۲۱۶] غَيْرُ مَسْحُوقٍ بِمَاءٍ فَاتِرٍ حَتَّی يَنْقَطِعُ عَنْهُ التَّقْطِيرُ قَالَ: فَاخَذْتُ مِنْهُ فَسَكَنَ عَنِّی.

حسن‌بن‌منذر برمکی می‌گوید: از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)درمورد مردی پرسیدم که در نماز ادرارش قطره قطره خارج می‌شود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چیزی بر او نیست، و

[۲۱۶] رجوع کنید به روایت ۳۸۸.

چرا هر روز به وزن ۱ درهم خردلِ آسیاب شده با آب فاتر نمی‌خورد، تا بیماری تقطیرش خوب شود؟ گوید: پس این دستور را انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد.

روایت ۴۸۵ [درمان تقطیر ادرار با سیاهدانه]

قَالَ وَشَکَا الیه عَمْرو الازْرق فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ خُذْ هَذِهِ اَلْحَبَّةَ اَلسَّوْدَاءَ وَهِیَ اَلشُّونِیز[۲۱۷].

و گوید: عمرو ازرق از قطره قطره آمدن ادرار به ایشان شکایت کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: سیاهدانه بخور و آن شونیز است.

روایت ۴۸۶ [درمان تقطیر ادرار با اسپند]

وقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یوخذ للبول الْحَرْمَلَ[۲۱۸] وَیغسل بِالْمَاءِ الْبَارِدِ سِتَّ غسلات وَبِالْمَاءِ الْحَارِّ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ یُجَفَّفُ فِی الظِّلِ ثُمَّ یُلَتُّ بِدُهْنِ الحل الخَالِصِ ثُمَّ یُسْتَفُّ منه کل غداة ثلاث سفات[عَلَی الرِّیقِ] فَإِنَّهُ یَقْطَعُ التَّقْطِیرَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.

---

[۲۱۷] شونیز: از نام‌های دیگر آن حبة السوداء حبة البرکة، کمون أسود، بشمة است.گیاهی از تیره شقایق‌ها با ریشه‌ای میخی و ساقه‌ای که یک پا بلند می‌شود در دو قاعده‌ی آن شاخه‌ها جدا می‌شوند. برگ‌های آن دارای اندکی چسبندگی‌اند، گل‌های آبی پنج وجهی، که هر سطح آن به شاخی پایان می‌یابد و شاخک آن در بالا شکافته و باز می‌شود و در آن دانه‌های سیاه در دو ردیف در درازای شاخک دیده می‌شوند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۰۶]/ شونیز: هو من نوع البقل، منه بریّ و بستانیّ، فالبریّ ینقسم إلی نوعین، و البستانیّ معروف، و هو دویح صغیر یعلو نحو ذراع، له ورق مهدّب کورق الرازیانج البستانی، و له ساق إلی البیاض، مدورة، مجوّفة، معرّقة، و أغصان رقاق فی أطرافها رؤوس مربّعة، معّرقة، فی طول الإبهام و غلظه، و له أربعة قرون و خمسة و ستّة خارجة من کلّ رأس تشبه الکواکب، علیها زهر أزرق مشبع، أربع ورقات فی عرض الإبهام مائلة إلی الحمرة، تظهر فی زمن الربیع، فی داخل تلک الرؤوس خمل بینه حبّ أسود مزوّی، و هو الشونیز المعروف.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۹۵]/ شُونْیز: «ع» له رأس شبیه بالخَشخاش فی شکله، طویل مجوَّف، یحوی بزرًا أسود حِرِّیفًا، طیّب الرائحة، و ربما خُلِط بالعجین و خُبِز.[معتمد فی الأدویة المفردة، ج۱، ص: ۱۹۸]/ ماهیت ان: تخم نباتی است شبیه برازیانه و از ان درازتر و باریک‌تر و کل آن زرد مائل بسفیدی و بنفش نیز می‌شود و برک آن شبیه ببرک زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرکتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه تندبو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی می‌ماند.[مخزن الأدویه، ص: ۵۵۷].

[۲۱۸] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۷.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): برای مشکل ادرار، حرمل (اسپند) گرفته و با آب سرد ۶ مرتبه و با آب گرم ۱ مرتبه شسته شود، سپس در سایه خشک شود، سپس با روغن کنجد خالص آغشته شود، سپس هر روز ناشتا به صورت خشک خورده شود ۳ مرتبه، زیرا آن قطره قطره آمدن ادرار را قطع می‌کند.

روایت ۴۸۷ جدید [درمان تقطیر ادرار با باقلی و خردل]

رُوِیَ حُمْرَانُ بْنُ اعین قَالَ شَکَوْتُ الی اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)کَثْرَةُ مَا یُصِیبُنِی مِنَ التَّقْطِیرِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کُلِ الْبَاقِلی بِالْخَرْدَلِ[۲۱۹] قُلْتُ کَیْفَ اکلهُ فَقَالَ یُطْبَخُ لَکَ الباقلی حَتَّی تَهرَأَ وَ تُبقی قِشْرَهُ وَ یَضْرِبَ لَکَ الْخَرْدَلَ وَ یُجعَلُ لَکَ الباقِلیَّ بِهِ وَ تَصُبُّ عَلَیهِ الزَّیتَ ثُمَّ کُلهُ ففَعَلتُ فَسَکَنَ عَنِّی.

حمران‌بن‌اعین می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از زیادی تقطیر ادرار شکایت کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: باقلی با خردل بخور. گفتم: چگونه بخورم؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: باقلی پخته شود تا جایی که له شود و پوستش باقی بماند، و خردل زده شود و در آن باقلی قرار داده شود و روی آن روغن زیتون ریخته شود، سپس آن را بخور. راوی گوید: پس انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد.

روایت ۴۸۸ [درمان سختی ادرار با روغن زیتون]

روی الفَضلُ قال شَکَوْتُ اِلَی ابی‌عبداللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انی اَلْقَی مِنَ اَلْبَوْلِ شِدَّةً قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذِ اَلزَّیْتَ فِی آخِرِ اللَّیْلِ.

فضل می‌گوید: از سختی ادرار به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گلایه کردم، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: در آخر شب(یعنی قبل اذان صبح)، روغن زیتون بخور.

---

[۲۱۹] رجوع کنید به روایت ۳۸۸.

روایت ۴۸۹ [روایت دیگر درمان سختی ادرار با روغن زیتون]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)فِی رِوَایَهٔ اُخْرِی خُذْ لُعْقَهً زَیْتٍ یَعْنِی رَاحَهً فِی وَقْتِ السَّحَرِ فَاحْسِهَا.

و از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)در روایت دیگر نقل شده است که: در زمان سحر، یک لعقه یعنی یک کف دست روغن زیتون جرعه جرعه بنوش.

روایت ۴۹۰ [درمان شب ادراری با سیاهدانه عسل]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)انْه شکی اَلَیْهِ بَعْضُهُ جَارِیَهٌ تَبُولُ فِی اَلْفِرَاشِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)تَاخُذِ الشُّونِیزَ[۲۲۰] بِالْعَسَلِ وَلَا تُکْثِرْ مِنْهُ فَیُحْرِقَهَا.

شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از شب ادراری دختربچه گلایه کرد، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: سیاهدانه و عسل بخورد، و زیاده‌روی نکند زیرا می‌سوزاندش.

باب: فی المرهم للخراج

باب: مرهم برای ضایعه‌های پوستی

روایت ۴۹۱ [درمان زخم با یاسمن قرمز]

رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ یُوخَذُ دِرهما ورد یاسمنَ اأحمَر وَیُجعَلُ فِی قِدْرِ بَرامٍ وَیَصَبُّ عَلَیهِ مِنَ الماءِ غَمرَهٌ وَیُوقَدُ تَحتَهُ بنار لَیِّنَهٌ فَاِذا انتَشَفَ الماءُ یُصَبُّ عَلَیْهِ غَمْرَهٌ سَمْنٍ عَرَبِی[۲۲۱] وَیُوقَدُ تَحْتَهُ فَاِذا ظَنَنْتَ انَّهُ قَدْ اخَذَ طَعمَهُ سَحِقتَ شَیْئاً مِنْ وَرسٍ[۲۲۲] قَدرَ

---

[۲۲۰] رجوع کنید به روایت ۴۸۵.

[۲۲۱] سمن عربی: هو سمن البقر.[منهاج الدکان و دستور الأعیان، ص: ۲۰۹].

[۲۲۲] ورس: گیاهی از تیره‌ی سبزی‌ها همچون درختچه که بیش از سه پا قد نمی‌گیرد برگ‌های زیبای سبز تندی دارد میوه‌ی آن شاخی هنگام رسیدن آن غدد سرخی را در درون خود نگاه می‌دارد برای سرخ‌رنگ کردن پوشاک ابریشمی بکار می‌آید.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۶۹]/ وَرْس: الماهیهٔ: شیء أحمر قانیء یشبه سحیق الزعفران، و هو مجلوب من الیمن، و یقال أنه ینحت من أشجاره.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۱۸]/ ورس: یحیی و خشکی می‌گویند: در

یمن انواع گوناگون ورس یافت می‌شود اما همه آنها خشک‌اند. بهترین آنها سرخ است و در آن جز سرخ، [رنگی] دیگر دیده نمی‌شود، آن را «بادره» می‌نامند. نوع پست آن وجود دارد که در آن آشکارا سفیدی دیده می‌شود. [ورس] دانه‌هایی همانند ماش، و سیاه است. می‌گویند که این شبنمی است که در شب از آسمان بر فرش‌های چرمین گسترده [بر زمین] می‌بارد. با تکاندن [فرش] آنها را بیرون می‌ریزند و جمع می‌کنند. [ورس] بر درخت نیز می‌بارد. می‌گویند که آن از درخت جدا می‌شود... هنگامی که [نم] در تهامه روی گیاه عشر می‌بارد، آن‌گاه شکر [عشر] را پدید می‌آورد، در یمن روی درخت [می‌بارد] و ورس را به وجود می‌آورد. در خراسان روی گیاه خارشتر به شکل ترنجبین [می‌بارد] و در جزیره قبرس روی پوست بز، لادن [می‌بارد] که همانند ریم [به پوست] می‌چسبد... ارجانی: [ورس] را از یمن می‌آورند و آن به رنگ سرخ تند است. می‌گویند که [ورس] در یمن روی پوست درختان وجود دارد، آن را می‌تراشند و جمع می‌کنند؛ آن به زعفران ساییده می‌ماند. او می‌گوید که ورس همان «حص» و «قندید» است و نوع سرخ آن را «بادر» می‌نامند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۸۰]/ الوَرْس: نَباتٌ کالسِّمْسِم لا یُزرع إلّا فی الیَمَن، یمکث فی الأرض عِشْرین سنهٔ یُوْرِقُ فی کلّ سَنهٔ، و یُثْمِر حَبّاً کالماش، فیُنْفَض عند جَفافه و یُؤخذ ما یُلْقَی منه و یُحَبَّب کالزَّعْفَران المسحوق. و أجودُه الحدیثُ.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۳۲۴]/ ورس:یسمّی الحصّ، و هو شیء أحمر قان، یشبه سحیق (۲۰۷/ ظ) الزّعفران، یجلب من بلاد الیمن. قیل: إنه ینحت من أشجاره، و قیل: إنه/ یزرع بالیمن، و لا یکون منه شیء بری، و نباته مثل نبات السّمسم، فإذا جف عند إدراکه تفتّقت خرائطه، فانتفض منها الورس، و یزرع سنهٔ فیبقی عشر سنین ینبت و یثمر فی الأرض. و أجوده الحدیث الأحمر الضارب إلی الصفرهٔ، الشبیه بالزّعفران. [منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۸۳۳]/ ورس: هو بزر أصفر یجلب من بلاد الیمن یدخل فی البخورات أصفر اللون بزره مثل بزر الحناء و أدق و یؤتی به من الحبشهٔ و زرعه یقیم فی الأرض عشرین سنهٔ یثمر و یطلع من غیر احتفال به فی هذه المدهٔ.[منهاج الدکان، ص: ۲۲۸]/ ۲۶۵۴- ورس: [اسم مشترک یقع علی الحجر [الموجود فی مرار البقر لأنه یشبه الورق المذاب بالماء و یقال له ورس الحجر]، کما یقال ورس الشجر؛ و ورس الشجر کلّ عفن یوجد فی الشجر یشبه الورس المذاب بالماء، و یقع الورس علی الکرکم. و الورس نبات لا یوجد إلّا بالیمن خاصهٔ، عن ابن حرشن، و بناته کنبات الزرع ینبت و یجنی ثم لا یزرع بعد ذلک العام و یبقی عشرین سنهٔ یجنی کلّ عام ثم تجدّد زراعته. قال الأصمعی: «ثلاثهٔ أشیاء ملأت أرض الهند و الیمن: الورس و اللّبان و القضب»، و زعم الأصمعی أن له خرائط کخرائط السّمسم فإذا جفّ تفتّحت و ینتفض منها الورس، و هو یشبه الزعفران امسحوق إذا تکتّل. و قال أبو حنیفهٔ: «نباته یشبه نبات القطن، یتّخذ فی البساتین، و له حبّ علیه شبه لیف کالقطن فی خرائط، و فی حبّه لبّ، أجوده الحدیث الذی لم تعتق شجرته و یسمّی بالبادرهٔ، و الذی هو أردأ منه یسمّی العتیقهٔ و هو الذی عتق شجره، فالبادرهٔ ورسها أصفر تغلب علیه حمرهٔ، و العتیقهٔ ورسها شدید الصّفرهٔ، و یغشّ جمیعا بورس العرعر. و لم یذکره (د) و لا (ج)، و هو ثلاثهٔ أنواع: هندیّ- و هو أجودها- و یسمّی العزیز لقلهٔ وجوده، و هو أحمر قانیء، مائل إلی الصّفرهٔ قلیلا، و یسمّی بالباردهٔ- کما تقدّم- و الحصّ و یسمّی ما قدم منه العتیقهٔ و العرتم. و زعم قوم أن الکرکم عروق الورس الهندی، و له حبّ کحب الماش، إلّا أنه أصغر، یجلب من الصین و الیمن و الهند. و منه نوع آخر یعرف بالحبشی، لونه أصفر إلی الدّکنهٔ قلیلا، یجلب من بلاد الحبشهٔ، و هو دون الأول فی العلاج بکثیر. والثالث أسود لا خیر فیه. منابته الجبال المکلّلهٔ بالشجر، و ورقه صغیر جدا، خشن یشبه ورق الدّخن، و قد یغشّ بورس العرعر، و هذا النوع لا یوجد إلّا فی عرعرهٔ قدیمهٔ قد جفّت من ذاتها فیوجد بین لحائها و صمیمها شیء یشبه الورس کأنه نشارهٔ مکتّلهٔ إذا فرک انفرک، عطر الرائحهٔ. و للرّمث أیضا ورس یصفرّ فی آخر الصیف و هو فی أصوله.[عمدهٔ الطبیب

مَا یَحْمِلُ الظَّفَرَ وَطَرَحتهُ عَلَیْهِ وَاَنْتَ تُوقِدُ تَحْتَهُ وَاِذا ظَنَنْتَ انَّـهُ قَـدْ اَخَـذَ طَعْمَـهُ صَـفَّیْتَهُ بِحَرِیرَهٍ وَعَالَجْت بِهِ الجُرْح.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): گل یاسمن قرمز گرفته و در دیگ سنگی قـرار داده شـود و روی آن آب ریخته شود تا روی آن را بپوشاند و زیر آن آتـش ملایـم روشـن شـود تـا آب خشک شود، سپس روی آن روغن زرد عربی (روغن گاو) ریختـه شـود تـا روی آن را بپوشاند و زیر آن روشن شود، پس وقتی گمان کردی که طعمش را گرفته، مقـداری از ورس[۲۲۳] به اندازه‌ای که ناخن حمل می‌کند، آسیاب کرده و روی آن بینداز، درحالی که زیر آتش را روشن می‌کنی، و وقتی گمان کردی آن طعمش را گرفت، با پارچـه حریـر آن را صاف کن و زخم را با آن درمان کن.

روایت ۴۹۲ [درمان زخم با قیر]

روی علی بن ابراهیم [أَحْمَدُ بْنُ الْعِیصِ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَیْدٍ قَالَ: حَـدَّثَنَا مُوسَـی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدٍ](صلوات‌الله‌علیهم)قال: [لِلْجُـرْحِ قَـالَ] تَأْخُـذُ قِیـراً[۲۲۴]

فی معرفهٔ النبات، ج۲، ص: ۶۱۹]/ ورس: شرح الماهیهٔ: اسم مشترک یقع علی ورس الشجر و علی ورس الحجر، فورس الحجر هو الحجر الموجود فی مرارهٔ البقر، و ورس الشجر هو المقصود فی هـذا البـاب. [و هـو غبـار شـبیه بـالزّعفران المسحوق و نباته کنبات القطن] یتخذ فی البساتین بأرض الیمن و بأرض الهند. و قیل الورس هو الکرکم.[حدیقهٔ الأزهار، ص: ۱۰۱]/ ورس: بار نباتی است مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر می‌دهد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده، شبیه به موی زرد و مایل به سـرخی ماننـد زعفـران مـی‌شـود و او را سائیده، جامه به او رنگ می‌کنند و بهترین او، زرد مایل به سرخی است و قسم سیاه او که حبشی نامند و سرخِ تیـره او که هندی گویند، زبون‌تر و نزد بعضی کرکم، بیخ آن نبات است.[تحفهٔ‌المؤمنین، ج۱، ص: ۸۴۰].

[۲۲۳] گیاهی شبیه به زعفران که در یمن رشد می‌کند.

[۲۲۴] قیر: لیث گوید: این را «قار» و «قیر» تلفظ کنند؛ [قیر] را از قعر دجله بغداد بیرون آرند. بعضی گویند او اختصاص به قعر نیل ندارد بلکه در جمله رودخانه‌ها بود و کشتی‌ها را به او بیندایند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۳۹]/ قیـر: هـو الزفـت الیابس وقار هو الزفت الرطب.[منهاج الدکان و دستور الأعیان، ص: ۲۲۱]/ قار: و یقال :قیر شیء یخرج من عیون المـاء بالعراق، له رائحهٔ، مرکب من الزفت و الکبریت، و لونه أسود إلی حمرهٔ، و رائحته عطریهٔ، و فی طعمه فکاههٔ، و هو صلب و سیال، یوجد فی تلک المیاه، و لا یکون ماؤه إلا حارا، و قد یغلظ بالطبخ، و تقیر منه السفن و قفاف الخوص و غیرها، و تبقی قوته ثلاثین سنهٔ.[تذکرهٔ أولی الألباب، ص: ۲۸۰].

خالصا طَرِیّاً وَمِثْلَهُ شَحْمَ [مَعْزٍ] طَرِیٍّ ثُمَّ تَأْخُذُ خِرْقَةً جَدِیدَةً اوَ بُسْتُوقَةً [جَدِیدَةً] فَتَطْلِی داخلها [ظَاهِرَهَا] کله [بِالْقِیرِ ثُمَّ] وتَضَعُهَا عَلَی قِطَعِتی لَبِنٍ وَتوخذ تَحْتَهَا بنار لَیِّنَةً مَا بَیْنَ الظهر إِلَی الْعَصْرِ أو من غدوة الی الظهر ثُمَّ خذ کَتَّاناً[۲۲۵] بَالِیاً فتبتدقه [فَتَضَعُهُ عَلَی] بیَدِکَ [وتَطْلِی الْقِیرَ عَلَیْهِ وَ]ثُمَّ تَطْلِیهِ عَلَی الْجُرْحِ فان کَانَ الْجُرْحُ لَهُ عفن [قَعْرٌ کَبِیرٌ] فَافْتَلَّ الْکَتَّانَ فتلا وَصُبَّ الْقِیرَ فِی الْجُرْحِ صَبّاً ثُمَّ دُسَّ الْفَتِیلَةَ فیه.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): برای زخم، قیر تازه و هم اندازه آن چربی تازه بز بگیر، سپس پارچه‌ای نو بگیرید، و یک کوزه نو بگیرید، و ظاهر این کوزه را با قیر بمالید، سپس آن را روی یک آجر (قطعه گل) قرار دهید، و ما بین زمان ظهر تا عصر و یا از صبح تا ظهر، زیر آن آتشی ملایم بگذارید، سپس یک پارچه کتان کهنه بگیرید و روی دست خود قرار دهید و قیر را روی آن بمالید، سپس این پارچه را با قیر روی زخم بکشید، و اگر زخم عمیق و عفونی است، کتان را فتیله کن و قیر را داخل زخم بریز و فتیله را داخل زخم قراربده.»

روایت ۴۹۳ [درمان زخم با پودر استخوان]

رُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ اصَاب اَلنَّبِیُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)غَزَوَاتِهِ جرحَ فی وَجهِهِ فَمَا زالَ یَذُرُّ عَلَیهِ العَظمُ حَتّی بِرَأ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در یکی از جنگ‌ها، زخمی به صورت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)رسید، پس ایشان مدام، استخوان روی آن می‌پاشیدند تا این که بهبود یافت.

---

[۲۲۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۶۴.

باب: رقیهٔ الورم و الجرح

باب: رقیه‌های ورم و زخم

روایت ۴۹۴ [رقیه‌ی زخم]

عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِینَ(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ: تَأْخُذُ سِکِّیناً ثم تُمِرُّهَا عَلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی تَشْکُو مِنَ الْجِرَاحِ أَوْ غَیْرِهِ وَتَقُولُ هذه: بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِیکَ مِنَ الْحَدِّ والحدید وَالْخِدْرِ وَمِنْ أَثَرِ الْعُودِ وَمِنَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ وَمِنَ الْعِرْقِ الغایر [الْعَاثِرِ] وَمِنَ الْوَرَمِ الاخن [الْأَحَرِّ] وَمِنَ الطَّعَامِ وَغَمزه [وَحَرِّهِ] وَمِنَ الشَّرَابِ وَبَرْدِهِ امض الیک باذن الله فی الانس والانعام بِسْمِ اللَّهِ فَتَحْتُ وَبِسْمِ اللَّهِ خَتَمْتُ، ثُمَّ أوقد [أُوتِدِ] السِّکِّینَ فِی الْأَرْضِ.

از بعضی ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل شده است که: چاقویی بگیر و آن را روی موضعی که از زخم یا غیر آن شکایت داری بکش و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِیکَ مِنَ الْحَدِّ والحدید وَالْخِدْرِ وَمِنْ أَثَرِ الْعُودِ وَمِنَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ وَمِنَ الْعِرْقِ الغایر [الْعَاثِرِ] وَمِنَ الْوَرَمِ الاخن [الْأَحَرِّ] وَمِنَ الطَّعَامِ وَغَمزه [وَحَرِّهِ] وَمِنَ الشَّرَابِ وَبَرْدِهِ امض الیک باذن الله فی الانس والأنعام بِسْمِ اللَّهِ فَتَحْتُ وَبِسْمِ اللَّهِ خَتَمْتُ»، سپس چاقو را در زمین فرو کن.

روایت ۴۹۵ [رقیه ی دیگر برای زخم]

«أَنْشُدُکَ اَللَّه یا جُرْح لِمَا لَمْ تَفَحْ وَلَمْ تَرَمْ وَلَمْ تَدُمْ وَلَمْ تَجْمَعْ لَحْماً مَیِّتاً أُرقیک بِزَیْتِ زَیْتُونٍ طَیِّبه وَصُوفِ نِعاجٍ طَیِّبٍ انا أُرقِیکَ وَاللَّه یَشفِیکَ.»

باب: فی الحصاۀ و الفالج و دعا

باب: در مورد سنگ و فلجی

روایت ۴۹۶ [دعای فلجی و سنگ پرستات]

حَدَّثَنَا ابراَهِيمُ قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عن احمد بْنِ محمد بنِ عيسى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ ابْراهِيمَ الاِشْعرِيِّ قَالَ قَالَ ابوعبْدالله(صلوات‌الله‌عليه) كُنْتَ عِنْدِی ابی وَعِنْدَهُ رَجُلٌ قَدْ سَقطت احْدِی يَدَيْهِ مِنْ فلجٍ وَهُوَ يَطْلُبُ اِلَيْهَ اَنْ يَدْعُو لَهُ دَعْوَةٌ وَذُكْرَانَ بِهِ الْحَصاۀُ وَاَنَّه لا يَقْدِرُ عَلَى الْبَوْلُ الاّ بشدَّۀ فَعَلَّمَهُ ابی هَذَا اَلدُّعَاءَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الاّ امْسَحْ يَدَکَ الْمُبَارَكَۀَ عَلَى يَدِی فَفَعَلَ(صلوات‌الله‌عليه) وَ قَالَ لَهُ قُلْ هَذَا اَلدُّعَا حِينَ تُصَلِّی صَلَاۀَ اللَّيْلِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ [دُعَاءَ] الْعَلِيلِ الذَّلِيلِ الْفَقِيرِ [أَدْعُوکَ] دُعَاءَ مَنِ قد اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ وَأَلِحَّ الْبَلَاءَ عَلَيْهِ دُعَاءَ مَكْرُوبٍ إِنْ لَمْ تُدْرِكْهُ هَالَکَ [وَ]إِنْ لَمْ تَسْتَنْقِذْهُ فَلَا حِيلَۀَ لَهُ فَلَا يُحِيطَ بِی مَكْرُکَ وَلَا تثبت [يَبُثَّ] عَلَیَّ غَضَبُکَ وَلَا تَضْطَرَّ بِی إِلَیّ اليَأْسِ مِنْ رَوْحِکَ وَالْقُنُوطِ مِنْ نعمتک [رَحْمَتِکَ] وَطُولِ التَّصَبُّرِ عَلَى الْبَلَاءِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا طَاقَۀَ لِی بِبَلَائِکَ وَلَا غِناء لی عَنْ رَحْمَتِکَ وَهَذَا ابْنُ حَبِيبِکَ أَتَوَجَّهُ بِه إِلَيْکَ فَإِنَّکَ جَعَلْتَهُ مفرجا [مَفْزَعاً] لخلقک لخفا [لِلْخَائِفِ] وَاسْتَوْدَعْتَهُ عِلى مَا سَبَقَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ فَاكْشِفْ بِهِ ضُرِّی وَخَلِّصْنِی مِنْ هَذِهِ الْبَلِيَّۀِ الى [ما وَأَعِدْنِی] مَا عَوَّدْتَنِی [بِهِ] مِنْ رَحْمَتِکَ [وَعَافِيَتِکَ] [يَا هُوَ] يَا مَنْ هُوَ [هُوَ] يَا مَنْ لا يعلم ما هو [لَا إِلَهَ] إِلَّا هُوَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْکَ. قال ابی انصرف الرجل فرأيته بعد وما به شئ مما كان يجد فامره ابو عبد الله(صلوات‌الله‌عليه)ان يكتم امره ذلک قال ابو عبد الله(صلوات‌الله‌عليه)فاخبرت الى بعافيته فقال(صلوات‌الله‌عليه) يا بنی من كتم بلا ابتلی به و شكى ذلک الى الله كان حقا على الله أن يعافيه من ذلک البلاء.

ابراهیم اشعری می گوید: نزد پدرم بودم و نزد ایشان مردی بود که یک دستش از فلجی افتاده بود و از امام(سلام‌الله‌علیه)طلب دعا می‌کرد، و ذکر می‌کرد که مبتلا به سنگ هم هست تا جایی که قادر به ادرار کردن نیست مگر به سختی. پس پدرم این دعا را به او آموخت، پس مرد به ایشان گفت جانم به فدایت آیا دست مبارکتان را بر دستم نمی‌کشید؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)این کار را انجام دادند و فرمودند این دعا را در سجده‌ی نماز شب بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ [دُعَاءَ] الْعَلِیلِ الذَّلِیلِ الْفَقِیرِ [أَدْعُوکَ] دُعَاءَ مَنِ قد اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَقَلَّتْ حِیلَتُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ وَأَلِحَّ الْبَلَاءَ عَلَیْهِ دُعَاءَ مَکْرُوبٍ إِنْ لَمْ تُدْرِکْهُ هَالَکَ [وَ]إِنْ لَمْ تَسْتَنْقِذْهُ فَلَا حِیلَةَ لَهُ فَلَا یُحِیطَ بِی مَکْرُکَ وَلَا تثبت [یَبُثَّ] عَلَیَّ غَضَبُکَ وَلَا تَضْطَرَّ بِی إِلَیّ الیَأْسِ مِنْ رَوْحِکَ وَالْقُنُوطِ مِنْ نعمتک [رَحْمَتِکَ] وَطُولِ التَّصَبُّرِ عَلَی الْبَلَاءِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا طَاقَةَ لِی بِبَلَائِکَ وَلَا غِنَاء لی عَنْ رَحْمَتِکَ وَهَذَا ابْنُ حَبِیبِکَ أَتَوَجَّهُ به إِلَیْکَ فَإِنَّکَ جَعَلْتَهُ مفرجا [مَفْزَعاً] لخلقک لخفا [لِلْخَائِفِ] وَاسْتَوْدَعْتَهُ عِلی مَا سَبَقَ وَمَا هُوَ کَائِنٌ فَاکْشِفْ بِهِ ضُرِّی وَخَلِّصْنِی مِنْ هَذِهِ الْبَلِیَّةِ الی [ما وَأَعِدْنِی] مَا عَوَّدْتَنِی [بِهِ] مِنْ رَحْمَتِکَ [وَعَافِیَتِکَ] [یَا هُوَ] یَا مَنْ هُوَ [هُوَ] یَا مَنْ لا یعلم ما هو [لَا إِلَهَ] إِلَّا هُوَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْک»، راوی گوید: پس مرد رفت و بعدا او را دیدم و اثری از بیماری در او نبود، پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به او دستور دادند که امرش را پنهان کند، و فرمودند: هرکه بلایی که به آن مبتلا شده است را مخفی کند و از آن به سوی خدای متعال شکایت کند، حقی بر خدا است که او را از آن بلا عافیت بخشد.

باب: استرخاء الذكر

باب: سستی آلت

روایت ۴۹۷ [درمان سستی آلت با میوه‌ی سدر و کباب آبدار]

روی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مهران قَالَ رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ لِلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)انَّ ابْنِی دَخَلَ بِابْنَهٔ اخی فَلَیْسَ افْتِرَاعُهَا قال فتَبَسَّمَ(صلوات‌الله‌علیه)ثُمَّ قَالَ یَا ابنَ مِهْرانَ تَقَدَّمَ إلَی ابْنُکَ فَلْیُکْثِرْ أکْلُ النَّبقِ[۲۲۶] الرَّطْبِ عَلَی اَلرِّیقِ وَلْیَأْکُلْ لَحْمَ الْکِبَابِ رَطْباً بِمَائِهِ وَلاَ یَدَعُ اَلنَّارَ تَعْمَلْ فِیهِ فَفَعَلَ مَا أمَرَ فَوَصَلَ الی حَاجَتَهُ.

روایت شده است که محمدبن‌حسن‌بن‌مهران به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)گفت: پسرم با دختر برادرم ازدواج کرده و نتوانسته بکارتش را ببرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)لبخند زدند و فرمودند: ای پسر مهران، نزد پسرت برو و بسیار میوه‌ی سدرِ تازه در ناشتا و گوشت کبابی آب‌دار بخورد و آتش را رها نکند که در آن عمل کند(یعنی کباب خشک نشود). پس این دستور را انجام داد و به حاجتش رسید.

روایت ۴۹۸ [درمان کمی آب منی با ماهی و تخم مرغ]

روی موسی بْنُ جَعْفَرِ اَلْبَغْدَادِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ شَمُّونٍ قَالَ کَتَبْتُ الی اَبی‌عبدِاللّهِ (صلوات‌الله‌علیه)بَعْضُ اصْحَابِنَا یَسْئَلُهُ عَنْ قِلَّهُ اَلْمَاءِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَاخُذُ رِطْلاً مِنَ السَّمَکَهِ الْبَیْضَاءِ المُنَقَّطَهِ بِسَوَادٍ وَهِیَ اَلْمَلِکَهُ فَیَغْلِی بِزَیْتٍ مَغْسُولٍ[۲۲۷] وَیَنْکَبُّ عَلَیْهِ سِتُّ

---

[۲۲۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۶۰.

[۲۲۷] زیت: هو الدهن المعتصر من الزیتون، فإن أخذ أول ما خضب بالسواد و دق ناعما، و رکب علیه الماء الحار، و مرس حتی یخرج فوق الماء، فهو المغسول و یسمی: زیت إنفاق. و إن عصر بعد نضج الثمرهٔ و طبخ بالنار بعد طحنه، و عصره بمعاصیر الزیت فهو الزیت العذب[تذکرهٔ أولی الألباب، ص: ۲۰۰]/ و أمّا الطریّ منه القریب العهد بالخروج من الثمرهٔ، فما کان منه من زیتون غضّ أخضر لم یکمل نضجه و لم یدرک، و هو المعروف عند الیونانیین بالزیت الإنفاق، لأن هذا الإسم یونانی علی ما زعم دیسقوریدوس. و ما کان منه مغسولا مستخرجا بالماء الحار یسمّی زیت الماء و الزیت المغسول. [الأغذیهٔ و الأدویهٔ، ص: ۳۴۴]/ دستور کرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند و یا در ظرفی

بَیْضَاتٍ وَلَا یُطْرَحُ عَلَیْهِ مِلْحٌ وَمِنَ الْغَدِ رِطْلاً ویَنْکَبُّ عَلَیْهِ تِسْع بَیْضَاتٍ وَیَوْمُ اَلثَّالِثِ رِطْلٌ وَیَنْکَبُّ عَلَیْهِ ثَمَانُ بیضات تَمَامُ ثَلاَثَهٍ وَعِشْرُونَ بَیْضَهٌ فِی ثَلاَثَهِ ایّامٍ یَجعَلُهُ فی هذِهِ الایـامِ طَعامَکَ فَاِنَّهُ جَیِّدٌ مُجَرَّب.

محمدبن‌حسین‌بن‌شمون می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم که بعضی از یـاران ما از کم بودن آب(منی) می‌پرسند، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ رطل (حـدود ۳۸۳,۷۶ گرم) ماهی سفید با نقطه‌های سفید که همان ملکه است بگیرند پـس بـا روغـن زیتـون مغسول[۲۲۸] سرخ کنند و ۶ تخم مرغ در آن بریزند و روی آن نمک نریزند، و فردا هم ۱ رطل ماهی و این بار ۹ تخم مرغ در آن بریزند، و روز سوم ۱ رطـل مـاهی بـا ۸ تخـم مرغ. که مجموعا می‌شود ۲۳ تخم مرغ در ۳ روز. و در این ۳ روز غذایت همین باشـد زیرا خوب و تجربه شده است.

روایت ۴۹۹ [رفع خمیدگی و سستی آلت با هویج]

روی ابوعبدالله الهمدانی عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)وَبَـیْنَ یَدَیْهِ جَزَرٌ[۲۲۹] قَالَ فَنَاوَلَنِی جَزَرَهً فقَـالَ(صـلوات‌الله‌علیـه)کُلْـه فَقُلْـتُ إِنَّـهُ لَـیْسَ لِـی طَـوَاحِنُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَ مَا لَکَ جَارِیَهٌ فقُلْتُ بَلَی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مُرْهَا تَسْلُقَهُ [لَـکَ وَ]کُلْـهُ فَإِنَّـهُ یُسَخِّنُ الْکُلْیَتَیْنِ وَیُقِیمُ الذَّکَرَ.

کرده در تنور کرم کذارند تا پژمرده و نرم کردد پس کوبیده روغن آن را فشرده بکیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته کردد و مالیده صاف کرده آن را باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند کـه روغـن نسـوزد..[مخزن الادویه، ص۴۸۷]/ و مغسول آن در آب کرم که بکیرند زیت را باب کرم بسیار برهم زنند و صاف کننـد و بکذارنـد تـا سرد کردد پس دهنیت را از آن جدا نمایند.[قرابادین کبیر، ج۲، ص: ۹۵۶].

[۲۲۸] زیتونی که تازه سیاه شده و یا زیتونی که هنوز کامل نرسیده و سبز است را به نرمی می‌کوبنـد و آب گـرم روی آن می‌ریزند و بسیار هم می‌زنند و مالش می‌دهند تا روغن جدا شده و روی آب بیاید.

[۲۲۹] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۲۴.

داودبن‌فرقد گوید: بر امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)وارد شدم و مقابل ایشان جزر (هویج) بود، پس هویجی به من دادند و فرمودند آن را بخور. گفتم من دندان آسیا ندارم. پس فرمودند آیا تو کنیزی نداری؟ گفتم چرا. فرمودند: به او دستور بده که آن را برایت بپزد و بخور زیرا کلیه‌ها را گرم و آلت را راست می‌کند(رفع خمیدگی و سستی آلت).

باب: فی الغمز و منافعه

باب: در مالش (ماساژ) و فوایدش

روایت ۵۰۰ [زنده شدن مرده با ماساژ]

حَدَّثَنَا احمد بن اسحاق عَنْ سَعِیدِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهِنْدِیِّ یَرْفَعُهُ الی اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَقَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اِغْتَمِزُوا فَلَوْ اَنَّ شَیْئاً یُحْیِی الْمَوْتی لاحیَاهُمُ اَلْغَمْز.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: مشت و مال (ماساژ) انجام دهید، زیرا اگر چیزی مردگان را زنده می‌کرد، قطعا با مشت و مال زنده می‌شدند.

روایت ۵۰۱ [ماساژ با روغن بنفشه قبل از خواب]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ یُحْیِی عَنْ موسی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ ابِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ کَانَ ابِی حِینَ تَطْعَنُ اِلَیه السِّنُّ اِذا آوا الی فِرَاشِهِ دَعَا جَارِیَةً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهَا ضَعِی رَأْسِی رَاحَةً مِنْ بَنَفْسَجٍ وَاِغْمِزِیهَا حَتِّی بِیَدِکِ فإنَّهُ یَدْخُلُ ما غَمَزْتَ بِهِ ثُمَّ یَدْعُو بِشَرْبَةٍ مِنْ سَوِیقٍ فَیَشْرَبُهَا وَیَضْطَجِعُ ثُمَّ یَقُولُ نِعْمَ الشَّیءُ اَلْغَمْز.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هنگامی که که پدرم(سلام‌الله‌علیه)به کهنسالی کوچ کردند، زمانی که برای خواب به بسترشان می‌رفتند، کنیزی می‌خواستند و به او می‌فرمودند: روی سرم یک کف دست روغن بنفشه قرار بده و آن را مالش بده زیرا آنچه مالش می‌دهی داخل

می‌شود؛ سپس شربت سویقی می‌خواستند و آن را می‌نوشیدند و می‌خوابیدند. سپس فرمودند: مشت و مال چیز خوبی است.

روایت ۵۰۲ [پیشگیری از پیری و راحتی بدن با ماساژ]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمْيَرِيُّ عَنِ الحسن بن موسى اَلْخَشَّابِ عَنْ سُلَيْمَانَ بن حسان عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ بَكْرٍ قَالَ دَخَلْتُ على ابى‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَغُلامٌ أسْوَد يَغْمِزُ رِجْلَيْهِ وَسَاقَيْهِ وهُوَ مُسْتَلْقِى عَلَى ظَهْرِهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)يَا عَبْدالرَّحْمَانِ لَوْ كَانَ شَئ يَدْفَعُ المَوتَ لَدَفعَهُ الغَمز فَإنهُ يَرتَحُ البَدَنَ وَيَدفَعُ الهَرِم.

عبدالرحمان‌بن‌بکر می‌گوید: وارد بر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم، در حالی که خادم سیاهی، ۲ پا و ۲ ساق ایشان را ماساژ می‌داد و ایشان به پشت دراز کشیده بودند. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: ای عبدالرحمان! اگر چیزی مرگ را دور می‌کرد، قطعا مشت و مال آن را دور می‌کرد، زیرا آن به بدن آرامش می‌دهد و از پیری جلوگیری می‌کند.

روایت ۵۰۳ [پیر نشدن با ماساژ]

وَعَنْهُ عَنِ اَلْحِمْيَرِيِّ عَنْ مُحَمَّد بن عيسى بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ اَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسِى عَنْ يُونُسَ بْنِ عبدالرحمن قَالَ سَمِعْتُ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)يَقُولُ مَن أراد اَنْ لَا يَهْرِمَ فَلْيَتَعَاهَدِ الْغَمْزَ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرکه می‌خواهد پیر نشود، متعهد به انجام مشت و مال باشد.

روایت ۵۰۴ [افزایش عمر با ماساژ]

وَعَنْهُ عَنِ اَلْحِمْيَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ اَلْمِسْمِعِيِّ عَنْ عبدالرحمن اِبْنِ نَجْرَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ ابى‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَمَّنْ سَمِعَهُ يَقُولُ اَلْغَمْزَ زِيَادَةٌ فِى اَلْعُمْرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مشت و مال عمر را زیاد می‌کند.

روایت ۵۰۵ [طول عمر بدون پیری]

وَعَنْهُ عَنْ عَلِي بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ محسن بْنِ احْمَد عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عبدالاعلی مولی ابی‌سَامِرٍ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَنْ أرَاد طُولَ الْبَقَاءِ بِلا هَرَمٍ فَلْيَتَعَاهَدْ غَمْزَ الْبَدَنِ إذا اَخَذَ مَضْجَعَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه طول عمر بدون پیری می‌خواهد، متعهد به ماساژ قبل از خواب باشد.

روایت ۵۰۶ [درمان درد قدم پا]

وَرُوِیَ عَلِیُّ بْنُ ابراَهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ ابیهِ عَنْ بَعْضِ اِصْحَابِنَا يَرْفَعُهُ قَالَ شَكِی بَعْضُ اصحابنا الی اَبی‌عَبداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَجَعاً يُصِيبُهُ عَلی قَدَمَيهِ فَقال(صلوات‌الله‌علیه)اِذا خَرَجْتَ مِنَ اَلْحَمَّامِ فَامْشِ خَمْسَةَ عَشرَ خطْوَةً ثمَّ البَس الحذا قال: فَفَعَلَ فَذَهَبَ عَنه.

روایت شده است که یکی از شیعیان، به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از درد ۲ گام پایش گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بعد خروج از حمام، ۱۵ قدم راه برو، و بعد کفش بپوش. راوی گوید: پس این دستور را انجام داد و دردش برطرف شد.

روایت ۵۰۷ [افزایش عمر با ماساژ]

وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)لَوْ كَانَ شَئ يَزِيدُ فِی اَلْعُمُرِ لَكَانَ اَلْغَمْزُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر چیزی باشد که عمر را زیاد کند، قطعا مشت و مال است.

روایت ۵۰۸ [رفع خستگی و بیماری با ماساژ]

وَ قَالَ ابوالحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)اَلْغَمْزُ يَذْهَبُ بِالتَّعَبِ وَاَلنَّصَبِ وَيَزِيدُ فِی اَلْعُمُرِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): مشت و مال، خستگی و بیماری را برطرف و عمر را زیاد می‌کند.

باب: فی دواء الفالج

باب: داروی فلجی

روایت ۵۰۹ [درمان فلجی با داروی ترکیبی و دستور غذایی]

رُوِیَ یُوسُفُ بْنُ اَبْراهِیمَ قَالَ قُلْتُ لموسی(صلوات‌الله‌علیه) إنَّ عِنْدَنَا بِبَغْدَاد رَجُلٌ مِنْ مَوَالِیکَ إبْتَلَی بِالْفَالِجِ وَقَد أعما الْمُتَطَبِّبِینَ اَمْرَهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لِی وَصَفَ لِی ابتِدَا عِلَّتَهُ قُلتُ ذَکَرَ اَنَّهُ أکَلَ لَحْمَ بقر سِکْبَاجٍ وَأکَلَ عِنْدَ مَنَامِهِ رُمَّانِینَ وَجَامِعَ مِن اول اللَّیْلِ! فَقالَ(صلوات‌الله‌علیه) خَلَطَ صاحِبُکَ عَلَی نَفْسِه وَاَرْجُو اَنْ یَسُوقَ اللّهُ اَلَیْهِ العافیهُ! إذْهَبْ فَاسْقِهِ کُلَّ یَوْمٍ رُبُعَ رِطْل دُهْنَ الْجَوْزِ[۲۳۰] وَحَبَّهُ الخضرا[۲۳۱] و دُهْنَ اَلْخُرُوعِ[۲۳۲] مِنْ کُلٍّ وَاحِدٍ

---

[۲۳۰] قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) إِنَّ الدُّنْیَا تُمَثَّلُ لِلْإِمَامِ فِی فِلْقَهْ الْجَوْزِ فَمَا تَعَرَّضَ لِشَیْءٍ مِنْهَا وَإِنَّهُ لَیَتَنَاوَلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کَمَا یَتَنَاوَلُ أَحَدُکُمْ مِنْ فَوْقِ مَائِدَتِهِ مَا یَشَاءُ فَلَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِنْهَا شَیْءٌ.(دنیا در نیمه گردویی در مقابل امام مجسم شده است؛ چیزی از دنیا در نظر امام پوشیده نیست. او می‌تواند از هر جای دنیا آنچه را که بخواهد بگیرد، مثل شما که از سفره هر چه را می‌خواهید برمی‌دارید و از دست شما فاصله ندارد .)[بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه وآله، ج۱، ص: ۴۰۸].

[۲۳۱] عَنْ أَبِی‌وَائِلٍ السَّهْمِیِّ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی‌طَالِب(صلوات‌الله‌علیهما) فَلَمَّا انْتَهَیْنَا إِلَی النَّهْرَوَانِ قَالَ وَکُنْتُ شَاکّاً فِی قِتَالِهِمْ فَضَرَبْتُ بِفَرَسِی [فَرَسِی] فَأَقْحَمْتُهُ فِی شَعْرَانِ بُطْمٍ [شعر أبی بطم شعراتی نظم فِی بُطْمٍ] یَعْنِی شَجَرَةَ حَبَّةِ الْخَضْرَاءِ...[تفسیر فرات کوفی، ص: ۱۵۲]/

الحبهٔ الخضراء: این میوه «درخت سقز» است. آن را به فارسی خنجک، به سجستانی کنبشک و به سندی گلنگور می‌نامند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۲۰]/ البُطْم، بالضَّمِّ: شجر الحبَّهٔ الخضراء، الواحدهٔ بُطْمَهٔ. و أشجاره کبیرهٔ لها أغصان خضر و ورق طویل و ثمر ینکسر عن لبٍّ فُسْتُقِی.[کتاب الماء، ج۱، ص: ۱۳۰]/ ماهیت آن: درخت آن عظیم می‌شود و دیر خزان می‌کند و برک آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از ان بزرکتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از ان نازکتر و چرب‌تر و بالای مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته و از ان نازکتر و نوعی از ان بسیار نازک می‌باشد و بفارسی کلنخنک نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز نبشه نامند و در ماستینه داخل می‌نمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن..[مخزن الادویه، ص۲۲۴].

[۲۳۲] خِروع: الماهیهٔ: قال دیسقوریدوس: من الناس من یسمیه قراوطیا و هو القراد، و إنما سمّوه بهذا لأن حبه شبیه بالقراد، و هو شجرهٔ صغیرهٔ فی مقدار شجرهٔ صغیرهٔ من التین، و لها ورق شبیه بورق الدلب، إلا أنه کبر و أملس و أشدّ سواداً، و ساقها و أغصانها مجوفهٔ مثل القصب، و لها ثمرهٔ فی عناقید خشنهٔ، و إذا قشر الثَمَرُ بدا الحب فی شکل القراد، و منه یعصر

أجزَاء سَوَاءً فَقُلْتُ رُبْعُ اَیُ رِطْل قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) بِرِطْلِکُمُ الْعِرَاقِیِّ قُلْتُ علی أیِّ ماءٍ أسقِیهِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) عَلَی مِثْلِهِ مَاءُ اَلْحَسَکِ[۲۳۳] قُلْتُ وَکَیْفَ آخُذُ مَاءَ الْحَسَک؟

الدهن المسمّی أقنقس، و هو دهن الخروع، و هذا لا یصلح للطعام، و إنما یصلح للسراج و أخلاط بعض المراهم و بعض الأدویة. و إن لقی من حبه ثلاثون حبهٔ عدداً و دقّت و سحقت و شربت أسهلت بلغماً.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۸۴]/ خروع – کرچک: به رومی قروتن، به سریانی طمری، نیز صلوبا و قردی، به فارسی بید انجیر [نامیده می‌شود].[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۸۱].

[۲۳۳] امام صادق(صلوات‌الله‌علیه): فَأَمَّا الطَّائِرُ الصَّغِیرُ اَلَّذِی یُقَالُ لَهُ ابْنُ نمرهٔ- [تُمَّرَهَ] فَقَدْ عَشَّشَ فِی بَعْضِ الْأَوْقَاتِ فِی بَعْضِ الشَّجَرِ فَنَظَرَ إِلَی حَیَّهٔ عَظِیمَهٔ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ عُشِّهِ فَاغِرَهً فَاهَا تَبْغِیهِ لِتَبْتَلِعَهُ فَبَیْنَمَا هُوَ یَتَقَلَّبُ وَیَضْطَرِبُ فِی طَلَبِ حِیلَهٔ مِنْهَا إِذْ وَجَدَ حَسَکَهً فَحَمَلَهَا فَأَلْقَاهَا فِی فَمِ الْحَیَّهٔ فَلَمْ تَزَلِ الْحَیَّهٔ تَلْتَوِی وَتَتَقَلَّبُ حَتَّی مَاتَتْ اَ فَرَأَیْتَ لَوْ لَمْ أُخْبِرْکَ بِذَلِکَ کَانَ یَخْطُرُ بِبَالِکَ أَوْ بِبَالِ غَیْرِکَ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ حَسَکَهٔ مِثْلُ هَذِهِ الْمَنْفَعَهُ أَوْ یَکُونُ مِنْ طَائِرٍ صَغِیرٍ أَوْ کَبِیرٍ مِثْلُ هَذِهِ الْحِیلَهُ اعْتَبِرْ بِهَذَا وَکَثِیرٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ یَکُونُ فِیهَا مَنَافِعُ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِحَادِثٍ یَحْدُثُ أَوْ خَبَرٍ یُسْمَعُ بِه. (و امّا در باره پرنده کوچکی که به آن» ابن تمّره «می‌گویند :روزی در لابه لای شاخه‌های درختی لانه کرد .ناگاه دید ماری عظیم بر لانه‌اش مشرف گشته و دهان را گشوده است .پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره می‌گشت که ناگاه گیاه» خار خسک « را مشاهده کرد و آن را یافت .آن را برداشت و در دهان مار افکند .مار نیز آنقدر به خود پیچید که جان داد. راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی‌کردم به ذهن تو و دیگران خطور می‌کرد که» خار خسک «چنین سود و مصلحتی داشته باشد یا از پرنده‌ای کوچک یا بزرگ چنین حیله و چاره‌ای برآید؟ از این و بسیاری از اشیای دیگر درس عبرت بگیر و بدان که منافع و فواید بی‌شماری دارند ولی باید حادثه‌ای رخ دهد یا خبری از آنها ذکر گردد تا [این سود] دانسته شود.) [توحید مفضل، ص: ۱۲۲]/

حسک: در کتاب‌های قرابادین بنام ضرس العجوز، حمص الأمیر آمده، گیاهی یکساله علفی برگ آن به مانند خرفه ولی باریک‌تر از آن و در پایانه آن خاری فشرده و سخت دارد در جاهای ویرانه و رها شده می‌روید. گونه دیگر آن در باغچه‌ها و باغ‌ها و کنار رودخانه‌ها کاشته می‌شود که دارای برگی پهن‌تر و بی‌خار است و هر دو گونه میوه‌ای سخت دارند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۶۷]/ حسک: [حسک] به رومی طریفولون،– در حاشیه [کتاب نوشته شده] طریبولیوس، و به سریانی قرطبی نامیده می‌شود. الفزاری می‌گوید: [حسک] به هندی جوکرم، در نسخه‌ای دیگر جوکروا، به فارسی کبرک [نامیده می‌شود]، شکوهنج نیز می‌نویسند، این [واژه] با [حروف] «حا» و «ها» و «کاف» معرّب می‌شود. آن را به هندی کوشکروا ، کوکروا، نیز جنکهارمول می‌نامند. حمزه می‌گوید: [حسک] همان هرفایه به معنای «سه شاخه» است و این شکلی است که مهندسان «ناری» می‌نامند. [میوه‌های حسک گویی شامل] دو سه شاخه‌اند با پنج رأس که جفت‌جفت قرار گرفته‌اند و هنگامی که خشک شوند، دو قسمت می‌شوند و هر قسمت شامل دو ناری است. حسک آهنی یا چوبی که پیرامون سپاه می‌پراکنند، از همین‌جاست. دیسقوریدس می‌گوید: برگ‌های [حسک] باریک‌تر از برگ‌های خرفه است، شاخه‌هایش روی زمین گسترده می‌شود، خارهای باریک و سخت دارد و در کنار رودخانه‌ها، در شن و در زمین‌های بایر می‌روید.نوعی [دیگر از خسک] وجود دارد که در جاهای نم‌دار می‌روید، برگ‌هایش خارها را می‌پوشانند زیرا [برگ از خار] بیشتر است. هنگامی که هنوز تروتازه است، حیوانات آن را می‌خورند. از آن نان نیز

قالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ عَشَرَةَ اسَاتِیرَ[۲۳۴] مِنْ حِسَکٍ وَصُبَّ عَلَیْهِ ثَلاَثَةً وَعِشْرِینَ رِطْلاً مَاءً وَاُوقِد تَحْتَهُ حَتی یَصیرُ عَلَی اَلرُّبُعِ ثُمَّ صَفِّه بِخِرقَةٍ رَقِیقَةٍ وَصَیِّرْهُ فِی إنَاءٍ وَالسَّکب عَلَیْهِ الادهان قُلْتُ کَمْ اُعَالِجُهُ بِهِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)سَبْعَةُ ایامٍ وَخَمْسَةَ لَیَالٍ قُلْتُ فَمَا یَکُونُ طَعَامُهُ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَحْمُ اِسْفِیْدَاجٍ وَیُصْطَنَعُ بِالْخَردَلِ[۲۳۵] وَإنْ کَانَ البَاقِلی بِالخَردَلِ فَلَا بَأْسَ وَإنِ اشْتَهی الْحُلوُ فَاتَّخَذَ لَهُ عَصِیدَةً بِالْعَسَلِ ودُهْنِ الْجَوْزِ وَلا بَأْسَ اَنْ یُثْرَدَ الثَّرِیدُ بِمَاءِ الْحِمَّصِ وَاَلزَّیْتِ. قَالَ فَفَعَلْتُ بِهِ ذَلِکَ فَبَرَأَ بِاذْنِ اَللَّهِ تَعَالَی.

یوسف‌بن‌ابراهیم می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گفتم: نزد ما در بغداد شخصی از دوستداران شما مبتلا به فلجی است و طبیبان از درمانش کور شده اند، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: ابتدا علت بیمار شدنش را برایم توضیح بده. گفتم: او ذکر کرد که گوشت گاو سکباج[۲۳۶] خورده و قبل خواب ۲ عدد انار خورده و در اول شب آمیزش جنسی نموده است(و بعد از آن مبتلا به فلجی شده است). پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: دوستت خودش را در هم پیچیده است. امید دارم که خداوند او را عافیت بخشد. برو و به او بنوشان هر روز یک چهارم رطل روغن گردو و روغن حبة الخضراء (بنه) و روغن خروع (کرچک)، همه به نسبت مساوی. گفتم: یک چهارم

می‌پزند و آن را می‌خورند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۴۵]/ الحَسَک: نبات له ثَمرهٔ خَشنهٔ تَعْلَق بصُوف الغَنَم. و وَرَق کورق الزَّیتون و شَوک صُلب و حَبٌّ صغیر أصفر یُشبه الحِلْبَهٔ. [کتاب الماء، ج۱، ص: ۳۲۱]/ حسک: به فارسی خار خسک نامند. برّی و بستانی می‌باشد و بستانی، بهتر است، شبیه به نبات هندوانه و شاخه‌های او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ زیتون و شاخه‌های او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو، از نخود کوچک‌تر و سفید و اطراف او تند.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۳۱۸].

[۲۳۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۸۰۸.

[۲۳۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۸۸.

[۲۳۶] سکباج: آش سرکه، خوراکی آبکی ترش است، روش ساخت آن: گوشت چربی‌دار را قیمه‌قیمه می‌کنند و با آب می‌پزند و گشنیز تازه و چوب دارچین بر آن می‌افزایند تا بجوشد، گشنیز و یک دانه پیاز سپید و هویج خرد شده و بادمجان پوست‌کنده در دیگ می‌گذارند و می‌پزند، نزدیک پخت بر آن سرکه خمری و شیره و بادام و مویز سرخ و انجیر خشک می‌ریزند و می‌گذارند تا خوب پخته شود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۸۱۸].

به کدام رطل؟ فرمودند: به رطل عراقی (هر رطل عراقی حدود ۳۸۳,۷۶ گرم). گفتم: با چه آبی به او بنوشانم؟ فرمودند: به اندازه‌ی آن آب حسک (خارخسک). گفتم: و چگونه آب حسک را بگیرم؟ فرمودند: ۱۰ استار (هر استار حدود ۱۷ گرم) حسک بگیر و روی آن ۲۳ رطل آب بریز و زیرش را روشن کن تا به یک چهارم برسد، سپس با پارچه‌ای نازک صافش کن و آن را در ظرفی بریز و روغن‌ها را روی آن بریز. گفتم: چه مدت این معالجه را برایش انجام بدهم؟ فرمودند: ۷ روز و ۵ شب. گفتم: غذایش چه باشد؟ فرمودند: گوشت اسفیداج و با خردل درست شده باشد، و اگر باقلی با خردل باشد، پس اشکالی ندارد، و اگر به شیرینی اشتها داشت، برایش حلوا با عسل و روغن گردو درست کن، و اشکالی ندارد که تلیت نان با نخودآب و روغن زیتون بخورد. راوی گوید: پس این دستور را انجام دادم و او بهبود یافت باذن الله تعالی.

روایت ۵۱۰ [درمان خواب رفتن بدن و فلجی با شوید و عسل و دعا]

روی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)انه شکی الیه بعضهم فَقَالَ إِنَّ لِیَ ابْنَةً یَأْخُذُهَا فِی عَضُدِهَا خَدَرٌ[۲۳۷] أَحْیَاناً حَتَّی تَسْقُطَفَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)انظر ابنتک فغَذِّهَا أَیَّامَ الْحَیْضِ بِالشِّبِثِ[۲۳۸]

---

[۲۳۷] [خدر]: فساد حس اللمس مع عسر حرکة العضو أو البدن کله.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۵۹]/ المرض: الخدر نقصان حسّ العضو و انعیاق الرّوح النافذة فیه کما ینعاق شعاع الشمس من النفوذ فی الهواء الکدر.[مغنی فی الطب، ص: ۵۸].

[۲۳۸] شبثّ: من جنس الهدبات، و من نوع البقل، و من ذوی الجمم، و هو نوعان: أحدهما له ورق مهدّب طویل الهدب، سبط، خضرته إلی الغبرة، و له ساق ملساء مجوّفة یبدو فی ظاهرها تعریق، تعلو نحو القعدة، و له أغصان رقاق قصار فی أطرافها أکالیل کأنها جمم علیها زهر أصفر یخلفه بزر دقیق بین الصّفرة و السواد یشبه بزر البسناج الأملس، و له عرق أبیض غائر فی الأرض.[عمدة الطبیب فی معرفة النبات، ج۲، ص: ۵۶۵]/ شبتّ: شبت را به لغت رومی انیثون گویند و انثون گویند، به لغت سریانی شبتا گویند، به پارسی شود گویند و به لغت سجزی شوت گویند.حمزه گوید: او را به لغت پارسی شوذ گویند و به این معنی طعامی که از او با گوشت ساخته شود، او را شوذبا گویند.به هندویی او را سوی گویند. در منقول مخلص آورده است که «شبت» را به لغت لطینی انیطوا گویند. ازهری گوید: گیاهی که او را «شبت» گویند در لغت پارسی «شود» بوده است و «شبت» معرب است از او.[صیدنة فی الطب، ص: ۶۵۰]/ ماهیت ان: گیاهی است معروف قائم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برکهای آن ریزه و کل آن چتری و تخم آن ریزه‌تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول و کفته‌اند که اهل تجربه تصریح نموده‌اند که هریک از

الْمَطْبُوخِ وَالْعَسَلِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ قَالَ (صلوات‌الله‌علیه) وَتَقْرَأُ عَلَى الْفَالِجِ والجذام [وَالْقُولَنْجِ وَالْخَامِ[۲۳۹]] وَالْإِبْرَةِ وَالرِّيحِ وكُلِّ وَجَعٍ أُمَّ الْقُرْآنِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ ثُمَّ يَكْتُبُ [بَعْدَ] اسفل ذَلِكَ: أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَ قُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَمِنْ [شَرِّ] مَا أَجِدُ مِنْهُ فاكتب هَذَا فِي كَتِفٍ أَوْ لَوْحٍ ثم يَغْسِلُهُ بِمَاءِ السَّمَاءِ وَتَشْرَبُهُ عَلَى الرِّيقِ وَعِنْدَ مَنَامِهِ يشفى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالى.

روایت شده است که مردی به امام باقر(سلام‌الله‌علیه) شکایت کرد که دخترم بازویش سست و متشنّج می‌شود و بی‌حرکت می‌افتد، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: به دخترت توجه کن و در دوره‌ی پریودی‌اش تا سه روز به او شبث (شوید) پخته و عسل بخوران. و بر بیمار فلج و جذام و قولنج (انسداد روده) و ابره (سوزن سوزن شدن بدن) و باد و هر دردی؛ حمد، و توحید و فلق و ناس بخوان و سپس پایین آن بنویس: «أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَمِنْ [شَرِّ] مَا أَجِدُ مِنْهُ»، پس این را بر کتف یا لوحی بنویسند و سپس با آب باران بشویند و ناشتا و قبل خواب به او بنوشان، شفا می‌یابد ان شا الله تعالی.

روایت ۵۱۱ [اجتناب از خوردن خربزه در ناشتا]

وروی عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: الْبِطِّيخُ [عَلَى الرِّيقِ] يُورِثُ الْفَالِجَ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): خوردن خربزه در ناشتا، موجب فلجی است.

رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیکر می‌شوند و قوت آن تا دو سال باقی می‌ماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شکفته آنست.[مخزن الادویه، ص۵۴۱].

[۲۳۹] و أما البلغم الغیر الطبیعی فمنه فضلی مختلف القوام حتی عند الحس و هو المخاطی، و منه مستوی القوام فی الحس مختلفة فی الحقیقة و هو الخام..[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۴]/ الخام: بلغم غیر طبیعی اختلفت أجزاءه فی الرقة و الغلظة. و یطلق أیضاً علی شیء ما یرسب فی القارورة رقیق الأجزاء غیر متن. و قد یطلق علی شیء لا یطبخ فهو خلاف المطبوخ.[بحر الجواهر، ص: ۱۴۹].

باب: الریح الباردة و الخام و الابرة

باب: باد سرد و خام و ابره

روایت ۵۱۲ [شنبیله انجیر]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی بن بکر بن صالح عن الجعفری قال سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ‌الْأَوَّلَ(صلوات‌الله‌علیه) يَقُولُ مِنَ الرِّيحِ الباردة وَالْخامِ وَالْإِبْرِة فِی الْمَفَاصِلِ تَأْخُذُ كَفَّ حُلْبَةٍ وَكَفَّ تِينٍ يَابِسٍ تَغْمُرُهُ بِالْمَاءِ وَتَطْبُخُهُمَا فِی قِدْرٍ نَظِيفَةٍ ثُمَّ تُصَفِّی وتُبَرِّدُ ثُمَّ تَشْرَبُهُ بصاحبه يَوْماً وَيغيبه يَوْماً حَتَّی تَشْرَبَه مِنْهُ تَمَامَ أَيَّامِه قَدَحَ [رَوِیٌّ].

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): برای باد سرد (درد کل بدن) و بلغم خام و ابره (سوزن سوزن) در مفاصل؛ ۱ کف(مشت) شنبلیله و ۱ کف انجیر خشک، با آب روی آن را بپوشان و در ظرف تمیز بپز، سپس صاف و سرد شود و ۱ روز در میان می‌نوشی تا اینکه در پایان روزها به اندازه یک قدح پر مصرف شود.

روایت ۵۱۳ [عوذه ی درد و باد موضعی]

وأیضا یکتب هذه العوذة علی موضع الریح حتی تسکن الاضطراب: سلکیطکلصسلکعممن سیعفکلصهلکم هلهلیلیعها.

و همچنین این عوذه بر موضع باد (درد) نوشته شود تا اضطرابش آرام شود: «سلکیطکلصسلکعممن سیعفکلصهلکم هلهلیلیعها.»

روایت ۵۱۴ [داروی دیگر برای شخص معلول]

وَأَيْضاً يَسْقِی اَلْعَلِيلَ فِی كُلِّ يَوْمٍ ثَلاَثَةَ دَراهِمَ دُهنَ الخُرُوعِ وَيُصَبُّ عَلَيهِ وَزنُ دُهْنِ اللَّوْزِ الْحُلْوِ عَلَی مَاءٌ بَارِدٌ فَيَكُونُ طَعَامُهُ مَاءَ اَلْحِمَّصِ وَلا يَعُودُ شَيْئاً مِنَ الادهان وَيَتَطَيَّبُ فَاِذا خَرَجَ عَنْهُ فَلَا تَقْرَبْ شَيْئاً مِنَ الْحِيتَانِ وَلَا اَلتَّمْرَ وَلَا الْخَلَّ وَلاَ اَلْخُضْرَةُ وَلاَ لَحْمُ مَاعِزٍ اِرْبَعِينَ صَبَاحاً وَيُوخَذُ هَذَا اَلدَّوَاءُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ فَاِنَّهُ يَنْفَعُ بِاذْنِ اَللَّهِ تَعَالَی.

و همچنین علیل هر روز ۳ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم) روغن خروع (کرچک) بنوشد و بر آن وزن روغن بادام شیرین بر آب سرد بریزد، و غذایش نخودآب باشد، و به چیزی از روغن‌ها بر نگردد (و یا چیزی از روغن‌ها را برنگرداند) و عطر بمالد، پس هنگامی که از او خارج شد، به چیزی از ماهی و خرما و سرکه و سبزی و گوشت بز، تا ۴۰ صبح نزدیک نشود، و این دوا را ۷ روز بخورد زیرا نافع است به اذن الله تعالی.

روایت ۵۱۵ [درمان بادها در بدن با گوشت گورخر]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ موسی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی قَالَ شَکِی بَعْضُ اصْحَابِنَا اِلی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)الرِّیاحَ انَّها قَدْ شَبَکَتْهُ فَأمَرَهُ اَنْ یَطْبُخَ لَحْمَ حِمَارٍ وَحْشٍ وَیأکُله.

محمدبن‌عیسی می‌گوید: بعضی از دوستان ما به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از ریاح و بادها گلایه کرد که او را درگیر می‌کند. پس به او دستور دادند که گوشت خر وحشی (گورخر) بپزد و بخورد.

باب: فی دواء البرص

باب: داروی پیسی

روایت ۵۱۶ [درمان پیسی با تربت]

رُوِیَ عَنِ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّه قَدْ شَکیَ الیه رَجل البَرَصَ[۲۴۰] فَأمَرَهُ بِأخذِ طِینِ اَلْخبز[الحیر] بِمَاءِ اَلْمَطَرِ فَفَعَلَ فَبَرَأ.

---

[۲۴۰] امام باقر(سلام‌الله‌علیه): ...و بهقی که شبیه برص است جز آنکه موضعش که تیغ زده شود، خون می‌آید...(مِنَ الْبَهَقِ الَّذِی یُشَاکِلُ الْبَرَصَ إِلَّا أَنَّه یَشْرِطَه [مَوْضِعَهُ] فَیَدْمَی.)[روایت ۸۰۵ همین کتاب]/ البرص: و علاماته أن یکون العضو أبیض اللون و الشعر الذی فیه أیضاً أبیض، فإذا نخس الجلد بمبضع أو بإبرة لم یخرج منه دم بل رطوبة بیضاء، فما کان منه کذلک فلا برء له و ما خرج منه دم أو رطوبة موردة فلا یأس من برئه.[کامل الصناعة الطبیة، ج۲، ص: ۲۹۲]/ برص: سبیذی بود روشن و بکوشت فرورفته تا استخوان.[کتاب التنویر، ص: ۶۰]/ بَرَص: آن را

روایت شده است که شخصی بـه امـام صـادق(سـلام‌الله‌علیـه)از پیسـی گلایـه کـرد. پـس امام(سلام‌الله‌علیه)به او دستور دادند که تربت سیدالشهداء(سلام‌الله‌علیه)با آب باران استفاده کنـد. پس این دستور را انجام داد و بهبود یافت.

روایت ۵۱۷ [درمان پیسی با سوره یاسین]

وَرُوِیَ بَعْضُ اِصْحَابِنَا قَالَ کَانَ قَدْ ظَهَرَ شَیْ مِنَ اَلْبَیَاضِ وَأَمَرَنی اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صـلوات‌الله‌علیـه)اِن اُکْتُبْ یس بِالْعَسَلِ فِی جَامٍ وَاغْسِلْهُ وَاشْرَبْهُ، فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی.

و یکی از اصحاب روایت می‌کند که در بدنش بیاض (بـرص) بـه وجـود آمـد و امـام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من دستور دادند که سوره یاسین را با عسل در جامی بنویسم و آن را بشویم و بنوشم. پس انجام دادم و مشکلم رفع شد.

روایت ۵۱۸ [درمان پیسی با آبگوشت گاو + سویق]

وَرُوِیَ عَنْ ابِی‌اَلْحَسَنِ‌الاول(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ مَرقُ لَحْمِ اَلْبَقَرِ مَعَ اَلسَّوِیقِ یَذْهَبُ بِالْبَرَص.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): آبگوشت گاو همراه با سویق، پیسی را از میان می‌برد.

روایت ۵۱۹ [درمان پیسی با تربت و سنگ فلفل]

یوسف بن السّـحْت الْبَصـری عَـنْ عبـدالله بْـن خـراش اَلْبَصْـرِیِّ اَلْهِنْـدِیُّ قَـالَ شَـکِی مِسْمَعُ بْنُ سَیَّارٍ کردین الـی اَبـی‌عَبْدِاللَّـهِ(صـلوات‌الله‌علیـه)وَضَـحَا[۲۴۱] ظَهَـرَ فِـی وَجْهِـهِ فِـی

ابرص نیز نامند؛ داغ‌های سفید با عمق است که در ظاهر بدن به هم می‌رسد و روز به روز پهن می‌شـود و سـرایت بـه باطن نیز می‌کند. گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن می‌باشد به این حیثیت که تمام بدن را فراگیرد و سفید می‌گردد و این را برص منتشر نامند و در ابتدا به دشواری زایل می‌شود و در انتها و شمول به تمام بدن [می‌نماید]. معالجات آن از قبیل معجزات و خوارق عادات است.[خلاصهٔ الحکمهٔ، ج۳، ص: ۲۵].

[۲۴۱] و أما المشکل فهو الفرق بین الوضـح الـذی هـو البهـق الأبـیض و بـین البـرص الـردیء، و مـن الفـرق بینهمـا أن الشعر ینبت علی الوضع بلون الشعر أسود أو أشقر، و ینبـت علـی البـرص أبـیض لا غیـر، و یکـون الجلـد فیـه أنـزل و أشد تطامنا من جلد سائر البدن، و ربمـا کـان ذلـک للوضـح إلا أنـه قلیـل جـداً، و أیضـاً فـإن الغـرز بـالإبر یخـرج

مَوْضِعِ اَلسُّجُودِ وَقَدِ أَبْيَضَّ وَبَكَى فَقَالَ لَهُ ابوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَإِنَّ اَللَّهَ سَيُعافِيکَ أُطْلِ عَلَيْهِ طِينَ قَبْرِ اَلْحُسَيْنِ(صلوات‌الله‌علیه)فَطُلِيَ عَلَيهِ فَاسْوَدَّ مَكَانَهُ فَعَادَ اليه مِن قَابِلٍ فَشَكَى ذَلِکَ اِلَيَهِ وَبَكى فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ لاَ تَبْكِ فَإِنَّ اَللَّهِ سَيُعَافِيکَ وَتَبَسَّمَ ابوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَقَالَ يَا كِرْدِين اِذا اَبْيضّ بَكَيْتَ وَإِذَا اسْوَدَّ بَكَيْتَ أُطلِ عَلَيْهِ حِجَارَةَ اَلْفُلْفُلِ[۲۴۲] فَانَّه سَيَرْجِعُ الى لَوْنُکَ فَفَعَلَ ذَلِکَ فَعُوفِيَ.

عبدالله‌بن‌خراش البصری گوید: مسمع‌بن‌سیار کردین به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از وضح (بهق سفید) در صورتش در موضع سجده گلایه نمود و گریه کرد، پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: خداوند به زودی به تو عافیت می‌بخشد، روی آن خاک قبر حسین(صلوات‌الله‌علیه)را بمال. پس روی آن مالید و موضع سیاه شد، پس شب بعد دوباره نزد امام(سلام‌الله‌علیه)بازگشت و از این سیاهی گلایه کرد و گریست. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: گریه نکن زیرا خداوند به زودی به تو عافیت می‌بخشد. سپس امام(سلام‌الله‌علیه)لبخندی زدند و فرمودند: ای کردین! موقعی که سفید شد گریه کردی و سیاه هم که شد گریه کردی، پس روی آن سنگ فلفل

من الوضح دماً و من البرص غیر دم، بل رطوبة مائیة، و هذا لا یبرأ. و أیضاً فإن ما یتحمر بالدلک فهو إلی الرجاء، و أولی أن یکون بهقاً، و ما لم یتحمر به فهو ردیء.[قانون فی الطب، ج۴، ص: ۳۸۲]/ الوَضَحُ: البَیاض من کلِّ شَیء.[کتاب الماء، ج۳، ص: ۱۳۳۱]/ لکن بسیار بود که فرق میان بهق سپید که آن را «وضح» گویند و میان برص سپید مشکل گردد و فرق آن است که بر وضح موی سیاه روید یا اشقر و بر برص جز موی سپید نروید و از وضح خون برآید و اگر بمالند زود سرخ شود و آن چه زود سرخ نشود بد باشد و برص سپید سرخ نشود و از وی رطوبتی سپید برآید.[ذخیره خوارزمشاهی، ج۸ ص: ۱۷۵]/ الوضح: بالتحریک، قال «الشیخ»: هو البهق الأبیض. [بحرالجواهر، ص: ۳۸۱].

[۲۴۲] «سنگ فلفل»: بین [دانه‌های فلفل] سنگریزه‌هایی را برمی‌چینند که از نظر اندازه شبیه [فلفل] و مایل به سرخ‌اند و «سنگ فلفل» نامیده می‌شوند. از قرار معلوم، هنگامی که فلفل را جمع کرده برای خشک کردن روی سنگ‌ریزه‌ها پهن می‌کنند، [سنگ‌ریزه‌ها با فلفل] می‌آمیزند و در کنارش در درازمدت خواص آن را به خود می‌گیرند. در کتاب‌ها [اشاره شده است که] آنها را در داروهای مالیدنی به کار می‌برند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۷۸۰].

بمال، زیرا با این کار، رنگ طبیعی صورتت باز می‌گردد. راوی گوید: پس این دستور را انجام داد و عافیت یافت.

روایت ۵۲۰ [درمان پیسی با خیسانده‌ی مویز]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اِنَّه شَکِیَ اِلَیْهُ یُونُسَ بن عَمَّار بَیَاضاً ظَهَرَ بِهِ فامرهُ اَنْ یَنْقُعَ اَلزَّبِیبَ وَیَشْرَبَهُ فَفَعَلَ فَذَهَبَ عَنْهُ.

روایت شده است که یونس‌بن‌عمار از سفیدی که در بدنش ظاهر شده بود به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: مویز را بخیسان[۲۴۳] و آن را بنوش. پس این دستور را انجام داد و پیسی‌اش برطرف شد.

روایت ۵۲۱ [دعای رفع پیسی]

روی اسحاق بن عمار قال شکوت الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): بیاضا ظهر فی مثل الفلس، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لی [تَطَهَّرْ وَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَ]قُلْ [یَا اللَّهُ] یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ [یَا سَمِیعُ وَ]یَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ یَا مُعْطِیَ الْخَیْرَاتِ صل علی محمد وآل محمد أَعْطِنِی من خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وعافِنی مِن کذا وکذا [وَقِنِی شَرَّ الدُّنْیَا وَشَرَّ الْآخِرَةِ وَأَذْهِبْ عَنِّی مَا أَجِدُ] فإنَّه قَدْ غَاظَنِی [الْأَمْرُ] وَأَحْزَنَنِی، [قَالَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِی بِهِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّی ذَلِکَ وَلَهُ الْحَمْدُ وَعَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: ضَعْ یَدَکَ عَلَیْهِ وَقُلْ یَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَمُذْهِبَ الدَّاءِ أَنْزِلْ عَلَی مَا بِی مِنْ دَاءٍ شِفَاءً.].

اسحاق‌بن‌عمار گوید: از پیسی که مانند پولک در بدنم ظاهر شد، به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گلایه کردم، پس به من فرمودند: [وضوء بگیر و ۲ رکعت نماز بخوان و] بگو: «[یَا اللَّهُ] یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ [یَا سَمِیعُ وَ]یَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ یَا مُعْطِیَ

---

[۲۴۳] مطابق با روایت ۳۸۹ برای خیساندن مویز، به مقداری آب می‌ریزیم که روی آن را بپوشاند و در زمستان سه شبانه روز و در تابستان یک شبانه روز کنار بگذاریم تا بخیسد و سپس آب آن را می‌نوشیم.

الْخَيْرَاتِ صل علی محمد وآل محمد أَعْطِنِی مِن خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وعافِنی مِن كذا وكذا [وَقِنِی شَرَّ الدُّنْيَا وَشَرَّ الْآخِرَةِ وَأَذْهِبْ عَنِّی مَا أَجِدُ] فإِنَّه قَدْ غَاظَنِی [الْأَمْرُ] وَأَحْزَنَنِی»، [راوی می گوید: این کار را کردم و مشکلم برطرف شد و در نقل دیگر آمده است که دست خود را بر موضع قرار بده و بگو: يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَمُذْهِبَ الدَّاءِ أَنْزِلْ عَلَى مَا بِی مِنْ دَاءٍ شِفَاء].

روایت ۵۲۲ [درمان پیسی با گوشت گاو]

رُوِیَ اَبُوسَعِیدٍ اَلآدَمِیٌ عَنْ یحیی بْنِ اَلْمُبَارَکِ عَنِ ابی الطَّبَّاخِ الکتانیٌ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَرَقُ لَحْمِ اَلْبَقَرِ یَذْهَبُ بِالْبَیَاض.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): آبگوشت گوشت گاو، پیسی را از میان می‌برد.

روایت ۵۲۳ [درمان پیسی با گوشت گاو + برگ چغندر]

روی عَلِیٌ بْنِ الْحسَینِ بْنِ عَلِیٌ بْنِ فَضَّال عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ غیاث عَنْ عِیسَی بْنِ أَبِی الْوَرْدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی الْأَسَدِیٌ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: إِنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ شَکَوْا إِلَی مُوسَی (علیه‌السلام) مَا یَلْقَوْنَ مِنَ الْبَیَاضِ فَشَکَا ذَلِکَ إِلَی اللَّهِ تعالی فَأَوْحَی اللَّهُ تعالی إِلَیْهِ مُرْهُمْ یَأْکُلُوا لَحْمَ الْبَقَرِ بِالسِّلْقِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): بنی‌اسرائیل به موسی(علیه‌السلام)از پیسی گلایه کردند، و موسی(علیه‌السلام)از آن به الله تعالی گلایه کرد، پس الله تعالی به او وحی فرستاد که: به آن‌ها دستور بده که گوشت گاو با برگ چغندر بخورند.

روایت ۵۲۴ [درمان پیسی با سویق خشک]

رُوِیَ ابوسَعِیدِ اَلاِدْمِیٌ عَنْ یحیی بْنِ اَلْمُبَارَکِ عَنِ ابی‌اَلصَّبَّاحِ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلسَّوِیقُ اَلْجَافّ یَذْهَبُ بِالْبَیَاض.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سویق خشک، پیسی را از میان می‌برد.

روایت ۵۲۵ [اجتناب از آبی که زیر خورشید گرم شود]

وَرُوِیَ أَنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله) دَخَلَ عَلَی عَائِشَةَ(لعنت‌الله‌علیها) وَقَدْ وَضَعَتْ قُمْقُمَتَهَا فِی الشَّمْسِ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله) مَا هَذَا یَا حُمَیْرَاءُ فَقَالَتْ أَغْسِلُ بِهِ رَأْسِی وَجَسَدِی فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله) لها لَا تَعُودِی فَإِنَّهُ یُورِثُ البیاض.

و روایت شده است که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) وارد بر عایشه(لعنت‌الله‌علیها) شدند و او قمقمه‌ی آبش را در زیر خورشید گذاشته بود، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به او فرمودند: ای حمیراء! این چیست؟ گفت: با آن آب سر و بدنم را می‌شویم. پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عایشه(لعنت‌الله‌علیها) فرمودند: به این کار بازنگرد، زیرا موجب پیسی است.

روایت ۵۲۶ [درمان بهق سفید با شکر]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بن عیسی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) الوضح[۲۴۴] [الْوَجَعَ] فَقَالَ لِی إِذَا أَوَیْتَ إِلَی فِرَاشِکَ فَکُلْ سُکَّرَتَیْنِ [قَالَ] فَفَعَلْتُ [ذَلِکَ] فَبَرَأْتُ فَخَبَّرْتُ بَعْضَ الْمُتَطَبِّبِینَ وَکَانَ أَفْرَهَ أَهْلِ بِلَادِنَا فَقَالَ [مِنْ] أَیْنَ عَرَفَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) هَذَا وهَذَا مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِنَا أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ کُتُبٍ فَیَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ أَصَابَهُ فِی بَعْضِ الکتب.

حسن‌بن‌علی گوید: یکی از دوستان ما نقل می‌کند که: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) از بهق سفید گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) به من فرمودند: هرگاه به بستر خواب می‌روی، ۲ تکه شکر[نیشکر] بخور. پس انجام دادم و بهبود یافتم و بعدا این درمان را به یکی از طبیبان حاذق شهرمان اطلاع دادم،

---

[۲۴۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۱۹.

پس آن طبیب به من گفت: ابوعبدالله[۲۴۵](صلوات‌الله‌علیه) این درمان را از کجا می‌داند؟ این از گنجینه‌ی دانش ماست، او کتاب‌هایی دارد و احتمالا این درمان را در یکی از کتاب‌هایش دیده است.[۲۴۶]

روایت ۵۲۷ [پیشگیری از پیسی با حنا]

رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) اَنَّه قال مَنِ اطَّلی بالحنا أمِنَ مِنَ الوَضح.[۲۴۷]

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه (کل بدنش را) حنا بمالد، از بهق سفید ایمن می‌شود.

روایت ۵۲۸ [درمان پیسی با سنا + روغن زیتون]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) یُوخَذُ اَلسَّنَا وَاَلزَّیْتُ وَیُطْبَخُ وَیُشْرَب.

و امام صادق(سلام‌الله‌علیه)(برای درمان پیسی) فرمودند: سنا و روغن زیتون گرفته و پخته و نوشیده شود.

باب: فی البهق الاسود و غیره

باب: درمورد بهق سیاه و غیر آن

روایت ۵۲۹ [درمان بهق سیاه با داروی ترکیبی]

قَالَ صَاحِبُ اَلْکِتَابِ وَمِمَّا کَتَبْتُهُ مِنِ اِبْنِ اَلْبُنْدَارِ مِمَّا حَذَفْتُ اسْنَادَهُ قَالَ یُوخَذُ لِلْبَهَقِ[۲۴۸] اَلاَسْوَد وَاَلشِّقَاقِ اِفْتِیمُونَ[۲۴۹] وَهلیلج[۲۵۰] أسْوَد کَابُلِی مَنْزُوعَ اَلْعَجَمِ

---

[۲۴۵] کنیه‌ی امام صادق سلام الله علیه.

[۲۴۶] احتمالا آن طبیب از ناصبیان بوده و یا به علم و فضیلت امام علیه السلام آگاهی نداشته که اینگونه حرف زده است.

[۲۴۷] روایت مشابه: امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه): اَلْحِنَّاءُ بَعْدَ النُّورَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ.(استفاده از حنا بعد نوره، پیشگیری از جذام و پیسی است.) [صحیفهٔ إمام رضا علیه السلام، ص: ۷۶/ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص: ۴۸].

وَسَنامَكِّی[۲۵۱] مَكْد جُزْءٌ وَزَبيب[۲۵۲] قَدْ نُقِیَ مِنْ عَجمِهِ يُدَقُّ الافتيمون وَالسَّنَا وَالهَلِيلَج وَيُنخَلُ عَلَی حِدَّه ثُمَّ يُدَقُّ اَلزَّبِيبُ وَيُجْمَعُ بِهِ وَيُؤخَذُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ وَزْنُ دِرْهَمَيْنِ.

---

[۲۴۸] الفرق بين البهقين و البرص الأبيض الحقيقی، أن البهقين فی الجلد و إن كان غور فقليل جداً، و البرص نافذ فی الجلد و اللحم إلی العظم... و أما الشیء الذی يسمی البرص الأسود، فليست نسبته إلی البرص الأبيض نسبة البهق الأسود إلی البهق الأبيض، بل هو جنس مخالف فی المعنی للبرص الأبيض، و ذلک لأن البرص الأسود هو المسمی القوباء المتقشر، و هو تخزف يعرض للجلد مع خشونة شديدة و تفليس كما يكون للسمک، مع حكة، و هو لخلط سوداوی يشربه الجلد مما يليه تشرباً أقوی من أن يؤثر فی اللون وحده، و هو من مقدمات الجذام... و أما الفرق بين البهق الأسود و البرص الأسود فهو التقشر و التفلس و التخزّف، فإنها لا تكون فی البهق الأسود، ثم البرص الأسود أيضاً متفاوت فإنه منه خشن و منه أملس، و أملس الأبيضين شرّ، و أملس الأسودين خير لأنه البهق..[قانون فی الطب، ج۴، ص: ۳۸۲]/ و أما البهق الأسود: فهو تغير لون الجلد إلی السواد ما هو، و حدوثه يكون من مخالطة المرة السوداء للدم. و علامته أن يكون لون الجلد إلی السواد ما هو، و إذا دلک العضو تناثر منه شیء شبيه بالنخالة و يبقی موضعه أحمر.[كامل الصناعة الطبية، ج۲، ص: ۲۹۳]/ بهق: بهق كه لكه سفيدی يا سياهی بود بر ظاهر جلد و كاه باشد كه در كوشت نفوذ كند علامت وی آن بود كه چون سوزن بر موضعش فروبرند خون بيرون آيد. [طب يوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۳].

[۲۴۹] افتيمون: برخی آن را أفتيمون نوشته‌اند، رازی آن را أبتيمون آورده است. گياهی كوچک، نخ مانند كه با بوته‌ها و درختچه‌های ديگر درهم می‌پيچد. و انگل‌وار با آنها زندگی می‌كند ديری نمی‌گذرد كه گياه ميزبان به ويژه اگر ميزبان صعتر باشند آن را خفه كرده، می‌ميراند. ريشه‌ی واژه يونانی است، و إبتيموس گفته می‌شود كه معنی آن زندگی انگل‌وار بر روی گياه سعتر است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۳۹]/ افتيمون: به رومی ابتيمون [ناميده می‌شود]. الفزاری می‌گويد كه اين الكمّون الرومی است. اين- تخم‌ها، گل‌ها، ساقه‌های نازک و كوچک درآميخته باهم است. ديوسكوريد می‌گويد: اين- گل‌های گياهی شبيه صعتر اما كلفت‌تر با نوک سبک و باريک مانند مو است. [افتيمون] برگزيده آن است كه تخم دارد، سرخ رنگ و تندبو و مزه‌اش تيز و سوزان است. آن را از كرت می‌آورند و آن جزيره‌ای مشهور است. يكی از مفسران می‌پندارد كه اين- بيت المقدس است، اما باور كردنی نيست. اگر می‌گفت انطاكيه، به حقيقت نزديک‌تر بود زيرا [افتيمون] را پيوسته به آن نسبت می‌دهند. [افتيمون] نامرغوب سبز و بدون تخم است، اگر آن را با دست مالش دهيم، بوی صعتر از آن به مشام می‌رسد و به همين سبب آن را صعتری و به علت محل پيدايش- جرمقانی می‌نامند.[صيدنة فی الطب، ص: ۲۵۲]/ افْتِيمُون: يونانی و به معنی دواء الجنون است. و آن نباتی است بسيار سرخ و فروع او مثل خياطه و برگهای بسيار ريزه و گلش سرخ تيره و تخمش از خردل ريزه تر و سرخ مايل به زردی و بر نباتات و اشيائی كه نزديک او باشد، می‌تند. و بيخش شبيه به زردک و نصاری گويند كه در حوالی او چيزی نمی‌روید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش، نريخته دانه می‌بندد.[تحفةالمؤمنين، ج۱، ص: ۱۲۶].

[۲۵۰] رجوع كنيد به پاورقی روايت ۲۴۴.

[۲۵۱] رجوع كنيد به پاورقی روايت ۴۲۰.

[۲۵۲] رجوع كنيد به پاورقی روايت ۳۸۹.

صاحب کتاب می‌گوید: از چیزهایی که از ابن‌بندار نوشتم و از آنچه اسنادش حذف شده است: برای بهق سیاه و ترک پوستی، افتیمون و هلیله سیاه کابلی هسته جدا شده و سنامکی، از هر کدام ۱ جزء گرفته شود، و مویز هسته جدا شده؛ افتیمون و سنا و هلیله کوبیده شود و هر کدام الک شوند، سپس مویز کوبیده و با هم ترکیب شوند و هر روز وزن ۲ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم) خورده شود.

روایت ۵۳۰ [درمان بهق با بزر ترب + سرکه خمری]

رُوِیَ حَمَّادُ بْنُ عیسی قَالَ کَتَبْتُ اِلَیَ اَلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)اشْکُو الیه اَلْبَهَقَ وَعِلَّتَهُ عَلَیَّ، فَکَتَبَ(صلوات‌الله‌علیه) الیَّ خُذْ بَزْرَ اَلْفُجْلِ فَاطحَنهُ طحناً ناعِماً ثُمَّ انْخَلْهُ وَصُبَّ عَلَیْهِ خَلَّ خَمْرٍ اجْودْ ما تَقْدِرُ عَلَیْهِ وَاطْلِ عَلَیهِ وَادخُلِ الحَمَّامَ حَتَّی تَعْرَقُ مَرَّتَیْنِ او ثَلَاثَةً ثُمَّ اغْتَسِلْ وَاخْرُجْ وَالْزَمْ شُرْبَ الْعَسَلِ بِالْماءِ الْبارِدِ عَلَی الرِّیقِ وَادْفَعِ الْحِجَامَةَ مَا امْکُنْکَ، فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی وَرُزِقْتُ الْعَافِیَةَ.

حمادبن‌عیسی می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم و به ایشان از بهق گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)در جواب به من نوشتند: بزر ترب بگیر و به نرمی آسیاب کن سپس الک کن و روی آن سرکه خمری از ممتازترین نوعش که می‌توانی بریز و روی بهق بمال و وارد حمام بشو تا ۲ یا ۳ مرتبه عرق کنی سپس خودت را بشوی و خارج شو و همیشه شربت عسل با آب سرد در ناشتا بنوش و تا جایی که ممکن است از حجامت دوری کن. راوی گوید: پس این دستور را انجام دادم و مشکلم برطرف و عافیت روزی‌ام شد.

روایت ۵۳۱ [درمان بهق سیاه با داروی ترکیبی]

ایضا لِلبهق[۲۵۳] الاسود و غیره رُوِیَ عَنْهُم(صلوات‌الله‌علیهم) یَاخُذُ خَمْسَةً وَعِشْرِینَ هلیلجه[۲۵۴] کَابُلِیه وَمِثْلَهَا افْتِیمُونَ[۲۵۵] وَ ثُلُثَیْ وَزْنِهِ زبیبٌ[۲۵۶] ابیض مَنْزُوعُ اَلْخُضْرَةِ یُدَقُّ اَلْهَلِیلَج عَلَی حِدَّةٌ وَ الافتیمون عَلَی حِدَّةً ثُمَّ یُدَقُّ اَلزَّبِیب حَتی یَلِینُ وَیُلْقَی عَلَیْهِ الْهَلِیلَجَ وَیُجعَلُ بَنادِقُ وَیُوخَذُ مِنهُ عَلَی الرِّیقِ کُلَّ یَومٍ بُنْدُقهٔ.

و همچنین از یکی از اهل بیت(سلام‌الله‌علیهم) برای بهق سیاه و غیر آن نقل شده است که: ۲۵ هلیله کابلی و مثل آن افتیمون و دو سوم وزنش، مویز سفید که از شاخ و برگ جدا شده باشد، بگیرد؛ هلیله و افتیمون هر کدام جداگانه کوبیده شوند، سپس مویز کوبیده شود تا نرم شود، و هلیله روی آن انداخته شود و به صورت گلوله[به اندازه‌ی فندق] در آورده شود و هر روز ناشتا ۱ گلوله خورده شود.

باب: فی الجذام و دوائه

باب: در مورد جذام و داروی آن

روایت ۵۳۲ [پیشگیری از جذام با طلب عافیت]

رُوِیَ عَنِ اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أَنَّهَ قَالَ اذا رأیتم اَلْمَجْذُومِینَ فَاسْئَلُوا رَبَّکُمُ اَلْعَافِیَةَ فإنّهم قَوْمٌ لَمْ یَکُونُوا یَسْأَلُوا رَبَّهُمُ اَلْعَافِیَه.

---

[۲۵۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۲۹.

[۲۵۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[۲۵۵] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۲۹.

[۲۵۶] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۸۹.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): هرگاه جذامی‌ها را دیدید، پس از پروردگارتان طلب عافیت کنید، زیرا آن‌ها قومی هستند که از پروردگارشان طلب عافیت نکرده‌اند.

روایت ۵۳۳ [درمان جذام با مگس]

وَرُوِیَ عَنِ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)اَنَّه اصاب بَعْضَ اصْحابِ الْجُذَامِ[۲۵۷] فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ ابْعَثْ اِلَیَّ اَهْلَکَ قَالَ فَبَعَثَ بِهَا الیه فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهَا خُذِی رُفَاقَتَیْنِ فَاطَّلِی بِهِمَا بِعَسَلٍ وَضَعِیْتَهَا فِی اَلشَّمْسِ فَاِذَا اجْتَمَعَ عَلَیْهِ اَلذُّبَابُ فأطبَقِی بعضها عَلَی بَعْض وَأطعِمِیه صَاحِبَکَ لَیْلاً وَهُوَ لاَ یَعْلَمُ، فَفَعَلْتُ فَعُوفِیَ بِاذْنِ اَللَّهِ تَعَالَی.

روایت شده است که به بعضی اصحاب امام صادق(سلام‌الله‌علیه)جذام رسید، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: همسرت را نزد من بفرست. پس همسرش را نزد امام(سلام‌الله‌علیه)فرستاد. پس امام(سلام‌الله‌علیه) به او فرمودند: ۲ نان بگیر و روی آن دو، عسل بمال و در آفتاب بگذار، پس هنگامی که مگس‌ها روی آن جمع شدند، قسمتی از آن را روی قسمت دیگر بگذار و شب به همسرت بخوران و او نمی‌داند که چیست. راوی گوید: پس این دستور را انجام داد و بهبود یافت باذن الله تعالی.

---

[۲۵۷] الجذام و هذه المرة السوداء اما ان تکون من عکر الدم و ثقله و اما ان تکون من احتراق الصفراء فان کانت من عکر الدم و ثقله احدثت جذاما اقل ردائة من غیره و هو الجذام الذی لا یکون معه تاکل و لا تساقط الاعضاء لکن اما ان یظهر فیها سواد فقط و اما ان یصیر فیها باالیل و زآوید و ان کانت من احتراق المرة الصفراء احدثت تاکلا و تساقط الاعضاء.[مجموعه هشت کتاب طبی، ص: ۱۸۷]/ یکون الجذام من مرة سوداء فاسدة تفسد بها سائر الأخلاط و یصل الفساد إلی الرئة و یجمد الدم و یتناثر شعر الحاجب و یذهب الصوت و یتشنج الأظفار و تسقط أرنبة الأنف و أطراف الأصابع، و ربما جری ذلک فی النطفة فلا یسلم لذلک الولد من الجذام[فردوس الحکمة فی الطب، ص: ۲۲۵]/ فإذا عظم هذا المرض انتثرت الأظفار منه کلها و تشققت أصابعه و تغدّد بدنه و وجهه و تحجرت تلک الغدد حتی یصیر ما فیها مثل الحجارة لغلظ هذا الخلط السوداوی المحدث له، و تفسد مواضع الشعر فیسقط شعر بدنه کله، و یضیق حلقه حتی یدق صوته؛ و ربما لا یتبین له صوت. [کناش فی الطب، ص: ۵۴۰].

روایت ۵۳۴ [خوردن غدد عامل جذام]

سَأَلَهُ رَجُلٌ مِمَّا يَكُونُ اَلْجُذَامُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مِن اَكْلِ اَلْغُدَدِ وَمَا شَاء اَللَّـهُ فَكَـانَ اَلرَّجُـلُ أَنْكَرَ ذَلِكَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ كَأَنَّكَ أَنْكَرتَ ذَلِكَ قَالَ لاَ قَـالَ(صـلوات‌الله‌علیـه)بَلَـى! فَسَـكَتَ اَلرَّجُلُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) أَرَأَيْتَ يَهُودِيّاً اَخذ مِنْ قَط.

روایت شده است که مردی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)راجع به علـت جـذام پرسـید. پـس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: به سبب خوردن غده‌ها است و هر چیزی که خدا بخواهد. پـس شخص این حرف امام(سلام‌الله‌علیه)را انکار کرد. امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: مثل اینکـه آن را انکار می‌کنی؟ شخص گفت: نه. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چرا. پس شخص ساکت شد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا هرگز یک یهودی را دیده‌ای که آن را بگیرد؟

روایت ۵۳۵ [مگس موجب ایمنی از جذام است]

وَرُوِیَ عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ لَوْلاَ مَا مَنَّ اَللَّه مِنَ اَلذُّبَابِ اَلَّذِی يَقَعُ فِی طَعَامِهِمْ مَا سَلِمُوا مِن اَلْجُذام.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر از منت خدا، مگس‌هایی کـه بـر غذایشـان مـی‌افتـد نبـود، از جذام، ایمن و سالم نمی‌ماندند.

روایت ۵۳۶ [پیشگیری از جذام با خطمی]

عَنْ عَلِیٍّ بْنِ الرَّيَّانِ عَنْ اَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیـه)اَلْجُـذَامَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیـه)اِخْتَرِ الصَّبْرَ عَلَى هَذا الدَّاءَ وَالْجَنَّةَ وَالْعَافِيَةَ مِنهُ او السَّيْفُ؟ فَقُلْتُ: لَـا بَـلِ اَلصَّبْرُ عَلَيْهِ وَالجَنَّةُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اغْسِل رَأْسَكَ كُلَّ يَوْمٍ بِالخَطْمِی[۲۵۸] فَإِنَّهُ يَقِفُ وَلا يَزِيدُ مَا دُمْتَ تَغْسِلُ بِالْخَطْمِی رَأْسَكَ وَمَا زَادَ فَتَعَجَّبَ اَلنَّاسُ مِنْ ذَلِكَ وَمِنْ وُقُوفِهِ.

---

[۲۵۸] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۲۸.

ابن‌عبدالجبار می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از جذام شکایت کردم. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای این بیماری، صبر و بهشت را انتخاب می‌کنی و یا عافیت از آن و شمشیر؟ پس گفتم: صبر بر آن و بهشت را انتخاب می‌کنم. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هر روز سرت را با خطمی بشوی، زیرا آن را متوقف می‌کند و پیشرفت نمی‌کند تا زمانی که سرت را با خطمی می‌شویی و زیاد نشود پس مردم به شگفتی می‌آیند از آن و از توقفش.

روایت ۵۳۷ [ایمنی از جذام]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ سَعَةُ الْجَیْبِ وَشَعْرُ اَلَّذِی یَکُونُ فِی الأَنْفِ أمان مِنَ الْجُذَامِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): گشاد بودن یقه و مویی که در بینی می‌باشد، ایمنی از جذام است.

روایت ۵۳۸ [گرفتن ناخن و سبیل در جمعه ایمنی از جذام]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ مِنْ اِظْفَارِکَ وَمِنْ شَارِبِکَ کُلَّ جُمُعَةٍ فإذا قَلِمْتَهَا فَحُکَّهَا فَإِنَّهُ لاَ یُصِیبُکَ جُذَامٌ وَلاَ بَرَصٌ إِنْ شَاء اَللَّهِ تَعَالَی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هر جمعه، ناخن‌ها و سبیلت را بگیر و بعد از کوتاه کردنش، سوهان بکش، زیرا با این کار، جذام و برص به تو نمی‌رسد، ان شا الله تعالی.

روایت ۵۳۹ [گشادی یقه ایمنی از جذام]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)وَإِیَّاکَ وَ نَتفِ [الأنف][۲۵۹] وَضَیقِ الجَیب فإِنَّهُمَا أمان مِنَ الجُذَام.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حذر کنید از کندن موی بینی و تنگی یقه، زیرا آن ۲ ایمنی از جذام هستند.

---

[۲۵۹] در نسخه به جای الانف آمده الابط، اما با توجه به روایت ۵۳۷ و روایات دیگر که برای موی زیر بغل چنین خاصیتی نشمرده‌اند، احتمال زیاد اشتباه از کاتب و الانف درست است.

روایت ۵۴۰ [پاکیزه کردن شهر از بین برنده‌ی جذام]

وَرُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ تَنْزِیهِ اَلْمَدِینَهِ یَذْهَبُ بِالْجُذَام.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پاکیزه کردن شهر، جذام را از بین می‌برد.

روایت ۵۴۱ [پیشگیری از جذام با شلغم]

وَرُوِیَ عَنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: عَلَیْکَ بِاللِّفْتِ یَعْنِی الشَلْجَمَ[۲۶۰] [فَکُلْهُ] فَإِنَّهُ لَیْسَ أَحَدٍ إِلَّا وَبِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُذَامِ وَیُذِیبُهُ اللِّفْت.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر شما باد خوردن شلغم، زیرا هیچکس نیست مگر اینکه رگی از جذام دارد و شلغم آن را ذوب می‌کند.

---

[۲۶۰] شلجم: و بالمهملة معرّب عن: شلغم هو: اللفت، و هو نبت بری صغیر، دقیق الورق و بستانی، یزرع فیطول فوق ذراع، له أوراق إلی الخشونة مشرفة، و قضبان کالفجل، و غلف محشوة بزرا إلی استدارة، و المأکول منه أصله، و أجوده المستدیر الطریّ الکبار، و یدرک ببابه، و یمتد إلی طوبة، و قد یزرع صیفا فینتج، و الأصل قلیل الإقامة، و قد یتأکل فی أرضه.[تذکرة أولی الألباب، ص: ۲۳۷]/ معروف است و بری و بستانی می باشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برک آن بعرض انکشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیکر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیکری را منابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی نونیناس و نونیاس نیز کویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برک آن شبیه ببرک بستانی و از ان باریک‌تر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل سیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن را برک شبیه ببرک ترب و کثیر التشریف و از ان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم می رسد و بقدر نارنج بزرکی و تا هندوانه در بعضی بلاد و اراضی قویه می‌شود و نازک بی‌ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه‌دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بیریشه آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرکتر و این مزروع می‌باشد در خریف و در اواخر شتا و ازائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم می‌رسد.[مخزن الادویه، ص۵۵۲].

فصل دوم

روایت ۵۴۲ [دفع جذام با خوردن برگ چغندر و جدا کردنِ عروق گوشت]

حَدَّثَنَا احمد بْن ابی‌عَبْدِاللَّهِ عَنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبی عثمان یرفَعُهُ اِلَی اَبی‌عبداللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَن اَللَّهَ تَعَالَی دَفَعَ عَنِ اَلْيَهودِ اَلْجُذَامَ بأكلِهم اَلسَلْقَ وَقَلعهم اَلْعُروق.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): الله تعالی، جذام را از یهود دور کرد، به سبب اینکه برگ چغندر خوردند و رگ‌های[گوشت] را کَندَند.

روایت ۵۴۳ [مالیدن پا با سفال موجب جذام است]

وَرُوِیَ عَن امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب(صلوات‌الله‌علیهما)أَنَّهُ قال فی وصیته: وَلَا يَدْلُكَ الرجل رِجْلَهُ بِالْخَزَفِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجُذَامَ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در وصیت به اصحابشان فرمودند: شخص، پایش را با سفال نمالد، زیرا موجب جذام است.

روایت ۵۴۴ [ذوب شدن رگ جذام با شلغم]

حدثنا ابن همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن عثمان عن بعض ما حدثه من الحصینین عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه): علیکُم باللِّفت فإنَّه لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ من الناس إِلَّا وَبِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُذَامِ فَأْذِيبُوهُ بِالشَّلْجَمِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): بر شما باد شلغم، زیرا هیچکس نیست مگر اینکه رگی از جذام دارد، پس آن را با شلغم ذوب کنید.

باب: فیما یذیب الجسد

باب: آنچه بدن را ذوب (لاغر و فرسوده) می‌کند

روایت ۵۴۵ [ذوب شدن بدن با ماهی]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیریُّ عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وعَنْهُ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ یعقوب بْن یزید عَنْ زِیَادٍ اَلْعَبْدِیِّ عَنِ اِبْنِ‌سِنَانٍ عَنْ اِبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ أَكْلُ اَلسَّمَكِ یُذِیبُ اَلْجَسَدَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خوردن ماهی، بدن را ذوب می‌کند.

روایت ۵۴۶ [ماهی موجب لاغری شدید]

وَعَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیری عَن احمد بْنِ محمد بن عیسی عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَلْحَكَمِ وعُثَیمِنه عَنِ اَلْحِمْیَرِیِّ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ طریف جَمِیعاً عَنِ ابْنِ‌اَبی‌عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ اِبْنِ خَالِدٍ عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) اَلْحِیتَانُ یُورِثُ اَلسِّل.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ماهی موجب سل (لاغری شدید) است.

روایت ۵۴۷ [لاغری قسمتی از زیان است]

وباسناده عن أَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قال: ثَلَاثٌ لَا یُؤْكَلْهنَ فیُسْمِنَّ وثَلَاثٌ یُؤْكَلْهنَ فیَهْزِلْنَ وَاثْنَان یَنْفَعَان مِنْ كُلِّ شَیْءٍ وَلَا یَضُرَّان مِنْ شَیْءٍ [وَاثْنَان یَضُرَّان مِنْ كُلِّ شَیْءٍ وَلَا یَنْفَعَان مِنْ شَیْءٍ] فَاللَّاتِی لا یُؤْكَلْهنَ فیُسْمِنَّ فاسْتِشْعَارُ الْكَتَّانِ وَالطِّیبُ وَالنُّورَةُ وَاللَّاتِی یُؤْكَلْهنَ یَهْزِلْنَ اللَّحْمُ الْیَابِسُ وَالْجُبْنُ وَالطَّلْعُ[1] وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ الْجَوْزُ وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ الْكُسْبُ[2]

---

[1] طلع: هو أول ما یثمره النخل فی کل سنة عند ما ینشق غلافه عنه.[شرح أسماء العقار، ص: ۲۱]/ طلع: شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن، گشن خرما از غلاف او حاصل شود، مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر نخل، باری نمی‌بندد.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۵۷۸].

[2] کسب – کنجاله: این [باقی‌مانده] خشک پس از روغن‌کشی یعنی کنجاره است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۶۶]/ کسب: جرم و ثفل حبوبات است که افشرده، روغن آن را گرفته باشند.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۷۱۱].

قَالَ قُلْتُ فَاللَّذَانِ يَنْفَعَانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَضُرَّانِ مِنْ شَيْءٍ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) السُّكَّرُ وَالرُّمَّانُ وَاللَّذَانِ يَضُرَّانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَنْفَعَانِ مِنْ شَيْءٍ فَاللَّحْمُ الْيَابِسُ وَالْجُبُنُّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قُلْتَ ثَمَّ يَهْزِلْنَ وَقُلْتَ هَاهُنَا يَضُرَّانِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْهُزَالَ مِنَ الْمَضَرَّةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ۳ چیز خورده نمی‌شود و چاق می‌کند، و ۳ چیز خورده می‌شود و لاغر می‌کند، و ۲ چیز برای هر چیزی سودمند است و هیچ عوارضی ندارد، و ۲ چیز برای هر چیزی مضر است و هیچ سودی ندارد. پس آنچه خورده نمی‌شود و چاق می‌کند: پوشیدن کتان و بوی خوش و نوره است؛ و آنچه خورده می‌شود و لاغر می‌کند: گوشت خشک و پنیر و طلع (شکوفه درخت خرما) است (و در حدیث دیگر گردو و کُسب (کنجاله) به جای طلع است)؛ راوی گوید: گفتم: پس آن ۲ چیزی که برای هر چیزی سودمند است و هیچ ضرری ندارد، چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: شکر و انار؛ و آن ۲ چیزی که برای هر چیزی مضر است و هیچ سودی ندارد: گوشت خشک و پنیر است. راوی گوید: گفتم: جانم به فدایت! قبلا فرمودی که گوشت خشک و پنیر، لاغر می‌کنند و الان می‌فرمایی مضر هستند؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آیا نمی‌دانی لاغری قسمتی از زیان است؟!

باب: فیمن اراد الشحم و الهزال

باب: کسی که می‌خواهد چاق یا لاغر شود

روایت ۵۴۸ [چاقی و لاغری با حمام]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) انه قال: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْمِلَ لَحْماً فَلْيَدْخُلِ الْحَمَّامَ يَوْماً وَيَغِبُّه يَوْماً وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَضْمُرَ [وَكَانَ كَثِيرَ اللَّحْمِ] فَلْيَدْخُلِ [الْحَمَّامَ] كُلَّ يَوْمٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه می‌خواهد چاق شود و گوشت بیاورد، یک روز در میان وارد حمام شود؛ و هرکه می‌خواهد لاغر شود و گوشتش بسیار است، هر روز وارد حمام شود.[۱]

باب: فی قلع الثوالیل

باب: در ریشه کن نمودن زگیل

روایت ۵۴۹ [دعای زگیل]

رُوِیَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)أَنْ یُعَلِّمَهُ شَیْئاً یَنْفَعُ لِقَلْعِ الثَّآلِیلِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)خُذْ لِکُلِّ ثُؤْلُولٍ سَبْعَ شَعِیرَاتٍ وَاقْرَأْ عَلَی کُلِّ شَعِیرَةٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ إِلَی قَوْلِهِ فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا وَاقْرَأْ وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً إِلَی قَوْلِهِ وَلا أَمْتاً ثُمَّ خُذِ الشَّعِیرَ شَعِیرَةً [شَعِیرَةً] فامْسَحْهَا عَلَی الثُّالِیلِ وَصَرِّهَا فِی خِرْقَةٍ جَدِیدَةٍ وَارْبِطْ علی الخرقةِ حَجَراً وَأَلْقِهَا فِی کَنِیفٍ ثم قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)تنظَرَ یَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ وَهُوَ مِثْلُ رَاحَتِک قَالَ وَیَنْبَغِی أَنْ یُعَالِجَ فِی مُحَاقِ الشَّهْرِ.

روایت شده است که: شخصی از امام رضا(سلام‌الله‌علیه)خواست که چیزی به او بیاموزد که برای ریشه کن نمودن زگیل سودمند باشد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای هر زگیل، ۷ جو بگیر و بر هر کدام ۷ بار إذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ را تا جمله هَباءً مُنْبَثًّا و آیه مبارکه

---

[۱] أَنَّ الْحَمَّامَ رُکِّبَ عَلَی تَرْکِیبِ الْجَسَدِ لِلْحَمَّامِ أَرْبَعُ بُیُوتٍ مِثْلُ أَرْبَعِ طَبَائِعِ الْجَسَدِ الْبَیْتُ الْأَوَّلُ بَارِدٌ یَابِسٌ الثَّانِی بَارِدٌ رَطْبٌ وَ الثَّالِثُ حَارٌّ رَطْبٌ وَ الرَّابِعُ حَارٌّ یَابِسٌ وَ مَنْفَعَتُهُ عَظِیمَةٌ یُؤَدِّی إِلَی الِاغْتِدَالِ وَ یُنَقِّی الْوَرَکَ[الدرن] وَ یُلَیِّنُ الْعَصَبَ وَ الْعُرُوقَ وَ یُقَوِّی الْأَعْضَاءَ الْکِبَارَ وَ یُذْهِبُ الْفُضُولَ وَ یُذْهِبُ الْعَفَنَ.(امام رضا علیه السلام: قطعا حمام بر اساس ترکیب بدن، پایه‌گذاری شده است؛ حمام مانندِ طبایع بدن، چهار خانه دارد؛ خانه‌ی اول سرد و خشک، و دوم سرد و مرطوب و سوم گرم و مرطوب و چهارم گرم و خشک است؛ و فایده‌ی حمام عظیم است! بدن را به اعتدال می‌کشاند، کثیفی و چرک را پاک می‌کند، عصب و رگ‌ها را نرم و اعضای بزرگ را قوی می‌کند، و فضولات و عفونت بدن را از بین می‌برد.)[طب امام رضا علیه السلام (رسالهٔ ذهبیه)، ص: ۳۰/ مستدرک‌الوسائل،ج۱، ص۳۷۵].

وَيَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً* فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً* لا تَری فِيها عِوَجاً وَلا أَمْتاً (سوره طه ۱۰۴ الی ۱۰۷) را قرائت کن، سپس جو را یکی یکی بردار و روی زگیل بمال، سپس همه را در پارچه‌ی جدیدی بریز و بر پارچه، سنگی ببند و در چاهی بینداز، سپس فرمود: روز هفتم یا هشتم به آن نگاه کن، چیزی از آن باقی نیست و مثل کف دستت صاف شده است، و سزاوار است این کار را در آخر ماه که محاقّ است (یعنی ماه در هیچ جای زمین پیدا نیست) انجام شود.

روایت ۵۵۰ [دعای دیگر برای زگیل]

وایضا: لها انظر إِلَی أَوَّلِ کَوْکَبٍ يَطْلُعُ بِالْعَشِیِّ ولَا تحیدَ بصرک عنه وَتَنَاوَلْ [مِنَ] التُّرَابِ وَادْلِکْهُ بِهَا وَأَنْتَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ رَأَيْتَنِی وَلَمْ أُرَکَ شق [سُوءَ] عُودٍ نصَرَکَ اللَّهُ يُخْفِی اترک [أَثَرَکَ] ارْفَعْ ثوالیلی مَعَکَ.

و همچنین برای زگیل از امام رضا(سلام‌الله‌علیه)روایت شده است که: بر اولین ستاره‌ای که شب نمایان می‌شود نگاه کن و چشمت را برای آن تیز نکن، و مقداری خاک بر دار و آن را روی زگیل بمال در حالی که می‌گویی: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ رَأَيْتَنِی وَلَمْ أُرَکَ شق [سُوءَ] عُودٍ نصَرَکَ اللَّهُ يُخْفِی أَثَرَکَ ارْفَعْ ثَوْالِيلِی مَعَکَ.»

باب: فی الجرب و الحکة

باب: در مورد گری و خارش

روایت ۵۵۱ [درمان گری با حجامت پا بین عرقوب و کعب]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ شَکَا إِلَيْهِ رَجُلٌ الجرب[۱] [الْحِکَّةَ] فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)احْتَجِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِی الرِّجْلَيْنِ جَمِيعاً فِيمَا بَيْنَ الْعُرْقُوبِ وَالْکَعْبِ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِکَ فَذَهَبَ عَنْهُ.

---

[۱] [الجرب-]: مرض یحدث فی الجلد بثورا لها حکة شدیدة.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۵۸]/ جرب: بیماری پوستی که به وسیله برخی انگل‌های نادیدنی به نام (هامة الجرب) پدید می‌آید مادینه‌های آن برای

روایت شده است که شخصی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از گری و خارش گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۳ مرتبه در دو پایت بین عرقوب و کعب حجامت کن. پس مرد این دستور را انجام داد و بیماری‌اش برطرف شد.

روایت ۵۵۲ [درمان خارش با حجامت پا]

وَشَکَا إِلَیْهِ رجل الحکۀ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)احْتَجِمْ ثلاث مرات فی الرجلین جمیعا ثلاث مرات.

و روایت شده است که مردی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از خارش گلایه نمود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۳ مرتبه در دو پایت حجامت کن مجموعا ۳ مرتبه.

روایت ۵۵۳ [درمان گری با فصد دست راست]

قال وشَکَا بَعْضُهُمْ إِلَی أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)کَثْرَۀَ مَا یُصِیبُهُ مِنَ الْجَرَبِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) إِنَّ الْجَرَبَ مِنْ بُخَارِ الْکَبِدِ فَاذْهَبْ وَافْتَصِدْ مِنْ یدک [قَدَمِکَ] الْیُمْنَی وَالْزَمْ أَخْذَ وزن دِرْهَمَیْنِ مِنْ دُهْنِ اللَّوْزِ الْحُلْوِ عَلَی مَاءِ الحسک [الکَشْکِ] وَاتَّقِ الْحِیتَانَ وَالْخَلَّ فَفَعَلَ [ذَلِکَ] فَبَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.

و روایت شده است که: شخصی از بسیاری گری به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: جرب از بخار کبد است، پس برو و از دست راستت فصد کن، و هر روز ۲ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۲ گرم) روغن بادام شیرین با آب خارخسک[۱] بخور، و از خوردن ماهی و سرکه اجتناب کن. پس آن مرد این دستور را انجام داد، و به اذن خداوند بهبود یافت.

تخم‌گذاری سوراخ و کانال‌هایی را در پوست، پدید می‌آورند انگل‌ها در این هنگام که از پوسته تخم بیرون می‌آیند. بیشتر در میان انگشتان و در خمیدگی بندها روی می‌دهد. انگل‌ها روزها پنهان و شب‌ها آشکار می‌شوند و انگیزه‌ی خارش پوست می‌گردند. ازاین‌رو تاثیر آن غالبا در شب است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۷۸].

[۱] در روایت ۵۰۹ روش گرفتن آب حسک توضیح داده شده است.

روایت ۵۵۴ [درمان گری با فصد اکحل]

روی عَنْ المُفَضَّلِ قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)الْجَرَبَ عَلَی جَسَدِی وَالْحَرَارَةَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)عَلَیْکَ بِالافْتِصَادِ مِنَ الْأَکْحُلِ فَفَعَلْتُ فَذَهَبَ عَنِّی [وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شُکْراً.].

مفضل می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از گری و حرارت در بدنم گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: از رگ اکحل فصد کن. پس این دستور را انجام دادم و بیماری‌ام برطرف شد.

روایت ۵۵۵ [درمان گری با شاهتره + شکر طبرزد]

وَأیضا یُؤْخَذُ اَلشَّاهْتَرَجُ فَیُدَقُّ وَیُوخَذُ فَیَغْلِی بِالنَّارِ وَیَدِیفُ ثُمَّ یُدَقُّ فِیهِ سُکَّرُ طَبَرْزَدٍ وَیَشْرَبُهُ یَشفی ان شَا اَللَّهُ تَعَالَیْ.

و همچنین روایت شده است که: شاهتره گرفته و کوبیده شود و با آتش جوشانده شود، و سپس شکر طبرزد در آن کوبیده شده به آن اضافه شود و آن را بنوشد، شفا می‌یابد ان شا الله تعالی.

روایت ۵۵۶ [درمان گری و بثورات و ۲ ساق و ۲ قدم پا با حجامتِ کف پا]

ایضاً لِلْجَرَبِ والْبُثُورِ وَوَجَعِ السَّاقَینِ وَاَلْقَدَمَیْنِ فَمَن اصابَهُ مِنْ ذَلِکَ شیء فَلْیَحْتَجِمْ فِی رَاحَةِ اَلْقَدَمَیْنِ.

و همچنین برای گری و بثورات پوستی و درد ۲ ساق و ۲ قدم پا، به هرکه چنین چیزی برسد، پس در کف ۲ قدم پایش حجامت کند.

روایت ۵۵۷ []

و ایضا تأخذ الکافور فی خرقهٔ (متاسفانه ادامه ی حدیث در نسخه موجود نیست).

باب: فی البلغم و المرار
باب: در بلغم و مره‌ها

روایت ۵۵۸ [درمان مره و بلغم با انار و شربت عسل]

رُوِیَ عَبَّادُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ شَکَوْتُ الی ابی‌عَبْدِاَللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَلْمِرَارُ وَکَثْرَةَ البَلْغَمِ فَقالَ(صلوات‌الله‌علیه) اَلْزَمْ أکْلُ الرُّمَّانَ بِشَحْمِهِ عَلَی الرِّیقِ وَادْفَعْ شُرْبَ اَلْمَاءِ ما تَهَیَّأُ لَکَ فَاِذَا اَرَدْتَ الْمَصِیرَ اِلَی فِراشَکَ فَخُذْ مِقْدارَ اوقیهٔ عَسَلِ النَّحلِ بِمَاءٍ بَارِدٍ فَفَعَلْتُ فَسَکَنَ عَنِّی مَا کُنْتُ اَجِدُهُ.

عبادبن‌مروان گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از مره‌ها و زیادی بلغم گلایه کردم. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: همیشه ملازم خوردن انار با پیه‌اش در حالت ناشتا باش و تا جایی که می‌توانی نوشیدن آب را به تأخیر بینداز، پس هنگامی که خواستی به بستر خواب بروی، ۱ اوقیه (حدود ۱۱۸ گرم) عسل زنبور با آب سرد بنوش. راوی گوید: پس انجام دادم و آنچه از بیماری احساس می‌کردم تسکین یافت.

روایت ۵۵۹ [درمان بلغم با مسواک با هلیله زرد + خردل + عاقرقرحا]

وروی عن عبدالغریر الهمدانی عن الصادق(صلوات‌الله‌علیه)قال: تَأْخُذُ هلیلجهٔ[1] صفراء [وَزْنَ مِثْقَال] وَمِثْقَالَیْنِ من خَرْدَلَ[2] وَمِثْقَالَ عَاقِرْقِرْحَا[3] فَتَسْحَقُهُ سَحْقاً نَاعِماً وَتَسْتَاکُ بِهِ عَلَی الرِّیقِ فَإِنَّهُ یُنَقِّی الْبَلْغَمَ وَیُطَیِّبُ النَّکْهَةَ [وَیَشُدُّ الْأَضْرَاسَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی.].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ۱ مثقال (حدود ۴,۲۶۵ گرم) هلیله زرد + ۲ مثقال خردل + ۱ مثقال عاقرقرحا بگیر و به نرمی آسیاب کن و به صورت ناشتا با آن مسواک بزن، زیرا آن بلغم را پاک و دهان را خوشبو می‌کند.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۸۸.

[3] رجوع کنید به پاورزقی روایت ۳۱۷.

روایت ۵۶۰ [درمان رطوبت با آویشن]

وروی عن محمد بن موسی علی بن سلهن عن بعض الواسطین عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه): أَنَّهُ شَکَا إِلَیْهِ الرُطُوبَةً، فَأَمَرَهُ أَنْ یَسْتَفَ الصَّعْتَرَ عَلَی الرِّیقِ.

روایت شده است که شخصی به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از رطوبت گلایه کرد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: صعتر (آویشن) را به صورت خشک در حالت ناشتا بخورد.

روایت ۵۶۱ [خنده درمان بلغم]

روی موسی بن جعفر البغدادی عن محمد بن علی بن عبدالحمید قال لی ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه) اراک مصفارا؟ قلت بلغم هاج بی، [أَنَّهُ شَکَا إِلَیْهِ الْبَلْغَمَ] فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)تَمَتَّع بجاریهٔ ملیحهٔ تضحککَ فَإِنَّ الضَحک یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ.

علی‌بن‌عبدالحمید می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من فرمودند: چرا تو را رنگ پریده می‌بینم؟ گفتم: بلغم است که در من هیجان نموده است. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: با خانمی با نمک ازدواج موقت کن که تو را بخنداند، زیرا خنده، بلغم را قطع می‌کند.

روایت ۵۶۲ [درمان بلغم با شکر طبرزد]

حَمْدَانَ بْنِ سَلْمَانَ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَلْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الاسدی عَنْ مَولی اَبِی‌الْحَسَنِ‌الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)انَّه کَانَ یَرْبُو فَکَانَ یُؤْتِی فِی کُلِّ یَوْمٍ بِطَبَقٍ عَلَیْهِ سُکَّرُ طَبَرْزَدٍ مَرْضُوضٍ فَیَتَنَاوَلُ مِنْهُ لِلْبَلْغَم.

غلام امام رضا(سلام‌الله‌علیه)می‌گوید: امام(سلام‌الله‌علیه)مبتلا به نفس تنگی بودند، پس هر روز ۱ سینی شکر طبرزد پودر شده برایشان آورده می‌شد، و از آن برای درمان بلغم میل می‌فرمودند.

روایت ۵۶۳ [درمان بلغم با ریشه ترب]

روی ابی‌الهیثم بن أَحْمَدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُبَارَکِ الزنبوری عَنْ أَبِی‌عُثْمَانَ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: الْفُجْلُ[1] أَصْلُهُ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَلُبُّهُ یَهْضِمُ وَوَرَقُهُ یَحْدُرُ الْبَوْلَ [حَدْراً].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ریشه‌ی ترب، بلغم را قطع می‌کند، و مغز ترب هضم کننده است، و برگ ترب، ادرار را شدیدا سرازیر می‌کند(رفع حبس ادرار).

روایت ۵۶۴ [درمان بلغم با جویدن کندر]

وروی عَنْ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه قَالَ: مَضْغُ اللُّبَانِ[2] یَشُدُّ الْأَضْرَاسَ وَیَنْقِی الْبَلْغَمَ وَیَقْطَعُ رِیحَ الْفَمِ.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۰۶.

[2] لبان – کندر: محمد بن ابی یوسف می‌گوید: لبان با یک «با» است. آن به سریانی لبونتا و لبنو، به* فارسی کندر [نامیده می‌شود]. [کندر] را از شهر شحر می‌آورند و در آنجا فراوان است. بهترین [کندر]– نر، سفید، گرد، زرفام در محل شکستگی است و به سرعت شعله‌ور می‌شود. از هند [کندر] سیه‌فام و سبزفام را می‌آورند. فروشندگان [کندر] آن را این‌گونه گرد می‌کنند: آن را به شکل‌های گوناگون [تکه‌تکه می‌کنند]، در کوزه‌ای می‌ریزند و می‌گردانند تا [تکه‌ها] گرد شوند. این [کندر] پست‌تر از شحری، تلخ و سبز است. [کندر] سفید را از صمغ نبطی و صمغ [عربی] می‌سازند. [کندر] ساختگی از صمغ عربی در آتش شعله‌ور نمی‌شود و ساختگی از صمغ نبطی از روی دود شناخته می‌شود. بهترین پوسته [کندر] ضخیم، روغنی، خوش‌بو، تازه، سفید، نه چاق و نه لاغر است. ساختگی آن را از پوست درخت صنوبر کوچک و بزرگ به دست می‌آورند. [واقعی] آن را از روی عطر دودش می‌شناسند، اما این ساختگی خوش‌بو نیست. دوده همه [انواع کندر] «شامرا» نامیده می‌شود. السکّاک: [این] درختی شبیه پسته است، نه تخم دارد نه میوه. پوست این [درخت] را جدا می‌کنند و بر چوبش شکاف ایجاد می‌کنند، کندر از آنجا جاری می‌شود که هر بامداد جمع می‌کنند. او سپس می‌گوید: [درخت کندر] که در شحر یافت می‌شود شبیه چنار و برگ‌هایش کشیده است و دور از ساحل و بر کوه‌ها می‌روید. در تابستان که رطوبت [در درختان] به حرکت درمی‌آید، جریان آب سرد به حوض‌ها تا آن زمان که [حرکت] رطوبت قطع نشده، ادامه می‌یابد. سپس [مردم] به نوشیدن از چشمه‌ها می‌پردازند و کندر بیرون زدن آغاز می‌کند و هنگامی که منجمد و خشک می‌شود، آن را جمع می‌کنند. اوریباسیوس: [کندر] به یونانی لیبناوس [نامیده می‌شود].[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۹۲]/ اوریباسیوس: بهترین [کندر] نر است و آن سفید، گرد شبیه سنگ‌ریزه درشت است، اندرونش سفید

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): جویدن کندر، دندان‌ها را تقویت و محکم می‌کند و بلغم را پاک و بوی دهان را قطع می‌کند.

باب: فی الورم و دوائه

باب: در ورم و داروی آن

روایت ۵۶۵ [درمان ورم صورت و بدن با کبریت]

رُوِیَ اَلْقَاسِمُ بْنُ اِحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ قالَ شَکَوْتُ اِلَی اَبِی جَعْفَرِ الثّانِی(صلوات‌الله‌علیه) کَثْرَةُ مَا یُصِیبُنِی مِنَ اَلْوَرَمِ فِی وَجْهِی وَفِخِذِی وَقَدَمِی ثُمَّ یَسْکُنُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) إذا أصاب ذلِکَ فَمُر اَنْ یُغْلِی لَکَ الْکِبْرِیتُ[1] وَضَعْهُ تَحْتَکَ وتُدَثِّر بِثِیَابٍ حَتِی یَدُورُ ذَلِکَ اَلْبُخَارُ مِنْ ذَلِکَ

است، به دست می‌چسبد، در آتش شعله‌ور می‌شود. آن را با صمغ [عربی] و راتینج می‌آمیزند، [اما راتینج] شعله‌ور نمی‌شود و فقط دود می‌کند، صمغ عربی نیز شعله‌ور نمی‌شود اما کندر شعله‌ور می‌شود. [کندر به صورت] پوسته، گرد و دوده وجود دارد... لبان فقط در شحر وجود دارد، این درختی کوچک خاردار است که بیش از دو ارش بالا نمی‌رود، در کوه می‌روید نه در دشت، برگ‌هایش شبیه برگ‌های مورد، میوه‌هایش نیز شبیه میوه‌های [مورد] است و از آنها در دهان گرما [احساس می‌شود]. [درخت] را با تبر زخمی می‌کنند و کندر از آن بیرون می‌آید.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۸۱]/ قال حنین أجود الکندر هو ما یکون ببلاد الیونانیین، و هو المسمی الذکر الذی یقال له سطاعونیس و ما کان منه علی هذه الصفهٔ فهو صلب لا ینکسر سریعاً، و هو أبیض، و إذا کسر کان ما فی داخله یلزق إذا لحق، و إذا دخن به اخترق سریعاً... الاختیار: أجود هذه الأصناف منه الذکر الأبیض المدحرج الدبقی الباطن و الذهبی المکسر.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۷۸]/ کندر: صمغی است مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن و مستدیر و صلب مایل به سرخی او را کندر ذَکَر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در انبانها حرکت داده باشند، مدحرج گویند و پوستهای رقیق او را که از سائیدن به یکدیگر جدا می‌شود، قشار کندر نامند و آنچه غیر صفایحی و مانند آرد باشد، دقاق کندر و کندر، قوتش تا بیست سال باقی می‌باشد و مغشوش او از آتش، شعله ور نمی گردد و درخت او به قدر دو ذرع و خاردار و برگ و تخم او شبیه به برگ و تخم مورد.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۷۲۴].

[1] کبریتSoufre: عین تجری فإذا جمد ماؤها صار کبریتا أصفر، و منه أبیض.[تقاسیم العلل (کتاب التقسیم و التشجیر)، ص: ۷۷۶]/ کبریت – گوگرد: لیث گوید: کبریت چشمه روان است، چون آب او منجمد شود [به گوگرد بدل گردد و] لون او متغیر شود؛ در بعضی مواضع سپید باشد، در بعضی مواضع زرد بود و بعضی از او تیره رنگ باشد.چنین گویند که آنچه او را کبریت احمر گویند [ماده]

فِی جَسَدِکَ وَاتَّقِی الْبَرْدَ وَالْحِجَامَةَ وَالْزَمِ الْحَمَّامَ وَلِینَ طَبِیعَتَکَ قُلْتُ بِمَاذَا أَلْیَنهَا قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) بِالنُّقُوعِ[۱].

قاسم‌بن‌احمدبن‌عباس می‌گوید به امام جواد(سلام‌الله‌علیه)از بسیاریِ ورم در صورت و ران و قدم پایم که سپس تسکین می‌یابد گلایه کردم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه آن ورم به تو رسید، دستور بده که کبریت را برایت بجوشانند و آن را زیرت قرار بده و با لباس دور آن را بپوشان تا بخار آن به بدنت برسد، و از سردی و حجامت حذر کن، و طبیعت بدنت را نرم و لَیِّن کن. گفتم با چه چیزی طبیعتم را نرم کنم؟ فرمودند: با نقوع (خیسانده‌ی خرمای خشک یا مویز یا میوه خشک مانند پرهلو؛ مطابق با روایت ۳۸۹ برای خیساندن مویز، به مقداری آب می‌ریزیم که روی آن را بپوشاند و در زمستان سه شبانه روز و در تابستان یک شبانه روز کنار بگذاریم تا بخیسد و سپس آب آن را می‌نوشیم).

باب: فی عرق النساء

باب: در سیاتیک

روایت ۵۶۶ جدید [تقویت قوه‌ی جنسی با داروی ترکیبی]

تاخِذُ جُزء مِن حَلبَهٔ مَغسولَهٔ فَتُجَفِّفُها فی الظِّلِّ وَمِثْلُهُ حَبَّةُ الخَضراءِ وَمِثْلُ نِصْفِ ذَلِکَ خُنْدقُوقِی[۱] تُجَفِّفُ وَتُدَقُّ وَتُخْلَطُ وَتُلَتَ بِالْعَسَلِ لَتاً خَفِیفاً وَتَقْطُرُ عَلَیْهِ قَطَرَاتٌ مِنْ مَرَارَهْ أَلْبَقَرِ وَهُوَ نَافِعٌ لِلْبَاه.

معدنی است چنان‌که جوهر زر، نقره و مس. او در معدن خود سیلان نکند و معدن او از پس بلاد تبت است در وادی که او را به «وادی نمل» تعریف کنند، و او آن وادی است که سلیمان، علیه السلام، بر وی بگذشت و قصّه «وادی نمل» در قرآن مذکور است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۴۵].

[۱] نقوع: خیساندن هرگونه میوه‌ی خشک را در آب گویند. این نام برای زردآلوی و قیسی خشک بیشتر آمده است.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۲۸].

۱ جزء شنبلیله‌ی شسته شده بگیر و آن را در سایه خشک کن، و مثل آن حبهٔ الخضـراء (بنه)، و مثل نصف آن خندقوقی (شبدر) خشک کن و بکوب و ترکیب کن و خیلی کم با عسل آغشته کن و بر آن چند قطره از صفرای گـاو بریـز، و آن بـرای قـوه‌ی جنسـی سودمند است.

روایت ۵۶۷ []

وایضا تأخذ قطعهٔ من شاهٔ اعرابیهٔ سوداء و تذیبه ثم تأخذ منه ممـا قـد ذاب ثلاثـهٔ اواق فتجزیه ثلاثهٔ اجزاء تأخذ من کل یوم اوقیهٔ.

و همچنین تکه‌ای از گوسفند سیاه اعرابی بگیر و آن را ذوب کـن سـپس بگیـر از او از آنچه ذوب شده است ۳ اوقیه و آن را به ۳ جزء تقسیم کن و هر روز ۱ اوقیه بگیر.

---

[۱] الحباقا: هو الخندقوقی.[بحر الجواهر، ص: ۱۲۶]/ گیاهی علفی از باقلی‌ها در عربی «ذرق» و برخـی حنـدقوق و حندقوقی، گویند شاخه‌ها و برگ‌های تازه‌ی آن خام و پخته خورده می‌شود تخم سبز یا خشـک‌شـده‌ی آن بـرای شستن دست بکار می‌برند. [منصوری فی الطـب (ترجمـه)، ص: ۶۷۱]/ از جـنس یونچـه اسـت بـری و بسـتانی می‌باشد بری را بعربی حباقا و بیونانی لوطوس اغریوس و بفارسی دیو اسپست صـحرائی و بشـیرازی انـدقوقو و بلاطینی لوطس سکرار و بهندی بسکهپره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بعربی ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتـی طریفلن و بلاطینی طریفلم اوراتم و بکسطیلان طربول رماکه و بهندی این نوع نیز بنـام بـری مشـهور اسـت و در اصفهان شبدر و در مازندران شرویت کویند و نیز سفید و سرخ می‌باشد و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و سـاق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و بـرک آن انـدک پهـن و طـولانی و بعضی را برکها ریزه و کل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و درین شاخها و برکها رسته و تخـم آن ریزه مائل باستداره و رنک آن مانند نانخواه و طعم برک آن فی الجمله شبیه بخرفه و با حدت و حرافـت و سـاق سرخ آن صلب‌تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برک آن نیز شبیه ببرک سـفید و در میان برک و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر آن کل آن سـه عـدد و زیـاده ارغـوانی‌رنـک بـا رکهای مائل بسفیدی و ریزه و اندک خوش‌بو و تخم آن ریزه‌تر از تخم سفید و طعـم بـرک آن نیـز شـبیه ببـرک بستانی و با عفوصت و کلو را زیاده از ان می‌خراشد و آنچه در ماهیت ان نوشته‌اند که سـاق آن بقـدر نـیم ذرع و شاخهای آن باریک و برک آن بقدر ناخن و کل آن خوش‌بو و با سفیدی و سرخی شاید در ان بلاد بـدین هیـأت می‌شده باشد و مستعمل برک و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل دارند.[مخزن الادویه، ص۳۷۰].

باب: فی الکی

باب: در داغ کردن

روایت ۵۶۸ [داغ کردن آخرین دارو]

روی حسن بن البندارِ قَالَ حَدَّثَنِی علیٌّ بن فضَّال عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحَسَنِ عَنْ ابیهِ عَنْ عَبْدِاَللَّهِ بْنِ بَکْرٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ اعین وَعَنْ اَحِدٍ مِنْ اصحابنا عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فِی کِتَابِ عَلِیٍ(صلوات‌الله‌علیه) آخِرُ اَلدَّوَاء اَلْکَیْ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که در کتاب علی(علیه‌السلام)آمده است که آخرین دارو، داغ کردن رگ است.

روایت ۵۶۹ [داغ کردن مورد تایید پیامبر صلی الله علیه و آله]

حَدَّثَنَا اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیریُّ عَن احمد بنِ محمد بن عِیسِی عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ اَبَانٍ عَنِ اَلْمُفَضَّلِ وَاِبْنِ سِنانٍ وَعَبْدِالرَّحْمنِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ عَنْ ابی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَنَّ رَسُولَ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)امر برَجُلٍ مِنْ اصْحَابِهِ اَنْ یَکْوِیَ وَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ حَتی کوَی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، به مردی از اصحابشان به داغ کردن دستور دادند و بالای سرش نشستند تا داغ کند.

روایت ۵۷۰ [احتمال مرگ در داغ کردن و تایید آن]

وَعَنْهُ عَنِ اَلْحِمْیَرِیِّ عَنِ احْمَد بْنِ عیسی عَنِ اِبْنِ اَبی‌عُمَیْرٍ عَنْ عبدالرحمن عَنْ اَبی‌نَجْرَانَ عَنْ ابی‌یَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لاَبی‌عَبداللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَکْتَوِی بِالنَّارِ وَرُبَّمَا قُتِلَ وَمَنْ یعافا اِکْثَرْ قَالَ قَدِ اکْتَوَیَ رَجُلٌ مِن اصحاب رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وَهُوَ قَائِمٌ عَلَی رَأْسِهِ.

ابی‌یعقوب گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفتم: با آتش، داغ کردن انجام می‌شود و چه بسا می‌کشد و کسانی که بهبود می‌یابند، بیشتراند. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: گاهی مردی از اصحاب رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)داغ می‌کرد و ایشان بالای سرش ایستاده بودند.

روایت ۵۷۱ [نهی از داغ کردن]

وَرُوِیَ عَنْ امیرَالمُومِنِین(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)نُهِیَ عَنِ الْکَیِّ واکْرَه شُرْبَ الْحَمِیمِ وَأمرهُ یَکتَحِلُ ثَلاثَهَ امیالَ فِی کُلِّ یَوْمٍ عِنْدَ النَّوْمِ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)داغ کردن را نهی کردند و نوشیدن آب داغ را ناپسند می‌دانستند و به سرمه کشیدن ۳ میله هر روز قبل خواب امر فرمودند.

باب: فی تقلیم الاظفار
باب: در کوتاه کردن ناخن‌ها

روایت ۵۷۲ [خروج بیماری از سر انگشتان با ناخن گرفتن در هر جمعه]

روی محمد بن حسان الرازی عن ابی‌محمد الرازی عن الحسین النوفلی عن السکونی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ أخذ من أَظْفَارَهُ یَوْمَ الْجُمُعَهُ أَخْرَجَ اللَّهُ تعالی مِنْ أَنَامِلِهِ دَّاءَ وَأَدْخَلَ فِیهَا دَّوَاءَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه ناخن‌های را هر جمعه بگیرد، خداوند متعال از سر انگشتانش، بیماری را خارج و در آن‌ها، دوا وارد می‌کند.

روایت ۵۷۳ [ناخن گرفتن روز شنبه و پنجشنبه]

وروی محمد بن الحسن عن ابی محمد عن الحسن بن یزید عن السکونی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ یَوْمَ السَّبْتِ وَیَوْمَ الْخَمِیسِ- وَأَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عُوفِیَ مِنْ وَجَعِ الاضِّرْاسِ وَوَجَعِ [الْعَیْن].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه ناخن‌هایش را روز شنبه و روز پنجشنبه کوتاه کند و از سبیلش بگیرد، از درد دندان‌ها و درد چشم، عافیت می‌یابد.

روایت ۵۷۴ [ناخن گرفتن روز سه‌شنبه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن بکر بن صالح عن الجعفری قال سمعته اباالحسن(صلوات‌الله‌علیه)یقول: قَلِّمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَاحْتَجِمُوا يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَأَصِيبُوا مِنَ الْحَمَّامِ [حَاجَتَكُمْ] يَوْمَ الْخَمِيسِ وَتَطَيَّبُوا بِأَطْيَبِ طِيبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): ناخن‌هایتان را روز سه‌شنبه کوتاه کنید، و چهارشنبه حجامت کنید، و نیازتان از حمام را روز پنجشنبه برطرف کنید، و روز جمعه با بهترین عطری که دارید خودتان را خوشبو کنید.

روایت ۵۷۵ [ناخن گرفتن روز چهارشنبه]

روی یعقوب العطار عن محمد بن یوسف عن ابی‌الحرث عن محمد بن سلیمان والفضل بن سلیمان عن ابی‌الحسن‌الرضا(صلوات‌الله‌علیه)قال: من قَلَّمَ أَظْفَارَهُ یوم الاربعاء فبدأ بِالْخِنْصِرِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ بدأ بِالْأَيْسَرِ وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)[مَنْ] فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ أَخَذَ أَمَاناً مِنَ الرَّمَدِ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرکه ناخن‌هایش را روز چهارشنبه کوتاه کند و از انگشت کوچک دستش شروع کند و سپس از انگشت کوچک دست چپ شروع کند، هرکه اینگونه انجام دهد، امان‌نامه‌ی درد و ورم چشم را می‌گیرد.

باب: علامة الدم

باب: نشانه‌ی غلبه‌ی دم

روایت ۵۷۶ [۳ نشانه‌ی غلبه دم]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن سنان عن بعض اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ لِلدَّمِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْبَثْرَ فِی الْجَسَدِ وَالْحِكَّةَ وَدَبِيبَ الدَّوَابِّ وَفِی موضع آخَرَ النُّعَاس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای غلبه‌ی خون ۳ نشانه است: بثورات پوستی در بدن، خارش، مورمور شدن بدن. و در روایت دیگر خواب آلودگی است.

روایت ۵۷۷ [سرخی صورت نشانه غلبه دم]

روی القاسم بن احمد بن زید قال: كَانَ إِذَا اعْتَلَّ إِنْسَانٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ [قَالَ] انْظُرُوا الی وَجْهِهِ فَإِنْ قَالُوا أَصْفَرُ [قَالَ هُوَ] فمِنَ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ فَيَأْمُرُ فَيُسْقَى ماء باردا وَإِنْ قَالُوا أَحْمَرُ قَالَ دَمٌ فَيَأْمُرُ بِالْحِجَامَةِ.

قاسم‌بن‌احمدبن‌زید گوید: هرگاه یکی از اهل خانه بیمار می‌شد، امام(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمودند: به چهره‌اش نگاه کنید، اگر زرد بود، می‌فرمودند: از صفراء است، و دستور به نوشیدن آب سرد می‌دادند، و اگر سرخ بود می‌فرمودند: غلبه خون است، و دستور به حجامت می‌دادند.

روایت ۵۷۸ [احتمال مرگ در غلبه دم]

وروی عنهم(صلوات‌الله‌علیهم)قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): احْتَجِمُوا فَإِنَّ الدَّمَ رُبَّمَا يَتَبَيَّغُ بِصَاحِبِهِ فَيَقْتُلُهُ.

از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل شده است که: رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: حجامت کنید زیرا چه بسا خون غلبه می‌کند و صاحبش را می‌کشد.

روایت ۵۷۹ [حجامت در شب]

رَوَی الْأَنْصَارِیُّ قَالَ: کَانَ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) رُبَّمَا یَتَبَیَّغُهُ الدَّمُ فَاحْتَجَمَ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ.

انصاری می‌گوید: گاهی اوقات امام رضا(سلام‌الله‌علیه) دچار غلبه خون می‌شدند و در دل شب حجامت می‌کردند.

باب: فی الحجامة علی الریق

باب: حجامت در حالت ناشتا

روایت ۵۸۰ [حجامت به صورت ناشتا ممنوع]

روی بعض اصحابنا عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: [إِیَّاکَ وَ]الْحِجَامَةَ عَلَی الرِّیق.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): از حجامت در حالت ناشتا حذر کن.

روایت ۵۸۱ [حجامت بعد غذا بهتر است]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن ابی الحسن عن ابن‌الفضال و احمد بن محمد جمیعا ثعلبة بن میمون عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): مَا یَقُولُ فیمَنْ قِبَلَکُمْ فِی الْحِجَامَةِ قُلْتُ یَزْعُمُونَ أَنَّهَا عَلَی الرِّیقِ أَفْضَلُ مِنْهَا عَلَی الطَّعَامِ قَالَ لَا هِیَ عَلَی الطَّعَامِ أَدَرُّ لِلْعُرُوقِ وَأَقْوَی لِلْبَدَنِ.

عمار ساباطی می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: افرادی که نزد شما هستند در مورد حجامت چه می‌گویند؟ گفتم: گمان می‌کنند که حجامت در ناشتا بهتر از حجامت بعد از غذا است. امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: نه! حجامت بعد از غذا، رگ‌ها را بیشتر جاری می‌کند و به بدن نیروی بیشتری می‌دهد.

باب: الحجامة علی الاکل

باب: حجامت بعد از غذا

روایت ۵۸۲ [خروج آسان‌تر خون با حجامت بعد غذا]

روی عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ فِی الْحَمَّامِ لَا تَدْخُلْهُ وَأَنْتَ مُمْتَلِئٌ مِنَ الطَّعَامِ وَلَا تَحْتَجِمْ حَتَّی تَأْکُلَ شَیْئاً فَإِنَّهُ أَدَرُّ لِلْعَرَقِ وَأَسْهَلُ لِخُرُوجِهِ وَأَقْوَی لِلْبَدَنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): درحالی که شکمت پر از غذاست وارد حمام نشو، و حجامت نکن تا اینکه چیزی بخوری، زیرا اینگونه خون بیشتری از رگ‌ها جاری می‌شود و خروج خون آسان‌تر است و برای بدن نیرومندتر است.

روایت ۵۸۳ [خروج بیماری از بدن با حجامت بعد از غذا]

روی عنه(صلوات‌الله‌علیه)قال: الْحِجَامَةُ بَعْدَ الْأَکْلِ لِأَنَّهُ إِذَا شَبِعَ الرَّجُلُ ثُمَّ احْتَجَمَ اجْتَمَعَ الدَّمُ وَأَخْرَجَ الدَّاءَ وَإِذَا احْتَجَمَ قَبْلَ الْأَکْلِ خَرَجَ الدَّمُ وَبَقِیَ الدَّاءُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت پس از غذا باشد، زیرا اگر شخص بعد از سیری حجامت کند، خون در محل حجامت جمع می‌شود، و بیماری را از بدن بیرون می‌کشد؛ اما اگر حجامت قبل از غذا باشد، خون را بیرون می‌کشد و بیماری را باقی نگه می‌دارد.

باب: ما تقول اذا رایت الدم

باب: آنچه هنگام دیدن خون می‌گویی

روایت ۵۸۴ [دعای حجامت و فایده‌ی آن]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن سنان عن خلف بن حماد عن رجل عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا أَرَدْتَ الْحِجَامَةَ وَخَرَجَ الدَّمُ مِنْ مَحَاجِمِکَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تَفْرُغَ والدَّمُ یَسِیلُ: بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْـــــمنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ فِي حِجَامَتِي هَذِهِ مِنَ الْعَيْنِ فِـي الـدَّمِ وَمِـنْ كُـلِّ سُوءٍ ثم قال لو علمت يا فلان إِنَّكَ إِذَا قُلْتَ هَذَا فَقَدْ جَمَعْـتَ [الْخَيْـرَ] لِـأَنَّ اللَّـهَ تبـارک وتعالى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَما مَسَّنِيَ السُّوء، وقال فی موضع اخر وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّـوءَ وَالْفَحْشَاءَ قبل ان يـدخل فـی الزنـا [فَالسُّـوءُ هَاهُنَـا الزِّنَـاءُ وَقَـالَ عَـزَّ وَجَـلَّ فِـی قِصَّـةِ مُوسَى(علیه‌السلام) أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ يَعْنِـی مِـنْ غَيْـرِ مَـرَضٍ وَاجْمَعْ ذَلِكَ عِنْدَ حِجَامَتِكَ وَالدَّمُ يَسِيلُ بِهَذِهِ الْعُوذَةِ الْمُتَقَدِّمَةِ].

خلف‌بن‌حماد می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه) به شخصی از دوستانشـان فرمودنـد: هرگـاه خواستی حجامت کنی و خون از موضع حجامت بیرون زد، قبل از تمام شدن حجامـت و جاری بودن خون بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْـــــمنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ فِي حِجَامَتِي هَذِهِ مِنَ الْعَيْنِ فِي الدَّمِ وَمِنْ كُلِّ سُوءٍ» (بسم اللَّه الرحـــــمن الرحیم- در این حجامت از چشم زخم و هر بدی به خداوند کریم پناه می‌برم)، اگر بدانی که زمانی که این عوذه را بگویی همانا خیر و نیکـی را بـرای خـودت جمـع کـرده‌ای، کـه خداونـد در قـرآن می‌فرماید: (اگر از غیب خبر می‌داشتم بر خیرها می‌افـزودم، و هـیچ بـدی را بخـود راه نمی‌دادم). و در روایت دیگر است که: (آن زن قصد او را کرد، و او نیـز - اگـر برهـان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی را – می‌نمود، اینچنین کردیم تا سوء و فحشاء را از او دور سازیم) قبل اینکه وارد در زنا شود پس سوء در اینجا زنا است، و خداوند متعال در داستان موسی(علیه‌السلام) فرموده است: (و دستت را در گریبانت داخـل کـن؛ هنگـامی کـه خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه سوئی در آن باشد)، پس سوء در اینجا یعنی بدون بیماری. پـس [بـا خوانـدن ایـن عـوذه هنگـام حجامتـت]، جمـع مـی‌کنـی [پیشگیری از این ۲ معنی سوء یعنی زنا و بیماری را]، هنگام حجامتت و با عوذه‌ی پیش ذکر، خون روان می‌شود.

باب: فیما یؤکل قبل الحجامة
باب: آنچه قبل از حجامت خورده می‌شود

روایت ۵۸۵ [خوردن انار قبل و بعد حجامت]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن الحسین عن اسماعیل بن صالح عن زَیْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فَدَعَا بِالْحَجَّامِ فَقَالَ لَهُ اغْسِلْ مَحَاجِمَکَ وَعَلِّقْهَا وَدَعَا بِرُمَّانَةٍ فَأَکَلَهَا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْحِجَامَةِ دَعَا بِرُمَّانَةٍ أُخْرَی فَأَکَلَهَا ثم قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)[هَذَا] یُطْفِی الْمِرَارَ.

زید شحام گوید: نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بودم که حجامتگر را خواستند، و به او فرمودند که ابزار حجامت را بشوید و آن را آویزان کند، و یک انار خواستند و میل کردند، و بعد از پایان حجامت نیز انار دیگری خواستند و میل کردند و فرمودند: این مره‌ها را خاموش می‌کند.

باب: فیما یوکل بعد الحجامة
باب: آنچه بعد از حجامت خورده می‌شود

روایت ۵۸۶ [خوردن کاسنی و سرکه بعد از حجامت]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری قال روی محمد بن موسی عن علی بن الحسین عن علی بن سالم عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)أَیَّ شَیْءٍ تَأْکُلُونَ بَعْدَ الْحِجَامَةِ قُلْتُ الْهِنْدَبَاءَ[1] وَالْخَلَّ قَالَ لَیْسَ بِهِ بَأْسٌ.

ابی‌بصیر می‌گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چه چیزی بعد از حجامت می‌خورید؟ گفتم: کاسنی و سرکه. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اشکالی ندارد.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۷.

روایت ۵۸۷ [خوردن شکر بعد از حجامت]

وَرُوِیَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ احْتَجَمَ وقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا جَارِیَةُ هَلُمِّی ثَلَاثَ سُكَّرَاتٍ ثُمَّ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّ السُّكَّرَ بَعْدَ الْحِجَامَةِ یَرُدُّ الدَّمَ الطَّرِی وَیَزِیدُ فِی الْقُوَّةِ.

روایت شده است که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)حجامت کردند و فرمودند: ۳ تکه شکر برایم بیاورید، سپس فرمودند: همانا خوردن شکر بعد از حجامت، خون تازه در بدن وارد می‌کند و نیروی بدن را افزایش می‌دهد.

باب: الحجامة یوم السبت

باب: حجامت روز شنبه

روایت ۵۸۸ [حجامت روز شنبه]

روی ابراهیم جعفر بن غیاث عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ كَانَ [مِنْكُمْ] مُحْتَجِماً أو همّ بالحجامة، فَلْیَحْتَجِمْ یَوْمَ السَّبْتِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هر یک از شما که حجامت کننده است و یا قصد حجامت دارد، پس روز شنبه حجامت کند.

روایت ۵۸۹ [حجامت روز شنبه]

اخبرنا ابوعلی البغدادی قال حدثنا محمد بن خلف قال حدثنا موسی بن ابراهیم قال حدثنا موسی بن جعفر عن ابیه عن جده(صلوات‌الله‌علیهم)قال قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُحْتَجِماً فَلْیَحْتَجِمْ یَوْمَ السَّبْتِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرکه از شما که حجامت کننده است پس روز شنبه حجامت کند.

باب: الحجامة یوم الاحد

باب: حجامت روز یکشنبه

روایت ۵۹۰ [خروج بیماری با حجامت شب یکشنبه]

روی بعض اصحابنا یرفعه قال مَرَّ جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما) بِقَوْمٍ یَحْتَجِمُونَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) مَا عَلَیْکُمْ لَوِ اخْتَرْتُمُوهُ إِلَی عَشِیَّةِ الْأَحَدِ فَإِنَّهُ [یَکُونُ] أَنْزَلَ لِلدَّاءِ.

روایت شده است که امام صادق(سلام‌الله‌علیه) از نزد گروهی از حجامت‌کنندگان عبور کردند و فرمودند: چه می‌شد که حجامت را به شب یکشنبه به تاخیر می‌انداختید، زیرا حجامت در شب یکشنبه درد را از بدن خارج می‌کند.

روایت ۵۹۱ [حجامت روز یکشنبه شفای هر درد]

وَرُوِیَ عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) أَنَّه قال: الْحِجَامَةُ یَوْمَ الْأَحَدِ فِیهَا شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت روز یکشنبه شفای هر درد است.

باب: الحجامة یوم الاثنین

باب: حجامت روز دوشنبه

روایت ۵۹۲ [حجامت دوشنبه بعد از عصر]

روی الحسن بن الحسین اللولوی عن محمد بن اسماعیل واحمد بن الحسین او احدهما عن ابراهیم بن مهزم عمن ذکره عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: کَانَ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یَحْتَجِمُ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، روز دوشنبه بعد از عصر حجامت می‌کردند.

روایت ۵۹۳ [حجامت دوشنبه برای ما و سه‌شنبه برای بنی امیه]

وفی باب الحجامۀ یوم الاثنین روی جعفر بن محمد عن یونس عن ابی‌حمزه قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): لنا فی الحِجَامَةُ الْإِثْنَيْنِ وَلِبَنِی أُمَيَّةَ یوم الثَّلَاثَاءِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت روز دوشنبه برای ماست و حجامت روز سه‌شنبه برای بنی‌امیه است.

باب: الحجامۀ یوم الثلاثاء

باب: حجامت روز سه‌شنبه

روایت ۵۹۴ [حجامت روز سه‌شنبه مصادق با ۱۷ یا ۱۹ یا ۲۱ ماه]

روی ابوالجراح عن سلیمان ابن یزید عن بدر عن ابی‌بکرۀ عَنْ أَبِی‌سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم مَنِ احْتَجَمَ یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ و یوم الثلاثاء لِسَبْعَ عَشْرَ [أَوْ لِتِسْعَ عَشْرَةَ] أو لاحد عشر [أَوْ لِإِحْدَی وَ عِشْرِینَ]كَانَت لَهُ شِفَاءٌ مِنْ كل دَاءِ السَّنَةِ.

(با توجه به اینکه این روایت در این کتاب از طریق ائمه علیهم‌السلام نقل نشده است و با روایت بعدی تعارض دارد، آن را ترجمه نکردم.)

روایت ۵۹۵ [نهی از حجامت روز سه‌شنبه]

عَلِی بْنِ سُلَيْمَانَ اِبْنِ رُشَيْدٍ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ بِلَالٍ عَنِ ابْرَاهِيمَ اِبْنِ اَبِی‌اَلْحُسَيْنِ قَالَ مَرَّ اِبِی بِرَجُلٍ مِنْ مَوَالِيهِ وهُوَ یَحْتَجِمُ یَوْمَ اَلثَّلَاثَاءِ وَدَمُهُ سَائِلٌ لاَ یرقا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ اَللَّهَ اَللَّهَ فَمَشْی فَیَنزِلُ عَن بَغلَتِهِ ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی مَحاجِمِهِ وَیُكَلِّمُ بِكَلَامٍ لَمْ افْهَمْهُ فَانْقَطَعَ اَلدَّمُ فَقَالَ أبی(صلوات‌الله‌علیه)مَا عَمِلَ أُحْدُكُمْ فِی مِثْلِ هَذَا اَلْيَوْمِ فَانِ فِيهِ سَاعَةٌ لا یَرْقِی فِيهَا اَلدَّم.

ابراهیم‌بن‌ابی‌الحسین می‌گوید: پدرم بر مردی از دوستدارانشان عبور کردند و او در روز سه‌شنبه حجامت می‌کرد و خونش جاری بود و بند نمی‌آمد. پس

امام(سلام‌الله‌علیه)برایش فرمودند: الله! الله! پس حرکت کردند و از قاطرشان پیاده شدند، سپس دستشان را روی موضع حجامتش گذاشتند و چیزی فرمودند که من نفهمیدم، سپس خون قطع گردید. سپس پدرم(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هیچ‌یک از شما در چنین روزی (یعنی روز سه‌شنبه) حجامت نکند، زیرا در این روز ساعتی است که در آن ساعت خون بند نمی‌آید!

باب: الحجامة یوم الاربعاء

باب: حجامت روز چهارشنبه

روایت ۵۹۶ [خروج بیماری و ورود دوا به بدن با حجامت روز چهارشنبه]

رویَ بَعْضُهُمْ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَنِ اِحْتَجَمَ یَوْمَ الاَرْبِعاءِ مِنْ عِلَّةٍ اُخْرَجَ اللَّهُ الدّاءَ وَادْخُلِ الدَّواء.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه به سبب بیماری‌ای روز چهارشنبه حجامت کند، خداوند بیماری را از بدنش خارج، و دوا را وارد بدنش می‌کند.

باب: ذم الدم یوم الاربعاء

باب: مذمت خون در روز چهارشنبه

روایت ۵۹۷ [احتمال ابتلا به بهق سفید با حجامت روز چهارشنبه]

حدثنا ابن‌همام قال الحمیری حدثنی الحسن بن طریف و محمد بن الحسن عن عبدالله بن منبه جمیعا عن الحسن بن علوان عن عمر بن خالد عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ آبَائِهِ(صلوات‌الله‌علیهم)عَنْ عَلِیٍّ بن ابی‌طالب(علیهماالسلام)قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنِ احْتَجَمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَأَصَابَهُ وَضَحٌ فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.

زیدبن‌علی از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)از امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)نقل می‌کند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: هرکه روز چهارشنبه حجامت کرد و مبتلا به بهق سفید شد، کسی جز خودش را سرزنش نکند.[1]

روایت ۵۹۸ [چهارشنبه روز نحس مستمر]

وَرُوِیَ عَنْ ابیهِ عَنْ آبَائِهِ(علیهم‌السلام)عَنْ عَلِیٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)نَزَلَ عَلَیَّ جَبْرَئِیلُ(علیه‌السلام)اَلْحِجَامَةُ وَالْیَمِینُ عَلِیٌ اَلشَّاهِدُ وَیَوْمُ اَلاِرْبِعَاءِ یَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(علیهم‌السلام)از امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: جبرئیل(علیه‌السلام)با حجامت و سوگند بر شاهد و اینکه روز چهارشنبه روز نحس مستمر است بر من نازل شد.

روایت ۵۹۹ [حجامت روز چهارشنبه]

حَدَّثَنَا ابوسَهْلٍ مَبْرَوَیْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن احمد الدینوری عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مسعدهٔ بن صدقه عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ لَمْ أدْرکْ أحداً مِنْ اَهْلِ بَیْتِی یَنْهی مِنَ اَلْحِجَامَةِ یَوْمَ اَلأرْبَعَاء.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): درک نمی‌کنم احدی از خانواده‌ام را که نهی می‌کند از حجامت روز چهارشنبه.

[1] همچنین رجوع کنید به روایت ۶۰۹.

باب: الحجامة يوم الخميس

باب: حجامت روز پنجشنبه

روایت ۶۰۰ [حجامت پنجشنبه‌ی آخر ماه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحميری عن احمد بن محمد بن عيسى بن علی عن علی بن عطية عن رجل قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): مَنِ احْتَجَمَ فِی آخِرِ خَمِيسٍ فِی الشَّهْرِ آخِرَ النَّهَارِ سَلَّ الدَّاءَ سَلًّا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه پنجشنبه‌ی آخر ماه در آخر روز حجامت کند، بیماری را به شدت از بدنش جدا می‌کند.(در ۲ روایتِ بعدی، اول روز به جای آخر روز است.)

روایت ۶۰۱ [روش تیغ زدن]

يعقوب بن يزيد عن مراوان بن عبيد عن ابن‌سنان عن مغيث ابن المبارک قال دَخَلْتُ عَلَى أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) فِی يَوْمِ خَمِيسٍ وَهُوَ يَحْتَجِمُ فَقُلْتُ [لَهُ] يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! أَ تَحْتَجِمُ يَوْمِ الْخَمِيسِ؟ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)نَعَمْ مَنْ كَانَ [مِنْكُمْ] مُحْتَجِماً فَلْيَحْتَجِمْ يَوْمِ الْخَمِيسِ فَإِنَّ كَانَ عَشِيَّةَ [كُلِّ] جُمُعَةٍ يَبْتَدِرُ الدَّمُ فَرَقاً مِنَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى وَكْرِهِ إِلَى غَدَاةِ الْخَمِيسِ ثُمَّ الْتَفَتَ(صلوات‌الله‌علیه)إِلَى غُلَامِهِ زبَيْح فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) يَا زبَيْخ اشْدُدْ قَصَبَ الْمُلَازِمِ وَاجْعَلْ مَصَّكَ مجا [رَخِياً] وَاجْعَلْ شَرْطَكَ رجفا [زَحْفا]. [وَقَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)مَنِ احْتَجَمَ فِی آخِرِ خَمِيسٍ مِنَ الشَّهْرِ فِی أَوَّلِ النَّهَارِ سُلَّ مِنْهُ الدَّاءُ سَلًّا.]

مغیث‌بن‌مبارک گوید: روز پنجشنبه‌ای بود که به خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرفیاب شدم و ایشان حجامت می‌کردند. عرض کردم یا ابن رسول‌اللّه! روز پنجشنبه حجامت می‌کنید؟ فرمودند: بله هرکه از شما که بخواهد حجامت کند پس روز پنجشنبه حجامت کند، زیرا که در شبِ هر جمعه، خون بدن از ترس قیامت می‌جهد و تا صبح پنجشنبه به جایگاهش باز نمی‌گردد! سپس رو به خادمشان زبیح کرده و فرمودند: ای زبیح، گیره‌ی

نی را محکم کن و به آرامی بمک و تیغ را به آرامی از پهلو بکش(مانند خزیدن خزنده). [و امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرکه در پنجشنبه آخر ماه اول روز حجامت کند بیماری را به شدت از بدنش جدا می‌کند.]

روایت ۶۰۲ [مانند روایت قبل]

روی سهل بن ابی‌زیاد الادمی عن محمد بن بکر عن زکریا المؤذن عن بعض رجاله عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): أن الدم یجتمع فی یوم الحجامهٔ فی یَوْمِ الْخَمِیسِ فَإِنَّ [کان] عَشِیَّهَ [کُلِّ] جُمُعَهٍ یَبْتَدِرُ الدَّمُ [فَرَقاً] مِنَ الْقِیَامَهِ وَلَا یَرْجِعُ إِلَی وَکْرِهِ إِلَی غَدَاهِ الْخَمِیسِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی غُلَامِهِ زَبَیْخ [فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا زَبَیْخ] اشْدُدْ قَصَبَ الْمُلَازِمِ وَاجْعَلْ مَصَّکَ مجا [رَخِیاً] وَاجْعَلْ شَرْطَکَ زَحْفا.

همانند روایت قبل با اسناد متفاوت و زحفا به جای رجفا.

روایت ۶۰۳ [حجامت پنجشنبه قبل از ظهر]

روی سهل بن زیاد الادمی عن محمد بن بکر عن زکریا الموذن عن بعض رجاله عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: إِنَّ الدَّمَ یَجْتَمِعُ مَوْضِعِ الْحِجَامَهِ فی یَوْمَ الْخَمِیسِ فَإِذَا [زَالَتِ] رأیت الشَّمْسُ تَفَرَّقَ فَخُذْ حَظَّکَ مِنَ الْحِجَامَهِ قَبْلَ الزَّوَالِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خون در روز پنجشنبه در موضع حجامت جمع می‌شود، پس هنگامی که خورشید از ظهر رد شود، خون پراکنده می‌شود، پس بهره‌ات از حجامت را قبل از ظهر برآورده کن.

باب: الحجامة یوم الجمعة

باب: حجامت روز جمعه

روایت ۶۰۴ [نهی حجامت در ظهر جمعه]

روی ابونجران عن المفضل بن عثمان قال: دَخَلْتُ عَلَی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) وَهُوَ یَحْتَجِمُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فقلت جعلت فداک تحتجم یوم الجمعة؟ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) أَ وَ لَیْسَ تَقْرَأُ آیَةَ الْکُرْسِیِّ قال وَنَهَی عَنِ الْحِجَامَةِ مَعَ الزَّوَالِ فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ.

مفضل‌بن‌عثمان گوید: مشرف خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدم و ایشان در روز جمعه حجامت می‌کردند، پس گفتم: جانم به فدایت! روز جمعه حجامت می‌کنید؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا آیت‌الکرسی نمی‌خوانی؟ راوی گوید: و از حجامت هنگام ظهرِ روز جمعه نهی فرمودند.

روایت ۶۰۵ [حجامت در روز چهارشنبه و جمعه]

احمد بن محمد عَنْ عَبْدِالرَّحْمَانِ بْنِ عُمَرَو بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَاالْحَسَنِ مُوسَی(صلوات‌الله‌علیه) احْتَجَمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَهُوَ مَحْمُومٌ، فَلَمْ تَرُکْهُ [الْحُمَّی]، فَاحْتَجَمَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَتَرَکَهُ الْحُمَّی.

عمروبن‌اسلم گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)را دیدم که روز چهارشنبه حجامت می‌کردند و تب داشتند، پس تب ایشان را رها نکرد، پس روز جمعه حجامت کردند و تب رهایشان کرد.

باب: الحجامة فی سبع من حزیران
باب: حجامت در هفتم حزیران

روایت ۶۰۶ [حجامت در هر زمان با خواندن آیت الکرسی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن الحسن بن محبوب عن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: اقْرَأْ آیَةَ الْکُرْسِیِّ وَاحْتَجِمْ أَیَّ وقت شِئْت، ودَخَلَ بعض اصحابنا عَلَی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)وهو یَحتَجِمُ ثم دَخَلَ عَلیه مِنَ الغَد فَرَأهُ یَحتَجِمُ فقال(صلوات‌الله‌علیه): إنَّ هذه بِغَیرِ تِلکَ الَّتِی رَأیتَ أمس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): آیت‌الکرسی بخوان و هر وقت می‌خواهی حجامت کن. راوی گوید: بعضی از دوستانمان وارد بر امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شدند و ایشان حجامت می‌کردند، سپس فردا هم وارد بر ایشان شدند و دیدند ایشان حجامت می‌کنند، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: قطعا [علتِ] این به غیر از حجامتی است که دیروز دیدی.

روایت ۶۰۷ [حجامت تابستان آخر روز، زمستان اول روز]

إحتَجِم فِی الصَّیفِ آخر النَّهار یستقبل الروح وَفِی الشِّتاءِ أوَّل النَّهار تستقبل دقا للنَّهارِ.

در تابستان آخر روز حجامت کن خوشی به استقبال می‌آید، و در زمستان اول روز به استقبال می‌آید کوبیدنی برای روز.

روایت ۶۰۸ [توصیه‌ی فرشتگان به حجامت]

وقال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لما أُسْرِیَ بی إلَی السَّمَاءِ مَا مَرَرْتُ بسماء من السماوات رحبت بی الْمَلَائِکَةُ وقالت: یَا مُحَمَّدُ مُرْ أُمَّتَکَ بِالْحِجَامَةِ فإن خَیْرُ مَا تَدَاوَیْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ وَالْقُسْطُ[1] وَالشُّونِیزُ.

---

[1] القُسْطُ: عود هندی یجعل فی البخور و الدواء.[کتاب العین، ج۵، ص: ۷۱]/ می‌گویند که تلفظ سه‌گانه این واژه وجود دارد: «قسط»، «کسط» و «کست». حمزه: کست‌دار همان هنه‌دار است. آن به هندی کت و به رومی قسطوس است. در الصیدنه [نقل] از دیسقوریدس: بهترین [قسط] آن است که در سرزمین‌های عرب وجود دارد و سفید،

سبک و خوشبوست. در پی آن هندی است- کلفت، سیاه، سبک؛ سپس سوری است- سنگین، به رنگ شمشاد و با بوی نافذ. بهترین [قسط] تازه، سفید، پر، [کرم] نخورده است و بدبو نیست، زبان را می‌سوزاند و می‌گزد. آن را با ریشه‌های سخت راسن می‌آمیزند، اما [راسن] زبان را نمی‌گزد و تفاوت آنها نیز در همین است. [افزون‌بر این، راسن] آن‌چنان بوی شدید و نافذ همانند بوی [قسط] را ندارد. صهاربخت: [قسط] دریایی شیرین، سفید و کلفت است، آن را در عطرها به کار می‌برند. [قسط] هندی تلخ است، نازک‌تر از پیشین و مایل به سیاه است؛ آن را در داروها به کار می‌برند. می‌گویند که گاهی [قسط] سمی پیدا می‌شود که از روی سیاهی و سنگینی‌اش می‌شناسند.می‌گویند که قسط شیرین را که «دریایی» نامیده می‌شود، از حبشه می‌آورند. بهترین [نوع] آن سفید و پوست‌نازک است؛ [قسطی] با بوی سنگین به نام «قرنفلی» و «کشمشی» [؟] یافت می‌شود؛ [قسط] تلخ هندی سفید نیز وجود دارد، آن را از هند می‌آورند. الرسائلی: اگر نتوان [قسط] دریایی و هندی را یافت، آن‌گاه راهن را جانشین آنها می‌کنند و این راسن است. سومین [نوع] قسط- فارسی است. یحیی و خشکی: [قسط] دریایی را از حبشه می‌آورند، در آنجا آن را به صورت تروتازه می‌خورند. بهترین [نوع] آن سفید، پوست‌نازک، شبیه انگشتان اما درشت‌تر از آنهاست؛ آن مانند هویج خشک و پوست‌کنده است و در ترکیب عطرها وارد می‌شود. خشکی: یکی از دریانوردان به من اطلاع داد که در شکاف‌های تخته سنگ‌ها در کوه‌های ماهات و در قله‌های آنها [قسط] می‌روید، آن را «کن» می‌نامند. آن را می‌خورند، اما ماده‌اش بد است و سختی [نوع] حبشی را ندارد، ریشه‌ها و برگ‌هایش همانند کرفس کوهی است. هنگامی که در جبال بودم، [قسط] را به مقدار زیاد در کوه‌های ابهر و زنجان دیدم. نوعی [قسط] به نام زیلعی وجود دارد، آن قوی نیست، رختخواب و ننوی کودکان را با آن دود می‌دهند. نوع سفید و تلخ نیز یافت می‌شود و این [قسط] هندی به نام «بنفشه‌ای» است زیرا از نظر بو به [بنفشه] می‌ماند. نوع دیگر مایل به سیاه و آن تلخ و بدترین است، از نظر بو شبیه درخت مصطکی [از نوع] کوچک است. قسط را «هویج دریایی» می‌نامند همان گونه که حنزاب را «هویج خشکی» می‌گویند. ارجانی: قسط سه نوع است: عربی- سفید، سبک و خوش‌بو؛ هندی- کلفت، سیاه و سبک، و سوری- سنگین، رنگش شبیه رنگ چوب شمشاد و بویش نافذ است. بهترین [قسط] تازه، پر، [کرم] نخورده است، بدبو نیست و زبان را می‌سوزاند. آن را با ریشه‌های سخت راسن می‌آمیزند، اما راسن زبان را نمی‌گزد و بوی آن‌چنان شدید همانند بوی [قسط] را ندارد.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۱۴]/ قسط: بیخی است شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد. نباتش مفروش و بی‌ساق و برگش عریض و سه قسم می‌باشد: یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریت و قسط بحری و عربی نامند. قسمی مایل به سیاهی و سبک و سطبر و کم بوی و تلخ و او را قسط هندی گویند. قسمی مایل به سرخی و سنگین و در وزن، شبیه به چوب شمشاد و خوشبوی و بی‌تلخی است و از مطلق او، مراد، قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقی است و فرق در میان او و راسن- که قسط شامی نامند-، عدم عطریت راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۶۶۴]/ بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی‌ساق و مفروش بر زمین و برک آن عریض و کویند بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می‌باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی کویند و دوم تلخ مائل بسیاهی و مغز آن مائل بزردی و

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): هنگامی که به آسمان سیر کردم، از هیچ آسمانی از آسمان‌ها عبور نکردم مگر اینکه فرشتگان به من گفتند: یا محمد! امتت را امر به حجامت کن، زیرا بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید، حجامت و قسط و سیاهدانه است.

روایت ۶۰۹ [ترس از حجامت روز چهارشنبه فقط برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام است]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری و روی محمد بن الحسن الصفار عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْکُوفِیِّینَ عَنْ عُرْوَةَ أَخِی شُعَیْبٍ أَوْ عَنْ شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ(صلوات‌الله‌علیه) وَهُوَ یَحْتَجِمُ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِی الْحَبْسِ فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا یَوْمٌ یَقُولُ [النَّاسُ إِنَّ] مَنِ احْتَجَمَ فِیهِ فَأَصَابَهُ الْبَرَصُ فَقَالَ إِنَّمَا یُخَافُ ذَلِکَ عَلَی مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ فِی حَیْضِهَا.

شعیب می‌گوید: وارد بر امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)شدم و ایشان روز چهارشنبه در حبس حجامت می‌کردند، پس گفتم: این روز روزی است که مردم می‌گویند هرکه در آن حجامت کند، مبتلا به پیسی می‌شود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چنین چیزی برای کسی ترس آور است، که مادرش در قاعدگی‌اش او را حامله شده باشد.

روایت ۶۱۰ [حجامت در آخر روز]

وعنه قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن ابی‌محمد بن نجیه بنی الحرث عن عمران بن ابان قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا ثَارَ بِأَحَدِکُمْ الدَّمُ فَلْیَحْتَجِمْ لَا یَتَبَیَّغْ بِهِ فَیَقْتُلَهُ وَإِذَا أَرَادَ [أَحَدُکُمْ] ذَلِکَ فَلْیَکُنْ من آخِرِ النَّهَارِ.

سطبری و سبک و کم‌بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی و سنکین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و بی‌تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از ان آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویه شریفه جلیلهٔ النفع است و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بکزد و پوست آن نازک باشد و بعد از ان هندی سیاه سبک وزن و بعد از ان قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی می‌ماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری می‌نمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و کزیدکی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست.[مخزن الأدویه: ص: ۶۹۳].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه خون در بدن یکی از شما به جوشش آمد پس حجامت کند تا به فشار نیاید پس بکشدش، و هرگاه یکی از شما خواست حجامت کند پس در آخر روز باشد.

باب: الحجامة فی الرأس

باب: حجامت سر

روایت ۶۱۱ [درمان وسواس و خواب آلودگی و درد دندان با حجامت سر]

روی یعقوب بن یزید عن رجل یکنی اباعبدالله من اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: الحجامة فی وسط الرأس من الوسواس والنعاس ووجع الاضراس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت در وسط سر، [برای درمان] از وسواس و خواب آلودگی و درد دندان‌ها است.

روایت ۶۱۲ [حجامت سر شفای هر درد]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالعزیز الصابخ عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: ان الْحِجَامَةُ فِی الرَّأْسِ [شِفَاءٌ مِنْ] یذهب کُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت سر، هر بیماری را از بین می‌برد به جز بیماری مرگ.

روایت ۶۱۳ [موضع حجامت سر]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)قال: أن الْحِجَامَةُ وسط الرَّأْسِ شِبْرٍ مِنْ طَرَفِ الْأَنْفِ الی حیث یبلغ [طرف الشبر] و وَ فِتْرٍ من [بَیْنَ] الْحَاجِبَیْنِ الی وسط الرأس شفاء من کل داء الا السام و السام الموت.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حجامت سر، یک شبر (وجب؛ از سرانگشت ابهام تا انگشت کوچک) از نوک بینی، و یک فتر (مابین دو انگشت سبابه و ابهام) از بین دو ابرو به سوی وسط سر، شفای هر بیماری است جز سام و سام یعنی مرگ.

باب: الحجامة فی الاخدعین

باب: حجامت در اخدعین

روایت ۶۱۴ [نهی از حجامت صلوان کاهل]

رُوِیَ احمد بْنُ ابی‌عَبْدِاَللَّهِ اَلْبَرْقِیِّ عَنْ ابیه عَنِ اِحْمَدِ بْنِ اَلنَّضْرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَرَابِی قَالَ کَانَ امیرالمُومَنِینَ(صلوات‌الله‌علیه) یَنْهَی بِشَرْطِ اَلْخَمِیسِ اَنْ یَحْتَجِمُوا فِی صَلَوَانِ[۱] اَلْکَاهِلِ قُلْتُ وَلِمَ ذَلِکَ قَالَ لِاَنْهِ یُورِثُ النِّسْیَانَ وَقَالَ وَمَا احْتَجَمَ قَطُّ الا فِی الاخْدعَیْن[۲].

علی‌بن‌عرابی می‌گوید: امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه) نیروهای امنیتیشان را از اینکه در صلوان کاهل (وسط شانه) حجامت کنند، نهی فرمودند. گفتم برای چه؟ گفت: زیرا آن موجب فراموشی می‌شود. راوی گوید: و ایشان هرگز حجامت نمی‌کردند مگر در اخدعین.

روایت ۶۱۵ [بازگشت به زندگی با حجامت اخدعین]

بعْضُ اِصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عبدالله عن یحیی اِبْنِ اَلْمُبَارَکِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَمِیلِهِ عَنْ صَارِمٍ قَالَ مَرِضَ بَعْضُ اخوانَنَا حَتَّی یَسْقُطُ لِلْمَوْتِ فَخَرَجَ بَعْضُ اصحابِنَا لِیَشْتَرِیَ کفنَهُ

---

[۱] و الصَّلا: وسط الظَّهر لکل ذی أربع و للناس.[کتاب العین، ج۷، ص: ۱۵۳]/ و الصَّلَا: وَسَطُ الظَّهْرِ... و قیل: الصَّلَا ما حَوْلَ الذَّنَبِ عن یَمِیْنِه و شِمالِه.[المحیط فی اللغة، ج۸، ص: ۱۸۴]/ الصَّلَا- [صلو]: مص، و- ج صَلَوات و أصْلَاء: وسط کمَر و پشت انسان و یا میان کمر هر حیوان چهار پای دیگری.[فرهنگ ابجدی، متن، ص: ۵۵۷]/ المصلی هو الذی یحاذی رأسه صلوی السابق و الصلوان عظمان نابتان عن یمین الذنب و شماله.[بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۲۴، ص: ۷]/ و الصَّلا ما عن یمین الذَّنَب و شِماله، و هُما صَلَوان.[لسان العرب، ج۱۴، ص: ۴۶۹]

[۲] اخدعان:Common carotid artery: دو رگی است که در گودی پشت و دو سوی گردن قرار گرفته هرکدام آنها «اخداع» گفته می‌شود.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۵۹۵].

فَلَقِیَ اباعَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)فَسَأَلَهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ هُوَ یَقْضِی فَخَرَجتُ لاَشْتَرِیَ کَفَنَهُ فَقَالَ لَهُ ابوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَما لَوْ کُنْتُ لَهُ مِثْلَ اَبیهِ لَحَجَمْتُهُ فِی الِاخْدَعَیْنِ فَجَاءَ الرَّجُلُ الی ابیهْ فَاعْلَمْهُ فَقَالَ لَهُ أ فَلاَ جِئْتَ مَعَکَ بِحَجَّام فاتینا بِحَجَّامٍ فَوَضَعَ اَلْمِحْجَمَتَیْنِ ثُمَّ شَرَطَهُ وَمَصَّهَا فخرج شئ أصْفَر نُقْطَةً اَوْ نُقْطَتَیْنِ فَفَتَحَ الفتی عَیْنَیْهِ فَقَالَ مَا لِی وَمَا شَأْنِی فَقُلْنَا خَیْراً فَقَالَ أطْعِمُونِی.

صارم می‌گوید: یکی از برادرانمان بیمار شد تا جایی که به حالت مرگ افتاد، پس یکی از دوستانمان برای خریدن کفنش خارج شد، پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)او را دیدند و راجع به بیمار از او پرسیدند. به ایشان گفت: بیمار از دنیا رفت و من خارج شدم که برایش کفن بخرم. پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: اگر من به جای پدرش بودم، او را حجامت اخدعین می‌کردم. پس شخص نزد پدرش آمد و کلام امام(سلام‌الله‌علیه)را به او گفت. پس پدرش گفت: آیا همراهت حجامتگر نیاوردی؟ پس حجامتگر را آوردیم و ۲ لیوان حجامت را گذاشت و سپس تیغ زد و آن را مکید، پس چیزی زردرنگ ۱ نقطه یا ۲ نقطه خارج شد، پس جوان چشمانش را گشود و گفت: چه بر سر من آمده و حال من چگونه است؟ پس به او گفتیم خیر است. پس گفت: به من غذا بخورانید.

باب: فیما یزید الولد

باب: راه‌های فرزندار شدن و بارداری و تعیین جنسیت

روایت ۶۱۶ [تعیین جنسیت پسر با سوره قدر]

رفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِاللَّهِ وُلِدَ لِی ثَمَانُ بَنَاتٍ رَأْسٌ عَلَی رَأْسٍ وَلَمْ أُرَزق قَطُّ ذَکَراً فَادْعُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ یَرْزُقَنِی ذَکَراً فَقَالَ ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا أَرَدْتَ الْمُوَاقَعَةَ وَالنکاح فقَعَدْتَ مَقْعَدَ الرَّجُلِ [مِنَ الْمَرْأَةِ] فَضَعْ یَدَکَ الْیُمْنَی عَلَی یَمِینِ سُرَّةِ الْمَرْأَةِ وَاقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ ثُمَّ وَاقِعْ أَهْلَکَ [فَإِنَّکَ] تَرَی مَا تُحِبُّ فَإِذَا انتبهت [تَبَیَّنَتِ

الْحَمْلَ] فَمَتَی مَا انْقَلَبَتَ مِنَ اللَّیْلِ فَضَعْ یَدَکَ [الْیُمْنَی] عَلَی [یَمِینِ] سُرَّتِهَا وَاقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لیلة القدر سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ الرَّجُلُ فَفَعَلْتُ ذَلِکَ فَوُلِدَ لِی سَبْعٌ ذُکُورٌ رَأْسٌ عَلَی رَأْسٍ وَقَدْ فَعَلَ ذَلِکَ غَیْرُ وَاحِدٍ فَرُزِقُوا اولادا ذُکُورة.

مردی خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)رسید و گفت: «یا ابن رسول‌الله! ۸ دختر پشت سر هم برایم متولّد شده و هیچ پسری قسمتم نشده است! از خدا بخواهید که پسری روزی‌ام شود.» پس امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: «هنگامی که خواستی آمیزش جنسی کنی و در جایگاهِ آمیزش قرار گرفتی، دست راستت را سمت راست ناف زن بگذار و سوره قدر را ۷ مرتبه بخوان، سپس با همسرت آمیزش کن، زیرا آنچه را دوست داری می‌بینی؛ همچنین زمانی که همسرت باردار شد، پس هر زمان که شب از خواب بیدار و جابجا می‌شوی، دست راستت را بر سمت راستِ نافش بگذار و ۷ مرتبه سوره قدر را بخوان. مرد گوید: این کار را کردم و ۷ پسر پشت سر هم برایم متولّد شد و بیش از یک نفر این دستور را انجام دادند و فرزندان پسر قسمتشان شد»

روایت ۶۱۷ [افزایش فرزندان با ماهی و تخم مرغ]

وَرُوِیَ عَنْ اَبی‌جَعْفَرِالْبَاقِرِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قال شَکَا نَبِیٌّ مِنَ الانْبِیَاءِ اِلَی اللّهُ تَعالی قِلَّةَ النَّسلِ فاوحی اَللّهُ تَعالی اِلَیهِ اِنَّ کُلِ الْبَیْضِ وَالسَّمَکِ فَاِنِّی جَعَلْتُ النَّسْلَ فِیها.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): یکی از پیامبران به خدای متعال از کمی فرزندانش گلایه کرد، پس خدای متعال به او وحی فرمود که تخم مرغ و ماهی بخور زیرا من افزایش نسل را در آن قرار دادم.

روایت ۶۱۸ [افزایش فرزندان با خوردن تخم پرندگان حلال گوشت]

حَدَّثَنَا اِبْن هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیرِیُّ عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ والحِمیری عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ جَمِیعاً عَنْ زِیَادٍ اَلْعَبْدِیِّ عَنِ اِبْنِ سِنَانٍ

عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ شَکَی نَبیٌ مِنَ الاَنْبیَا الی اللّهِ تَعالی قِلَّةَ النَّسْلِ فَأمْرَهُ أنْ یَأْکُلَ البَیض.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیامبری از پیامبران از کمی فرزندان به خدای متعال گلایه کرد. پس خدای متعال به او دستور به خوردن تخمِ[مرغ] داد.

روایت ۶۱۹ [فرزنددار شدن با بسیار خوردن تخم پرندگان حلال گوشت]

رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ابْرَاهِیمَ الجعفی عَنْ اَبی‌عَبْدِاَللّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ مَنْ عَدِمَ اَلْوَلَد فَلْیَأْکُلِ اَلْبَیْضَ وَلْیُکْثِرْ مِنْهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه فرزند ندارد، پس بسیار تخمِ[مرغ] بخورد.

روایت ۶۲۰ [فرزنددار شدن با خوردن تخم[پرندگان حلال گوشت] با پیاز]

رُوِیَ عَلِی بْن الْحَکَمِ عَنْ ابیه عَنْ سَعِیدٍ عَنِ الاِصْبَغِ عَنْ عَلِیٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ ان نَبِیّاً مِنَ الاَنْبیا شَکَی الی اللّه تَعالی قِلَّةَ اَلنَّسْلِ فِی اُمَّتِهِ فَاَمَرَهُ اَللّهُ اَنْ یَاْمُرَهُمْ بأکِلَ الْبَیضِ بِالْبَصَل.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): پیامبری از پیامبران به خدای متعالی از کمی فرزندان در امتش گلایه کرد، پس خدای متعال به او فرمود که به امتت دستور به خوردن تخمِ[مرغ] با پیاز بده.

روایت ۶۲۱ [افزایش فرزند]

روی علی بن حسان عن موسی بن بکر قال سمعت اباالحسن(صلوات‌الله‌علیه): أکل البیض یَزِیدُ فِی الْوَلَد.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): خوردن تخم[مرغ] فرزند را زیاد می‌کند.

روایت ۶۲۲ جدید [افزایش فرزند با انار]

رُوِیَ مُحَمَّدُبْنُ‌عَلِیِ‌الْهَمْدَانِیُّ عَنْ ابی‌سَعِیداً ارْقام عَنْ صَالِحِ اِبْنِ‌عُقْبَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ کُلُوا الرُّمَّان بِشَحمِهِ فانه یَدبُغُ المَعِدَةَ وَ یَزیدُ اَلوَلَد.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): انار را با پیه‌اش بخورید، زیرا معده را دباغی و فرزند را زیاد می‌کند.

باب: فیما یحسن الولد
باب: آنچه فرزند را زیبا می‌کند

روایت ۶۲۳ [زیبایی فرزند با خوردن به]

روی ابوالحسن بن النجل عن محمد بن ابراهیم عن سلیمان الجعفری عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: کَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)سَفَرْجَلَةً فَأَطْعَمَ جَعْفَرَ بْنَ أَبِی‌طَالِبِ(علیه‌السلام)وَقَالَ لَهُ کُلْ فَإِنَّهُ یُصَفِّی اللَّوْنَ وَیُحَسِّنُ الْوَلَدَ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، بهی قاچ کردند و به جعفر پسر ابوطالب(علیه‌السلام) خوراندند، و به او فرمودند: آن را بخور، زیرا رنگ و رو را صاف و فرزند را زیبا می‌کند.

روایت ۶۲۴ [زیبایی فرزند با به]

وروی بعض اصحابنا عن سجادهٔ عن الصادق(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ أَکَلَ سَفَرْجَلَةً عَلَی الرِّیقِ طَابَ مَاؤُهُ وَحَسُنَ وَلَدُهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه میوه‌ی به را ناشتا بخورد، آبش پاکیزه و فرزندش زیبا شود.

روایت ۶۲۵ [زیبایی فرزند با به]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن عن علی بن هاشم عن عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: نَظَرَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)إِلَی غُلَامٍ جَمِیلٍ فَقَالَ یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ أَبَوَا هَذَا الْغُلَامِ أَکَلَا السَّفَرْجَلَ [وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)السَّفَرْجَلُ یُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَیَجُمُّ الْفُؤَادَ].

محمدبن‌مسلم می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به پسری زیبا نگریستند و فرمودند: حتما پدر و مادر این پسر، میوه‌ی به خوردند.

روایت ۶۲۶ [زیبایی فرزند با کاسنی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی والسیاری رفعه قال: عَلَیْکَ بِالْهِنْدَبَاءِ[1] فَإِنَّهُ یَزِیدُ فِی الْمَاءِ وَیُحَسِّنُ الْوَلَدَ وَهُوَ حَارٌّ لَیِّنٌ یَزِیدُ فِی الْوَلَدِ الذُّکُورَةَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بر تو باد خوردن کاسنی، زیرا کاسنی آب را می‌افزاید و فرزند را زیبا می‌کند، و آن گرم و نرم است و فرزند پسر را زیاد می‌کند.

باب: فی ما یصنع بالمولود

باب: کارهایی که با نوزاد انجام می‌شود

روایت ۶۲۷ [اذان و اقامه، قطره جاوشیر، گشودن کام با خرمای عجوه]

رُوِیَ السیاری رَفَعَهُ قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ اذا وُلِدَ لَأَحَدِکُمْ مَولُودٌ فَلیُؤَذِّن فی أُذُنِهِ الیُسری وَلْیُقِم الصَّلوةَ فی أُذُنَهِ الْیُمْنَی وَلْیُقْطِرْ فی مِنْخِرِهِ الْیُمنَی اربَعْ قَطَرَاتِ جَاوَشِیرَ وَفِی اَلْیُسْرِی ثَلاَثَ قَطَرَاتٍ وَلْیُحَنِّکْهُ بِتَمْرَةٍ عَجْوَةٍ یُمْضِهَا ابُوهُ فِی فِیهِ وَیُحَنِّکُهُ بِها فَإِنَّه لا یَری مِنْهُ ما یَکْرَهُ وَیَؤُلِ اِلاّ اِلَی خَیْر.

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۷.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه برای یکی از شما نوزادی متولد شد پس در گوش چپش اذان بگوید و گوش راستش اقامه بگوید، و در سوراخ بینی راستش ۴ قطره و در بینی چپش ۳ قطره جاوشیر بریزد، و کامش را با خرمای عجوه بگشاید، پدرش در دهانش بجود و کام نوزادش را با آن باز کند، زیرا از او چیزی را که ناپسند می‌داری، نخواهی دید و جز به سوی خیر کشیده نمی‌شود.

روایت ۶۲۸ جدید [چیستی ام الصبیان]

*(چون این مطلب از ابن عباس است و از اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست، نقل نمی‌کنم)[مترجم].

روایت ۶۲۹ [اقامه در گوش راست]

اِبْنُ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى عَنْ اَبی‌عُمَيْرٍ عَنْ فَيْضٍ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) مُرُوا اَلْقَابِلَةَ وَاُم اَلصَّبِیِّ اَوْ بَعْضُ مَنْ يَلِيهِ يُقِيمُ الصَّلاَةَ فِی اُذُنِهِ اَلْيُمْنَى فَلاَ يُصِيبُهُ اَمُّ اَلصِّبْيَانِ وَلاَ تَابِعَةٌ اَبَداً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): به قابله و مادر بچه یا کسی که پیش اوست دستور بدهید که در گوش راستش اقامه بگوید، پس با این کار، ام‌الصبیان و آسیب جن و پری هیچوقت به بچه نمی‌رسد.

روایت ۶۳۰ [اذان در گوش چپ و اقامه در گوش راست]

وَعَنْهُ عَنِ الحميریِّ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ موسى الحَشَّابِ عَنْ عُثَاثِ اِبْنِ‌عُثْمَانَ عَنِ اسْحاق بْنِ عمار عَنْ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) اَنَّ رَسُولَ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قَالَ اِذَا رَاَيْتُمْ مِنْ صِبْيَانِكُمْ سُوءَ خُلُقٍ فَاُذُّنُوا فِی اَلاِذْنِ اَلْيُسْرِیِّ وَاَقيمُوا فِی اَلْيُمَنِیِّ فَاَنَّ رَسُولَ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَعَلَ بِالْحَسَنِ وَاَلْحُسَيْنِ(علیهماالسلام) حِينَ وَلَدَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرگاه در فرزندانتان بداخلاقی دیدید، در گوش چپشان اذان و در گوش راستشان اقامه بگویید، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)با حسن و حسین علیهماالسلام هنگامی که متولد شدند، چنین کردند.

روایت ۶۳۱ [عوذه‌ی درد و باد کودکان]

وعنه عن الحمیری وروی محمد بن الحسن جمیعا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ أَنَّهُ کَتَبَ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)یَسْأَلُهُ عُوذَةً لِلرِّیَاحِ الَّتِی تَعْرِضُ لِلصِّبْیَانِ فَکَتَبَ إِلَیْهِ بِخَطِّهِ هَاتَیْنِ الْعُوذَتَیْنِ وَزَعَمَ صَالِحٌ أَنَّهُ قرأهما علی ابراهیم [أَنْفَذَهُمَا إِلَیَّ إِبْرَاهِیمُ بِخَطِّهِ] وهی: اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ [اللَّهُ أَکْبَرُ] [أَشْهَدُ أَنْ] ربی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ واللَّهُ أَکْبَرُ [اللَّهُ أَکْبَرُ] لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا رَبَّ [لِی] إِلَّا اللَّهُ [لَهُ الْمُلْکُ] وَلَهُ الْحَمْدُ لا شَرِیکَ لَهُ [سُبْحَانَ اللَّهِ] لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ اللَّهُمَّ ذَو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ رَبَ مُوسَی وَعِیسَی وَ إِبْرَاهِیمَ [الَّذِی وَفَّی إِلَهَ إِبْرَاهِیمَ] وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ [مَعَ] بِمَا عَدَّدْتَ مِنْ آیَاتِکَ وَ[ب]عَظَمَتِکَ وَ[ب]مَا سَأَلَکَ بِهِ النَّبِیُّونَ [وَ]بِأَنَّکَ رَبُّ النَّاسِ کُنْتَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَأَنْتَ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ أَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ التی [باسْمِکَ الَّذِی] تُمْسِکُ [بِهِ] السَّمَاوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِکَ وَبِکَلِمَاتِکَ [التَّامَّاتِ] الَّتِی بها تُحْیِی [بِهِ] الْمَوْتَی أَنْ تُجِیرَ عَبْدَکَ فُلَاناً مِنْ شَرِّ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فیها [إِلَیْهَا] وَمن شر مَا یَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا یَلِجُ فِیهَا وَالسَلامُ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

صالح‌بن‌سعید از ابراهیم‌بن‌محمدبن‌هارون روایت می‌کند که به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشت و از ایشان تعویذی برای بادهایی که کودکان به آن دچار گردند درخواست کرد، امام(سلام‌الله‌علیه)به خط خود این ۲ تعویذ را نوشتند، و صالح(بن‌سعید) معتقد بود که ایشان این ۲ تعویذ را به خط خود برای ابراهیم فرستاد (یا ابراهیم دعاها را که به خط امام(سلام‌الله‌علیه)بود برای صالح فرستاد):

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ [اللَّهُ أَكْبَرُ] [أَشْهَدُ أَنْ] ربی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ واللَّهُ أَكْبَرُ [اللَّهُ أَكْبَرُ] لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا رَبَّ [لِی] إِلَّا اللَّهُ [لَهُ الْمُلْكُ] وَلَهُ الْحَمْدُ لا شَرِيكَ لَهُ [سُبْحَانَ اللَّهِ] لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُمَّ ذَو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبَ مُوسَى وَعِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ [الَّذِی وَفَّى إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ] وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ [مَعَ] بِمَا عَدَّدْتَ مِنْ آيَاتِكَ وَ[ب]عَظَمَتِكَ وَ[ب]مَا سَأَلَكَ بِهِ النَّبِيُّونَ [وَ]بِأَنَّكَ رَبُّ النَّاسِ كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَیْءٍ وَأَنْتَ بَعْدَ كُلِّ شَیْءٍ أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ التی [بِاسْمِكَ الَّذِی] تُمْسِكُ [بِهِ] السَّمَاوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَبِكَلِمَاتِكَ [التَّامَّاتِ] الَّتِی بها تُحْیِی [بِهِ] الْمَوْتَى أَنْ تُجِيرَ عَبْدَكَ فُلَاناً مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فيها [إِلَيْهَا] وَمن شر مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يَلِجُ فِيهَا وَالسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.»

روایت ۶۳۲ [عوذه‌ی دیگر برای درد و باد کودکان]

وبروایهٔ اخری وقیل فی نسخهٔ اخری [وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَيْضاً بِخَطِّهِ]: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَكَمَا شَاءَ اللَّهُ وَ[أُعِيذُهُ] بِعِزَّةِ اللَّهِ وَبِجَبَرُوتِ اللَّهِ وَقُدْرَةِ اللَّهِ وَمَلَكُوتِ اللَّهِ هَذَا كتابی اجعله [مِنَ اللَّهِ] شِفَاءٌ لِفُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ ابْنِ عَبْدِكَ وَابْنِ أَمَتِكَ عَبْدَی اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النبی وَآلِهِ وسلم تسلیما.

و در روایت دیگر این عوذه است: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَكَمَا شَاءَ اللَّهُ وَ[أُعِيذُهُ] بِعِزَّةِ اللَّهِ وَبِجَبَرُوتِ اللَّهِ وَقُدْرَةِ اللَّهِ وَمَلَكُوتِ اللَّهِ هَذَا كتابی اجعله [مِنَ اللَّهِ] شِفَاءٌ لِفُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ[1] ابْنِ عَبْدِكَ وَابْنِ أَمَتِكَ عَبْدَی اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النبی وَآلِهِ وسلم تسلیما.»

[1] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانهٔ»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

باب: فی المرأة اذا عسر علیها ولادتها
باب: زنی که زایمانش سخت شده است

روایت ۶۳۳ [درمان سختی زایمان با قرآن]

يُكْتَبُ فِی ورَقٍّ وَيُعَلَّقُ عَلَی فَخِذِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً وَمَرَّةً وَاحِدَةً يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها.

در کاغذی نوشته و بر ران زن آویزان شود: ۷ مرتبه: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» و ۱ مرتبه: «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها.»

روایت ۶۳۴ [عوذه ی دیگر برای زایمان آسان]

وایضا يُكْتَبُ فِی جيبهَا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْها خَلَقْناكُمْ وَفِيها نُعِيدُكُمْ وَمِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْری وَصلی الله علی محمد النبی وآله وسلم.

و همچنین: در گریبانش نوشته شود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْها خَلَقْناكُمْ وَفِيها نُعِيدُكُمْ وَمِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْری وَصلی الله علی محمد النبی وآله وسلم.»

روایت ۶۳۵ [عوذه ی قرآنی دیگر برای زایمان آسان]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحميری عن احمد بن محمد بن عيسی والسياری جميعا عن الحسين بن علی وغيره عن عبد بن سنان عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا عَسُرَ عَلَی الْمَرْأَةِ وِلَادَتُهَا تَكْتُبُ لَهَا هَذِهِ الْآيَاتُ [فِی إِنَاءٍ نَظِيفٍ بِمِسْكٍ وَزَعْفَرَانٍ ثُمَّ يُغْسَلُ بِمَاءِ الْبِئْرِ] ثم تغسلها بماء وَيُسْقَی مِنْهُ الْمَرْأَةُ وَيُنْضَحُ [بَطْنُهَا وَ]عَلَی فَرْجُهَا منه [فَإِنَّهَا تَلِدُ مِنْ سَاعَتِهَا يُكْتَبُ] كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها [مَا يُوعَدُونَ] لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها [كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ] لَقَدْ كانَ فِی

قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَلکِنْ تَصْدِیقَا [الَّذِی] لما بَیْنَ یَدَیْهِ [وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ] وَهُدیً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر زایمان بر زن سخت شد، برایش این آیات نوشته و سپس با آب شسته شود و به زن نوشانده و روی شکم و فرجش پاشیده شود: «کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها [مَا یُوعَدُونَ] لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا عَشِیَّةً أَوْ ضُحاها [کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ] لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَلکِنْ تَصْدِیقَا [الَّذِی] لما بَیْنَ یَدَیْهِ [وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ] وَهُدیً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.

روایت ۶۳۶ [عوذه ی قرآنی دیگر برای زایمان آسان]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی و العبیدی جمیعا عن موسی بن القاسم یرفعه قال: کنا نکْتُبُ [هَذِهِ الْآیَاتُ] فِی قِرْطَاسٍ [لِلْحَامِلِ إِذَا دَخَلَتْ فِی شَهْرِهَا الَّتِی تَلِدُ فِیهِ فَإِنَّهَا لَا یُصِیبُهَا طَلْقٌ وَلَا عُسْرُ وِلَادَةٍ وَلْیُلْفَ عَلَی الْقِرْطَاسِ سَحَاةً لَفّاً خَفِیفاً] وَلَا یَرْبِطْه [وَلْیَکْتُبْ] أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ وَآیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ [وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ وَآیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِیخَ لَهُمْ وَلا هُمْ یُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتاعاً إِلی حِینٍ] وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ [وَیَکْتُبُ عَلَی ظَهْرِ الْقِرْطَاسِ هَذِهِ الْآیَاتِ] کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها [ما یُوعَدُونَ] لَمْ یَلْبَثُوا [إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا] إِلَّا عَشِیَّةً أَوْ ضُحاها [کَأَنَّهُم] یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا

الْقَوْمُ الْفاسِقُون، وتُعَلَّقُ [الْقِرْطَاسُ] علی وَسَطِهَا فإذا وضعت یقطع ولا یترک خففت ثقلها [فَحِینَ یَقَعُ وَلَدُهَا یُقْطَعُ عَنْهَا وَلَا یُتْرَکُ عَلَیْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمود: «این آیات در کاغذی برای زن حامله نوشته می‌شود، هنگامی که زن حامله پا به ماه می‌گذارد که در آن ماه فرزندش متولد می‌شود در این صورت درد زایمان و سختی زایمان به او نمی‌رسد و باید که بر کاغذ، رشته‌ای نرم پیچیده شود ولی آن را نبندد و باید بنویسد: «أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ وَآیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ [وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ وَآیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ وَ نْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِیخَ لَهُمْ وَلا هُمْ یُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتاعاً إِلی حِینٍ] وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ.» و بر پشت کاغذ این آیه‌ها نوشته می‌شود: «کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها [ما یُوعَدُونَ] لَمْ یَلْبَثُوا [إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا] إِلَّا عَشِیَّةً أَوْ ضُحاها [کَأَنَّهُم] یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُون»

و این کاغذ بر وسط زن حامله آویزان می‌شود و چون فرزندش می‌افتد این کاغذ از زن جدا شود و ۱ ساعت بر او نماند.»

روایت ۶۳۷ [عوذه ی دیگر برای زایمان آسان]

روی احمد بن محمد بن عیسی و الحمیری جمیعا عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی‌عمیر عن واحد من اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: یُکْتَبُ لِلْمَرْأَةِ إِذَا عَسُرَ [عَلَیْهَا] وِلَادَتُهَا فِی رَقٍّ أَوْ قِرْطَاسٍ اللَّهُمَ فَارِجَ الْهَمِ وَکَاشِفَ الْغَمِّ وَرَحْمَانَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ

وَرَحِيمَهُمَا ارْحَمِ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ رَحْمَةً تُغْنِيهَا بِهَا عَنْ [رَحْمَةِ] جَمِيعِ خَلْقِكَ تُفَرِّجُ بِهَا كُرْبَتَهَا وَتَكْشِفُ بِهَا همَّهَا وَتُيَسِّرُ وِلَادَتَهَا [وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای زنی که زاییدنش سخت شود بر پوست یا کاغذی نوشته شود: «اللَّهُمَ فَارِجَ الْهَمِ وَكَاشِفَ الْغَمِّ وَرَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا ارْحَمِ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ [1]رَحْمَةً تُغْنِيهَا بِهَا عَنْ [رَحْمَةِ] جَمِيعِ خَلْقِكَ تُفَرِّجُ بِهَا كُرْبَتَهَا وَتَكْشِفُ بِهَا همَّهَا وَتُيَسِّرُ وِلَادَتَهَا [وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ]»

روایت ۶۳۸ [عوذه ی قرآنی دیگر برای زایمان آسان]

وروی السیاری عنهم(صلوات‌الله‌علیهم)قال: يُكْتَبُ فی قِرْطَاس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً وَ[هَيِّئْ] هب لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً وعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ [وَمِنْها جائِرٌ وَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ] ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ أ وَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما [وَجَعَلْنا] مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أ فَلا يُؤْمِنُون.

و سیاری از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)(برای سختی زایمان) نقل می‌کند: در کاغذی نوشته شود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً و[هَيِّئْ] هب لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً وعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ [وَمِنْها جائِرٌ وَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ] ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ أ وَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما [وَجَعَلْنا] مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أ فَلا يُؤْمِنُون.»

[1] در این قسمت، به جای «فلانه»، اسم بیمار، و به جای «فلانة»، اسم مادر بیمار نوشته شود. مثلا: فاطمه بنت زینب.

روایت ۶۳۹ [زایمان آسان با سوره قدر]

وروی یُکْتَبُ لَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ الی آخر السورة وَیسقیها مَاءَهَا وتُنْضَحُ عَلَی فَرْجِهَا.

و روایت شده است که: سوره قدر نوشته و آبش به زن نوشیده شود و روی فرجش پاشیده شود.

روایت ۶۴۰ [عوذه ی قرانی دیگر برای زایمان آسان]

وایضا فِی اَلْخَوَاصِّ مِنَ القُرْآنِ یَقْرَأُ محرما مُشفقا خَلفَ ظَهرِها عَلَی کَتِفَیها یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذَلِکَ تُخْرَجُونَ. تِسْعَةً وَتِسْعِینَ مَرَّةً مَوْصَلاً غَیْرَ مُنْقَطِعٍ.

و همچنین در خواص قرآن است که: شخص محرم و دلسوزی پشت کمرش بر ۲ کتف زن بخواند: «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذَلِکَ تُخْرَجُونَ» ۹۹ مرتبه پیوسته و بدون توقف.

باب: ما یطعم النفساء

باب: آنچه به زن در زمان نفاس (مدت زمان خونریزی بعد زایمان) خورانده می‌شود.

روایت ۶۴۱ [خوردن خرمای برنی در زمان نفاس]

روی ابوعبدالله محمد بن احمد الهمدانی عن ابی‌سعید الرقام الشامی عن صالح بن عقبة قال سمعت أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) یقول: أَطْعِمُوا نِسَاءَکُمُ التَّمْرَ الْبَرْنِیَّ فِی نِفَاسِهِنَّ تجلوا [تُجَمِّلُوا] أَوْلَادَکُمْ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): به زنانتان در زمان نفاسشان، خرمای برنی بخورانید تا به فرزندانتان روشنی ببخشید.

روایت ۶۴۲ [خوردن میوه‌ی به در حاملگی]

مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیهما)عَنْ أَبِيهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ آبَائِهِ(علیهم‌السلام)قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): رَائِحَةُ الْأَنْبِيَاءِ رَائِحَةُ السَّفَرْجَلِ وَرَائِحَةُ الْحُورِ الْعِينِ رَائِحَةُ الْآسِ وَرَائِحَةُ الْمَلَائِكَةِ رَائِحَةُ الْوَرْدِ وَرَائِحَةُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ رَائِحَةُ السَّفَرْجَلِ وَالْآسِ وَالْوَرْدِ وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً وَلَا وَصِيّاً إِلَّا وُجِدَ مِنْهُ رَائِحَةُ السَّفَرْجَلِ فَكُلُوهَا وَأَطْعِمُوهَا حَبَالاكُمْ يُحَسِّنُ أَوْلَادَكُمْ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از پدرشان(سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(علیهم‌السلام)نقل می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «بوی پیامبران بوی بهی است و بوی حورالعین بوی یاس است و بوی فرشته‌ها بوی گل است و بوی دخترم فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها)بوی بهی و یاس است و خداوند متعال، پیامبر و وصی‌ای نفرستاده است مگر اینکه بوی بهی می‌دهد پس بهی را بخورید و به زنان حامله بخورانید، فرزندان‌تان نیکو می‌شوند.»

باب: فی الختانة

باب: ختنه

روایت ۶۴۳ [ختنه در ۷ روزگی]

اخبرنا ابوالعباس ابن عقبة بالکوفة قال حدثنا جعفر بن محمد بن مروان قال حدثنا ابوطاهر احمد بن عیسی قال حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی(صلوات‌الله‌علیهم)عن ابیه جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما)عن ابیه(صلوات‌الله‌علیه)عن آبائه(علیهم‌السلام)ان النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قال: اخْتِنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْهَرُ وَأَطْيَبُ وَأَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: فرزندانتان را در ۷ روزگی ختنه کنید، زیرا ختنه در این زمان، پاک‌تر و پاکیزه‌تر و موجب رویش و ترمیم سریع‌تر گوشت است.

روایت ۶۴۴ [ختنه و تراشیدن مو و عقیقه در ۷ روزگی]

وروی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)قال: خَتَنَ رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الحسن والحسین(علیهماالسلام) لِسَبعَةِ أیَّام وَحَلَقَ رُؤسَهُما وَتَصَدَّقَ بِزنَةِ الشَّعرِ فِضَّةً وَعَقَّ عَنهُما وَأعطَی القَابِلةُ طائفا.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حسن و حسین(علیهماالسلام)را در ۷ روزگی ختنه کردند و سرشان را تراشیدند و به وزن مو، نقره صدقه دادند، و برایشان عقیقه کردند و به ماما، طایف[1] دادند.

روایت ۶۴۵ [نجاست بیشتر ادرار ختنه نشده]

حدثنا ابوالحسن محمد بن محمد بن مهرویه القزوینی قال حدثنا الحسین داود بن سلیمان القزوینی قال حدثنا علی بن موسی الرضا(صلوات‌الله‌علیهما)قال حدثنا موسی ابن جعفر(صلوات‌الله‌علیهما)عن ابیه(صلوات‌الله‌علیه)عن جده علی بن الحسین(صلوات‌الله‌علیهما)عن الحسین بن علی(صلوات‌الله‌علیهم)قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): اختنوا أوْلَادَکُمْ یَوْمَ السَّابِعِ فانه أطْهَرُ وَأسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ وَقال إنَّ الْأرْضَ تَنْجَسُ مِنْ بَوْلِ الْأغْلَفِ أرْبَعِینَ یوما.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: فرزندانتان را در ۷ روزگی ختنه کنید، زیرا ختنه در این زمان پاک‌تر و سریع‌تر در رویش و ترمیم گوشت است و فرمودند: زمین از ادرار ختنه نشده تا ۴۰ روز نجس می‌شود.

---

[1] چنین لغتی در منابع پیدا نکردم، در روایت دیگر ورک (ران) است.

روایت ۶۴۶ [ختنه‌ی پسر سنت و ختنه‌ی دختر مکرمه است]

حدثنا ابوسهل مبرویه قال حدثنا محمد بن احمد الدینوری قال حدثنا هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما)قال: ثَقْبَ أُذُنِ الْغُلَامِ مِنَ السُّنَّةِ، وَخِتَانَهُ لسَّبْعَةَ أَيَّامٍ مِنَ السُّنَّةِ، وَخَفْضَ النِّسَاءِ مَكْرُمَةٌ وَلَيْسَت مِنَ السُّنَّةِ [وَلَا شَيْئاً وَاجِباً]، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنَ الْمَكْرُمَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سوراخ کردن گوش پسر سنت است، و ختنه کردن پسر در ۷ روزگی سنت است، و ختنه‌ی زنان، مَکرُمَه (کرامت و گرامی داشتن) است اما از سنت نیست و چیز واجبی نیست، و چه چیزی با فضیلت تر از مکرمه است؟[1]

---

[1] مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: لَمَّا هَاجَرْنَ النِّسَاءُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص هَاجَرَتْ فِیهِنَّ امْرَأَةٌ یُقَالُ لَهَا أُمُّ حَبِیبٍ وَ کَانَتْ خَافِضَةً تَخْفِضُ الْجَوَارِیَ فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ لَهَا یَا أُمَّ حَبِیبٍ الْعَمَلُ الَّذِی کَانَ فِی یَدِکِ هُوَ فِی یَدِکِ الْیَوْمَ قَالَتْ نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ حَرَاماً فَتَنْهَانِی عَنْهُ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لَا بَلْ حَلَالٌ فَادْنِی مِنِّی حَتَّی أُعَلِّمَکِ قَالَتْ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)یَا أُمَّ حَبِیبٍ إِذَا أَنْتِ فَعَلْتِ فَلَا تَنْهَکِی أَیْ لَا تَسْتَأْصِلِی وَ أَشِمِّی فَإِنَّهُ أَشْرَقُ لِلْوَجْهِ وَ أَحْظَی عِنْدَ الزَّوْجِ.(محمدبن‌مسلم از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که زنان به سوی پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)هجرت کردند، در میان آنان زنی به نام ام حبیب بود که دختران را ختنه می‌کرد. وقتی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)او را مشاهده کرد، به وی فرمود: ای ام حبیب! کاری را که در گذشته انجام می‌دادی، اکنون نیز انجام می‌دهی؟ ام حبیب گفت: آری؛ ای رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! مگر آن‌که حرام باشد و مرا از آن باز داری! پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمود: نه، بلکه حلال است. نزد من بیا تا به تو بیاموزم! ام حبیب نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)رفت و ایشان به او فرمودند: وقتی آن کار را انجام دادی، آن را عمیق نَبُر و از ریشه قطع نکن، بلکه اندک ببر، چرا که آن چهره را روشن‌تر می‌کند و لذت‌بخش‌تر نزد همسر است.)[کافی، ج۶، ص: ۳۸]/ عَنْ عَلِیٍّ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قَالَ: یَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ إِذَا خَفَضْتُنَّ بَنَاتِکُنَّ فَبَقِّینَ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً فَإِنَّهُ أَنْقَی لِأَلْوَانِهِنَّ وَ أَحْظَی لَهُنَّ عِنْدَ أَزْوَاجِهِنَّ.(امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): ای گروه زنان، هنگامی که دختران‌تان را ختنه کردید، پس مقداری از آن را باقی گذارید، چرا که آن رنگ [رخسارشان] را شفاف‌تر می‌کند و برای آنان بهره‌ی بیشتری نزد همسرشان است.)[دعائم الإسلام، ج۱، ص: ۱۲۴]/ عَنْ وَهْبِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: لَا تُخْفَضُ الْجَارِیَةُ حَتَّی تَبْلُغَ سَبْعَ سِنِینَ.(وهب بن جعفر از پدرش از علی(سلام‌الله‌علیه)روایت می‌کند که فرمود: دختر ختنه نمی‌شود تا به سن هفت سالگی برسد.)[تهذیب الأحکام، ج۶، ص: ۳۶۰].

باب: فی العقیقهٔ

باب: عقیقه

روایت ۶۴۷ [دعای عقیقه]

فی العقیقه عن المولود تقول: [بِسْمِ اللَّـهِ وَبِاللَّـهِ وَ]الْحَمْـدُ لِلَّـهِ وَاللَّـهُ أَكْبَـرُ إِيمَانـاً بِاللَّـهِ ربّنا علی ملـهٔ رسـول الله [وَثَنَـاءً عَلَـی رَسُـولِاللَّـهِ(صـلی‌الله‌علیه‌وآلـه‌وسـلم)] وَالشُّـكْرِ لِرِزْقِـه [وَعِصْمَةً بِـأَمْرِ اللَّـهِ وَمَعْرِفَـةً] فَضْـلِهِ عَلَيْنَـا أَهْـلَ الْبَيْـتِ [فَـإِنْ كَـانَ ذَكَـراً فَقُـلِ:] اللَّهُـمَّ وَهَبْ لَنَا ذَكَراً اهل البیـت وَأَنْـتَ أَعْلَـمُ بِمَـا وَهَبْـتَ [وَمِنْـكَ مَـا أَعْطَيْـتَ وَلَـكَ] اللهـم ما اعطیت فاجعله بارّا تقیا واسـع الـرزق وَمِـن شـیعهٔ آل محمـد(صـلی‌الله‌علیه‌وآلـه‌وسـلم) مَـا صَـنَعْنَا فَتَقَبَّلْـهُ مِنَّـا عَلَـی سُـنَّتِكَ وَسُـنَّةِ نَبِيِّـكَ صـلی الله علیـه وآلـه وَأصـرف عَنَّـا الشَّـيْطَانَ الـرَّجِيمَ لَـكَ سُـفِكَتِ الـدِّمَاءُ لَـا شَـرِيكَ لَـكَ الْحَمْـدُ لِلَّـهِ رَبِّ الْعـالَمِينَ. وتقول هذا الکـلام العقیقـه: بسـم الله منـک والیـک عقیقـهٔ عـن فـلان بـن فـلان علـی ملتک وملهٔ نبیک ودینک وسنهٔ رسولک ولا تکسر بها عظما وفضلها تفضیلا.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): هرگاه عقیقه کردی می‌گویی: «[بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ]الْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِيمَاناً بِاللَّهِ ربّنا علی ملهٔ رسول الله [وَثَنَاءً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیـه وآلـه] وَالشُّكْرِ لِرِزْقِه [وَعِصْمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةً] فَضْلِهِ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ اللَّهُمَّ وَهَبْ لَنَا ذَكَراً اهل البیـت وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا وَهَبْتَ [وَمِنْكَ مَا أَعْطَيْتَ وَلَكَ] اللهم ما أعطَیتَ فَأجعَلهُ بـارّا تَقِيًّـا واسِـعَ ألرِّزق وَمِن شِيعهٔ آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مَا صَنَعْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى سُنَّتِكَ وَسُـنَّةِ نبیـک صلی الله علیه وآله وَأصرِف عَنَّا الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ لَكَ سُفِكَتِ الدِّمَاءُ لَا شَرِيكَ لَكَ الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.»

و نیز این کلام را در عقیقه می‌گویی: «بسم الله مِنکَ وَ إلَیکَ عقیقهٔ عَن فـلان بـن فـلان[1] عَلَى مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ نَبِيِّكَ وَ دِينِكَ وَ سُنَّةِ رَسولِک»،

---

[1] در این قسمت، به جای «فلان»، اسم بیمار، و به جای «فلانهٔ»، اسم مادر بیمار نوشته شود. اگر بیمار مونث است، بنت، و اگر مذکر است، ابن نوشته شود؛ مثلا: حسین بن زینب، فاطمه بنت زینب.

و استخوانی از عقیقه را نشکن و آن را به خوبی تکه تکه و قسمت قسمت کن.

روایت ۶۴۸ [دعای دیگر هنگام عقیقه]

وعن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: عقّ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الحسن والحسین بن علی(علیهم‌السلام)بیده فقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): بِسْمِ اللَّهِ [وَباللَّهِ، اللَّهُمَّ] عَقِيقَةٌ عَنْ الحسن بن علی، عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِه [ولَحْمُهَا بِلَحْمِهِ] اللَّهُمَّ اجْعَلْ وِقَاءً لمحمد ولِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وآله.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حسن و حسین علیهماالسلام را با دستشان عقیقه کردند و فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ [وَباللَّهِ، اللَّهُمَّ] عَقِيقَةٌ عَنْ الحسن بن علی، عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِه [ولَحْمُهَا بِلَحْمِهِ] اللَّهُمَّ اللهم اجْعَلْ وِقَاءً لِمُحَمَّد ولِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وآله.»

روایت ۶۴۹ [آداب عقیقه]

وَرُوِیَ اَلْعَقِيقَةُ شَاةٌ يُذْبَحُ وَيُعْطَا الوَرِکَ يَعْنِی الرِّجلَ تَامّاً لِلقابِلَةِ الَّتی تَقبَلُ الوَلَدَ وَتَکونُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَتَصدَّقَ مِنْهُ عَلَی الْمَسَاکِينَ وَتُطْعِمَ اخْوَانَهُ وَلاَ تَکْسِرْ عَظْماً مِنْ عِظَامِهَا وَلاَ تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِهَا يَكُونُ ذَلِکَ يَوْمَ اَلسَّابِعِ.

روایت شده است که: عقیقه گوسفندی است که ذبح می‌شود و ران یعنی پا، کاملا به مامایی که نوزاد را گرفته است و مقابل زن می‌باشد، داده می‌شود؛ و از عقیقه به نیازمندان صدقه داده می‌شود و برادران دینی‌اش را اطعام می‌کند و استخوانی از استخوان‌های عقیقه را نمی‌شکنی و از گوشت آن نمی‌خوری، و عقیقه در روز هفتم باشد.

روایت ۶۵۰ [عقیقه در ۷ روزگی]

و روی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)قال: خَتَنَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ(علیهماالسلام) لِسَبْعَ أَيَّامٍ وَحَلَقَ رُءُوسَهُمَا وَتَصَدَّقَ بِزِنَةِ الشَّعْرِ [فِضَّةً وَعَنْهُمَا] وَأَعْطَى الْقَابِلَةَ طایفا.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حسن و حسین علیهماالسلام را در ۷ روزگی ختنه کردند و سرشان را تراشیدند و به وزن مو نقره صدقه دادند و برایشان عقیقه کردند و به قابله از قسمت طایف دادند.

روایت ۶۵۱ [جمعی از آداب عقیقه و نوزاد]

وروی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: يُسَمَّى الصَّبِيُّ يَوْمَ السَّابِعِ وَيُحْلَقُ رَأْسُهُ وَيُتَصَدَّقُ بِزِنَةِ الشَّعْرِ فِضَّةً وَيُعَقُّ عَنْهُ بِكَبْشٍ فَحْلٍ وَيُقَطَّعُ أَعْضَاءً [وَيُطْبَخُ وَيُدْعَى] ويدخل عَلَيْهِ رَهْطا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ لَمْ يَطْبَخْهُ فَلَا بَأْسَ [أَنْ] يَتَصَدَّقَ بِهِ أَعْضَاءً وَالْغُلَامُ وَالْجَارِيَةُ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ وَلَا يَأْكُلْ مِنَ الْعَقِيقَةِ الرَّجُلُ وَلَا عِيَالُهُ وَلِلْقَابِلَةِ [رِجْلٌ] شطر الْعَقِيقَةِ فَإِنْ كَانَتِ الْقَابِلَةُ أُمَّ الرَّجُلِ أَوْ فِي عِيَالِهِ فَلَيْسَ لَهَا مِنْهَا شَيْءٌ فَإِنْ شَاءَ قَسَّمَهَا أَعْضَاءً وَإِنْ شَاءَ طَبَخَهَا وَقَسَّمَ مَعَهَا خُبْزاً وَمَرَقاً وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مولود در روز هفتم نام‌گذاری شود، و سرش را بتراشند و هم وزن مویش نقره صدقه دهند، و از طرف او قوچی نر عقیقه کنند، و اعضاء او را قطعه قطعه نمایند و بپزند، و گروهی از مسلمین را به آن مهمان کنند. و مانعی ندارد که گوشتش را صدقه دهند، و این عمل برای دختر و پسر یکسان است. و از عقیقه مرد (صاحب فرزند) و عیالش نخورند، و پای عقیقه را به قابله دهند، و اگر قابله، مادر مرد و یا از اهل و عیال مرد باشد، برایش چیزی از عقیقه نیست (نباید به او از عقیقه چیزی داد)، و اعضای عقیقه را اگر بخواهد صدقه دهد و اگر خواهد بپزد، و با آن نان و آبگوشت بدهد؛ و جز به اهل ولایت ندهد.

روایت ۶۵۲ [هر نوزادی در گروِ عقیقه است]

رُوِیَ طَاهِرُ بْنُ نِزار عَنْ ابراهیم طهمان قَالَ حَدَّثَنِی مَطَرٌ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ سمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) كُلُّ مَوْلُودٍ رَهْناً بِعَقِيقَتِهِ يَذبَحُ عَنهُ يَومَ السَّابِعِ وَيُسَما وَيُحلَقُ رَأْسُهُ.

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): هر نوزادی در گروِ عقیقه‌اش است که از او در روز هفتم ذبح می‌شود، و نام‌گذاری می‌شود و سرش تراشیده می‌شود.

باب: علامة البرکة فی الغلام و زیادة الصبیان
باب: نشانه‌ی برکت در پسر و زیادی در بچه‌ها

روایت ۶۵۳ [نشانه ی پسر خوب و پسر بد]

امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا كَانَ الْغُلَامُ مسترخی الْأُدْرَةِ صَغِيرَ الذَّكَرِ سَاكِنَ النَّظَرِ فَهُوَ مِمَّنْ يُرْجَى خَيْرُهُ وَيُؤْمَنُ شَرُّهُ فارحبه لکل یمن وبرکة قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَإِذَا كَانَ الْغُلَامُ شَدِيدَ الْأُدْرَةِ كَبِيرَ الذَّكَرِ حَادَّ النَّظَرِ فَهُوَ مِمَّنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَيُؤْمَنُ شَرُّهُ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): اگر پسر بچه‌ای؛ بیضه‌اش افتاده، آلتش کوچک و دیدی آرام دارد، امید به خوبی و آسودگی از بدی او باشد، و اگر بچه‌ای؛ بیضه‌ی سخت و محکم، آلت بزرگ و دیدی تیز دارد، نه امید به خوبی او است و نه آسودگی از بدی‌اش.

روایت ۶۵۴ [رشد قد بچه هر سال ۴ انگشت]

وَرُوِیَ عَنْ ابی‌عَبدِالله(صلوات‌الله‌علیه) أَنَّهُ قَالَ يَزِيدُ اَلصَّبِيُّ كُلَّ سَنَةٍ أَرْبَع اَصَابِعَ بِاصَابِعِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بچه هر سال ۴ انگشت خودش بلند می‌شود.

باب: فی الدم و دوامه

باب: درمان استمرار خونریزی

روایت ۶۵۵ [درمان استمرار خونریزی با کتیرا و سماق]

روی عن الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)شَکَت إِلَیْهِ امرأهٔ دَوَامَ الدَّمِ فقال(صلوات‌الله‌علیه)تَأْخُذِینَ [إِنْ شَاءَ اللَّهُ] کَفّاً مِنْ کتیرهٔ[1] وَمِثْلَهُ سُمَّاق[2] فَتنْقِعِیهِ لَیْلَهً [تَحْتَ النُّجُومِ] ثُمَّ تغْلِیهِ یسیرا [بِالنَّارِ فِی خَزَفَهٔ] ثم تشربین مِنْهُ یسیرا أو قَدْرَ سُکُرُّجَهٔ تشفی [یَقْطَعُ عَنْکِ الدَّمَ إِلَّا فِی أَوَانِ الْحَیْضِ].

روایت شده است که خانمی به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)از استمرار خونریزی گلایه کرد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: ۱ کف کتیرا (در روایت دیگر، گشنیز به جای کتیرا است) و همانند آن سماق بگیر و یک شب آن را بخیسان، سپس خیلی کم آن را بجوشان، سپس از آن خیلی کم یا به اندازه یک کاسه بنوش، شفا می‌یابی.

روایت ۶۵۶ [درمان قطع نشدن قاعدگی با سویق عدس]

روی مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مهران قَالَ: إِنَّ جَارِیَهً لَنَا أَصَابَهَا الْحَیْضُ فکَانَ لَا یَنْقَطِعُ عَنْهَا حَتَّی أَشْرَفَتْ عَلَی الْمَوْتِ وأَمَرَ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) [أَنْ تُسْقَی] سَوِیقَ الْعَدَسِ فَاسْقِیَتْ فَانْقَطَعَ عَنْهَا [وَعُوفِیَتْ].

علی‌بن‌مهران گوید: دختری از ما مبتلا به قاعدگی غیر منقطع شد، تا جایی که مشرف به مرگ گردید، پس امام باقر(سلام‌الله‌علیه)دستور به نوشاندن سویق عدس به او دادند، پس سویق را نوشید و حیضش قطع شد و عافیت یافت.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۵۲.

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۶۴.

باب: فی الافتضاض و الحیض و المستحاضة
باب: در شناخت خون باکرگی و حیض و مستحاضه

روایت ۶۵۷ [تشخیص خون باکرگی و حیض و استحاضه]

رُوِیَ عَبْداللَّهُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَلصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)اذا أَتَتْهُ اِمْرَأَةٌ فَسَأَلَتْهُ یَا اِبْنَ رَسُولِ‌اَللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)جَارِیَةٌ اِفْتَضَّهَا زَوْجُهَا تَنْزِفُ دَماً کَثِیراً فَهُمْ یَقُولُونَ تُطَهَّرُ الْیَوْمَ تَطْهُرُ غَداً فَلاَ یُدَرُّ أ مِنَ اِلافتِضَاضِ هُوَ أم مِنَ الْحَیْضِ أمْ هِیَ مُسْتَحَاضَةٌ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)أَیُّها امْرَأَةٌ أنَّ دَمَ اَلاِفْتِضَاضِ لاَ یُجَاوِزُ اَلشَّعْرُ وَإنَّ دَمَ الحَیضِ یَخْرُجُ بِحَرارَةٍ دَفقٍ شَدِیدٍ وَإنَّ دَمَ اَلْمُسْتَحَاضَةِ دَمٌ بَارِدٌ وسیل وَهِیَ لاَ تَعْلَمُ فَقُلْتُ یَا اِبْنَ رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لَوْ کُنْتُ امْرَاَةً مَا اِزْدَدْتَ عَلَی مَا وَصَفْتَ.

عبدالله‌بن‌سنان می‌گوید: نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بودم که خانمی نزد ایشان آمد و از ایشان پرسید: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! دختری است که همسرش بکارتش را از بین برده، و خون زیادی خارج می‌شود و آنان می‌گویند امروز و فردا پاک می‌شود، و نمی‌داند که آن آیا از خون باکرگی است و یا از حیض است و یا او مستحاضه است؟! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای بانو! خون باکرگی از یک مو بیشتر نیست، و خون حیض با حرارت و فشار شدید خارج می‌شود، و خون استحاضه سرد و جاری می‌شود درحالی که او نمی‌داند! زن می‌گوید: به امام(سلام‌الله‌علیه)گفتم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! اگر شما بانویی هم بودی از آنچه توضیح دادی چیزی اضافه نمی‌کردی!

روایت ۶۵۸ [تشخیص خون پریودی از استحاضه]

روی حفص بن البختری قال دخلت علی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)امرأة فسألته عن امرأة یَسْتَمِرُّ بِهَا الدَّمُ ولَا یدرا أ حَیْضٌ ذاک أم غَیْرُهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهَا إنَّ دَمَ الْحَیْضِ حَارٌّ

غلیظ [أَسْوَدُ لَهُ دَفْعٌ وَحَرَارَةٌ] وَدَمَ المسْتِحَاضَةِ [أَصْفَرُ] بَارِدٌ وإِذَا كَانَ لِلدَّمِ حَرَارَةٌ وَدَفْق وَسَوَادٌ فَلْتَدَعِ الصَّلَوةَ قَالَ فَخَرَجَتْ وَهِيَ تَقُولُ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ امْرَأَةً مَا زَادَ عَلَى هَذَا.

حفص گوید: بانویی نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)وارد شد و در مورد کسی که خونریزی‌اش ادامه می‌یابد و نمی‌داند که حیض است یا غیر حیض سؤال کرد؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: خون حیض(پریودی)؛ گرم، تازه و تیره است و فشار و حرارت دارد. و خون استحاضه؛ زرد و سرد است، پس اگر خون، فشار و حرارت و تیرگی داشت، زن باید نماز را رها کند. راوی گوید: پس زن خارج شد و می‌گفت: والله اگر ایشان زن هم بود، بر این بیان چیزی نمی‌افزود!

روایت ۶۵۹ [تشخیص خون باکرگی از حیض]

روی عن ابی‌الحسن موسی(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه سُئِلَ فِی بکر افْتَضَّها زوجها فاستمر بها الدم فلا تدری أ من الحیض هو أم من العذرة، قال(صلوات‌الله‌علیه)مُرها فتستلقی بإحدی رجلیها وعَلَى الحائطِ ثم تستخدل قطنة بیضا فَإن خرجت القطنة مطوقة بالدم فهو من العذرةِ [فَتَغْتَسِلُ وَتُمْسِكُ مَعَهَا قُطْنَةً وَتُصَلِّی] وَإن خرجت القطنة مصبوغة فهو من الحیض [فَتَقْعُدُ عَنِ الصَّلَاةِ أَيَّامَ الْحَيْضِ] ثم قال(صلوات‌الله‌علیه)لا یعلم هولاء ما هذا.

روایت شده است که از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)راجع به باکره‌ای پرسیده شد که همسرش بکارتش را از بین برده، و خونریزی‌اش قطع نشده است و نمی‌داند که آیا آن خونریزی از حیض است و یا از باکرگی! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: به او بگو، به پشت دراز بکشد و یک پایش را بر دیوار بگذارد، سپس پنبه‌ای سفید را داخل کند، پس اگر پنبه خارج شد و خون گردی روی پنبه بود پس آن از باکرگی است، پس غسل کند و همراهش پنبه نگه دارد و نماز بخواند؛ و اگر خارج شد و کاملا به رنگ خون شد بود پس آن از حیض است، پس در روزهای حیض، نماز نمی‌خواند. سپس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آن‌ها (اهل تسنن) این چیز را نمی‌دانند!

باب: من النوادر

باب: گوناگون

روایت ۶۶۰ [ایمنی از درد خاصره]

مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحَسَنِ اَلصَّفَّارِ عَنِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُوسَى بْنِ اَبِی‌اَلْحَسَنِ قَالَ مَنْ سَمِعَ عُطاس فَسبَقَهُ الَی الْحَمْدُ وَالتَّسْمِيَةُ عافاهُ مِنْ وَجَعِ الخاصِرَةِ.

موسی‌بن‌ابی‌الحسن(احتمال زیاد از امام رضا(سلام‌الله‌علیه))[1] نقل می‌کند که: هرکه عطسه‌ای را بشنود، و بر عطسه کننده، به حمد و تسمیه (گفتن الحمدلله و یرحمکم الله گفتن)، پیشی بگیرد؛ از درد لگنِ خاصره عافیت می‌یابد.

روایت ۶۶۱ [داروی حضرت مسیح علیه السلام]

وروی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن بن فضال عن محمد بن عبدالله بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان قالت سالت أَبِی أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): هَلْ كَانَ عِيسَى بن مریم (علیهماالسلام)يُصِيبُهُ مَا يُصِيبُ الصغار والكبار من الاوجاع [وُلِدَ آدَمَ قَالَ نَعَمْ وَلَقَدْ كَانَ يُصِيبُهُ وَجَعِ الْكِبَارِ فِی صِغَرِهِ وَيُصِيبُهُ وَجَعِ الصِّغَارِ فِی كِبَرِهِ وَيُصِيبُهُ الْمَرَضِ وَ]فقال(صلوات‌الله‌علیه)نعم كَانَ إِذَا مَسَّهُ وَجَعِ الْخَاصِرَةِ [فِی صِغَرِهِ وَهُوَ مِنْ عِلَلِ الْكِبَارِ] قَالَ لِأُمِّهِ ابغی لِی [عَسَلًا] وَشونيزا وَزَيْتاً فتعجنی جمیع ذلک بِهِ ثُمَّ تأتیه [ائْتِينِی بِهِ فَأَتَتْهُ بِهِ] فَيكَرِهَهُ ویعرض وجهه فَتَقُولُ له امه یا بنی انت طلبته منی ووصفته لی فلما اتیتک به کرهته [لَمْ تَكْرَهْهُ وَقَدْ طَلَبَتْهُ] فَيقول هَاتِيهِ ای لطمته [نَعْتَهُ] لَکَ بِعِلْمِ النُّبُوَّةِ ووصفته لک وَکرهته بجزع الصَّبَی [وَيَشَمُّ الدَّوَاءِ ثُمَّ يَشْرَبُهُ بَعْدَ ذَلِک].

ابن‌سنان می‌گوید: از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)پرسیدم: آیا عیسی‌بن‌مریم(علیهماالسلام)به مصیبتِ بنی‌آدم، مبتلا می‌شد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آری، در خردسالی دچار درد بزرگسالان و

[1] با توجه به روایات دیگر از این راویان، احتمال زیاد این روایت از امام رضا علیه السلام است؛ رجوع کنید به:[تهذیب الأحکام، ج۴، ص: ۲۶۳، ح۲۶/ثواب الأعمال، ص: ۱۴۰].

در بزرگسالی دچار درد خردسالان می‌شد، و هرگاه در خردسالی، درد خاصره می‌گرفت، که بیماریِ بزرگسالان است، به مادرش (مریم(سلام‌الله‌علیها)) می‌گفت: برایم عسل و سیاهدانه و روغن زیتون، معجون کن سپس بیاور، پس معجون را برایش می‌آورد و از آن بدش می‌آمد، مادرش می‌گفت: چرا بدت می‌آید و خودت آن را خواستی؟ عیسی(علیه‌السلام)می‌گفت: معجون را بده، اما آن را به علم پیامبری‌ام نسخه کردم و به بی‌تابی کودکی آن را ناپسند دارم؛ و دارو را می‌بوئید و سپس می‌نوشید.

باب: لعلة البطن

باب: شکم درد

روایت ۶۶۲ [دعای شکم درد]

روی الْحَسَنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِی‌ابراهیم(صلوات‌الله‌علیه)أَشْكُو إِلَيْهِ عِلَّةً بَطْنِی وَأَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ فَكَتَبَ الیَّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ان يُكْتَبُ أُمُّ الْقُرْآنِ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ اكْتُبْ أَسْفَلَ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَعِزَّتِهِ الَّتِی لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِهِ الَّتِی لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ [شَرِّ] هَذَا الْوَجَعِ وَمن شَرِّ مَا فِيهِ وَمن شر مَا أَحْذَرُ منه [يُكْتَبُ ذَلِكَ فِی لَوْحٍ أَوْ كَتِفٍ ثُمَّ يُغْسَلُ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثُمَّ تَشْرَبُهُ عَلَى الرِّيقِ وَعِنْدَ مَنَامِكَ وَيُكْتَبُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ جَعَلَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ.]

حسن‌بن‌خالد گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)نامه نوشتم و به ایشان از بیماری در شکمم گلایه کردم و از ایشان دعایی خواستم، پس امام(سلام‌الله‌علیه)در جوابم نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم. سوره حمد و توحید و فلق و ناس را بنویس، و سپس پایین آن بنویس: «أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَعِزَّتِهِ الَّتِی لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِهِ الَّتِی لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ [شَرِّ] هَذَا الْوَجَعِ وَمن شَرِّ مَا فِيهِ وَمن شر مَا أَحْذَرُ منه»، [و این نوشته را در لوح یا کتفی بنویسد و با آب آسمان بشوید و سپس آن را در ناشتا و قبل خواب بنوشد، شفا می‌یابد

ان شا الله تعالی. و پایین نامه نوشته بودند: خداوند آن را شفای هر بیماری قرار می‌دهد].

باب: دعا لکل وجع

باب: دعا برای هر بیماری

روایت ۶۶۳ [دعا برای تمام دردها]

روی المفضل بن عمر عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): لِلْأَوْجَاعِ قال تَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ کَمْ [مِنْ] نِعْمَةٍ لِلَّهِ فِی عِرْوقٍ سَاکِنٍ [وَغَیْرِ سَاکِنٍ] عَلَی عَبْدٍ شَاکِرٍ وَغَیْرِ شَاکِرٍ وَتَأْخُذُ لِحْیَتَکَ بِیَدِکَ الْیُمْنَی بَعْدَ کل صَلَاةٍ [مَفْرُوضَةٍ] وَتَقُولُ- اللَّهُمَّ [فَرِّجْ عَنِّی وَ]عَجِّلْ عَافِیَتِی وَاکْشِفْ کُرْبَتِی وَاکْشِفْ ضُرِّی ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاحْرِصْ أَنْ یَکُونَ ذَلِکَ مَعَ دُمُوعٍ وَ بُکَاءٍ.

مفضل‌بن‌عمر می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای تمام دردها می‌گویی: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ کَمْ [مِنْ] نِعْمَةٍ لِلَّهِ فِی عِرْوقٍ سَاکِنٍ [وَغَیْرِ سَاکِنٍ] عَلَی عَبْدٍ شَاکِرٍ وَغَیْرِ شَاکِرٍ» سپس بعد هر نماز، با دست راستت ریشت را می‌گیری و ۳ مرتبه می‌گویی: «اللَّهُمَّ [فَرِّجْ عَنِّی وَ]عَجِّلْ عَافِیَتِی وَاکْشِفْ کُرْبَتِی وَاکْشِفْ ضُرِّی»، و حریص باش که این دستورالعمل همراه با اشک و گریه باشد.

روایت ۶۶۴ [ایمنی شکم با خرمای عجوه]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ احْمَد بْنِ یحیی عَنِ اَلْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ یحیی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنِ اَلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ اَبِی‌حَمْزَةَ عَنْ ابیه قَالَ سَمِعْتُ اباعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ مَنْ أَکَلَ الْعَجْوَةَ وَهُوَ یُرِیدُ اَن تُمَسِکَ بَطْنَهُ اَمْسَکَ اللَّهُ تَعالی بَطْنَه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه خرمای عجوه‌ای بخورد و بخواهد شکمش را نگه بدارد[1]، خداوند متعال شکمش را نگه می‌دارد.

[1] احتمالا یعنی از گرسنگی یا درد.[مترجم]

باب: کتاب الوجع

باب: نوشته‌هایی برای درد

روایت ۶۶۵ [درمان سیروز با آیت الکرسی]

رُوِیَ عَبْدُ بْنُ اَلْفَضْلِ وَعَنْ بَعْضِهِمْ مَنْ كَانَ بِهِ مَاءٌ اصفر يَكْتُبُ آيَةَ اَلْكُرْسِيِّ مُسْتَوِی وَيَشْرَبُهَا فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِاذْنِ اللَّهِ تَعالَی.

از بعضی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)برای آب زرد شکم روایت شده است که: آیت الکرسی هموار نوشته و به بیمار نوشانده شود زیرا بهبود یابد ان شا الله تعالی.

روایت ۶۶۶ [درمان تمام امراض با آب سوره حمد]

وروی عبدالله بن الفضل عن بعض اصحابنا قال شکوت الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)وجعا یکون بالصبی او بالرجل قَالَ اكْتُبْ سَبْعَ مَرَّاتٍ ام القرآن بِزَعْفَرَانٍ اوَ بِمِسْكٍ ثُمَّ اغْسِلْهُ [بِالْمَاءِ] وَلْيَكُنْ شَرَابُهُ [مِنْهُ شَهْراً وَاحِداً فَإِنَّهُ] يشفی ان شا الله تعالی [قَالَ فَفَعَلْنَا بِهِ لَيْلَةً وَاحِدَةً فَمَا عَادَتْ إِلَيْهِ وَاسْتَرَاحَ وَاسْتَرَحْنَا].

راوی گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از دردی که در کودک یا شخص می‌باشد گلایه کردم. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۷ مرتبه سوره حمد را با زعفران یا با مشک بنویس، سپس آن را بشوی و ۱ ماه نوشیدنی‌اش از این آب باشد، شفا می‌یابد ان شا الله تعالی.[راوی گوید: ۱ شب این دستورالعمل را انجام دادیم و بیماری دیگر به بیمار باز نگشت و او راحت شد و ما هم راحت شدیم.]

روایت ۶۶۷ [درمان شکم درد با شربت عسل با آب گرم]

وروی الحسن بن علی بن فضال عن یوسف بن معاذ بن ثابت عن عبدالله بن سنان عن سعید بن فلیمه عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)قال: جاء رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)انه اصاب بطن الخوا [فَقَالَ يَا رَسُولَاللَّهِ إِنَّ لِی أَخاً يَشْتَكِی بَطْنَهُ فَقَالَ مُرْ أَخَاكَ أَنْ يَشْرَبَ شَرْبَةَ عَسَلٍ بِمَاءٍ حَارٍّ فَانْصَرَفَ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَسْقَيْتُهُ وَ مَا انْتَفَعَ بِهَا]

فَقَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ اذْهَبْ فَأَسْقِهِ العَسَلِ فسقاه فعوفی [وَعَوِّذْهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا أَدْبَرَ الرَّجُلُ قَالَ النَّبِيُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)يَا عَلِيُّ إِنَّ أَخَا هَذَا الرَّجُلِ مُنَافِقٌ فَمِنْ هَاهُنَا لَا تَنْفَعُهُ الشَّرْبَةُ].

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): شخصی به سوی پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد و از شکم درد برادرش گلایه کرد؛ پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: به برادرت دستور بده شربت عسل با آب گرم بنوشد. پس شخص رفت و فردا بازگشت و گفت: یا رسول‌الله! شربت عسل را به او نوشاندم و سودی نبرد! پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: کلام خدا را تصدیق کن و شکم برادرت را تکذیب کن! برو و دوباره به او شربت عسل بنوشان. پس شخص شربت عسل به برادرش نوشاند و عافیت یافت[در روایت دیگر است که: و برادرت را با ۷ مرتبه سوره حمد تعویذ کن. پس وقتی شخص رفت، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: یاعلی! برادر این شخص، منافق است، به همین سبب شربت عسل به او سودی نمی‌دهد.]

روایت ۶۶۸ [شفای تمام بیماری‌ها با خرده غذای سفره]

روی القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)عن آبائه (صلوات‌الله‌علیهم)عن امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب(صلوات‌الله‌علیه)قال: من اکل مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخِوَانِ کان فیه شِفَاءٌ لکُلِّ دَاءٍ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَشْفِيَ منهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که امیرالمومنین علی ابن ابی‌طالب(صلوات‌الله‌علیهما)فرمودند: هرکه آنچه از سفره می‌افتد را بخورد، برایش در آن، شفای هر بیماری است، برای کسی که می‌خواهد از آن شفا بیابد.

باب: فی ترک العشاء

باب: در مورد ترک شام

روایت ۶۶۹ [فساد بدن با ترک شام]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنی الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن جعفر بن محمد بن عبید عن اسماعیل ابن ابی‌زیاد عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه): عَشَاءُ الْأَنْبِیَاءِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ فَلَا تَدَعُون الْعَشَاءَ فَإِنَّ فی تَرْکَ الْعَشَاءِ خَرَابُ الْبَدَنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: شام پیامبران بعد از نماز عشا است، پس شام را ترک نکنید، زیرا در ترک شام، خرابی و فساد بدن است.

روایت ۶۷۰ [ضرر بیشتر ترک شام در شب شنبه و یکشنبه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن جعفر بن محمد الاشعری عن ابن‌القداح عن محمد بن ابی‌حمید عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبدالله قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ تَرَکَ الْعَشَاءَ لَیْلَةَ السَّبْتِ وَلَیْلَةَ الْأَحَدِ مُتَوَالِیَتَیْنِ ذَهَبَتْ منْهُ [قُوَّتُهُ] ما لا تَرْجِعْ إِلَیْهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً.

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): هرکه شب شنبه و شب یکشنبه ۲ شب پی در پی، شام نخورد؛ نیرویش از بین می‌رود و تا ۴۰ روز به او باز نمی‌گردد.

روایت ۶۷۱ [لزوم شام خوردن در کهولت سن]

وعنه عن الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی ومنصور بن العباس عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عن سلیمان الجعفری عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ‌الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: إِذَا اکْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلَا یَدَعُ أَنْ یَأْکُلَ [بِاللَّیْلِ] شَیْئاً فَإِنَّهُ أَهْدَی لِلنَّوْمِ وَأَطْیَبُ لِلنَّکْهَةِ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): هرگاه شخص به کهولت سن رسید، چیز خوردن در هیچ شبی را ترک نکند، زیرا برای خوابش آرام‌تر و برای دهانش خوشبوتر است.

روایت ۶۷۲ [رگ شام]

وروی السیاری عن بعض اصحابنا اظنه جعفر بن سلیمان او غیره قال قال ابوالحسن(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ فِی البدن عِرْقاً یسمّی الْعَشَاءُ لا یرید بالنهار شیئا فَإِذا بات الرَّجُلُ من غیر عَشَاءَ لَمْ یَزَلْ یَدْعُو عَلَیْهِ [ذَلِکَ الْعِرْقُ] حتی یُصْبِحَ یَقُولُ أَجَاعَکَ اللَّهُ کَمَا أَجَعْتَنِی وَأَظْمَأَکَ [اللَّهُ]کَمَا أَظْمَأْتَنِی فَلَا یَدَعَنَّ أَحَدُکُمُ الْعَشَاءَ وَلَوْ بِلُقْمَةٍ [مِنْ خُبْزٍ] أَوْ شَرْبَةٍ [مِنْ] مَاءٍ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): در بدنی رگی به نام رگ شام است، که در روز چیزی نمی‌خواهد، پس زمانی که شخص، بدون خوردن شام، شب را به صبح برساند، آن رگ دائما تا صبح او را نفرین می‌کند و می‌گوید: خداوند گرسنه‌ات بدارد همانگونه که مرا گرسنه نگه داشتی، و خداوتد تشنه‌ات بدارد همانگونه که مرا تشنه نگه داشتی! پس هیچیک از شما شام را ترک نکند، گرچه یک لقمه نان و یا شربتی آب باشد.

روایت ۶۷۳ [شام نیروی بدن و نافع برای آمیزش جنسی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن سیم عن سلیمان الجعفر قال قال ابوالحسن(صلوات‌الله‌علیه): لَا تَدَعِ الْعَشَاءَ وَلَوْ بِکَعْکَةٍ وقال یقول [فَإِنَّ فِیهِ] قُوَّةَ الْجَسَدِ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَصَلَاحٌ [لِلزَّوَاجِ بَلْ] لِلْجِمَاعِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): شام را ترک نکن گرچه با تکه کیکی باشد، زیرا شام نیروی بدن و مصلحت برای آمیزش جنسی است.

روایت ۶۷۴ [اهمیت شام حتی به مقدار کم]

وعنه عن الحمیری عن ابن ابی عمیر عن جعفر بن عثمان قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)من غیر ان اسئله: لَا تَدَعِ الْعَشَاءَ وَلَوْ بِثَلَاثِ لُقَمٍ بِمِلْحٍ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شام را ترک نکن، گرچه ۳ لقمه با نمک باشد.

روایت ۶۷۵ [مرگ رگ با ترک شام]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ تَرَکَ الْعَشَاءَ لَیْلَةً مَاتَ عِرْقٌ فِی جَسَدِهِ وَلَا یَحْیَا أَبَداً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگه شام را ترک کند، رگی در بدنش می‌میرد و هیچوقت زنده نمی‌شود.

باب: الجلوس فی الشمس
باب: نشستن در خورشید

روایت ۶۷۶ [عوارض خورشید]

رُوِیَ عَنْ امیرالمومِنِینَ عَلِیِّ بْنِ ابی‌طَالِب(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ اَلشَّمْسُ مُحْرِقَةٌ مذفرة مُفْسِدَةٌ لِلثَّوْبِ وَاَللَّوْنِ وَلَوْ کَانَ فِیهَا قَمَراً لَذَکَرَهَا اَللَّهُ فِی اَلْجَنَّةِ حَیْثُ قَالَ اَللَّهُ تَعَالَی لاَ یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِیراً.

امیرالمومنین (سلام‌الله‌علیه): خورشید، سوزاننده و بدبوکننده‌ی بدن است، لباس و رنگ را خراب می‌کند، و اگر در آن قمری بود، قطعا خداوند از آن در بهشت یاد می‌کرد، آنجا که خدای متعال فرموده است: در آنجا نه خورشیدی بینند و نه سرمای سختی.

روایت ۶۷۷ [تفاوت خورشید در زمستان و تابستان]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اسْتَقْبَلُوهَا فِی اَلصَّیْفِ وَاِسْتَدْبَرُوهَا فِی اَلشِّتَاءِ فَاَنَّ فِی اسْتِقْبَالِهَا فِی الصَّیْفِ مَنْفَعَةً وَاسْتِقْبَالِهَا فِی الشِّتَاءِ دَاء.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): در تابستان مقابل خورشید قرار بگیرید و در زمستان به خورشید پشت کنید، زیرا در مقابل خورشید قرار گرفتن در تابستان، سود است و در زمستان درد است.

روایت ۶۷۸ [ظهور بیماری پنهان با خوابیدن در نور خورشید]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اَنَّهَ قَالَ اَلنَّوْمُ فِی اَلشَّمْسِ تُخْرِجُ اَلدَّاءَ اَلدَّفِینَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خوابیدن در خورشید، بیماری پنهان را خارج (نمایان) می‌کند.[1]

روایت ۶۷۹ [تغییر رنگ و رو و خرابی لباس با خوابیدن در نور خورشید]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه): اَلنَّومُ فِی الشَّمسِ یُغَیِّر اللَّونَ وَیَبتَرَأ الثَّوبَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خوابیدن در خورشید، رنگ و رو را تغییر می‌دهد و لباس را ناقص می‌کند.

روایت ۶۸۰ [گرفتن در سایه]

وَرُوِیَ عَنِ اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اِنَّهُ کَانَ اذا بَعَثَ رَسُولاً فِی حَاجَةٍ قالَ خُذْ فِی الظِّلِّ فاِنَّهُ اَعْظَمُ لِلْبَرَکَةِ.

روایت شده است که هرگاه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، برای نیازی، فرستنده‌ای را می‌فرستادند، می‌فرمودند: آن را در سایه بگیر زیرا برکت بزرگتری دارد.

---

[1] اِذَا جَلَسَ أَحَدُکُمْ فِی الشَّمْسِ فَلْیَسْتَدْبِرْهَا لِظَهْرِهِ فَإِنَّهَا تُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّفِین.(امیرالمومنین علیه السلام: هرگاه یکی از شما در آفتاب می‌نشیند، پس با کمرش به آن پشت کند، زیرا آن درد درونی و پنهان را آشکار می‌کند).[تحف العقول، ص: ۱۰۷]/أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: لَا تَسْتَقْبِلُوا الشَّمْسَ فَإِنَّهَا مَبْخَرَةٌ تُشْجِبُ اللَّوْنَ وَ تُبْلِی الثَّوْبَ وَ تُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّفِینَ. (امیرالمومنین علیه السلام: مقابل خورشید قرار نگیرید، زیرا آن بدبوکننده‌ی دهان است، چهره را دگرگون و لباس را کهنه و بیماری درونی و پنهان را آشکار می‌کند.)[خصال، ج۱، ص: ۹۷].

باب: ما روی فی السحر

باب: سحر و جادو

روایت ۶۸۱ [آموزش سحر کفر است]

روی عن الصادق(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيراً [فَقَدْ كَفَرَ]، فهو آخِرَ عَهْدِهِ فيما بينه وبين الله تعالى، [وَحَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوب].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه چیزی از سحر را کم یا زیاد بیاموزد، قطعا کافر شده است و آن آخرین عهدش بین او و بین الله تعالی است.

روایت ۶۸۲ [قبول نشدن اعمال با انجام سحر]

روی عن جعفر عن ابیه(صلوات‌الله‌علیهما)قال قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وشافته امْرَأَةٌ فقالت أَنَّ لِي زَوْجاً وَبِهِ عَلَيَّ غِلْظَةٌ وَإِنِّي صبغته [صَنَعْتُ] به شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أُفٍّ لَكِ كَدَّرْتِ الْبِحَارَ وَكَدَّرْتِ الطِّينَ وَلَعَنَتْكِ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارُ وَمَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [قَالَ] فَصَامَتِ [الْمَرْأَةُ] نَهَارَهَا وَقَامَتْ لَيْلَهَا وَحَلَقَتْ رَأْسَهَا وَلَبِسَتِ الْمُسُوحَ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرشان(سلام‌الله‌علیه)نقل می‌کنند که خانمی نزد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد و گفت: من همسری دارم که نسبت به من درشت خوی است، و من برای او چیزی ساختم تا نسبت به من مهربان شود. پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: اف بر تو باد! دریاها را تیره کردی! خاک‌ها را تیره کردی! فرشتگان نیکو و فرشتگان آسمان‌ها و زمین، تو را لعنت کردند. پس زن روزش را روزه و شبش را شب زنده‌داری می‌کرد و سرش را تراشید و لباس پلاسیده پوشید. پس خبرش به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)رسید، پس ایشان فرمودند: این چیزها از او قبول نمی‌شود!

روایت ۶۸۳ [ساحر مسلمان کشته می‌شود]

وروی عنهم(صلوات‌الله‌علیهم)ان النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قال: سَاحِرُ [الْمُسْلِمِینَ] أقر بالاسلام ثم سحر یُقْتَلُ وَسَاحِرُ الْکُفَّارِ لَا یُقْتَلُ قِیلَ یَا رَسُولَاللَّهِ لِمَ لَا یُقْتَلُ سَاحِرُ الْکُفَّارِ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لِأَنَّ الْکُفْرَ أَعْظَمُ مِنَ السِّحْرِ وَ[لِأَنَّ] السِّحْرَ وَالشِّرْکَ مَقْرُونَانِ.

از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل شده است که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: ساحری که به اسلام اقرار کرده و سپس سحر کرده است، کشته می‌شود؛ و ساحر کافر کشته نمی‌شود. گفته شد: برای چه ساحر کافر کشته نمی‌شود؟ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: زیرا کفر بزرگتر از سحر است و سحر و شرک همراه هم هستند.

باب: فیما جاء فی حل السحر
باب: آنچه در گشایش سحر آمده است

روایت ۶۸۴ [حکم مراجعه به ساحر برای درمان سحر]

روی محمد بن مسلم قال سالته(صلوات‌الله‌علیه)عن المسحور یاتی السحرة فیعالجون عنه قال(صلوات‌الله‌علیه) لا بأس.

محمدبن‌مسلم می‌گوید: از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)راجع به شخص سحر شده پرسیدم که بعضی ساحران برای درمانش می‌آیند. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اشکالی ندارد.

روایت ۶۸۵ [درمان سحر با معوذتین]

روی علی بن حمزه عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُعَوِّذَتَیْنِ أَ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ الصَّادِقُ(صلوات‌الله‌علیه) نَعَمْ [هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ] فَقَالَ الرَّجُلُ [إِنَّهُمَا] لَیْسَ [مِنَ الْقُرْآنِ] فِی قِرَاءَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ [وَلَا فِی مُصْحَفِهِ] فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَخْطَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَوْ [قَالَ] کَذَبَ [ابْنُ مَسْعُودٍ] هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ [الرَّجُلُ] فَأَقْرَأُهمَا [یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ] فِی

الْمَكْتُوبَةِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) نَعَمْ ثم قال(صلوات‌الله‌علیه) هَلْ تَدْرِی مَا [مَعْنَی] الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَفِی أَیِّ شَیْءٍ انْزَلَتَا؟ قلت لا ادری فقال(صلوات‌الله‌علیه): إِنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)سَحَرَهُ لَبِيد بْنُ أَعْصَمَ الْيَهُودِیُّ فَقَالَ أَبُوبَصِيرٍ [لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَ مَا كَادَ أَوْ عَسَی أَنْ] ما يَبْلُغَ مِنْ سِحْرِهِ فقَالَ [أَبُوعَبْدِاللَّهِ الصَّادِقُ(صلوات‌الله‌علیه)] [بَلَی] كَانَ النَّبِیُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) يَرَی أَنَّهُ بِجَامِعٍ وَلَا بِجَامِعٍ وَكَانَ يُرِيدُ الْبَابَ فَلَا يُبْصِرُهُ حَتَّی يَتَلَمَّسَهُ بِيَدِهِ وَالسِّحْرُ حَقٌّ [وَمَا يُسَلَّطُ السِّحْرُ إِلَّا عَلَی الْعَيْنِ وَالْفَرْجِ] فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ(علیه‌السلام) بِالمعوذتين [فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ] فَدَعَا عَلِيّاً(علیه‌السلام) فعقد له خيطا فيه اثنی عشر عقدة ثم قال انطلق الی بئر ذيروان فانزل فی القليب فاقرأ آيه وحَلَّ عقدة فنزل(علیه‌السلام)فاستخرج السحر من القليب فحلل عن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

علی‌بن‌حمزه می‌گوید: از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)پرسیده شد که آیا معوذتین (سوره فلق و ناس) جزو قرآن‌اند؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله آن ۲ سوره از قرآن‌اند. پس شخص گفت: در قرائت ابن مسعود از قرآن نیستند و در کتابش نیست! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ابن مسعود خطا کرده و یا فرمودند: دروغ گفته است. آن شخص گفت: یا ابن‌رسول‌اللّه! آیا آن ۲ سوره را در نماز واجب بخوانم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله، آیا می‌دانی معنی معوّذتین چیست و برای چه نازل شده‌اند؟ گفتم: نمی‌دانم! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای اینکه لبیدبن‌اعصم یهودی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)را سحر کرد! پس ابوبصیر گفت: این چه بوده و جادویش چه اثری کرده است؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)می‌خواستند آمیزش جنسی کنند و نمی‌شد و می‌خواستند از درب بروند پس آن را نمی‌دیدند تا آن را با دست لمس می‌کردند، پس سحر حقیقت دارد! اما سحر و جادو جز بر چشم و فرج تسلطی ندارد! پس جبرئیل(علیه‌السلام)با معوذتین (فلق و ناس) آمد و سحر را به ایشان گزارش داد! پس علی(علیه‌السلام)را خواست و برای او نخی را گره زد که در آن ۱۲ گره بود، سپس به او فرمودند: به سوی چاه ذیروان برو و در چاه فرود آی پس آیه‌ای بخوان و گره‌ای باز

کن. پس علی(علیه‌السلام) وارد چاه شد و سحر را از چاه خارج کرد و آن سحر را از رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گشود.

روایت ۶۸۶ [درمان سحر با تعویذ قرآنی]

وأیضا یکتب فی رق للمسحور و یعلق علیه: وقالَ مُوسی ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ وَ یُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُون فَمَا آمَنَ لِمُوسَی إِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَملائه [مَلَئِهِمْ] أَنْ یَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ [لَعَال] فِی الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ وَقَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ فَقَالُوا عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ وَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی وَأَخِیهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِکُمَا بِمِصْرَ بُیُوتًا وَاجْعَلُوا [بُیُوتَکُمْ] قِبْلَةً وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ و قوله تعالی قَالُوا یَا مُوسَی إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَإِمَّا أَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِیمٍ فَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِکَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِینَ [وَ]قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا یُعِیدُ.

و همچنین برای شخص سحر شده، این آیات در پوستی نوشته و بر او آویزان شود: «وقالَ مُوسی ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ وَیُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُون فَمَا آمَنَ لِمُوسَی إِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَملائه [مَلَئِهِمْ] أَنْ یَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ [لَعَال] فِی الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ وَقَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ فَقَالُوا عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ وَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی وَأَخِیهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِکُمَا بِمِصْرَ بُیُوتًا وَاجْعَلُوا [بُیُوتَکُمْ] قِبْلَةً وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ و قوله تعالی قَالُوا یَا مُوسَی إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَإِمَّا أَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِیمٍ فَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ

فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ [وَ] قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ ان الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ.»

روایت ۶۸۷ [عوذه‌ی قرآنی دیگر برای درمان سحر]

وأيضا يَتَكَلَّمُ بِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ.

و همچنین ۷ مرتبه بر شخص سحر شده تکلم شود: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ.»

باب: فی العین و انها حق

باب: در مورد چشم زخم و این که آن حقیقت دارد

روایت ۶۸۸ [بارک الله گفتن هنگام تعجب]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: [مَنْ أَعْجَبَهُ] مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيُبَارِكْ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه از چیزی در برادرش به شگفتی آمد، بر او بارک الله بگوید، زیرا چشم زخم حقیقت دارد.

روایت ۶۸۹ [کاغذ چشم زخم]

روی مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ ابی‌الحسن‌الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)بِخُرَاسَانَ عَلَى نَفَقَاتِهِ فَأَمَرَنِي أَنْ أَتَّخِذَ لَهُ غَالِيَةً فَلَمَّا اتَّخَذْتُهَا نَظَرَ إِلَيْهَا فَأَعْجَبَتْه أو قال فَأَعْجَبَ بِهَا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)[لِي] يَا مُعَمَّرُ إعلَم إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَاكْتُبْ فِي رُقْعَةٍ الْحَمْدَ وَقُلْ هُوَاللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاجْعَلْهَا فِي غِلَافِ الْقَارُورَةِ.

معمّربن‌خلاد گوید: در خراسان مأمور خریدِ امام رضا(سلام‌الله‌علیه)بودم، امام(سلام‌الله‌علیه)دستور دادند برایشان غالیه (عطری بسیار گران قیمت) تهیه کنم، تهیه کردم و ایشان بسیار خوششان آمد و به آن نگریستند و به من فرمودند: ای معمّر! چشم زخم واقعیّت دارد! روی کاغذی، حمد و توحید و معوّذتین(فلق و ناس) و آیةالکرسی را بنویس و آن را در جلد شیشه عطر قرار بده.

روایت ۶۹۰ [ایمنی از چشم زدنِ خود و دیگران]

وروی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): الْعَیْنُ حَقٌّ وَلَیْسَ تَأْمَنُهَا مِنْکَ عَلَی نَفْسِکَ وَلَا مِنْکَ عَلَی غَیْرِکَ ولا من غیرک علیک فَإِذَا خِفْتَ شَیْئاً مِنْ ذَلِکَ فَقُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ ثَلَاث مرات.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): چشم زخم حقیقت دارد و از چشم زدن به خودت و نه چشم زدن به دیگران و نه چشم خوردن از دیگران ایمن نیستی، پس هرگاه از آن ترسیدی، ۳ مرتبه بگو: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

روایت ۶۹۱ [ایمنی از چشم زخم با معوذتین]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا تَهَیَّأَ أَحَدُکُمْ بِهَیْئَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْیَقْرَأْ حِینَ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ الْمُعَوِّذَتَیْنِ فَإِنَّهُ لَا یَضُرُّهُ [شَیْءٌ] بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما به گونه‌ای زیبا خود را آماده کرد و آراست که موجب شگفتی‌اش شد، پس هنگام خروج از منزلش، معوذتین (فلق و ناس) را بخواند، زیرا به خواست خداوندِ متعال، چیزی (مانند چشم زخم و...) ضررش نمی‌زند.

باب: فی الدواجن و الحمام
باب: حیوانات خانگی و کبوتر

روایت ۶۹۲ [ایمنی کودک از شیطان با حیوان خانگی]

اخبرنا ابن‌عباس بن عقدهٔ قال حدثنا جعفر بن محمد بن مروان قال حدثنا ابوطاهر عن محمد بن جعفر بن جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه(صلوات‌الله‌علیه)قال قال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): إتَّخِذوا مِنَ الدَّوَاجِنِ فِی بُیُوتِکُمْ یَتَشَاغَلْ بِهَا الشَّیَاطِینُ عَنْ صِبْیَانِکُمْ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: حیواناتِ پرورشی(مرغ، خروس، کبوتر، گربه، گوسفند و...) بسیار در خانه نگهداری کنید، تا شیاطین(جن و...) به جای کودکانتان، به آن حیوانات مشغول شوند.

روایت ۶۹۳ [کبوتر فدای خانواده برای جنیان]

رُوِیَ الْمَازِنِیُّ قَالَ شَکَا رَجُلٌ الی أبی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)مَا یُلْقِی عِیَالَهُ مِنْ اَهْلِ الاَرْضِ وَعَیْنِهِمْ فَقَالَ لَهُ ابْوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)وَأین أنت عَنِ اتِّخَاذِ الْحَمَامِ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ ان عَبَثهم شَدِیدٌ فقال(صلوات‌الله‌علیه) وَمَا عَبَثُهَا عِنْدَکُمْ فَقَالَ لَهُ اَلرَّجُلُ اذا کَانَ یَدْخُلُ عِنْدَ لِلرَّجُلِ عِنْدَنَا حَمَامٌ لَمْ یُقْبَلْ شَهَادَتُهُ فَقَالَ لَهُ ابوجعفر(صلوات‌الله‌علیه)فَأیّ رَجُلٍ عِنْدَکُمْ قَالَ اسماعیل بْنُ بلبل قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)کَانَ نَبِیَّ اَللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَصَفْوَتُهُ؟ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)ان اَلْحَمَّامَ اَلَّذِی فِی الْحَرَمِ بَقِیَّةٌ مِنْ حَمَامِهِ قَالَ فَاتَّخِذْهَا قَالَ نَعَمْ فَانِ فِیهَا فِدَاءٌ مِنْ اَهْلِ الارْضِ وَانَّهُمْ یَعِیشُونَ بِهَا فَقَالَ اَلرَّجُلُ وَمَا بَلَغَ مِنْ عَبَثِهِمْ بِهَا فَقَالَ لَهُ ابْوجَعْفرٌ(صلوات‌الله‌علیه)اَ مَا رَایَتْ ان الْفَرْخَ یَدفُّ قَالَ بَلِیَ اَ مَا رَایَتِ اَلْبَیْضَةُ تُفْسِدُ قَالَ: بَلِی قَالَ: (صلوات‌الله‌علیه)هَذَا مِنْ عَبَثِهِم.

مازنی می‌گوید: شخصی به امام باقر(سلام‌الله‌علیه)از آسیبی که از اجنه به خانواده‌اش می‌رسد و آن‌ها را می‌بیند، گلایه کرد. پس امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: چرا از نگهداری کبوتر غافلی؟ شخص گفت: جانم به فدایت! آمیختن آن‌ها شدید است! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آمیختنشان نزد شما چیست؟ شخص گفت: هرگاه نزد مردی از ما کبوتر باشد، شهادتش قبول نمی‌شود! پس امام باقر(سلام‌الله‌علیه) به او فرمودند: کدام مرد نزد شماست؟ گفت: اسماعیل بن بلبل. فرمودند: آن پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)و اهل بیتش است؟ همانا کبوتری که در حرم است باقی مانده‌ی کبوتر اسماعیل (علیه‌السلام) است پس آن را نگهداری کنید، بله زیرا در آن فدا از جنیان است و آن‌ها با آن عبث (شوخی و اذیت) می‌کنند. پس شخص گفت: عَبَثِ آنها با کبوتر چگونه است؟ پس امام باقر(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا ندیدی که جوجه بال می‌زند و می‌پرد؟ و آیا ندیدی که تخم خراب می‌شود؟ این از عبثِ آنهاست.

روایت ۶۹۴ [گربه و کبوتر و خروس]

روی الجعفری قال سمعت اباالحسن(صلوات‌الله‌علیه)یقول: لَا یَنْبَغِی أَنْ یَخْلُوَ بَیْتُ أَحَدِکُمْ مِنْ ثَلَاث وَ هُم عُمَّارُهُ الْبَیْتِ الْهِرَّ وَ الْحَمَامُ وَ الدِّیکُ و إِنْ کَانَ مَعَ الدِّیکِ أُنیسَةٌ فَلَا بَأْسَ بِذَلِکَ لِمَنْ لَا یَقْدِرهَا.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): سزاوار نیست که خانه‌ی یکی از شما از ۳ چیز خالی باشد و آن‌ها آبادانیِ خانه هستند: گربه و کبوتر و خروس، و اگر همراه خروس مرغی هم باشد! و اشکالی ندارد برای کسی که توانایی نگهداریِ مرغ را ندارد.

روایت ۶۹۵ [فواید بال زدن کبوتر در شب]

قال ورَأَیْتُ أَبَاالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)وفِی بَیْتِهِ زَوْجُ حَمَامٍ أَمَّا الذَّکَرُ فَأَخْضَرُ وَأَمَّا أُنْثَی فَسَوْدَاءُ وَرَأَیْتُهُ علیه السلام یَفُتُّ لَهُمَا الْخُبْزَ وَیَقُولُ یَتَحَرَّکَانِ مِنَ اللَّیْلِ فَیُؤْنِسَانِی وَمَا مِنِ انْتِقاضَةٍ یَنْتَقِضَانِهَا مِنَ اللَّیْلِ إِلَّا احیی [اتَّقَی] مَنْ دَخَلَ الْبَیْتَ مِنْ عزمهٔ [عَرِمَهٔ] اهل الْأَرْض.

راوی گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)را دیدم و در خانه‌شان یک جفت کبوتر بود، کبوتر نر سبز رنگ و ماده سیاه رنگ بود، پس امام(سلام‌الله‌علیه)را دیدم که برای آن ۲، نان خرد می‌کردند و فرمودند: آن ۲ در شب حرکت می‌کنند و با من انس گرفته‌اند، و هیچ بال زدنشان در شب نیست، مگر اینکه پیشگیری می‌کند از [آسیبِ] هرکه از بازیگوشان جن که وارد خانه شوند.

روایت ۶۹۶ [فواید نگهداری گوسفند در خانه]

وقال امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فی وصیته لاصحابه: مَا یَتَّخِذُ الرَّجُلُ فِی مَنْزِلِهِ افضل من الشَّاةُ فَمَنْ کَانَتْ فِی مَنْزِلِهِ شَاةٌ قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ کُلَّ یَوْمٍ مَرَّةً وَمَنْ کَانَ عِنْدَهُ شَاتَانِ قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ کُلَّ یَوْمٍ مَرَّتَانِ وَکَذَلِکَ فِی الثَّلَاثِ وَیَقُولُ [اللَّهُ] بُورِکَتم [فِیکُم].

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در وصیت به اصحابشان فرمودند: شخص چیزی بهتر از گوسفند در خانه نگه نداشته است، پس هرکه ۱ گوسفند در منزلش باشد، فرشتگان آن شخص را هر روز یک مرتبه پاک و مقدسش کنند، و هرکه ۲ گوسفند داشته باشد، فرشتگان هر روز ۲ مرتبه پاکش کنند و در ۳ گوسفند هم همینطور است و خدای متعال می‌گوید: برکت بر شما باد!

روایت ۶۹۷ [کبوتر، پرنده‌ی پیامبران علیهم السلام]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: لَیْسَ مِنْ بَیْتِ نَبِیٍّ إِلَّا وَفِیهِ حَمَامٌ لِأَنَّ سُفَهَاءَ الْجِنِّ یَعْبَثُونَ بِصِبْیَانِ الْبَیْتِ فَإِذَا کَانَ فِیهِ حَمَامٌ عَبَثُوا بِالْحَمَامِ وَ تَرَکُوا النَّاس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): خانه‌ی هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه در آن کبوتر بوده است، زیرا سفیهان جن با کودکان خانه شوخی و اذیت می‌کنند پس اگر در خانه کبوتر باشد، مشغول کبوتر می‌شوند و مردم را رها می‌کنند.

روایت ۶۹۸ [آفرینش کبوتر]

وَرُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنِی اَلْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ بْنِ فضَّال عَنْ ابراهِیم اَلْجُلاَّب عَنْ حَمْزَةَ عَنِ الی اَلْمِقْدَامِ عَنِ اَبی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ ان اللَّهَ تَعَالی خَلَقَ الْحَمَامَ مِنْ فَضْلِ طِینَةِ الَّتِی خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ(علیه‌السلام)فَلِذَلِکَ شِیعَتُنَا یُحِبُّونَهَا.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): خداوند متعال، کبوتر را از اضافه‌ی گل ما خلق کرد، گلی که از آن آدم(علیه‌السلام) خلق شد؛ پس به این سبب شیعیان ما، کبوتر را دوست دارند.

روایت ۶۹۹ [ارتباط حب اهل بیت علیهم السلام با حب کبوتر]

روی علی بن عبدالله العزنجانی عن بعض اصحابنا عن موسی بن عمران عن عبدالله بن سلیمان عن ابی‌حمزة الثمالی عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَحَبَّ الْحَمَامَ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): هرکه ما اهل بیت را دوست دارد، کبوتر را دوست دارد.

باب: فیما یلبس من الثیاب

باب: آنچه از لباس‌ها پوشیده می‌شود

روایت ۷۰۰ [بهترین لباس، لباس سفید]

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ النَّبِیُّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لَیْسَ مِنْ لِبَاسِکُمْ شَیْءٌ أَحْسَنَ مِنَ الْبَیَاضِ فَأَلْبِسُوهُ وَ کَفِّنُوا فِیهِ مَوْتَاکُمْ.[کافی، ج۳، ص: ۱۴۸][1]

امام باقر(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: از لباسهایتان چیزی بهتر و نیکوتر از سفید نیست! پس آن را بپوشید و مردگانتان را در آن کفن کنید.

---

[1] مولف این روایت را از سمره‌بن‌جندب ملعون آورده بود که آن را حذف و روایت مشابهی که از اهل بیت علیهم السلام بود را آوردم.[مترجم].

روایت ۷۰۱ [پوشیدن لباس‌های پنبه‌ای و زیبا]

حدثنا ابوسلیمان احمد بن هوذه الباهلی قال حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی قال حدثنا محمد بن الحسن بن سمور البصری عن عبدالله بن عبدالرحمن الاصم عن جریر بن عبدالازدی عن محمد بن مسلم عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال قال امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فی وصیته لاصحابه: الْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وَهُوَ لِبَاسُنَا وَلَمْ نَلْبَسُ الشَّعْرَ وَالصُّوفَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ وَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِنَّ اللَّهَ تعالی جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)در وصیت به اصحابشان فرمودند: لباس‌های پنبه‌ای بپوشید، زیرا آن لباس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)و لباس ما است، و ما لباس مویی و پشمی نمی‌پوشیم مگر اینکه علت خاصی پیش بیاید. و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: خدای متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد، و دوست دارد، اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند.

روایت ۷۰۲ [تشمیر لباس]

وقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تَشْمِيرُ الثِّيَابِ طَهُورٌ لَهَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ‌وَتَعَالَى وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ يقول [أَيْ] فَشَمِّر.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تشمیر لباس (بالا زدن یا کوتاه کردنِ لباسی که روی زمین کشیده می‌شود و پیراهن که از انگشتان فراتر می‌رود)[1]، پاکیزگی برای آن است؛ خدای متعال فرمود: «و لباست را پاکیزه کن» یعنی تشمیر کن.

---

[1] وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ قَالَ وَ ثِيَابَكَ ارْفَعْهَا وَ لَا تَجُرَّهَا. (امام صادق(سلام‌الله‌علیه)درمورد کلام خدای متعال: «و لباست را پاکیزه کن»، فرمودند: و لباست را بالا بیاور و آن را نکِش.)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۶]/ وَ مَا جَاوَزَ الْكَعْبَيْنِ فَفِي النَّارِ.(امام باقر(سلام‌الله‌علیه): آنچه از کعب (روی پا مقابل پاشنه) بگذرد پس در آتش است.)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۶]/

روایت ۷۰۳ [توصیه به پوشیدن لباس محکم و اجتناب از پوشیدن لباس نازک و بدننما]

وقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): عَلَيْكُمْ بِالصَّفِيقِ مِنَ الثِّيَابِ فَإِنَّهُ مَنْ رَقَ ثَوْبُهُ رَقَّ دِينُهُ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ يَشِفُّه.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): بر شما باد لباس‌های سخت‌بافت، زیرا هرکه لباسش نازک باشد، دینش نازک باشد، هیچ یک از شما با لباسی نازک و بدننما، مقابل خدای متعال نایستد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)إِذَا لَبِسَ الْقَمِيصَ مَدَّ يَدَهُ فَإِذَا طَلَعَ عَلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ قَطَعَهُ.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه): همیشه هرگاه امیرالمومنین علیه السلام پیراهنی می‌پوشیدند، دستشان را می‌کشیدند پس اگر بر اطراف انگشتان نمایان می‌شد، آن را می‌بریدند.)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۷]/ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: نَظَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)إِلَى رَجُلٍ قَدْ لَبِسَ قَمِيصاً يُصِيبُ الْأَرْضَ فَقَالَ مَا هَذَا ثَوْبٌ طَاهِرٌ.(محمدبن‌مسلم می‌گوید: امام صادق (سلام‌الله‌علیه)به مردی نگاه کردند که پیراهنی پوشیده بود که به زمین می‌رسید، پس فرمودند: این لباس پاکیزه‌ای نیست!)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۸]/ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَجُرُّ ثَوْبَهُ قَالَ إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالنِّسَاءِ.(سماعه پسر مهران می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)درمورد مردی که لباسش را می‌کشد فرمودند: قطعا من او را زشت می‌دانم که خودش را شبیه به زنان می‌کند.)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۸]/ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ النَّبِيَّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أَوْصَى رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ- فَقَالَ لَهُ إِيَّاكَ وَ إِسْبَالَ الْإِزَارِ وَ الْقَمِيصِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْمَخِيلَةِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمَخِيلَةَ.(امام باقر(سلام‌الله‌علیه)می‌فرمایند که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به مردی از بنی‌تمیم توصیه فرمودند که: از کشیدن پوشش و لباس روی زمین، اجتناب کن، زیرا این کار از تکبر است، و خدا تکبر را دوست ندارد!)[کافی، ج۶، ص: ۴۵۶] / عَنْ أَبِي حَمْزَةَ رَفَعَهُ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (صلوات‌الله‌علیه)إِلَى فَتًى مُرْخِيً إِزَارَهُ فَقَالَ يَا فَتَى ارْفَعْ إِزَارَكَ فَإِنَّهُ أَبْقَى لِثَوْبِكَ وَ أَنْقَى لِقَلْبِكَ.(ابوحمزه می‌گوید: امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)جوانی را دیدند که پوشش را روی زمین می‌کشید! پس فرمودند: ای جوان! پوششت را بالا ببر زیرا برای لباست ماندگارتر و برای قلبت پاک‌کننده‌تر است.[وسائل الشیعهٔ، ج۵، ص: ۴۲]/ عن ابی عَبْدِ اللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ عَاقٌّ وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَ لَا مُرْخِي الْإِزَارِ خُيَلَاءَ.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند که رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: عاق و قطع کننده‌ی رحم و کشنده‌ی متکبرانه‌ی پوشش، بوی بهشت را نمی‌یابد![وسائل الشیعهٔ، ج۵، ص: ۴۵]/ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَعْنَاهُ ثِيَابَكَ فَقَصِّرْ.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه)در معنای کلام خدای متعال: «و لباست را پاکیزه کن»، فرمودند: معنایش این است که لباست را کوتاه کن.)[وسائل الشیعهٔ، ج۵، ص: ۴۱].

روایت ۷۰۴ [نماز و ذکر پوشیدن لباس نو]

[عَنِ الصَّادِقِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)] قال: إِذَا كَسَا اللَّهُ المؤمن [ثَوْباً جَدِيداً] فَلْيَتَوَضَّأْ وَلْيُصَلِّى رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيهِمَا أُمَّ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَإِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فى ليلة القدر ثُمَّ لْيَحْمَدِ اللَّهَ الَّذِى سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَزَيَّنَهُ فِى النَّاسِ وَلْيُكْثِرْ مِنْ قوله لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَعْصِى اللَّهَ فِيهِ وَلَهُ بِكُلِّ سِلْكٍ فِيهِ مَلَكٌ يُقَدِّسُ لَهُ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ[يَتَرَحَّمُ] يكرمه عَلَيْهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه خداوند، به مؤمنی لباسی نو بپوشاند، پس باید وضوء بگیرد و ۲ رکعت نماز بخواند در هر رکعت سوره حمد و توحید و آیهٔ الکرسی و انا انزلنا را بخواند، سپس خداوندی را که عورت او را پوشانیده و او را در میان مردم آراسته است، حمد و سپاس گوید و «لا حول ولا قوة الا باللّه» بسیار بگوید، که در این صورت در این لباس گناه نخواهد کرد و به تعداد هر تار و پود جامه، فرشته‌ای برایش خواهد بود که برای او تقدیس و استغفار نماید و بر او رحمت و اکرام فرستد.

روایت ۷۰۵ [رفع اندوه با شستن لباس]

وقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): غَسْلُ الثِّيَابِ يُذْهِبُ الْغم.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): شستن لباس، اندوه را از میان می‌برد.

روایت ۷۰۶ [سیاه، لباس فرعون]

وقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لَا تَلْبَسُوا [السَّوَادَ] فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْن.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): سیاه نپوشید، زیرا آن لباس فرعون است.

روایت ۷۰۷ [طیلسان، قبا، خز، ابریشم]

روی احمد بن علی بن اسماعیل بن معروف عن الحسن بن سعید بنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عن دَاوُدَ بن سیفَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)وَعَلَیَّ قَبَاءُ خَزٍّ وَبِطَانَتُهُ خَزٌّ وَطَیْلَسَانُ خَزٍّ [مُرْتَفِعٌ] فَقُلْتُ إِنَّ عَلَیَّ ثَوْباً أَكْرَهُ أُلْبَسَهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) وَمَا هُوَ قُلْتُ طَیْلَسَانِی [هَذَا] قَالَ وَمَا بَالُ الطَّیْلَسَانِ قُلْتُ هُوَ خَزٌّ فقَالَ وَمَا بَأس بِالْخَزِّ فقُلْتُ [سدَاهُ] شداه إِبْرِیسَمٌ وقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)وَمَا بَأس بالْإِبْرِیسَمِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لَا یُكْرَهُ أَنْ یَكُونَ سَدَا الثَّوْبِ إِبْرِیسَم وَلَا زِرُّهُ وَلَا عَلَمُهُ إِنَّمَا یُكْرَهُ الْمُصْمَتُ مِنَ الْإِبْرِیسَمِ لِلرِّجَالِ وَلَا یُكْرَهُ لِلنِّسَاءِ.

داودبن‌سیف ابراهیم می‌گوید: من به خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)رسیدم، و قبائی برتن داشتم که رویه و آستر آن خز بود، و روی آن طیلسان (شنلی از خز هوله‌ای کلاهدار) بردوش گرفته بودم، گفتم: من جامه‌ای برتن دارم که آن‌را خوش نمی‌دارم. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: کدام جامه‌ات را دوست نمی‌داری؟ من گفتم: همین طیلسانم را! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: این طیلسان چه عیبی دارد؟ من گفتم: خز است. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: خز چه عیبی دارد؟ من گفتم: تار آن ابریشم است. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ابریشم چه عیبی دارد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: مانعی ندارد که تار جامه ابریشم باشد و یا دکمه‌های آن از قیطان ابریشمی باشد و یا خطهای آن‌را با ابریشم الوان بافته باشند. جامه ابریشم در صورتی که تاروپود آن سراسر ابریشم خالص باشد برای مردان کراهت دارد، ولی برای بانوان ابدا اشکالی ندارد.

روایت ۷۰۸ جدید [نهی از پوشیدن طیلسان]

رویَ عن رشیداَلنَّخْجُوَانِیِّ قَالَ اِشْتَرَیْتُ طَیْلَسَاناً وَلَبِسْتُهُ وَتَنَزینتُ بِهِ وَدَخَلْتُ عَلَی أبی‌عَبْدِالله (صلوات‌الله‌علیه)وَقَالَ مَا هَذَا اَللِّبَاسُ قُلْتُ تَجَمَّلْتَ بَینَ یَدَیکَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إِنْ كُنْتَ لَبِسْتَهُ بِمَعْرِفَةٍ فَقَدْ بَرِئْتَ مِن ذِمَّتِنَا وَإِن لَبِسْتَهُ بِلا مَعْرِفَةٍ فَلا تَعُودَنَّ قُلْتُ وَاللَّهِ یا سَیِّدِی مَا لَبِسْتَهُ الاّ لِتَزَیَّنَ بَیْنَ یَدَیْکَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)هَلْ تَدْرِی اولَ مَنْ لَبِسَ اَلطَّیْلَسَانَ

مَنْ كَانَ اولَ مَنْ لَبِسَهُ قِرَدَةُ بن عبدالرحمنِ بْنِ مُلْجَمٍ لَعْنَةُ اَللَّهِ عَلَيْهِ حينَ اراد قَتْلَ اَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌عليه)فَلاَ تَلْبَسْهُ قَالَ فَاخْدَجَتُ نَاراً فاحرقتهُ بَيْنَ يَدَيْهِ.

رشید نخجوانی گوید: طیلسانی خریدم و آن را پوشیدم و با آن خودم را آراستم و به خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)رسیدم، ایشان فرمودند: این چه لباسی است؟ گفتم: مقابل شما خودم را زیبا کردم. پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اگر این لباس را با شناخت پوشیدی پس قطعا از عهد ما برکنار شده‌ای! و اگر بدون شناخت، آن را پوشیدی پس هرگز به آن برنگرد! گفتم: والله ای آقای من که این را نپوشیدم جز برای زیبایی مقابل شما! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: آیا می‌دانی چه کسی اولین بار طیلسان پوشید؟ اولین کسی که آن را پوشید، بوزینه پسر عبدالرحمان پسر ملجم لعنت الله علیه بود، هنگامی که می‌خواست، امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)را به شهادت برساند! پس آن را نپوش. راوی گوید: پس آتشی مقابل ایشان روشن کردم و طیلسان را سوزاندم.

روایت ۷۰۹ [دعای پوشیدن لباس جدید]

ولو أنَّ رجلا سأل اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)إذا لَبِسَ الرَّجل الثوب[الجديد] ما تقول؟فقال(صلوات‌الله‌علیه)تقول: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَبَرَكَةٍ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي العافيةَ [فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ] وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ وَعَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَأَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رزقني مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَأَتَجَمَّلُ بِهِ بين النَّاسِ.

روایت شده است که شخصی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)پرسید، شخص وقتی لباس نو می‌پوشد، چه بگوید؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند، بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَبَرَكَةٍ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي العافيةَ [فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ] وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ وَعَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَأَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رزقني مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَأَتَجَمَّلُ بِهِ بين النَّاسِ.» (الهی، این جامه را مایه‌ی میمنت و تقوا و برکت قرار بده؛ الهی، عبادتی شایسته و طاعتی بایسته روزی‌ام کن و توفیقم بده تا شکر نعمتت را ادا نمایم؛ خدا را سپاس که این جامه را عطا کرد تا اندام خود را بپوشانم و در برابر مردم خودم را زیبا کنم).

روایت ۷۱۰ [لباس شهرت موجب خواری است]

روی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه قال: کَفَی بِالرَّجُلِ خِزْیاً أَنْ یَلْبَسَ ثَوْباً شَهِّرها ویَرْکَبَ دَابَّةً مُشَهِّرَةً فیه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای خواری شخص همین بس است که لباس شهرت بپوشد و جنبنده‌ای سوار شود که در آن مشهور و انگشت‌نما شود.

روایت ۷۱۱ [وسعت رزق با لباس]

وروی الحسن بن بندار عن علی بن الحسن بن فضال عن ابی‌عثمان عن موسی بن سعدان عن ابی قلبیج عن ابی‌یحیی الصنعانی فی قوله تعالی: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لیلة القدر مَنْ قَرَأَها علی قلة ماء [ثِنْتَیْنِ وَ]ثَلَاثِینَ مَرَّةً وَرَشَّ بِها ثَوْبًا جَدِیدًا لَمْ یَزَلْ فی رزق دار علیه ما دام علیه [یَأْکُلُ فِی سَعَةٍ مَا بَقِیَ] مِنْهُا سِلْکٌ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه ۳۲ بار سوره قدر را در ظرفی نو بخواند و از آبِ آن ظرف بر لباس جدیدش بپاشد تا مادامی که نخی از آن لباس باقی بماند او در وسعتِ رزق خواهد بود.

باب: فی الفصوص و الخواتیم و نقشها
باب: در نگین‌ها و انگشترها و حکاکی

روایت ۷۱۲ [توصیه به انگشتر نقره و نهی از آهن]

حدثنا ابوسلیمان احمد بن هوذه قال حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی قال حدثنا محمد بن الحسن بن سمنون عن عبدالله بن عبدالرحمن الاصم عن جریر بن عبدالله الازدی عن محمد بن مسلم عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال قال امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فی وصیته لاصحابه: لَا تَخَتَّمُوا بِغَیْرِ الْفِضَّةِ [فَإِنَّ] قال رَسُولَ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَا طَهُرَ الله ابدا [کَفٌّ] فِیهَا خَاتَمُ الحَدِیدِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)در وصیت به اصحابشان فرمودند: بـه غیـر نقره، انگشتری به دست نکنید، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: دسـتی کـه در آن انگشتر آهنی باشد، هرگز پاکیزه نشود.

باب: فی فص العقیق و فضله
باب: در نگین عقیق و فضل آن

روایت ۷۱۳ [فضل نگین عقیق]

(در روایتـی در عیـون اخبارالرضـا(صـلوات‌الله‌علیـه)از بیـان فضـایل از زبـان دشـمنان اهـل بیت(سـلام‌الله‌علـیهم)نهـی شـده اسـت و چـون ایـن روایـت بـه نقـل از عایشـه‌ی ملعونـه بود، آن را نمی‌آورم.)[1]

---

[1] قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مَحْمُودٍ فَقُلْتُ لِلرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)وَفَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ(سلام‌الله‌علیهم)وَهِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالِفِيكُمْ وَلَا نَعْرِفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ أَ فَنَدِينُ بِهَا فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) يَا ابْنَ أَبِي‌مَحْمُودٍ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ(سلام‌الله‌علیهم)أَنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)يَا ابْنَ أَبِي‌مَحْمُودٍ إِنَّ مُخَالِفِينَا وَضَعُوا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا كَفَّرُوا شِيعَتَنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فِينَا وَإِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ وَلا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي‌مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِيناً وَشِمَالًا فَالْزَمْ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمْنَاهُ وَمَنْ فَارَقَنَا فَارَقْنَاهُ إِنَّ أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحَصَاةِ هَذِهِ نَوَاةٌ ثُمَّ يَدِينَ بِذَلِكَ وَيَبْرَأَ مِمَّنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي‌مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (ابـراهیم بـن ابـی‌محمـود گویـد کـه بـه امـام رضـا(سـلام‌الله‌علیـه)عرضـه داشـتم: یـا ابـن رسول‌اللّه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)نزد ما روایاتی از فضایل امیرالمؤمنین(سلام‌الله‌علیه)و فضل شما اهل بیت(سـلام‌الله‌علـیهم)اسـت و این روایات از روایت مخالفین شما است و ما مثل این روایات را نزد شما نمی‌شناسیم! آیا به این روایات متـدین شویم و آنها را قبول کنیم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای پسر ابی‌محمود! خبر داد مرا پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش از جد بزرگوارش(سلام‌الله‌علیهم)که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرکه به گوینده‌ای گوش دهـد او را اطاعـت و بندگی کرده است! پس اگر آن گوینده از جانب خدا سخن بگوید، شنونده، اطاعت و بندگی خدا را کرده است؛ و

روایت ۷۱۴ [سرنوشت نیکو با عقیق]

وقَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): تَخَتَّمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ وَمَنْ تَخَتَّمَ بِالْعَقِيقِ فاوشِكُ أَنْ يُقْضَى لَهُ بِالْحُسْنَى.

رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): انگشتر عقیق به دست کنید زیرا آن مبارک است و هرکه انگشتر عقیق به دست کند، امید است که سرنوشتی نیکو برایش رقم بخورد.

روایت ۷۱۵ [ایمنی و ایمان با عقیق]

وَرُوِيَ عَنْ امِيرَالمُومِنِينَ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه قَالَ مَنْ تَخَتَّمَ بِالْعَقِيقِ خُتِمَ لَهُ بِالاِمْنِ وَالايمَانِ.

امیرامومنین(سلام‌الله‌علیه): هرکه عقیق به دست کند، برایش به ایمنی و ایمان ختم می‌شود.

اگر گوینده از جانب ابلیس سخن بگوید، شنونده، اطاعت و بندگی ابلیس را کرده است! سپس امام رضا(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای پسر ابی‌محمود! مخالفان ما روایاتی در فضایل ما جعل کرده‌اند و آن روایات بر ۳ قسم است: یک قسم از آن روایات اینست که در حق ما غلو کرده‌اند و زیاده از اندازه رفته‌اند و ما را خدا دانستند! قسم دوم آنست که در حق ما کوتاهی کرده‌اند و کم از اندازه رفته‌اند(در فضائل ما)! و قسم سوم آنست که به عیب‌های دشمنان ما تصریح کرده‌اند! پس مردم زمانی که روایاتی که در غلو ما جعل شده است بشنوند شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و اعتقاد به خدا بودنِ ما را، به آنها نسبت می‌دهند! و اگر به آن روایاتی که در حق ما کوتاهی شده را بشنوند، به آن در حق ما معتقد می‌شوند! و زمانی که عیب دشمنانمان را به اسم بشنوند، از ما به اسممان بدگویی کنند! که حق تعالی فرموده «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ»(و کسانی را که کافران به جای خدا می پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد.)! ای پسر ابی‌محمود *چون ببینی که هر طایفه از مردم به راهی روند تو به راه ما همراه باش! زیرا که هرکه از ما دست بر ندارد و با ما همراه باشد، ما همراه او باشیم و هرکه از ما جدا شود، ما از او جدا می‌شویم و کمتر چیزی که مرد را از دین او بیرون کند اینست که سنگریزه را گوید دانه خرما است! و پس از آن، متدین و معتقد به آن شود و بیزاری جوید از کسی که او را مخالفت کند! ای پسر ابی‌محمود! حفظ کن آنچه من برایت حدیث کردم زیرا که خیر دنیا و آخرت را برایت جمع کردم.)[عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص: ۳۰۴]؛ همچنین رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۷۴.

باب: فیما جاء فی التختم بالعقیق
باب آنچه درمورد انگشتری عقیق آمده است

روایت ۷۱۶ [ثواب بیشتر نماز در برابر دیگر جواهرات]

رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّه(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّ امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)قَال: تَخَتَّمُوا بِالْعَقِیقِ الاحمر فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالرُّبُوبِیَّةِ ولِمُحَمَّد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بِالنُّبُوَّةِ ولِعَلِیٍّ(صلوات‌الله‌علیه)بِالْوَصِیَّةِ وَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِی کَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْهِ مُوسی تَکْلِیماً وَالْمُتَخَتِّمُ بِهِ إِذَا صَلَّی صَلَاتَهُ عَلَی الْمُتَخَتِّمِ بِغَیْرِهِ مِنْ أَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ أَرْبَعِینَ دَرَجَةً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: انگشتری عقیق قرمز به دست کنید، زیرا آن اولین کوهی است که برای خدا به ربوبیت، برای محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به پیامبری، برای علی(صلوات‌الله‌علیه)به وصی بودن، و برای ما به امامت، اقرار کرده است؛ و آن کوهی است که خداوند بر آن با موسی سخن گفت؛ و به دست کردن آن هنگام نماز، در برابر انگشتری غیر از آن از جواهرات گوناگون، ۴۰ درجه بیشتر است.

روایت ۷۱۷ [فواید انگشتر عقیق]

روی وکیع بن الجراح قال حدثنی الْأَعْمَشِ قَالَ: کُنْتُ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(صلوات‌الله‌علیهما) بِبَابِ الْمَنْصُورِ فَأَخْرَجَ مِنْ عِنْدِهِ رَجُلٌ مَجْلُودٌ بِالسَّوْطِ فَقَالَ لی جعفر بن محمد(صلوات‌الله‌علیهما) یَا سُلَیْمَانُ انْظُرْ مَا فَصُّ خَاتَمِهِ فَقُلْتُ له یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أنه غَیْرُ عَقِیقٍ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا سُلَیْمَانُ أَمَا لَوْ إِنَّهُ کَانَ عَقِیقاً لَمَا جُلِدَ بِالسَّوْطِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا سُلَیْمَانُ هُوَ أَمَانٌ مِنْ الدَّمِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا سُلَیْمَانُ هُوَ أَمَانٌ مِنَ قَطْعِ الْیَدِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)یَا سُلَیْمَانُ إِنَّ اللَّهَ

عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يرْفَعَ [إِلَيْهِ] فِی الدُّعَاءِ يَدٌ فِيهَا فَصٌّ عَقِيقٍ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) الْعَجَبُ [كُلُّ الْعَجَبِ] مِنْ يَدٍ فِيهَا فَصٌّ عَقِيقٍ كَيْفَ تَخْلُو مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالدَّنَانِيرِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) [يَا سُلَيْمَانُ] إِنَّهُ حِرْزٌ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وأمان من كلِّ خوف قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) زِدْنِی قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) [يَا سُلَيْمَانُ] هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْفَقْرِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) أُحَدِّثُ بِهَا عَنْ جَدِّكَ(صلوات‌الله‌علیه) عن الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بن أبی‌طالب أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(صلوات‌الله‌علیهم) قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) نَعَمْ.

سلیمان اعمش گوید: همراه با امام صادق(سلام‌الله‌علیه) بر در خانه منصور بودیم، مردی شلاق خورده از در بیرون آمد. پس امام(سلام‌الله‌علیه) به من فرمودند: ای سلیمان! به نگین انگشترش نگاه کن که چیست؟ گفتم: یا ابن رسول‌اللّه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! نگین غیر عقیق است. پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: سلیمان! اگر عقیق بود تازیانه نمی‌خورد!

گفتم: یا ابن رسول‌اللّه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر توضیح دهید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: سلیمان! عقیق ایمنی از بریده شدن دست است، گفتم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر بفرمایید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: ایمنی از کشته شدن و خونریزی است، گفتم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر بفرمایید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: خداوند دوست دارد که به هنگام دعا، دستی به سوی او بالا رود که انگشتر عقیق داشته باشد.

گفتم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر بفرمایید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: خیلی جای شگفت است که دستی انگشتر عقیق داشته باشد و چگونه از پول خالی بماند!؟ عرض کردم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر بفرمایید،

امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: عقیق حرز و نگهدار از هر بلا و ایمنی از هر گونه ترس است. عرض کردم: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! بیشتر بفرمایید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: عقیق ایمنی از فقر است. گفتم: یا ابن رسول‌اللّه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! اجازه می‌فرمایید که این حدیث را از قول جد شما (سلام‌الله‌علیه) از حسین بن علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیهم) نقل کنم؟ امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: بله.

باب: فی الفصوص المرویة و غیرها

باب: در نگین‌های روایت شده و غیر آن

روایت ۷۱۸ [یاقوت، فیروزه، عقیق، حدید صینی، در نجف]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا جعفر بن مالک قال حدثنی ابراهیم السمیعی عن ابن شهاب عن المفضل عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) أنّه قال: [أُحِبُّ] استحب لشیعتنا [لِکُلِّ مُؤْمِنٍ] أَنْ یَتَخَتَّمَ بِخَمْسَ خَوَاتِیمَ قلت یا سیدی وما هی؟ قال(صلوات‌الله‌علیه) الْیَاقُوتِ وَهُوَ أَفْخَرُهَا واسناها وَالْفَیْرُوزَجِ وَهُوَ یجلب الرزق وَیُوَسِّعُ الصَّدْرَ و[نُزْهَةُ] قلوب النَّاظِرِین الیه [مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَهُوَ یُقَوِّی الْبَصَرَ] وَالْعَقِیقِ وَهُوَ اخوفها [أَخْلَصُهَا] لِلَّهِ ولرسوله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَلَنَا [وَیَزِیدُ فِی قُوَّةِ الْقَلْبِ] فی الْحَدِیدِ الصِّینِیِّ وأنا اکره لبسه فی الصلوة [وَمَا أُحِبُّ التَّخَتُّمَ بِهِ وَلَا أَکْرَهُ لُبْسَهُ عِنْدَ لِقَاءِ أَهْلِ الشَّرِّ]الا انه یُطْفِیَ الشَرَّ [وَأُحِبُّ اتِّخَاذَهُ فَإِنَّهُ] ویُطرِدُ الْمَرَدَةَ [مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمَا یُظْهِرُهُ اللَّهُ] والذَّکَوَاتِ الْبِیضِ بِالْغَرِیَّیْنِ قال حصی تظهر بالغری عند قبر امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)[قُلْتُ یَا مَوْلَایَ وَمَا فِیهِ مِنَ الْفَضْلِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) مَنْ تَخَتَّمَ بِهِ وَ]للناظر إِلَیْهِ ثواب زیادة [کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ نَظْرَةٍ] زَوْرَةً أَجْرُهَا کَأَجْرُ النَّبِیِّینَ وَالصدیقین [والصَّالِحِینَ] وَلَوْ لَا أن اللَّهِ اراد أن یوسع ذلک علی شِیعَتِنَا لیلبسه فقراؤهم وأغنیاءهم لَیَبَلَغَ الْفَصُّ مِنْ الثمن مَا لَا یُوجَدُ [ولَکِنَّ اللَّهَ رَخَّصَهُ عَلَیْهِمْ لِیَتَخَتَّمَ بِهِ غَنِیُّهُمْ وَفَقِیرُهُمْ].

مفضل می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای شیعیانم دوست می‌دارم که ۵ انگشتری در دست کنند، گفتم: ای آقای من! آن چه چیزهایی است؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند:

۱. یاقوت که از همه فاخرتر و عالی‌تر است.

۲. فیروزه که روزی را جلب می‌کند و سینه را گشاده می‌سازد، مایه مسرت قلب زنان و مردان مؤمن می‌شود و نور چشم را تقویت می‌کند.

۳. عقیق که از هر نگین دیگر برای خدا و برای رسولش(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)و برای ما ترسانتر و خالصانه‌تر است و بر نیروی قلب می‌افزاید.

۴. حدید صینی، من به دست کردنش در نماز را ناخوش می‌دارم هر چند خودم خوش نمی‌دارم که مرتب از آن به دست کنم ولی به هنگام رویارویی با مردم شرور از به دست کردن آن بدم نمی‌آید که شر و غضب آنان را خاموش می‌کند و همراه داشتن آن را دوست می‌دارم، برای اینکه جنیان و انسان‌های سرکش و آنچه خداوند آن را آشکار سازد را دور می‌کند.

۵. و سنگها و دُرهای سپید در نجف که آن ریگ‌هایی است در کنار قبر امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)، ظاهر می‌شود. گفتم: ای سرور من! در آنها چه فضیلتی است؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: برای نگاه کننده به آن، ثواب بسیاری است، هرکه به آن بنگرد، خداوند به هر نگاه، پاداشی مانند پاداش پیامبران و صدیقین و صالحان را می‌نویسد، و اگر لطف و رحمت خداوند بر شیعیان ما نبود، هر نگین از آن چنان گران می‌شد که به هیچ قیمت پیدا نشود، ولی خداوند آن را برای ایشان فراوان و ارزان قرار داده است که توانگر و مستمند ایشان بتوانند از آن نگین انگشتر به دست کنند.

باب: فی الیاقوت و الجزع و الفیروزج
باب: در مورد یاقوت و جزع و فیروزه

روایت ۷۱۹ [رفع فقر با یاقوت]

رُوِیَ عَنِ اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)أَنَّه قَالَ تَخَتَّمُوا بِالْیَاقُوتِ فَإِنَّهُ یَنْفِی اَلْفَقْرَ.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): انگشتری یاقوت به دست کنید، زیرا آن فقر را دور می‌کند.

روایت ۷۲۰ [رفع مکر شیاطین با جزع]

وَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تَخَتَّمُوا بِالجَزعِ[1] فَانَّه یَرُدُّ کَیدَ المَرَدَةِ الشَّیاطین.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): انگشتری جزع[2] به دست کنید، زیرا آن، مکر شیاطینِ سرکش را بر می‌گرداند.

روایت ۷۲۱ [سرور و شادی با انگشتر فیروزه]

ورُوِیَ عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه نَظَرَ الی رَجُلٍ مِنْ مَوَالِیهِ وَفِی یَدِهِ خَاتَمُ فَیْرُوزَجٍ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) یَا فُلَانُ مَا اِسْمُ هَذَا الفصِّ قَالَ اَلْفَیْرُوزَجُ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)هَذَا اِسْمٌ بِالْفَارِسِیَّةِ تَعْلَمُ مَا اِسْمُهُ؟ قَالَ لاَ یَا اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ! قَالَ(صلوات‌الله‌علیه)اِسْمُهُ الظفر إنَّ جَبْرَئِیلَ(علیه‌السلام) یَهْبِطُ عَلَی رَسُولُ اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بِخَاتَمٍ مِنَ اَلْجَنَّةِ فَصُّهُ اَلظَّفَرُ مَکْتُوبٌ عَلَیْهِ اللَّهُ اَلْمَلِکُ فَدَفَعَهُ الی امیرالمومَنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)ثُمَّ قالَ(صلوات‌الله‌علیه)یا فُلانُ مَنْ تَخَتَّمَ بِهِ لَم یَعدَم سُرُوراً یَتَجَدَّدُ لَهُ کُلَّما نَظَرَ الیه وَظَفِرَ باعدائهِ.

جزع: سنگیست در معدن عقیق یافته می شود شبیه به چشم.[طب فریدی، ص: ۳]/ سنگی است که از یمن و حبشه خیزد و در او شبیه به چشم و طبقات او، خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و به فارسی قسمی او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانی است و ظاهرا «عین الهر» نیز از جنس او باشد. [تحفة المؤمنین، ج۱، ص: ۲۶۶]

[2] احتمالا عقیق باباغوری یا سلیمانی.

و روایت شده است که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به شخصی از دوستدارانشان نگیرستند که در دستش انگشتر فیروزه بود. پس فرمودند: ای فلانی! اسم این نگین چیست؟ گفت: فیروزه. امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: این اسمش به فارسی است، می‌دانی اسمش چیست؟ گفت: نه یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: نامش ظفر است! همانا جبرئیل(علیه‌السلام)بر رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)با انگشتری از بهشت که نگینش ظفر بود، نازل شد و بر آن نوشته شده بود: الله الملک. پس آن را به امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)دادند. سپس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای فلانی! هرکه انگشتری فیروزه به دست کند، سرور و شادی از او جدا نمی‌شود و هر هنگامی که به آن بنگرد، سرور و شادی‌اش دوباره بر می‌گردد، و با آن بر دشمنانش پیروز می‌شود.

باب: البجادی

باب: نگین بجادی (بیجاده)

روایت ۷۲۲ جدید [ایمنی از قتل با نگین بجادی]

رُوِیَ عَنْ اَبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)إِنَّهُ نَهَی عَنْ لَبْسِ الْفَصِّ الْبِجَادِیِّ[1] ثُمَّ قَالَ إِنَّ زَیْدَ بْنَ عَلِیٍّ(علیه‌السلام) لَوْ کَانَ عَلَیْهِ[کَانَ فِی یَدِهِ] فَصٌّ بِجَادِیٌّ [یَوْمَ] مَا قُتِل.

[1] فصل در صفت بیجاده و بهاء آن: و معدن آن بولایت بدخشان است. و در قدیم قیمتی تمام داشته است. چون لعل پدید «آمد، قیمت بیجاده بشکست. و اکثر برنگ یاقوت سرخ باشد، و [بغایت] نیکو و آبدار بود، ببهاء لعل میانه بخرند. و اگر میانه باشد ببهاء لعل بیش نخرند. و بسیار بود که بیجاده بیاقوت سرخ مشتبه شود. و بآتش فرق توان کرد. و نیز یاقوت در دهان دیری سرد بماند، و تشنگی بنشاند، و بیجاده چنین نبود.[تنسوخ نامه ایلخانی، متن ج۱، ص: ۸۱]/ بیجاده جوهری است ما بین جوهر لعل و یاقوت، و در وی اندک‌مایه دخانی بود، و به طبع گرم و خشک است. و بهترین وی آن است کی به غایت سرخ مشعشع باشد به رنگ یاقوت رمّانی و متناسب و هموار بود. و آن دوگونه بود: یکی سرخ و دیگر رمّانی. و فرق میان بیجاده و یاقوت دشوار باشد، مگر جوهری حاذق ماهر، و ناپیدا که ظاهر شد مدّتی به نرخ یاقوت می‌فروخته‌اند. چون لعل ظاهر شد قیمت او بشکست. و معدن او در زمین مشرق در کوه راهون است، و معدنی دیگر میان ر خان و شکنان در حدود بدخشان یا کوههای

روایت شده است که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پوشیدن نگین بجادی (نگینی شبیه به یاقوت که مو و کاه را به خود جذب می‌کند) نهی کردند و سپس فرمودند: زیدبن‌علی(علیه‌السلام)در روز کشته شدن نگین بجادی به دست داشت.

روایت ۷۲۳ [۴ انگشترِ امیرالمومنین صلوات الله علیه]

وروی أَنَّهُ کَانَ لِأَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه)أَرْبَعُ خَوَاتِیمَ خَاتَمٌ فَصُّهُ یَاقُوتٌ أَحْمَرُ یَتَخَتَّمُ بِهِ لِنُبْلِهِ وَخَاتَمٌ فَصُّهُ عَقِیقٌ أَحْمَرُ یَتَخَتَّمُ بِهِ لِحِرْزِهِ وَخَاتَمٌ فَصُّهُ الفَیْرُوزَجُ الاخضر یَتَخَتَّمُ بِهِ لِظَفَرِهِ وَخَاتَمٌ نقشه [فَصُّهُ] حَدِیدٌ صِینِیٌّ یَتَخَتَّمُ بِهِ لِقَوَّتِهِ [وَنَهَی شِیعَتَهُ أَنْ یَتَخَتَّمُوا بِالْحَدِیدِ].

روایت شده است که امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)، ۴ انگشتر داشتند، ۱. انگشتری که نگینش یاقوت قرمز بود که آن را برای فضیلت و کمالش به دست می‌کردند. ۲. انگشتری که نگینش عقیق قرمز بود که آن را برای حرز و ایمنی‌اش استفاده می‌کردند. ۳. انگشتری با نگین فیروزه‌ی آبی که آن را برای پیروزی‌اش استفاده می‌کردند. ۴. انگشتری با نگین حدید صینی که از آن برای نیرویش استفاده می‌کردند.

مغربی، و بر آنجا برف و سرمائی عظیم باشد، و معدن آن را سنجری خوانند، نسبت آن با دیهی. و هر بیجاده که به شهر کشمیر افتد از معدن‌شکنان باشد، چه از شکنان تا قصبه کشمیر ده روزه راه است. و بیجاده همچنانک لعل مغلّف است. ابو ریحان آورده است کی در خزینه شمس الدوله بیجاده دیدم به غایت رنگین سرخ، در غایت صفا و روشنی، کمابیش سی مثقال که آن را از بتخانهای شهر ماهور آورده بودند. و اشباه و نظایر بیجاده بسیارست، چون جرجون و سفید چشم. و جوهریان فرق میان بیجاده و لعل به جلا کنند که بیجاده به مرقشیشا جلا نگیرد و لعل به جلای یاقوت جلا گیرد و جلای بیجاده و یاقوت هر دو یکی بود. پس بیجاده را به لعل تمییز کنند، میان لعل و بیجاده. و فرق کلّی میان او و اشباه آن است که چون بیجاده را در موی سر و یا ریشی مالی یا صوفی پاکیزه، پاره کاه کوچک از زمین بردارد، و چیزی دیگر را این خاصیّت ندارد. و فرق میان بیجاده و یاقوت به آتش توان کرد و به آنک یاقوت در دهان دیری سرد بماند و تشنگی بنشاند. و اگرچه بیجاده باطراوت و رنگین باشد امّا عزیز الوجود نیست، بدان جهت کم‌قیمت است. چه پاره بیجاده نفیس عزیز قیمت آن به دیناری نرسد، «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ.»[عرائس الجواهر ص: ۷۶].

روایت ۷۲۴ [حکم نگین با اسماء الهی در دستشویی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه)[فِی وَصِیَّتِهِ لِأَصْحَابِه]: منْ نَقْشِ خَاتَمِهِ وَفِیهِ اسم اللَّهِ تبارک‌وتعالی [فَلْیُحَوِّلْهُ عَنِ الْیَدِ] الَّتِی یَسْتَنْجِی بِهَا فی الْمُتَوَضِّئِ.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در وصیت به اصحابشان فرمودند: هرکه در نگین انگشترش نقشی دارد که در آن اسماء الهی است، در دستشویی از دستی که استنجاء می‌کند، آن را انتقال دهد.

روایت ۷۲۵ [نهی از انگشتر آهنی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): مُر شیعتی أن لا یَتَخَتَّمُوا بِالحَدیدِ فَإنَّهُ رِجس.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): به شیعیانم امر کن که انگشتر آهنی در دست نکنند، زیرا آن رجس است.

روایت ۷۲۶ [حکاکی برای افزایش مال و فرزند]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): من نقش علی خاتمه: ما شا الله لا قوة الا بالله استغفرالله، اثری[یکثر] له ماله وولده ثم تلی هذه الآیة وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ثم تلا هذه الآیة اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): هرکه نقش انگشترش: «ما شا الله لا قوة الا بالله استغفرالله»، باشد، مال و فرزندش رشد می‌کند و بسیار می‌شود. سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، سپس این آیه را تلاوت کردند: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا.»

روایت ۷۲۷ [انگشتر در دست راست و چپ]

وقال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إنَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ(صلوات‌الله‌علیهما)کانا یَتَخَتَّمَانِ فِی یَسَارِهِمَا وکَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(علیه‌السلام)یَتَخَتَّمُ فِی یَمِینِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): همانا حسن و حسین(صلوات‌الله‌علیهما)، در دست چپشان انگشتر می‌پوشیدند، و امیرالمومنین(علیه‌السلام)، در دست راستشان انگشتر می‌پوشیدند.

باب: نقش خاتم علی فص حدید صینی مبارک

باب: حکاکی انگشتر حدید صینی مبارک

روایت ۷۲۸ [حکاکی حدید صینی]

يُنْقَشُ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ تعالی فِی أَوَّلِ جُمُعَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عَلَى فَصٍّ حَدِيدٍ صِينِيٍّ سطرين عَلَى هَذَا الْمِثَالِ بخط به کعسلهوره[کعسلهون] [لا اهلا الأول بِاللَّهِ] لَا آلَاءَ إِلَّا آلَائُکَ يَا اللَّهُ.

با برکت خدای متعال، در جمعه اول ماه رمضان بر انگشتر حدید صینی، این صورت در دو سطر نقش شود: (کعسلهون لا اهلا الاول باللّه لا آلاءَ الّا آلائک یا اللّه».

باب: یکتب للحمی و الصداع

باب: حکاکی که برای تب و سردرد نوشته می‌شود

روایت ۷۲۹ [متاسفانه قسمتی از روایت لکه افتاده است]

وَتَخَتَّم یمین ویعلق علی صدغ .... (بیاض فی النسخه)، ویعلق علیه الخاتم.

روایت ۷۳۰ [حکاکی انگشتر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم]

حَدَّثَنَا ابوسَهْلٍ عبدالْوَهَّابِ اِبْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ اَلاِسْدِیُّ اَلْمَعْرُوفُ بِمَرْوِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اِحْمَدِ بْنِ يُحَيِى اَلْعَطَّارُ عَنِ ابْوالعَبَّاسِ اَلدِّينَوَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا ابوالقاسِم هَارُونُ بْنُ مسْلِمِ

بْنِ مسْعده عَنْ صَدَقَةَ الرَّبَعِيِّ قَالَ رُوِيَ مِنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ ابیه قَالَ كَانَ خَاتَمُ رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اَلْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً وَكَانَ يَلْبَسُهُ فِی يَدِهِ اَلْيُمْنَی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حکاکی انگشترِ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، «العزة لله جمیعا» بود، و آن را در دست راستشان می‌پوشیدند.

باب: ما یلبس من النعال

باب: آنچه از نعل (کفش) پوشیده می‌شود

روایت ۷۳۱ [توصیه به پوشیدن کفش نیکو]

حدثنا ابوسلیمان احمد بن عوذ قال حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی قال حدثنا محمد بن الحسن بن سمور البصری عن عبدالله بن عبدالرحمن عن جریر بن عبدالله الازدی عن محمد بن مسلم عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال قال امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه): فی قضیة اسْتِجَادَةُ الْحِذَاءِ وِقَايَةٌ لِلْبَدَنِ وَعَوْنٌا عَلَى الطَّهُورِ وَالصَّلَاةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: حِذاء (کفش) خوب و نیکو گرفتن، موجب حفظ بدن و یاوری بر وضو و نماز است.

روایت ۷۳۲ [افزایش مال با کفش زرد]

حدثنا ابوهمام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالرحمن بن ابی نجران عن بعض اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ لَبِسَ نَعْلًا صَفْرَاءَ، لَمْ یبلها حتی یستفید مالا ثم تلا هذه الآیة: «صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِين.»

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه نعل (کفش) زرد بپوشد، آن را کهنه نمی‌کند تا اینکه مال زیادی به دست می‌آورد، و سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِين.» (زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می کند).

روایت ۷۳۳ [شادی با کفش زرد]

روی محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ لَبِسَ نَعْلًا صَفْرَاءَ كَانَ فِي سُرُور حَتَّى يُبْلِيَهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه نعل (کفش) زرد بپوشد، در شادی است تا اینکه آن را کهنه کند.

روایت ۷۳۴ [حفظ مال و فرزند با کفش زرد مایل به سفید]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن عیسی عن سلیمان عن سماعة عن داود الحذّاء عن عبدالملک بن یحیی صاحب اللؤلؤ.. قال(صلوات‌الله‌علیه) : مَنْ أَرَادَ لُبْسَ نعْلٍ، فَوَقَعَتْ لَهُ صَفْرَاءُ إِلَى الْبَيَاضِ، لَمْ يَعْدَمْ مَالًا وَوَلَداً؛ وَ مَنْ وَقَعَتْ لَهُ نعل سَوْدَاءُ، لَمْ يَعْدَمْ غَمّاً وهَمّا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه خواست نعل (کفش) بپوشد، پس نعلی زرد مایل به سفید برایش واقع شود، مال و فرزندش نابود نمی‌شود؛ و هرکه نعلی سیاه برایش واقع شود، هم و غمش نابود نمی‌شود.

باب: فیما جاء فی النعل السوداء
باب: روایاتی که درباره‌ی کفش سیاه آمده است

روایت ۷۳۵ [عوارض کفش سیاه و فواید کفش زرد]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن موسی بن عمر عن عبدالله بن جمیله عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلى أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)علیّ نَعْلٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): مَا لَكَ وَلبس السَّوْاد؟ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ قلت وما هی قال(صلوات‌الله‌علیه): تُضْعِفُ الْبَصَرَ، وَتُرْخِي الذَّكَرَ، وَتُورِثُ الْهَمَّ، وَمَعَ ذلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ عَلَيْكَ بلبس

النعل الصَّفْرَاءِ؛ فَإِنَّ فِيهَا خِصَالٍ قلت وما هی قال(صلوات‌الله‌علیه): تَحد الْبَصَرَ، وَتَشُدُّ الذَّكَرَ، وَتَنفی الْهَمَّ، وَهِیَ مَعَ ذلِکَ مِنْ لِبَاسِ الانبیاء.

حنان بن سدیر گوید: من خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرف‌یاب شدم در حالی که نعل (کفش) سیاه در پایم بود. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای حنان! تو را با نعلِ سیاه چه‌کار؟! مگر نمی‌دانی در آن ۳ ویژگی است؟ گفتم: آن چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چشم را ضعیف می‌نماید، آلت را سست می‌کند و غم و اندوه می‌آورد. عرض کردم: پس چه نعلی بپوشم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بر تو باد نعل زرد؛ زیرا در آن ۳ ویژگی است: چشم را جلا می‌دهد، آلت را سفت و محکم می‌کند و غم و اندوه را می‌زداید. علاوه بر آن، پوشش پیامبران(علیهم‌السلام)است.

روایت ۷۳۶ [عوارض کفش سیاه]

روی بعض اصحابنا عن ابی‌سهل البغدادی عن الحسن بن علی ابن‌فضال عن یزید بن معاویهٔ العامری عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: رَآنِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَعَلَیَّ نَعْلٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): «يَا عُبَيْدُ! مَا لَکَ وَلِلنَّعْلِ السَّوْدَاءِ؟ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تُرْخِی الذَّكَرَ، وَتُضْعِفُ الْبَصَرَ وتورث الهم وَهِیَ أَغْلی ثَمَناً مِنْ غَيْرِهَا، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَلْبَسُهَا وَمَا يَمْلِکُ إِلَّا أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ، [فَيَبْعَثُهُ اللَّهُ جَبَّاراً].

عبید بن زراره گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)مرا دیدند که نعل (کفش) سیاه پوشیده بودم، پس به من فرمودند: ای عبید! تو را با نعل سیاه چه کار؟ آیا نمی‌دانی در آن ۳ ویژگی است؟ آلت را سست می‌کند، بینایی را ضعیف می‌نماید و موجب اندوه است، و از دیگر انواع آن گران قیمت‌تر است، زیرا شخص آن را می‌پوشد و دیگر جز بر خانواده و فرزندش تملک ندارد، پس خداوند را گردن‌کش بر می‌انگیزد.

روایت ۷۳۷ [عوارض کفش سیاه به نقل از صفوان]

وعنه عن ابی‌سهل بن عیسی بن سعید عن صفوان قال دَخَلْتُ عَلی أبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) وَفِی رِجْلِی نَعْلٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه): «یَا صفوان، مَا لَکَ وَلِلسَّوْدَاءِ؟ أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فِیهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تُضْعِفُ الْبَصَرَ، وَتُرْخِی الذَّکَرَ، وَتُورِثُ الْهَمَّ، قُلْتُ: فَمَا أَلْبَسُ مِنَ النِّعَالِ؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): «عَلَیْکَ بِالصَّفْرَاءِ؛ فَإِنَّ فِیهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تَجْلُو الْبَصَرَ، وَتَشُدُّ الذَّکَرَ، وَتَدْرَأُ الْهَمَّ، وَهِیَ مَعَ ذَلِکَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِیِّینَ».

صفوان گوید: من خدمت امام صادق(سلام‌الله‌علیه)شرف‌یاب شدم در حالی‌که نعل (کفش) سیاه در پایم بود. امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ای حنان! تو را با نعل سیاه چه‌کار؟! مگر نمی‌دانی در آن ۳ ویژگی است؟ گفتم: آن چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چشم را ضعیف می‌نماید، آلت را سست می‌کند و غم و اندوه می‌آورد. عرض کردم: پس چه کفشی بپوشم؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بر تو باد نعل زرد؛ زیرا در آن ۳ ویژگی است: چشم را جلا می‌دهد، آلت را سفت و محکم می‌کند و غم و اندوه را می‌زداید. علاوه بر آن، پوشش پیامبران(علیهم‌السلام)است.

روایت ۷۳۸ [کهنه می‌شوند]

حدَّثَنا ابن‌همام قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَیْنِ عَنِ ابی الْخَطَّابِ رَفَعَهُ الی ابی‌عَبدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ نَزَلَ جَبْرَئِیلُ(علیه‌السلام)عَلَی رَسُولِ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بِنَعْلٍ سَوْدَاءَ تُکْتَبُ بِخُضْرَةٍ بِهَا تُبَلَّان.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): جبرئیل(علیه‌السلام)بر رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، با نعل (کفش) سیاهی نازل شد که با رنگ سبز نوشته بود: کهنه می‌شوند.

باب: فیما جاء فی النعل الصفراء

باب: روایاتی که درباره‌ی کفش زرد آمده است

روایت ۷۳۹ [شادمانی همیشگی با کفش زرد]

عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ جَابِرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ لَبِسَ نَعْلًا صَفْرَاءَ، لَمْ يَزَلْ يَنْظُرُ فِي سُرُورٍ مَا دَامَتْ عَلَيْهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ- عَزَّوَجَلَّ- يَقُولُ: «صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِين.»

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): هرکه نعل (کفش) زرد بپوشد، همیشه در شادمانی است تا زمانی که نعل را دارد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِين.»، (زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می کند).

باب: فی لبس الخف

باب: درمورد پوشیدن خف (چکمه)

روایت ۷۴۰ [تقویت بینایی با چکمه]

روی محمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن عبدالله بن عبدالرحمن عن شعیب عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): لُبْسُ الْخُفِّ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الْبَصَرِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پوشیدن خف (چکمه) نیروی بینایی را می‌افزاید.

روایت ۷۴۱ [چکمه سیاه و کفش زرد]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ قال: مِنَ السُّنَّةِ لبس الْخُفُّ الْأَسْوَدُ وَالنَّعْلُ الصَّفْرَاءُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پوشیدن خف (چکمه) سیاه و نعل (کفش) زرد از سنت است.

باب: ما جاء فی عقر الخف

باب:آنچه درمورد جراحت چکمه آمده است

روایت ۷۴۲ [درمان جراحت بر اثر پوشیدن کفش]

روی عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ(صلوات‌الله‌علیه) فِیمَنْ أَصَابَهُ عُقْرُ الْخُفِّ وَالنَّعْلِ قَالَ تَأْخُذُ طِیناً مِنْ حَائِطٍ بِلَبَنٍ ثُمَّ تَحُکُّهُ بِرِیقِهِ عَلَی صَخْرَةٍ أَوْ حَجَرٍ ثُمَّ تَضَعُهُ عَلَی الْعُقْرِ فَإِنَّهُ فَیَذْهَبُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

امام حسن عسکری(سلام‌الله‌علیه): هرکه، گرفتار کفش‌زدگی و جراحت از چکمه و کفش شود، خاکی از حیاط، با خشتی بردارد و با آب دهان بر صخره یا سنگی بساید و بر جراحت نهد ان شاء اللّه برطرف شود.

باب: فی حفظ السفرة عن الهوام

باب: حفظ سفره از گزندگان و حشرات

روایت ۷۴۳ [تاثیر حلقه‌ی آهنی در دور شدن حشرات]

روی نَصْرِ الْخَادِمِ قَالَ رأی [الْعَبْدُ الصَّالِحُ] أَبُوالْحَسَنِ [مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ](صلوات‌الله‌علیهما) سُفْرَةً وعَلَیْهَا حَلَقُ صُفْرٍ فَقَالَ انْزِعُوا هَذِهِ وَاجْعَلُوا مَکَانَهَا حَدِیدٍ فَإِنَّهُ لَا یَقْرَبُ شَیْئاً مِمَّا فِیهَا شَیْءٌ مِنَ الْهَوَامِ.

نصر خادم گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه) به سفره‌ای نگریستند و بر آن حلقه‌هایی برنجی گذاشته شده بود، پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: اینها را بردارید و به جایش آهن بگذارید، زیرا با این کار، چیزی از حشرات و گزندگان به آن نزدیک نمی‌شود.

باب: فی الورد و الماء ورد
باب: درمورد گل و گلاب

روایت ۷۴۴ [گل سرخ، بوی پیامبر صلی الله علیه و آله]

روی الحسن بن المنذر یرفعه قال: لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إِلَی السَّمَاءِ حَزِنَتِ الْأَرْضُ لمقعده [لِفَقْدِهِ] فبکت فَأَنْبَتَتِ الْکَبَرَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَرِحَتْ فَأَنْبَتَتِ الْوَرْدَ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ یَشَمَّ رَائِحَةَ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَلْیَشَمَّ الْوَرْدَ.

حسن‌بن‌منذر گوید: وقتی پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به معراج بردند، زمین از دوری ایشان اندوهناک شد و بوته‌ی کَبَر را رویانید، پس هنگامی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به زمین بازگشت، زمین خوشحال شد و گل سرخ را رویانید، بنابراین هرکه می‌خواهد بوی پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را استشمام کند، گل سرخ را ببوید.

روایت ۷۴۵ [روییدن گل سرخ از عرق رسول الله صلی الله علیه وآله]

وفِی حَدِیثٍ آخَرَ لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عَرِقَ فَتَقَطَّرَ عَرَقُهُ إِلَی الْأَرْضِ فَأَنْبَتَتْ مِنَ الْعَرَقِ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ فَقَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مَنْ أَرَادَ أَنْ یَشَمَّ رَائِحَتِی فَلْیَشَمَّ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ.

در حدیث دیگر است که هنگامی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به معراج بردند، عرق کردند پس عرقشان به زمین چکید و از عرقشان، گل سرخ رویید، پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: هرکه می‌خواهد بوی مرا استشمام کند، پس گل سرخ را ببوید.

روایت ۷۴۶ [افزایش آبرو و رفع فقر با گلاب]

وروی عنه(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): إِنَّ مَاءَ الْوَرْدِ یَزِیدُ فِی مَاءِ الْوَجْهِ وَیَنْفِی الْفَقْرَ.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): گلاب، آب رو را زیاد می‌کند و فقر را برطرف می‌کند.

روایت ۷۴۷ [رفع فقر و سختی با گلاب]

وروی الثمالی عنه(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ مَسَحَ وَجْهَهُ بِمَاءِ الْوَرْدِ لَمْ يُصِبْهُ فِی ذَلِکَ الْيَوْمِ بُؤْسٌ وَ لَا فَقْرٌ [وَ مَنْ أَرَادَ التَّمَسُّحَ بِمَاءِ الْوَرْدِ فَلْيَمْسَحْ بِهِ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ وَ لْيَحْمَدْ رَبَّهُ وَ لْيُصَلِّ عَلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله.].

ثمالی از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: هرکه گلاب به صورتش بمالد، در آن روز فقر و سختی و پریشانی نبیند، و هرکه خواهد گلاب بزند؛ پس به صورت و دو دستش را گلاب بمالد و خدا را حمد کند و بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)صلوات بفرستد.

باب: فی دهن البنفسج

باب: درمورد روغن بنفشه

روایت ۷۴۸ [بنفشه سرد در زمستان و گرم در تابستان]

احمد بن محمد و ابی یزید عن ابیه عن صالح بن عُقْبَةُ قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه)لِأبی یا عُقْبَةُ إِنَّ الْبَنَفْسَجَ بَارِدٌ فِی الصَّيْفِ حَارٌّ فِی الشِّتَاءِ لَيِّنٌ عَلَى شِيعَتِنَا يَابِسٌ عَلَى اعدائنا لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی الْبَنَفْسَجِ قَامَتْ أُوقِيَّةٌ بِدِينَارٍ.

صالح‌بن‌عقبه می‌گوید: امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به پدرم فرمودند: ای عقبه! بنفسج (روغن بنفشه) در تابستان سرد، و در زمستان گرم است، برای شیعیان ما نرم و لین، و برای دشمنانمان خشک و خشن است، اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در بنفسج (روغن بنفشه) وجود دارد، هر اوقیه (حدود ۱۱۸ گرم) آن را ۱ دینار (حدودِ ۴,۲۶۵ گرم سکه طلا) قیمت‌گذاری می‌کردند.

روایت ۷۴۹ [پادشاهِ روغن‌ها]

احمد بن محمد عن الحسن بن علی بن فضال عن ثعلبهٔ بن میمون عن اسباط عن اسرائیل عن اسامه بیاع الرطی قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): الْبَنَفْسَجُ سَیِّدُ الْأَدْهَانِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): روغن بنفشه، پادشاهِ روغن‌هاست.

روایت ۷۵۰ [برتریِ روغن بنفشه]

محمد بن عیسی ابن عبید عن رجل عن ابن الفیض قال: ذُکِرَتِ الْأَدْهَان عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللَّه(صلوات‌الله‌علیه) فذکر البنفسج وفضله فقال(صلوات‌الله‌علیه): نِعْمَ الدُّهْنُ الْبَنَفْسَجُ ادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّ فَضْلَهُ عَلَی سَائِرِ الْأَدْهَانِ کَفَضْلِنَا عَلَی النَّاسِ.

ابن‌فیض می‌گوید: روغن‌های گوناگون نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)یاد شد، پس به بحث به بنفشه و برتریِ آن رسید، و امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چه خوب روغنی است بنفشه! با آن روغن‌مالی کنید زیرا برتری آن بر دیگر روغن‌ها، مانند برتریِ ما بر مردم است.

روایت ۷۵۱ [مَثَل روغن بنشفه در میان روغن‌ها]

احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن خالد بن یحیی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَثَلُ الْبَنَفْسَجِ فِی الْدهَنِ کَمَثَلِ شیعتنا فِی النَّاس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مَثَل روغن بنفشه در میان روغن‌ها، مانند مَثَل شیعیانمان در میان مردم است.

روایت ۷۵۲ [فواید روغن مالی در شب]

احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبد بن سنان عن ابی‌حمزه الثمالی قال: دَهْنُ اللَّیْلِ یَجْرِی فِی الْعُرُوقِ وَیُرَوِّی الْبَشَرَةَ وَیُبَیِّضُ الْوَجْهَ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): روغن مالی در شب، در رگ‌ها جاری می‌شود و پوست را آبیاری و صورت را سفید می‌کند.

روایت ۷۵۳ [درمان سردرد با روغن بنفشه]

روی عَلِیٌّ بْنِ أَسْبَاطٍ عنهم(صلوات‌الله‌علیهم)قَالَ: دَهْنُ الْحَاجِبَیْنِ بِالْبَنَفْسَجِ یَذْهَبُ بِالصُّدَاعِ.

علی‌بن‌اسباط از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که: روغن مالیِ ابروها با روغن بنفشه، سردرد را از میان می‌برد.

روایت ۷۵۴ [بنفشه مانند مثل مومن در میان مردم]

محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن یونس قال حدثنا بعض اصحابنا عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قال: مَثَلُ الْبَنَفْسَجِ فِی الْأَدْهَانِ کَمَثَلِ الْمُؤْمِنِ فِی النَّاس.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): مثل روغن بنفشه در میان روغن‌ها، همانند مثل مومن در میان مردم است.

روایت ۷۵۵ [تقویت مغز با روغن بنفشه]

احمد بن محمد الشامی عن الحسین بن حنظلة عن احدهما(صلوات‌الله‌علیهما)قال: الْبَنَفْسَجِ یَرْزُنُ الدِّمَاغ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): روغن بنفشه، مغز را سنگین و ورزیده می‌کند.

روایت ۷۵۶ [فواید روغن‌مالی]

عن علی بن الحسن بن فضال عن مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ شُعَیْبٍ بن أَبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(صلوات‌الله‌علیه): الدُّهْنُ یُلَیِّنُ الْبَشَرَةَ وَیَزِیدُ فِی الجماع الْقُوَّةَ وَیُسَهِّلُ مَجَارِیَ الْمَاءِ وَیَذْهَبُ بِالْقَشَفِ وَیُحَسِّنُ اللَّوْنَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: روغن‌مالی؛ پوست را نرم می‌کند، نیروی آمیزش را می‌افزاید، منافذ آب پوست را روان می‌کند، پلیدی و خشنی پوست را از بین می‌برد و رنگ و رو را نیکو می‌کند.

روایت ۷۵۷ [پاکیِ روغن بنفشه و لطافت روغن خیری]

احمد بن محمد بن الحسین عن ابن فضال عن ابی اسحاق عمن اخبره عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: ذُکِرَ الْبَنَفْسَجُ فَزَکَّاهُ [ثُمَّ قَالَ] وَإِنَّ الْخِیرِیَّ[1] لَطِیفٌ.

روایت شده است که نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از روغن بنفشه یاد شده، پس آن را پاک و پاکیزه شمردند، و فرمودند روغن خیری، لطیف است.

روایت ۷۵۸ [بدبوییِ روغن بنفشه]

یعقوب بن یزید عن ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَاالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)یَدَّهِنُ بِالْخَیرِیِّ[2] [فَقَالَ لِیَ ادَّهِنْ] فَقُلْتُ لَهُ أَیْنَ أَنْتَ عَنِ الْبَنَفْسَجِ وَقَدْ رُوِیَ فِیهِ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)

قَالَ أَکْرَهُ رِیحَهُ قُلْتُ لَهُ فَإِنِّی کُنْتُ أَکْرَهُ رِیحَهُ وَأَکْرَهُ أَنْ أَقُولَ ذَلِکَ لِمَا بَلَغَنِی فِیهِ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه)قَالَ لَا بَأْسَ.

حسن‌بن‌جهم می‌گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)را دیدم که با روغن خیری (شب‌بوی خیری)، روغن‌مالی می‌کردند، پس به من فرمودند روغن‌مالی کن. پس به ایشان گفتم: چرا از روغن بنفشه استفاده نمی‌کنید؟ درحالی که درمورد آن، روایاتی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)روایت شده است! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بویش را ناخوش می‌دارم. به ایشان گفتم: من هم بویش را ناخوش می‌دارم اما ناپسند می دانم که چنین چیزی را بگویم به سبب روایاتی که درمورد آن از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)به من رسیده است! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: اشکالی ندارد.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸.

باب: البان

باب: روغن بان

روایت ۷۵۹ [روغن بان، روغن مردانه]

محمد بن عیسی عن ابن الفیض قال ذُکِرَتْ الْأُدْهَانُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)فقال: الْبَانُ[1] دُهْنُ ذَکَرِ [نِعْمَ الدُّهْنُ الْبَانُ] وباسناده وزاد فیه إِنَّهُ لَیُعْجِبُنِی دهن الْخَلُوقُ.

ابن‌فیض می‌گوید: روغن‌ها نزد امام صادق(سلام‌الله‌علیه)یاد شد، پس امام(سلام‌الله‌علیه)علیه فرمودند: روغن بان (مورینگا)، روغنِ مردانه[2] است و چه خوب روغنی است بان. و با همین اسناد اضافه شده است که امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: روغن خلوق، موجب شگفتی (بسیار خوش آمدن) من است.

روایت ۷۶۰ [شروع استفاده از عطر به موضع سجود در روزه‌داری و خوردن عطر در عید فطر]

یعقوب بن یزید عن یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جمیله وغیره عمن ذکره عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قال کَانَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اذا اتی بالطیب فی الصوم بدأ مَوْضِعَ سُجُودِهِ وَإِذَا أُتِیَ بِه فی الْفِطْرِ بَدَأَ بِلِسَانِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرگاه در حال روزه، برای رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، عطری آورده می‌شد، با مالیدن به موضع سجودشان شروع می‌کردند، و هرگاه در عید فطر برایشان عطر آورده می‌شد، با زبانشان شروع می‌کردند.

روایت ۷۶۱ جدید [روغن بان، نرم کننده‌ی مو]

رُوِیَ أَلْبَانُ دُهن ذَکَر یُلَیِّنُ الشَّعرَ وَ لَیسَ لَهُ وَسَخ.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۴.

[2] احتمالا یعنی به دلیل خوشبوییِ زیادش مخصوص مردان است.[مترجم].

روایت شده است که: روغن بان (مورینگا)، روغن مردانه است و مو را نـرم مـی‌کنـد و چرک و کثیفی ندارد.

باب: فی الحظار

باب: درمورد روغن حظار

روایت ۷۶۲ [ایمنی از شیاطین با روغن حظار]

السیاری رَفَعَهُ الی اَلنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ مَنِ اِدَّهَنَ بِدُهْنِ الحِظارِ ثُمَّ نامَ فَإنَّ اَلشَّیَاطِینَ لَمْ یَضُرَّهُ بِإذنِ اللَّهِ تَعَالَی.

سیاری به نقل از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: هرکه با روغن حظار[1]، روغن مالی کند، سپس بخوابد، شیاطین به او آسیبی نمی‌رسانند به اذن الله تعالی.

باب: دهن الزنبق

باب: روغن زنبق

روایت ۷۶۳ [بهترین روغن برای بدن]

السَّیَّارِیِّ رَفَعَهُ الی النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): إنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ [خَیْراً] لِلْجَسَدِ مِنْ [دُهْنِ] الزَّنْبَقِ یَعْنِی الرَّازِقِیَّ.

سیاری به نقل از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: برای بدن چیزی بهتر از روغن زنبق نیست و زنبق یعنی رازقی.

[1] چنین روغنی را در منابع پیدا نکردم.[مترجم].

روایت ۷۶۴ [شلیثا + روغن زنبق]

احمد بن محمد بن العباس ابن معروف عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى(صلوات‌الله‌علیه) يَسْعِطُ بِالشَّلِيثَا[1] وَبِالزَّنْبَقِ [الشَّدِيدِ الْحَرِّ خَسْفَيْهِ] قَالَ وكَانَ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) أَيْضاً يَسْعِطُ بِهِ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ولِمَ ذَاكَ فَقَالَ عَلِيٌّ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِبَعْضِ الْمُتَطَبِّبِينَ فَقال أَنَّهُ جَيِّدٌ لِلْجِمَاعِ وللدماغ.

علی پسر جعفر می‌گوید: امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)، شلیثا و روغن زنبق (رازقی) در بینی می‌ریختند و امام رضا (سلام‌الله‌علیه)همچنین با آن سعوط می‌کردند. راوی گوید: به علی پسر جعفر گفتم دلیلش چه بود؟ گفت: این مطلب را به بعضی پزشکان گفتم، پس گفتند که این ترکیب برای آمیزش جنسی و مغز خوب است.

باب: دهن الخلوق و دهن الشیرج

باب: روغن زعفران و روغن ارده کنجد

روایت ۷۶۵ [روغن خلوق]

محمد بن عیسی عن رجل عن الفیض قال سمعت اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه) یقول: إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي دهن الْخَلُوقُ[2].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): روغن خَلوق (زعفران) مرا به شگفتی می‌آورد.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۳۷.

[2] [الخلوق-]: الزعفران ضرب من الطیب.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۶۰]/ دهن الخلوق: هو دهن الزّعفران.[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۳۸۵].

روایت ۷۶۶ [درمان سردرد با روغن کنجد]

الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ كَانَ رَسُولَ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِذَا اشْتَكَى [رَأْسَهُ] اسْتَعَطَ بِدُهْنِ الْجُلْجُلَانِ فَهُوَ السِّمْسِمُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، دچار سردرد می‌شدند، روغن جلجلان در بینی می‌ریختند و آن همان کنجد است.

روایت ۷۶۷ [بنفشه بهترین روغن]

وقال(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): عَلَيكُم بِدُهنِ البَنَفسَج فَإِنَّهُ أفضَلُ ألأدهَان.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): بر شما باد استفاده از روغن بنفشه، زیرا آن بهترین روغن‌هاست.

باب: النرجس و المرزنجوش

باب: نرگس و مرزنجوش

روایت ۷۶۸ [فواید بسیار در روغن گل نرگس]

رَوَى الْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ يرَفَعَهُ قَالَ: إِنَّ لِلنَّرْجِسِ فَضَائِلُ كَثِيرَةٌ فِي شَمِّهِ وَدُهْنِهِ وَلَمَّا أُضْرِمَتِ النَّارُ لِإِبْرَاهِيمَ الخليل(صلوات‌الله‌علیه‌وسلامه)فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلَاماً أَنْبَتَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي ذلک الرماد [تِلْكَ النَّارِ] [النَّرْجِسَ فَأَصْلُ النَّرْجِسِ مِمَّا أَنْبَتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ].

در روایتی که حسن‌بن‌منذر[1] آورده، گفته است که: برای گل نرگس، در بو و روغن آن، فضائل و فواید بسیاری است، هنگامی که آتش بر ابراهیم صلوات الله علیه خاموش شد

[1] ایشان معمولا از امام صادق صلوات الله علیه روایت نقل کرده‌اند.[رجوع کنید به: کافی، ج۲، ص: ۶۴۵/غیبت نعمانی، ص۳۲۸].

و خداوند آن را سرد و سلامت گردانید، خداوند در خاکسترِ آن آتش، گل نرگس رویانید و اصل این گل در آنچه است که خداوند تعالی، در آن زمان رویانیده است.

روایت ۷۶۹ [متاسفانه این روایت در نسخه، کامل نیست]

... اطعمونی شیئا و اسقونی شیئا فسقیناه سویقا فلم ابرح من عنده حتی تکلم و جلس.

باب: الحجامة فی الساق

باب: حجامت در ساق

روایت ۷۷۰ [موضع حجامت ساق]

سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَن عَلِيِّ بْنِ اسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ ابِی‌الْحَسَنِ عَلِيٍ (صلوات‌الله‌علیه)قَال الحجامة عَلَى اَلسَّاقِ شِبْرٌ مِنَ الْعَقبِ اَوْ اربْع ارْبَعَ اصابِعَ مِنْ فَوْقِ اَلْعَقبِ هُوَ أزِيد لَهُ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): موضع حجامت ساق، ۱ شبر (وجب؛ از سرانگشت ابهام تا انگشت کوچک) از پاشنه‌ی پا است، یا ۴ ۴ انگشت از بالای پاشنه، به آن افزایش می‌یابد.

باب: الحجامة فی الرجلین

باب: حجامت در ۲ پا

روایت ۷۷۱ [درمان خارش با حجامت بین عرقوب و کعب]

رُوِیَ أنَّ رَجُلًا شَکَا إلَی أبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)الْحِکَّةَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ شَرِبْتَ الدَّوَاءَ؟ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)فَصَدْتَ الْعِرْقَ؟ فَقَالَ نَعَمْ فَلَمْ أنْتَفِعْ بِهِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)احْتَجِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِی الرِّجْلَیْنِ جَمِیعاً فِیمَا بَیْنَ الْعُرْقُوبِ وَالْکَعْبِ فَفَعَلَ فَذَهَبَ عَنْهُ.

روایت شده است که مردی به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از خارش گلایه کرد، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: دوا خورده‌ای؟ گفت: آری، امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: فصد کرده‌ای؟ گفت: آری، ولی سودی نبردم! امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۳ مرتبه در ۲ پایت در هر دو با هم حجامت کن، در بین عرقوب و غوزک. پس مرد چنین کرد و شفا یافت.

باب: الحجامۀ بین الورکین

باب: حجامت بین ورکین (ساکرال)

روایت ۷۷۲ [حجامت بین ۲ ران (ساکرال)]

حَدَّثَنَا ابْنُ‌همام قَالَ حَدَّثَنَا الحِمیریُّ وَقَالَ غَیْرُهُ یَرْوِی عَنْ اَبی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ الْحِجَامَةُ بَیْنَ اَلْوَرِکَیْنِ یَزِیدُ فِی طَمْثِ اَلْمَرْأَةِ وَیُفْلِقُ اَلرَّحِمَ وَیُبَرِّدُه.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): حجامت بین ۲ ران (ساکرال)، قاعدگی زن را زیاد می‌کند و رحم را می‌گشاید و سردش می‌کند.

باب: فی اسماء المحاجم

باب: اسم حجامت‌ها

روایت ۷۷۳ [نام حجامت سر و بین ۲ کتف و پشت گردن]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن محمد بن النخزل عن النوفلی عن السکونی عن ابی‌عبدالله (صلوات‌الله‌علیه)قال: احْتَجَمَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فِی رَأْسِهِ وَبَیْنَ الکَتِفَیْهِ وَقَفَاهُ ثلاثا وَسَمَّی الْوَاحِدَةَ النَّافِعَةَ وَالْثانیهٔ الْمُغِیثَةَ وَالثَّالِثَةَ الْمُنْقِذَةَ وَ[فِی غَیْرِ هَذَا الْحَدِیثِ] [وَالَّتِی فِی الرَّأْس الْمُنْقِذَةُ] وَالَّتِی فِی النُّقْرَةِ الْمُغِیثَةَ وَالَّتِی فِی الْکَاهِلِ النَّافِعَةَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)در سر و بین ۲ کتف و در پشت گردن حجامت می‌کردند، و اولی را نافعهٔ (نافع و سودمند) و دومی را مغیثه (فریادرس در بیماری)، و سومی را منقذهٔ (نجات دهنده)، نام نهادند. و در حدیث دیگر حجامت سر را منقذهٔ و حجامت نقره (گودیِ پشت گردن) را مغیثه و حجامت در شانه را نافعه نامیدند.

روایت ۷۷۴ [فواید حجامت سر]

وروی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قال رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى رَأْسِهِ عَلَيْكُمْ بِالْمُغِيثَةِ فَإِنَّهَا تَنْفَعُ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَالْأُكِلَةِ وَوَجَعِ الْأَضْرَاسِ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، به سر خود اشاره کردند و فرمودند: بر شما باد به مغیثه، زیرا آن برای از جنون و جذام و پیسی و خوره و درد دندان سودمند است.

روایت ۷۷۵ [درمان آبریزش دهان و حرارت سر و بدنِ کودک]

حدثنا ابن‌همام قال الحمیری عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن عبدالله بن جندب عن سفیان بن السمط قال قال ابوعبدالله(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا بَلَغَ الصَّبِيُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ احْتَجِمُو كُلِّ شَهْرٍ [مَرَّةً] فِي النُّقْرَةِ فَإِنَّهُ يُجفِّفُ لُعَابَهُ وَيَهْبِطُ الْحَرِّ مِنْ رَأْسِهِ وَجَسَدِهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هنگامی که کودک به ۴ماهگی رسید، هر ماه ۱ مرتبه، او را حجامت نقره (گودیِ پشت گردن) کنید، زیرا آبریزشِ دهانش را خشک می‌کند و حرارت را از سر و بدنش پایین می‌آورد.

باب: فی الداء و الدواء

باب: درمورد بیماری و درمان

روایت ۷۷۶ [بیماری و درمان ۳ چیز است.]

روی ابراهیم بن اسحاق عن السیاری یرفعه قال قَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): الدَّاءُ ثَلَاثَ وَالدَّوَاءُ ثَلَاثَ فَالدَّاءُ الدَّمُ وَالْمِرَّةُ وَالْبَلْغَمُ فَدَوَاءُ الدَّمِ الْحِجَامَةُ وَدَوَاءُ الْمِرَّةِ الْمَشِيُّ وَدَوَاءُ الْبَلْغَمِ الْحَمَّامُ.

بسیاری از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کند که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: بیماری ۳ تا و درمان ۳ تاست: پس بیماری، دم و مرۀ و بلغم است، پس درمانِ دم: حجامت، درمان مرۀ: مشی و درمان بلغم: حمام است.

روایت ۷۷۷ [علت نامگذاریِ طبیب]

السیاری یرفعه عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: قَالَ مُوسَى بن عمران(علیه‌السلام)يَا رَبِّ مِنْ أَيْنَ الدَّاءُ قَالَ مِنِّی قَالَ فَالدواء قَالَ مِنِّی قَالَ فَمَا يَصْنَعُ عِبَادُکَ بِالْمُعَالِجِ قَالَ يَطِيبُ نفوسهم فَيَوْمَئِذٍ سُمِّیَ الْمُعَالِجُ متطيب [الطَّبِيبَ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): موسی‌بن‌عمران(علیه‌السلام)به خدا گفت: پروردگارا درد از کجا است؟ فرمود: از من است، گفت: درمان و شفاء (از کجاست)؟ فرمود: از من است، گفت: پس بندگانت چه نیازی به پزشک معالج دارند؟ فرمود: تا خاطرشان آسوده شود (و به او دلخوش شوند). پس از آن روز معالج، متطیب (در روایت دیگر: طبیب) نامیده شد.

باب: فی الفصد

باب: درمورد فصد

روایت ۷۷۸ [فصد در کف دست]

روی محمد بن موسی عن علی بن الحسن عَنْ محمد بْنِ حکیم قَالَ: إِنَّ أَبَاجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)دَعَا الطبیب فَفَصَدَ عِرْقاً مِنْ بَطْنِ کَفِّه.

محمدبن‌حکیم گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه)طبیبی را برای فصد خواستند و رگی در کف دستشان را فصد کردند.

باب: فی دخول الحمام و ادابه و حدّ النورة

باب: درمورد حمام و آدابش و حدود نوره

روایت ۷۷۹ [سنت در استفاده از نوره]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی یرفع الحدیث الی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: السُّنَّةُ فِی النُّورَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ یَوْماً فَإِنْ أَتَی عَلَیْکَ عِشْرُونَ یَوْماً وَلَیْسَ عِنْدَکَ فَاسْتَقْرِضْ عَلَی اللَّهِ تعالی.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سنت در نوره کشیدن هر ۱۵ روز یک بار است، پس اگر ۲۰ روز گذشت و نوره نداشتی که استفاده کنی، پس به ضمانتِ الله تعالی، قرض بگیر و استفاده کن.

روایت ۷۸۰ [زمان استفاده از تیغ و نوره]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): التَّنْظِیفُ بِالْمُوسَی فِی کُلِّ سَبْعٍ وَبِالنُّورَةِ فِی کُلِّ خَمْسَةَ عَشَرَ یَوْماً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): نظافت با تیغ هر ۷ روز یک مرتبه است و با نوره هر ۱۵ روز یک مرتبه است.

باب: الاطلاء بالحناء و فضله

باب: حنا کشیدن و فواید آن

روایت ۷۸۱ [ایمنی از پیسی و جذام و خوره با حنا]

روی الحسن بن بندار عن علی بن الحسین عن احمد بن الحسین عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)قال: کَانَ إِذَا أَرَادَ الْحَمَّامِ اوقد لَهُ یوما ولیلهٔ وَاذا دخله لم یتمکن احد ان یدخله غیره فوخیه الیّ یوما فجئته وهو فی الحمام عزمت الدخول فلم اقدر فعذرت حتی خرج متوشحا بازار فرأیت اثَرُ الحِنَّاءِ فی یدیه ورجلیه فَقَلت جعلت فداک أ تری اثر الحناء فی یدیک ورجلیک؟ فقال(صلوات‌الله‌علیه)نعم مَنْ اطَّلَی بِالْحِنَّاءِ بعد النورهٔ کَانَ لَهُ فیه امَان مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْآکِلَهٔ.

احمد پسر حسین می‌گوید: هرگاه امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)می‌خواستند حمام کنند، یک روز و شب حمام را برایشان گرم می‌کردند، و زمانی که وارد آن می‌شدند، کسی جز ایشان نمی‌توانست وارد شود، پس روزی من را خواستند و نزد ایشان آمدم و ایشان در حمام بودند، خواستم وارد شوم اما نتوانستم، پس معذرت خواستم تا اینکه ایشان با لنگی که بر دوش انداخته بودند، بیرون آمدند، پس اثر حنا را در دست و پایشان دیدم و گفتم: جانم به فدایت آیا اثر حنا را در دست و پایتان دیدید؟ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله! هرکه بعد از نوره، حنا بکشد، برایش ایمنی از پیسی و جذام و خوره است.

روایت ۷۸۲ [فواید استفاده از حنا]

روی العباس‌ابن‌ابی‌العباس عن عبدوس بن ابراهیم البغدادی رفع الحدیث الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قال: الْحِنَّاءُ یَذْهَبُ بِالسَّهَکِ وَیَزِیدُ فِی مَاءِ الْوَجْهِ وَیُطَیِّبُ النَّکْهَهٔ وَیُحَسِّنُ الْوَلَد مَنِ اطَّلَی بِالْحِنَّاءِ فَدَلَّکَ به وجهه ومِنْ یدیه إِلَی قَدَمِیهِ نُفِیَ عَنْهُ الْفَقْرُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): حنا، بوی گند بدن را از بین می‌برد، آب صورت را زیاد، دهان را خوشبو و فرزند را زیبا می‌کند، و هرکه حنا به بدنش بکشد و آن را به صورتش بمالد و از دو دست تا دو پایش را حنا بکشد، فقر از او برطرف می‌شود.

روایت ۷۸۳ [پادشاهِ گیاهان خوشبوی بهشت]

روی علی بن الریان عن الصلت عن بعض الکوفیین یرفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قال رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): سَیِّدُ رَیْحَانِ أَهْلِ الْجَنَّهْ الْحِنَّاءُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: پادشاه گیاهان خوشبوی اهل بهشت، حنا است.

روایت ۷۸۴ [درمان حرارت و زخم با حنا]

وَرُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ کَانَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)اذا اصابهُ حَرارَهٌ اَو قَرْحٌ فَزِعَ اِلَی الْحِنَّاءُ یَتَداوا بِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، دچار حرارت یا زخم می‌شدند، به حنا پناه می‌بردند و با آن درمان می‌کردند.

روایت 785 [ایمنی از لکه‌ی سفید با حنا]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)مَنِ أطَّلَی بِالحَنَاءِ أمِنَ مِنَ الوَضَح[1].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه حنا بکشد، از وضح (بهق سفید) ایمن می‌شود.

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۱۹.

باب: النورة فی یوم الجمعه

باب: استفاده از نوره در روز جمعه

روایت ۷۸۶ [احتمال ابتلا به پیسی در روز جمعه]

روی الحسن بن بندار عن علی بن فضال عن علی بن عبدالله بن القاسم ابن الریان بن الصلت عمن اخبره عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)قال: مَنْ تَنَوَّرَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَصَابَهُ بَرَصٌ فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه در روز جمعه نوره استفاده کرد، پس مبتلا به پیسی شد، کسی جز خودش را سرزنش نکند.[1]

باب: الاستلقاء فی الحمام

باب: دراز کشیدن به پشت در حمام

روایت ۷۸۷ [عوارض خوابیدن در حمام]

أخبرَنَا اِبن‌هَمَّام قَالَ حَدَّثَنَا اَلْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّد بن عِیسی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اسحاق عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُونُسَ رَفِعَ الحَدِیثَ قَالَ النَّوْمُ فِی الْحَمَّامِ یُذْهِبُ شَحْمَ الْکُلْیَتَیْنِ وَیَذْهَبُ مَاءَ الصُّلْبِ.

محمدبن‌یونس از یکی از ائمه(سلام‌الله‌علیهم)حدیث نقل می‌کند که: خوابیدن در حمام، چربی کلیه‌ها و آب کمر را از میان می‌برد.

---

[1] در روایت دیگر است که استفاده از نوره در روز جمعه اشکالی ندارد: احمدبن‌ابی‌عبدالله می‌گوید: به امام صادق(صلوات‌الله‌علیه)، گفته شد: بعضی از مردم، گمان می‌کنند که نوره در روز جمعه مکروه است! پس امام(صلوات‌الله‌علیه)فرمودند: اینگونه نیست! به کجا می‌روی؟ کدام پاکیزگی پاک‌تر از استفاده از نوره در روز جمعه است!؟ (عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: قِیلَ لَهُ یَزْعُمُ بَعْضُ النَّاسِ أَنَّ النُّورَةَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ مَکْرُوهَةٌ فَقَالَ لَیْسَ حَیْثُ ذَهَبْتَ أَیُّ طَهُورٍ أَطْهَرُ مِنَ النُّورَةِ یَوْمَ الْجُمُعَةِ.).[کافی، ج3، ص۴۳۰/وسائل الشیعة، ج۷، ص: ۳۶۷]؛ روش حل یا عمل به روایاتی که تعارض دارند را در پاورقی روایت ۲۷۴ توضیح دادم.[مترجم].

روایت ۷۸۸ [نهی خوابیدن در حمام و نهی مالیدن سفال به پا]

الحسن بن بندار عن عَلِیٍّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) قَالَ کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ (صلوات‌الله‌علیه) یَقُولُ: [فی حمام] أَلَا لَا یَسْتَلْقِیَنَّ أَحَدُکُمْ فِی الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ یُذِیبُ شَحْمَ الْکُلْیَتَیْنِ وَلَا یَدْلُکَنَّ رِجْلَیْهِ بِالْخَزَفِ فَإِنَّهُ یُورِثُ الْجُذَامَ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): امیرالمومنین (سلام‌الله‌علیه) فرمودند: آگاه باشید! هیچیک از شما در حمام به پشت نخوابد، زیرا این کار، چربی کلیه‌ها را از میان می‌برد. و هیچکس ۲ پایش را با سفال نمالد، زیرا موجب جذام است.

باب: فیما جاء فی طلاء البدن کله

باب: آنچه درمورد کشیدن نوره یا حنا به کل بدن آمده است

روایت ۷۸۹ [اگر نوره می‌کشید کل بدن را بکشید]

مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی وَالسَّیَّارِیُّ کِلَاهُمَا عَنْ موسی بْنِ دَاوُدَ الْمُقْرِی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ (صلوات‌الله‌علیه) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ اذا اطَّلَیْتَ فَاطَّلِی الْبَدَنَ کُلَّهُ فَانَّهُ اذهَبُ لِلدَّرَنِ وَالعَرَقِ وَأَصَحُّ لِلْبَدَنِ وَهُوَ أَمَان مِنَ الادوَاءِ اَلثَّلَاثِ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالاَکِلَهِ وَلاَ تَطْلِی بَعْضاً وَتَدَعُ بَعْضاً فَإِنَّهُ لاَ یَنْفَعُ وَلاَ یَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَیُورِثُ اَلْوَضَحَ.

موسی پسر داود مقری می‌گوید: شنیدم که امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) می‌فرمودند: هرگاه نوره می‌کشی، کل بدنت را بکش، زیرا چرک و کورک و عرق را از میان می‌برد و برای بدن سالم‌تر است و آن ایمنی از دردهای ۳گانه است یعنی پیسی و جذام و خوره؛ و قسمتی از بدن را نوره نکش و قسمتی را رها کنی، زیرا این کار، سود نمی‌رساند و چرک و کورک را از میان نمی‌برد و موجب بهقِ سفید در بدن است.

روایت ۷۹۰ [مرطوب کردنِ نوره هنگامِ جدا کردنش از بدن]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)إذا اِطَّلَیْتَ وَاَخَذْتَ اَلنُّورَةَ فِی اَلْحَلْقِ فَتَمَسَّحْ وَبَلِّهَا بِمَاءٍ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): زمانی که نوره کشیدی و خواستی نوره را از بدن جدا کنی، پس با دست روی آن بکش و آن را با آب مرطوب کن.

روایت ۷۹۱ [جوازِ نوره کشیدن زیر شکم به تنهایی]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لاَ بأس أن یُطَلِّی الرَّجُلُ العَانَةَ وَحْدَها فَإذا اطَّلَیَ شَیْئاً مِنْ جَسَدِهِ فَلا تَدَعْ شَیْئاً مِنْ جَسَدِهِ الاّ طَلا.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): اشکالی ندارد که شخص فقط زیر شکمش را به تنهایی نوره بکشد، اما اگر جایی از بدنش را نوره کشید، باید تمام بدنش را نوره بکشد و هیچ جای بدنش را رها نکند.

باب: فی طلاء الابط

باب: درمورد نوره کشیدن زیر بغل

روایت ۷۹۲ [جواز نوره کشیدن زیر بغل به تنهایی]

روی الحسن‌بن‌بندار عن علی‌بن‌الحسن‌بن‌فضال عن یونس‌بن‌یعقوب قال: کان أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) رُبَّمَا دَخَلَ الْحَمَّامَ ولا یدخله الا لیَطْلِی إبْطَیْهِ [وَحْدَهُ].

یونس‌بن‌یعقوب می‌گوید: چه بسا امام صادق(سلام‌الله‌علیه)وارد حمام می‌شدند و وارد نمی‌شدند جز برای نوره کشیدن در زیرِ دو بغل به تنهایی.

روایت ۷۹۳ [نهی از کندن موی زیر بغل با دست]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه): لا تَنتِفُوا آباطَکُم فَإنَّهُ یُرَخِّی المِنکَبَینَ ویُضِرُّ بالبَصَر.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): موی زیر بغلتان را با دست نَکَنید، زیرا این کار موجب سستی شانه‌ها و آسیب به بینایی می‌شود.

باب: النوادر و الآداب و دخول الحمام
باب: احادیث گوناگون در آداب و وارد شدن به حمام

روایت ۷۹۴ [مالیدن سویق و روغن و نخاله به بدن در حمام]

حدثّنا ابوهمام قَالَ حَدثَّنَا اَلْحِمْيَرِيُّ عَن احمد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى عَنِ اِحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابِی‌نَصْرٍ عَنِ اَلْعَلاَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ اَبُوعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)لاَ بَاسَ اَنْ يَدْلَکَ فِی الْحَمَّامِ بِالسَّوِيقِ وَالدُّهْنِ وَالنُّخَالِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اشکالی ندارد که شخص، با سویق و روغن و نخاله در حمام به بدنش بمالد.

روایت ۷۹۵ [برخی از آداب حمام]

وعنه عن الحمیری عن عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِی‌هَاشِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ وهم فِی بَيْتٍ مُظْلِمٍ فَقَالَ لی بَعْضُهُمْ سَلِّمْ عَلَى أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)فَإِنَّهُ فِی الصَّدْرِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وقُلْتُ لَهُ قَدْ كنت احب أَنْ أَلْقَاکَ مُنْذُ حِينٍ لِأَسْأَلَکَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)سَلْ عمَا بَدَا لَکَ فقُلْتُ مَا تَقُولُ فِی الْحَمَّامِ فقَالَ لَا تَدْخُلِه إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَغُضَّ بَصَرَکَ وَلَا تَغْتَسِلْ مِنْ غُسَالَةِ الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُغْتَسَلُ فِيهِ مِنَ الزِّنَا وَيَغْتَسِلُ فِيهِ من وَلَدُ الزِّنَا وَالنَّاصِبُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُوَ شَرُّ الثلاثة.

مردی از بنی‌هاشم می‌گوید: وارد بر جماعتی از بنی‌هاشم شدیم و به ایشان سلام کردیم و آن‌ها در اتاقی تاریک بودند، پس یکی از اهل مجلس به من گفت: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)، سلام کن زیرا ایشان در صدر مجلس نشسته‌اند. پس به ایشان سلام کردم و مقابلشان نشستم و به ایشان گفتم: مدت‌هاست که دوست دارم شما را ببینم تا چیزهایی از شما بپرسم! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هر سوالی برایت ایجاد شده بپرس! پس گفتم: درمورد حمام چه می‌فرمایید؟

پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: وارد حمام نشو مگر با لنگ، و چشمانت را درویش کن، و از غساله‌ی آب حمام، خودت را نشوی، زیرا در آن آب، از زنا و ولد الزنا و ناصبی، خودشان را می‌شویند و ناصبی بدترینِ این ۳ است.

روایت ۷۹۶ [بوییدن نوره]

محمد بن عیسی والسیاری کلاهما باسناد واحد عن اصحابنا قال: [مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَنَوَّرَ] من اطلا بنورهٔ فأخذ منها باصبعه فشمه وجعل عَلَى طَرَفِ أَنْفِهِ لَم تُحْرِقْهُ النُّورَةُ وَ يَقُولُ- رحَمْ الله سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ [كَمَا] أَمَرَنَا بِالنُّورَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه نوره می‌کشد، مقداری از نوره را با انگشتش بگیرد و ببوید و روی نوک بینی‌اش بگذارد، نوره نمی‌سوزاندش، و بگوید: «رَحِمَ الله سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ [كَمَا] أَمَرَنَا بِالنُّورَةِ» (خدا رحمت کند سلیمان بن داود را، همانگونه که ما را امر به نوره نمود).

روایت ۷۹۷ [تاثیر حمام در حالت ناشتا و بعد از سیری]

وروی عنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: من كانت صاحب بلغم لا يدخل الا على الريق [مَنْ دَخَلَ الْحَمَّامَ عَلَى الرِّيقِ أَنْقَى الْبَلْغَمَ وَإِنْ دَخَلْتَهُ بَعْدَ الْأَكْلِ أَنْقَى الْمِرَّةَ-] وَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَزِيدَ على لَحْمِكَ فَادْخُلِه [الْحَمَّامَ] عَلَى الشبع وَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَنْقُصَ لَحْمُكَ فَادْخُلْهُ عَلَى الرِّيقِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه غلبه بلغم دارد، به جز در حالت ناشتا، وارد حمام نشود[هرکه ناشتا وارد حمام شود، بلغمش پاک می‌شود، و هرکه بعد غذا وارد حمام شود، مره‌اش پاک می‌شود]، و اگر می‌خواهی گوشت بدنت زیاد شود، بعد از سیری وارد حمام شو؛ و اگر می‌خواهی گوشت بدنت کم شود، ناشتا وارد حمام شو.

روایت ۷۹۸ [اجتناب از شستن سر با گل سرشوی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): لَا تَغْسِلْ رَأْسَكَ بِالطِّينِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْغَيْرَةِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): سرت را با خاک و گِل نشوی، زیرا غیرت را می‌برد.

روایت ۷۹۹ [شستن پا و بستن سر بعد خروج از حمام]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): اغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ بَعْدَ الخروج مِنَ الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ بِالشَّقِيقَةِ وإِذَا خَرَجْتَ من الحمام فَتَعَمَّم.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بعد خارج شدن از حمام، پاهایتان را بشویید، زیرا درد شقیقه را می‌برد؛ و هرگاه از حمام خارج شدی، سرت را با عمامه[1] ببند.

---

[1] عِيسَى بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنِ اغْتَمَّ فَلَمْ يُدِرِ الْعِمَامَةَ تَحْتَ حَنَكِهِ فَأَصَابَهُ أَلَمٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَه.(امام صادق(سلام‌الله‌علیه): کسی که عمامه بگذارد و عمامه را زیر چانه‌اش نچرخاند و مبتلا به بیماری لاعلاج شد کسی جز خود را ملامت نکند.)[کافی ج ۶، ص ۴۶۰]/ أَنَّ اَلطَّابِقِيَّةَ عِمَّةُ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اَللَّهُ.(روایت شده است که: عمامه بدون تحت الحنک عمامه‌ی ابلیس است.)[کافی ج ۶، ص ۴۶۱]/ کفعمی می‌گوید: در کتب بعضی دوستانمان دیدم آنچه خلاصه‌اش این است: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد و گفت: ای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! من بی‌نیاز و ثروتمند بودم و تهیدست شدم، سالم بودم، بیمار گردیدم؛ محبوب مردم بودم، مورد خشم آنان قرار گرفتم؛ مردم از من احساس ناراحتی نمی‌کردند، بر قلب‌های‌شان سنگین شدم؛ خوشحال و شادمان بودم، همه غم و اندوه‌ها مرا فراگرفت؛ زمین با همه پهناوری‌اش بر من تنگ گردیده است، در تمام طول روز به جستجوی روزی می‌پردازم ولی قوت و غذایی نمی‌یابم، گویا نام من از دفتر روزی پاک گردیده است! پس رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: شاید تو مرتکب میراثِ هموم (عوامل به وجود آورنده‌ی اندوه) می شوی؟ مرد گفت میراث هموم چیه؟ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: میراث هموم یعنی شاید به صورت نشسته عمامه ات را می‌پیچی؟ یا ایستاده شلوار می‌پوشی؟ یا ناخن هایت را با دندان می جوی؟ یا با پایین لباست صورتت را خشک می کنی؟ یا در آب راکد (مثل استخر) ادرار می‌کنی؟ یا روی صورت می‌خوابی؟ پس مرد گفت: هیچیک از این کار ها را انجام نمی‌دهم! پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: تقوای الهی پیشه کن، نهانت را خالص گردان و این دعا را که دعای گشایش است، بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي طُمُوحُ الْآمَالِ قَدْ خَابَتْ إِلَّا لَدَيْكَ وَ مَعَاكِفُ الْهِمَمِ قَدْ تَقَطَّعَتْ إِلَّا عَلَيْكَ وَ مَذَاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ إِلَّا إِلَيْكَ فَإِلَيْكَ الرَّجَاءُ وَ إِلَيْكَ الْمُلْتَجَأُ يَا أَكْرَمَ مَقْصُودٍ وَ يَا أَجْوَدَ مَسْئُولٍ هَرَبْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِينَ بِأَثْقَالِ الذُّنُوبِ أَحْمِلُهَا عَلَى ظَهْرِي وَ مَا أَجِدُ لِي إِلَيْكَ شَافِعاً سِوَى مَعْرِفَتِي بِأَنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ رَجَاهُ الطَّالِبُونَ وَ لَجَأَ إِلَيْهِ الْمُضْطَرُّونَ وَ أَمَّلَ مَا لَدَيْهِ الرَّاغِبُونَ يَا مَنْ فَتَقَ الْعُقُولَ بِمَعْرِفَتِهِ وَ أَطْلَقَ الْأَلْسُنَ بِحَمْدِهِ وَ جَعَلَ مَا امْتَنَّ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ كِفَايَةً لِتَأْدِيَهِ حَقِّهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَجْعَلْ لِلْهُمُومِ عَلَى عَقْلِي سَبِيلًا وَ لَا لِلْبَاطِلِ عَلَى عَمَلِي دَلِيلًا وَ افْتَحْ لِي بِخَيْرِ الدُّنْيَاوَ الْآخِرَهْ يَا وَلِيَّ الْخَيْرِ» «به نام خداوند بخشنده و مهربان، خدایا! آرزوهای بلند- جز [آرزوی] به تو- ناکام مانده‌اند. تکیه‌گاه تصمیم‌ها و همت‌ها

روایت ۸۰۰ [بستن سر چه در زمستان و چه تابستان]

رُوِیَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَغَیْرِهِ قَالَ کَانَ اَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَاَبُوجَعْفَرٍ (صلوات‌الله‌علیه)خَرَجَا متعممین شایتان کَانَا اَمَّ صَایَفَانِ وَکَانَا یَقُولاَنِ هُوَ اَمَانٌ مِنَ اَلصُّدَاعِ.

محمدبن‌عیسی می‌گوید: امام باقر(سلام‌الله‌علیه) و امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، [از حمام] با بستن عمامه خارج می‌شدند، چه در زمستان و چه در تابستان، و می‌فرمودند: این کار ایمنی از سردرد است.

روایت ۸۰۱ [ریختن آب سرد بر بدن در صورت غلبه حرارت]

وَرُوِیَ ایضا اِذا دَخَلَ احْدُکُمُ الْحَمَّام فَهاجَتِ الحِرارهُ فَصُبَّ عَلَیْهِ اَلْمَاءَ اَلْبَارِدَ لِتَسْکُنَ عَلَیْهِ اَلْحَرَارَةُ.

و همچنین روایت شده است که: هرگاه یکی از شما وارد حمام شد، و حرارت بر او غلبه کرد، پس بر خودش آب سرد بریزد تا حرارتش آرام شود.

روایت ۸۰۲ [شستن پا با آب سرد در حمام و نهی از شستن سر با آب سرد]

رُوِیَ اَلْحَسَنُ بْنُ عَلِی عَنْ موسی بْنِ الْقَاسِمِ اَلْبَجَلِیِّ قَالَ اذا دَخَلْتَ الحَمَّامَ فَانْضَحْ رِجْلَیْکَ بِالْمَاءِ البارِدِ لِتَنْزِلَ اَلْحَرَارَةُ وَلاَ تَنْضَحْ رَأْسَکَ بِالْمَاءِ اَلْبَارِدِ فَتَصْعَدَ اَلْحَرَارَةُ.

از هم متلاشی شده است، جز تکیه و اعتماد بر تو. راه اندیشه‌ها- جز به سوی تو- مسدود شده است. پس تنها به تو امید است و تنها تو پناهگاهی. ای بزرگوارترین مقصودِ [نیازمندان] و ای بخشنده‌ترین درخواست‌شدگان. ای پناهگاه فراریان، تنها با بارهای گناه بر پشت به سوی تو گریختم و نزدت شفاعت‌گری نمی‌یابم جز این‌که می‌دانم تو نزدیکترین کسی هستی که جویندگان به وی امید دارند و بیچارگان به وی پناه می‌برند و مشتاقان به آنچه نزد اوست، آرزومندند.ای کسی که اندیشه‌ها را به معرفت خویش شکافت و زبان را به ستایش خود گویا کرد. شمارش و یادآوری نعمت‌هایی را که به بندگانش ارزانی کرد، کافی از ادای حقش قرار داد. درود فرست بر محمد و خاندانش. غم و اندوه را بر اندیشه‌ام چیره نگردان. باطل را راهنمای کارهایم قرار مده. [راه رسیدن به] خیر دنیا (و آخرت) را برایم بگشا! ای عهده‌دار نیکی. وقتی آن مرد با نیت خالص با این دعا خدا را خواند به اجابت نیکو [به بهترین حالاتش] رسید.»)[مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص: ۴۱].

موسی‌بن‌قاسم البجلی (احتمالا از امام کاظم(سلام‌الله‌علیه))[1] نقل می‌کند که: هرگاه وارد حمام شدی، پاهایت را با آب سرد بشوی تا حرارت پایین بیاید، اما سرت را با آب سرد نشوی، زیرا حرارت بالا می‌رود.

روایت ۸۰۳ [نهی از مالیدن اشنان به صورت]

وَرُوِیَ لا یَدلُکُ احدُکُم رِجْلَهُ بِالخَزفِ فَاِنَّهُ یُورِثُ الْبَیَاضَ وَلا تَدلُک وَجْهَهُ بِالاشْنانِ فَاِنَّهُ یَذهَبُ بِبَهاءِ الوَجهِ.

و روایت شده است که: هیچ یک از شما، پایش را با سفال نمالد، زیرا موجب پیسی می‌شود؛ و صورتش را با اشنان نمالد، زیرا جلا و زیبایی صورت را از میان می‌برد.

روایت ۸۰۴ [اجتناب از شانه کردن در حمام و مالیدن لنگ به صورت]

وَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَا تُسَرِّحْ فِی الحَمَّامِ فَاِنَّهُ یَرِقُّ الشَّعرَ وَلا تَمْسَحْ وَجْهَکَ بِالْمِئْزَرِ فانه یَذْهَبُ بِمَاءِ اَلْوَجْهِ وَمَن أدوم اَلْحَمَامِ فِی کُلِّ یَوْمٍ ذُوبَ شَحْمِ کُلْیَتَیْهِ وَمُخُّ سَاقَیْهِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): در حمام شانه نکن، زیرا مو را نازک می‌کند؛ و لنگ را به صورتت نمال، زیرا آب و طراوت صورت را از میان می‌برد؛ و هرکه هر روز به حمام مداومت کند، چربیِ کلیه‌هایش و مغز استخوان ساق‌هایش ذوب می‌شود.

---

[1] این راوی اکثر روایاتش را از امام کاظم سلام الله علیه و گاهی از امام صادق سلام الله علیه نقل کرده است.[رجوع کنید به: مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص: ۲۰۷/ کافی، ج۱، ص۴۲۷، ح۷۵/ من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۲۷۱].

باب: الدواء الجامع المعروف بالثومی الذی نزل جبرئیل علی موسی ابن عمران علیه الصلوة و السلام

باب: داروی جامع معروف به ثومی که جبرئیل علیه السلام آن را بر موسی بن عمران علیه السلام نازل نمود

روایت ۸۰۵ [داروی شافیه]

روی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه) انه وصف هذا الدواء وقال: [أَبُوعَتَّابٍ عَبْدُاللَّهِ بْنُ بِسْطَامَ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ النَّضْرِ مِنْ وُلْدِ مِيثَمٍ التَّمَّارِ بِقَزْوِينَ وَنَحْنُ مُرَابِطُونَ عَنِ الْأَئِمَّةِ(صلوات‌الله‌علیهم) بِهَا أَنَّهُمْ وَضَعُوا هَذَا الدَّوَاءَ لِأُولِيَائِهِم وَهُوَ الدَّوَاءُ الَّذِي يُسَمَّى الشَّافِيَةَ وَهُوَ خِلَافُ الدَّوَاءِ الْجَامِعَةِ] تنفع من الْفَالِجِ الْحَدِيثِ وَالْعَتِيقِ وَاللَّقْوَةِ الْحَدِيثَةِ وَالْعَتِيقَةِ وَالدُّبَيْلَةِ[1] مَا حَدَثَ مِنْهَا وَمَا عَتَقَ وَالْكُزَازِ وَالسُّعَالِ

---

[1] دبیله : ریشی است که با آماس بود، لزج و غلیظ، که باندامی اندر ماند، و تباه شود، و تباه کند آنجه کرد برکرد.ویست از کوشت، و دراز دنبه بماند، آنکاه بود که آن تری سپید کردد و آن را: «شحمی» خوانند، و بود که زرد بود و آن را «عسلی» خوانند، و بود که سیاه شود، و آن را: «عصری» خوانند. و اندر آن تری جیزهائی زاید سخت کوناکون که بذان تری نماند چون چیذه ناخن، و ریزه موی، و استخوان، و پارههاء رکو، و کج، و انگشت و آنجه بوی ماند، و جون کفاینذه آید آن چیزها از وی بیرون آید.[کتاب التنویر، ص: ۶۳]/ [فی الدبیلة]: و أما الدبیلة: فهی إذا صار الورم خراجاً، فإن الأعراض التی ذکرناها تکون أشد و أقوی، و ینضاف إلیها حمیات مختلفة الأدوار و قشعریرة و إذا قارب أن ینفجر أشتد الالم و قویت الحمیات و عرض مع ذلک نخس، و إذا کان الورم من أسفل الرحم أحس الإنسان إذا لمس موضع العانة بالمدة حساً بیناً، و هذا یکون إذا کان الخراج کبیراً و کذلک إذا کان الخراج فی فم الرحم ظهرت المدة تحت اللمس عند ما تدخل الإصبع فی فم الرحم. [کامل الصناعة الطبیة، ج۲، ص: ۴۹۹]/ الخراج: کل ورم حار کبیر قد جمع قیحاً أو ما فیه دم وقیح أو أخذ إلی الجمع و التقییح. و الدبیلة ما کان من الخراجات له غور و یحتوی علی اخلاط مختلفة من الدمویّة و الأخلاط البلغمیة اللزجة المخاطیة، و ربما احتوت علی رطوبات جصیّة رملیة و شعریة، و بالجملة فموادها مختلطة...علامات: الابتداء بعظم الورم و تزایده و أن یکون رأسه محدداً و الملمس حاراً و الألم و الضربان شدیداً، و اذا نضج و تقیّح و حصلت فیه المدّة قّل ألمه و لانت مجسته، و المدّة الجیدة هی البیضاء الملساء المستویة القوام القلیلة النتن و ما یخالف هذا الوصف فرداءته بحسب لونه و قوامه و نتنه.[مختارات فی الطب، ج۴، ص: ۱۹۹]/ الدبیلة: ورمکبیر ذو أفواه کثیرة.[حقائق أسرار الطب، ص: ۷۲]/ و الدّبیلة: ما کان من الخُرَاجَات حاصلا فی باطن البدن.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۳۹۲].

[الْعَتِيقِ وَالْحَدِيثِ] وَرِيحِ الشَّوْصَةِ[1] [وَوَجَعِ [الْعُنُقِ] الْعَيْنِ وَرِيحِ السَّبَلِ وَهِيَ الرِّيحُ تُنْبِتُ الشَّعْرَ فِي الْعَيْنِ] وَوَجَعِ الرِّجْلَيْنِ ومِنَ الْخَامِّ [الْعَتِيقِ وَ لِلْمَعِدَةِ إِذَا ضَعُفَتْ] وَ[لِلْأَرْوَاحِ] من النفثة الَّتِي تُصِيبُ الصِّبْيَ ومِنْ أُمِّ الصِّبْيَانِ وَالْفَزَعِ الَّذِي تصِيبُ الْمَرْأَةَ فِي نَوْمِهَا وَهِيَ حَامِلٌ وَالسِّلِّ[2] الَّذِي يَأْخُذُ بِالنَّفْخِ والجنين الذى يكون فى البطن وهو الماء ولو قلت من الجذام لصدقت [وَهُوَ الْمَاءُ الْأَصْفَرُ الَّذِي يَكُونُ فِي الْبَطْنِ وَالْجُذَامِ وَلِكُلِّ عَلَامَاتِ الْمِرَّةِ وَالْبَلْغَمِ] وَالنَّهْشَةِ واللسعة وَمَنْ لسَعُهُ الْحَيَّةُ وَالْعَقْرَبُ وهو الدواء الذى يقال له الجامع نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ [الرُّوحُ الْأَمِينُ] عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ صلوات الله وسلامه عليه حِينَ أَرَادَ فِرْعَوْنُ أَنْ يَسُمَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ وجَعَلَ لَهُمْ عِيداً فِي يَوْمِ الْأَحَدِ فقد ابهم موسى(عليه‌السلام) الى فرعون وَقَدْ تَهَيَّأَ باحسن ما يحب وَسَمَّ كل ما يده لهم او طعام او شراب [فِرْعَوْنُ وَاتَّخَذَ لَهُمْ طَعَاماً كَثِيراً وَنَصَبَ مَوَائِدَ كَثِيرَةً وَجَعَلَ السَّمَّ فِي الْأَطْعِمَةِ] فخَرَجَ [مُوسَى(عليه‌السلام)] فمشى معه من بَنِي إِسْرَائِيلَ وَهُمْ سِتُّمِائَةِ أَلْفٍ فَوَقَفَ لَهُمْ مُوسَى(عليه‌السلام) عِنْدَ الْمَضِيفِ وعَوَّذَ النِّسَاءَ وَالْوِلْدَانَ [وَأَوْصَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ] وقَالَ(عليه‌السلام) لهم لَا تَأْكُلُوا [مِنْ طَعَامِهِمْ] وَلَا تَشْرَبُوا [مِنْ شَرَابِهِمْ] حَتَّى أَعُودَ إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ يَسْقِيهِمْ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ على اصابعهم [مِقْدَارَ مَا تَحْمِلُهُ رَأْسُ الْإِبْرَةِ وَعَلِمَ أَنَّهُمْ يُخَالِفُونَ أَمْرَهُ وَيَقَعُونَ فِي طَعَامِ

---

[1] الشَّوْصة: ريح تنعقد فى الأضلاع.[كتاب العين، ج۶، ص: ۲۷۳]/ الوجع فإذا كان فى الأضلاع، فهو: شَوْصَةٌ.[فقه اللغة، ص: ۱۶۱].

[2] سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: مَرِضْتُ حَتَّى ذَهَبَ لَحْمِي فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا(صلوات‌الله‌عليه) فَقَالَ أَ يَسُرُّكَ أَنْ يَعُودَ إِلَيْكَ لَحْمُكَ قُلْتُ بَلَى قَالَ الْزَمِ الْحَمَّامَ غِبّاً فَإِنَّهُ يَعُودُ إِلَيْكَ لَحْمُكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تُدْمِنَهُ فَإِنَّ إِدْمَانَهُ يُورِثُ السِّلَّ.[كافى، ج۶، ص: ۴۹۷]/ عَنْ أَبِي‌الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (صلوات‌الله‌عليه) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَشَعْرُ الْجَسَدِ إِذَا طَالَ قَطَعَ مَاءَ الصُّلْبِ وَأَرْخَى الْمَفَاصِلَ وَ وَرَّثَ الضَّعْفَ وَالسِّلَّ وَ نَّ النُّورَةَ تَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ وَتُقَوِّي الْبَدَنَ وَتَزِيدُ فِي شَحْمِ الْكُلْيَتَيْنِ وَتُسْمِنُ الْبَدَنَ.[وسائل‌الشيعة، ج۲، ص: ۶۶]/

السِّلُّ: أن ينتقِصَ لَحْمُ الإنسان بعد سُعَال و مَرَض.[فقه اللغة، ص: ۱۶۴]/ سلل: السِّلّ و السُّلّ و السُّلال، لغة: الهُزال، سمّى به لأنّ من لازمه هزل بدنه. و طبّا: قرحة تحدث فى الرّئة.[كتاب الماء، ج۲، ص: ۶۵۸].

فِرْعَوْنَ(لعنت‌الله‌علیه)ثُـمَّ زَحَـفَ وَزَحَفُـوا مَعَـهُ فَلَمَّـا نَظَـرُوا إِلَـى نَصْـبِ الْمَوَائِـدِ أَسْـرَعُوا إِلَـى الطَّعَـامِ وَ]ثـم دخلـوا فوَضَـعُوا أَيْـدِيَهُمْ فِـى الطعـام وَمِـنْ قَبْـلُ مَـا نَـادَى فِرْعَـوْنُ مُوسَى وَهَارُونَ [وَيُوشَعَ بْـنَ نُـونٍ وَمِـنْ كُـلِّ خِيَـارِ بَنِـى إِسْـرَائِيلَ وَجَّهَهُـمْ إِلَـى مَائِـدَةٍ لَهُـمْ خَاصَّـةً] وَقَـالَ لهـم إِنِّـى آليت[عَزَمْـتُ] عَلَـى نَفْسِـى أَلَـا يَلِـىَ خِـدْمَتَهمْ وَبَـرَّهمْ غَيْرِى [كَذَا أَوْ كُبَرَاءُ أَهْلِ مَمْلَكَتِـى] فَـأَكَلُوا حَتَّـى تَمَلَّـوْا [مِـنَ الطَّعَـامِ] وَجَعَـلَ فِرْعَـوْنُ بعد بغر [يُعِيدُ] السَّمَّ مَرَّةً بَعْدَ مـرة حتـى افضـى ان جـاء بـه وحـده ولـيس معـه خلـط الا انه قد غير لونه فجعلـوا يـأكلون كمـا يـأكلون اللحـم نهتمسـون بـه اعتماسـا [فَلَمَّـا فَرَغُوا مِـنَ الطَّعَـامِ] وخَـرَجَ مُوسَـى(علیه‌السلام)وَأَصْـحَابُهُ فقَـالَوا لِفِرْعَـوْنَ إِنَّـا قـد تَرَكْنَـا النِّسَاءَ وَالولدان [والصِّـبْيَانَ وَالْأَثْقَـالَ خَلْفَنَـا] بهـم حاجـة فبلـغ بالطعـام خـارج فقـال لا ولكن تنالهم فدعاهم موسى(علیه‌السلام)فوقـف لهـم عنـد المضـيف فاعطـاهم منـه علـى رأس الابرة ثم دخلـوا فـاطعمهم كمـا اطعـم اصـحابه [وَإِنَّـا نَنْتَظِـرُهُمْ قَـالَ فِرْعَـوْنُ إِذاً يُعَـادُ لَهُـمْ الطَّعَـامُ وَنُكْـرِمُهُمْ كَمَـا أَكْرَمْنَـا مَـنْ مَعَـكَ فَتَوَافَـوْا وَأَطْعَمَهُـمْ كَمَـا أَطْعَـمَ أَصْـحَابَهُمْ وَ]ثـم خرجـوا وخَـرَجَ مُوسَـى(علیه‌السلام)إِلَـى عَسْـكَرِه وأَقْبَـلَ فِرْعَـوْنُ عَلَـى أَصْـحَابِهِ فقـال زَعَمْـتُمْ أَنَّ مُوسَـى وَهَـارُونَ سَـحَرَانَا [وَأَرَيَانَـا بالسِّـحْرِ أَنَّهُـمْ يَـأْكُلُونَ مِنْ] علـى طَعَامِنَـا وأنهـم لَـمْ يَـأْكُلُوا [مِـنْ طَعَامِنَـا] شَـيْئاً وَقَـدْ خَـرَجَ وَذَهَـبَ السِّـحْرُ فَـاجْمَعُوا مَـا قَـدَرْتُمْ عَلَيْـهِ مـن عيـالاتهم فـاكلوا وحملـوا ليـأكلوا مـن الغـد ورجـع اصحاب فاكلوا وشـربوا مـا بقـى مـن ذلـك الطعـام [عَلَـى الطَّعَـامِ الْبَـاقِى يَـوْمَهُمْ هَـذَا وَمِنَ الْغَدِ لِكَـىْ يَتَفَـارَقُوا فَفَعَلُـوهُ وَقَـدْ أَمَـرَ فِرْعَـوْنُ أَنْ يُتَّخَـذَ لِأَصْـحَابِهِ خَاصَّـةً طعامـا [طَعَامٌ] لَا سَمَّ فِيـهِ فَجَمَعَهُـمْ علـيهم [عَلَيْـهِ] فَمِـنْهُمْ مَـنْ أَكَـلَ وَمِـنْهُمْ مَـنْ تَـرَكَ فَكُـلُّ مَـنِ اطَّعَـمَ مِـنْ طَعَامِـهِ لفـتح] فلـم يـأكلوا منـه احـد ولا شـرب مِـنْ قـوم فِرْعَـوْنَ الا تَفَسَّـخَ فَهَلَـكَ مـن آل فرعـون فـى ذلـك اليـوم سَـبْعُونَ أَلْـف ذَكَـر وَسـبعون و مِائَـةٌ الف أَلْفاً أُنْثَـى سِـوَى الْكِلَـابِ والطيـر والـدَّوَابِّ ولـم يصـب احـد مـن بنـى اسـرائيل شيئا فلما اقتض الله تعالى على نبيّه محمـد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)ذلـك سـأله تعلـيم ذلـك الـدواء فعلمـه ايـاه ثـم خـرج مـن قـرن الـى قـرن حتـى اخذتـه مـن مسـتحقه وقـد

علمتکم امرا عظیما کبیرا فاحتفظوا به ولا تمنعوه احدا تعلمون انه مومن (جدید): وهو ایضا نافع للمرأة التی لا تحمل وقد کانت تحمل فخبث علیها رحمها فتمسک فی قطنة وتستدخله ثم تستنظف بالماء اذا ارادها زوجها ثم تمسک معها قطنة فیها مسک او زنبق قدر ما تحضرها [فیعجب [فَتَعَجَّبَ] هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِمَا كَانَ اللَّهُ أَمَرَهُ أَنْ يَسْقِيَ أَصْحَابَهُ مِنَ الدَّوَاءِ الَّذِي يُسَمَّى الشَّافِيَةَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ هَذَا الدَّوَاءَ نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ(علیه‌السلام)[نُسْخَةُ الدَّوَاءِ هَذِهِ] وهذه اخلاطه: تَأْخُذُ جُزْء مِنْ ثُومٍ فتقَشَّرِ ثُمَّ تَشْدَخُهُ وَلَا تُنْعِمُ دَقَّهُ ثم تَضَعُهُ فِي طِنْجِيرٍ أَوْ قِدْرٍ برام [عَلَى قَدْرٍ] مَا يَحْضُرُكَ ثُمَّ تُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهِ مِنْ سَمْنِ الْبَقَرِ قَدْرَ مَا يَغْمُرُهُ ثم تَطْبُخُهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ حَتَّى يَشْرَبَ الدهن [ذَلِكَ السَّمْنَ] كله ثُمَّ تَسْقِيهِ مَرَّةً مَرَّةً حَتَّى يقف [لَا يَقْبَلَ الثُّومُ] فلا يشرب شَيْئاً ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهِ اللَّبَنَ [الْحَلِيبَ فَتُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ وَتَفْعَلُ ذَلِكَ مَا فَعَلْتَ بِالسَّمْنِ] هكذا مثل ما صنعت بالسمن وَلْيَكُنِ اللَّبَنُ لَبَنَ البَقَرِ حَدِيثَةِ الْوِلَادَةِ كما سقيت السمن حَتَّى تقف ولَا يَقْبَلَ شَيْئاً وَلَا يَشْرَبَ ثُمَّ تَعْمِدُ إِلَى عَسَلٍ شَهْدٍ فَتَعْصِرُهُ مِنْ شَهْدِهِ ثم تُغْلِيهِ عَلَى النَّارِ عَلَى حِدَةٍ قدر ما لا يبقى فيه من غير وَلَا يَكُونُ فِيهِ مِنَ الشَّهْدِ شَيْءٌ ثُمَّ تَصُبُّهُ عَلَيه [الثُّومِ وَتُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ]كَمَا صَنَعْتَ بِالسَّمْنِ وَاللَّبَنِ ثُمَّ تَعْمِدُ إِلَى وزن عَشَرَةِ دَرَاهِمَ شونيز[1] فتدُقُّهُ دَقّاً شديدا [وَتُنَظِّفُ الشُّونِيزَ] فی نسخة الحسن بن المنذر وَلَا تَنْخُلُهُ وفی نسخة اخری وتنخله ثم تَأْخُذُ وزن خَمْسَةَ الدَرَاهِمَ فی نسخة الحسن‌بن‌المنذر دارفلفل[2] ومرزنجوش[3] وفی نسخة اخری دارفُلْفُلٍ اوَ مَرْزَنْجُوشٍ فتدُقُّهُ ثُمَّ تَرْمِی فِيهِ وَتُصَيِّرُهُ مِثْلَ خَبِيصَةَ عَلَى النَّارِ [ثُمَّ تَجْعَلُهُ] فِی إِنَاءٍ لَا يُصِيبُهُ الْغُبَارُ وَلَا شَيْءٌ وَلَا رِيحٌ وَيُجْعَلُ فِي الْإِنَاءِ شَيْئا مِنْ سَمْنِ البَقَرِ وَتَدْهُنُ بِهِ الْإِنَاءَ ثُمَّ تدْفَنُه فِی الشَعِيرِ أَوْ فی الرَمَادِ

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۸۵.

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۳.

[3] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۸۳.

أَرْبَعِينَ يَوْماً وَكُلَّمَا عُتِقَ فَهُوَ أَجْوَدُ لَه وَتَأْخُذُ منه صَاحِبُه الْعِلَّةِ مِقْدَارَ حِمَّصَةٍ فی نسخهٔ الحسن‌بن المنذر عند السَّاعَةِ الَّتِی تمسه الْأَذَی [الشَّدِیدُ] وفی نسخهٔ اخری فی الوقت الذی یحتاج الیه یوخذ علی قدر الداء (جدید): وهذا الدواء ایضا للمرأة التی یاخذها الغیرة ویستطار عقلها حتی تهیم یؤخذ من هذا الدواء اذا عتق علی قدر الغیرة او العلة ان کانت العلة شدیده شدیده بقدر حمصة ثم تأخذ سذابا[1] رطبا فتدقه وتستخرج ماءه ثم تغلی وتفتر ثم تداف فیه الدواء ثم یسعطه ولا یفزع مما تری بها انها ترعف ثم بقیت خمسة ایام معما علیها قال واخبرنی ابوالحسن قال رایت امرأة من مزنیه کانت قد اتت علیها سنون فأیست من الولد فاستأذن بها زوجها فی التزویج فاذنت فتزوج فبلغها ذلک فقالت له تزوجت قال نعم فانطلقت هایمة فی الجبال فبلغ ذلک ابی فارسل فی طلبها فما قدروا علیها الا اخذ بالکلالیب فحجبا بها فدعا بخواضن وقال ایتونی بسذاب فاتوه به فقال دقوه واعصروه واغلوه علی النار ثم قال فتروه فلما انفتر داف قدر حمصة او اصغر ثم یسعطها قال اسحاق بن جعفر لو سمعت صوتها لحلفت بالله ان الارض انشقت لها من شدة صوتها فامر بها ابی فاجلست فی حجر زوجها ثم قدم الیها الطشت من انفها احد واربعین او اثنی واربعین دودة علیهن شعر فی اذانهنّ وروؤسهنّ ثم رعفت بعد ذلک دما فانطلقت الی بیتها قَالَ ابی (صلوات‌الله‌علیه) فَإِذَا أُتِی عَلَی هَذَا الدَّوَاءِ شَهْرٌ فَهُوَ یَنْفَعُ باذن الله تعالی مِنْ ضَرَبَانِ الضِّرْسِ وَجَمِیعِ مَا یَثُورُ مِنَ الْبَلْغَمِ بَعْدَ أَنْ یَأْخُذَهُ عَلَی الرِّیقِ وعند منامه مِقْدَارَ نِصْفِ جَوْزَةٍ وَإِذَا أُتِی له شَهْرَینِ فَهُوَ [جَیِّدٌ] لِلْحُمَّی النَّافِضِ الی یاخذ بالبرد وَیهضم الطعام [هُوَ غَایَةٌ لِهَضْمِ الطَّعَامِ] وجید للعین [وَکُلِّ دَاءٍ فِی الْعَیْنِ] [یَأْخُذُ مِنْهُ عِنْدَ مَنَامِهِ مِقْدَارَ نِصْفِ جَوْزَةٍ] وإِذَا تم له ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ نفع من انقطاع الجماع والظلمة التی تکون فی العین والسدر اذا قام من مجلسه [وهُوَ جَیِّدٌ مِنَ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَالْبَلْغَمِ الْمُحْتَرِقِ وَهَیَجَانِ کُلِّ دَاءٍ یَکُونُ مِنَ الصَّفْرَاءِ یَأْخُذُهُ عَلَی الرِّیقِ]

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۷۵.

وإِذَا تم لـه أَرْبَعَـةُ أَشْـهُرٍ يُؤْخَـذُ دُهْـنُ بَنَفْسَـجٍ أَوْ شـيرج وَيُؤْخَـذُ مِـنْ الـدَّوَاءِ قـدر نِصْفُـهُ عَدَسَةٌ ثم تُـدَافُ بِالـدُّهْنِ وَيَسْـعُطُ بِـهِ صَاحِبُ الصُّـدَاعِ [الْمُطْبِـق] [وهُـوَ جَيِّـدٌ مِنَ الظُّلْمَةِ يَكُونُ فِـى الْعَـيْنِ وَالـنَّفَسِ الَّـذِى يَأْخُـذُ الرَّجُـلَ إِذَا مَشَـى يَأْخُـذُهُ بِاللَّيْـلِ إِذَا نَامَ] وَإِذَا تم له خَمْسَةُ أَشْهُرٍ مثل العَدَسَـةُ يَسْـعُطُ بِـهِ صَـاحِبُ الشَّـقِيقَةِ بِـدهن بَنَفْسَـجٍ فِى الْجَانِـبِ الَّـذِى فِيـهِ الْعِلَّـةُ [وَذَلِـكَ عَلَـى الرِّيـقِ مِـنْ أَوَّلِ النَّهَـارِ] وإِذَا تـم لـه سِتَّةُ أَشْهُرٍ يَنْفَعُ مِـنَ الـرِّيحِ [الَّـذِى يَكُـونُ فِـى الْـأُذُنِ] يُقَطَّـرُ فِـى الاذن بِـدُهْنِ وَرْدٍ ويجعـل فيه من هذا الدواء مِثْلَ عَدَسَةٍ [مِـنْ أَوَّلِ النَّهَـارِ إِذَا نَـامَ] وَإِذَا تـم لـه سـبعةُ أَشْـهُرٍ يَنْفَـعُ بِـاذن الله تعـالى مِـنَ الْمِـرَّةِ الصَّـفْرَاءِ وَالـدَّاءِ الَّـذِى يُخَـافُ مِنْـهُ الْآكِلَـةُ يُشْـرَبُ بِمَـاءِ وَتؤخذ دهـن اى دهـن شِـئْتَ وتَـدَّهِنُ بِـذلك الـدُّهْنِ علـى موضـع الـداء مـع الـدواء [وَتَصْنَعُ الدَّوَاءَ وَذَلِكَ عَلَى الرِّيـقِ مَـعَ طُلُـوعِ الشَّـمْسِ] وَإِذَا تـم لـه ثمانيـةُ أَشْـهُرٍ نْفَـعُ بِـإِذْنِ اللَّـهِ تعـالى مِـنَ السَّـدَرِ وَكَثْـرَةِ النَّـوْمِ وَالْهَـذَيَانِ فِـى مَنَامِـه [وَالْوَجَـلِ وَ الْفَـزَعِ] يُؤْخَذُ بِدُهْنِ بِزْرِ الْفُجْلِ عَلَى الرِّيقِ وعنـد النـوم مثـل العدسـةُ واذا تـم لـه تسـعةُ اشـهر نفـع بِـاذن الله تعـالى مِـن المـرة الصـفراء التـى تأخـذ بِالْبَلْبَلَـةِ وَالْحُمَّـى الْبَاطِنَـةِ وَ[اخْتِلَاطِ] اختباط الْعَقْلِ وَيُؤْخَـذُ مِنْـهُ مِثْـلُ الْعَدَسَـةِ بِخَـلٍّ ثقيـف(تيز) وَبَيَـاضِ الْبَـيْضِ تَشْرَبُهُ صاحبه عَلَى الرِّيقِ وبـدهن عنـد النـوم بِـأَىِّ شـاء وَإِذَا تـم لـه عَشَـرَةُ شَـهْرٍ نْفَـعُ باذن الله تعالى مِنَ الْمِـرَّةِ السَّـوْدَاءِ الَّتِـى يأْخَـذَ صَـاحِبَهَ بِـالْفَزَعِ وَالْوَسْـوَاسِ يؤخـذ منـه قَدْرَ حِمَّصَةٍ عند النوم بغير دهـن [وَبِقَـدْرِ الْحِمَّصَـةِ يَشْـرَبُهُ عَلَـى الرِّيـقِ بِـدُهْنِ الْـوَرْدِ] وَإِذَا تم له احدى عَشَرَ شَـهْراً نَفـعُ بِـاذن الله تعـالى مِـنَ الْفَـالِجِ الْعَتِيـقِ وَالْحَـدِيثِ بِمَـاءِ الْمَرْزَنْجُـوشِ يَؤخُـذُ مِنْـهُ قَـدْرَ حِمَّصَـةٍ وَيَـدْهُنُ رِجْلَيْـهِ بِالزَّيْـتِ وَالْمِلْـحِ عنـد النـوم وَمِـنَ الْلقـوةِ مِثْـلَ ذَلِـكَ وَيَحْتَمِـى مِـنَ اللَّـبَنِ وَالْخَـلِّ وَالْبَقْـلِ وَالسَّـمَكِ وَيَطْعَـمُ بعـد ذَلِكَ مَا شَاءُ وَإِذَا تم لـه اثنـا عَشَـرَ شَـهْراً نَفـعُ بِـاذن الله تعـالى مِـنَ الدُّبَيْلَـةِ وَالضَّـحِكِ مِـنْ غَيْـرِ شَـىْءٍ وَالعَبَـثِ [الرَّجُـلِ] بِلِحْيَتِـهِ مـن غيـر باعـث وسـبب يُؤْخَـذُ مِنْـهُ قَـدْرَ حِمَّصَةٍ يُدَافُ بِمَاءِ السَّـذَابِ [وَيُشْـرَبُ مِـنْ أَوَّلِ اللَّيْـلِ] وَ ذَا تـم لـه ثلاثـةُ عَشَـرَ شَـهْراً نَفَعُ مِنَ السُّمُومِ كُلِّهَا فإِنْ كَـانَ قـد سُـقِىَ سَـمّاً يُؤْخَـذُ بَـزرُ الْبَاذَنْجَـانِ فَيُـدَقُّ ثُـمَّ يُغْلَـى

عَلَى النَّار [ثُـمَّ يُصَـفَّى] يؤخـذ منـه قَـدْرَ حمَّصَـةٍ ويسـقى بـذلك المـاء وَيَشْـرَبُ مِنْـه مَرَّةً أَوْ مَـرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَـةً أَوْ أَرْبَعَـةً فبمَـاءٍ فَـاتِرٍ وَلَـا يَتَجَـاوَزُ أَرْبَعَـةَ مَـرَّاتٍ وَلْيَشْـرَبْهُ عِنْـدَ السَّـحَرِ وَإِذَا تـم لـه اربعـة عَشَـرَ شَـهْراً نفَـعُ مِـنَ السِّـحْرِ وَالْحَـامَ الغالـب للمشـك [وَالْـإِبْرِدَةِ وَالْـأَرْوَاحِ] يُؤْخَـذُ مِنْـهُ قَـدْرَ نِصْـفِ بُنْدُقَـةٍ سـقيهٔ واحـدهٔ وَ يُغْلَـى بتَمْـرٍ وطبخه وَ َشْرَبُهُ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَلَا يَشْـرَبُ فِـى لَيْلَتـه وَمِـنَ الْغَـدِ حَتَّـى يَطْعَـمَ طَعَامـاً كَثِيراً وَإِذَا تم له خمسـهٔ عَشَـرَ شَـهْراً شـئ يُؤْخَـذُ منـه قـدر نِصْـفُ عَدَسَـهٔ ثـم يُـدَافُ بمَاءِ الْمَطَرِ مَطَرِ حَـدِيثٍ مِـنْ يَوْمِـهِ أَوْ مِـنْ لَيْلَتِـهِ أَوْ بَـرْدٍ ويَكْتحُـلُ بـه صَـاحِبُ الْعَمَـى الْعَتِيقِ والْحَدِيثِ غُدْوَةً وَعَشِيَّةً وَعِنْدَ نومـه أَرْبَعَـةَ أَيَّـامٍ فَـإِنْ بَـرأ وَإِلَّـا فَثَمَانِيَـةَ أَيَّـامٍ وَمَـا أَرَاهُ يَبْلُغُ ثَّمَانيهٔ حَتَّى تأتيه الله تعالى بالعافيـهٔ [يَبْـرَأُ بِـإِذْنِ اللَّـهِ عَـزَّ وَ جَـلَّ] وَإِذَا تـم لـه ستهٔ عشر شَهْراً ولم يذكر فـى الكتـاب واذا تـم لـه سـبعهٔ عشـر شـهرا نَفَـعَ بِـإِذْنِ اللَّـهِ تعالى مِنَ الْجُذَامِ بِدُهْنِ أَكَـارِعِ الْبَقَـرِ [لَـا أَكَـارِعِ الْغَـنَمِ] ويُؤْخَـذُ مِنْـهُ قَـدْرَ بُنْدُقَـةٍ عِنْـدَ منامه وَعَلَى الرِّيقِ [قَـدْرَ حَبَّـةٍ فَتَـدْهُنُ بِـهِ جَسَـدَكَ يُـدْلَكُ دَلْكـاً شَـدِيداً] وَتأخَـذُ مِنْـهُ شَيْءٌ قَلِيلٌ يُسْعَطُ بِـهِ بِـدُهْنِ لـوزا وزَيْـتِ الزَّيْتُـونِى أَوْ بِـدُهْنِ الْـوَرْدِ وَذَلِـكَ فِـى آخِـرِ النَّهَارِ فِى الْحَمَّـامِ وَإِذَا أَتَـى عَلَيْـهِ ثمانيـهٔ عَشَـرَ شَـهْراً يَنْفَـعُ بِـإِذْنِ اللَّـهِ تَعَـالَى و يأخـذ منـه شـئ قليـل مِـنَ الْبَهَـقِ الَّـذِى يُشَـاكِلُ الْبَـرَصَ إِلَّـا أَنَّـه يَشْـرِطَه [مَوْضِـعَهُ] فَيَـدْمَى وَيُؤْخَذُ مِنَ الدَّوَاءِ مِقْدَارُ حِمَّصَهٔ كبيـرهٔ فيُسْـقَى مَعَ دُهْـنِ الْبُنْـدُقِ أَوْ دُهْـنِ اللَـوْزِ [مُـرٍّ] أَوْ دُهْـنِ الصَـنَوبَرِ يُسْـقَى بَعْـدَ الْفَجْـرِ وَيَسْـعُطُ بقليـل مِنْـهُ [بمِقْـدَارِ جَيِّـدٍ] مَـعَ ذَلِـكَ الدُّهْنِ وَيَدْلُكُ بِهِ جَسَدَهُ مَعَ الْمِلْحِ قَـالَ وَلَـا يَنْبَغِـى أَنْ تُغَيِّـرَ هَـذِهِ الْأَدْوِيَـةَ عَـنْ حَـدِّهَا وَوَضْعِهَا الَّتِى ما تَقَـدَّمَ ذِكْـرُهَ لِأَنَّـهُ إِنْ خَـالَفَ خُولِـفَ بِـهِ وَ لَـمْ يَنْتَفِـعْ بِشَـىْءٍ مِنْـهُ وَإِذَا أَتَى لـه تِسْـعَهٔ عَشَـرَ شَـهْراً يُؤْخَـذُ لـه [حَـبُّ الرُّمَّـان] رمانـا حُلْـوا فتقشـره [فَيَعْصِـرُهُ] وَيُخْرِجُ مَـاءَهُ وَ يُؤْخَـذُ مِنَـه قَـدْرُ حَبَّـةٍ حَنْظَلَـةٍ فَيُسْـقَى مِـنَ النِّسْـيَانِ وَالسَّـهْوِ وَالْـبَلْغَمِ الْمُحْتَرِقِ والصـافى و[الْحُمَّـى] التخمـهٔ الْحَدِيثَـهٔ والْعَتِيقَـهٔ عَلَـى الرِّيـقِ بمَـاءٍ حَـارٍّ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ عِشْرُونَ شَـهْراً يَنْفَـعُ بِـإِذْنِ اللَّـهِ تعـالى مِـنَ الصَّـمَمِ يُنْقَـعُ [بمَـاءِ] الْكُنْـدُرِ ثُـمَّ يُخْرَجُ مَاؤُهُ ويُجْعَـلُ مـن الـدواء [معـه] مِثْـلَ الْعَدَسَـهٔ [اللَّطِيفَـهٔ] فيدسّـه [فَتَصُـبُّهُ] فِـى

أُذُنِهِ فَإِنْ سَمِعَ وَإِلَّا أَسْعِطَ مِنَ الْغَدِ بِذَلِکَ الْمَاءِ مِثْلِ نصف عَدَسَةٍ وَيصُبَّ عَلَى يَافُوخِهِ مِنْ فَضْلِ السُّعُوطِ وَلِلْمُبَرْسَمُ إِذَا کان به ثَقُلَ لِسَانُهُ يُؤْخَذُ حَبُّ الْعِنَبِ الْحَامِضِ قبل ان يدرک و يخرج ماءه ويؤخذ من الدواء قدر عدسة فيُسْقَى الْمُبَرْسَمُ الحديث بِهَذَا الدَّوَاءِ فَإِنَّهُ يَنْتَفِعُ بِهِ وَيُخَفَّفُ عَنْهُ يؤخذ رمانا حامضا فيعصره ويداف من الدواء قدر عدسة بماء الرمان الحامض بماء يسقى شفيه الله تعالى وَكُلَّمَا عَتَقَ كَانَ أَجْوَدَ له لكل داء يُؤْخَذُ مِنْهُ كلما عتق كان انفع فيؤخذ أَقَلُّ الّا للداء الشديد كفانا الله واياکم شره وکان يسميه دواء محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فتمسکوا به.

[از ابراهیم‌بن‌نضر از فرزندان میثم تمار که ما در قزوین از طرف ائمه(سلام‌الله‌علیهم)مرتبط بودیم و این دارو را برای دوستان خود نسخه کرده بودند، به نام داروی شافیه و آن جز داروی جامع است.] از امام باقر(سلام‌الله‌علیه)روایت شده است که این دارو، برای فلجِ کهنه و نو برای لقوه‌ی کهنه و نو خوبست، و دبیله (هر نوع کیست و ورم درونی مانند کیست درموئید) نو باشد یا کهنه، و برای کزاز و سرفه کهنه و نو، و باد شوصه (درد در قفسه سینه و یا پرده‌ی بین دنده و شکم)، درد چشم و گردن، باد سبل که مو در چشم رویاند، و برای درد پاها و برای بلغم خام، برای معده‌ی ضعیف، برای بادهایی که از نفثه (نوعی شیطان) به کودک می‌رسد و باد اُمّ الصبیان کودکان، هراس کردن زن در خواب هنگام حاملگی، و جنینی که در شکم است و آن آب است و اگر بگویم آن از جذام است قطعا راست گفته‌ام، و برای سل (لاغری شدید همراه با ضعف و خستگی) نفخ‌آور و آن آب زردیست که در شکم است، و برای جذام و برای تمام نشانه‌های مرهٔ و بلغم و گزش، و برای هرکه مار یا عقرب بگزندش؛ و آن دارویی است که جبرئیل(علیه‌السلام)برای موسی‌بن‌عمران(علیه‌السلام) آورد، هنگامی که فرعون(لعنت‌الله‌علیه)خواست بنی‌اسرائیل را زهر بدهد و در روز یک شنبه عیدی برایشان گرفت، و موسی(علیه‌السلام)بر فرعون مورد ابهام قرار گرفت، و

فرعون بهترین چیزهایی که دوست داشت و هرچه دستشان به آن می‌رسید از غذا و نوشیدنی را زهرآگین کرد و سفره‌های بسیاری گسترد و غذای فراوان و خوراکها را زهرآگین کرد، و موسی(علیه‌السلام) با بنی‌اسرائیل که ۶۰۰ هزار نفر بودند، خارج شد و جنب مهمانخانه توقف کرد، و زنان و کودکان را تعویذ کرد و به بنی‌اسرائیل سفارش کرد از خوراکشان نخورید و از نوشابشان منوشید تا من نزد شما باز گردم، سپس نزد مردم آمد و از این دارو بر انگشتانشان به اندازه‌ی یک سر سوزن به آن‌ها داد، زیرا دانست که او را نافرمانی‌اش می‌کنند و از خوراک فرعون نگذرند، سپس پیش آمد و با او پیش آمدند، و چون چشمشان به سفره‌ها افتاد، شتاب کردند و دستانشان را در غذا گذاشتند، و از آن پیش فرعون، برای موسی و هارون و یوشع بن نون(علیهم‌السلام) و همه بزرگان بنی‌اسرائیل یک سفره‌ی خصوصی گسترد، و گفت: من با خود قسم خوردم که متصدیِ خدمت شما و نیکی به شما جز خودم یا بزرگان کشورم کسی نباشد، و همه خوردند تا پر از غذا شدند، و فرعون پیوسته سم را پیاپی تازه می‌کرد.

و زمانی که از خوراک دست کشیدند، موسی(علیه‌السلام) خارج شد و یارانش بیرون شدند و به فرعون گفتند: ما زنان و کودکان و کهنسالانمان را ترک کردیم و انتظار آنها را داریم و آنها هم نیاز به غذا دارند، پس فرعون(لعنت‌الله‌علیه) گفت: نه در این صورت باز غذا برای آنها آماده شود و آنها را پذیرائی کنیم مانند کسانی که با تو بودند، پس موسی(علیه‌السلام) آن‌ها را خواست و برایشان کنار مهمانخانه ایستاد و به آن‌ها به اندازه‌ی سر سوزن از دارو داد پس وارد شدند و فرعون به آن‌ها غذا خوراند. سپس خارج شدند و موسی(علیه‌السلام) به سمت لشکرش خارج شد و فرعون رو به یارانش کرد و گفت: می‌پندارید که موسی و هارون ما را جادو کردند و به ما نمودند که از خوراک ما می‌خورند و چیزی از آن نخوردند! و سالم بیرون رفتند! و جادو باطل شد! تا توانید آنچه از خوراکها بجا مانده برای امروز و فردا جمع آوری کنید تا نابود شوند و عمل کردند، و فرعون برای یاران خود خوراک جداگانه ساخته بود که زهر نداشت، همه را

بر سر آن گرد آورد، برخی خوردند و برخی نخوردند، و هر که خورد باد کرد و ترکید و از خاندان فرعون ۷۰ هزار مرد و ۱۷۰ هزار زن از یارانش مردند، به جز چهارپایان و سگها و پرندگان و جز آنها، و به هیچ یک از بنی‌اسراییل دردی نرسید، پس هنگامی که خدای متعال برای پیامبرش محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، آن را حکم فرمود، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)تعلیم آن دارو را خواست، پس به ایشان آن را یاد داد، سپس قرنی تا قرن دیگر گذشت تا آن را از مستحقش گرفتم و قطعا به شما امر عظیم و بزرگی را آموختم، پس آن را حفظ کنید و آن را از کسی که می‌دانید مومن است، منع نکنید. و این دارو همچنین برای زنی که باردار نمی‌شود، سودمند است، و یا گاهی حامله می‌شود و رحمش بر او خبیث می‌شود، پس دارو را روی پنبه‌ای نگه دارد و داخلش کند، سپس زمانی که خواست با همسرش آمیزش کند، با آب نظافت کند، سپس همراهش پنبه‌ای که در آن مشک یا زنبق باشد نگه دارد به اندازه‌ای که مقدور است. پس موسی(علیه‌السلام)و یارانش متعجب شدند به‌واسطه فرمان حفظ به موسی(علیه‌السلام)که از آن دارو به نام شافیه به یاران خود نوشانده بود، سپس خدا آن دارو را به رسول خود نازل نمود، جبرئیل(علیه‌السلام)آن را آورد و ترکیبِ دارو اینست:

۱ جزء سیر پوست کنده بگیر و آن را بشکاف و به خوبی نکوب، سپس در پاتیل یا دیگ سنگی قرار بده به اندازه‌ای که در دست داری، و آتش نرمی زیرش روشن کن و آنقدر روغن گاو بر آن بریز تا آن را بپوشاند، و آن را با آتش ملایم بپز تا تمامِ روغن را جذب کند و خرده خرده بر آن روغن بریز تا دیگر روغن را نپذیرد، سپس بر آن شیر تازه بریز و آتش نرمی زیرش باشد، و مانند روغن با آن عمل کن؛ و شیرِ گاو تازه‌زا باشد، و مانند روغن، خرده خرده به آن شیر بده تا متوقف شود و دیگر جذب نکند. سپس عسل موم بگیر و عسل را از موم جدا کن سپس آن را جداگانه بجوشان و خوب موم و ناخالصی‌اش را بگیر و چیزی از موم در آن باقی نماند، سپس آن را روی سیر بریز و زیرش آتش نرمی بگذار، مانند آنچه با شیر و روغن کردی؛ سپس ۱۰

درهم(حدود ۲۹,۵۲ گرم) سیاهدانه را شدیدا بکوب و سیاهدانه را پاک کن –و در نسخه‌ی حسن پسر منذر است که و بعد آن را الک نکن، و در نسخه‌ی دیگرست که آن را الک کن– سپس ۵ درهم(حدود ۱۴,۷۶ گرم) – در نسخه‌ی حسن پسر منذر آمده: دارفلفل و مرزنجوش و در نسخه‌ی دیگر آمده است: دارفلفل یا مرزنجوش– بگیر و بکوب و سپس در آن بریز، و مانند حلواء آن را بر آتش قرار بده، سپس آن را در ظرفی بگذار که گرد و غبار و باد و چیزی بر آن نرود و در آن ظرف، اندکی روغن گاو باشد که ظرف را چرب کند، سپس ۴۰ روز در میان جو یا خاکستر دفن کن، و هر چه کهنه گردد بهتر است، و بیمار به اندازه‌ی یک نخود از آن را برگیرد – در نسخه‌ی حسن پسر منذر است که: زمانی دارو را بخورد که آزار سختی از بیماری به او برسد، و در نسخه‌ی دیگر است که: در زمانی که به دارو احتیاج دارد با توجه به نوع بیماری از آن بخورد – فرمود: و این دارویی است که همچنین برای زنی که دچار غیرت شده و عقلش درهم شده تا جایی که دچار توهم شده، سودمند است که از این دارو زمانی که کهنه شد بگیرد به شدتِ غیرت یا بیماری‌ای که دارد، پس اگر بیمار خیلی شدید است، به اندازه‌ی ۱ نخود بردارد، سپس سداب (تلخ بیان) تازه بگیرد و آن را بکوبد و آبش را خارج کند، سپس بجوشاند و فاتر کند، سپس دارو را به آن اضافه کند و در بینی‌اش بریزد و از چیزی که در او می‌بینی نترس، او خون دماغ می‌شود و سپس ۵ روز در حالت ابهام باقی می ماند، و ابوالحسن به من خبر داد که: زنی به نام مزنیه را دیدم که سنی از او گذشته بود و از فرزنددار شدن ناامید شده بود، پس شوهرش از او برای ازدواج مجدد اجازه گرفت، پس به او اجازه داد و ازدواج کرد، و خبرش به او رسید! پس به شوهرش گفت: ازدواج کردی؟ گفت: بله! پس زن متحیر و سرگردان، متواری در کوه‌ها گردید؛ پس خبرش به پدرم رسید، پس اشخاصی را برای طلبیدن او فرستاد، پس قادر به گرفتنش نشدند جز با سگ‌ها! پس او را

پوشاندند. پس پدرم چیزهایی خواست و فرمود: برایم سداب بیاورید، پس آوردند. سپس فرمود: آن را بکوبید و عصاره‌اش را بگیرید و روی آتش بجوشانید، سپس بگذارید فاتر شود(حرارتش فرو بنشیند)، پس هنگامی که فاتر شد، به اندازه‌ی ۱ نخود یا کمتر از دارو به آن اضافه کرد و سپس در بینی زن ریخت، اسحاق پسر جعفر می‌گوید: اگر صدای آن زن را می‌شنیدی، به خدا قسم می‌خوردی که الان زمین شکافته می‌شود از شدت صدایش. پس پدرم به زن دستور داد که در دامان شوهرش بنشیند، سپس طشتی مقابلش گذاشت و از بینی‌اش ۴۱ یا ۴۲ کرم که بر گوش و سرشان مو بود، بیرون آمد، سپس خون دماغ شد و خانه‌ی همسرش بازگشت.

پدرم(سلام‌الله‌علیه)فرمودند:

پس اگر ۱ ماه بر این دارو بگذرد: برای دندان درد و هر چه از بلغم پدید آید که به اندازه‌ی نصف گردو، ناشتا و قبل خواب خورده شود، به اذن الله تعالی سودمند است.

و اگر ۲ ماه از آن بگذرد: برای تب لرزه که به سرما بیاید، خوبست و غذا را هضم می‌کند و در کمال مطلوب برای هضم غذاست و برای چشم و هر دردی در چشم خوب است که به اندازه‌ی نصف گردو، قبل خواب خورده شود.

اگر ۳ ماه از آن بگذرد: برای قطع شدن آمیزش جنسی، و تاریکی در چشم و سرگیجه هنگام بلند شدن سودمند است و برای صفراء و بلغم سوخته، و هیجان هر درد که از صفراء باشد خوبست که ناشتا بخورد.

اگر ۴ ماه بر آن بگذرد: برای سردرد همیشگی به اندازه‌ی نصف عدس از دارو، با روغن بنفشه یا روغن کنجد ترکیب و در بینی ریخته شود [و برای تاریکی در چشم و نفس تنگی هنگام راه رفتن خوبست که قبل خواب در شب بخورد].

اگر ۵ ماه بر آن بگذرد: بیمار مبتلا به شقیقه، به اندازه‌ی ۱ عدس از دارو را با روغن بنفشه، اول روز ناشتا در همان سمتی که بیماری است بریزد.

اگر ۶ ماه بر آن بگذرد: برای باد گوش سودمند است که به اندازه‌ی یک عـدس از دارو را با روغن گل سرخ در اول روز به حالتِ خوابیده در گوشش بچکانند.

اگر ۷ ماه بر آن بگذرد: برای مره صفرا و هر بیماری که از آن بیمِ خوره (خورده شدن و افتادن عضو) برود، باذن الله تعالی سودمند است که با آب نوشیده شود و با هر روغنـی که می‌خواهی با دارو ترکیب کنی و روی موضع بیماری بمالی [و این کار ناشـتا همـراه با طلوع خورشید باشد.].

اگر ۸ ماه بر آن بگذرد: برای سرگیجه و پرخوابی و هذیان در خواب و ترس و هـراس، به اذن الله تعالی خوبست که با روغن بزر ترب، ناشتا و قبل خواب به اندازه‌ی ۱ عدس خورده شود.

اگر ۹ ماه بر آن بگذرد: برای مره صفرایی کـه موجـب انـدوه شـدید و تـب و گرمـای درونی و اختلاط عقل، باذن الله تعالی سودمند است که به اندازه‌ی یک عـدس از آن را بگیرند و با سرکه بسیار ترش و تیز و سفیده تخم مرغ، ناشتا بنوشد و هنگام خـواب بـا هر روغنی بخواهد بنوشد.

و اگر ۱۰ ماه بر دارو بگذرد: برای مرۀ سـودایی کـه باعـث هـراس و وسـواس اسـت، سودمند است باذن الله تعالی، که به اندازه‌ی یک نخود ناشتا با روغن گل سرخ و هنگام خواب یک نخود بی‌روغن بنوشد.

و اگر ۱۱ ماه بر دارو بگذرد: برای فلج کهنه و نو باذن الله تعالی سـودمند اسـت کـه بـه اندازه‌ی یک نخود با آب مرزنجوش بخورد و هر دو پا را هنگام خواب با روغن زیتون و نمک چرب کند برای لقوه (فلج صورت) هم مثل همان، و از لبنیات و سرکه و سبزی و ماهی رژیم بگیرد و هر چیز دیگر خواهد بخورد.

و اگر ۱۲ ماه بر دارو بگذرد: برای دبیله (هر نوع کیسـت و ورم درونـی ماننـد: کیسـت کلیه، کیست درموئید و..) و خنده‌ی بیجا و بازی با ریش بدون علـت، بـاذن الله تعـالی

سودمند است که به اندازه‌ی یک نخود با آب سداب (تلخ بیان) ترکیب کرده و از اول شب بنوشد.

و اگر ۱۳ ماه بر دارو بگذرد: برای تمام زهرها و سم‌ها سودمند است، پس اگر زهر نوشیده شده، تخم بادنجان را بکوبد و با آتش بجوشاند سپس صاف کند و به اندازه‌ی یک نخود از این دارو را با آن آب بنوشد، یک بار تا چهار بار، با آب فاتر بنوشد و از چهار مرتبه بیشتر ننوشد، و باید هنگام سَحَر آن را بنوشد.

و اگر ۱۴ ماه بر دارو بگذرد: برای سحر و جادو و خام غالب (نوعی بلغم) و سردیها (و یا سوزن سوزن شدن بدن) و ارواح خوبست که به اندازه‌ی نیم فندق ۱ مرتبه نوشیده شود و با خرما جوشانده و پخته شود و قبل خواب بنوشد، و در آن شب و فردا چیزی ننوشد تا غذای بسیاری بخورد.

و اگر ۱۵ ماه بر دارو بگذرد: به اندازه‌ی نیم عدس از دارو با آب باران تازه که از همان روز یا شبش باشد حلّ کنند یا با تگرگ، و شخص نابینای کهنه و نو، صبح و شب و هنگام خواب، ۴ روز سرمه بکشد، پس اگر خوب نشد تا ۸ روز و به ۸ روز نرسد تا اینکه بهبود یابد و خداوند متعال سلامتی‌اش را برگرداند.

و اگر ۱۶ ماه بر دارو بگذرد: در کتاب ذکر نشده است!

و اگر ۱۷ ماه بر دارو بگذرد: به اذن الله تعالی برای جذام (پروانه‌ای یا ای بی هم نوعی جذام است) سودمند است که با روغن پاچه گاو به اندازه‌ی ۱ فندق ناشتا و هنگام خواب بخورد، و به اندازه‌ی یک قرص به بدن شدیدا روغن‌مالی کند، و اندکی از آن را با روغن بادام یا زیتون یا روغن گل سرخ در پایان روز و در حمام، در بینی بریزد.

و اگر ۱۸ ماه بر دارو بگذرد: به اذن الله تعالی برای بهقی که مانند پیسی است، جز اینکه جایش را تیغ می‌زند پس خون می‌آید، سودمند است، به اندازه‌ی ۱ نخود بزرگ از دارو را بگیرد و با روغن فندق یا روغن بادام تلخ یا روغن صنوبر، بعد از طلوع فجر بنوشد، و مقدار کمی از آن را هم با همان روغن در بینی بریزد و با نمک به بدنش بمالد.

امام(سلام‌الله‌علیه)فرمود: شایسته نیست که اندازه و حدود این دارو از آنچه ذکر شد دگرگون گردد که اگر مخالفت شود، مخالفت می‌کند و اثر نکند و هیچ سودی ندهد.

و اگر ۱۹ ماه بر دارو بگذرد: دانه انار شیرین گرفته شود و بفشارد و آبش را خارج کند و به اندازه‌ی یک دانه حنظل [از دارو] بگیرد، پس نوشیده می‌شود برای رفع سهو و اشتباه و نسیان و فراموشی و بلغم سوخته و صاف و تب و سوءهاضمه‌ی کهنه و نو، با آب گرم در ناشتا.

و اگر ۲۰ ماه بر دارو بگذرد: به اذن الله تعالی برای ناشنوایی خوبست، که با آب کندر خیسانده شود سپس آبش خارج شود و به اندازه یک عدس لطیفی از دارو در آن بگذارند و در گوش برزیند، پس اگر شنید، و اگر نشنید، فردا با همان آب به اندازه‌ی نصف عدس در بینی بریزند، و از زیادی آن آب، به ملاج سرش بریزد. و برای بیمار مبتلا به برسام (سینه پهلو) زمانی که زبانش سنگین شود، یک دانه غوره گرفته شود و آبش خارج شود و از دارو به اندازه‌ی یک عدس گرفته و به برسامی نو نوشانده شود، زیرا با این دارو سود می‌بیند و دردش کم می‌شود، و انار ترشی گرفته و عصاره‌اش گرفته شود و به اندازه‌ی یک عدس از دارو با انار ترش ترکیب و نوشیده شود، خدای متعال شفایش می‌دهد.

و هر چه دارو کهنه‌تر شود برای هر دردی بهتر می‌گردد و مقدار کمتری از آن مصرف می‌شود، مگر برای دردی که خیلی شدید باشد. خداوند ما و شما را از شر آن کفایت کند. و ایشان همیشه این دارو را دوای محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)می‌نامیدند، پس به آن پناه ببرید و به آن متمسک شوید.

باب: فی الغیرة

باب: در مورد غیرت زنان

روایت ۸۰۶ [درمان غیرت‌ورزی بانوان]

علی بن زریاب عن محمد بن ارویه عن یوسف بن حماد رفعه الی ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: للمرأة إذا غارت تقرأ علی سویقها الذی تشربه سبع مرات: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ أَ[ف]رَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): برای زنی که نسبت به شوهرش غیرت می‌ورزد، بر سویقی که می‌نوشد، ۷ مرتبه این ایه خوانده شود: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ أَ[ف]رَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ.»

باب: دواء یعرف بالنهش

باب: داروی معروف به نهش (گزیدگی)

روایت ۸۰۷ جدید [داروی نهش (گزیدگی)]

وَمِمَّا وَجَدْتُهُ فِی کِتَابِ اَبِی‌جَعْفَرِ بْنِ اَلْبُنْدَارِ وَحَذَفْتُ اُسْنَادَهُ روی اَنْ هَذَا اَلدَّوَاءَ نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِیلُ(علیه‌السلام) عَلَی موسی بْنِ عِمْرَانَ(صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهما)یُؤْخَذُ جُزْءٌ حُرْفٍ[1] وَ جُزْءٌ وَرِقَ اَلاِنْجِیرَانِ یَغْلِی وَیَصِیرُ مَعَهُ جُزْءٌ ابْهَلْ وَ جُزءٌ ... یُستَف مِنهُ بِالْغَدَاهِ وَزْنَ دِرهَمَینِ وَیُؤْخَذُ بَعدَ الطَّعامِ وَاذا اَردْتَ اَن تَنام.

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۳۲.

و آنچه در کتاب جعفر پسر بندار یافتم و اسنادش حذف شده است. روایت شده است که این دارویی است که جبرئیل (علیه‌السلام) بر موسی بن عمران (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهما)، نازل کرده است: گرفته شود: ۱ جزء حُرف (تخم شاهی) + ۱ جزء برگ انجیران، جوشانده شوند و همراه آن، ۱ جزء ابهل + ۱ جزء ...[1] گذاشته شود، ناشتا و بعد غذا و قبل خواب به مقدار ۲ درهم (حدود ۵,۹۰۴ گرم)، به صورت خشک خورده شود.

باب: دواء جامع لکل وجع

باب: دارویی جامع برای هر بیماری

روایت ۸۰۸ [دارویی جامع به نقل از امام حسن عسکری صلوات الله علیه]

وروی ابراهیم بن اسحاق عن عبدالله بن احمد: دواء جامع لکل وجع[الشفاء الذی لابعده من مکتوم سر الموالی علیهم‌السلام] وهو اخلاط وجد فی خزانهٔ الخراسانی والعسکری علیهماالسلام لکل حمی ربع وصالب ونافض وکل الحرارات وکل الحمیات وهو اقراص: یؤخذ عصارهٔ غافث[2] خمسهٔ اساتیر[1] وترنجبین[2] ستهٔ اساتیر و وترنجبین اخر

---

[1] (متاسفانه این قسمت از نسخه، لکه افتاده است).

[2] [غافث-] :من الحشائش الشائکهٔ له ورق کورق الشهدانج و زهره کالنیلوفر و هو المستعمل أو عصارته. [المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۶۷]/ در سوریه درخت کک (شجرهٔ البراغیث) یا درخت بدبو خوانده می‌شود. گیاهی علفی که در چمنزارهای سرسبز می‌روید. ریشه‌ی چند ساله و دارای ساقه‌ای علفی و برگ‌های سوزنی تیز دندانه‌دار با گل‌های خوشه‌ای که در بالای شاخه‌ها درمی‌آیند و خوش‌بو می‌باشند.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۷۲۲]/ گیاهی است خاردار و برک آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برکهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و کل آن کبود مائل ببنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلختر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل کل آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی می‌ماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز.[مخزن الأدویه: ص: ۶۳۳]/ عصارهٔ الغافث: أجودها المعصورهٔ فی حزیران، السوداء البراقهٔ، المرّهٔ الطعم، و هی باردهٔ یابسهٔ لطیفهٔ مقطّعهٔ، تنفع من الجرب و الحکّهٔ إذا شربت بماء الشّاهترج و السّکنجبین، و تنفع من الحمیّات العتیقهٔ و وجع الکبد. و

قدر ما یؤخذ منها إلی المثقال. و قیل: إنها تضر بالأنثیین، و إنّ إصلاحها بالمصطکی. و صنعتها: أن تدقّ و تعصر و تجمد. [منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ق۵، ص: ۵۹۴].

[۱] هر یک استار در بعضی منابع ۴ مثقال[قانون فی الطب ، ج۴، ص: ۶۰۴/ منهاج الدکان، ص: ۲۲۹/ بحر الجواهر، ص: ۳۱/ تحفهٔ المؤمنین، ج۲، ص: ۲۷(چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید حذاق اطبّا چهار مثقال دانستهاند.)] و در بعضی ۴ونیم مثقال[أقرباذین القلانسی، ص: ۲۹۱/ قرابادین کبیر، ج۱، ص: ۵۵۲] ذکر شده است.

[۲] امام حسن عسکری(سلام‌الله‌علیه): وَأَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی الْمَنُّ: التَّرَنْجَبِینُ کَانَ یَسْقُطُ عَلَی شَجَرِهِمْ فَیَتَنَاوَلُونَه (....مَنّ همان ترنجبین است که روی گیاهشان سقوط می‌کرد و از آن می‌خوردند.) [تفسیر إمام حسن عسکری علیه السلام، ص: ۲۵۸]/

ترنجبین: و بعضهم یسمیه المنّ الفارسی. و هو عصارهٔ تخرج من نبات شوکی یشبه نبات (العاقول) المعروف فی العراق، یکثر فی إیران و یدعونه حاجی أو حاجول. طعمها سکری یقارب طعم المن المعروف باسم (منّ السماء). لذلک فهم یستعملونه فی صنع الأغذیهٔ و المآکل کاستعمالهم السکر. و النبات هذا شجیرهٔ شائکهٔ جدا، تستسیغ الجمال أکله فیما تخشاه الحیوانات الأخری. ساقه بغلظ إبهام الید کثیرهٔ التفرع. و هی التی تفرز عصارهٔ الترنجبین أما الفروع فلیس لها عصارهٔ. و فی الحر الشدید تفرز العصارهٔ بشکل حبیبات صغیرهٔ تتجمد و تتجمع. و قبل طلوع الشمس یجمعونها و یکتّلونها و یجعلوها أقراصا.[منصوری فی الطب ، ص: ۵۸۹]/ ترنجبین: الفزاری می‌گوید: ترنجبین گویی شبنم فرو افتاده [از آسمان] است. به عربی شهد نامیده می‌شود لکن ما این را نشنیده‌ایم. به هندی جواساسکّر یعنی «قند خارشتر» نامیده می‌شود. حمزه می‌گوید که خارشتر [حاج] را در خراسان تر، در فارس ارود، و در اصفهان اشتر می‌نامند و [ترنجبین] را اشترنگبین می‌گویند. به نظرم، «اشتر» که به‌جای «حاج» [آورده شده]، به معنای «شتر» است، زیرا [حاج] «اشترخار» نامیده می‌شود. او هم‌چنین از آن حاج که کشوث روی آن پیدا می‌شود، سخن می‌گوید. کشوث باوجود اینکه ریشه ندارد، پایین نمی‌افتد، رشد می‌کند، سپس دور [گیاهی] که در کنارش قرار دارد، می‌پیچد و از زمین جدا می‌شود. لکن ما به‌ندرت دیده‌ایم که به خارشتر بچسبد. ابو طالب المأمونی [ترنجبین را] این‌گونه توصیف می‌کند:

شکر است و از شکر در نیاید، حاصل نشود بر آتش از قند.
سپید چون کافور یا چون مروارید گرد، مسخره باشد قیاس با فانید .
سوگند خورم گر این تبر زد، چنین نیست. گاه با هلیله در شمار داروها.
غذاست که خورند، درمان اندوه‌هاست، ژاله باریده بر گیاه عوسج است،
گویی مروارید ناب است پاشیده بر فیروزه

می‌گوید که ترنجبین از جنس مغافیر است. روی خار [گیاه] قرار می‌گیرد و به همین جهت در آن بسی خار است که حتی از آن پرهیز می‌کنند. محمد سوقابادی می‌گوید: «منّ» همانند برف، و می‌گویند

ستهٔ اساتیر وطباشیر[۱] وافستین[۱] مکد اربعهٔ دراهم وبزر الکرفس[۲] وبادآورد[۳][باذروج][۴] مکد خمسهٔ دراهم وعصارهٔ السوس[۵] وأنیسون[۶] وأسارون[۷] وشحم الحنظل[۸] من کل واحد

همانند نان ریزه، بر اسرائیلیان بارید. ادعا می‌کنند که این ترنجبین است.[الصیدنهٔ فی الطب، ابوریحان بیرونی، ص: ۳۶۴]/ **ترنگبین، ترانگبین** یا (به عربی **ترنجبین (**، شیرابه‌های برگ و ساقه‌های گیاه خارشتر است، ماده ای است شیرین که به صورت شبنم روی گیاه حاج یا خاربز یا خارشتر (با نام علمی Alhagi maurorum **(** می‌نشیند؛ گیاه خارشتر درختچه یا بوته خاری است که در بیابان‌ها و دشت‌های کم ارتفاع ایران مانند شهرستان کوهسرخ استان خراسان رضوی در روستای دهمیان ، لرستان تبریز، زرند کرمان، یزد، اطراف قم و بوشهر به‌طور خودرو فراوان دیده می‌شود .سابقاً از ترنجبین در کارخانجات ساده قندگیری به‌طور سنتی قند می‌گرفتند، ولی بعدها چون فروش ترنجبین از نظر دارویی بازار بهتری پیدا کرد، آن را فقط به عنوان دارو می‌فروشند.[ویکی پدیا].

[۱] طباشیر: الماهیهٔ: هو أصول القنا(خیزران) المحرَقهٔ، یقال أنها تحرق لاحتکاک أطرافها عند عصوف الریاح بها، و هذا یکون فی بلاد الهند.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۶۰]/ طباشیر: به هندی بنس روچن، نیز توشیر است. می‌گویند که این [نام] زنجی است. از هند ماده‌ای سفید چون آرد را می‌آورند که «لکژ» می‌نامند و می گویند که این طباشیر هندی است. به سریانی قمحادرزی، نیز طبقشیر و تواخشیر نامیده می‌شود. رازی: [طباشیر] در درون خیزران همانند استخوان سوخته یافت می‌شود. ابو معاذ: [طباشیر] خاکستر ریشه خیزران است. الزنجانی: اگر از سندان در جهت شرق عازم متانه و سپس جیمور شوی، به مرز جیپوران و سپس جندراور می‌رسی که از آنجا طباشیر صادر می‌کنند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۹۲]/ طباشیر: هی أصول القنا المحرّقهٔ، و قیل: إنها تحترق لاحتکاک أطرافها عند عصوف الرّیاح بها، فیخرج عنها الطّباشیر. و أجوده الخفیف الوزن، الأبیض السریع التفرّک و السّحق.[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ق۵، ص: ۵۶۷]/ ابن مؤلف گوید در شهر هند قصبهای دراز بود و بادهای سخت آید و قصب به هم ساید و آتش از آن پیدا شود و در قصبها افتد و سوخته گردد و خریق آن طباشیر بود.[یادگار، در دانش پزشکی و داروسازی، ص: ۳۳۵]/ توجه داشته باشیم که نوع تقلبی تباشیر نیز در بازار وجود دارد که از استخوان مرده تهیه می‌شود و یا سوخته استخوان سر گوسفند را در تباشیر مخلوط میکنند.[رجوع کنید به: عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ق۶، ج۱، ص: ۲۸۳]/ طباشیر: ماسرحویه: هو شی ء یوجد فی جوف القنا الهندی. علی بن محمد: هو رماد أصول القنا الهندی یجلب من ساحل الهند کله و أکثر ما یکون بموضع منه یسمی صندابور من بلد کلی حیث یکون الفلفل الأسود قالت الهند: إن أجوده أشدّه بیاضا و خاصهٔ عقده و فلوسه التی فی جوف قصبه و شکلها مستدیر کالدرهم و إنما یوجد هذا منه مما احترق من ذاته عند احتکاک بعضه ببعض بریح شدیدهٔ تهب علیه و قد یغش بعظام أصول الضأن المحرقهٔ..[الجامع لمفردات، ق۷، ج۳، ص: ۱۳۰]/ الفصل الأول فی ماهیّهٔ الطّباشیر و طبیعته: إن هذا شئ یأتینا من بلاد الهند خاصهٔ من سواحلها، و أکثره

من البلاد التی ینبت فیها شجر الفلفل الأسود. و قد اتفق الأطبّاء علی أنه من القنا و أنه یوجد فی داخله، أو محترق عن أصوله. و قد اختلفوا فی ذلک. و الذی یظهر لی- و اللّه أعلم- أنه لیس بجسم محترق، فإنّ جمیع الأجسام المحترقة لا بدّ و أن یکون فیها حدّة و حرارة ما لم تغسل، و هذا لیس کذلک. و هم یقولون إنه رماد أصول القنا إذا حدث لها احتراق باحتکاک بعضها ببعض! و هذا الکلام مما لا أفهمه، فإنّ الاحتکاک یستحیل عروضه لأصول النبات و هی فی باطن الأرض، فإنّ الاحتکاک إنما یکون للأجسام المتحرّکة؛ و الأصول لا یمکن فیها ذلک و طعم الطّباشیر فیه تفاهة، و یتفتّت بسرعة.[شامل فی الصناعة الطبیة، ق۷، ج۱۹، ص: ۲۸]/ و أکثر ما یوجد بجزیرة [صندافور] من المکان الذی یجلب منه الفلفل من أرض الهند. و أهل هذه الجزیرة یخافون حیوانا یعدو علیهم من البرّ باللیل فصنعوا لأنفسهم أسرّة من قصب الهند علی الماء و سکنوا بأعلاها مخافة من ذلک الحیوان، فإذا تقادمت تلک القصب و عفنت بدّلوها بغیرها و رموا بها، فتلک القصب البالیة هی الطباشیر.[حدیقة الأزهار، ق۱۱، ص: ۱۳۰]/ از جوف نی کهنه بلاد هند به هم می رسد و گویند چون از شدت بادها آتش در نیزار آنجا افتد، طباشیر، بندهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند. بهترین او، سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزنده زبان باشد و استخوان سوخته که به آن مغشوش می‌سازند، با اندک شوری و بی‌حدت می‌باشد و در آب، حل نمی‌شود.[تحفة‌المؤمنین، ج۱، ص: ۵۷۲]/ طباشیر:بهندی بنسلوچن و تباکهیر و سندها گویند.[أسماء الأدویة، ص: ۱۶۷].

[۱] الأفسنتین فی الجملة حار و یابس، إلّا أنّه یختلف فی ذلک فی القلّة و الکثرة، و القوة و الضعف علی حسب اختلاف نوعه، و ذلک أن منه نوع مشهور معروف بالأفسنتین علی الحقیقة. و منه نوع یسمّی ساریقون و هو الشّیح. و منه نوع یسمّی ساطولیقن اشتقّ له هذا الأسم من بلدته التی ینبت فیها. فأمّا الأفسنتین علی الحقیقة فهو أقلّها حرارة و دونها فی اللطافة، لأن الغالب علی طعمه القبض مع شیء من مرارة و یسیر من حرافة. و الغالب علی طعم الإثنین الباقیین المرارة و الحرافة مع ملوحة بیّنة.[الأغذیة و الأدویة، ق۴، ص: ۴۲۸]/ أفسنتین: الماهیة: حشیشة تشبه ورق السعتر، و فیه مرارة و قبض و حرافة. قال حنین: الأفسنتین أنواع، منه خراسانی و مشرقی و مجلوب من جبل اللکام و سوسی و طرسوسی. و قال غیره من المتقدمین: أصنافه خمسة، السوسی و الطرسوسی و النبطی و الخراسانی و الرومی. و فی النبطی عطریة، و بالجملة، ففیه جوهر أرضی به یقبض، و جوهر لطیف به یسهل و یفتح، و هو من أصناف الشیح، و لذلک یسمّیه بعض الحکماء الشیح الرومی.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۱۹]/ افسنتین: به رومی افسنتیون، به فارسی، همان گونه که ابو معاذ متذکر می‌شود- مروه، به زابلی مستار [نامیده می‌شود]. دیوسکورید می‌گوید: این یکی از [انواع] شیح[درمنه] است. بهترین نوع آن است که در بنطس، غلاطیه، قبادوقیه و در کوه‌های طورس می‌روید. جالینوس نیز آن را یکی از انواع [شیح] می‌داند و می‌گوید که [افسنتین] کم‌ترین گرما را بین همه انواع شیح دارد و به همین جهت برخی از پزشکان آن را شیح رومی و برخی دیگر کشوث رومی می‌نامند.[صیدنة فی الطب، ق۵، ص: ۲۵۰]/ الفصل الأول فی مَاهِیَّةِ الأفسَنتِینِ: إنَّ هذا الدواء نوعٌ من الشیح و لذلک یسمی: الشیح الرومی. و له أصولٌ و ساقٌ، و أغصانٌ، و أوراقٌ، و زهرٌ، و بزرٌ، و عصارة. و هو نباتٌ شجریٌّ یقوم علی ساقٍ واحدةٍ، ذاتِ أغصانٍ کثیرة، و فی کل غصنٍ أوراقٌ کثیرة صغارٌ متراکمةٌ، غبْرٌ، تشبه الأُشْنَةَ

فی غبرتها. و زهرُهُ أقحوانیٌّ صغیرٌ، أبیضٌ فی وسطه شیءٌ أصفر، و له بزرٌ دقیق، و فی طعمه قَبْضٌ یسیرٌ و مرارةٌ مع الحرافة و یتَّصف باعتبار مَنْبته. [شامل فی الصناعة الطبیة، ق۷، ج۲، ص: ۴۳۱]/ افْسَنْتِین: به لغت یونانی اسم نباتی است ما بین شجر و گیاه شبیه به بابونه گاو چشم، برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه به اسپند و با تلخی و قبض و بوی او با عطریت ثقیلی.[تحفةالمؤمنین، ج۱، ص: ۱۲۷؛ تذکرهٔ أولی الألباب، ق۱۱، ص: ۵۷]/افسنتین: گفته‌اند که افسنتین از اصناف شیح (درمنه) است و لهذا بعض حکما آن را شیح رومی نامیده‌اند و بعضی کشوثای رومی دانسته‌اند.[مخزن الأدویه: ص: ۱۴۷].

[۱] و منها الکرفس الصخری و هو فطر أسالیون، ینبت فی أماکن صخریة. و بزره مثل بزر النانخواه، غیر أنه أطیب رائحة منه، و أشد حرافة منه... و صنف آخر من الکرفس یسمی سمرنیون البری، و هو إلی طبیعة الأدویة أقرب، و ینبت کثیراً فی جبل ماسر، له ساق شبیه بساق الکرفس، فیه شُعَب کثیرة و ورق أوسع من ورق الکرفس، و ما یلی الأرض من ورقه هو منحن إلی خارج، و فی الورق رطوبة یسیرة تدبق بالید، و هو صلب طیّب الرائحة. و طعم ورقه مثل طعم الأدویة، و لونه إلی الصفرة ما هو، و علی الساق إکلیل شبیه بإکلیل الشبث، و له بزر مستدیر کبزر الکرنب أسود حریف، رائحته کرائحة المرّ و له أصل حریف طیب الرائحة لیس بکثیر الماء، یلذع الحنک، ظاهر قشره أسود، و داخله أصفر إلی البیاض، و ینبت فی مواضع صخریة و علی تلول، و قوة أصله و فرعه مسخنة، و قد یعمل ورقه بالملح و یؤکل.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۹۱]/ کرفس - کرفس، جعفری: الاهوازی: این به رومی سلینان است. [جعفری] جویباری به سریانی کرفسادمیا، کوهی- کرفسادطورا، به فارسی- کرفس جویی نامیده می‌شود. ریشه‌اش به هندی کهرپا و تخمش - کهربیج است. مسیح: جعفری رومی مقدونیس است. جالینوس: [جعفری] که در کوه‌های قلیقیا یافت می‌شود، در کوهی به نام امنوس می‌روید و مردم شهر آن را «جعفری کوهی» می‌نامند. دیسقوریدس: [جعفری] دشتی گوناگون است. یکی از آنها گل‌هایی شبیه [گل‌های] سیر یا به رنگ ارغوانی دارد. [نوع] دیگر گره‌دار، تلخ و سبز است و تلخی‌اش شدیدتر از دیگر [انواع] است. جعفری ریز دیگری نیز با بوی خوش وجود دارد که گل‌هایش شبیه گل سرخ است. نوعی دیگر از آن با گل‌هایی، سفید مانند شیر، یافت می‌شود. ابو الخیر: جعفری کوهی همان «اسمورنیون» است و آن شدیدتر از [جعفری] دشتی و جعفری آبی معروف به «قرة العین»، گرم می‌کند. الحاوی: [جعفری] که در آب می‌روید بزرگ‌تر از بستانی است. [جعفری] کوهی تلخ [نیز] وجود دارد. و اما مقدونیس و این [جعفری] رومی است. پولس و ابو الخیر در المتن: جعفری بستانی، کوهی، بزرگ و جویباری معروف به «قرة العین» وجود دارد. الحاشیه: یعنی «عین البقر». در الحشایش: اوراسالینوس - جعفری کوهی و فطراسالینوس- جعفری صخره‌ای است. بشر: تخم جعفری به سندی کهربیج نامیده می‌شود. رازی در کتاب الغذاء می‌گوید: [جعفری ممکن است] بستانی، کوهی و این جعفری آبی است، و سمرنیون باشد و این تندتر از جعفری [بستانی] است. [مؤلفی] دیگر: [جعفری] کوهی نیرومندتر از بستانی است، [جعفری] کوهی و رومی خوش‌بوترند. جعفری که در آب می‌روید، بزرگ‌تر از بستانی است؛ [جعفری] به نام «سمرنیون» بزرگ‌تر از بستانی است، رنگش مایل به سفید و ساقه‌اش میان‌تهی است. [جعفری] کوهی تلخ و تند است؛ سمرنیون تندتر و گرم‌تر از بستانی است و در آن خوشبویی وجود دارد. ابو معاذ: [جعفری] نبطی در نزد ما

«کرفس» نامیده می‌شود، رومی و مقدونیس «جعفریه» نامیده می‌شود.[جعفری] کوهی همان «جعفری دشتی» است. مردم ترمذ، ختل و تخارستان جعفری را «سنبل» می‌نامند.پولس: «الکرفس الزیتی» در جایی که آب فراوان است یافت می‌شود، نیرویش به نیروی [جعفری] بستانی نزدیک است.دیسقوریدس: [جعفری] بستانی، «سالینون قیفاون» است.المشاهیر: عمرد همان جعفری است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۸۶۲]/ کرفس بستانی، نوعان: کبیر و صغیر، فالکبیر ورقه کورق الکزبرهٔ، إلّا أنها أمتن و أعرض، خضرتها مائلهٔ إلی السواد، و أغصانه معرّقهٔ فی غلظ الخنصر، تعلو نحو الذراعین، و زهره دقیق، أبیض کزهر الکزبرهٔ، و بزره کبزر النانخهٔ، و هو عند النّاس معروف، و یسمّی (ی) أورسالینون- أی کرفس بستانی (ر) سیلین (بتفخیم النون) (س) سالینون ریفان- أی کرفس ریفی- و یقال کرفس و کرفس [بفتح الکاف و الراء أو بضمهما] (عج) أبیه. و النوع الصغیر ورقه کورق الأول، إلّا أنها أصغر، فی لون خضرهٔ الکزبرهٔ. و هذان الصّنفان یؤکلان علی المائدهٔ مع الطعام لتفتیق الشهوهٔ و فشّ الریاح التی فی المعدهٔ. منابتهما المواضع الرطبهٔ من الماء علی حواشی الأنهار و السواقی، و یجمع بزره فی آب. و یعرف هذا النوع بالریفیّ من أجل أنه ینبت بالبساتین و غیرها، و یسمّی هذا النوع (ی) سالینون إیمارش- أی کرفس ریفی-، و ذکره (د) فی ۳ و (ج) فی ۸. کرفس مائی، هو الأقریون، و هذا النوع ورقه ناعم، أخضر إلی الصّفرهٔ، یشبه الأظفار فی الشکل، و فیه تقعیر و ملاسهٔ و عطریهٔ، و فیه شیء من رائحهٔ القاقلّهٔ الصغیرهٔ، و یفوح فم آکله، و له أذرع رخوهٔ، و ورقه متوازیهٔ، و ساقه فی غلظ الإبهام، مجوّفهٔ، ذات أغصان کثیرهٔ، علیها بزر دقیق کالأنیسون، فیه حرافهٔ و عطریهٔ. منابته المیاه القائمهٔ، و ذکره (د) فی ۳، و (ج) فی ۸، و یسمّی (ی) إفّوسالینن، (فس) رواش و شنفیل، (ر) أقریون، و أقریونش، معناه حارّ، (عج) قریون، (ع) القلّام و العلّام (بالعین)، و أظنّه تصحیف هذه اللفظهٔ عن الیهودی، و یقال العلّاب أیضا، عن بعض العرب، و یقال الجعداء (بالمدّ)، و یقال جعدهٔ الماء، و هو عند أهل مصر و صقلیهٔ و الإسکندریهٔ من بقول المائدهٔ.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۱، ق۶ ص: ۳۱۸]/ کرفس: ینبت فی الماء و هو أجوف الساق ینفع من السعال و الربو و ضیق التنفس.[تحفهٔ ابن بیطار، ق۷، ص: ۲۶۲]/ إنّ الکرفس نبات مختلف الأصناف فی القوهٔ و الهیئهٔ و غیر ذلک، و هذا أنّ الکرفس منه بستانیّ و منه برّیّ و منه جبلیّ و منه صخریّ و هو المسمّی فطراسالینون و منه أجامیّ. و تختلف أصنافه بحسب الآراء أیضا، فیقال إنه منه رومیّ و منه مشرقیّ و منه فرسیّ. فأمّا الکرفس البستانی فإنّ ورقه مستعرض، مشرف إلی ثلاثهٔ أقسام و علیه صقالهٔ، و ساقه مستدیر أجوف، و علی أطرف غصونه أکالیل کأکالیل الشّبث و له زهر أصفر و بزره دقیق جدّا، صغیر. و فی طعمه مرارهٔ ظاهرهٔ. و أمّا الأنواع الأخر من الکرفس فأکثر مخالفتها لهذا البستانیّ إنما هو بالبزر؛ و ذلک لأنّ بزر الکرفس الصخریّ مستدیر، و بزر الکرفس البریّ کبار یشبه فی شکله حبّ الأمیرباریس هذا هو الذی نعرفه فی هذا الزمان. و قد قال دیسقوریدوس فی نوع من الکرفس هو نبات له ساق طولها نحو شبر، تخرج من أصل دقیق، و علی الساق أغصان صغار، و رؤوس مثل الفومون إلّا أنها أدقّ بکثیر. و فیها البزر مستطیل، حریف الطعم، شبیه بالکمّون، و ینبت فی صخور و أماکن جبلیهٔ. و قال أیضا، فی نوع آخر من الکرفس: قد ینبت فی البلاد التی یقال لها باقادنیا و ینبت فی أماکن صخریّهٔ، و له بزر شبیه بالنانخواه، غیر أنه أطیب رائحهٔ منه و أشدّ حرافهٔ، و هو عطر الرائحهٔ.[شامل فی الصناعهٔ الطبیهٔ، ، ق۷، ج۲۴، ص: ۱۳۵].

[1] شوکهٔ بیضاء: و یقال: إنها الباذاورد. [حاوی فی الطب، ق۴، ج۲۱، ص: ۲۴۶]/ شوکهٔ البیضاء: قیل: أنه الباذاورد، ینبت فی جبال و غیاض، و له ورق شبیه بورق الخامالاون الأبیض، غیر أنه أدق و أشدّ بیاضاً منه، و علیه شی ء شبیه بالذهب، و هو مشوک، و له ساق طوله أکبر من ذراعین فی غلظ إصبع الإبهام، و هو أبیض مجوف، و علی طرفه رأس مشوّک شبیه بشوک القنفذ البحری، إلا أنه أصغر منه مستطیل، و له زهر، لونه مثل لون الفرفیریهٔ، و بزره شبیه بحب القرطم، إلا أنه أشد استدارهٔ منه، و أصله أحمر. [قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۴۶]/بادآورد: خاریست سپید او را الشوکهٔ البیضا گویند، خارهاء او را از خارهاء حسک درازتر است و از وی سپیدتر. او را تخمی است همچون تخم کاکیان، لیکن گردتر از آن بیخ او.[أغراض الطبیهٔ، ق۶، ص: ۶۱۵] باد آورد: هو شوکهٔ البیضاء.[حقائق أسرار الطب، ق۸، ص: ۹۶]/ باد آورد: لغت فارسی است و کنگر سفید نیز گویند و به عربی شوکهٔ البیضا نامند و مؤلف «جامع تمیمی»، او را عصفر برّی می داند و آن، نبات خار داری است به قدر دو ذرع و ساقش به قدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه و پرخار و گلش بنفش و در جوف قبّه چیزی مثل پشم و خارهای قبّه به قدر سوزن و تخمش شبیه به قرطم و مدور. بعضی شکاعی را غیر باد آورد نمی‌دانند و می گویند که شکاعی اسم عربی است و باد آورد اسم فارسی او. و تحقیق آن است که یک جنس اند و شکاعی را گلش مایل به زردی و برگش عریض تر و سفید تر و قبّه او بزرگتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش با اندک پهنی.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۱۷۲]/ نباتی است خاردار بقدر دو ذرع و ساق آن بقدر انکشت ابهام و بزرک تر از ان و مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمر آن مانند قبه و خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در جوف قبه آن چیزی مانند پشم و کل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را باد آورد می‌دانند و می‌کویند شکاعی اسم عربی آن است و باد آورد اسم فارسی و تحقیق آن است که دو جنس قریب بهم‌اند نه عین و ان شاء اللّه تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و منبت آن کوه‌ها و بیشها و تحقیق آن است که ساق باد آورد باریک سفید مدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر ان و در بیخ ساق آن اندک زغبی و کل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم نازک بقدر سوزنی و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه به پرز و پشم سفید رنک و چون کیاه آن خشک کردد باد آن را برکند و پراکنده نماید و لهذا آن را باد آورد نامند منبت آن دامنهای کوه و ریکزارها. [مخزن الأدویه ص: ۱۹۴].

[2] عَنْ عَلِیٍّ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)إِلَی الْبَاذَرُوجِ فَقَالَ هَذَا الْحَوْک کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی مَنْبِتِهِ فِی الْجَنَّهٔ. [محاسن، ص: ۵۱۳]/ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ قَالَ عَلِیٌّ(صلوات‌الله‌علیه) کَانَ یُعْجِبُ رَسُولَ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مِنَ الْبُقُولِ الْحَوْکُ قَالَ وَسُئِلَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَنِ الْحَوْکِ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)مَحَبَّهٔ إِلَی النَّاسِ غَیْرَ أَنَّهَا تُبَخِّرُ وَالدِّیدَانُ تُسْرِعُ إِلَیْهَا وَهِیَ الْبَاذَرُوج.(از امام صادق(سلام‌الله‌علیه) درمورد حوک پرسیده شد پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: محبت به مردم است جز اینکه

بدبو می‌شود و کرم‌ها به سرعت به سوی آن می‌آیند و آن همان باذروج است.)[محاسن، ص: ۵۱۴]/ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ حَضَرَ مَعَ أَبِي‌الْحَسَنِ‌الْأَوَّلِ(صلوات‌الله‌علیه)، الْمَائِدَةَ، فَدَعَا بِالْبَاذَرُوجِ، وَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْتَفْتِحَ بِهِ الطَّعَامَ، فَإِنَّهُ يَفْتَحُ السُّدَدَ، وَيُشَهِّي الطَّعَامَ، وَ يَذْهَبُ بِالسَّبَلِ، وَمَا أُبَالِي إِذَا أَنَا افْتَتَحْتُ بِهِ مَا أَكَلْتُ بَعْدَهُ مِنَ الطَّعَامِ، فَإِنِّي لَا أَخَافُ دَاءً، وَلَا غَائِلَةً، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الْغَدَاءِ، دَعَا بِهِ أَيْضاً، وَرَأَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ وَرَقَةً عَلَى الْمَائِدَةِ، وَيَأْكُلُهُ وَيُنَاوِلُنِي مِنْهُ، وَهُوَ يَقُولُ: اخْتِمْ طَعَامَكَ بِهِ، فَإِنَّهُ يمرى ء مَا قَبْلُ كَمَا يُشَهِّي مَا بَعْدُ، وَيَذْهَبُ بِالنُّقْلِ، وَيُطَيِّبُ الْجُشَاءَ وَالنَّكْهَةَ.(ایّوب بن نوح : یکی از کسانی که با امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)بر سر سفره ای حضور یافته بود، برایم نقل کرد که امام(سلام‌الله‌علیه)، بادروج خواست و فرمود: «من دوست دارم غذا را با آن آغاز کنم؛ زیرا انسدادها را می‌گشاید، اشتهاآور است، سَبَل(رویش مو در چشم) را از میان می‌برد و اگر غذا را با آن آغاز کنم، پس از آن، هر چه را بخورم، از آن بیمی ندارم؛ چرا که در این صورت، از زیان و عارضه ای نمی ترسم. «چون غذا خوردن را به پایان بردیم، امام(سلام‌الله‌علیه)باز هم آن را خواست و ایشان را دیدم که دنبال سینیِ این سبزی می‌رفت و از آن می‌خورد و به من هم می‌داد . می فرمودند: «غذای خود را با آن به پایان ببر؛ چرا که آنچه را پیش تر خورده ای، می گوارد و آنچه را پس از آن می‌خوری، دوست داشتنی می‌سازد، و سنگینی را از میان می‌برد و آروغ و دهان را خوش بو می‌کند.) [طب الأئمة علیهم السلام، ص: ۱۷۶]/ و متی شم أحدث عطاسا، و فی نسخة أخری: سکن العطاس. و الباذروج أیضا یفعل ذلک. و ینبغی أن تغمض العینین فی وقت العطاس و تسد المنخرین. [حاوی فی الطب، ج۲۰، ص: ۶۰]/ أمّا الباذروج فحار فی الدرجة الثانیة، یابس فی الأولی، إلّا أنّ فیه رطوبة فضلیة مکتسبة من الماء، بها صار عسیر الإنهضام مولّدا للریاح و النفخ سریع الإستحالة إلی العفونة و الفساد. و یدلّ علی ذلک الشاهد لأنّا نجده خارجا إذا مضغ و وضع فی الشمس، تولّد منه العلق. و زعم دیسقیریدس أن قوما کانوا یمتنعون من أکله کثیرا لما کانوا یرون من انتقاله إلی الفساد خارجا.[الأغذیة و الأدویة، ق۴، ص: ۳۷۵]/ باذروج: هو الحبق الریحانی: (ابن جلجل) هو الحبق العریض الورق مشبع الخضرة یتخذ فی البساتین. و الحبق القرنفلی نوع منه غیره هو بالمشرق من بقول المایدة. (ج ح) حار فی الثانیة لا ینفع من داخل بل ضماده یحلّل و ینضج. (ذ ب) أوقیمون و هو الباذروج کثرة أکله تظلم العین و تلین البطن و تهیج الباه و تدرّ البول و هو عسر الانهضام. و ماؤه یجلو ظلمة البصر و شمه یحدث عطاسا و ینبغی أن یغمض العین تغمیضا شدیدا وقت العطاس. [منتخب کتاب جامع المفردات، ص: ۷۳]/ باذروج: و هو الحوک و هو ریحان معروف... ابن سینا فی کتابه فی الأدویة القلبیة: فیه عطریة مع قبض شدید و تسخین و فیه رطوبة فضلیة و یفرح لخاصة تعینها العطریه التی یصحبها قبض مع تلطیف علی نحو ما حمدناه إلا أن عاقبته أیضاً فی التفریح غیر محمودة.[جامع لمفردات ق۷، ج۱، ص: ۱۰۵]/ باذَرُوج: «ع» و یسمی الحَوْک، و قال: هو ریحانة معروفة. «ف» هو صنف من البقول... و قال: فیه عطریة مع قبض و تسخین، و فیه رطوبة فضلیة، و یفرح لخاصة تعینها العطریة التی یصحبها قبض. و هو یسرع إلی التعفن[المعتمد فی الأدویة المفردة، ق۷، ج۱، ص: ۱۴]/ باذروج: و یقال له بالعربیة [الریحان] [ص ۷۹ و] و هو الحوک

و هـو الحمـاحم و هـو الحبـق النبطـی و اسـمه الیونـانی بسـلیقن و هـذا النبـات هـو الحبـق العـریض الـورق المعلـوم عنـد کافـۀ النـاس و هـو المعـروف عنـدنا بطرطـور الحاجـب.[شـرح أسـماء العقـار، ق۷، ص: ۸]/ بـادروج: حـوک خواننـد. نـوعی از ریحـان کـوهی اسـت. گـرم اسـت در دویـم و خشـک اسـت در اوّل. بهترینش خـوش بـوی بـود. عصـاره او را در چشـم کشـند، چشـم را جـلا دهـد و رطوبـات روانـه را خشـک سازد و تلیین شکم کند و بر گزندگی زنبور و عقـرب ضـماد نـافع آیـد؛ و اگـر بـا روغـن گـل و سـرکه و پوسـت جـو بـر ورم ضـماد کننـد، نـافع آیـد.[ریاض الادویـه، ق۱۰ ص: ۴۹]/ بـادروج: نبطـی بالیونانیـۀ: أفـیمن، و العبریـۀ: حـوک، و هـو: بقلـۀ تسـتنبتها النسـاء فـی البیـوت و قـد ینبـت بنفسـه، و عنـدنا یسـمی بالریحان الأحمر و بعضهم یسـمیه: السـلیمانی، لأن الجـن جـاءت بـه لسـلیمان فکـان یعـالج بـه الـریح الأحمـر، عـریض الـورق، مربـع السـاق حرّیـف غیـر شـدید الحرافۀ.[تـذکرۀ أولـی الألبـاب، ق۱۱، ص: ۷۳]/ البـاذروج: بفتح الدال المعجمـۀ اسـم فارسـی لریحـان معـروف یسـمی بـالحوک عنـد العـرب و هـو ریحـان المـوتی عنـد العامـۀ. [قـاموس الأطبـاء و نـاموس الألبـاء، ق۱۱، ج۱، ص: ۸۰]/ بـادَرُوج: لغـت نبطـی اسـت و بـه عربـی حوک و به فارسی ریحان کـوهی نامنـد. نـوعی از ریحـان و بـرگش ریـزه و سـاقش مربّـع و پـر شـاخ و و کـم بـوی‌تـر از ریحـان و گلـش مایـل بـه سـرخی و در مصـر، ریحـان احمـر نامنـد. بـرّی و بسـتانی مـی‌باشـد و خریفـی اسـت نـه ربیعـی و ظـاهرا تخمـش تخـم شـربتی اسـت کـه از شـیراز مـی‌آرنـد و بـا شـربت قنـد می‌خورند... از خواص اوسـت کـه چـون خائیـده در آفتـاب گذارنـد کـرم از او متولـد شـود.[تحفـۀ المـؤمنین، ق۱۱، ج۱، ص: ۱۶۹]/ بـاذروج: Basilic: هـو الحبـق القرنفلـی و یقـال لـه: یارنجمشـک و فرنجمشـک و هـو الحبـق النهـری و یصـلح الـدماغ مـن جمیـع البـرد و الرطوبـۀ و خاصـیۀ النفـع مـن اسـترخاء العصـب و إذهـاب النسـیان، و شـمه یحـدث عطاسـا بدلـه حبـق بسـتانی أو سیسـنبر حـار فـی الثانیـۀ یابسـۀ فـی الثالثـۀ، شربته إلی ثلاثۀ، و من مائۀ إلی عشرۀ. [کشف الرموز فی بیان الأعشاب، ق۱۲، ص: ۲۶].

[۱] سوس:گیاهی درختچه‌ای از تیره‌ی پروانه‌ای‌ها، بـا سـاقه چـوبی، چنـد سـاله، خـودرو کـه چهارپـا بیشـتر قـد نمـی‌کشـد. دارای ریشـه‌ای کلفـت و دراز کـه افقـی قـرار مـی‌گیـرد. بـی‌بـو، شـیرین کـه مـزه‌ی ویـژه‌ی خـود اوسـت. از ریشـه‌ی خیسـانده‌ی آن در آب زلال، نوشـابه‌ای نیـروبخش و شـاداب‌کننـده بـویژه در تابسـتان‌هـا ساخته می‌شود. ریشه‌ی آن در درمـان سـرفه و بیمـاری‌هـای نـای و سـینه بکـار مـی‌رود.[منصـوری فـی الطـب (ترجمه)، ق۴، ص: ۷۰۰]/ عصـارۀ السّـوس: هـو ربّ السّـوس، و هـی معتدلـۀ الحـرّ و الرطوبـۀ، و فیهـا قـبض یسیر، و هی تملّس خشـونۀ قصـبۀ الرّئـۀ، و تنفـع قـروح المثانـۀ، و تقطـع العطـش، و تکسـر مـن قـوۀ الأدویـۀ الحـارۀ الحـادۀ. و صـنعتها: کعصـارۀ الأفسـنتین.(عصـارۀ الأفسـنتین: صـنعتها: أن یعتصـر الأفسـنتین، و یجمـد مـاؤه فـی الشـمس.) [منهـاج البیـان، ق۵، ص: ۵۹۴]/ ربّ السـوس: آب مطبـوخ ریشـه پوسـت‌کنـده شـده سوس یا همان شیرین بیان اسـت کـه او را بـه حـدّ انعقـاد جوشـانیده باشـند.[دفع المضـار الکلیـۀ عـن الأبـدان الإنسانیۀ ق۵، ص: ۱۰۵]/ماهیّۀ السّـوس: إنّ هـذا النبـات شـجر صـغار، یطـول قـدر ذراعـین ممـا دونهمـا، و لـه قضبان و أوراق فیها خشونۀ. و له نـور فرفیـریّ یخـرج فـی الغلـف، کمـا فـی العـدس. و أصـله غلـیظ، طویـل، یتشظّی إذا رضّ إلی لیف طویل. و یعلو ورقـه رطوبـۀ دبقیّـۀ. و المسـتعمل منـه کثیـرا إنمـا هـو أصـله. و طعـم

هذا الأصل مرکّب. تظهر فیه أولا تفاهۀ أرضیّۀ، ثم تظهر فیه حلاوۀ تمیل إلی مرارۀ- و لا تکاد تظهر- ثم إذا أطیل مضغه، ذهبت من طعمه هذه الحلاوۀ، و بقی تفها. و فیه مع هذه قبض یسیر، غیر تامّ الظهور. و قد یتّخذ منه ربّ بأن یطبخ، ثم یترک طبیخه حتی ینعقد، و إذا أجید عمل هذا الرّبّ، کان لونه أبیض إلی صفرۀ، شبیه فی لونه بلون هذا الأصل إذا أزیل عنه قشره. أمّا إذا لم یفعل ذلک، کان هذا الرّبّ یکون لونه أسود، و یکون فیه حرارۀ ظاهرۀ. و ذلک، لأجل ما یحرق من أجزائه عند الطبخ.[شامل فی الصناعۀ الطبیۀ، ق۷، ج۱۶، ص: ۷۴۰]/ سوس: در اصفهان، مژو نامند و ترکان، شیرین بیان گویند در اکثر بلاد، موجود و معروف است. تلخ او، غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل به تلخی آن، مستعمل و قوتش تا ده سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده، استعمال نمایند؛ چه تصریح نموده‌اند که مار او را دوست می‌دارد و خود را به او می‌مالد جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر.[تحفۀالمؤمنین، ق۱۱، ج۱، ص: ۵۱۸]/ ربّ السوس: بیخ آن را مقشر نموده، نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود، پس مکرر صاف نموده که دُردی در آن نماند، جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد.[خلاصۀ الحکمۀ، ق۱۲، ج۳، ص: ۱۶۴].

[۱] أنیسون الماهیۀ: هو بزر الرازیانج الرومی، و هو أقل حرافۀ من النبطی، و فیه حلاوۀ و هو خیر من النبطی.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۱۹]/ انیسون: این نام رومی است. دیسقوریدس و اورباسیوس آن را انسون می‌نامند. آن به سریانی زرعشامرا نامیده می‌شود. [انیسون] شبیه تخم هویج وحشی است و تفاوتش تنها در طعم است و به همین جهت آن را [با انیسون] می‌آمیزند. این رازیانج رومی است [نوع] نبطی آن نه از نظر طعم و نه از نظر شکل تفاوتی [با رومی] ندارد؛ فقط تندی آن کم‌تر و دانه‌هایش ریزتر است، افزون‌بر آن [نوع رومی] در مقایسه با نبطی گرمای بیشتری دارد. ابو معاذ می‌گوید: [انیسون] همان رازیانه شامی است، ابن ماسویه به‌جای [شامی] می‌گوید: رازیانه فارسی. فزاری می‌گوید: [انیسون] به سندی سروق [؟] است و درباره‌اش می‌گویند که این «نانخواه رومی» است. می‌گویند که [انیسون] به زبان مردم اسپیداج سکزاغند [نامیده می‌شود] و آنها می‌گویند که این کرفس رومی است. «سکزه» در نزد آنها گل سفید است که از زیر برف، هنگامی که شروع به آب شدن می‌کند، همانند «جغزبه» که همان «سورنجان» باشد، پدید می‌آید.[صیدنۀ فی الطب، ص: ۲۷۱]/ أنسون [أنیسون]: هو نبات من أنواع البقل، [و منه] بستانیّ و بریان و صخری[۱] فورق البستانیّ یشبه ورق الکزبرۀ مشقّق مشرّف الجوانب، له ساق رقیقۀ مجوفۀ معرّقۀ نحو الذراع، فإذا طلعت و شبّت تمهّدت ورقه، و زهره أبیض کزهر الکزبرۀ یخلفه حب صغیر فی جمم صغار کحبّ الکرویا إلا أنها أصغر، و طعمها حلو مع حرافۀ و یسیر مرارۀ، و یسمّی (ی) أنیسن، (فس) رهلیا، (ر) برانیا، (بر) تلکمنت و بعضهم یسمّیه أمسا (لس) حبّۀ الحلوۀ، و الکمّون الأبیض عند بعض الصیادلۀ، و هو غلط، و بعضهم یعرفه بالکمّون الشامی و هو الکمّون الحلو.[عمدۀ الطبیب فی معرفۀ النبات، ج۱، ص: ۶۳].

[۱] أسارون: قال د: الأسارون طیب الرائحة، یلذع اللسان جدا، مدر للبول...[حاوی فی الطب، ج۲۰، ص: ۸]/ اسارون: از نام‌های دیگر آن، أذان الانسان، نردین البری است. در جاهای تاریک و جنگل‌های بسیار فشرده می‌روید ریشه‌ای افقی و بند، بند دارد بسیار بویناک با اندکی بوی فلفل است، که دلپذیر نیست. مزه‌ی تند و دل‌آشوب‌کننده دارد، گیاهی درمانی و کشنده‌ی موش و یربوع.[منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۳۴]/ حشیشة یؤتی بها من بلاد الصین فات بزور کثیرة، و أصول کبیرة ذوات عقد معوجة، تشبه الثیل طیبة الرائحة لذاعة للسان، و لها زهو بین الورق عند أصولها، لونها فرفیری شبیهة بزهر البنج، و أصولها أنفع ما فیها و قوتها قوة الوج و هو أقوی.الاختیار: أجوده الذکی الرائحة.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۳۲۵]/ این نام رومی است، برخی از مردمان آن را نردم وحشی و سنبل وحشی می‌نامند. به سریانی ناردین دبرّا [نامیده می‌شود]. دیوسکورید نیز آن را همین‌گونه می‌نامد. [اسارون] در کوه‌ها می‌روید، بوی خوشی دارد، برگ‌هایش شبیه [برگ‌های] قسّوس، درخت لادن، اما کوچک‌تر از آنها و کروی‌تر است. میان برگ‌ها نزدیک ریشه گل‌هایی به رنگ سرخ متمایل به ارغوانی [می‌نشیند]. کپسول تخمش شبیه کپسول شاهدانه و کشمش خشک‌شده است. ریشه‌های باریک بسیار با گره‌های پهن مانند مرغ دارد. یحیی بن ماسویه به این توصیف [اسارون] که دیوسکورید آورده است می‌افزاید که تخم‌هایش شبیه «قرطم» [کاجیره] است. جالینوس می‌گوید: بخش مفیدش ریشه آن است؛ قوت آن همانند قوت وج است. ظاهرا منظورش از ریشه، شاخه‌هاست، زیرا [اسارون] موجود در نزد ما بیشتر شبیه شاخه است تا ریشه، باریک‌تر از بسپایک است. مزه تندی دارد و همانند دار فلفل زبان را می‌سوزاند. دیگر صفاتش همان‌هاست که در بالا گفته شد. [اسارون] به هندی بنتی‌تگر نامیده می‌شود. با آن آبله را به این [طریق] درمان می‌کنند: پیش از پیدایش بیماری، نیم درهم آن را با «سر» می‌دهند بنوشد و این [سر] نبیذ برنج است. می‌گویند که با این شیوه درمان، جریان شدید آبله در بیمار متوقف می‌شود و فقط تک‌دانه‌هایی [در بدن] بیرون می‌زند. این نوشیدنی را از روم می‌آورند. می‌گویند که از آن در کوه‌های همدان بسیار است. چیزی شبیه [اسارون] را از سرزمین ترک‌ها به بلخ می‌آورند، اما شاخه‌هایش درازتر و کلفت‌تر و کاملا به رنگ سیاه است. آن را «قرنفل کوهی» می‌نامند به علت شباهتشان در بو. هنگامی که اسارون را نتوان یافت، آن را به‌جای اسارون به کار می‌برند و گاهی با آن می‌آمیزند.[صیدنة فی الطب، ص: ۲۱۵]/ اسارون دو جنس است سیاه و سپید و هرچه سیاهتر و درازتر باشد بهتر بود و هرچه چوبش باریکتر بهتر بود و خوشبوی‌تر و چون بزبان باز زنی تیز بود.[أبنیة عن حقائق الأدویة، ق۵، ص: ۲۱]/ أسارون: (ذ ا): یسمی ناردین برّیا، ورقه یشبه ورق قسوّس غیر أنه أصغر و أشد استدارة و له زهر فیما بین الورق عند أصله لونه فرفیری شبیه بزهر البنج فیه بزر شبیه بالقرطم و له أصول کثیرة ذوات عقد دقیقة معوجة کأصول التیل إلا أنه أدق بکثیر طیبة الرائحة تسخن و تلذع اللسان و ینبت فی جبال کثیرة الشجر. (ج و) النافع منه أصله، و قوته کقوة الوج و أقوی منه. (ابن سمجون) أجوده الصینی و الأندلسی و أجوده الاندلسی مما یؤتی به من الجزیرة الخضراء. (لی) الأسارون الصحیح هو المجلوب من بلاد الروم و أما الذی یستعمل بالأندلس فلیس أسارون بالحقیقة و ان کان أشبه به فی منظره و خصوصا الجزیری منه و یظن أن قوته کقوته. و هو نبات له ساق خوّاره مدورة یعلو نحو من ذراع متباعد العقد و ورق کورق القنطوریون الصغیر أخضر یضرب الی السواد. و بأعلاه جملة من شعب بعضها فوق بعض فی أطرافها رؤوس صغار فی قدر حب الحنطة داخلها زغب أبیض. و له أصل أصغر من الخنصر متشعب منه شعب

دقاق طول أنملهٔ طیّب الریح و الطعم. و أما غیره من الأسارون فهو مرّ الطعم کریه الرائحهٔ، و قوم یجعلونه من أصناف الزراوند الطویل. و هو نبات له ورق أصغر من ورق القسوّس و أصلب یضرب الی السواد و الغبرهٔ و له أغصان دقاق مزواهٔ تعلق بما قرب منها و تترقی فی الشجر. و لها زهر فرفیری کثیر مثل زهر الزراوند یخلف ثمرا کثمر الکبر، منه بزر کبزر الخطمی. و له أصول کثیرهٔ معقدهٔ تدب تحت الأرض فی لونها غبرهٔ و صفرهٔ الی السواد قویهٔ الرائحهٔ مرّهٔ الطعم لذاعهٔ اللسان و الفم قلیلا. [منتخب کتاب جامع المفردات، ق۶، ص: ۱۴]/ حشیشهٔ لها ورق کورق اللبلاب إلّا أنه أصغر بکثیر و أشدّ استدارهٔ، و هی ذات أصول، عقده معوجهٔ شبیههٔ بالثیل، لها بزر کثیر یشبه القرطم و زهر فرفیری شبیه بزهر البنج یکون فیما بین الورق عند أصولها. أنفع ما فیها الأصول، و هی طیبهٔ الرائحهٔ تحذی اللسان و یکثر نباتها فی بلاد الفرنج و أنطاکیهٔ، و قد رأیت منها ما ینبت ببلاد الأرمن فی الجبل الذی یسمی» سنک أسبید «و بجبل» مأرؤس «، و أجودها العطر الرائحهٔ[مختارات فی الطب، ق۷، ج۲، ص: ۲۴]/ من جنس اللّبلاب، مشهور عند الأطباء معروف، له أغصان رقاق ترتقی فی الأشجار و تتعصّب علیها و تتعلّق بها، و زهرها بیّن الورق فرفیریّ اللون علی شکل الزّراوند، و أطراف زهره شبیههٔ برؤوس العصافیر، و یخلفه وعاء مثل ثمر الکبر فیه بزر کبزر البنج، و له أصول معقّدهٔ تمتدّ تحت الأرض فی کلّ ناحیهٔ، و رائحته کرائحهٔ النّسرین البری، و طعمه مرّ شدید المرارهٔ یلذع اللسان بمرارته. منابته الجبال المکلّلهٔ بالشّجر، و أجوده ما جلب من الصین و بعده الأندلسی، و خیره ما جمع بناحیهٔ الجزیرهٔ الخضراء؛ و یعرف عندنا بفاس بآسرون (بهمزهٔ ممدودهٔ و ألف بعدها) موجود عندنا بسوق العطّارین بها مشهور معروف عند باعهٔ العطر.[حدیقهٔ الأزهار ص: ۲۸].

[۱] [الحنظل-]: نبات یمتد علی الأرض کالبطبخ ثمره یشبه ثمر البطیخ إلا أنه أصفر منه یضرب المثل بمرارته.[مسائل فی الطب للمتعلمین، ق۳، ص: ۴۵۹]/ نبات عشبی معمر. ینبت فی الصحاری و الأراضی الرملیهٔ الصحراویهٔ. لا یزید ارتفاعه علی أربعهٔ أقدام. ینتج ثمرا کروی الشکل أصفر اللون أملس القشر یشبه ثمر اللیمون الحلو حجما و شکلا إلا أن فی قشره صلابهٔ یسیرهٔ. و لب الثمر شدید المرارهٔ جدا و بدرجهٔ لا تطاق. حتی ضرب به المثل (ما أمرّ من الموت إلا العلقم) و هو اسمه. [منصوری فی الطب، ص: ۵۹۹]/ بهترین [حنظل]- دشتی با گوشت سفید است؛ در شنها و بیابانها می‌روید؛ پوستش هرچه سفیدتر باشد، بهتر است. الرسائلی: بهترین [حنظل] آن است که پوست زرد داشته باشد زیرا این دلیل رسیدن و پختن آن روی گیاه است. سپس درون سفید متمایل به زرد آن است، وزنش سبک و [خود آن] پوک است. آن را در پایان سال هنگام برآمدن ثریا و در آغاز شب که سرما شروع می‌شود، می‌چینند. نباید آن را سبز، نیز هنگامی که گل‌هایش تازه شروع به انعقاد [میوه] می‌کنند، چید، زیرا این کار گاهی زیان‌آور است. نباید گوشت را از زیر پوست جدا کرد تا از نیرویش کاسته نشود؛ ریزریز کردن و به حال خود گذاشتن آن، بیش از همه از تأثیرش می‌کاهد. نیز نباید [حنظلی] را که به تنهایی روی گیاه آویزان است چید، زیرا زیان‌آور است و در همان حال که موجب اسهال شدید می‌شود، ممکن است هلاک‌آور باشد زیرا نیروی ریشه را به تمامی این تنها [میوه] جذب می‌کند.[حنظلی که] در بیابان، در جاهای مرتفع می‌روید، فقط از آب باران آب می‌خورد و به همین جهت تأثیرش گرم‌تر و قوی‌تر از [حنظلی] است که نزدیک آب [می‌روید].حبیش می‌گوید: بین مسهل‌های گرم که صفرای سیاه را می‌رانند، [دارویی] مؤثرتر از برگ حنظل ندیده‌ام. مؤلّفان قدیمی ذکر آن و درمان با آن را از نظر دور داشته‌اند. من آن را حتی در «جذام» تجربه کردم و آن ثمربخش بودن خود را

[مکد] ثلاثهٔ دراهم ورد[۱] یابس وسنبل[۲] مکد وزن استارین ولوز[۱] مر وزراوند[۲] وریوند[۳] صینی[داراوند[۴] صینی] مکد وزن درهمین وزعفران[۵] درهم ونصف تدق ویتنخل ویعجن

نشان داد...[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۶۱]/ شحم الحنظل: إذا أخرج شحم الحنظل من حنظله ضعف فعله، بعد ثلاثهٔ أشهر، و کلما مضی علیه الزمان ضعف؛ و لذلک لا ینبغی أن یخرج من حنظله إلا وقت الحاجهٔ إلیه. و أجوده المأخوذ من الحنظل الأصفر البالغ فی شجره، المجتنی فی آخر السنهٔ عند غروب الثّریّا...[منهاج البیان فی ما یستعمله الإنسان، ص: ۵۱۹].

[۱] در حدیث است که زمانی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به عرش عروج کردند، عرق کردند و چند قطره از عرقشان روی زمین چکید و از آن عرق، گل سرخ رویید، پس رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: هرکه می‌خواهد بوی مرا استشمام کند پس گل سرخ را ببوید. (فِی حَدِیثٍ آخَرَ لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)عَرِقَ فَتَقَطَّرَ عَرَقُهُ إِلَی الْأَرْضِ فَأَنْبَتَتْ مِنَ الْعَرَقِ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ فَقَالَ رَسُولُ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)مَنْ أَرَادَ أَنْ یَشَمَّ رَائِحَتِی فَلْیَشَمَّ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ.)[مکارم الأخلاق، ص: ۴۴]/ امام رضا (سلام‌الله‌علیه)از پدرانشان(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌کنند که امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)با دو دستشان به من گلی بخشید و هنگامی که به بینی نزدیک کردم فرمود: آگاه باش که آن پس از گل آس سید گلهای بهشت است. (عَنِ الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه)عَنْ آبَائِهِ(صلوات‌الله‌علیهم) عَنْ عَلِیٍّ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: حَبَانِی رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)بِالْوَرْدِ بِکِلْتَا یَدَیْهِ فَلَمَّا أَدْنَیْتُهُ إِلَی أَنْفِی قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَیِّدُ رَیْحَانِ الْجَنَّهِ بَعْدَ الْآسِ.) [عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص: ۴۰]/

ورد وردا، گل سرخ، رز: یحیی و خشکی: ورد عالی‌ترین گل از نظر رنگ و خوش‌بویی است. گونه‌های زن را با آن قیاس می‌کنند و آن به رنگ‌های سرخ، سفید، زرد، سیاه و موجه است. [گل] سرخ ممکن است مضاعف با گلبرگ‌های بسیار و برهان [نیز] با گلبرگ‌های بسیار باشد که آن را «طیار» می‌نامند و داروی شدیدترین رنگ سرخ و زیباترین رنگ است؛ آن را در عطرها و فقط در موارد ضروری به کار می‌برند. بین [گل‌های] سرخ چنان گلی نیز یافت می‌شود که غنچه‌هایش را پیش از شکفتن خشک می‌کنند و ساییده‌اش را در عطرها به کار می‌برند. بهترین این نوع را از ماسبدان می‌آورند. بهترین و خوشبوترین بین همه [رزها]- پارسی به ویژه خوزستانی است. از آن گلاب می‌گیرند؛ این [گل] مضاعف کم‌برگ است، چندان سرخ نیست و در ترکیب همه عطرهای زنانه و جوشانده بان وارد می‌شود.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۹۸۳]/ ورد: الوَرْد: نَوْر کلِّ شجرهٍ، و زَهْرُ کُلِّ نَبْتٍ. لکنّه اذا أُطْلِق أُرِیدَ به الوَرْد المعروف، و الأحمر منه بخاصّهٔ. و هو أنواع: أحمر و أبیض، و یوجدان کثیراً، و أصفر و أسْود. [کتاب الماء، ق۵، ج۳، ص: ۱۳۲۲]/ ورد: اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او، مراد، ورد احمر بستانی است؛ چه اقسام ورد، سفید و زرد و سرخ می‌باشد و هر یک از آن برّی و بستانی و هر یک به نامی مخصوص‌اند و بستانی، اقسام او مضاعف و بری، هر یک غیر مضاعف‌اند.[تحفهٔ‌المؤمنین، ج۱، ص: ۸۳۶].

[۲] سنبل: و قد أطلق القدماء علیه اسم الخزامی المذکّرهٔ. و هو نبات شجیری لا یزید ارتفاعه علی قدمین، أوراقه حشیشیهٔ مستطیلهٔ حافاتها ملتفهٔ نحو الأسفل. و أزهاره فی أعلی الساق مجتمعهٔ بشکل سنابل تشبه سنابل الحنطهٔ و الشعیر، عطریهٔ الرائحهٔ یستخرجون منها دهنا طیارا قوی الرائحهٔ، صنعوا منه عطرا ثمینا. کما أن الدهن نفسه یستعمل

فی العلاج.[منصوری فی الطب، ص: ۶۱۱]/ به رومی نردوس [نامیده می‌شود]. دیسقوریدس: بهترین [سنبل] سوری است، پوشیده از پرز فراوان، به رنگ سرخ، بسیار خوش‌بو که تا حدی به بوی سعد شباهت دارد. خوشه‌هایش کوچک و تلخ‌مزه‌اند و زبان را خشک می‌کنند. بویش مدت‌ها باقی می‌ماند. نوع هندی آن ضعیف است، خوشه‌هایش درازتر و بزرگ‌ترند و از یک ریشه می‌رویند، پرزهای خوشه‌ها بسیارند و درهم می‌پیچند. [سنبل هندی] بدبو است. آن نوع [سنبل] هندی که [معمولا] در کنار رودها می‌روید [اما] دور از آن در کوه‌ها یافت می‌شود، خوشبوتر است، خوشه‌هایش کوتاه‌تر و بویش شبیه بوی سعد است. نوعی نیز یافت می‌شود که ساقه‌ای در وسط دارد، بسیار سفید است و از [نوع] مرغوب نیست. [سنبل] خیسانده در آب از روی سفیدی خوشه‌ها و بادکردگی آنها و ازآن‌رو که در آنها خاک وجود ندارد، شناخته می‌شود. گاهی [سنبل] را با اثمد و آب یا قند، با پاشیدن آنها روی [سنبل]، می‌آمیزند تا آن را خیس و سنگین کنند. دیسقوریدس هم‌چنین [می‌گوید] که [سنبل] سوری در کوهی نزدیک سوریه یافت می‌شود. [سنبل] هندی را غنغیطس می‌نامند که از [نام] «رود غنغس» که نزدیک کوهی جریان دارد و بر آن می‌روید، مشتق می‌شود. نیرویش به سبب رطوبت آن مکان‌ها ضعیف است.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۳۰]/ سنبل: السُّنْبُل: نبات معروف. و إذا ذُکر فی کتب الأطبّاء فالمراد به نوع من النّبات طیّب الرّائحهٔ، عطر. و هذا النّبات منه هندیّ و هو سُنْبُل الطّیب، و سُنْبُل العَصَافِیر. و منه رومیّ و هو النَّارْدِین. و الإقلیطیّ: نوع من هذا. و الهندی: و منه نوع جبلیّ، و هو أجود أنواع السُّنْبُل. و الرّومیُّ: منه نوع یعرف بالجبلیّ و أجود أنواع الرّومیّ الإقلیطیّ، نسبهٔ إلی مدینهٔ تعرف بِإِقلِیطَهَّ. [کتاب الماء، ج۲، ص: ۶۷۰]/ سنبل الطّیب: هو سنبل العصافیر، و السّنبل الرومی هو النّاردین، و قد یغش بنبات یشبهه، و یفرّق بینهما أن الذی یغش به زهم الرائحهٔ. و أجوده الطّیب الرائحهٔ کالسّعد إلی الشقرهٔ، و یحذی اللسان، و هو السوری. [منهاج البیان، ص: ۴۹۸]/ به معنی خوشه است و به عرف اطبّا، شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و به یونانی، ناردین نامند و از مطلق او، مراد، سنبل هندی است. آن، گیاهی است بی‌ثمر و بی گل و شبیه به دنباله سمور و دله و از آن باریک‌تر و به درازی انگشتی و سیاه مایل به زردی و خوشبو و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقی.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۵۱۲].

[۱] امام صادق(صلوات‌الله‌علیه): وَ کَانَتِ الْعَیْنُ کَاللَّوْزَهِ لِیَجْرِیَ فِیهَا الْمِیلُ بِالدَّوَاءِ وَ یَخْرُجَ مِنْهَا الدَّاءُ وَ لَوْ کَانَتْ مُرَبَّعَهً أَوْ مُدَوَّرَهً مَا جَرَی فِیهَا الْمِیلُ وَ مَا وَصَلَ إِلَیْهَا دَوَاءٌ وَ لَا خَرَجَ مِنْهَا دَاء.(چشم، همانند بادام است، تا میل بتواند دارو را در داخل آن جریان دهد و بیماری (عفونت) از آن بیرون آید. اگر چشم، مربّعْ شکل یا دایره ای بود، نه میل در داخل آن حرکت می کرد، نه دارو به همه آن می رسید، و نه بیماری از درون آن خارج می شد.)[خصال، ج۲، ص: ۵۱۳].

[۲] زراوند: الماهیهٔ: قال دیسقوریدوس: اشتق هذا الاسم من أرسطن، و معناه الفاضل و من لوخوس، و هی المرأهٔ النفساء یراد بذلک الفاضل فی منفعهٔ النفساء، و منه الذی یسمی المدحرج، و هو الأنثی، و هذا له ورق کورق قسوس، طیب الرائحهٔ مع شیء من حدهٔ إلی الاستدارهٔ ما هو ناعم، و هو ذو شعب کثیرهٔ، مخرجها من أصل واحد، و أغصان طوال و زهر أبیض کأنه براطل. و أما ما کان فی داخل الزهر أحمر، فإنه منتن الرائحهٔ، و منه الزراوند الطویل، فإنه یسمی الأذکر و یسمی فطولندس، و له ورق أطول من ورق المدحرج، و أغصان دقاق و طولها نحو

من شبر. و لون زهره فرفیری منتن الرائحهٔ إذا کان شبیهاً بزهر الکمثری، و أصل الزراوند المدحرج شبیه بالشلجمهٔ لنوایره. و أصل الزراوند الطویل. طوله ضبر أو أکثر فی غلظ إصبع. و کلاهما خطیان، و طعمهما مرزهم. و منه الزراوند الطیب له أغصان دقاق علیها ورق کثیر إلی الاستدارهٔ ما هو شبیه بورق الصفّ الصغیر المسمی حی العالم، و زهر شبیه بزهر السذاب، و أصوله مفرطهٔ الطول دقاق، علیها قشر غلیظ عطر الرائحهٔ، یستعملها العطارون فی تربیهٔ الأدهان. و زعم آخرون أن الزراوند الطویل شبیه بنعنع الکرم المدحرج. یقال له الأنثی، و هو أیضاً من الطویل. و المدحرج، و هو الأنثی یشبه ورقه ورق نبات یقال له قسوس، و هو ضرب من اللبلاب طیّب الرائحهٔ مع حدّهٔ، إلی الاستدارهٔ.[قانون فی الطب، ج ۱، ص: ۴۳۵]/ [زراوند] سه نوع است: دراز، گرد و آنکه به جوانه‌های تاک می‌ماند. [زراوند] گرد قوی‌تر از دراز است و برگش شبیه گیاهی است که «قسّوس» نامیده می‌شود، بوی خوش و اندکی تند دارد، متمایل به گردی و نرم و لطیف است. [زراوند] را شاخه‌های بسیار است که از یک ریشه خارج می‌شوند و شاخک های دراز دارد. بخش درونی گل، سرخ است و بوی ناپسند دارد. [زراوند] دراز را نر می‌گویند، برگ‌هایش درازتر از [زراوند] گرد است، شاخک‌هایش باریک و درازای آنها حدود یک وجب است. گل‌های این [زراوند] ارغوانی با بوی ناپسند است و هنگامی که پدید می‌آیند، به گل‌های گلابی می‌مانند. ریشه‌اش به درازای یک وجب و بیشتر، و به ضخامت یک انگشت است. بخش درونی ریشه‌های هر دو [نوع زراوند] شبیه شمشاد و مزه‌شان تلخ است. نوع دراز [دیگری نیز] با شاخه‌های باریک وجود دارد که برگ‌های ضخیم متمایل به گرد شبیه برگ‌های حی العالم روی آنها می‌نشیند، گل‌هایش به گل‌های سداب می‌ماند، ریشه‌هایش فوق العاده دراز و باریک با پوسته ضخیم و بوی خوش است. عطاران آن را برای تهیه روغن به کار می‌برند و آن ضعیف‌تر از دو دیگر است. [زراوند] دراز همانند زرنباد به هندی کچور، و [زراوند] گرد- چنگراند [نامیده می‌شود]. زراوند به رومی ارسطلاخیا و ارسطلوخیا، به سریانی سفلولا [نامیده می‌شود] و در کتاب الحشائش به «را» تصحیح شده است. کسانی هستند که [زراوند] را «ریون» می‌نامند، لکن این راوند است نه زراوند. نام آنها به شکل آنها اشاره دارد، رنگ هر دو آنها زردگون و مزه‌شان تلخ است. دیسقوریدس: نام [ارسطلوخیا] از ارسطون به معنای «عالی» و لوخوس - زائو مشتق می‌شود و [ارسطلوخیا] به معنای « [داروی] بسیار خوب در مفید بودن برای زائو» است. آن به یونانی اریسطولوشی نوشته می‌شود. [زراوند] نر دقطولیطس نامیده می‌شود و آن دراز است. [ارسطلوخیا] ازآن‌رو چنین نامیده می‌شود که زائوها از آن استفاده می‌کنند. [زراوند] ماده گرد است، برگ‌هایش به برگ‌های علّیق می‌نامد و [بوی] تند دارد. ریشه‌اش دراز با انشعاب‌ها، گل‌ها سفید اما اندرون آنها به رنگ گل سرخ است و بوی ناپسند دارد. [زراوند] دراز از نوع نر و برگ‌هایش دراز است. [شاخه‌ها] به ضخامت یک انگشت و به درازای یک وجب است.ریشه‌اش مانند شلجم گرد است. نوع سوم [زراوند] به نام معطر با شاخه‌های دراز و باریک و برگ‌های گرد و ضخیم وجود دارد؛ آن دارای گل‌های بسیار شبیه [گل‌های] سداب است. عطاران آن را در ترکیب‌های معطر به کار می‌برند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۵۶۰]/ زراوند مدحرج: هو الأنثی من الزّراوند، و یشبه ورقه ورق صنف من اللّبلاب، طیّب الرائحهٔ، مع حدّهٔ إلی الاستدارهٔ، ناعم، ذو شعب کثیرهٔ من أصل واحد، و داخل زهره أحمر منتن الرائحهٔ، و أجوده الأحمر... زراوند طویل: هو الذّکر من الزّراوند، و ورقه أطول، و کل غصن من

أغصانه له قدر شبر من الزهر منتن، يظهر عليه شبيه بزهر الكمّثرى، و أصله فى طول شبر، و غلظ إصبع، شديد المرارة، و أجوده الأحمر.[منهاج البيان، ص: ۴۴۶].

[۱] ریوند: بیخ چکری را [ریوند] گویند. از جمله انواع او چینی نیکوتر بود، جرم این نوع صلب بود و هموار، و طعم او تلخ بود؛ چون خائیده شود از جرم او آبی بیرون آید که لزج باشد و چون کوفته شود، لون او به زردی زند. یک نوع دیگر از او خطائی است، چینی به لون زردتر باشد از خطائی و به وزن گرانسنگ‌تر بود، جرم او درشت‌تر بود و چوب‌های او باریک‌تر بود. نوع دیگر از ریوند آن است که منبت او در بلاد کشمیر است و کشمیری در غایت زردی بود، جرم او سبک بود و در طعم او اندکی شیرینی باشد. نوع دیگر ریوند جرجانی است، زردی در لون او و شیرینی در طعم او کم‌تر باشد از زردی و شیرینی در کشمیری. محمد عطار گوید: منبت ریوند جرجانی نیشاپور است، او را از نیشاپور به جرجان برند و به جرجان نسبت کنند.رازی گوید: [گاهی] او را بپزند و عصاره او را به اطراف برند. آنچه مطبوخ باشد از ریوند، جرم او کثیف بود و اجزای او به همدیگر فراهم آمده باشد، [اما] آنچه خالص باشد جرم او سبک‌تر بود و متخلخل؛ در ریوند خالص قوت قبض کم‌تر باشد و جرم معمول [به عمل آمده] زود خرد شود.دیسقوریدس گوید: ریوند بیخی است که به قنطوریون بزرگ مشابهت دارد [اما] به هیئت و مقدار از قنطوریون خردتر بود، بویی ندارد، جرم او نرم باشد و میانه او تهی بود. از انواع او نیکوتر آن باشد که جرم او سخت بود، هموار و لزج باشد، در طبع اثر قبضی بود و چون خائیده شود لون او به لون زعفران مشابه بود. او را «راوند» نیز گویند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۵۴۸]/ راوند: و تذکره بعض الکتب باسم ریوند. نبات عشبی حشیشی معمر من الفصیلهٔ البطباطیهٔ. متفرع فی قمته. جذوره کبیرهٔ الحجم خشبیهٔ صفراء اللون معرّقهٔ من الباطن، طعمها مرّ مغث، و رائحتها لها خاصیهٔ متمیزهٔ فیها جوهر مسهل. [منصوری فی الطب، ص: ۶۰۴]/ راوند: (هندیه)، ریوند صینی راوندان. جنس أعشاب کبار معمرهٔ من الفصیلهٔ البطباطیه . aمن أنواعه الریباسی (شها) و هو أصل نبات یشبه القلقاس یستخرج من الأرض و هو رطب و یثقب و یعلق فی الهواء حتی یجفّ ثم یحلب و هو ثلاث أصناف صینی و زنجی و ترکی. [التصریف لمن عجز عن التألیف، ص: ۱۲۷۷]/ راوند: الماهیهٔ: زعم قول أن الراوند أصول بهمن فی الصین، و یجلب من ثم إلی، البلاد، و قد یغش بأن یطبخ و تؤخذ مائیته و تجفف عصارته، ثم یجفّف جوهره بعد ذلک و یباع کما هو، لکنه حینئذ یکون متکاثفاً و أشد قبضاً، و الخالص أشد تخلخلًا و أقل قبضاً، زعفرانی الممضغ.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۱۲۴]/ راوند صینی: اختلف فیه الأطبّاء، فمنهم من یجعله أصل قرع الصین، و زعم آخرون أنه خشب نوع من الأغافت ینبت بالصیّن. و قیل هو أصل رئیس الجبل، و قیل هو اصل الفاشرا، و قیل هو الریباس بعینه، و هذه کلّها أقوال ضعیفهٔ، و زعم (سع) أنه نبات یشبه الزراوند الطویل؛ و الذی صحّ أنه شجر ینبت بالصین و لیس من نبات بلادنا، یصبغ بالهرد، یقطع قطعا تشبه الحوافر، و هو یشبه اصل القنطوریون الکبیر، إلّا أنه اصغر و أقرب الی حمرهٔ الدم، و یجلب من البلاد، و لا رائحهٔ له، و الذی یأتینا منه إنما هو قطع من خشب رخوهٔ، إذا مضغت صبغت الفم مثل فعل الزعفران، و فی طعمها لزوجهٔ مع قبض یسیر و مرارهٔ یسیرهٔ. و ذکر هذا النوع (د) فی ۳، و سمّاه (ی) رأا، (ع) راوند، و هو فارسیّ معرّب، (س) ریون. (عج) راو.[عمدهٔ الطبیب فی معرفهٔ النبات، ج۱، ص: ۲۴۹]/ رَاوَنْد: «ع» أصل أسود قریب إلی الحمرهٔ، لا رائحهٔ له، رخو إلی الخفهٔ، و أقواه فعلًا ما کان منه غیر مسوّس، و کانت له لزوجهٔ و قبض ضعیف، و إذا مُضغ

بماء الترنجبین ویتخذ اقراصا کل قرص وزن درهمین یوخذ مع وزن ثلاثهٔ دراهم سکر

کانت فی لونه صفرهٔ و شیء من لون الزعفران. و قال: هو أصناف: منها صینیّ، و منها زَنْجیّ، و منها تُرْکیّ، و منها شامیّ، و أجودها الصینی... [معتمد فی الأدویهٔ المفردهٔ، ج۱، ص: ۱۳۳]/ أقول: الراوند أصل الریباس، و أجوده الّذی یجلب من بلاد الصین و هو صلبٌ رزینٌ، منه ضارب إلی الصفرهٔ و دونه، و یجلب من کشمیر، شدید الصفرهٔ، و فیه حلاوهٌ، و قطاعه أدقّ من الصینی. [شرح أقسرائی، ج۱، ص: ۲۱۶]/ ریوند: بیخی مشهور است و بهترین صنفی آن بود که چون بشکنند درون وی بسرخی زند و متخلخل باشد و طعم وی تلخ بود و باندک قبض و دردی طباع مختلفه جمع است.[خلاصهٔ التجارب، ص: ۶۰۰]/ ماهیت ان: بیخ ریباس است که در دامن کوه‌های خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم می‌رسد و اکثر چوپانان و مردمی که بدان نواح می‌باشند و آن را می‌شناسند بیخ آن را برمیاورند و می‌کویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنکی ظاهر می‌کردد و از ان ریشها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیکر بکاوند بر سر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرک و کوچک برمیاید آنها ریوند است برآورده هریک را بریده بدو قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و آنکه بزودی خوب خشک کردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر کردن حیوانات می‌آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ‌دار می‌باشد و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرک شبیه بسم اسپ و رنک آن سرخ مائل بتیرکی و زردی و تندبو و سنکین مستوی الاجزا و جوهر آن ما بین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم کردد و لزج باشد و چون ممضوغ آن را بر انکشت و یا بر عضو دیکر و یا بر پارچه بمالند زرد کرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک مائل بتیرکی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یک سال باقی می‌ماند پس ضعیف می کردد و امیران حافظ قوت آنست که با آن نکاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و کفته‌اند آنچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنک آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در هشاشت و خفت و رنک و بهترین این آنست که صلب سنکین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود.[مخزن الأدویه، ص: ۴۴۳]/ راوند ریوند چینی- بیخ جکری- ریباس- روبارب: این کیاه در دامنه کوههای مشرق زمین مانند چین و تبت و ترکستان و خراسان می‌روید کروههای ریشه این کیاه بنام ریوند است که در عمق خاک قرار دارد. بهترین نوع ریواس ریوند آنست که از کشور چین می‌آورند و رنک آن قرمز مایل به جکری است و چون شکسته شود مقطع آن زرد رنک است ریوند را بهتر است تازه مصرف کنند چون پس از کذشت یک سال بتدریج اثر داروئی آن کم می‌کردد و کرم نیز به این ریشه علاقه داشته و زود آن را می‌خورد پس باید در جای خشک و خنک نکهداری شود. [کیاهان دارویی و نحوه کاربرد آنها برای بیماریهای مختلف در طب سنتی، ص: ۱۰۳].

[۱] در منابع، کیاهی با این اسم پیدا نکردم، احتمالا همان راوند است.

[۲] سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ الطِّیبُ الْمِسْکُ وَالْعَنْبَرُ وَالزَّعْفَرَانُ وَالْعُود.[کافی، ج۶، ص: ۵۱۳]/ [زعفران-]: نبات أصفر الزهر له أصل کالبصل. [المسائل فی الطب للمتعلمین، ق۳، ص: ۴۶۲].

طبرزد[1] بماء بارد وهو جید مجرب شفاء سماوی راس [کل] دواء للحمی عجیب نافع باذن الله تعالی [وهو خمسة عشر خلطا].

[1] عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: وَیْحَکَ یَا زُرَارَةُ مَا أَغْفَلَ النَّاسَ عَنْ فَضْلِ سُکَّرِ الطَّبَرْزَدِ وَهُوَ یَنْفَعُ مِنْ سَبْعِینَ دَاءً وَهُوَ یَأْکُلُ الْبَلْغَمَ أَکْلًا وَیَقْلَعُهُ بِأَصْلِهِ.[بحارالأنوار، ج۶۳، ص: ۳۰۰]/

الطبرزد: فارسی معرب و أصله تبرزد، کأنه یراد نحت من نواحیه بفأس، و التبر الفأس بالفارسیة. أی أنه صلب لیس برخو و لا لین (۱ ب) ج ۳- ص ۸ الطبرزد: یتکون من السکر و العسل ما طبخ بعشره من اللبن و الحلیب حتی ینعقد و فیه لطف و تبرید و إصلاح للحلق و کسر لسورة الأدویة و کثیرا ما یشار إلیه لذلک.[فی حفظ الأسنان و اللثة و استصلاحها، ق۳، ص: ۱۴۰]/ [طبرزد-]: یطلق علی نوع من التمر لحلاوته و یقال سکر طبرزد و هو سکر النبات.[المسائل فی الطب للمتعلمین، ص: ۴۶۶]/ طبرزد: جاء فی مفید العلوم: اسم معرّب لنوع من السکّر ینحت بفأس الطبرزین، و سابقا کان یباع فی أسواق العراق نوع من السکر یصنع بشکل أسطوانات قمعیة بطول قدم واحد یلفّ بورق أزرق. و یدعی سکر طبر أو سکرقند أو سکر کلّة أو رأس سکر. یکسر بالفأس إلی قطع صغیرة تستعمل فی شرب الشای.[منصوری فی الطب، ص: ۵۵۹]/ [و السکر الطبرزذ: هو أفضل أنواعه و ألطفها و خاصة ما عمل بالمسرقان. فاذا طبخ السکر بالماء و نزعت رغوته أطفأ الحرارة و سکن العطش.[کامل الصناعة الطبیة، ق۴، ج۱، ص: ۵۵۹]/ سکّر نبات، أبلوج، طبرزد، قندة، قند، قندید ورد فی معجم المصطلحات الفنیة الملحق بلسان العرب مادة (سکر) ما یلی: «و القند و القندة و القندید من السنسکریتیة تدل علی السکر المصفی المسمی فی سوریة سکر النبات وCandi الفرنسیة من قند المعربة، و هی عندهم تطلق علی سکر یطبخ فی الماء حتی یصیر عقیدا، ثم یجفف بتبخر الماء تبخرا بطیئا فیتبلر السکر». و فی المعرب للجوالیقی قال: «و فی طبرزد ثلاث لغات معربات طبرزد، و طبرزل و طبرزن، و أصله بالفارسیة- تبرزد- کأنه یراد نحت من نواحیه بفأس، و التبر: الفأس بالفارسیة. و من ذلک سمی الطبرزد من التمر لأن نخلته کأنما ضربت بفأس». [الوصلة إلی الحبیب، ج۲، ص: ۸۲۴]/ و للسکر أصناف، أکثرها وجودا و أکثرها استعمالا فی الشام و مصر و نحوهما: هو النوع المسمی بالسکر الطبرزد و هو المعروف بالسکر الأبلوج، و هو الذی یعمل أبالیج. و المکرر من هذا النوع هو الذی یذاب و یصفی بعد انعقاده أبلوجا، ثم یعقد کرة أخری؛ و کلما کرر ذلک ازداد بیاضا و نقاء، و تقل حلاوته یسیرا و تمیل إلی التفاهة المائیة. و ذلک لأجل ما یخرج منه من الأرضیة، و هی ما ینفصل منه من الوسخ إذا طبخ. و من أصناف السکر إذا طبخ النوع المسمی بالسکر النبات، و هو أیضا یذاب بعد تحجره بلوجا، کما فی المکرر، لکن هذا لا یعقد بعد ذلک أبلوجا، بل یترک فی القدر التی یذاب فیها، أو فی غیرها، و یوضع فی تلک القدر قضبان من النخل، فتتعلق بها الأجزاء الصافیة مما فی تلک القدر و تتحجر حجارة صغارا ذوات زوایا، و یبقی الباقی علی سیلانه.[شامل فی الصناعة الطبیة، ج۱۵، ص: ۵۸۰]/ و صنعة السکر: أن یؤخذ قصب السکر و یقشر و یقطع أصبعین أصبعین، و یدق بالمداق و یعتصر بین الخشبات تحت السهم حتی ینزل ماؤه، و یغلی جیدا حتی یحصل له قوام قوی قریب من قوام الفانید، و یغرف فی قوالب خزف و یثقب أسفل الظرف- بعد أن یبرد- ثلاث ثقب، و یجعل علی شیء کالسلم مبطوح، و یجعل تحته ما یجری عسله إلیه، و لیکن فی موضع دفیء، و یجعل علیه من ثجیر قصبه ما یدفئه و یجعل علیه لیعین علی

استخراج عسله بسخونته، و يترک فی هذا البيت الدفیء أسبوعا ليسيل دوشابه، ثم بعد الأسبوع يجعل فی بيت بارد عشرين يوما، ثم يحول إلی الغرف حتی يستحكم. و أما صنعة الطبرزد فهو أن يكسر السكر و يلقی فی القدر و يلقی علی كل مائة رطل من السكر عشرة أرطال من اللبن الحليب و من الماء ما يغمره، ثم يغلی و تكشط رغوته، ثم يغرف فی ظرف صينی حتی يسكن من حرارته و يصفو يوما و ليلة، ثم يعاد إلی القدر، و يغلی حتی يصير له قوام بحيث إذا طرح فی ظرف نحاس سمع له نشيش، ثم يرفع و يجعل فی أجاجين خضر، و يحرک بخشبة فی وجهه و أعلاه، و يبرد و يشرط جانب كل إجانة، و يجعل كل إجانة قائمة إلی ظهر الأخری علی سلم ممدود ليجری عسلها إلی شیء تحتها.[منهاج البيان، ص: ۴۸۳]/ طبرزد: يقال: ملح طبرزد و سكر طبرزد. و الطّبرزد لفظ معرّب، و أصله تبرزاد و هو الفاس. و معنی هذا اللّفظ، أنه صلب ينحت من جوانبه بالفاس. و الذی يصلح لأن يقال له ذلک من السّكّر هو السّكّر المسمّی عندنا بالسّكّر النبات، و هو الذی ينبت علی شظايا النّحل و ذلک بأن يجعل السّكّر الذائب فی قدر، و يجعل فی ذلک القدر هذه الشظايا، و يترل يده فينبت عليها هذا النّوع من السّكّر الذائب فی قدر، و يكون نباته و انعقاده علی هيئة جرم صلب منحوت من جوانبه. و هذا تعرف طبيعته و أفعاله، ممّا قلناه فی السّكّر. [شامل فی الصناعة الطبية، ج۱۹، ص: ۱۳۵]/ طبرزد و طبرزن و طبرزل: هو السكّر الأبيض إذا استحكم و هو معرّب.[بحر الجواهر (معجم الطب الطبيعی)، ص: ۲۵۳]/ طبرزد: من السكر و العسل ما طبخ بعشره من اللبن الحليب، حتی ينعقد، و فيه لطف و تبريد و إصلاح للحلق، و كسر لسورة الأدوية، و كثيرا ما يشار إليه لذلک. [تذكرة أولی الألباب، ص: ۲۵۲]/ (السكر): و يقال له و بالفارسية: «شكر». و بالهندی: «كهاند»، «سرگرا». قال الشيخ دواد: «ظن ديسقوريدس أنه رطوبات كالمن تسقط علی القصب فتجمع و تطبخ و الحال أنه عصارة قصب معلوم ينبت كثيرا بالهند و غالب أعمال فارس و بعض جزيرة قبرص، و لكنهم لم يتقنوا عمله، و أولی البلدان به الآن مصر فان ماء النيل يجود قصبه و يكون به عظيما. و صنعته: أن يقشر و يدرس و يعصر بآلات معروفة و يطبخ حتی يثخن. [فی أقسام السكر]، [القسم الأول]: و يسكب فی فخار عظيم كبير واسع مما يلی أعلاه يضيق تدريجا حتی يكون كفم المشارب، و يترک فی هذا مغطی بثجير القصب فی محل يميل إلی الحرارة نحو أسبوع و يسمی: هذا ب- « [السكر] الأحمر» و يدعی الآن ب- «المحيرة». [القسم الثانی]: ثم يكسر و يطبخ ثانيا و يكب فی أقماع دون الأول و يمص من الرأس الضيق حتی يخرج ما فيه من الأوساخ و هذا هو « [السكر] السليمانی»، و يسمی: رأسه الضيق «العنبلة» و هی: أردؤه، و ما عداها «الطارات» و هی: أنقی و أجود. [القسم الثالث]: ثم يطبخ هذا ثالثا: [النوع الأول]: فان سكب فی قالب مستطيل و لم يستقص طبخه فهو « [السكر] الفانيذ». [النوع الثانی]: و إن استقصی بأن جعل أقماعا صنوبرية فهو المعروف ب- « [السكر] الايلدج». [النوع الثالث]: أو مستطيلة علی السواء فهو « [السكر] القلم». [القسم الرابع]: و إن طبخ هذا رابعا و كب فی قدور الزجاج و قد شبكت بقش أو قصب فهو «النبات القزازی». [القسم الخامس]: و قد يقع هذا الطبخ الأخير بالشام فيكون جيدا جدا و يسمی: الآن ب- «الحموی». فهذه أقسامه الكائنة منه بحسب الطبخ فی نفسه. [النوع الرابع]: و أما (الطبرزد) فهو فی المرتبة الثالثة بأن يطبخ بعشره من اللبن الحليب حتی ينعقد. [القسم السادس]: و فی كل مرتبة من المذكورات تسيل عنه رطوبة تسمی: «القطر» و لها حكم أصلها بانحطاط عن الدرجة. و ما عدا مصر و الشام لا يزيدون فی طبخه علی المرتبتين و يجعلونه فی أوانی و يضربونه حتی ينعم فيكون كالدقيق. [الطبع]: و بالجملة فأجود السكر الحديث النقی الخالی

دارویی جامع برای همه‌ی دردها، شفایی که بعد از آن چیزی نیست، و از اسرار مکتوم ائمه(سلام‌الله‌علیهم)است، و آن ترکیباتی است که در مخزن امام رضا (سلام‌الله‌علیه)و امام حسن عسکری (سلام‌الله‌علیه)یافت شده است، برای تب ربع (تب ۲ روز در میان) و صالب (حرارت شدید بدون لرز و سرما) و نافض (تب همراه با لرز) و همه‌ی حرارت‌ها و همه‌ی تب‌ها: گرفته شود: عصاره غافث[1] ۵ استار (هر استار حدود ۱۷ گرم)، ترنجبین ۶ استار(در متن روایت آمده: «و ۶ استار دیگر از ترنجبین» که مجموعا می‌شود ۱۲ استار، احتمالا اشتباه از راوی و ۶ استار دوم، سهوی نوشته شده است، و یا باید از ترنجبین ۱۲ استار در دارو استفاده کنیم)، طباشیر ۴ درهم (هر درهم حدود ۲,۹۵۲ گرم)، افسنتین ۴

عن الحدة و الحرافة و هو: حار رطب فی الثانیة. و السلیمانی فی أولها رطوبة. و الطبرزد معتدل مطلقا.[تذکرة أولی الألباب، ص: ۲۱۳]/ سکر/ نبات/ نبات سلیمانی/ قند/ قند سفید/ فانیذ سنجری نبات: شکر سفید را چون به آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند به طبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوب‌های باریک تراشیده گذارند و یا به ریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مره بعد اخری- یعنی هر مرتبه- آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد، باز به قوام آورده، در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آن که قالب پر گردد آن را سکر سلیمانی و به فارسی نبات نامند ... و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون به حد انعقاد رسد در قالب‌های صنوبری شکل که به طرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش نماید آن را فانیذ سنجری و به فارسی قند سفید نامند.[خلاصة الحکمة، ج۳، ص: ۲۰۳]/ سکر: به فارسی شکر نامند و آن، عصاره نباتی است مثل نی و بی‌تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی‌تصفیه باشد، شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده و در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد، مسمی به شکر سلمانی است و چون طبخ دیگر داده و در قالب صنوبری ریزند، آن را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشد، ابلوج خوانند و به فارسی قند مکرر گویند و هر گاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف به قلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند، موسوم به نبات قزاری است و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و به ریسمان کشند، مخصوص به اسم فانید خزاینی و سنجری است و چون در طبخ ثالث به قدر عشر او شیر تازه اضافه نموده و بجوشانند تا منعقد شود، آن را طبرزد نامند و اکثر، قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته‌اند.[تحفة‌المؤمنین، ج۱، ص: ۴۹۵].

[1] (عصاره غافث آنست که بکوبند غافث را و آب آن را کرفته در افتاب کذارند تا منعقد کردد پس اقراص سازند و آن بسیار تلخ می‌باشد. قرابادین کبیر، ق۱۲، ج۲، ص: ۱۱۱۵)/(عصاره: آب گیاه‌ها بود که بکوبند و جدا کنند آب را و بآفتاب بنهند و تا ستبر شود و این را:«افشرده» نیز گویند. کتاب التنویر، ق۴، ص: ۸۰).

درهم، بزر کرفس ۵ درهم، بادآورد (در نقل دیگر باذروج است) ۵ درهم، عصاره سوس(شیرین بیان) و انیسون و اسارون و شحم حنظل هر کدام ۳ درهم، ورد(گل سرخ) خشک و سنبل هر کدام ۲ استار، بادام تلخ و زراوند و راوند چینی(در نقل دیگر داراوند است) هر کدام ۲ درهم، زعفران ۱ درهم ونیم؛ کوبیده و الک شوند و با آب ترنجبین ترکیب شوند و به صورت قرص گرفته شوند هر قرص وزن ۲ درهم گرفته شود همراه با ۳ درهم شکر طبرزد با آب سرد(نوشیده شود) و آن تجربه شده و نیکو و شفابخش و آسمانی است و سرآمد داروهای تَب است و به اذن الله تعالی شگفت و سودمند است (در نقل اول آمده است که «و آن ۱۵ ترکیب دارد» ولی در نقل دوم ۱۶ ترکیب است، و احتمالا اشتباه از راوی است).

باب: دواء للقروح و البهق و المثلثة و کل الحرارة

باب: دارو برای زخم‌ها و بهق و مثلثه و هر حرارت

روایت ۸۰۹ [دارو برای زخم‌ها و بهق و مثلثه و هر حرارت]

تأخُذ هلیلج اسود جید جزء وهلیلج اصفرَ جَیِّدٌ مِثلُهُ تَدُقُّ کُلَّ واحِدٍ عَلَیً حِدَّةً وتُنخَل بِخِرْقَةٍ صَفِیقَةٍ ثُمَّ تَخْلِطُهُمَا جَمِیعاً بِوَزْنِ سَواءً بَعدَ التَّنَخُّلِ وتُؤْخَذُ مِنَ اَلزَّبِیبِ الملیس المنزوع اَلْعَجَمِ مِثْلُ وَزْنَیْهِمَا جَمِیعاً ثُمَّ تُؤخَذُ شُکْرُ طبرزد مِثْلَ وَزْنِ اَلْجَمِیعِ وتَجْعَلُ کُلَّهُ فی هاونَ وتَدُقُّ حَتَّی تَخْتَلِطُ اختِلاطاً جَیِّداً ثُمَّ تَصیرُ مِثلَ العَفصِ وَ یُؤْکَلُ مِنْهُ عَلَی الرِّیقِ واحِدَةٌ وَعِنْدَ النَّوْمِ واحِدَةٌ نافِعٌ بِاذْنِ اللَّهِ تَعالی.

بگیر: ۱ جزء هلیله سیاه ممتاز + ۱ جزء هلیله زرد ممتاز، هر کدام را جداگانه بکوب و با پارچه‌ای ریزبافت الک کن، سپس – با وزن مساوی بعد از الک – ترکیبشان کن، و بگیر مویز ملیس (ترش و شیرین) هسته جدا شده به وزن هر ۲، سپس شکر طبرزد به وزن هر ۳ بگیر و همه را در هاون قرار بده و بکوب تا به خوبی مخلوط شود، سپس به اندازه‌ی مازو در بیاور، و از آن ناشتا و قبل خواب، ۱ عدد خورده می‌شود، به اذن الله تعالی سودمند است.

باب: ما یورث الحفظ

باب: آنچه حافظه را قوی می‌کند

روایت ۸۱۰ [داروی ترکیبی برای حافظه]

وهو مما وجدته فی کتاب ابن البندار عنهم(صلوات‌الله‌علیهم) يُؤْخَذُ مُر[۱] مَكِّيٌّ وَسُعْدٌ[۲] هِنْدِيٌّ وَفُلْفُلٌ[۳] أَبْيَضُ وَكُنْدُرٌ ذَكَرٌ[۴] وَزَعْفَرَانٌ [خَالِصٌ] أَجْزَاءٌ سَوَاء [يُدَقُّ وَ يُخْلَطُ] يجمع بِالعَسَلِ وَيُشْرَبُ مِنْهُ فی كُلِّ يَوْمٍ مِثْقَالٍ علی الريق سَبْعَةَ أَيَّامٍ [مُتَوَالِيَةً] وإِنْ شربه أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْماً يخوفَ عَلَيْهِ السحر مِنْ شِدَّةِ الْحِفْظِ.

آنچه در کتاب ابن‌بندار از اهل بیت(سلام‌الله‌علیهم) برای حافظه یافتم: گرفته شود: به میزان مساوی: مُر مکی + سعد هندی + فلفل سفید + کندر نر + زعفران، همگی کوبیده و با عسل ترکیب شوند و ۷ روز متوالی، هر روز ناشتا، ۱ مثقال از آن نوشیده شود، و اگر ۱۴ روز نوشیده شود، از شدت قوی شدنِ حافظه، ترس ساحر شدن وجود دارد.

روایت ۸۱۱ [۳ افزایش دهنده‌ی حافظه]

مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ حسن بْنِ هِشَامٍ الناشریِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ بَعْضِ اِصْحَابِنَا عَنِ ابی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ ثَلاَثَةٌ تُورِّثُونَ الْحِفْظَ اَوْ يَزِيدُونَ فِی اَلْحِفْظِ اَلصِّيَامُ وَتِلاَوَةُ اَلْقُرْآنِ وَاَلسِّوَاكُ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ۳ چیز موجب حفظ می‌شوند یا حافظه را زیاد می‌کنند: ۱. روزه ۲. تلاوت قرآن ۳. مسواک.

---

[۱] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۶.

[۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۱.

[۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۳.

[۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۶۴.

روایت ۸۱۲ [داروی ترکیبی دیگر برای افزایش حافظه]

وایضا یؤخُذْ عَشَرَةِ دَرَاهِمَ قَرَنْفُلَ[۱] وَمِثْلَهَ حرمل[۲] ومثله کُنْدُرَ [ذَکَرٍ] یدُقَّـهَ دقـا نَاعِمـاً ثُـمَّ اسْتَفَّ منه عَلَی الرِّیقِ کُلَّ یَوْمٍ قَلِیلًا یجود الذهن ویذهب بالبلغم و یقوی القلب.

و همچنین: گرفته شود: ۱۰ درهم (حدود ۲۹,۵۲ گرم) قرنقل + ۱۰ درهـم اسـپند + ۱۰ درهم کندرِ[نر][۳]، به نرمی کوبیده شود، سپس هر روز ناشتا، مقدار کمی به صورت پودر و خشک خورده شود، ذهن را خوب می‌کند، بلغم را می‌برد و قلب را تقویت می‌کند.

باب: ما یورث النسیان

باب: آنچه موجب فراموشی می‌شود

روایت ۸۱۳ [۱۰ عامل فراموشی]

عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه)انه قال عشرهٔ اشیاء تورث النِّسْیَانَ قِرَاءَةُ ٱلْوَاحِ الْقُبُورِ وَالنَّظَرُ إِلَی الْمَصْلُوب والقاء الْقَمْلَ وَأکل سُؤْرِ الْفَأْرِ وَ[اکل] الْکثیرهٔ وَأَکْلُ التُّفَّاحِ الْحَـامِضِ [وَالْجُـبْنِّ] وَالْمَشْیُ بَیْنَ الْطعام وَالْبَوْلُ فِی الْمَاءِ الْراکد وَالْحِجَامَةُ فِی النُّقْرَهٔ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): ۱۰ چیز موجب فراموشی می‌شود: ۱. خواندن لوح‌های قبور ۲. نگـاه به شخص به دار آویخته شده ۳. انداختن شپش ۴. خوردن سؤر موش (چیزی که بدن یـا دهانِ موش به آن خورده اسـت) ۵. خـوردن کتیـرا (در روایـت دیگـر گشـنیز اسـت) ۶. خوردن سیب ترش ۷. پنیر ۸. راه رفتن بین غذا ۹. ادرار در آب راکد ۱۰. حجامت نقره.

---

[۱] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۸۹.

[۲] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۷.

[۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۶۴.

روایت ۸۱۴ [۹ عامل فراموشی]

عن النبی(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)انه قال: تِسْعَةٌ خصال تُورِثُ النِّسْيَانَ أَكْلُ التُّفَّاحِ الْحَامِضِ وَالكثيرة [الْكُزْبُرَةَ] وَالْجُبُنِّ وَاكل سُؤْرِ الْفَأْرَةِ وَالْبَوْلُ فِی الْمَاءِ الرَّاكِد وقال الواقف وَقِرَاءَةُ كِتَابَةِ على الْقُبُورِ وَالْمَشْیُ بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ وَطَرْحُ الْقَمْلَةِ وَالْحِجَامَةُ فِی النُّقْرَةِ.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): ۹ خصلت موجب فراموشی است: ۱. خوردن سیب ترش ۲. خوردن کتیرا (در روایت دیگر گشنیز است) ۳. خوردن پنیر ۴. خوردن سؤر موش (چیزی که بدن یا دهانِ موش به آن خورده است) ۵. ادرار کردن در آب راکد ۶. خواندن نوشته‌های قبور ۷. راه رفتن میان دو زن ۸. انداختن شپش ۹. حجامت نقره.

باب: جوارش

باب: گوارش

روایت ۸۱۵ [داروی ترکیبی جوارش]

يُؤخَذ هذَا الجَوَارِشُ قَبلَ الطَّعامِ فَيُشَهِّی الطَّعَامَ وَيُؤخَذُ بَعْدَ الطَّعَامِ فَيُمْرِئُ الطَّعَامَ وَيَقْطَعُ اَلأبردَةَ وَالْبَلْغَمَ وَيَزِيدُ فِی الْباهِ وَيُقَوِّی اَلظَّهْرَ وَيَطرُدُ اَلرِّيَاحَ مِنَ الْمَعِدَةِ يُؤْخَذُ مِنَ النَّانخَواه جُزْءٌ وَمِنَ اَلْحَبَّةِ السَّوداءِ جُزءٌ وَمِنَ الصَّعتَرِ البَریِّ نِصف جُزءٍ يُدَقُّ هَذِهِ الادويَّةُ دَقّاً نَاعِماً وَيُعْجَنُ بِعَسَلٍ وَيُجْعَلُ بَنَادِقَ كَامِثالِ الجَوزِ يُوخَذُ مِنهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وبَعْدَه.

مصرف می‌شود این جوارش[1] قبل غذا برای افزایش اشتها، و بعد غذا برای گوارایی غذا است، و سردی و بلغم را قطع می‌کند، نیروی جنسی را می‌افزاید، کمر را تقویت می‌کند، بادها را از معده دور می‌کند. گرفته شود: ۱ جزء زنیان + ۱ جزء سیاهدانه + نیم جزء آویشن دشتی، به نرمی کوبیده و با عسل ترکیب می‌شود و به صورت گلوله به اندازه‌ی گردو درآورده شود و قبل و بعد غذا خورده شود.

[1] (ترکیبی از داروهای خوش‌طعم که برای آسانیِ عمل هضم به کار می‌رود.)

روایت ۸۱۶ [جوارش دیگر]

جوارش رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّه قَالَ یُؤْخَذُ عَسَلٌ وَصعتر یَدُقُّ اَلصَّعْتَرَ وَیُنخَلُ وَیُخلَطُ بِالْعَسَلِ فَانَّه یَهْضِمُ الطَّعامَ وَیَجْعَلُ لِلْمَعِدَهٔ خَمْلاً.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): عسل و آویشن گرفته شود، آویشن کوبیده و الک و با عسل مخلوط شود؛ غذا را هضم می‌کند و برای معده، پرز قرار می‌دهد.

باب: الاطریفل الاصغر

باب: طریفل اصغر

روایت ۸۱۷ [طریفل اصغر]

رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهَ قَالَ إنَّ موسی بْنَ عمران(صلوات‌الله‌علیه)شَکَی الی اللَّهِ البَلْغَمَ فاوحی اَللَّهُ تَعَالی الیه خُذِ اَلْهَلِیلَجَ[1] وَاَلْبَلِیلَجَ[2] وَاَلْآمْلَجِ[3] اجزاء سَوَاءً فلته بِسَمْنِ بَقَرٍ وَاعْجِنْهُ بِعَسَلٍ ثُمَّ قَالَ أبوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)هُوَ اَلَّذِی یُسَمُّونَهُ اَلطَّریفلَ اَلاِصْغَر.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): موسی‌بن‌عمران(صلوات‌الله‌علیه)، به خداوند از بلغم گلایه کرد، پس الله تعالی به او وحی فرمود که: هلیله و بلیله و آمله، به میزان مساوی بگیر و با روغن گاو چرب و آن را با عسل معجون کن. سپس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: این همان چیزی است که به طریفل اصغر نامیده شده است.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۴.

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸.

[3] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸.

باب: صفة دخنة مبارکة
باب: ویژگیِ دودی مبارک

روایت ۸۱۸ [دودِ مبارک]

اذا بَخَرْتَ بِهَا فِی اَلدَّارِ لَمْ یَدْخُلْهَا خَبَرُ سَوْءٍ وَلاَ غَیْرِهِ وَسَبْعِینَ دَاراً حَوْلَهَا رُوِیَ عَنْ اَبِی‌عَبْدِاَللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) یَأْخُذُ لُبَانَ أَبْیَضَ وَقُسط[1] هِنْدِی وَصعترَ وَمُر وَحَبَّ اَلْحَرْمَلِ وَلَبَنِی[2] یابس وَمُقلٌ أَحْمَر وَغَافِرٌ یَمانِیٌ وَربهٔ وَهوَ جَوزُ الحَیَّهٔ یُوجَدُ عِنْدَ الصَّیَادِلَهٔ یُدَقُّ وَیُنْخَلُ وَیُحْصَرُ بِالنِّیلِ الطَّایی أَحْمَر وَیُبْخَّرُ بِهِ وَهُوَ لِلْعَیْنِ وَالدَّوابِّ وَ کُلُّ شَیءٍ یُصِیبُهُ الْعَیْنُ ولإمْساکِ الْهَوام.

روایت شده است از امام صادق(سلام‌الله‌علیه) که هرگاه این ترکیب در منزل، بخور داده شود، هیچ خبر بدی و هیچ بدی دیگری داخل منزل و ۷۰ منزل دورِ آن نمی‌شود! بگیر: کندر سفید + قسط هندی + آویشن + مُر + دانه اسپند + لبنی خشک + مقل قرمز + غافر یمانی + ربهٔ و آن جوز حیه نزد داروخانه‌هاست، همگی کوبیده و الک شوند و در نیل طایی قرمز پوشانده و دود شود، برای چشم زخم و جبنندگان و هر آسیبی از چشم زخم و برای دور نگه داشتنِ حشرات و گزندگان سودمند است.

روایت ۸۱۹ [روایتی دیگر درمورد دود مبارک]

وَرُوِیَ عَنْهُم(صلوات‌الله‌علیهم) ان اللّه تَعَالَی أَمَرَ موسی بْنِ عِمْرَانَ وَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ(صلوات‌الله‌علیهما) اَنْ بَخَراً بِهِ عِنْدَ مَجْلِسِ اَلْقَضَاءِ.

و از ائمه(سلام‌الله‌علیهم) روایت شده است که: خداوندِ متعال، به موسی‌بن‌عمران و سلیمان‌بن‌داوود (صلوات‌الله‌علیهما)، امر کرد که در مجلس قضاوتشان، این ترکیب را بخور دهند.

---

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۶۰۸.

[2] رجوع کنید به پاورقی روایت ۴۶۴.

باب: بخور مریم علیها السلام

باب: بخور حضرت مریم علیها السلام

روایت ۸۲۰ [بخور حضرت مریم سلام الله علیها]

[مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ(صلوات‌الله‌علیهما): أَنَّهُ وَصَفَ بُخُورَ مَرْيَمَ لِأُمٍّ وَلَدٍ لَهُ وَذَكَرَ أَنَّهُ نَافِعٌ لِكُلِّ شَیْءٍ مِنْ قِبَلِ الْأَرْوَاحِ مِنَ الْمَسِّ وَالْخَبَلِ[1] وَالْجُنُونِ وَالْمَصْرُوعِ وَالْمَأْخُوذِ وَغَيْرِ ذَلِكَ نَافِعٌ مُجَرَّبٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ] يؤخذ لُبَان وسَنْدَرُوس[2] وطلق[1] [وبُزَاقَ الْفَمِ[2] وَكَور[3] سِنْدِیٍّ] وقشرَ الْحَنْظَلِ وجزر برّی

---

[1] عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ مُوسَی(صلوات‌الله‌علیه) عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ(علیهم‌السلام) قَالَ: إِنَّ فِیمَا أَوْصَی بِهِ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عَلِیّاً (علیه‌السلام) قَالَ يَاعَلِیُّ لَا تُجَامِعْ أَهْلَكَ فِی أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنَ الْهِلَالِ وَلَا فِی لَيْلَةِ النِّصْفِ وَلَا فِی آخِرِ لَيْلَةٍ فَإِنَّهُ يُتَخَوَّفُ عَلَی وَلَدِ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ الْخَبَلُ فَقَالَ عَلِیٌّ(صلوات‌الله‌علیه) وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ‌اللَّهِ فَقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إِنَّ الْجِنَّ يُكْثِرُونَ غِشْيَانَ نِسَائِهِمْ فِی أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنَ الْهِلَالِ وَلَيْلَةِ النِّصْفِ وَفِی آخِرِ لَيْلَةٍ أَ مَا رَأَيْتَ الْمَجْنُونَ يُصْرَعُ فِی أَوَّلِ الشَّهْرِ وَفِی آخِرِهِ وَفِی وَسَطِهِ.[کافی، ج۵، ص: ۴۹۹]/
الخَبَلُ: جنون أو شبهه فی القلب.[کتاب العین، ج۴، ص: ۲۷۲]/ الخَبَلُ: الجُنُون..و الخَبَلُ: فَسادٌ فی القوائم حتّی لا يَدْرِی كَيْفَ يَمْشِی..و خَبِلَ: أصابَهُ فالجٌ.[المحیط فی اللغة، ج۴، ص: ۳۵۳]/ خبل: الخَبَل: فساد الأعضاء. و الخَبَل: الجُنُون. و الخَبَال، فی الأصل: الفَساد. و یکون فی الأفعال و الأبدان و العقول.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۳۸۶].

[2] شیرابه‌ی برخی درختان روسیه (شوروی گذشته) در سرزمین پیرامون دریای بالتیک می‌باشد شیرابه‌ی آن در زلالی و شفاف بودن نشانه‌ی شناسایی آن است. اگر خشک شود بسیار سخت شده و از آن گردن‌بند و زیورآلات زنانه و بهترین تسبیح را می‌سازند. [منصوری فی الطب (ترجمه)، ص: ۶۹۹]/ الماهیة: قال: دیسقوریدوس: هو صمغ شجرة تکون فی بلاد العرب، و بلاد الهند، فیها شبه یسیر من المرّ، و هو کریه الطعم، و قد یتدخن به الناس، و یدخن به الثیاب مع المر و المیعة، و تلک الصموغ تطبخ بالنار، و تصیر سندروساً.[قانون فی الطب، ج۲، ص: ۳۸]/ سندروس: به هندی رال [نامیده می‌شود]، نیز می‌گویند مریمدهون و میمو. در کتاب الادهان: باید [نوع] سرخ آن، همانند عقیق سرخ، سخت و پوست کنده یعنی پاک را برگزید. درخت سندروس در سرزمین زنگبار می‌روید، آن را می‌برند و با ایجاد شکاف، می‌گذارند تا [صمغ] جاری شود و به تدریج سفت گردد. به همین جهت در آن جانوران گرفتار نیز دیده می‌شوند. سندروس دو نوع است: یکی از آنها معروف است، اما

دیگری بهتر از آن و گرانبهاست. فرق میان آنها در این است که اگر آنها را به آتش نزدیک کنیم، [نوع] اول پیچ و تاب می‌خورد و از هم می‌پاشد، اما دومی، [نوع] خوب، مانند سقز [صمغ جویدنی] نرم و کشیده می‌شود.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۶۳۳]/ سندروس: إسحاق بن عمران: صمغ أصفر یشبه الکهرباء إلا أنه أرخی منه و فیه شیء من مرارة.[جامع لمفردات الأدویة و الأغذیة، ج۳، ص: ۵۱]/ کهربا: الماهیة: صمغ کالسندورس مکسرة إلی الصفرة و البیاض و الاسفاف، و ربما کان الحمرة، یجذب التبن و الهشیم إلی نفسه، فلذلک یسمّی کاهربا بالفارسیة، أی سالب التبن، مرکب من مائیة فاترة، و أرضیة قد لطفت، و هو صمغ شجرة الجوز الرومی، و مرکب من أرضی لطیف و مائی یابس.[قانون فی الطب، ج۱، ص: ۴۸۰]/ کهربا: «سندی» گوید از نوع مهره است و از دریای مغرب به ساحل می‌افتد و بعضی را اعتقاد آن که صمغ درخت حور و غیر آن است و از بلاد اروس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه ای است در جزایر بحر مغرب که مانند مرمر متحجر می‌گردد و حقیر، قطعه ای از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و نزد «محمد بن احمد»، معدنی است و مغربی او قوی‌تر از طرابلسی است و از اقوال قدما ظاهر می‌گردد که کهربا و سندروس یک جنس باشند و سندروس، مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه، هر دو شریکند و سندروس، به اندکی حرارت که از مالیدن او به هم رسد جذب کاه می‌کند و کهربا محتاج به مالیدن زیاد است و در سندروس، سرخی غالب است و در کهربا، زردی و صلابت و در حین سوختن، بوی شاخ سوخته از آن ظاهر می گردد و بهترین کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب به هم رسد.[تحفهٔالمؤمنین، ج۱، ص: ۷۳۰]/ کوپال از واژه مکزیکی Copali به معنی بخور گرفته شده و در آمریکای جنوبی مصارف بخور دارد. این نوع صمغ در نیوزلند از درختی به نام کائوری بدست می آید که می تواند شامل گیاه یا جانورانی درون خود همانند یک نوع شبه رزین شبه فسیل باشد که هزاران سال از عمر آن نیز بگذرد **.اساسا کوپال به کهربایی با قدمت کم یا کهربای جوان میگویند که قیمت آن ارزان تر از کهربا و تقریبا گرمی یک دلار یا بیشتر میباشد .**در ژاپن و شرق آفریقا از گیاهی از جنس "هایمنیا" آن را تولید می کند. قیمت آن ارزان و قیمت عمده آن کیلویی فقط ۵ پوند است. کوپال می تواند حاوی فسیل حشراتی باشد که منقرض نشده اند (این یکی از روش های تخمین قدمت است، پایداری کوپال شبیه کهربا است اما توسط اتر نرم می شود. سطح آن به هم ریخته است و بسیار متخلخل است (به راحتی زیر تیغه چاقو خرد می شود). گفته می شود هنگامی که کُوپال در معرض نور و آفتاب قرار گیرد ترکهای عمیقی روی آن ایجاد می شود درصورتی که کهربا زیر نور و آفتاب ترکهای سطحی بر میدارد. همچنین در معرض سوزن داغ بوی آن با کهربا تفاوت هایی دارد. روشهایی جهت تشخیص کوپال از انواع کهربای ممتاز گفته شده، مثلا با آغشته کردن سطح آن با دی‌متوکسی‌اتان، چنانچه جلای آن در اثر واکنش و حل شدن، مواد فرار آن ا ز بین رفته و چسبنده شود کوپال و یا نوع تقلبی است. سطح کهربا معمولا چنین واکنشی نشان نمی دهد. از حلال استون نیز میتوان استفاده کرد ولی نیاز به ماه ها غوطه وری کوپال در

این ماده است تا واکنش مشخص شود. بهرحال این تست نیز امروز خیلی موثر نیست زیرا کوپال ها را از طریق بهسازی سخت تر میکنند و بسیار شبیه کهربا میشوند. حتی سختی و میزان حلالیت آن مقاوم تر شده و دیگر با کهربا به این راحتی قابل تشخیص نیست .بهترین راه آزمایش های پیشرفته طیف سنجی FTIR می باشد.[به نقل از سایت سنگ‌شناس].

[۱] الطَّلْقُ: الذی یُسْتَعْمَلُ فی الأصْبَاغ، و قیل: الشُّبْرُمُ.[المحیط فی اللغة، ج۵، ص: ۳۲۷]/ طلق: این به هندی تالک است و به رنگ‌های سفید و زرد وجود دارد. به رومی اغلوبوطیس، نیز گسمیس و گسطریس است؛ به سریانی کوکبا [د] ارعا به معنای «ستاره زمین» است.رازی: بهترین [طلق] یمنی است.پولس: [طلق] شبیه شب یمانی است و در جزیره قبرس یافت می‌شود. جانشین آن زبد القمر است. می‌گویند که آن مانند شبنم از آسمان می‌افتد و سپس لایه به لایه سنگی می‌شود.من نوع زرفام [طلق] و در کابل وهبیان نوع مسی را دیده‌ام.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۷۰۲]/ الطَّلق. حَجَر برّاق، إذا دُقّ یتشظَّی صَفائحَ و شظایا. و یُستعمل بدلا عن الزُّجاج. و أجود الیَمانیّ ثمّ الهندیّ ثمّ الأندلسیّ. و الوجه فی حَلّه أن یُجعل فی خِرْقَةٍ من صُوف مع حَصَوات، و یُدْخَل فی الماء المغلیّ ثمّ یُصَفَّی عنه الماء و یُشَمَّس لیجفّ، و یسمَّی بکوکب الأرض، و بعُروق العَروس. و لا ینحلّ بالدّقّ أبداً، ثمّ یُجمع بعد ذلک. و قد رأیت منه ما صفائحه غلیظة و منه صفائحه رقیقة جدّا.[کتاب الماء، ج۲، ص: ۸۳۴]/ حجر الطلق:و یعرف بعرق العروس و هو کوکب الأرض و هو حجر برّاق یتقشر قشرات رقاق یعمل منه مضاوی الحمامات یقوم مقام الزجاج و یعرف بحجر الضوء أیضا.[منهاج الدکان و دستور الأعیان، ص: ۱۹۷]/ جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف می باشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنک شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق کردد و اوراق آن بزرک و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از ان در خوبی هندیست و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست‌تر و اوراق آن نازک نمی‌کردد و رنک آن با کمودت و نیز کفته‌اند دو صنف می‌باشد یکی صفایحی و ورق ورق می‌کردد و دوم مانند سنک حص و معدن آن جزیره قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم‌آباد و می‌کویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب برمی‌آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لابد بیالاید با نوشادر و کلس البیض احراق می‌نمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد.[مخزن الأدویه: ص: ۵۸۸]/ طلق: معرب از تلک فارسی است و بفارسی ابرک و بهودل نیز نامند و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جشما و کوکبا ارغا و بیونانی چشمارون و فلون و اسطرد و برومی غرقوطیه نامند و بعبرانی اعلیوطس و بهندی ابهرک و بهورل.[أسماء الأدویة، ص: ۱۶۸].

[۲] دیسقوریدس گوید: در زمین عرب در وقتی که ماه در نقصان نبود عادت عرب آن باشد که به شب‌ها بیرون آیند و «بزاق القمر» را بگیرند. عرب او را بزاق القمر و بصاق القمر و بساق القمر إ ۲ نیز گویند.

وَكبريت أَبْيَضَ وكبشرهٔ [كَسَرْتَ] دَاخِلَ الْمُقْلِ[۲] وَسُعْدَ[۳] يَمَانِيٍّ وَيكسر [يَكْثُرُ] فِيهِ مُرٌّ[۴] وَشَعْرَ الْقُنْفُذِ مبلوث [مَشْبُوثٍ] بِقَطِرَانٍ [شَامِيٍّ] قَدْرَ ثَلَاثِ قَطَرَاتٍ تَجْمَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَيُصْنَعُ بُخُوراً فَإِنَّهُ جَيِّدٌ نَافِعٌ [إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى].

در روایت است که امام باقر(سلام‌الله‌علیه)، بخور مریم را برای اُمّ ولد خود توضیح دادند و فرمودند: این بخور، برای هر آفت روحی از مسّ شیاطین و پریشانی مغز و خبل (دیوانگی یا فلجی اعضا) و دیوانگی و صرع، جن‌زدگی و جز آن به اذن الله تعالی خوب و مجرّب است، سپس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: گرفته شود: لبان (کندر) + سندروس[۵] + طلق[۶] + بزاق الفم (سنگ ماه)[۷] + کَور سِندی (مُقل پاکستانی) + پوست حنظل + هویج دشتی (شقاقل) + کبریت (گوگرد) سفید + کبشرهٔ (کسرهٔ) درون مقل +

جرم او سپید باشد و نازک که روشنایی از یک طرف او به دیگر سو نفوذ کند و در بعضی مواضع عرب او را مهو إ ۳ گوید.[الصیدنهٔ فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ص: ۳۱۷]/ حجر القمر – «سنگ ماه»، سلنیت: آن را «کف ماه» و «تف ماه» می‌نامند؛ آن را در سرزمین عرب‌ها شب هنگام که ماه در افزودگی است پیدا می‌کنند. آن سفید، شفاف و سبک است. به نظرم فهر تصحیف قمر است. می‌گویند که مهو سنگی سفید است که آن را بصاق القمر و مرو می‌نامند. این سنگی سفید است که در آن آتش وجود دارد و از آن مینا و مها تهیه می‌کنند. دیسقوریدس: افروسالینان را در سرزمین عرب‌ها شب‌هنگام که ماه در بدر است پیدا می‌کنند. آن روشن و بسیار شفاف و سبک است. اگر آن را به درخت بیاویزیم، درخت بار می‌آورد. زنها آن را به خود می‌آویزند تا فربه شوند. تکه‌های این [سنگ] صرع کودکان را درمان می‌کند.[صیدنهٔ فی الطب، ص: ۴۲۷].

[۱] کور: هو مقل الیهود أیضا و سنذکره فی المیم.[جامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔ، ج۴، ص: ۳۵۷]

[۲] رجع کنید به پاورقی روایت ۴۵۸.

[۳] رجوع کنید به پاورقی روایت ۳۱۱.

[۴] رجوع کنید به پاورقی روایت ۲۴۶.

[۵] احتمال زیاد، سندروس صمغ (رزین) کوپال است و احتمالا با توجه به نامش (سند+روس) شامل کهربای بالتیک هم می‌شود که قبلا دریایی در روسیه (شوروی سابق) بوده است.

[۶] نوعی جسم یا سنگ معدنی سفید، شفاف و قابل تورق.

[۷] بزاق الفم آب دهان است، اما اینجا ظاهرا بزاق القمر بوده که تصحیف شده است، مجلسی نیز می‌گوید در بعضی نسخه‌ها بزاق القمر است.[بحار الأنوار، ج۵۹، ص: ۱۵۷].

سُعد یمانی + و در آن مُر شکسته شود + موی خارپشت آلوده به سه قطره قطران شامی؛ همه را ترکیب کن و از آن بخوری بساز که ان شا الله تعالی خوب و سودمند است.

باب: المفردات الجامعة

باب: مفردات جامع (برای درمان هر درد)

روایت ۸۲۱ [مفردات عمومی]

ماء زمزم، طین قبر الحسین علیه السلام، [حبة] السوداء، الحرمل و اللبان، و الحلبة، و السنا، و النانخواه، و التمر، و البان اللقاح، واللبینة، و الصعتر، و السعد، و الملح، و السکر، و العسل، و السویق، و الحاء، و السلق، و الرمان، و التین، و ادامة احدی و عشرین زبیبة حمراء کل یوم علی الریق. جدید

آب زمزم، خاک قبر سیدالشهداء علیه السلام، سیاهدانه، اسپند، کندر، شنبلیله، سنا، زنیان، خرما، لبنیات شتر، تلبینه، آویشن، سعد، نمک، شکر، عسل، سویق، الحاء، برگ چغندر، انار، انجیر، مداومت بر خورد ۲۱ عدد مویز قرمز هر روز ناشتا.

باب: فی مضغ اللبان

باب: درمورد جویدن کندر

روایت ۸۲۲ [۳ فایده‌ی جویدنِ کندر]

روی عن امیرالمؤمنین(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: مَضْغُ اللُّبَانِ[1] یَشُدُّ الْأَضْرَاسَ وَ یَنْفِی الْبَلْغَمَ وَیَقْطَعُ رِیحَ الْفَم.

[1] رجوع کنید به پاورقی روایت ۵۶۴.

امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه): جویدن کندر، دندان‌ها را محکم و قوی، بلغم را دور، و بوی بد دهان را قطع می‌کند.

روایت ۸۲۳ [کندر بسیار مصرف کنید]

وروی عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: اسْتَكْثِرُوا مِنَ اللُّبَانِ وَاسْتَفُّوهُ وَامْضَغُوهُ [وَ حَبَّهُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْمَضْغُ] فَإِنَّهُ يَنْزِفُ بَلْغَمَ [الْمَعِدَةِ وَيُنَظِّفُهَا] وَيَشُدُّ الْعَقْلَ وَيُمْرِئُ الطَّعَام.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): کندر بسیار مصرف کنید، آن را به صورت پودر و خشک بخورید، و آن را بجوید، دوست‌داشتنی‌تر برای من، جویدن آن است، زیرا بلغم را از معده خالی و آن را تمییز می‌کند، و عقل را تقویت و غذا را گوارا می‌کند.

روایت ۸۲۴ [گذاشتن کندر و تربت سیدالشهداء صلوات الله علیه در جیب]

و روی انه وجد فی جیب ابی‌العسکری(صلوات‌الله‌علیه)کندر و طین القبر.

و روایت شده است که ایشان در جیب امام هادی صلوات الله علیه، کندر و خاک قبر سیدالشهدا(صلوات‌الله‌علیه)یافتند.

باب: فی العقارب و الحیات و الزنابیر

باب: درمورد عقرب و مار و زنبور

روایت ۸۲۵ [دعای ایمنی از عقرب]

[لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ لَهُ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ إِنِّی خِفْتَ الْعَقَارِبَ فَقَالَ لِی] قال انْظُرْ إِلَى بَنَاتِ نَعْشٍ الكبرى من الْكَوَاكِبِ الثَّلَاثَ الْأَوْسَطِ مِنْهَا تحته [بِجَنْبِهِ] كَوْكَبٌ صَغِيرٌ قَرِيبٌ [مِنْهُ] تُسَمِّيهِ الْعَرَبُ السُّهَا وَنُسَمِّيهِ نَحْنُ أَسْلَمَ تَحُدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ كُلَّ لَيْلَةٍ وتقول ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ يَا رَبَّ أَسْلَمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ سَلِّمْنَا مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِی شَرٍّ [قَالَ إِسْحَاقُ فَمَا تَرَكْتُهُ مُنْذُ دَهْرِی إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَضَرَبَنِی الْعَقْرَبُ].

روایت شده است که: اسحاق‌بن‌عمار بـه امـام صـادق(سـلام‌الله‌علیـه)گفـت: مـن از عقـرب می‌ترسم! امام (سلام‌الله‌علیه)فرمودند: به ستارگان بنات نعش کبری نگاه کن که از ستاره‌های سه‌گانه‌ی وسطی، زیر آن بنات النعش ستاره‌ای کوچک است که عرب آن را سها نامـد، و ما آن را اسلم می‌نامیم، هر شب نگاهت را به آن تیز کن و سه بار بگو: «اللَّهُمَّ یَـا رَبَّ أَسْلَمَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ سَلِّمْنَا مِنْ شَرِّ کُلِّ ذِی شَـرٍّ» (الهـی ای پروردگارِ اسلم، بر محمد و آلش درود فرست و فرجشان را نزدیک بدار و مـا را از شرّ هر صاحب شرّی در امان بدار). اسحاق گوید: من این دعا را در همه عمر، بـه جـز یک شب فراموش نکردم که در همان شب عقرب مرا گزید.

روایت۸۲۶ [دعای درمان عقرب گزیدگی]

وَرُوِیَ انَّه اذا لَذَعَ أحَدَکُمُ الْعَقْرَبَ فَأکْتُبَ عَلَی الارْضِ مثلث ابوی ازدی سُکَّاناً ثُـمَّ تُـدِیرُ اَلسِّکِّینَ وَتَکُونُ ثَلاَثُ سَکَاکِینَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما را عقـرب گزیـد، روی زمـین مثلـث بنویسـد: ابوی، ازدی، سکانا. سپس چاقو را بچرخاند و ۳ چاقو باشد.

باب: رقیهٔ الزنبور

باب: رقیه‌ی زنبور

روایت ۸۲۷ [رقیه‌ی زنبور]

«الحمدلله رب العالمین فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ یَا مُوسَی ما شاء الله.»

باب: رقیة العقرب و الحیة

باب: رقیه‌ی عقرب و مار

روایت ۸۲۸ [رقیه‌ی ایمنی از مار و عقرب و شیطان]

روی عن ابی‌الحسن(صلوات‌الله‌علیه)آیتین من کتاب الله اذا قرأتهما اذا اصبحت وأمسیت امنت الحیات والعقارب والشیاطین و...: [قل] بسم الله الرحمن الرحیم قل إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَیَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَیْئًا إِنَّ رَبِّی عَلَی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): ۲ آیه از کتاب خداست که اگر آن ۲ را صبح و شب بخوانید از مارها و عقرب‌ها و شیاطین و... ایمن می‌شوی: بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم قل إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَیَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَیْئًا إِنَّ رَبِّی عَلَی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ.»

روایت ۸۲۹ [درمان گزیدگی عقرب با نمک]

وروی عن ابی‌جعفر(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: استلم رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الحجر فلسعته عقرب فقَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): لَعَنَکِ اللَّهُ ما تبالین أصبت مومنا أم کافرا [فَمَا یَسْلَمُ مِنْکِ مُؤْمِنٌ وَلَا کَافِرٌ] ما علی هذا عاهدت نوحا(علیه‌السلام)ثُمَّ دَعَا بِمِلْحٍ [فَوَضَعَهُ] فدلک مَوْضِعِ اللَّسعة [ثُمَّ عَصَرَهُ بِإِبْهَامِهِ حَتَّی ذَابَ] وشرب من الملح غیره وقَالَ لَوْ تعلمون مَا فِی الْمِلْحِ مَا احْتَاجُوا مَعَهُ إِلَی تِرْیَاقٍ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حجرالاسود را لمس نمودند پس عقرب ایشان را گزید! پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: خدا لعنتت کند! خیالی نداری که مومن را بگزی یا کافر را! از تو نه مومن ایمن است و نه کافر! این طبق قرار و عهدی نبود که با نوح(علیه‌السلام)داشتی! سپس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، نمک خواستند و موضع نیش را با آن مالیدند [و با انگشت شصت فشار دادند تا آب شد] و غیر ایشان از نمک نوشیدند! سپس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در نمک وجود دارد، با وجود آن نیازی به تریاک نداشتند!

روایت ۸۳۰ [پیمان عقرب با حضرت نوح علیه السلام]

وَسُئِلَ اَبُوعَبْدِاللّٰهِ(صلوات‌الله‌علیه)عَلی أیِ شیءٍ عَاهَدتِ اَلْعَقْرَبُ نُوحاً(علیه‌السلام)فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَمْ یَحْمِلْهَا فِی اَلسَّفِینَهِ حَتی أعْطَیْتهُ عَهْدَ اَللّٰهِ أن لاَ یلْسَعَ مُؤْمِناً.

از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)پرسیده شد که عقرب بر چه چیزی با نوح(علیه‌السلام)پیمان بسته بود؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: او را در کشتی حمل نکرد تا اینکه عهدی الهی به او داد که مومنی را نگزد.

روایت ۸۳۱ جدید [عوذه‌ی ایمنی خود و خانواده از عقرب]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قال: مَنْ قال: سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ. إنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. إنَّهُ مِنْ عِبادِنَا [الْمُؤْمِنِینَ] المخلصین، فان اسمع نفسه وأهله لم یصبه وأهله عقرب و ان لم یسمع أهله لم یصبه هو شئ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرکه بگوید: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ. إنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. إنَّهُ مِنْ عِبادِنَا [الْمُؤْمِنِینَ] المخلصین» ، پس اگر خودش و خانواده‌اش بشنوند، به خودش و خانواده‌اش آسیبی از عقرب نمی‌رسد، و اگر خانواده‌اش نشنوند، فقط به خودش آسیبی نمی‌رسد.

روایت ۸۳۲ [عوذه‌ی ایمنی از عقرب و گزندگان]

وعنه(صلوات‌الله‌علیه)انه قَالَ: أَتَی قَوْمٌ الی رَسُولَاللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)یَشْکُونَ الْعَقَارِبَ وَمَا یَلْقَوْنَ مِنْهَا قَالَ: قُولُوا إِذَا أَصْبَحْتُمْ وَإِذَا أَمْسَیْتُمْ: أَعُوذُ بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ [کُلِّهَا] أعوذ بکلمات الله المنجیات الَّتِی لَا یُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ الَّذِی لَا یُخْتْفَرُ جَارُهُ وَمِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ وَمِنْ [شَرِّ] مَا بَرَأَ وَمِنْ شَرِّ [شَرِّ] الشَّیْطَانِ الرجیم وَشِرْکِهِ وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ [سَبْعَ مَرَّاتٍ] وَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)مَنْ قَالَ هَذِهِ الْکَلِمَاتِ حِینَ یُمْسِی فَأَنَا ضَامِنٌ أَنْ لَا یُصِیبَهُ عَقْرَبٌ وَلَا هَامَّةٌ حَتَّی یُصْبِحَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): گروهی نزد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمدند و آنچه از عقرب‌ها بهشان می‌رسید، گلایه کردند. پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: صبح و شب ۷ مرتبه بگویید: «أَعُوذُ بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ [کُلِّهَا] أعوذ بکلمات الله المُنجیاتِ الَّتِی لَا یُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ الَّذِی لَا یُخْتْفَرُ جَارُهُ وَمِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ وَمِنْ [شَرِّ] مَا بَرَأَ وَمِنْ [شَرِّ] الشَّیْطَانِ الرجیم وَشِرْکِهِ وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، و امام باقر(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: هرکه این کلمات را هنگام شب کردن بگوید، پس من ضامن هستم که تا صبح هیچ عقرب و حشره و گزنده‌ای به او آسیبی نرساند.

روایت ۸۳۳ [مانند روایت ۸۲۵]

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ قلت لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)جعلت فداک إِنِّی اخاف الْعَقَارِبَ قَالَ انْظُرْ إِلَی بَنَاتِ نَعْشٍ [الکبری] الْکَوَاکِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَوْسَطِ مِنْهَا بِجَنْبِهِ کَوْکَبٌ صَغِیرٌ [قَرِیبٌ] تُسَمِّیهِ الْعَرَبُ السُّهَا وَ نَحْنُ نُسَمِّیهِ أَسْلَمَ فأحدّ النَّظَرَ إِلَیْهِ کُلَّ لَیْلَةٍ وَقل ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ رَبَّ أَسْلَمَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَسَلِّمْنَا [مِنْ شَرِّ کُلِّ ذِی شَرٍّ] قَالَ إِسْحَاقُ فَمَا تَرَکْتُهُ فی دَهْرِی إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَضَرَبَتنِی الْعَقْرَبُ.

روایت ۸۳۴ [عوذه‌ی دیگر برای ایمنی از عقرب]

[عَنْهُ(صلوات‌الله‌علیه)] وأیْضاً بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی کَنَفِکَ وَفِی جِوارِکَ وَاجْعَلْنِی فِی حِفْظِکَ وفی امنک وَاجْعَلْنِی فِی أَمْنِکَ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): همچنین (برای ایمنی از عقرب): «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی کَنَفِکَ وَفِی جِوارِکَ وَاجْعَلْنِی فِی حِفْظِکَ وفی امنک وَاجْعَلْنِی فِی أَمْنِکَ.»

روایت ۸۳۵ [عوذه‌ی دیگر برای ایمنی از عقرب و مار]

وأیضا عنه(صلوات‌الله‌علیه) قال: تعوذ عِنْدَ الْمَساءِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ النبی وأهل بیته أَخَذْتُ الْعَقارِبَ وَالْحَیَّاتِ کُلَّهَا ... [بِإِذْنِ اللَّهِ تَبارَکَ وَتَعالَی] أَفْواهِهَا [وَأَذْنَابِهَا وَأَسْمَاعِهَا وَأَبْصارِهَا] وَقواها [فُؤَادِهَا] عَنِّی وَعَمَّنْ أَحْبَبْتُ إِلَی الضَحْوَةِ [النَّهارِ إِنْ شاءَ اللَّهُ تَعالَی].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هنگام شب این عوذه را بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ النبی وأهل بیته أَخَذْتُ الْعَقارِبَ وَالْحَیَّاتِ کُلَّهَا ...[بِإِذْنِ اللَّهِ تَبارَکَ وَتَعالَی] أَفْواهِهَا [وَأَذْنَابِهَا وَأَسْمَاعِهَا وَأَبْصارِهَا] وَقواها [فُؤَادِهَا] عَنِّی وَعَمَّنْ أَحْبَبْتُ إِلَی الضَحْوَةِ [النَّهارِ إِنْ شاءَ اللَّهُ تَعالَی].»

باب: رقیهٔ مجربهٔ

باب: رقیه مجربه

روایت ۸۳۶ [رقیه‌ی مجرب برای ایمنی از شیر و مار و عقرب]

[إِقْرَأْ] سَبعَ مرّاتٍ الْحَمْدُ ثمَّ تَقُولُ یا اَرْضَ أَمْسَینا وَأَمْسَیْتَ صُمِّی عَنَّا طَرَفَیْکَ مِن شَرِّ ما مَشَی عَلَیْکَ مِنْ اسَدٍ وأسْوَدٍ وَحَیَّهٔ وَعَقْرَب وَخَتَمتَکَ سُلَیْمانُ بْنَ دَاوُد وَ نوح صلوات الله علیهما وَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآله.

۷ مرتبه سوره‌ی حمد بخوان و سپس بگو: «یا اَرْضَ أمْسَینا وَأمْسَیْتَ صُمِّی عَنَّا طَرَفَیْکَ مِن شَرِّ ما مَشَی عَلَیْکَ مِنْ اسَدٍ وأسْوَدٍ وَحَیَّه�ْ وَعَقْرَب وَخَتَمتَکَ سُلَیْمانُ بْنَ دَاوُد وَنوح صلوات الله علیهما وَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآله.»

باب: الدریاق

باب: تریاق

روایت ۸۳۷ [حلال بودن تریاق]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید والبرقی جمیعا عن صفوات بن عبدالرحمن بن الحجاح قال سأل رجل اباعبدالله(صلوات‌الله‌علیه) عن الدریاق: [سَأَلَ رَجُلٌ أَبَاالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه) عَنِ التِّرْیَاقِ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه) لَیْسَ بِهِ بَأْسٌ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) إِنَّهُ یُجْعَلُ فِیهِ لُحُومُ الْأَفَاعِیِّ] فَقَال(صلوات‌الله‌علیه) بهذه لَا تُقَذِّرْهُ [تقدر]عَلَیْنَا.

عبدالرحمان پسر حجاج می‌گوید: شخصی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)، درمورد تریاق پرسید، امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: در آن اشکالی نیست. شخص گفت: یا ابن رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! در آن گوشت افعی قرار می‌دهند! پس امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: با این حرف آن را بر ما پلید نکن.

روایت ۸۳۸ [برتری حشیش بر تریاق]

وَعَنْهُ عَنْ عبدالرحْمن بْنِ الحجاحِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ أبی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ لَوْ یَعْلَمُ اَلنَّاسُ مَا فِی اَلْحَشِیشِ[1] لاَسْتَغْنَوْا عَنِ اَلدِّرْیَاقِ.

---

[1] رُوِیَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ الزَّیَّات قَالَ شَکَوْتُ اِلی الرِّضَا(صلوات‌الله‌علیه) نَفْخَةً کَانَتْ تُصِیبُنِی فِی بَطْنِی شَبْعَاناً کُنْتُ ام جَائِعاً فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه) خُذْ جُزْءً مِنْ حَبِّ الْحَشِیشِ قُلْتُ وَمَا حَبُّ اَلْحَشِیشِ قَالَ تُسَمِّیهِ اَهْلُ الْعِرَاقِ اَلنَّانْخُواهْ...(حسن بن حسین زیات می‌گوید: به امام رضا(سلام‌الله‌علیه)، از ورم شکمم چه در حال گرسنگی و چه سیری، گلایه کردم،

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): اگر مردم می‌دانستند چه چیزی در حشیش وجود دارد، از تریاق بی‌نیاز می‌شدند.

باب: فی الباه و ما یزید فی الجماع
باب: درمورد نیروی جنسی و آنچه آمیزش جنسی را زیاد می‌کند

روایت ۸۳۹ [تخم مرغ و پیاز، تخم مرغ و گوشت]

روی محمد بن عیسی عن عمران ابن‌ابی‌حنظلهٔ الجمال قال قال ابوالحسن(صلوات‌الله‌علیه): مَنْ أَکَلَ الْبَیْضَ وَالْبَصَلَ وَالزَّیْتَ زَادَ فِی جِمَاعِهِ وَمَنْ أَکَلَ اللَّحْمَ بِالْبَیْضِ کثر وَلَدِهِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): هرکه تخم[پرندگان حلال‌گوشت] و پیاز و روغن زیتون بخورد، آمیزش جنسی‌اش زیاد می‌شود، و هرکه گوشت با تخم[پرندگان حلال‌گوشت] بخورد، فرزندانش زیاد می‌شود.

روایت ۸۴۰ [نان و عسل و سویق]

اخبرنا اِبْنَ‌هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنی الحمیری عَن احمَد بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنِ اِبْنِ ابی‌ارْب عَنْ عَلِیِّ بْنِ اسْبَاطٍ عَنْ سَلَمِهِ بْنِ خَلَفٍ قَالَ قَالَ لابی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)أی شِیْءٌ عِنْدَکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فی الجماعِ قَالَ لَیْسَ شِیْءٌ یَعْدِلُ الْخُبْزَةَ بِالْعَسَلِ عَنِّی السَّوِیق.

سلمه‌بن‌خلفه می‌گوید: به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)گفته شد: جانم به فدایت! شما برای افزایش آمیزش جنسی، چه چیزی پیشنهاد می‌کنید؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: چیزی معادل نان با عسل نیست یعنی سویق.

پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: ۱ جزء بزر حشیش بگیر. گفتم: بزر حشیش چیست؟ فرمودند: عراقی‌ها آن را نانخواه نامیده‌اند...)[طب الائمهٔ الصادقین(صلوات‌الله‌علیهم)روایت ۳۸۶].

روایت ۸۴۱ [خرمای پخته در آب پیاز]

وَعَنْهُ مِن الحِمیریِّ عَن احْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی عَنْ اَبیعَلِیِّ بْنِ اَبیاَیُّوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ اسباط قَالَ شَکَی رَجُلٌ اِلی اَبْیالْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)أَنَّهُ اِنْقَطَعَ جِمَاعُهُ فَقَالَ(صلوات‌الله‌علیه)لَهُ خُذْ بَصَلاً فَاطْبُخْهُ بِالْمَاءِ وَخُذْ ذَلِکَ اَلْمَاءَ فَاطْبُخْ بِهِ تَمْراً صَرْفاً وَاشْرَبْ ذَلِکَ اَلتَّمْر.

علی‌بن‌اسباط می‌گوید: شخصی به امام کاظم(سلام‌الله‌علیه)از قطع آمیزش جنسی گلایه کرد؛ پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پیازی بگیر و آب‌پزش کن و آبش را بگیر و در آن آب، خرمایی صرف (خرمای خالص و یا خرمای صرفان) بپز و آن خرما را بنوش.

روایت ۸۴۲ [افزایش آمیزش جنسی با بوی خوش]

روی مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ عَنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ علی القناد قَالَ کُنْتُ مَعَ اَبیعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)وَمَعَنَا ابْوَبصِیرٌ فَسَمِعْتُ اباعَبْدِاَللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)یَقُولُ الرِّیحُ اَلطَّیِّبَةُ تَشُدُّ اَلْقَلْبَ وَتَزِیدُ فِی اَلْجِمَاعِ.

حسین‌بن‌علی قناد می‌گوید: همراه با امام صادق(سلام‌الله‌علیه)بودم و ابوبصیر هم با ما بود، پس شنیدم که امام صادق(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بوی خوش، قلب را قوی و آمیزش جنسی را زیاد می‌کند.

روایت ۸۴۳ [تقویت جنسی با شانه]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ نَضْرِ بْنِ إِسْحَاقَ أو رجل عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ سَعِیدٍ رَفَعَ الْحَدِیثَ إِلَی النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)قَالَ: تَسْرِیحِ الرَّأْسِ تَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَتَجْلِبُ الرِّزْقَ وَتَزِیدُ فِی الْجِمَاعِ.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): شانه کردن سر، وبا را از بین می‌برد، روزی را جلب می‌کند و آمیزش جنسی را می‌افزاید.

روایت ۸۴۴ [لزوم ادرار کردن بعد از آمیزش]

وعنه عن الحمیری عن محمد حرک واحمد بن عبدالله ...عن السکونی عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) عن آبائه(صلوات‌الله‌علیهم)قال قال: اذَا جَامَعَ احدکم فَلَا یَغْتَسِلْ حَتَّی یَبُولَ فإن لم یفعل [مَخَافَةَ أَنْ] تَرَدَّدَ فیه بَقِیَّةُ الْمَنِیِّ فَیَکُونَ مِنْهُ الدَاءُ الذی لَا دَوَاءَ لَهُ.

سکونی از امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرماید که فرمودند: هرگاه یکی از شما، آمیزش جنسی می‌کند؛ قبل از غسل ادرار کند، پس اگر نکند، ترسِ آن است که باقی‌مانده‌ی منی برگردد، و از آن دردی ایجاد شود که درمان ندارد.

روایت ۸۴۵ [تقویت جنسی با پیاز و روغن زیتون و تخم[پرندگان حلال‌گوشت]]

وروی بعض اصحابنا قال قلت لأبی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه): جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أَشْتَرِی الْجَوَارِیَ فَأُحِبُّ أَنْ تُعَلِّمَنِی شَیْئاً أَتَقَوَّی عَلَیْهِنَّ به أو قال... أو قال أَتَقْوَی بِهِ عَلَیْهِن قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): خُذْ بَصَلًا فقَطِّعْهُ صِغَاراً صِغَاراً وَاقْلِهِ بالزَّیْتِ وَخُذْ بَیْضاً فَافْقَصْهُ فِی صَحْفَةٍ وَذُرَّ عَلَیْهِ شَیْئاً مِنَ الْمِلْحِ فَاذْرُرْهُ عَلَی الْبَصَلِ وَالزَّیْتِ وَاقْلِهِ جیدا [شَیْئاً] ثُمَّ کُلْ مِنْهُ قَالَ فَفَعَلْتُ فَکُنْتُ لَا أُرِیدُ مِنْهُنَّ شَیْئاً إِلَّا وَقَدَرْتُ عَلَیْهِ.

یکی از شیعیان می‌گوید: به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفتم: جانم به فدایت! من همسرانی دارم، پس دوست دارم چیزی به من بیاموزید که بر آن‌ها قوی شوم! پس امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: پیاز را ریز ریز و در روغن زیتون سرخ کن، یک تخم[پرندگان حلال‌گوشت] هم در ظرفی بشکن و مقداری نمک روی آن بپاش، سپس تخم را روی پیاز و روغن زیتون بریز و اندکی سرخ کن و سپس بخور. راوی گوید: این کار را انجام دادم و از آن پس توانایی زیادی داشتم.

روایت ۸۴۶ [گوشت کبابی با شیر]

رُوِیَ تَأْخُذ اللَّحَمَ المَشوِیَّ فَتَغمِسهُ فِی اللَّبَنِ الحَلیبِ وَ تَأکُلهُ.

و روایت شده است که: گوشتی کباب شده بگیر و آن را در شیر غوطه‌ور کن و آن را بخور.

روایت ۸۴۷ [افزایش منی با انار]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد عن عیسی عن الحسن بن سعید عن محمد بن ابراهیم عَنِ الْخُرَاسَانِیِّ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: أَكْلُ الرُّمَّانِ يَزِيدُ فِي مَاءِ الرَّجُلِ وَيُحَسِّنُ الْوَلَدَ.

امام رضا(سلام‌الله‌علیه): خوردن انار، آب مرد را زیاد و فرزند را زیبا می‌کند.

روایت ۸۴۸ [افزایش آب کمر با زیتون]

وَعَنْهُ عنِ الحمیری عَنْ مُحَمَّد بن عبدالله اَلطهوِیِّ عَمَّنْ ذَكَرَه قَالَ قَالَ رَسُولُ‌اَللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اَلزَّيْتُونِ يَزِيدُ فِي مَاءِ اَلظَّهْرِ.

رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): زیتون، آب پشت را زیاد می‌کند.

روایت ۸۴۹ [درمان تغییر آب کمر با شیرعسل]

عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ تَغَيَّرَ عَلَيْهِ مَاءُ ظَهْرِه يَنْفَعُ لَهُ اللَّبَنُ الْحَلِيبُ وَالْعَسَل.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): هرکه آب کمرش تغییر کرد، شیرعسل برایش سودمند است.

روایت ۸۵۰ [شیرعسل]

روی كَامِلٍ عن مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)اللَّبَنُ الْحَلِيبُ لِمَنْ تَغَيَّرَ عَلَيْهِ مَاءُ ظَهْرِه.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): شیرعسل برای کسی که آب کمرش تغییر کرده سودمند است.

باب: فی آداب الجماع و الاوقات المحمودهٔ و المذمومهٔ
باب: درمورد آداب آمیزش جنسی و زمان‌های خوب و بد برای آمیزش

روایت ۸۵۱ [استحباب آمیزش جنسی در شب اول ماه رمضان]

حدثنا ابوسلیمان احمد بن هوذهٔ الباهلی قال حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی عن محمد بن الحسن بن شموتی عبد بن عبدالرحمن‌الاصم عن جریر بن عبدالله الازدی السجستانی عن محمدبن‌مسلم قال و حدثنی الْقَاسِمِ‌بْنِ‌یَحْیَی عَنْ الْحَسَنِ‌بْنِ‌رَاشِدٍ عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ [حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ(صلوات‌الله‌علیهم)] قال امیرالمومنین(صلوات‌الله‌علیه) فی وصیته لاصحابه: أنه یُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ یَأْتِیَ أَهْلَهُ- فی أَوَّلَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِقَوْلِ اللَّهِ تعالی- أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ [وَ الرَّفَثُ الْمُجَامَعَةُ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه)از پدرانش(سلام‌الله‌علیهم)نقل می‌فرمایند که امیرالمومنین(سلام‌الله‌علیه)در توصیه به اصحابشان فرمودند: برای مرد خوب است که در شب اول ماه رمضان با همسرش آمیزش جنسی کند، به سبب قول خدای متعال که فرموده است: «در شب روزه، رفث به سوی زنانتان را بر شما حلال شده است.» و رفث یعنی آمیزش جنسی.

روایت ۸۵۲ [دعا هنگام آمیزش جنسی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): اذا اتی احدکم اهله فلیقل: بسم الله اللهم انی اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا بامرک فَإِنْ قَضَیْتَ لِی مِنْهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ ذکرا سَوِیّاً وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ شِرْکاً [وَلَا نَصِیباً].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما با همسرش آمیزش جنسی می‌کند، پس بگوید: «بسم الله اللهم انی اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا بامرک فَإِنْ قَضَیْتَ لِی مِنْهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ ذکرا سَوِیّاً وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ شِرْکاً [وَلَا نَصِیباً].» (بسم الله، الهی همانا من آلت جنسی این زن را به امر تو حلال شمردم، پس اگر از او فرزندی برایم مقدر فرمودی، او را ذاکر و سالم قرار بده، و برای شیطان در او شریک و بهره‌ای قرار مده).

روایت ۸۵۳ [زنی که خواسته‌ی همسرش را به تاخیر می‌اندازد]

وَرُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً جائت الی رَسُولَاللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَقَالَ لَهَا لَعَلَّکِ مِنَ الْمُسَوِّفَاتِ قَالَتْ وَمَا الْمُسَوِّفَاتُ یَا رَسُولَاللَّهِ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)الْمَرْأَةُ الَّتِی یَدْعُوهَا زَوْجُهَا لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَلَا تَزَالُ تُسَوِّفُهُ حَتَّی یَنْعُسَ زَوْجُهَا وَیَنَامَ فَتِلْکَ لَا تَزَالُ الْمَلَائِکَةُ تَلْعَنُهَا حَتَّی یَسْتَیْقِظَ زَوْجُهَا.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): بانویی برای حاجتش نزد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)آمد. پس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)به او فرمودند: «شاید تو از تعلّل کنندگانی؟ «زن گفت: یا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! تعلل‌کنندگان چه کسانی هستند؟ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: «زنی که شوهرش او را برای خواسته‌اش (برای آمیزش جنسی) طلب کند و زن چنان تأخیر و تعلّل کند تا شوهرش چُرتش بگیرد و بخوابد! فرشتگان، چنین زنی را تا زمانی که شوهرش بیدار شود، لعنت می‌کنند.»

روایت ۸۵۴ [کم حرف زدن هنگام آمیزش جنسی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا أَتَی أَحَدُکُمْ الی صاحبته فَلْیُقِلَ الْکَلَامَ، فَإِنَّه یُورِثُ [الْخَرَسَ].

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما با همسرش آمیزش جنسی می‌کند، پس کلام را کم کند، زیرا آن موجب گنگی است.

روایت ۸۵۵ [نهی از نگاه به درون آلت جنسی زن]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): لَا یَنْظُرَ أَحَدُکُمْ فَرْجِ امْرَأَتِهِ من بَاطِنِ فانه لا یدری فَلَعَلَّهُ یَرَی مَا یَکْرَهُ وَ انه یُورِثُ الْعَمَی والبرص.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هیچ‌یک از شما به آلت جنسیِ زنش از درون نگاه نکند، زیرا نمی‌داند که شاید چیزی ببیند که ناپسند بدارد و آن موجب کوری و پیسی می‌شود.

روایت ۸۵۶ [اجتناب از آمیزش در وسط ماه و هنگام رویت هلال]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ لا يأتيها فی النّصفَ الشّهرِ ولا عند رويۀ الهلال فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَطْلُبُ الْوَلَدَ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما خواست با همسرش آمیزش جنسی کند، در نیمه‌ی ماه و در زمان رویت هلال ماه، با او آمیزش نکند، زیرا شیطان در این ۲ وقت، طلب فرزند می‌کند.

روایت ۸۵۷ [شتاب نکردن در آمیزش جنسی]

وقال(صلوات‌الله‌علیه): إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْتِيَ اهله فَلَا يُعَجِّلْهَا فَإِنَّ لِلنِّسَاءِ حَوَائِج.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): هرگاه یکی از شما می‌خواهد با همسرش آمیزش جنسی کند، پس بر او شتاب و عجله نکند، زیرا بانوان هم نیازهایی دارند.

باب: ما یکره

باب: آنچه در آمیزش جنسی ناپسند است

روایت ۸۵۸ [حکم آمیزش در برابر زن دیگر]

عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ(صلوات‌الله‌علیه): لَا تُجَامِعِ الْحُرَّةَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُرَّةِ وأَمَّا الْإِمَاءُ [بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَاءِ] فَلَا بَأْسَ.

امام صادق(سلام‌الله‌علیه): امام باقر(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: با زن آزاد در برابر زن آزاد دیگر، آمیزش جنسی نکن و اما کنیز مقابل کنیز، اشکالی ندارد.

روایت ۸۵۹ [نهی از آمیزش در محاق ماه]

عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ(صلوات‌الله‌علیه)قَالَ: مَنْ أَتَی أَهْلَهُ فِی مُحَاقِ[1] الشَّهْرِ فَلْیُبشّر بسِقْطِ الْوَلَدِ.

امام کاظم(سلام‌الله‌علیه): هرکه با زنش در محاق ماه (آخر ماهِ قمری که ماه دیده نمی‌شود)، آمیزش جنسی کند پس آماده‌ی سقط فرزندش باشد.

روایت ۸۶۰ [اوقات مکروه برای آمیزش]

روی أن رَجُلا قال لِأَبِی‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه): یُکْرَهُ الْجِمَاعُ فِی وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَإِنْ کَانَ حَلَالًا؟ قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): نَعَمْ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ وَمِنْ مَغِیبِ الشَّمْسِ إِلَی مَغِیبِ الشَّفَقِ وَفِی الْیَوْمِ الَّذِی تَنْکَسِفُ فِیهِ الشَّمْسُ وَفِی اللَّیْلَةِ الَّتِی یَنْخَسِفُ فِیهَا الْقَمَرُ وَالْیَوْمِ وَاللَّیْلَةِ الَّتِی تَکُونُ فِیهَا الرِّیحُ السَّوْدَاءُ والرِّیحُ الْحَمْرَاءُ والرِّیحُ الصَّفْرَاءُ وَالْیَوْمِ وَاللَّیْلَةِ الَّتِی تَکُونُ فِیهَا الزَّلْزَلَةُ وَلَقَدْ بَاتَ رَسُولُ‌اللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لَیْلَةَ انخسف فیها القمر عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَلَمْ یَکُنْ بینه وبین مَا کَانَ یکون مِنْهُ فِی غَیْرِهَا فَقَالَتْ لَهُ حِینَ أَصْبَحَ یَا رَسُولَ اللَّهِ الْبُغْضٌ کَانَ مِنْکَ [لِی] فِی هَذِهِ اللَّیْلَةِ قَالَ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)[لَا وَلَکِنْ هَذِهِ الْآیَةُ ظَهَرَتْ فِی هَذِهِ اللَّیْلَةِ] فَکَرِهْتُ أَنْ أَتَلَذَّذَ بِالْهَوَی فِیهَا وَقَدْ عَیَّرَ اللَّهُ تَعَالَی أَقْوَاماً بِمَا فَعَلُوا فِی کِتَابِهِ فَقَالَ تبارک وتعالی وَإِنْ یَرَوْا کِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطاً یَقُولُوا سَحَابٌ مَرْکُومٌ فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَیَلْعَبُوا حَتَّی یُلَاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصْعَقُونَ.

روایت شده است که مردی به امام باقر(سلام‌الله‌علیه): گفت آیا جماع با آنکه حلال است در بعضی اوقات مکروه می‌باشد؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله:

۱. از طلوع فجر تا طلوع خورشید.

۲. از غروب خورشید تا غروب شفق(سرخی در غرب بعد از غروب خورشید).

---

[1] و المُحَاقُ: آخِرُ الشَّهْرِ لانْمِحَاقِ الهِلال.[المحیط فی اللغة، ج۲، ص: ۳۶۷]/و المُحَاق: آخر الشهر إذا انْمَحَقَ الهلال فلم یر[کتاب العین، ج۳، ص: ۵۶].

۳. در روز خورشید گرفتگی.

۴. در شب ماه گرفتگی.

۵. در شب و روزی که باد سرخ و سیاه و یا زرد می‌وزد.

۶. در شب و روزی که زلزله شود. و همانا پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)شبی که ماه گرفته بود در خانه یکی از همسرانش بسر برد، و چیزی بین آنها واقع نشد، صبحگاه همسرش پرسید یا رسول‌اللّه! مگر دیشب نسبت به من ناراحتی داشته‌اید؟ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)فرمودند: نه ولی این آیه‌ی الهی (خسوف) در این شب واقع شد و من نخواستم به لذت بپردازم که خداوند اقوامی را در قرآن به این کار سرزنش فرمود: «و اگر قطعه‌ای از آسمان بر سرشان فرو افتد؛ می گویند که این ابری متراکم است پس واگذارشان تا (در غفلت و بازیگری فرو روند و) روز مرگ و بیهوشی ایشان فرا رسد».

روایت ۸۶۱ [هشدار آمیزش در زمان‌های نهی شده]

وقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه)وَاللَّهِ لَا يُجَامِعُ أَحَدُكم فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نهى رَسُولُاللَّهِ(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عنها الْجِمَاعَ فِيهَا ثُمَّ رُزِقَ لَهُ وَلَدٌ فَيَرَى فِي وُلْدِهِ مَا لَا يُحِبّ.

امام باقر(سلام‌الله‌علیه): والله قسم، هیچ یک از شما در این اوقاتی که که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)از آمیزش جنسی در آن نهی فرموده‌اند، آمیزش نمی‌کند مگر اینکه فرزندی روزی‌اش می‌شود که در آن چیزی می‌بیند که دوست ندارد.

روایت ۸۶۲ [درمان نازایی]

روی السَّيَّارِيِّ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي‌نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ الجعفری عَنْ شَيْخٍ ممن بنی‌عذرة عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه): أَنَّهُ وَفَدَ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ فَأَبْطَأَ [عَلَيْهِ الْإِذْنُ] حَتَّى اعتمر [اغْتَمَّ] وَكَانَ لَهُ حَاجِبٌ كَثِيرُ الدُّنْيَا وَلَا يُولَدُ لَهُ فَدَنَا مِنْهُ أَبُوجَعْفَرٍ(صلوات‌الله‌علیه) فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ أَنْ تُوصِلَنِي إِلَى هِشَامٍ

وَأُعَلِّمَکَ دُعَاءً يُولَدُ لَکَ قَالَ نَعَمْ فَأَوْصَلَهُ إِلَى هِشَامٍ وَقَضَى [لَهُ جَمِيعَ] حَوَائِجِهِ قَالَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ الْحَاجِبُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الدُّعَاءَ الَّذِي قُلْتَ لِي قَالَ(صلوات‌الله‌علیه): نَعَمْ تقول فِي كُلِّ يَوْمٍ إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ- سُبْحَانَ اللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَتَسْتَغْفِرُه عَشْرَه مَرَّاتٍ وَتُسَبِّحُه تِسْعَ مَرَّاتٍ وَتَخْتِمُ الْعَاشِرَةَ بِالاسْتِغْفَارِ [ثُمَ] تَقُولُ [قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ]- اسْتَغْفِرُ الله إِنَّ الله كانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً[1] فَقَالَهَا الْحَاجِبُ فَرُزِقَ ذُرِّيَّةً كَثِيرَةً وَكَانَ بَعْدَ ذَلِکَ يَصِلُ أَبَاجَعْفَرٍ وَأَبَاعَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیهما) فَقَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُهَا وَقَدْ تَزَوَّجْتُ ابْنَةَ عَمٍّ لِي فَأَبْطَأَ عَلَيَّ الْوَلَدُ مِنْهَا وَعَلَّمْتُهَا أَهْلِي فَرُزِقْتُ وَلَداً وَزَعَمَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا مَتَى تَشَاءُ أَنْ تَحْمِلَ حَمَلَتْ إِذَا قَالَتْهَا وَعَلَّمْتُهَا غَيْرَها مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ يُولَدُ لَهُمْ فَوُلِدَ لَهُمْ وُلْدٌ كَثِيرٌ [وَالْحَمْدُلِلَّهِ].

سلیمان پسر جعفر از پیرمردی اهل مدینه از زراره از امام باقر(سلام‌الله‌علیه)روایت کرده است که حضرت برای حضور پیش عبدالملک پسر مروان رفتند. در دادن اجازه‌ی ورود به امام(سلام‌الله‌علیه) تأخیر شد به گونه‌ای که اندوهناک شدند. هشام حاجبی ثروتمند داشت که فرزنددار نمی‌شد. امام باقر(صلوات‌الله‌علیه)نزدیک شدند و به او فرمودند: آیا تو مرا به هشام می‌رسانی و در عوض دعایی به تو بیاموزم که فرزنددار شوی؟ پس او امام(سلام‌الله‌علیه)را به هشام رساند و کارهایشان را انجام داد. زراره گوید: چون امام(سلام‌الله‌علیه)از انجام کارهایشان آزاد شدند، مرد حاجب گوید: به امام(سلام‌الله‌علیه) گفتم: فدایت شوم! آن دعا که فرمودید چیست؟ امام(سلام‌الله‌علیه)فرمودند: بله، در هر روز در اول صبح و و اول شب؛ ۷۰ بار سبحان‌اللّه و ۱۰ بار استغفرالله و ۹ بار سبحان‌الله بگو و بار دهم را با استغفار ختم کن، سپس فرموده الله متعال را بگو: «اسْتَغْفِرُ الله إِنَّ الله كانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ

[1] نوح: ۱۰ إلی ۱۲.

السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً. وَیُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَبَنِینَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً» (از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پر برکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرو فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد.) مرد حاجب این ذکر را خواند و نسل بسیاری روزی‌اش شد و بعدها برای امام باقر(سلام‌الله‌علیه) و امام صادق(سلام‌الله‌علیه) اموالی می‌فرستاد. سلیمان گوید: من این ذکر را گفتم، با دخترعمویم ازدواج کرده بودم و از او هنوز فرزنددار نشده بودم، این ذکر را به همسرم نیز آموختم و فرزنددار شدم و همسرم می‌گوید: هر زمان که بخواهد حامله شود، حامله می‌شود، اگر این ذکر را بگوید و باز به بیش از ۱ نفر از هاشمی‌ها که فرزنددار نمی‌شدند، آن را آموختم و آنان نیز فرزند بسیاری پیدا کردند و حمد از آن خداست.»

روایت ۸۶۳ [درمان دیگر برای نازایی]

حدثنا ابن‌همام قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن یوسف بن عمیر عَنْ أَبِی‌بَکْرِ بْنِ الْحَارِثِ الْنصر قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (صلوات‌الله‌علیه) إِنِّی مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ قَدِ انْقَرَضُوا وَلَیْسَ [لِی] وَلَدٌ قَالَ فَادْعُ [اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ] وَأَنْتَ سَاجِدٌ وَقُلْ: رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَأَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ قَالَ دعا بها فَوُلِدَ عَلِیٌّ وَالْحُسَیْنُ.

حارث نصری گوید: «به امام صادق(سلام‌الله‌علیه) گفتم: من از خاندانی هستم که منقرض شده‌اند و من فرزندی ندارم! امام(سلام‌الله‌علیه) فرمودند: در حال سجده دعا کن که و بگو: «رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَأَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ» (پروردگار من! تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من باشد. پروردگار من! از نزد خود به من نسلی پاک ببخش.

تو دعا را می‌شنوی. پروردگار من! مرا تنها وامگذار و تو بهترین وارثانی). حارث گوید: من انجام دادم و خداوند، علی و حسین را به من داد.»

روایت ۸۶۴ [تعیین جنسیت پسر با اسم]

وَعَنْهُ قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبدالرحمن بن ابی‌نجران عن الحسین بن احمد النقر عن بعض اصحابنا عن ابی‌عبدالله(صلوات‌الله‌علیه) قَالَ: إِذَا [كَانَ] بِامْرَأَةٍ أَحَدِكُمْ حَمْلا [وَأَتَى عَلَيْهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ] فَلْيَسْتَقْبِلْ بِهَا [الْقِبْلَةَ] زوجها وَلْيَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَلْيَضْرِبْ بِجَنْبِهَا وَيقول [اللَّهُمَّ] إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ [مُحَمَّداً] فَإِنَّه يَجْعَلُهُ اللَّهَ تعالى غُلَاماً فَإِنْ وَفَى بِالاسْمِ بَارَكَ اللَّهُ لَهُ فِيهِ وَإِنْ رَجَعَ من الِاسْمِ كَانَ لِلَّهِ فِيهِ الْخِيَارُ إِنْ شَاءَ أَخَذَهُ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ.

امام صادق (سلام‌الله‌علیه): هرگاه زن یکی از شما باردار بود و به ۴ ماهگی رسید؛ با همسرش رو به قبله بایستد و آیت‌الکرسی بخواند، و به پهلوی همسرش بزند و بگوید: «اَللَّهُمَّ إِنِّی قَدْ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّداً» (خداوندا من او را محمد نام نهادم)؛ زیرا با این کار، خداوند فرزندش را پسر قرار می‌دهد، پس اگر به اسم وفا کند، خداوند برایش در او برکت قرار می‌دهد، و اگر اسم را تغییر دهد، اختیار با خداست که اگر بخواهد او را بگیرد و یا اگر بخواهد رهایش کند.

روایت ۸۶۵ جدید []

وعنه قال حدثنا الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عمن ذکره عن الرضا(صلوات‌الله‌علیه)قال: اذا اتی احدکم اهله فلیرسل الماء عن باب الرحم فانه ...

(متاسفانه نیمه‌ی دومِ این روایت در نسخه، لکه افتاده است)

روایت ۸۶۶ [درمان دیگر برای نازایی]

وعنه قال حدثنا الحمیری عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بن عیسی عن علی بن الحکم قال قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ بالرَّبَذَةِ لأبی عَبْدِاللَّهِ(صلوات‌الله‌علیه): [جُعِلْتُ فِدَاکَ] لَمْ أُرْزَقْ وَلَداً فَقَالَ لَهُ إِذَا رَجَعْتَ إِلَی بِلَادِکَ وَأَرَدْتَ أَنْ تَأْتِیَ أَهْلَکَ فَاقْرَأْ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِکَ- وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذَلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ وَزَکَرِیَّا إِذْ نَادَی رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَأَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ» [إِلَی ثَلَاثِ آیَاتٍ] ثلاث مرات فَإِنَّکَ سَتُرْزَقُ وَلَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی.

ابوجمیله گوید: «مردی از اهالی خراسان در ربذه به امام صادق(سلام‌الله‌علیه)گفت: فدایت شوم! فرزند ندارم. امام(سلام‌الله‌علیه)به او فرمودند: هنگامی که به سرزمین خود رفتی و خواستی که با همسرت آمیزش جنسی کنی، هنگامی که چنین خواستی، ۳ مرتبه بخوان: «وَذَاالنُّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فی الظُّلُماتِ أن لا اله الّا أنتَ سُبْحانَکَ إنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذَلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ وَزَکَرِیَّا إِذْ نَادَی رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَأَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ» (وذاالنون (یونس) را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (امّا موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت‌ها(ی متراکم) ندا داد: خداوندا! جز تو معبودی نیست. منزّهی تو! من از ستمکاران بودم؛ پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم؛ و این‌گونه مؤمنان را نجات می دهیم، و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد: پروردگارا! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار؛ و تو بهترین وارثانی.)

زیرا تو ان شاءاللّه تعالی فرزند دار می‌شوی.»

احادیث نسخه تا همینجا بود و متاسفانه صفحات آخرِ این نسخه از بین رفته است.

به لطف اهل بیت صلوات الله علیهم، ترجمه و تحقیق و بازبینیِ کتاب در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۴۰۱ برابر با ۷ ذی‌القعده ۱۴۴۳، به اتمام رسید. اگر خیر و خوبی و درستی باشد، از اهل بیت علیهم‌السلام است، و اگر بدی و اشتباهی باشد از ما است. «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ.» (اگر از خیر و خوبی یاد شود، شما (اهل بیت علیهم السلام) ابتدایش و اصلش و فرعش و معدنش و جایگاهش و انتهایش بودید... [مزار الکبیر(لابن المشهدی)، ص: ۵۳۳، بخشی از زیارت جامعه کبیره]

الحمدلله رب العالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.